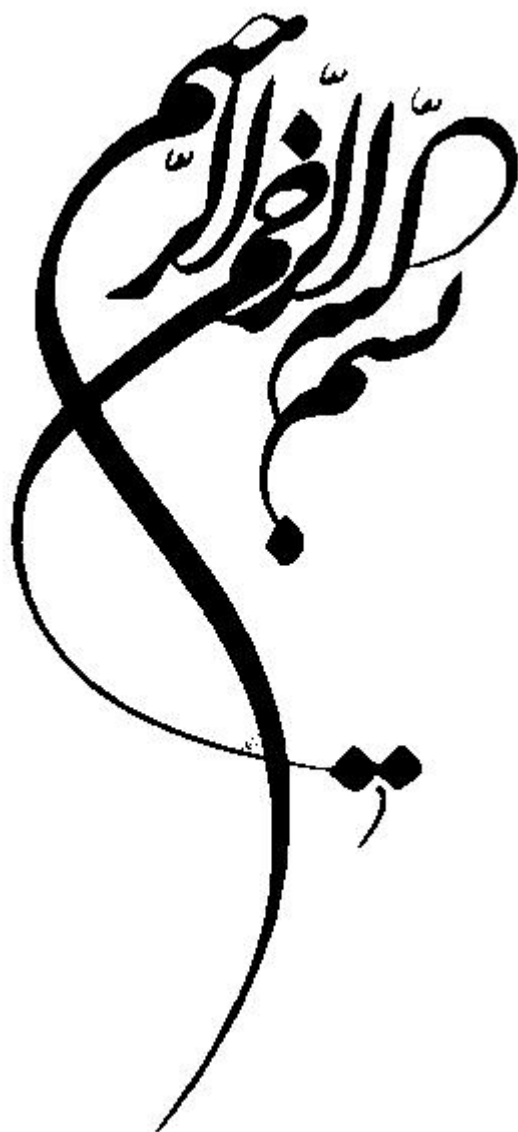




متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه ۸۶ نهج البلاغه)

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 1

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه اول

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 18 / 8 / 85

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

کتاب نهج البلاغه به عنوان برادر قرآن شناخته شده است. علتش این است که مجموعه مطالب این کتاب اندکی از دانش و بصیرت وجود مبارك امیرمؤمنان است که در قلب ملکوتی وجود مبارك آن حضرت است. در حقیقت نهج البلاغه مبین و مفسر بسیاری از معارف قرآن مجید است و جلوه دیگری در حد خودش از کتاب خداست با توجه به اینکه حضرت به نقل شیعه و اهل سنت خودشان را قرآن ناطق معرفی کردند. و در خود نهج البلاغه هم هست که حضرت به مردم زمانشان فرمودند «ذلک القرآن فاستنطقوه» این قرآن است که در اختیار شماست آن را به سخن بیاورید تا حقایق و اسرار و لطائف و اشاراتش را برای شما بیان کند «ولن ینطق» اما این کتاب کتابی نیست که آنچه که دارد با شما در میان بگذارد. «ولکن اخبرکم عنه» «1» زبان این کتاب منم. وقتی با شما حرف می‌زنم بدانید که قرآن دارد با شما حرف می‌زند. این عظمت وجودی نهج البلاغه.

اما آنچه که انتخاب شده برای توضیح و شرح به خاطر نیاز بسیار شدید خودم به عالیترین مسائل الهی و انسانی و اخلاقی خطبه 86 است که وقتی آدم در این خطبه دقت می‌کند کلمات خطبه را می‌بیند. ترکیب کلمات را با همدیگر که کلام و جمله می‌شود می‌بیند، کاملاً به این معنا می‌رسد که این خطبه از اعظم خطبه‌های نهج البلاغه است و شاید هم بتوان گفت از خطبه‌های کم نظیر یا بی نظیر این کتاب است. گرچه توجه بیشتر کسانی که با نهج البلاغه سر و کار معمولی دارند خطبه متقین را در این زمینه بالاترین خطبه می‌دانند. ولی وقتی که انسان وارد این خطبه می‌شود به مسائل این خطبه دقت می‌کند می‌بیند با خطبه متقین زیاد فرق دارد. فرق کیفی هم دارد در این خطبه وجود مبارك امیرالمومنین 40 ویژگی را پشت سر هم برای اولیاء الهی و به تعبیر بعضی از بزرگان برای عارفان کاملی که دین آنها را عارف کامل می‌داند بیان کرده که مصداق اتم این چهل ویژگی خود حضرت و یازده فرزند معصوم آن حضرت است و شیعیان نابی که به نظر خود امیرالمومنین و ائمه طاهرين شیعه هستند. با آن اوصافی که مفصلش را صدوق در کتاب صفات الشیعه نقل کرده

است و مرحوم علامه مجلسی در باب ایمان و کفر بحار مفصلتر اوصاف شیعه را نقل کرده که برای تیمن و تبرک شاید به چند روایت از روایات اوصاف شیعه در بحث‌های آینده اشاره بکنیم که نشان بدهد.

شیعه واقعی از مصادیق همین اوصافی است که در این خطبه بیان شده البته به اندازه ظرفیت وجود خود شیعه. چون می‌دانید که حقایق مقول به تشکیک است چنانکه حکما بیان کردند. دارای شدت و ضعف است. آنی که ظرفیت خیلی گسترده دارد مثل خود امیرالمومنین (ع) این ویژگی‌ها در وجود مقدسشان در اوج است و همینطور بعد از امیرالمومنین و معصومین تا جایی که این چهل صفت در حد تامین خیر دنیا و آخرت در انسانی جلوه داشته باشد.

همه ما در کل منبرهای تبلیغی اگر ابتدا عظمت آن چه را که می‌خواهیم بیان بکنیم انتقال به ذهن مستمع بدهیم بعد مطلبی را که بیان می‌کنیم مستمع با همه وجود مطلب را خواهد گرفت و پایند به آن مطلب خواهد شد، در صفحه قلبش نقش خواهد بست. فرض بکنید پنج شب از محرم یا ده شب ماه مبارک رمضان محور بحث را می‌خواهیم یک روایت قرار بدهیم لازم است که ما ابتدا عظمت قرآن کریم و عظمت صاحب قرآن را، وجود مقدس حق را انتقال به ذهن مستمع بدهیم، یا عظمت امامی که روایت را می‌خواهیم از او نقل بکنیم که مستمع بداند گوهری را که دارند در اختیارش می‌گذارند از چه خزانه‌ای است و مایه چه وجودی است که هم با احترام تلقی بکند و هم ادب در عمل را نسبت به آیه و یا روایت رعایت بکند. به همین خاطر من لازم می‌دانم یک مقدمه کوتاهی را در ضمن سه آیه قرآن و چند روایت فقط در رابطه با علم امیرالمومنین عرضه بدارم تا روشن بشود سرچشمه نهج البلاغه، منشاء مطالب این کتاب، چه شخصیت علمی و والایی بوده؟

(1) نهج البلاغه: خطبه 157 (ینبه فیها علی الرسول الأعظم، و فضل القرآن، ...).

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 2

اما سه آیه. دو آیه در سوره مبارکه نمل و یک آیه در سوره مبارکه رعد، واقعا قابل بحث است باتوجه به ارتباطی که در یک جمله بین آیه رعد و دومین آیه از دو آیه سوره مبارکه نمل است. اما دو آیه نمل.

هنگامی که اوصاف تحت پادشاه سبا برای سلیمان بیان شد. ایشان برگشتند به بارگاه نشینانشان فرمودند «ایکم یاتینی بعرشها» از شما کدامتان می‌توانید این تخت را از کشور سبا پیش من بیاورید. کشور سبا در جنوب عربستان بود، سلیمان

در فلسطین حکومت و امارت داشت. احتمالا بنابر ارزیابی امروزی‌ها بین فلسطین تا منطقه سبأ حدود 2 هزار کیلومتر راه بود. من از يك فرد اهل آن کشور پرسیدم شما اگر بخواهید با طیاره تا فلسطین بیایید چقدر طول می‌کشد؟ گفت حدود دو ساعت. اگر طیاره ساعتی 900 کیلومتر پرواز داشته باشد حدود 1800 کیلومتر 2000 کیلومتر می‌شود از مملکت سبأ تا فلسطین. (قال عفريت من الجن انا آتيك به قبل ان تقوم من مقامك) «1» عفريت در اینجا به معنی دیو نیست. به معنی خبیث نیست. به معنی يك جن کاردان تیزهوش و بسیار هوشیار است. من تحت را می‌آورم پیش از آنکه از این مسند و جایگاهت تمام قامت برخیزی. یعنی به محض اینکه شروع می‌کنی به حرکت کردن و بلند شدن من تحت را می‌آورم. و گفت من نسبت به آوردن این تحت هم قوی هستم و هم امین هستم. اینجا هم انگار قرآن مجید دارد به حاکمان درس می‌دهد که در انتخاب افرادی که بدنه حکومت تان را می‌خواهند تشکیل بدهند توان آنان و امانت آنان را کاملاً لحاظ بکنید. کار را دست آدم ضعیف ندهید. کار را به ناتوان نسپارید. کار را به انسانی که پیش شما امین شناخته نشده واگذار نکنید. چون ضعیف کار را یا نمی‌تواند به ثمر برساند یا خراب می‌کند. غیرامین هم در مال ملت و مملکت قطعاً خیانت می‌کند.

این قدرتی که این عفريت من الجن داشته چه قدرتی بوده؟ یقیناً يك قدرت معنوی بالایی بوده چون اگر با قدرت مادی می‌خواست برود تحت را بیاورد آن 2000 کیلومتر را در آن زمان حدود چندماه باید می‌رفت و بعد هم با بارگاه نشینان پادشاه کشور چکار می‌خواست بکند؟ يك نفره با جمع کثیری از نگهبان و ارتشی مسلح نمی‌توانست برخورد بکند. پس باید این کاری را که به سلیمان پیشنهاد کرده نشأت گرفته از يك توان بسیار بالای معنوی باشد که با باطن و روحش می‌خواسته این تصرف را بکند. او پیشنهاد کرد.

اما نفر دوم که قرآن اسم نمی‌آورد به سلیمان گفت «قال الّٰدی عنده علم من الكتاب» که بین کلمه علم و کلمه کتاب من تبعیضیه قرار دارد و کتاب هم تقریباً اینطور به نظر می‌آید که تورات نبوده. چون اینطوری که قرآن مجید بیان می‌کند تورات يك سلسله آیاتش بیان مسائل خلقت بوده يك سلسله آیاتش حلال و حرام خدا بوده، يك سلسله آیاتش مسائل اخلاقی بوده می‌خواسته با بخشی از علم کتاب که پیش اوست تحت را بیاورد. با آیات احکام که نمی‌توانسته این کار را بکند. با آیات اخلاق آیات بیان مسائل خلقت هم که نمی‌شده این کار را بکند. پس این کتاب چه کتابی است؟ بایداحتمال داد کتابی که در آیه شریفه مطرح است یا لوح محفوظ بوده، ام الکتاب بوده، کتاب محو و اثبات بوده، يك کتابی بوده که اگر کسی لیاقت پیدا می‌کرده عالم به آن کتاب بشود يك قدرت روحی و معنوی بسیار بالایی پیدا می‌کرده که بر می‌گردد و به سلیمان می‌گوید (انا آتيك به قبل ان يرتد اليك طرفك) «2» پیش از اینکه چشم به هم بزنی من تحت را آوردم و تحت حاضر شد. اگر علم به این کتاب علم به تورات بوده که ما بالاتر از آن مرد این علم را داریم. ما در حدی به آیات قرآن علم داریم. به آیات احکام قرآن علم داریم. به آیات اخلاق قرآن علم داریم و در حدی هم عمل می‌کنیم اما يك صفحه کاغذ از آن طرف فیضیه بخواهیم بیاوریم این طرف نمی‌توانیم.

(حالا این کتاب را باید خیلی پی جویی کرد ببینیم در سوره مبارکه غل عبارت از چه کتابی است چون اگر تورات باشد مومنان زمان سلیمان که از بارگاه نشینانش هم بودند عالم به تورات بودند و حقایق تورات را می دانستند چنانکه در آیات قرآن مطرح است درباره علمای بزرگ یهود خدا می فرماید دانش این کتاب به آنها عنایت شده بوده. یعنی افرادی افراد خوبی هم بودند قبل از پیامبر اکرم. آدم های شایسته و متدینی بودند و عالم به تورات بودند. «اوتوا الكتاب» آنهایی که دانش کتاب به آنها عنایت شده بود تعبیری است که درباره احبار یهود در قرآن مجید آمده. بخشی از علم کتاب که قدرت روحی او را، به جایی رسانده بود که قبل از

(1) غل (27): 38-39.

(2) غل (27): 40.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 3

چشم به هم زدن تحت را از نزدیک دو هزار کیلومتر مسافت در بارگاه سلیمان حاضر کرد. البته سلیمان هم وقتی تحت را دید خیلی مطلب جالبی گفت. گفت «هذا من فضل ربی» این از فضل پروردگار من بوده. تعبیر ربی یعنی مالکی که توجه تربیتی به مخلوق و مملوکش دارد. این فضل رب در وجود همان مرد بوده که می فرماید (قال الذی عنده علم من الكتاب ... هذا من فضل ربی) «1» یعنی این مرد يك توانایی بالایی داشته که توانسته قبل از يك چشم به هم زدن تحت را حاضر بکند.

اما آیه سوره رعد. در سوره رعد. «يقول الذين كفروا لست مرسلًا» کفار مکه به تو می گویند تو فرستاده خدا نیستی. پیامبر نیستی. شما به کفار مکه بگو من برای نبوت دو تا شاهد دارم. (كفى بالله شهيدا بيني و بينكم ومن عنده علم الكتاب) «2» يك شاهد من خود پروردگار.

کفار که رابطه مستقیم با پروردگار نداشتند. مشرکین صدای خدا را که نمی شنیدند. مشرکین خدا را همراه با شريك قبول داشتند. (ولئن سألهم من خلق السموات والارض ليقولن الله) «3» به اینها بگو پس این بت ها چکاره اند؟ جواب می دهند (هولاء شفاؤنا عند الله) «4» فی الجملة خدا را قبول داشتند که به پیامبر می گفتند تو فرستاده خدا نیستی.

خداوند فرمود بگو من دو تا شاهد دارم که فرستاده خدا هستم. شاهد اولم پروردگار است. «کفی بالله شهيدا بيني و بينکم».

خدا که با مشرکین و کفار مستقیما حرف نمی زند. چگونه خدا با قرآنش به نبوت پیامبر گواهی می دهد؟ «فجاءهم بتصدیق الذی بین یدیه و التور المقتدی به ذلك القرآن» «5» امیرالمومنین می فرماید مصدق نبوت پیامبر قرآن کریم است. که دعوت به تحدی کرد قرآن و دهان همه را بست. شهادت خدا به نبوت پیامبر با قرآن و کتاب نازل شده اش است. «ومن عنده علم الكتاب» و آن شخصی که همه علم کتاب پیش اوست. و آن شخص هم طبق روایات زیادی حتی از اهل تسنن وجود مبارك امیرالمومنین (ع) است که آن وقت شاید هنوز سنش 20 سال نرسیده بود. اگر بگوییم شهادت امیرالمومنین هم به نبوت پیامبر با قرآن است که دیگر دو تا شاهد لازم نبود. شهادت به قرآن را خود خدا و گواهی به نبوت را با قرآن خود پروردگار داشت. حالا بحث این است که این کتاب یقینا باید از قبیل همان کتابی باشد که بخشی از علمش پیش آن مرد بوده که فضل الله بوده. «هذا من فضل ربی» که توان روحی و قلبی و عقلی و قدرت معنوی دارنده علم کتاب را خیلی بالا می برد. و گواه امیرالمومنین را در دل اهل مکه نمی توانستند منکر بشوند. آری به زیان منکر می شدند. اما علی بن ابی طالب را قبول داشتند از آیه هم پیدا است. اگر قبول نداشتند خدا او را به عنوان شاهد دوم معرفی نمی کرد. معلوم می شود نسبت به قرآن عاجز بودند که اگر قرآن را دقت بکنید گواه بر صدق رسالت است و حرف او را و عمل او را هم دقت بکنید گواه بر صدق رسالت است. قلبا نمی توانستند منکر بشوند گرچه عنادا و از باب حسادت ممکن بود در گفتار منکر قرآن و منکر شهادت امیرالمومنین (ع) بشوند.

این نگاه خدا به علم امیرالمومنین است که این کتاب احتمالا همان فضل ویژه پروردگار بوده که به هر کسی از بندگان شایسته اش خواسته عنایت کرده و به آن شخص بخشی و به امیرالمومنین (ع) کلش را افزوده فرموده است ..

اما دو روایت. این دو روایت بسیار مهم است. هر دو روایت در کتاب ینابیع الموده آمده خیلی روایت مهمی است. «قال ابن عباس» جالب برای ما این است که اهل سنت نقل می کنند. «علم النبی (ص) من علم الله» ابن عباس کنار پیامبر بوده، با اهل بیت رفت و آمد داشته، به اوضاع مکه و مدینه تا حدی آگاه بوده گو اینکه تا

(1) نمل (27): 40.

(2) رعد (13): 43.

(3) لقمان (31): 25.

(4) یونس (10): 18.

(5) نهج البلاغه: خطبه 157 (ينبه فيها على فضل الرسول الأعظم و فضل القرآن ...).

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 4

حدی جوان بوده. آنچه که از پیامبر اکرم می شنیده غیر از آیات قرآن با توجه به اینکه آدم عاقل و با انصافی بوده دانشجو و طالب علم بوده و بعد از پیامبر اکرم کنار امیرالمومنین شاگردی کرده آنچه در تفاسیر آیات قرآن از ایشان شیعه و سنی نقل می کنند همه محصول ایام شاگردی او در کنار امیرالمومنین بوده. این را واقعا درک می کرده که «علم النبی (ص) من علم الله و علم علی (ع) من علم النبی»¹ یعنی آنچه که پروردگار عالم از علم افاضه به رسول خدا کرده بود، امیرالمومنین انتقال این علم را از پیامبر داشت. یعنی رسول خدا به امر الله دانش گسترده بی مرز خودش را به امیرالمومنین انتقال داد.

الان باور این مسئله خیلی راحت تر از زمان گذشته است. چون الان دو دستگاه را رو به روی همدیگر می گذارند يك سی دی خالی را در يك دستگاه و يك سی دی را با ده میلیون کلمه روی يك دستگاه دیگر. دکه هر دو را می زنند. سی دی حاوی ده میلیون کلمه در چند ثانیه ده میلیون کلمه را از سی دی پر منتقل به سی دی خالی می کند. حالا يك شخصیتی مانند رسول خدا و يك آینه ای مانند امیرالمومنین پیامبر به اذن الله بخواهد همه معلومات را در این آینه در يك لحظه منعکس بکنند این شدنی است.

«وعلم علی من علم النبی (ص)». «وعلمی» چون واقعا دانشمند بود، حیر امت بود. آن وقت هم به دانش شناخته شده بود و خیلی ها می آمدند پیشش و سوالات جالبی می کردند و جواب های جالبی می داد. «و علمي من علم علی (ع) و ما علمي و علم الصحابه» دانش من و دانش همه آلهایی که با پیامبر اکرم مصاحبت داشتند. مثل سلمان که رسول خدا درباره اش می فرماید سلمان از دانش و بصیرت دریایی است که آب این دریا کشیده نمی شود. یعنی خیلی فراوان است. «بحر لاینزف و کنز لاینفد»² گنج غیرقابل تمام شدن است. گنج دانشی است که دانشش پایان نمی پذیرد. وجود مبارك ابوذر غفاری، بعد از سلمان دارای علم گسترده ای است. ابن عباس می گوید علم من و علم صحابه در کنار علم علی، علم نیست «فی علم علی الاقطره فی سبعة ابحر»³ مگر يك قطره در کنار هفت دریا. این علم امیرالمومنین.

کره زمین اگر به چهارقسمت تعریف بشود سه قسمتش آب است. حالا تشبیه به هفت دریا جالب است اما این فقط برای نزدیک کردن به ذهن مردم زمان خودش بوده والا هفت دریا هم آبش محدود است. هم عمق دریاها محدود است و هم سطح دریاها محدود است ولی کسی که می گوید «سلونی قبل ان تفقدونی» «4» و حتی می گوید سلونی از عوالم غیب و سلونی از گذشته و از آینده. معلوم می شود هفت دریا هم کنار علم او يك قطره بیشتر نیست.

اما روایت دوم. باز ینابیع الموده «عن الاصبغه بن النباهه. قال: سمعت امیرالمومنین (ع) يقول ان رسول الله (ص) علّمني الف باب وكل باب منها يفتح الف باب» «5» پیامبر اکرم هزار رشته دانش، (این مربوط به لحظات آخر عمر پیامبر است). هزار رشته دانش، (باب در اینجا به معنی رشته است). به من یاد داد که از هر رشته ای هزار رشته دیگر به روی من باز شد. «فذلك الف باب» این يك میلیون رشته. تا کجا؟ «حتی علمت ما کان» من بعد از این دانشی که از پیامبر گرفتم آگاه باماکن شدم. حالا چه کسی می تواند علم آن چه را که بوده احصاء بکند. یعنی از زمان خود حضرت تا ابتدای خلقت، اماکن برای من معلوم شد و روشن شد. حالا غیر از اماکن مهم این است که خطبه اول نهج البلاغه بیان توحید است. یعنی امیرالمومنین (ع) خدا را آنچنان که هست معرفی کرده است.

ما يك آیه در قرآن مجید داریم که نظر تمام دانشمندان تاریخ را از زمان آدم تا قیامت نسبت به پروردگار عالم نظر پایین می داند که وقتی بیان می کند که آنچه که درباره من گفته می شود من برتر از آن هستم که

(1) ینابیع الموده، قندوزی: 215 / 1، حدیث 25.

(2) الاختصاص: 341.

(3) ینابیع الموده، قندوزی: 215 / 1، حدیث 25.

(4) کشف الغمه: 116 / 1؛ کشف الیقین: 56.

(5) ینابیع الموده، قندوزی: 231 / 1، حدیث 70.

گفتند. (الا عباد الله المخلصين) «1» آنها اگر درباره من حرف بزنند این درست است. و ببینید چیزی را که با چشم نمی‌شود دید به خاطر بی‌نهایت بودنش، امیرالمومنین بیاید این بی‌نهایت را آنچنان که هست تعریف بکند. اما توحید صرف را از قرآن مجید و پیامبر (ص) و امیرالمومنین (ع) و اهل بیت (ع) می‌توانیم بگیریم. توحید از هر جای دیگر گرفته بشود یا ناقص است یا حرف‌های باطل در آن موج می‌زند یا توحید نیست. فقط اسم توحید روی آن گذاشته‌اند.

«علمت ماكان» آن چه بوده را من آگاه شدم. «ومايكون الى يوم القيامة» و هر چه که خواهد آمد من به آنها هم آگاه شدم. دلیلش هم خطبه‌های نهج‌البلاغه است. وقتی ملاحم و حوادث آینده را توضیح می‌دهد و حتی حمله مغول به بغداد که هفتصدسال بعد از بیان امیرالمومنین صورت گرفته نشان می‌دهد که ما یکنون پیش امیرالمومنین حاضر شده. «وعلمت علم المنايا والبلايا وفصل الخطاب» «2» علم بلایا یعنی حوادث آینده، علم منایا یعنی مرگ اشخاص و انقراض ملت‌ها... تا اینجا دانش من هست که علم منایا و بلایا و فصل الخطاب، یعنی داوری به حق در مشکلترین قضاوت‌ها. این هم به من عنایت شده است.

آن وقت نهج‌البلاغه گوشه‌ای اندک از این علم وافر و بی‌نهایت است یعنی چاره‌ای نیست مگر اینکه بگوییم بی‌نهایت. وقتی می‌گوید سلونی از گذشته و از آینده، معلوم می‌شود که وصل به علم حق است. نه شريك علم حق. وصل به علم حق است. یعنی امیرالمومنین چشمه‌ای بوده که سرچشمه دانشی که در آن می‌جوشیده علم الله است.

آری، این خطبه از این دریای علم صادر شده که بخش اولش 40 ویژگی است درباره اولیاء و عارفان کامل به معنای واقعی. تا انشاءالله جلسه بعد جمله اول خطبه را شروع بکنیم.

(1) صفات (37): 160.

(2) ینابیع الموده، قندوزی: 1/ 231، حدیث 70.

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه دوم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 85 / 8 / 25

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

با دقت در خطبه هشتاد و ششم چنین دریافت می شود که چهل وصفی که وجود مبارك امیرمومنان (ع) برای عباد خدا بیان فرمودند؛ مصالح ساختمان انسانیت است. عناصری که اگر در وجود انسان در حد سعه وجودی او جمع بشود؛ تبدیل به انسان کامل و جامع می شود. انسانی که با كمك این ویژگی ها و این اوصاف تمام درهای فیوضات الهیه را به روی خود باز می کند. به تعبیری این ویژگی ها اوصاف کلیدی است که یقیناً در اختیار هرکسی باشد تمام درهای رحمت حق را به آسانی به روی خود او باز می کند.

از آنجا که بعضی از شارحان نهج البلاغه اعتقاد دارند که این خطبه کم نظیر و با عظمت بیان شرح حال صالحین از عباد خداست، بیان شرح حیات معنوی اولیاء خداست، بیان درون کمترین از عارفان است، عارف یعنی انسانی که تمام حرکاتش چه حرکات ظاهرش و چه حرکات درونش براساس معرفت الله انجام می گیرد. عارف در فرهنگ اهل بیت که در روایات و هم در دعاها آمده. خود امیرالمومنین در دعای شریف کمیل می فرماید: «یا غایه آمال العارفين». این لغت يك واژه بیگانه ای نیست که از جای دیگر منتقل به فرهنگ اسلام یا فرهنگ اهل بیت شده باشد.

عارف در فرهنگ قرآن و روایات و ادعیه انسانی است که می گویند او فانی فی الله و باقی بالله است. فانی یعنی چه؟ فانی فی الله یعنی همان حالت تسلیم صد در صدی که همه انبیاء خدا و ائمه طاهرين و تربیت شدگان واقعی آنها داشتند. که یکی از زیباترین تعبیرات در باب تسلیم همان تعبیر معروفی است که تسلیم نسبت به پروردگار است؛ یعنی «کالمیت بین یدی الغسال». در عین اینکه انسان مختار و آزاد است اما انگار به پروردگار مهربان عالم اعلان کرده که این اختیاری که به من عنایت فرمودی مرا در اختیار و انتخاب خودت قرار دادی. بلکه آن اختیاری که در من است همان اختیار و

انتخاب وجود مقدس توست. این همان حقیقی است که قرآن مجید درباره انبیاء الهی می فرماید که درباره ابراهیم (اذ قال له ربّه اسلم) «1» من از ابراهیم دعوت کردم که تسلیم باش (قال اسلمت لرب العالمين) او هم به من اعلام کرد که من تسلیم رب العالمين هستم. این تعبیر رب در گفتار ابراهیم که نگفته اسلمت لله، اسلمت للرحمان و اسلمت للرحيم. تعبیر خیلی معناداری است. رب یعنی مالکی که توجه کامل تربیتی و پرورشی به مملوکش دارد. مالک بی توجه نیست. «اسلمت لرب العالمين» یعنی تو مالک حقیقی من هستی و این تسلیم حق است. چون تو مالک من هستی. مالک خلقت و حیات

و مالك موت و مالك اراده و مالك رزق من هستی. این خیلی زیباست که من تسلیم تو بشوم. علاوه بر این که تو مالك جهانیان هستی و هم رابطه مالکیت با همه هستی و هم توجه تربیتی ات به همه هستی برای من روشن و معلوم است. این تسلیم بودن چنین مالکی که رب العالمین است؛ منشاء تمام سرمایه‌های انسانی، الهی، اخلاقی، اعتقادی برای انسان تسلیم است و در آیات قرآن که تسلیم بودن او را هم در تمام مواردی که آزمایش برای او پیش آمد ثابت کرد که یکی از مهمترین موارد که شاید فقط برای انبیاء و ائمه طاهرین و اندکی از اولیای خاص پیش بیاید آن امتحانی بود که در عالم رویا به او دستور دادند که اسماعیل را قربانی کن و او هم واقعا مصمم به قربانی کردن اسماعیل شد با اینکه پروردگار عالم اجازه نداد اسماعیل قربانی بشود ولی در آیه مربوط به قربانی اسماعیل می‌فرماید: **(كذلك نجزي المحسنين)** «2» یعنی من کار را انجام شده حساب کردم. این خیلی مسئله است. این مربوط به همان حالت تسلیمش است. یعنی اگر اراده من اجازه می‌داد سر فرزندش را جدا می‌کرد و ذبح می‌کرد اسماعیل را قریه‌ای که بدون اینکه دغدغه‌ای برایش پیش بیاید. این دیگر عالی‌ترین روحیه تسلیم است.

تعبیر دیگر: فناء فی الله است و از طریق فناء فی الله بقاء بالله حاصل می‌شود. یعنی دیگر همه چیز انسان خدایی ابدی می‌شود. وقتی الهی ابدی بشود پس انسان الی الابد در معرض تمام فیوضات الهیه قرار می‌گیرد.

(1) بقره (2): 131.

(2) انعام: 84.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 7

این اسم‌هایی را هم که نزد پروردگار عالم نامشان ماندگار شده است، از بدترین مردم عالم و شرار خلق هستند که در سوره مبارکه یونس خطاب به بدن فرعون می‌فرماید: من مرده ات را بیرون انداختم برای اینکه عبرتی برای همه قدرتمندان بی دین جهان باشی. بقاء نام‌ها در دو مرحله مثبت و منفی تا روز قیامت برای درس دادن به انسان‌هاست. اما این بقاء بالله یعنی تمام حرکات درون و برون چون از ناحیه تسلیم صورت گرفته وصل به وجه حق است. **(و یبقی وجه ربك ذوالجلال والاکرام)** «1» نه در عالم هستی گم می‌شود و نه کم می‌شود. چون خیلی اعمال حبط می‌شود **(ضل سعیم)** «2» و گم می‌شود و دیگر اسمی و رسمی باقی نمی‌ماند. و بعضی‌ها هم کم می‌شود. یعنی عمل را انجام می‌دهد ولی این عمل چون وصل به

حق نیست کم کم ضعیف می شود و به نقطه صفر می رسد. اما اعمال عارفان چه باطنی و چه ظاهری بقاء بالله دارد. نه گمشدنی و نه کم شدنی است. از این رو که اولیاء خدا در این زمینه نمی ترسیدند از اینکه چیزی از دستشان برود، یا اینکه کم بشود چیزی که وصل به حضرت حق است نه کم شدنی است و نه کم شدنی است.

عارفان فقط طالب رضای حق هستند. یعنی به جایی رسیدند که وقتی مولای عارفان امیرمؤمنان (ع) اعلان می کند «معبدتك خواف من نارك ولاطمعا في جنتك» «3» اگر محرك عمل خوف از عذاب نباشد، محرك عمل شوق به بهشت نباشد پس محرك عمل چیست؟ یعنی با چه شوق و عشق و نشاطی امیرالمومنین اعباد عابدان شده است؟ فقط در مقام جلب رضای محبوب قرار داشت و همین طلب رضای محبوب شوق عبادت را در امیرالمومنین از شوق عابدان به بهشت آن قدر قوی تر کرده بود که شوق حضرت با شوق عابدان ابداء قابل مقایسه نیست. چون شوقشان به عبادت نسبت به بهشت به لذت خواهی برای بدن است. ولی شوق امیرالمومنین لذت خواهی برای قلبی است که جای خود پروردگار است و این دو شوق با همدیگر قابل مقایسه نیست. مسئله مهمی است که پروردگار عالم محبوبترین محور پیش عارفان حقیقی است. چنان که در قرآن آمده است (والذين آمنوا اشد حبا لله) «4» معلوم می شود حب های دیگر را نفی نمی کند. این حرف غلطی است که بعضی ها می گویند فقط خدا را دوست داشته باش. پدر و مادر نمی توانند فرزندشان را دوست نداشته باشند محبت به فرزند يك امر طبیعی و خدادادی است. یا حب نفس يك امر طبیعی و خدادادی است. محبت زن و شوهر، محبت دو رفیق، محبت به مسکن يك امر طبیعی است اگر کسی بگوید آنها را هم از دل بیرون کن تا انسان کامل بشوی این حرف بیهوده ای است و تکلیف مالا یطاق است. انبیاء هم بچه هایشان را دوست داشتند. وجود رسول خدا به حسنین یا به حضرت زهرا (س) یا وجود مبارك خدیجه کبری محبت می ورزیدند یا ائمه به فرزندان و پدر و مادرشان محبت می کردند. خدا محبوبتر است یعنی حب های دیگر دارند که تمام آن حب ها را اینها زیرمجموعه محبت الله قرار دادند. دوست دارند غیر خدا را ولی برای خدا دوست دارند و تا جایی که آنها در صراط الله باشند؛ دوستشان دارند.

آنان «المخلصین فی توحید الله» «5» کمترین شرکی در وجود اینان دیده نمی شود توحیدشان از هر شائبه ای که بوی ضدتوحید بدهد خالی است. «والمظهرین لامر الله ونهیة» محل ظهور امر خدا و ترك نواهی خدا هستند. یعنی همه خوبی ها را در عارف حقیقی می توان دید و هیچ زشتی در آنها دیده نمی شود. این به نظرم تعریف کاملی در حق عارفان حق است که آراسته به همه زیبایی های معنوی و پیراسته از همه زشتی ها هستند با ایمان و اخلاق و اعمالشان. یعنی تمام حرکات عملی و ایمانی و اخلاقی شان نشان می دهد که مطلع الفجر ظهور اوامر الله هستند و وجودشان محل غروب همه زشتی هاست.

امیرالمومنین (ع) 40 صفت را برای این طایفه بیان می‌کند. اما يك مسئله ای که باید به آن توجه داشت در همه زمینه‌ها این است که حقایق ایمانی چه اصل حقایق مثل توحید و ایمان و اعتقاد و چه انسان‌هایی که آراسته به این حقایق هستند با توجه به روایات و آیاتی که داریم به قول حکما مقول به تشکیک هستند. ایمان

(1) الرحمن: 27.

(2) کهف: 104.

(3) بحار الانوار: 186 / 67، باب 53.

(4) بقره: 165.

(5) بحار الانوار: 128 / 99، باب 8، حدیث 4 (زیارت جامعه).

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 8

در همه انسان‌ها دريك سطح نیست. يك ایمان، ایمان امیرالمومنین است که ایمان «لوكشف الغطاء ما ازدت یقینا»¹ است. يك اخلاص امیرالمومنین است که اگر رسول خدا می‌فرماید: «لضربه علی يوم الخندق افضل من عبادہ الثقلین»² این ضربت را حمزه هم به دشمن داشت. این ضربت را مالک اشتر در جنگ صفین به دشمن داشت. این ضربت را عمار یاسر هم داشتند و همه‌شان هم مخلص بودند. برای خدا می‌زد اما اخلاص امیرالمومنین يك اخلاصی بوده که برای ما واقعا قابل لمس نیست که ضربت علی يوم الخندق ناظر به آن اخلاص است ناظر به حرکت دست و به ضربه ای که به عمروبن عبدود زده نیست. این ضربت را تمام اهل ایمان در جنگ‌های زمان انبیاء و امیرالمومنین داشتند. بنابراین اخلاص شدت و ضعف دارد. مقول به تشکیک است.

از وجود مبارك امام صادق (ع) نقل شده است. راوی روایت ابوعمرو زیبری است که در يك جلسه با حضرت در رابطه با ایمان بحث می‌کند و امام ایمان را به سه درجه تقسیم می‌کنند. ایمان کامل، ایمان ناقص، ایمان زائد و مواردش را هم بیان می‌کنند و خیلی زیبا شاید با به کار گرفتن نزدیک به 20 آیه قرآن حضرت مقول به تشکیک بودن ایمان را برای ابوعمرو

زیری توضیح می دهند که همه ایمان ها يك ایمان نیست البته همه مومنان اهل نجاتند. اما درجاتشان در قیامت یکسان نیست، چون پروردگار هم در قرآن این تقسیم را دارد. اصحاب یحیی دارد. السابقون دارد. یعنی هر دو طایفه مومن پیش پروردگار هستند.

از آنجایی که مومن مقول به تشکیک است یعنی همه مومنان در يك سطح نیستند. امیرالمومنین است؛ سلمان است؛ مقداد است؛ عمار است. این 40 ویژگی بنابه نظر برخی از شراح نهج البلاغه با توجه به سعه وجودی افراد در همه افراد خواهان می تواند جلوه بکند. این طور نیست که يك سرمایه ای باشد پروردگار عالم برای يك عده خاصی قرار داده باشد. این حقایق را برای همه قرار داده است. با این حقایق امیرالمومنین و یازده امام می شود و یکی سلمان و ابوذر می شود. اینها از نظر سعه وجودی هم شدت و ضعف دارند و هم در گیرندگی و تحقق شدت و ضعف دارند. بعضی ها احتمال می دهند این 40 ویژگی مربوط به شیعه است. یعنی يك شیعه واقعی این است که امیرالمومنین (ع) در این خطبه بیان کرده است.

روایتی درباره عظمت شیعه واقعی به نقل از سعید بن جبیر از ابن عباس است. ابن عباس عمده ای از روایات اهل تسنن به ایشان تکیه دارد. که عظمت شیعه را بیان می کند و روایت دیگر هم از امام صادق (ع) انتخاب کردم که خود شیعه را معرفی می کند. روایت اول عظمت شیعه را بیان می کند. «قال رسول الله لعلي: يا علي شيعتك هم الفائزون يوم القيامة»
«3» قطعا اهل نجات هستند. ضمیر هم، ضمیر فصل است و دلیل بر انحصار است. و در فائزون خودش ضمیر جمع و او دارد و ضمیر «هم» دارد ولی این «هم» که منفصل است دلیل بر انحصار است. «فمن اهان واحدا منهم فقد اهانك» این خیلی عجیب است. حالا روزگار ما روزگار ظرف اهانت شده است. اهانت به معنی سست و ناتوان و بی قدرت کردن طرف است یعنی همه درها را به روی يك شیعه کسی ببندد و او را از توان و از قدرت و از کار کردن و از خیر بیندازد. «ومن اهانك فقد اهانني ومن اهانني ادخله الله نار جهنم خالدا فيها وبئس المصير» نمی گوید این کار او را جهنم می برد. می گوید خود خدا او را به جهنم می برد. معلوم می شود خدا از اهانت کننده به شیعه خیلی خشمگین و متنفر است

«يا علي انت مني وانا منك» کسانی که فلسفه خواندند این انت منی و انا منك را از طریق اتحاد عاقل و معقول خیلی خوب می شود حل کرد که این دوتا يك حقیقت هستند. «روحك من روحي وطبتك من طينتي و شيعتك خلقوا من فضل طينتنا» تمام شیعیان ما در سرشت خلقت با ما یکسان هستند. «فمن احبهم فقد احبنا فمن ابغضهم فقد ابغضنا ومن عاداهم فقد عادانا و من ودهم فقد ودنا يا علي ان شيعتك مغفور لهم على ما كان من ذنوب و عيوب» البته فرق بین ما و انبیاء و ائمه طاهرین در این است که ما یا نخواستیم یا نتوانستیم این را باید علمی بحث کرد تا شکافته بشود

(1) غرر الحکم: 119، حدیث 2086.

(2) اقبال الاعمال: 467.

(3) أمالی، شیخ صدوق: 16، حدیث 8؛ بحار الانوار: 7/65، باب 15، حدیث 1.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 9

نخواستیم یا نتوانستیم دارای مقام عصمت بشود. این ذنوب و عیوبی هم که پیامبر اکرم می گوید با عنایت به سایر روایات و آیات باید بگوییم که شیعه حرفه ای در گناه نیست. چون ممکن است اگر ما بدون توجه به آیات و روایات يك روايتي بگوییم مردم اغراء به جهل بشوند و شجاعت در گناه پیدا بکنند. اولاً شیعه گناهکار حرفه ای نیست. و بنابر آیات سوره آل عمران شیعه به سوی گناهان کبیره نمی رود. اگر يك وقتی اتفاقاً آلوده به يك کبیره بشود درجا تدارك می کند اصرار بر گناه صغیره هم ندارد. پس این عیوب و ذنوب است. ممکن است در مسیر زندگی پیدا بشود ولی تدارك می کند. یا عیبی پیدا بکند ولی تدارك می کند. اگر چنین گناهایی هم در پرونده شیعه تو باشد به قدرت همین شیعه بودن آمرزیده می شود.

«یا علی انا الشفیع لشیعتهک غذا اذا قمت المقام المحمود» وقتی من در جایگاه مقام محمود قرار گرفتم شیعه تو را شفاعت می کنم. «فبشرهم بذلك» به این مسئله شفاعت من آنان را بشارت بده. «یا علی شیعتهک شیعه الله» «وانصارک انصار الله» که در زیارت اصحاب ابی عبدالله می خوانیم «السلام علیکم یا انصار الله» این همان است. «واولیائک اولیاء الله و حزبک حزب الله یا علی سعد من تولاک و شقی من عاداک یا علی لک کنز فی الجنه» گنجی در بهشت برایت است «و انت ذو قرنیها» که این قرنیها را بعضی ها می گویند مراد حضرت حسن و حضرت حسین است. بعضی ها می گویند دوجانب بهشت است. این عظمت شیعه است.

اما شیعه کیست؟ امام صادق (ع) می فرماید: «فانما شیعه علی من عفا بطنه وفرجه» «1» شیعه علی کسی است که شکمش و شهوتش هم با حرام سروکار ندارد. «واشتد جهاده» کوشش او حالا چه در علم و چه در عبادت و چه در خدمت به مردم و چه در جهاد اکبر خیلی قوی است. «وعمل لخالقه» این لام به نظر می آید لام اختصاص باشد. فقط

عمله خداست کاری برای دیگران انجام نمی دهد هرکاری انجام می دهد لله است. «ورجا ثوابه وخاف عقابه فاذا رأيت اولئك» خطاب به مفضل است «فاولئك شيعه جعفر» این هم يك مقدمه دیگری نسبت به خطبه بود.

اما يك موضوعی که خیلی در ارتباط با ماست. خصوصا در این زمان که البته همه می دانید (وذكر فان الذكرى تنفع المؤمنين) «2» حرف پروردگار است. اصولی ترین و مهمترین کاری که امام صادق انجام دادند این بوده که زمان ایشان دشمن با هزینه کردن پول سنگین باعث شد بین ملت اسلام و مکتبهای بیگانه ارتباط پیدا شود که در این ربط دادن افکار، حقایق ناب اسلامی مشوش بشود، عقاید متزلزل بشود. پس باب عمل سست بشود و مردم از چهارچوب اسلام خدا، اسلام قرآن، اسلام پیامبر، اسلام اهل بیت دریابند. درگوشه و کنار کشور دارالترجمه و دانشمندان مخالف را استخدام کرد. هزینه ای که آن زمان دشمن برای فرهنگ وارداتی کرد شبیه هزینه هایی است که الان غرب برای روزنامه ها و مجلات و ماهواره ها و سایتها و ایجاد دغدغه فکری سفسطه و وسوسه در ملت اسلام هزینه می کند.

(1) کافی: 233/2، باب المؤمن و علاماته و صفاته، حدیث 9.

(2) ذاریات: 55.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 10

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه سوم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 85/9/9

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

با بيان يك مقدمه کوتاه که از سوره مبارکه ص و صفات گرفته شده به خواست خدا و به توفیق او بحث وارد اصل خطبه می شود.

کلام گاهی از استحکام بالای ادبی برخوردار است اما معنایی که در خودش دارد معنای غلط و اشتباه و غیرمنطقی و غیرمعقول است. مثل اینکه يك دانشمند چیره دست لائیک مقاله ای را بنویسد علیه يك واقعیت چه به زبان عربی یا غیرعربی، از استحکام بالای برخوردار باشد ولی آن معنایی را که در آن جملات و انشاء قصد کرده، غیرمنطقی و بی ربط باشد.

کلام امیرالمومنین مانند کلام حق و کلام همه انبیاء الهی علاوه بر اینکه از استحکام برخوردار است از نظر ترکیب ظاهر، از نظر باطن و معنا هم آن چه را که حضرت قصد کردند صحیح، سالم و حق است. یعنی مصداق آن معنا عینیت خارجی دارد و تحقق دارد و قابل رد و قابل ابطال تا ابد نیست. علتش هم این است که وجود مبارك امیرمومنان براساس آیه تطهیر با توجه به روایات فراوانی که در ذیل این آیه از شیعه و سنی هست امام (ع) از مصداق این آیه هست و آیه (اطيعوا الله و اطيعوا الرسول واولی الامر منكم) «1» که با واو عاطفه اولی الامر به رسول و الله عطف داده شده و نشان می دهد که اولی الامر در طول خدا و پیامبر است در شخصیت و صفات و ویژگی ها. بنابراین حضرت معصوم است و معصوم هم از عباد مخلص پروردگار است.

چهارویژگی برای عباد مخلص در قرآن مجید می بینیم. يك ویژگی که قابل توجه است این است که پروردگار مهربان عالم می فرماید: (فبِعَزَّتِكَ لاَ غَوِيْنَهُمْ اَجْمَعِيْنَ* الِاعْبَادُكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِيْنَ) «2» اجمعین یعنی کل بنی آدم. مخلصین از دسترس همه شیاطین، انسی و جنی و از دسترس وسوسه ها و تردیدها و شک ها دورند. یعنی يك جایگاهی دارند که شیاطین به باطن و عقل و فکر و اندیشه آنها دسترسی ندارند. به همین خاطر مخلصین بندگان هستند که در گرفتن حقایق از پروردگار در فهم، در عمل به حقایق و در ابلاغ حقایق هم اشتباه نمی کنند، بر این مبنا آنها حجت حق بر همه مردم هستند تا روز قیامت و فوق آنها محال است که تا روز قیامت به وجود بیاید. اگر فوقشان به وجود بیاید و اطاعت از اینها برای آن فوق واجب باشد طبق آیات قرآن مجید ترجیح بلامرجح پیش می آید. یعنی اگر برتر از انبیاء و ائمه طاهرین در عقل و در علم و در اندیشه پیدا بشود و طبق قرآن این برتر واجب باشد که ماموم آنها و مطیع آنها باشد این ترجیح بلامرجح است. به این خاطر تا قیامت مخلصین حجت کامل بر بندگان حق هستند.

ویژگی دوم مخلصین: در سوره مبارکه صافات، 39 و 40 است. (وَمَا تَجْزِيْنَ الا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ) «3» پاداش و جزا، همان عملی است که عاملین انجام دادند. البته صورت عمل در قیامت یا به صورت بهشت است یا به صورت عذاب است که در حقیقت طبق آیات قرآن بهشت عین عمل است. جزا هم همان اعمال است (الاعباد الله المخلصین) «4» که آنها يك جزا و ویژگی دیگری در پاداش پیش پروردگار دارند که در سوره مبارکه ق آیه 35، البته در آیات قبلش يك علائم و نشانه هایی را بیان می کند که مصداق اتم آن علائم مخلصین هستند می فرماید (لَهُمْ مَا يَشَاءُوْنَ فِيْهَا) آنچه را که در بهشت بخواهند برای آنها فراهم هست منهای بهشت آنچه که در

(1) نساء (4): 59.

(2) ص (38): 82؛ حجر (15): 39؛ 40.

(3) صفات (37): 39.

(4) صفات (37): 40.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 11

بهشت می‌خواهند (ولدینا مزید) «1» نه عند الجنه. این خیلی مسئله است. لدینا، پیش ما. عباد مخلص ما غیر از (مايشائون فيها) اضافه هم دارند، چقدر اضافه دارند کتاب خدا بیان نمی‌کند.

سومین ویژگی مخلصین در صفات آیه 127 و 128 می‌فرماید (فانهم لمحضرون) جامعه، ملت، مردم و امت همه در پیشگاه پروردگار برای رفتن به دادگاه و حسابرسی و مسئله حضور پیدا می‌کنند (الا عبادالله المخلصین) «2» که آنها يك بندگان ویژه‌ای هستند که عظمت و شخصیت آنها ایجاب نمی‌کند که آنها را احضار بکنند.

ویژگی چهارم مخلصین: که بیشتر هدف بحث همین آیه شریفه است پروردگار عالم می‌فرماید: (سبحان الله عما یصفون) خدا پاک و منزّه است از تمام اندیشه‌ها و حرف‌ها و نظرها و مطالبی که درباره اش گفته می‌شود و به آن وصفش می‌کنند. این وصف‌ها شأن خدا نیست، ربطی به خدا ندارد هر چه هم که بار علمی و عرفانش بالا باشد (الا عبادالله المخلصین) «3» مگر آنچه که بندگان مخلص درباره او بگویند.

خطبه اول نهج البلاغه بخش اولش وصف پروردگار است. قرآن می‌گوید این درست است. اما قرآن مجید سخن فلاسفه و مکتب‌های دیگر را در حق پروردگار قبول ندارد چون یا ناقص است یا افراط است یا جامع و مانع نیست ولی عباد مخلص خدا آنچه درباره پروردگار بگویند قبول و صحیح و درست است. وقتی که قرآن مجید وصف خدا را از عباد مخلص قبول بکند به طریق اولی ما باید مطالب این بزرگواران را درباره حقایق مادون خدا قبول بکنیم. یعنی آنچه را که این بزرگواران برای هدایت ما بیان می‌کنند از سلامت و استحکام کامل برخوردارند و حق و درست است.

اما ابتدای خطبه، «عبادالله» این منادایی است که حرف ندایش محذوف است. منصوب بودنش به خاطر مضاف بودنش است. «ان من احب عبادالله اليه عبدا اعانه الله على نفسه» «4» آنچه که در این خطبه قابل توجه است در این جمله، یکی این است که در جمله اول سه بار کلمه عباد، که دوبار به اسم ظاهر اضافه شده و يك بار هم به صورت نکره آمده، مورد توجه حضرت قرار گرفته و ابتدای جمله هم با «انّ» شروع کرده که حرف تاکید است و تمام حروف تاکیدیه چه در آیات و چه در روایات از جایگاه مثبتی برخوردارند یعنی باید معنای ادات تاکید حتما لحاظ بشود. در اینجا امیرالمومنین البته می‌خواهند به ما بگویند برای خودشان که مسائل یقینی بوده و این ویژگی‌ها به عنوان ویژگی‌های اولیای خدا قطعی بوده اما خطابشان به عبادالله است. «انّ» یعنی این مطالبی که من می‌خواهم بگویم یقینی و حتمی و قطعی است و شك و شبهه ای در آن نیست. این مربوط به حرف تاکید.

اما مسئله عبادالله که ما در قرآن مجید و روایات، عبادی را هم ملاحظه می‌کنیم که پروردگار عالم و رسول خدا و ائمه طاهرين به غیر خدا اضافه کردند. مثل این آیه شریفه (افريت من اتخذ الهه هواه) «5» اله یعنی معبود. آن «من» عبد است که معبودش هوای نفس است پس عبد هواست. در روایات عبد الشهوّه آمده. در فرمایش‌های حضرت ابی عبدالله الحسین «الناس عبيد الدنيا» «6» آمده و عبد درهم و دینار باز در روایاتمان آمده است. اینجا که امیرالمومنین خطاب به عبادالله می‌کند حتما منظورشان آن انسان‌هایی هست که در آخرین آیه سوره مبارکه بقره مطرحند (وقالوا سمعنا و اطعنا) «7» عبادالله کسانی هستند که بنده حقند یعنی به خواست‌های

(1) ق (50): 35.

(2) صفات (37): 127 و 128.

(3) صفات (37): 159 و 160.

(4) نهج البلاغه: خطبه 86 (فی بیان صفات المتقين و صفات الفساق ...).

(5) جاثیه (45): 23.

(6) تحف العقول: 245.

(7) بقره (2): 285.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 12

پروردگار عالم عمل کرده است و حالا آمادگی دارد که مطالب امیرالمومنین (ع) را بشنود. خطاب، خطاب به افرادی است که لیاقت شنیدن را در خودشان ایجاد کردند. لیاقت عمل را در خودشان ایجاد کردند. با عقل دارند زندگی می کنند حق را می شنوند و باور می کنند و قبول می کنند و به عمل هم می گذارند.

حالا جایگاه عبد و عبودیت را در قرآن مجید و روایات يك نگاهی می کنیم که خیلی فوق العاده هست. در اولین آیه سوره مبارکه اسراء که گاهی به اشتباه سوره اسراء می خوانند. اسراء درست است. (سبحان الذی اسری بعبده) «1» نه برسوله یعنی وقتی می گوید عبد و این عبد هم حقیقت دارد در وجود رسول خدا و ایشان مصداق اتم و اکمل عبد هستند چنانچه در فرمایش های امیرمومنان آمده است. وقتی پیامبر را تعریف می کنند می فرماید «کان اعبدهم» او از نظر بندگی فوق تمام انسان های تاریخ بوده. وقتی که می گویم عبد و مصداقش هم درست و صحیح است و حقیقت دارد. وقتی می گویم عبد، رسالت هم در او هست، نبوت هم در او هست، اخلاص هم در او هست البته هر کسی به تناسب ظرفیت خودش. اینجا وقتی می گویم به پیامبر «بعبده» تمام مقامات و ارزش ها در این عبد بودن موجود است که باعث شده این عبد بودن با جذب همه آن ارزش ها که ایشان به مقام با عظمت معراج در بیداری و با بدن مطهرشان برسند. تا قبل از اینکه هیئت بطلمیوس در بغداد ترجمه بشود و وارد زندگی مسلمانان بشود درباره معراج هیچ بحثی و رد و ایرادی نبود. مسلمان ها خیلی راحت از طریق قرآن مجید معراج را می پذیرفتند و مطلبی هم نداشتند. اما بعد از هیئت بطلمیوس که مسئله آسمان ها و خرق و التیام و این مسائلی که در قبل از قرن 18 همه را خط بطلان رویش کشیدند پیش آمد، بحث و ایراد پیش آمد که حالا این معراج در خواب بوده یا در بیداری بوده، با روح بوده، حالت مکاشفه بوده که واقعا همه اینها يك سلسل مطالب بیهوده ای است که نشأت گرفته هیئت بطلمیوسی است که اصلا جای حرف و بحث در روزگار ما با این پیشرفت علمی نیست. صریحا قرآن مجید می گوید عبدش را برد (لثیه من آیاتنا) «2» تا بخشی از نشانه های خود را، من در اینجا «من» تبعیضیه است. بخشی از نشانه های خودش را ارائه بدهد که پیامبر با چشم ببیند. این جایگاه عبودیت است.

در آیه دیگر آمده که: بلافاصله بعد از تولد مسیح به اذن پروردگار، یهودیان زمینه قهمت را برای مردم آماده می کردند و می گفتند به حضرت مریم: (ماکان ابوک امرأ سوء) پدرت که آدم بدی نبوده (وما کانت امک بغیا) «3» مادرت هم که يك خانم پاکدامن و با طهارت معنوی بود. با پدر آن چنانی و مادر آن چنانی اقتضا می کند که يك اولاد پاک و صالح و شایسته داشته باشی. مریم شما این بچه را از کجا آوردی. خانواده تو خانواده درستی بوده. تو شخصیت این خانواده را

لطمه دار کردی که قبلا پروردگار به او فرموده بود که با اینها صحبت نکن و حرف نزن که خود بچه از میان گهواره فریاد زد. که حالا ویژگی های بعدش خیلی مهم است اما اول به این ویژگی اشاره کرد. (این عبدالله) «4» من بنده خدا هستم. بنده واقعی خدا عبادالله، عبد اضافه به الله شده یعنی دیگر بین این مضاف و مضاف الیه هوای نفسی، درهم و دیناری، مقامی و دنیایی و حالات شیطانی وجود ندارد والا آدم عبدالله نمی شود. حالا اگر در سوره زمر به گنهکاران می گوید (قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم) «5» این يك کلامی است که نمی خواهد بگوید گنهکاران عبد واقعی من هستند می خواهد بگوید: اینها مملوک من هستند که از دایره مالکیت من نمی توانند بیرون بروند و این جمله، جمله عاطفی و با محبتی است که می خواهد دل گناهکار را نرم بکند برای برگرداندن او به جانب خودش. این غیرعبدالله اینجاست که عبد به الله اضافه شده و بین مضاف و مضاف الیه هیچی وجود ندارد و مضاف از الله آن چیزی را که باید کسب بکند در دنیای خارج و عینیت، کسب می کند حالا رحمت، مغفرت و کرامت است. آخایی

(1) اسراء (17): 1.

(2) اسراء (17): 1.

(3) مریم (19): 28.

(4) مریم (19): 30.

(5) زمر (39): 53.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 13

که در قرآن مجید است. (این عبدالله) بعد از عبدالله بودن من، (آتانی الكتاب وجعلنی نبیا اوصانی بالصلاه والزکاه مادمت حیا وبرا بوالدتی جعلنی مبارکا) «1» اینها همه بعد از مقام بندگی است.

خداوند در سوره ص می فرماید: (نعم العبد انه اواب) «2» درباره حضرت ایوب (ع) است. نعم فعل مدح است خدا دارد او را مدح و ستایش می کند. از مقام او؟ مقام عبودیتش. اینجا نمی گوید «نعم صابر انه اواب». با اینکه مسئله صبر به نام او زده شده در عالم و در ذهن مردم.

(این عبارت «اواب» خیلی عبارت زیبایی است یعنی از اول به طرف خدا برگشته شده است. این از عباد مخلصین بوده. کلمات معنی هایشان با هم خیلی فرق دارد. من بعدا می گویم فرق کلمات را که خیلی لطیف است. يك وقت می گوید «تاب»، يك وقت می گوید «اواب» و يك وقت می گوید «رجع». اینها با همدیگر فرق می کند.

لغات ذاتا با هم فرق دارند و من بعدا فرق هایش را می گویم. اینجا خداوند می فرماید: «نعم العبد». نمی گوید نعم الصابر الاواب. «نعم العبد»، بنده خوبی بوده. در بندگی يك مقام کامل و تامی داشته. «واذكر عبادنا» ببینید به پیامبر عظیم الشان اسلام می گوید بندگان مرا به یاد بیاور و به آنها توجه بکن. (ابراهیم و اسحق و یعقوب) «3» در داستان وجود مبارك موسی بن عمران کجا دیدم. خیلی وقت پیش دیدم که اصل اتفاق افتادن جریان که در سوره کهف برای موسی بن عمران نقل شده این بوده که از وجود مقدس پروردگار می پرسد خدایا آیا در این کره زمین عالم تر از من هم وجود دارد. خطاب می رسد بله. البته این دلیل بر این نیست که افضل از پیامبر اولی العزم خدا بوده. حالا یکی علمش بیشتر بوده ولی موسی در اخلاص و در ویژگی های دیگر حرف اول را نسبت به او می زده. او حرف اول را در علمش می زده. آیا بالاتر از من در علم و دانش وجود دارد. خطاب می رسد بله وجود دارد. (فوق کل ذی علم علیم) «4» این آیه هم در قرآن است. بله وجود دارد. خیلی زیباست که موسی با مقام کلیم الهی و با مقام اولی العزمی درجا به پروردگار عالم می گوید آدرسش را بده که من بروم از دانشش استفاده بکنم.

(آن موقع کلیم الله نبوده ...

(شما سوره کهف را کامل دقت بکنید معلوم می شود که داستان قبل از مقام کلیم الله بوده است.

(وَاَلَا بعد از مقام کلیم الله باشد معلوم می شود که خضر از موسی عالم تر است.

(ایامی را می گوید که موسی هنوز در مصر بوده، قبل از کوه طور و ایام شعیب است. لذا از مصر آدرس به او داده شد. شما هم روایات را ببینید و آیات را دقت بکنید. او در علم بیشتر از موسی بن عمران علم داشته. موسی ویژگی های دیگرش بیشتر از او بوده است.

(کلیم الله باید از او بالاتر باشد.

(البته در ویژگی های دیگرش نه در علم. به پروردگار عرض می کند آدرس او را به من بده که از اینجا به بعدش در سوره مبارکه کهف هست که موسی بن عمران با يك همسفر حرکت می کند که داستانش را دیدید. منظور این است که موسی و همراهش وقتی آنجا می رسند (فوجدا عبدا من عبادنا) این خیلی آیه فوق العاده ای است. باز ببینید عباد به «نا» که متکلم

مع الغیر است اضافه شده، (آئیناه رحمه من عندنا) رحمت نکره است و معلوم می شود که رحمت يك مسئله ویژه ای بوده نسبت به ایشان. من دنبال تحلیلش نرفتم چون فقط لفظ عبدش را کار دارم که این رحمتی که نکره آمده و دلالت بر ویژگی بودن این رحمت دارد چیست. (وعلمناه من لدنا علما) «5» باز این «علما» هم نکره است و دلالت بر علم ویژه می کند که از آیات سوره استفاده

(1) مریم (19): 30 31.

(2) ص (38): 30 و 44.

(3) ص (38): 45.

(4) یوسف (12): 76.

(5) کهف (18): 65.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 14

می شود که آگاهی به اسرار بوده که این آگاهی به اسرار را در این حد پروردگار عالم به موسی بن عمران طبق مصلحتی که خودش می دانسته مرحمت نفرموده است.

(فوجدا عبدا من عبادنا) که عبدا اول که نکره آمده دلالت بر عظمت آن مرد دارد در عبودیت. (آئیناه رحمه من عندنا وعلما من لدنا علما) که علم به اسرار بوده.

آخرین آیه ای که در این زمینه قابل توجه است آیه 73 سوره مبارکه انبیاء است. (جعلناهم ائمه یهدون بامرنا) درباره تمام انبیاء خداست و ائمه طاهرین به دلالت روایات. (واوحینا اليهم فعل الخیرات و اقام الصلاه و ايتاء الزکاه) «1» این اهداف انبیاء خدا و ائمه طاهرین است. هدایت به امر ما. یعنی با دین من، با وحی من، با قوانین من، با فرمان من نه از پیش خودشان. (واوحینا اليهم فعل الخیرات) به آنها وحی کردم همه خوبی ها را انجام بدهند. (واقام الصلاه) این ذکر خاص بعد از عام است. چون نماز و زکات جزء خیرات است. این ذکر خاص بعد از عام دلالت دارد بر عظمت مطلب. آخر آیه

خیلی جالب است که می‌فرماید (کانوا لنا عابدین) «2» «لنا» جار و مجرور بر عابدین مقدم انداخته. این تقدم جار و مجرور یعنی اینها فقط بنده من بودند. یعنی گوش به فرمان هیچ کس در این عالم به جز من نبودند و خودشان را فقط هزینه من می‌کردند هزینه هیچ کس دیگر نمی‌کردند و اینکه يك نفر خودش را واقعا مخلصانه هزینه خدا بکند همانی می‌شود که در آیه قبل بود (آئیناه رحمہ من عندنا) شاملش می‌شود. (علمناه من لدنا علما) «3» در حد خودش شاملش می‌شود.

خود این هزینه شدن، من این جمله را برای بعضی از دوستانم عرض کردم که پروردگار عالم به خاطر اینکه غنی بالذات است همه جا وقتی با بنده اش معامله می‌کند فقط پرداخت می‌کند هیچ دریافتی از بنده اش نمی‌کند.

يك وقتی بچه بودم يك جا چند نفر نشسته بودند صحبت می‌کردند. گاهی صحبت عوام دارای مطالب خیلی عالی است. يك کسی در آن جلسه که يك مقدار اخلاق لات‌ها را داشت ولی آدم متدینی بود در بحث‌هایی که آنها با همدیگر می‌کردند برگشت گفت خوب است آدم قمار می‌خواهد بکند برود با خدا قمار بکند چون خدا در قماربازی با آدم خودش را دائم می‌بازاند. یعنی وقتی آدم با او قمار می‌کند همه نفع را به طرف انسان بر می‌گرداند. این را انبیای خدا و ائمه طاهرين و اولیا واقعا یافته بودند که بالاترین تجارت در این عالم، این است که طرف تجارت آدم، پروردگار باشد. (ان الله اشترى من المومنین انفسهم واموالهم بانّ لهم الجنة) «4»

يك جمله هم امام صادق دارد که خیلی فوق العاده و قابل دقت است. «العبودية جوهره كنهها الربوبية» «5» این را مصباح الشریعه نقل کرده کتاب‌های دیگر هم نقل کردند. رب به معنای خداوندگاری است. به معنای خالق نیست. به معنای مالک است. حضرت می‌فرماید که عبودیت يك جوهری است که ذاتش خداوندگاری است. همانی که در يك روایت قدسی نقل شده «عبدی اطعنی اجعلك مثلی» «6» نمونه خودم، مثل که غلط است چون آیه دارد (لیس كمثله شیء) «7» آن روایت را با توجه به آیه باید مثل خواند نه مثل. نمونه من می‌شوی که تو هم با کلمه کن وجودی، بتوانی تصرف در امور طبیعی در حد خودت بکنی و بالاترین تصرف، تصرف در نفس خودت است که مالک نفس بشوی. دیگر نفس با عوارضش و با هوی‌ها و با خواسته‌های غلطش میدان دار زندگی تو نشود.

(1) انبیاء (21): 73.

(2) انبیاء (21): 73.

(3) كهف (18): 65.

(4) توبه (9): 111.

(5) تفسیر نور الثقلین: 4/ 566، حدیث 77.

(6) الجواهر السنیة: 709، ذیل حدیث 1.

(7) شوری (42): 11.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 15

يك لطیفه ای هم فکر می‌کنم یکی از علمای زمان فیض کاشانی که اسمش هم نوشته نشده يك کتاب هم دارد بسیار کتاب خوبی است اگر پیدا بشود و تهیه بکنید. تفسیر سوره فاتحه الکتاب است. بیش از 240 صفحه است بسیار مطالب عالی دارد. او می‌گوید: عبد مرکب از سه حرف است عین و واو و دال. و هر کدامش اشاره به حقیقتی دارد. و اما عینش اشاره به علم بالله دارد که اشرف علوم است. اول آدم باید معبودش را بشناسد و بفهمد. راه شناختش هم قرآن مجید و اهل بیت است. واقعا خدا را به وسیله قرآن و اهل بیت انسان در باطن خودش لمس می‌کند. آیات قرآن مجید خدا را همان گونه که هست معرفی کرده. روایات هم همینطور. می‌فرمایند: عینش اشاره به علم بالله است که اشرف علوم و در حدی کسبی و بعدش هم کشفی است. اگر آدم طهارت باطن پیدا بکند، طهارت درون پیدا بکند بعد از آن علمی که از قرآن و روایات نسبت به خدا می‌گیرد اشراق هم به قلب آدم می‌شود یعنی خودش خودش را تجلی در قلب می‌دهد. اما باء عبد: دلالت دارد بر برّ که البته بخشی از برّ مربوط به خودش است. آیه 177 سوره بقره می‌فرماید: (لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب ولكن البر من آمن بالله والیوم الآخر) همینطور (والملائکة والکتاب والنبیین) طبق رده بندی که خود کتاب دارد. يك برّ هم (وأتی المال علی حبّه ذوی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل والسائلین وفي الرقاب) «1» خدمت به خلق. يك برّ عقاید صحیحه است که آدم برود کسب بکند که بهترین کار است. يك برّ هم خدمت به مردم است یعنی آدم همه عمرش هزینه بشود در دو چیز: عبادت رب، خدمت به خلق. طبق دستور خود پروردگار.

دال هم می‌گویند اشاره به دنوّ و لقاء پروردگار و مقام قرب است. (فمن کان یرجو لقاء ربّه فلیعمل عملاً صالحاً ولا یشرک بعباده ربّه احداً) «2»

اما عبارت بعدی خطبه «اعانه الله علی نفسه» این اعانت آیا اختیاری است یا اجباری است. اگر اجباری باشد نتیجه اش چیست. اگر اختیاری باشد نتیجه اش چیست. این اعانت بر چه چیز نفس است. این «علی» دلالت بر استعلا دارد. دلالت بر زیان دارد. علی نفسه یعنی کمک می کند به زیان نفسش و به خیر خودش که نفس را در میدان درگیری شکست بدهد و ضربه کاری را به نفس بزند. یا اعان الله علی معرفه نفسه. شاید بشود از «اعانه الله علی نفسه» غیر از مسئله اعانت سه مطلب دیگر استفاده کرد.

(1) بقره (2): 177.

(2) کهف (18): 110.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 16

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه چهارم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 85 / 9 / 16

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

اولین جمله نورانی خطبه 86 «ان من احب عبدا لله اليه عبدا اعانه الله علی نفسه» «1» دربردارنده چند محور بسیار مهم است. یکی مسئله عبد است که دورنمایی از ارزش عبودیت در يك جلسه بیان شد. یکی مسئله محبت پروردگار مهربان عالم به عبد است. بخصوص که در اینجا وجود مبارك امیرالمومنین (ع) این محبت را، محبت برتر معرفی می کنند یعنی اگر پروردگار عزیز عالم بندگان محبوبی دارد در بین این بندگان محبوبش محبوبتر هم وجود دارد و یکی هم مسئله اعانه حضرت حق است. کمک و یاری پروردگار است که آیا این کمک اجباری به عبد می رسد یا نه، زمینه دریافت کمک را عبد فراهم می کند.

این کمک، کمک ابتدایی است یا این کمک پاسخ به يك حرکت مثبت عبد است. کدام یکی اش است؟ اگر اجباری باشد و ابتدایی چه می شود و اگر زمینه جذب را عبد فراهم بکند آن چه می شود؟ و آخرین قسمت جمله هم «علی نفسه» است که این به چه معناست و این «علی نفسه» جزء محورهای هست که شارحان نهج البلاغه در آن حرف دارند که این «اعانه الله علی نفسه» یعنی پروردگار عالم این عبدش را کمک می دهد که در میدان جهاد اکبر وارد بشود و توان داشته باشد با تمایلات و هواها و خواهش های غیرمنطقی نفس مبارزه بکند و در این میدان با کمک پروردگار عالم پیروز بشود یا این اعانه پروردگار اعانه به جنود عقل است برای اینکه جنود جهل را از میدان زندگی عبد براند و دور بکند و خیمه حیات عبد فقط غرق روشنایی و نورانیت عقل بشود البته آن عقلی که میل طبیعی اش اتصال به حق است. آن عقلی که در تعریف وجود مبارك حضرت صادق (ع) آمده «العقل ماعبد به الرحمن واكتسب به الجنان» «2» این عقل را خدا کمک می دهد که با لشکری که از اوصاف ویژه اش در اختیار دارد با جهل و جنود جهل بجنگد و سراسر زندگی را غرق پاکی و معنویت و نورانیت کند و انسان را در زمره پاکان عالم قرار بدهد و در زمره خاصان از عباد حق قرار بدهد یا نه منظور از «اعانه الله علی نفسه» کمک به شناخت نفس است یعنی شناخت وجود خویش که با یاری پروردگار انسان، منظور از این نفس وجود خود انسان باشد، انسان با یاری پروردگار خودش را بشناسد که این خودشناسی دری برای ورود به بسیاری از حقایق و بسیاری از معارف الهیه است. چنانکه در فرمایش های رسول خدا و امیرالمومنین آمده عرفان به نفس کلید عرفان به حق است. آیاتی هم در قرآن در این زمینه وارد شده است. منظور کدام يك از این سه مسئله است؟

اما درباره محبت «عبدا اعانه الله علی نفسه» که چنین عبدی «من احب عبدا لله» است. از محبوبترین بندگان حق است. در باب محبت به نظر می رسد بحث خیلی میدان دارد که چه شرایطی باید در انسان جمع بشود تا محبت خدا را به زلف خودش گره بزند و در جاده این محبت به برترین محبوبیت برسد و بشود «احب عبدا لله». يك نگاهی خیلی گذرا به چند آیه از قرآن کریم درباره محبت می اندازیم و ببینیم محبوبان خداوند مهربان در دنیا چه کسانی هستند و این عبادی که «اعانه الله علی نفسه» هستند چه کار کردند که بین محبوبان خدا احب عباد پروردگار شدند.

اما طایفه اول از آیات آمده (احسنوا ان الله يحب المحسنين) «3» نیکی کنید که البته با توجه به روایات این احسان دو رشته دارد. «الاحسان ان تعبد الله كأنك تراه» «4» يك احسان عبادت حق است اما رسول خدا می فرماید عبادت به گونه ای که داری معبود را با دو چشم خودت می بینی. چون آدم وقتی در محضر باشد آن هم محضر وجود

(2) الکافی: 11/1، حدیث 3.

(3) بقره (2): 195.

(4) بحار الانوار: 219/67، باب 54.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 17

مقدس حضرت حق «کأنك تراه» از يك شرم و حیا و ادب عظیمی برخوردار خواهد بود و خودش را در آن محضر ذره هم نخواهد دید. غرق در آن عظمت خواهد شد و در غرق بودن در آن عظمت و آن حال حجب و حیا و شرم حضور كوچك در برابر عظیم معلوم است که عبادت را چه می کند. این يك احسان است. احسان دیگر هم احسان به عباد پروردگار است که خداوند می فرماید: (احسن كما احسن الله اليك) «1» به مردم نیکی کن چنانکه خدا به تو نیکی کرده. اهل احسان یعنی آنهایی که عبادت خوبی دارند. آثایی که نیکی به مردم دارند محبوب خدا هستند. (ان الله يحب المحسنين) طایفه دوم و سوم از آیات: (ناله يحب التوابين ويحب المتطهرين) «2» با صیغه مبالغه که طهارت با توجه به اینکه در باب ثلاثی مزید رفته طهارت همه جانبه هست. طهارت نوعی است. طهارت فکر، طهارت نیت، طهارت عمل، طهارت اخلاق، خدا يك محبوبش توابين و يك محبوبش متطهرين هستند. توابين از گناه در می آیند، متطهرين شروع به يك شستشوی عمقی و حقیقی می کنند.

اما طایفه چهارم (بلى من أوفى بعهدته واتقى) کسی که به عهد خدا وفا بکند و دامن از هرگناهی حفظ بکند (فان الله يحب المتقين) «3» اما مورد دیگر. (والله يحب الصابرين) «4» کسانی که در سختی ها و بلاها و مشقت ها و تلخی ها و شیرینی ها صبر می کنند و دست از دین بر نمی دارند. خدا اینها را دوست دارد.

طایفه پنجم (فاذا عزمت فتوكل) «5» وقتی که قصد کردی وارد کاری بشوی خدا را وکیل خودت قرار بده تا کار به نتیجه برسد. خودت مستقلا وارد کار نشو و به پروردگار توجه کن. او مسبب الاسباب است. اگر بدون خدا بخواهی کار بکنی خداوند می تواند که تمام نظام کار را در يك چشم به هم زدن به هم بریزد و کار به ثمر نرسد. (ان الله يحب المتوكلين) «6» خدا تکیه کنندگان بر خودش را و آثایی را که خدا را وکیل خودشان می گیرند دوست دارد.

طایفه ششم (وان حکمت فاحکم بینهم بالقسط) اگر بنا شد حکم یا قضاوت یا حکومت سیاسی بین مردم کنی با عدالت حکم کن. نه جانب افراط باشد حکم تو، نه جانب تفریط باشد. (ان الله يحب المقسطین) «7» طایفه هفتم (ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيله صفا کاهم بنیان مرصوص) «8» جهادگرانی که اصلاً نیت فرار در دلشان نیست کاهم بنیان مرصوص در مقابل دشمن موضع می گیرند خدا آنها را به خاطر آن صبر و پایداری و مقامت و نترسیدن و فرار نکردنشان دوست دارد.

طایفه هشتم (قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله) «9» آنهایی که واقعا اقتدای به رسول خدا دارند و قدم جای قدم او می گذارند و از روش زندگی او در همه زمینه ها متابعت می کنند محبوب خدا هستند.

طایفه نهم (من یرتد منکم عن دینه فسوف یات الله بقوم یحبهم ویحبه) «10» خطاب به زمان پیامبر است که اگر یک روزی دست از دین خدا بردارید من زمین را خالی از دینداران نخواهم گذاشت. در آینده ملتی را خواهم

(1) قصص (28): 77.

(2) بقره (2): 222.

(3) آل عمران (3): 76.

(4) آل عمران (3): 146.

(5) آل عمران (3): 159.

(6) آل عمران (3): 159.

(7) مائده (5): 42.

(8) صف (61): 4.

(9) آل عمران (3): 31.

(10) مائده (5): 54.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 18

آورد که عاشق خدا هستند و خدا هم عاشق آنهاست. چهار خصوصیت هم دارند این ملت. «اذله علی المومنین» فوق العاده در مقابل اهل ایمان متواضعند. (اعزه علی الکافین) در مقابل کفار سر بلند و شکست ناپذیر هستند. (یجاهدون فی سبیل الله) اینجا جهاد مطلق است، جهاد با قلم، جهاد با زبان، جهاد با مال، جهاد با نفس، این خصوصیت آن ملت است (ولایخافون لومه لائم) از ملامت هیچ ملامت کننده ای هم نمی ترسند و نمی هراسند و جا نمی خورند. اینها محبوبان پروردگار هستند.

اما اینهایی که امیرالمومنین در ابتدای خطبه می گوید چه کسانی هستند که محبوبترین هستند. این خیلی مهم است و دلیلش هم تمام آن چهل وصفی است که حضرت برایشان بیان می کند.

من هر سه قسمت را در حد لازم خدمت شما عرض می کنم یعنی هم اعانه بر شناخت خویش و هم اعانه بر عقل و جنود عقل برای پیروزی بر جهل و جنود جهل و هم اعانه بر تمایلات و هواها که خوشبختانه این سه بحث فوق العاده گسترده است و مطالب بسیار با ارزشی را در محور این بحث در آیات قرآن و در روایات و در معارف الهیه و در فرمایش های بزرگان می بینیم که هم برای خودمان خیلی کاربرد دارد و هم اگر بنا باشد انتقال به دیگران داده بشود این مسائل برای آنها فوق العاده کاربرد دارد و در ضمن این بحث ارزش واقعی انسان هم روشن می شود. که در پیشگاه خدا چه ارزشی دارد، البته آن شناخت ارزش باعث می شود که انسان گوهر وجودش را با غیر خدا معامله نکند. برای اینکه غیر خدا قیمت انسان را ندارد که بپردازد.

انسان بعد از شناخت ارزش خودش دیگر با غیر خدا هم وارد معامله نمی شود. چون هر کسی با غیر خدا وارد معامله بشود یقیناً دچار خسارت می شود نه ضرر.

خسارت با ضرر فرق می کند. يك نفر يك میلیون تومان سرمایه اش است کاسبی می کند آخر سال حساب می کند می بیند هشتصد هزار تومان مانده و دویست هزار تومان پریده. این می تواند بگوید ضرر کردم. کلمه ضرر در قرآن هم آمده. اما یکی يك میلیون تومان سرمایه اش است و آخر سال حساب می کند می بیند اصل يك میلیون تومان پریده و بدهکار هم شده. این خسارت است. معامله با غیر خدا برای هر کسی یقیناً پایانش خسارت است.

در روایات ما وارد شده امیرالمومنین هم در حکمت‌های نهج البلاغه دارند که ثمن وجود شما بهشت پروردگار است. «لیس لأنفسکم ثمن الا الجنة فلا تتبعوها الا بها»¹ با غیر عنایت خدا و لطف خدا معامله نکنید.

در بعضی از روایات هم آمده که ثمن بدن شما بهشت است ولی ثمن جان تان رضوان الله است. اگر بنا باشد خود را بفروشید این دوقیمت را برای فروش خودتان لحاظ بکنید. بهشت و رضوان الله. که هر دو در آیات کتاب خدا قرآن مجید مطرح است.

مرحوم صدر المتألهین هم این بخش را یعنی بخش قیمت انسان را در کتاب باارزش اسرار الایات خیلی خوب وارد شدند و عذاب خدا نسبت به بدن و نسبت به روح و باطن را طبق آیات قرآن تفکیک کردند. می‌فرماید: یک عذاب، عذابی است که بدن را می‌گیرد که در آیات قرآن مجید مطرح است. یک بخشی اش هم در سوره مبارکه واقعه است از آیات (و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال* فی سموم و حمیم و ظل من یحوم)² تا آخر این آیات که مربوط به اصحاب شمال است. این عذاب بدنی است. یک عذاب هم می‌گوید عذاب دل است و آن عذاب این است (انهم عن رهم یومئذ لمحجوبون)³ اینها در آن روز از پروردگارشان در حجابند. یعنی خود این حجاب و این احساس غربت از خدا در جهنم، ایشان ثابت می‌کند که بار دردش از درد بدن خیلی بیشتر است. ما در دنیا هم نمونه اش را داریم. یک وقت آدم کنار اجاق گاز بی احتیاطی می‌کند شعله گاز دستش را می‌گیرد و پوستش می‌سوزد حالا با یک پمادی و با یک مقدار سیب زمینی و یا آب سردی هر چه که خودش می‌داند این درد را کم می‌کند اما یک وقت عزیز بسیار عزیز آدم از دست می‌رود این دیگر پماد ندارد. دوا ندارد. شربت ندارد. هرچه هم که زمان بر انسان می‌گذرد این درد با اوست و گاهی هم که بخشش

(1) نهج البلاغه: حکمت 456.

(2) واقعه (56): (41) 43.

(3) مطففین (83): 15.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 19

می‌شود اشک می‌ریزد. به انسان هم می‌گویند شما حوصله کن شما مومنی. می‌گوید من که درگیر با خدا نیستم که مرا نصیحت می‌کنید. دلم سوخته. آن سوز دل که جنبه معنوی و حالی دارد غیر از سوزش پوست و گوشت و بدن است.

ایشان در این زمینه خیلی زیبا توضیح می دهد. (اَنَّهُم عَنْ رَهِمَ یَوْمَئِذٍ لِّمُحِبِّیْنَ) که باز شکل دیگر هم در سوره مبارکه آل عمران دارد که درباره این گروه می فرماید (لَا یُکَلِّمُهُمُ اللّٰهُ) چون در قیامت اولین و آخرین یارش پروردگار است. شفاعت انبیاء هم به اجازه اوست. شفاعت ائمه و اولیاء به اجازه اوست حالا آنها را اجازه ندهند از انسان شفاعت بکند آدم حس می کند تنها کسی که می تواند به فریادش برسد فقط پروردگار است. آن وقت در محشر يك میلیون بار آدم صدا بزند یا رب یا کریم یا رحمان (وَلَا یُکَلِّمُهُمُ اللّٰهُ) و خدا جواب ندهد و آدم هم حس بکند که مخاطب دارد می شنود ولی بنا ندارد که جواب بدهد (وَلَا یَنْظُرُ إِلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ) برای يك بار نگاه رحمت هم به آنها نخواهم کرد. (وَلَا یُزِکِّیْهِمْ) تسویه حساب پرونده را هم من به اینها نخواهم داد.

يك وقت آدم وارد محشر می شود و پروردگار عالم در خلوت خودش و انسان به انسان می گوید: بنده من، من که تمام زمینه ها زندگی را برای تو فراهم کردم چرا گناه کردی. حضرت می فرمایند: شنونده شرمنده می شود سرش را می اندازد پایین و خیلی حالش به هم می خورد. خداوند هم می فرماید: (لَا یُزِکِّیْهِمْ) «1» من اصلا تسویه حساب به اینها نخواهم داد. یعنی کوچکترین گناهان در پرونده شان می ماند تا بزرگترین گناهان و همه هم محاسبه می شود. که خیلی سخت است.

در هر صورت می گوید بنده ثمنش بهشت است و جان ثمنش رضوان الله اکبر است. (رضوان من الله اکبر) «2» خود همین رضوان را مرحوم صدرالمألهین می فرماید وقتی در قیامت این حس به انسان داده شود و به قلب انسان این رضوان من الله جلوه بکند که اکبر از بهشت هم هست. می فرماید: خود احساس این لذت، شیرینی اش برای عبد از تمام نعمت های بهشت بیشتر است. همین که احساس کند محبوبش از او راضی است، احساس می کند محبوبش خیلی او را دوست دارد، خود این احساس غیر از آن میوه ای است که معشوق می گذارد پیش آدم. يك وقت آدم عاشق یکی است به او خبر می دهد 4 بعد از ظهر می آیم دیدنت، می رود. معشوق هم به عاشق عنایت دارد. بهترین میوه و بهترین شیرینی را می خرد وقتی آدم آنجا می رود، دو حس برای انسان به وجود می آید. یکی خوردن میوه و شیرینی که محبوب فراهم کرده است، یکی احساس رضایت معشوق از خود است که با این مایه احساس آدم جمال معشوق را تماشا می کند و این حس رضایت معشوق با هیچ لذتی قابل مقایسه نیست.

اما اعانه بر خودشناسی. خودشناسی یکی از بهترین دانش ها و علم هاست و با شئونی هم همراه است. آیاتی که درباره ترغیب به خودشناسی و زمینه خودشناسی که به طور نمونه به چند مورد اشاره می کنم:

اما آیه اول سوره مبارکه ذاریات آیه 30 و 31. (وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ) «3» در خود این زمین نشانه‌هایی است برای کسانی که جاده یقین را طی می‌کنند یا الان در حال یقین هستند و این نشانه‌ها و علائم همه جهت شان به طرف پروردگار مهربان عالم است.

هر گیاهی که از زمین روید وحده لا شریک له گوید.

گوش می‌خواهد تا تسبیح موجودات را بشنود و چشم می‌خواهد تا جهت‌گیری موجودات را به طرف وجود مقدس حضرت حق ببیند که این آیات و این نشانه‌ها، نشانه بر خالقیت، ربوبیت، حکمت و توحید پروردگار است. چون حضرت حق اوصافش در وجود مخلوقات به تناسب مخلوقات جلوه گر است. ما یک درخت را می‌بینیم، می‌بینیم که قدرت خدا در این درخت جلوه گر است. از خاک مرده و از دانه بسته این درخت را به وجود آورده، قدرت حق را دارد نشان می‌دهد. ربوبیت حق را که جنبه پرورشی پروردگار است، درخت دارد نشان می‌دهد. حکمت حق را درخت دارد با استحکام وجودش، قد و اندازه و ریشه اش

(1) آل عمران (3): 77.

(2) توبه (9): 72.

(3) ذاریات (51): 20.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 20

دارد نشان می‌دهد. توحید حق را هم دارد نشان می‌دهد. (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَهُ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) «1» اگر دو تا خدا بود فساد ایجاد می‌شد اما سراسر عالم صلاح است و درستی. بعد می‌فرماید بعد از زمین (وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ* وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ) «2» این آیات من در وجود خود شما هم جلوه گر است. علم من، حکمت من، قدرت من، رحمانیت من، عدل من، رحیمیت من، شما هر جزئی از وجود خود را نگاه بکنی (من آیات الله) «3» یک سلول، یک دانه مو، یک ناخن، خودت را مطالعه کن و بشناس وقتی که شناختی دیگر تکلیفت روشن می‌شود که دیگر با چه کسی باید معامله بکنی. راحت معلوم می‌شود که به چه مقصدی باید حرکت کنی. بشناس خودت را. (وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ)

استفهام ظاهرا در اینجا انکاری باشد یعنی می‌دانید که چه خبر است. خبر دارید که وجودتان چه ترکیبی از ظاهر و باطن است.

آیه دوم فصلت، آیه 53. (سنریهم) این یکی از آیات غیبی قرآن است یعنی زمانی این آیه نازل شده که این ابزار اصلا در عالم نبوده. تلسکوپ و میکروسکوپ نبوده، سفرهای فضایی نبوده، عکسبرداری‌ها نبوده و این مراکز رصدی بسیار مهم جهانی نبوده که کهکشان‌هایی که میلیون‌ها سال نوری با زمین فاصله دارند بتوانند با آن دوربین‌ها و عدسی‌های بسیار ضخیم رصد بکنند. لذا پروردگار خبر از آینده می‌دهد که همین زمان است. (سنریهم آیاتنا فی الافاق) خود نریهم فعل مضارع است. یعنی در آینده من ارائه می‌دهم و نشان می‌دهم و نشانه‌های خودم را در اطراف عالم هستی (وفی انفسهم) و در وجود خود انسانها. خیلی عجیب است که وجود کنار آفاق ذکر شده است که آدم می‌خواهد به این شعر و شاعرش بگوید.

أترعم انك جرم صغير وفيك انطوى العالم الاكبر

خود تو يك عالم بزرگ و بزرگتر هستی. برای چه نشان می‌دهم آیاتم را در آفاق و در وجود خود بندگانم. غایتش این است. «حتی» حتی برای غایت می‌آید. «اکلت السمکه حتی رأسها» حتی یعنی دیگر آن مغی را در غایت قرار دادن. (حتی یتین لهم انه الحق) «4» تا حق بودن وجود مقدس برای همه اصلا آشکار بشود در مقابل تماشای چشمشان قرار بگیرد.

برای خود شناسی این دو آیه را به عنوان نمونه خواندم که خدا اصرار و ترغیب و تشویق دارد بر خودشناسی. حالا برای خودشناسی کامل پنج سوال باید مطرح بشود که این سوالات بسیار مهم است و به نظر می‌آید که این سوالات از زمانی که انسان وارد کره زمین بوده در درونش مطرح بوده، به این پنج سوال جواب هم خیلی دادند اما تنها جواب کامل و جامع صددرصد جواب وحی و انبیاء و ائمه طاهرین است که همه جانبه انسان را می‌شناسند.

سوال اول: کیستم؟ یعنی من چه جایگاهی دارم و چه کسی هستم و چه هستم؟ باید خود را بفهمم. جزء کدام گروه از موجوداتم. حیوانم. غیرحیوانم. مال عالم دیگر هستم. خاکیم. عرشیم. فرشیم. جایگاهم را بشناسم. کیستم.

سوال دوم: از کجام. و سوال سوم: به کجا آمده‌ام. سوال چهارم: برای چه آمده‌ام. و سوال پنجم: هم به کجا می‌روم.

این پنج سوال را بخواهیم زیر پنج تا لغت زیبا قرار بدهیم. کیستم یعنی دارای چه جایگاهی هستم. از کجام، مبدأم کجاست. به کجا آمده‌ام یعنی ظرفم الان چه ظرفی است. برای چه آمده‌ام یعنی چه مسئولیتی دارم و به کجا می‌روم یعنی

عاقبت چه خواهد شد. انشاءالله به خواست خدا با همدیگر کمک می‌دهیم این پنج سوال را پخته جواب می‌دهیم که شناخته بشویم.

(1) انبیاء (21): 22.

(2) ذاریات (51): 20 21.

(3) کهف (18): 17.

(4) فصلت (41): 53.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 21

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه پنجم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 85 / 9 / 23

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

اعانه خدا، کمک حضرت حق به بندگانش نسبت به نفس شان است، حالا یا برای شناخت نفس یا به معنای اعانه عقل؛ و جنود عقل بر جهل و جنود جهل، آیا اجباری است یعنی عبد در تجلی کمک پروردگار هیچ اختیاری از خودش ندارد و در این میدان کاری برای او نیست و کار، کار يك طرفه است یعنی وجود مقدس حق نظری، عنایتی لطفی به عبد دارد و بدون اینکه عبد اختیاری داشته باشد او را در معرض کمک خودش قرار می‌دهد تا بالاجبار وارد ارزشهای علمی و عملی بشود. یا اینکه نه، عبد هم در جذب این اعانه و کمک ولطف خاص و عنایت ویژه او دخالت دارد و به خاطر شرایط و اعمال و قدم هایی، لیاقت پیدا می‌کند که کمک خاص پروردگار مهربان عالم به او برسد. اگر مورد، مورد اول

باشد یعنی عبد در حوزه‌های ارزشهای علمی و عملی قرار بگیرد بدون اینکه از خودش اختیاری داشته باشد و حرکتی و یا تامین شرایطی و یا تامین لیاقتی داشته باشد ولی اشکالی که پیش می‌آید این است که بعثت همه انبیاء خدا و امامت امامان و نزول کتاب‌های آسمانی لغو خواهد بود. چرا؟ برای اینکه تمام آیین خدا و فرهنگ حضرت حق بر دو مرحله امر و نهی استوار است. و امر و نهی در جایی حکیمانه است که مامور، توان انجام یا توان ترکش را داشته باشد. اگر چنانچه مسئله اعانه، اعانه اجباری باشد و عبد هیچ دخالتی در این اعانه نداشته باشد معنیش این است که پروردگار عالم بدون اینکه عبد رنجی ببرد و کوششی داشته باشد و زحمتی متحمل بشود به همه ارزشها می‌رسد درحالیکه اینجا بعثت انبیاء چه خواهد شد؟ پاداش و عقاب چه خواهد شد؟ علاوه بر اینکه پروردگار عالم مسئله اجبار در این محدوده را نه در مرحله خلقت و مرگ را بلکه در محدوده عمل و حرکت را در قرآن مجید در آیات متعددی نفی می‌کند و اعلان می‌کند که کار من در زمینه تشریع، در زمینه تکلیف و در زمینه حرکات شما و در زمینه رشد شما کار اجباری نیست. «1» بلکه من اعلان می‌کنم و امر و نهی را بیان می‌کنم و مسائل را در اختیاران می‌گذارم. امر به معروف و نهی از منکر می‌کنم این شما هستید که انتخاب کننده اید به خاطر اینکه آزاد هستید و مختار هستید وقتی که راه حق را انتخاب بکنید احترام به وحی و به انبیاء گذاشتید حتما پاداش و اجر دارید و اگر راه ضد مرا انتخاب بکنید پس از خدا و وحی و انبیاء قدرشناسی نکردید (وما قدروا الله حق قدره) «2» و شما شایسته کیفر و جریمه خواهید بود به دست خودتان.

یکی از آیاتی که مسئله اجبار را دفع می‌کند و می‌گوید عالم زندگی شما و حرکات شما، عالم اجبار نیست این آیه شریفه است. که در سوره مبارکه انعام است، آیه 35، که نمونه این آیات پاسخ جبريون تاريخ است. (ولو شاء الله لجمعهم على الهدى) «3» به وجود مقدس پیامبر خطاب می‌کند چون رسول خدا خیلی علاقه داشتند که این حقایق غیرقابل تردیدی که برای مردم بفرومایند چه از طریق قرآن و چه از طریق فرمایش‌های خودشان، مردم راحت قبول بکنند چون يك سلسله مسائلی بوده که با عقل و فطرت و ذات و حیات انسان و با تمام جریانات مثبت هستی مطابق و هماهنگ بوده. لذا غصه می‌خوردند که مثلاً وقتی این آیه را به مردم اعلان می‌کنند (ان الله يامر بالعدل والاحسان وايتاء ذى القربى وينهى عن الفحشا والمنكر والبغى) «4» چه اشکالی مگر در این حرف‌ها و مسائل هست. اینها که به نفع مردم است و آبادکننده دنیای مردم و زندگی مردم است. برای چه با من مخالفت می‌کنند. توقع محبتی داشتند که مردم خیلی آسان آیات قرآن کریم را بپذیرند خیلی آسان برنامه‌های پیشنهادی رسول خدا را بپذیرند ولی مردم مخالفت می‌کردند و درگیر می‌شدند، تهمت می‌زدند و جنگ می‌کردند و ایشان غصه می‌خوردند. خداوند متعال به او خطاب می‌کند حبیب من «ولو شاء الله لجمعهم على

(2) انعام: 91.

(3) انعام: 35.

(4) نخل (16): 90.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 22

الهدی» یعنی اگر می‌خواستم کل را با قدرت خودم بر اساس هدایت جمعیان می‌کردم که تمام جهانیان بر هدایت باشند هیچ درگیری هم پیش نیاید و مشکلی هم پیش نیاید، سختی هم پیش نیاید اما من هدایت اجباری برای انسان نمی‌خواهم. چون ارزش ندارد. نه ارزش پاداش دارد و نه ترکش سبب عقاب می‌تواند بشود. و توجه هم داریم که تسلط بر ادبیات عرب واجب است تا آیات و روایات در معنای اصلی آن به کار گرفته بشود. یعنی ادبیات بسیار ما را به مفاهیم و معانی آیات و روایات نزدیک می‌کند. این است که بزرگان دین ما حتی تا آخر عمرشان يك رشته مطالعه شان ادبیات بود. مراجع قدیم فقهای بزرگ و علما و دانشمندان، توجه این مسئله داشتند. مرحوم آیت الله العظمی بروجردی الفیه ابن مالک را هر هزار بیتش را تا آخر عمرشان حفظ بودند و به کار هم می‌گرفتند و گاهی هم که به ایشان مراجعه می‌شد به وسیله يك طلبه و يك آدمی که به نظر می‌آمد آدم فاضلی باشد خودشان ادبیات را گاهی از او امتحان می‌گرفتند و این يك امر واجبی است.

جمله بعد از حرف «لو» ممتنع است. «ولو شاء الله» یعنی من چنین چیزی را نمی‌خواهم. این معنای «لو» است در آیه شریفه. اگر می‌خواستم بر هدایت جمعیان می‌کردم. ولی نمی‌خواهم. آن هدایت دیگر ارزش ندارد. کاری که انسان وجود خودش را در آن هزینه کند. انتخاب خودش را و اختیار و اراده خودش را به میدان بیاورد ارزش دارد. نمازی که اجباراً آدم را وادار به خواندنش بکنند در حالی که آدم هیچ میل قلبی به اش ندارد ولی يك اسلحه بالای سرش می‌گیرد که بخواند و آدم هم حتی يك کلمه آن را دوست ندارد که به زبان جاری بکند ولی از ترس اسلحه می‌خواند. این هیچ پاداشی ندارد و کسی را اگر به گناه اجبار بکنند و اسلحه را روی سرش بگذارند و بگویند این دروغ را بگو و الا تو را می‌کشیم و او هم مجبور بشود به اینکه يك دروغی را بگوید. این عقاب ندارد.

آیه دیگر. (ولولشء الله ماشرکوا) اگر خدا می‌خواست هیچ کدام از اینها بت پرست نمی‌شدند و معبودی غیر از من را انتخاب نمی‌کردند ولی بعد از لو ممتنع است یعنی من نمی‌خواهم یعنی من آزادی مردم را نمی‌خواهم سلب بکنم. اختیار مردم را نمی‌خواهم سلب بکنم. (وماجعلناک علیهم حفیظاً و ما انت علیهم بوکیل) انعام، آیه 107. من تو را هم نگاهبان و کارساز اینها قرار ندادم که آنها را به اجبار وادار به پذیرش اسلام بکنی. (اعلی الرسول الا البلاغ) «1» (انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً) «2» کار ما راهنمایی است.

(ترمز اختیاری است برای ترك گناه. وقتی به من می‌گوید این گناه این عذاب را دارد. ترس مثبت از عذاب الهی ترمز است، پروردگار نمی‌گوید من تو را می‌خواهم به این آتش ببرم. می‌گوید برای این گناه این آتش هست حالا خودت می‌دانی می‌خواهی انجام بده، می‌خواهی انجام نده. اعلان و هشدار است. اجبار نیست.

سوره یونس آیه 99. «ولولشء ربك لآمن من فی الارض کلهم جمیعاً» دو تأکید دارد، هم تأکید با کلمه کل دارد و هم تأکید جمیعاً دارد. یعنی تأکید بعد از تأکید است. اگر پروردگارت می‌خواست يك بی دین در عالم دیگر وجود نداشت. يك منافق و يك مشرك در عالم وجود نداشت و يك کافر وجود نداشت. کل و همه مردم از وقتی که به دنیا می‌آمدند در دایره ایمان قرار می‌گرفتند. من این را نخواستیم. بعد به پیامبر می‌فرماید «افانت تکره الناس حتی یكونوا مومنین» تو دلت می‌خواهد اینها را به اجبار به ایمان بکشی تا مومن بشوند. نه. حبیب من اجباری در کار نیست. به اینها بگو حالا یا انتخاب می‌کنند یا رد می‌کنند. پس این اعانه، چه اعانه ای است. این اعانه و کمک در صورتی به انسان می‌رسد که انسان از وجود مقدس حق یا از طریق بیداری که از عقل خودش حاصل می‌شود چون انسان هم با اندیشه کردن و هم با دیدن و هم با شنیدن عقلش به حرکت می‌افتد و سوالاتی را عقل مطرح می‌کند آدم هم به دنبال جوابش می‌رود یا عقل نشان می‌دهد به او که چه چیزی را بخواهد. اگر واقعاً خواستار کمک حق باشد که این بعد از این است که به حق معرفت پیدا کرده و می‌داند که منبع قدرت لایزال و بی نهایت اوست و می‌داند هر نوع کمک مثبتی را از او بخواهد دریغ ندارد

(1) مائده (5): 99.

(2) انسان (76): 3.

و بخل نمی‌ورزد و واقعاً و عملاً در مقام خواستن باشد. حتماً کمک و اعانه به او می‌رسد. این آیه را عنایت کنید. سوره تکویر آیه 27 و 28. خیلی آیه زیبایی است و پاسخ خیلی مسائلی است که در مجالس تبلیغی از ما سوال می‌شود و می‌پرسند. «ان هو الا ذکر للعالمین» این قرآن جز یادآوری کل حقایق چه حقایق دنیایی و چه حقایق آخرتی برای جهانیان نیست. یعنی قرآن روشن‌گر تمام مسائل لازم برای دنیا و آخرت مردم است اما چه کسی از این قرآن نور می‌گیرد. چه کسی از این قرآن بهره می‌گیرد. «لن شاء منكم ان يستقيم» یعنی اگر بخواهیم يك زندگی اصولی و يك زندگی درست و يك زندگی صحیحی برای شما برپا بشود. اگر بخواهید از قرآن مجید و تذکر قرآن مجید و ذکر بودن قرآن مجید بهره می‌برید. اما اگر نخواهید چیزی از قرآن گیرتان نمی‌آید و فقط مثل يك کتابی است که کتابخانه تان نگهداری می‌کنید. اما اگر بخواهید يك زندگی پاك و مورد رضایت خدا پیدا بکنید و این خواسته تان هم جدی باشد. سراغ قرآن می‌روید و از آیات قرآن به عنوان عناصر ساختمان حیات انسانی استفاده می‌کنید. یعنی این دایره مدار خواستن و نخواستن شماست. اینکه می‌فرماید کتاب خدا روز قیامت میزان پروردگار است. یا اینکه می‌فرماید: علی (ع) در قیامت میزان اعمال است آن کسی که خواسته هماهنگ با قرآن بشود، قرآن برای او شافع و مشفع امت و آن کسی که خواسته هماهنگ با امیرمومنان باشد قسیم الجنة والنار او را تقسیم به بهشت می‌کند. آن کسی که خواسته اهل دین باشد خدا هم رحمت و اعانه را برای او می‌خواهد.

آیه دیگر مدثر، 35 تا 37. (انها لاحدی الکبر) این قرآن من یکی از بزرگترین پدیده‌هاست. کتابی نمونه است. در کمالش، در فصاحتش، در بلاغتش، در هادی بودن بر حقایقش کارش هم این است. (نذیرا للبشر) هشداردهنده به انسان است اما کدام انسان؟ (لن شاء منكم ان يتقدم او يتاخر) ببینید تقدم و تاخر طنابش را گردن خود انسان انداخته. تو هستی که با به کار گرفتن قرآن براساس ایمان به قرآن و طاعت پیشی به رحمت خدا و به بهشت پروردگار می‌گیری یا به سبب کفر و معصیت عقب می‌مانی.

یکبار دیگر آیه را قرائت می‌کنم. قرآن من از بزرگترین پدیده‌هاست. چه کسی این نذیر بودن را می‌پذیرد؟ این به عهده خودتان است که مقدم بشوید یا موخر بشوید. این حر بن یزید است که خودش راه خدا را انتخاب می‌کند و به راه بر می‌گردد و آن سی هزار نفرشان هم که به اختیار خودشان انتخاب نمی‌کنند با اینکه هدایت هم شدند و با اینکه شنیدند و با اینکه هشت روز از روز دوم محرم تا بعد از ظهر عاشورا اکثر این 72 نفر برایشان مسائل الهی را بیان کردند. اما راه هدایت را نخواستند.

يك سلسله آیاتی هم در قرآن داریم که گاهی مردم با این آیات ایراد می کنند و می گویند «بهدی من يشاء ويضلّ من يشاء» خدا خواسته او هدایت بشود و نخواست که من هدایت بشوم. این هدایت و ضلالت ابتدایی نیست. یعنی من وقتی بخوایم و علاقه هم نشان بدهم و واقعاً هم درخواست بکنم، در من يشاء قرار می گیرم و اگر نخواهم در يضلّ من يشاء قرار می گیرم. و هیچ کس را به زور طبق آیات هدایت یا گمراه نمی کند. من هستم که خود را در من يشاء هدایت می اندازم و آنجا سر آن سفره هدایت و بهشت بهره می برم و یا خودم را خارج از من يشاء هدایت قرار می دهم و در ضلالت و گمراهی می مانم.

این معنای مسئله اعانه، اما اعانه خدا بر نفس انسان يك معنی اش اعانه بر خودشناسی است. که وقتی من لیاقت نشان دادم و خواستم از طریق عقل و از طریق شنوایی مسائل الهی و معارف حقّه، از طریق تماشای اولیای خدا دیدم که عجب راهی است عجب انسان هایی هستند حالت خواسته برایم پیش آمد من هم دلم می خواهد اهل خدا بشوم و دلم می خواهد اهل حق بشوم. دلم می خواهد در زمره پاکان قرار بگیرم و واقعاً هم می خواهم. یعنی ذات خواسته من يك ذات علمی دارد. يك ذات حق دارد و پروردگار هم می بیند من گدای او هستم در این زمینه، او بخلی ندارد که به من عنایت کند. كمك می دهد برای اینکه خودم را بشناسم. خودشناسی يك علم ریشه ای است. البته در اینجا خودشناسی رشته های مختلفی را پیدا می کند. یکی بدن شناسی است. «ان تعرف ماصنع بك» «1» بفهمی خدا برای ساختمان وجودت چکار کرده؟ که ما در مقام این بحث نیستیم. اما کتاب هایی هست برای اینکه دورنگایی از کار پروردگار عالم در بدن و عناصری که دخالت در

(1) الکافی: 1/ 50، باب نوادر.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 24

ساختن بدن به اراده خدا داشته که می توانید آنها را مطالعه بکنید. خیلی هم کتاب های خوبی هست يك کتاب معروفش در این زمینه اگر پیدا بشود «فیزیولوژی انسان» است که يك دانشمند با انصاف فرانسوی نوشته و مترجم هم پاورقی های بسیار خوبی با كمك گرفتن از آیات کتاب خدا در این زمینه دارد و یکی هم کتاب «علم و زندگی» است که بسیار کتاب مفیدی است. ما مرحله خودشناسی در این زمینه را بردم روی عقل و روی روح و روی باطن و روی روان انسان که این بدن و عقل و قلب و روح و نفس که البته هر کدامش در قرآن جایگاه خاصی دارند البته شاید بعداً در ضمن خطبه

برسیم به این مطلب که قلب در آیات مربوط به قلب يك حرفی را می‌زند، فواد در آیات مربوط به فواد يك حرف دیگری را می‌زند. یعنی مواردش حتی از نظر معنا به طور یقین و صد در صد با همدیگر فرق می‌کند.

قلب و تقلب به معنای گردش و گردیدن است یعنی زمانی قلب را در قرآن مجید مطرح می‌کند که هنوز قلب حالات بالا و پایین دارد. حالات شك و تردید دارد. ولی زمانی همین قلب را به عنوان فواد مطرح می‌کند که یا در ایمان پخته شده و طمانینه و سکونت پیدا کرده یا در کفر به قله آخر رسیده و دیگر برگشتی ندارد. یعنی دگرگونی ندارد. به جایی رسیده که خداوند به پیامبر با عظمتش می‌فرماید (ذره‌م فی خوضهم یلعبون) «1» دیگر فایده‌ای ندارد. (ما انت بمسمع من فی القبور) «2» این روح و قلب آدم در قبر بدن، پنهان شده و میت است. صدای تو را نمی‌شنود. زمانی که قلب از حالات مختلف تأثیر می‌پذیرد آیات عنوان قلب را مطرح می‌کند. مثل (فی قلوبهم مرض) یا مسائل دیگر قلب. اما زمانی که آیات فواد را مطرح می‌کند یعنی دیگر بی حرکتی قلب را نسبت به حوادث و هدایت و گمراهی مطرح می‌کند پخته شده. چون فغد به معنی پختن است. این قلب دیگر رسیده است. دیگر احوالات گوناگونی برایش نمی‌آید. (وقلبه مطمئن بالایمان) این دیگر استقرار پیدا کرده. این بدن، این قلب، این عبد، این نفس به نحوی که من در کتاب‌های گوناگون دیده‌ام مورد هفت میلیون مسئله تا الان بوده. فقط انسان تنها، یعنی جمعی که در وجود انسان در شرق و غرب مطالعه کردند این طور که بیان کردند تا به حال توانستند انسان را در هفت میلیون مسئله مطرحش کنند. فقط می‌گویند در مورد روان انسان تا به حال فقط 42 بخش از آن کشف شده. البته انسان هنوز موجود ناشناخته‌ای مانده. این معرفت نفس در بحث ما توجهش به باطن و معنویت انسان است. خودشناسی بدن نیست و آن را در کتاب‌های دیگری که اسم بردم می‌توانید ملاحظه بکنید.

برای خودشناسی که ریشه خودسازی است. این خیلی مهم است. یقیناً تا کسی خودش را نشناسد و موقعیت خودش را در این عالم درك نکند و نفهمد کیست محال است بتواند خودسازی بکند. انسانی که جاهل به خودش است چه چیزی را بسازد. جاهل به خودش است. نمی‌داند کیست. این به قول قرآن مجید «یعمهون» است یعنی يك موجود سرگردان است و راهی را می‌تواند انتخاب بکند تا وقتی که «یشعرون» بشود. از حالت «یعمهون» و سرگردانی در بیاید و در منطقه «یشعرون» قرار بگیرد. حالا برای اینکه خود را در ناحیه باطن و شخصیت‌شناسم. نه در ناحیه شخصم و جسمم پنج سوال مطرح است که باید پاسخ داده بشود. کیستم، نه اینکه از حیث بدن چه کسی هستم. این را که تمام دانشمندان اروپا و شرق تاحدی به این کیستم واقف شدند که ترکیبات بدن و مواد شیمیایی بدن و حالات فیزیکی بدن، اعصاب بدن، رگ‌های بدن، گوارش بدن، مغز بدن، پوست بدن و تاثیراتی که بدن از عوامل بیرون دارد از عوامل درون دارد. این را شناختند که دنیا پراز فساد است. با این شناختن امید اصلاحی نیست. قبلاً هم نبوده و الان هم نیست. روز به روز

هم بدتر دارد می شود فساد بشر در کره زمین تا جایی که وجود اقدس حق می فرماید (ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس) «3» فسادشان همه خشکی ها و دریاها را گرفته.

کیستم یعنی دارای چه موقعیتی و چه جایگاهی در این عالم هستم؟ از کجایم. به کجا آمده ام و برای چه آمده ام و به کجا می روم. اگر ما این پنج سوال را پاسخ صحیحش را دریافت کنیم تغییر همه جانبه در زندگی پیدا خواهد شد.

(1) انعام (6): 91.

(2) فاطر (35): 22.

(3) روم (30): 41.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 25

من خیلی مختصر جواب این پنج سؤال را عرض می کنم.

من مکتبهای گوناگون را در این زمینه مطالعه کردم. شاید نزدیک 200 مکتب ایسم دار را یا به طور کامل دیدم یا به طور ناقص دیدم که در تمام این مکتبها محور انسان است و نگاه این مدرسه ها به انسان است. با سران بسیاری از مکتبها هم ملاقات داشتم. با سران بسیار بسیار قوی کمونیستی که کمونیستی علمی هم بودند با سران بودایی با سران زرتشتی با سران یهودی با سران مسیحیت با سران برادران اهل سنت که نمی توانند پاسخ این پنج سوال را کامل بدهند چون مایه اش را ندارند نه در علومشان و نه در کتاب هایشان و همینطور با سران لائیک و لامذهبه ها و تمام مطالب مان هم حول محور انسان بوده. و اینها نه جواب دارند بدهند ناقص و غلط است. تنها منبعی که به این سوالات قانع کننده جواب داده قرآن و اهل بیت هستند که «ما ان تمسکتم بما لن تضلوا من بعدی ابدًا» «1» کیستم از نظر شخصیتی.

سوره مبارکه بقره آیه 29. خیلی آیه جالبی است. (خلق لکم ما فی الارض جمیعاً) این برای هیچ موجودی در قرآن نیامده. لام در لکم به معنای منفعت است اگر به معنای ملکیت نباشد که البته یک نفر مافی الارض را نمی تواند مالک بشود چون (ما فی الارض) بین شش میلیارد جمعیت تقسیم شده است. نهایتاً باید قبول بکنیم که لام، لام انتفاع است. آفریده به نفع شما (ما فی الارض جمیعاً). عمق این آیه می خواهد بگوید هر چه در زمین است و ما مجاز دانستیم برای شما باید خرج شما

بشود. و شما نباید خرج (ما فی الارض) بشوید. آن چه هست باید هزینه شما بشود چون شما در جایگاهی از ارزش قرار دارید که می‌ارزید هر چه در زمین آفریدم خرج شما بشود. یعنی شما میهمان ویژه من در زمین هستید که من کل سفره زمین را برای شخص شما پهن کردم. این مال فی الارض است.

سوره نحل آیه 12. (سخر لكم الليل والنهار والشمس والقمر) روز و شب در زمین، ماه و آفتاب در آسمان (والنجوم) همه ستارگان که به نوعی دخالت در حیات و برپا کردن خیمه حیات دارند. (مسخرات بامره) به نفع شما قرار دادم روز و شب و خورشید و ماه و همه ستارگان را پس آنها هم باید هزینه تو بشوند پس تو جایگاه و ارزشت از آنها هم بالاتر است. اینجا کار نباید متوقف بشود. تو باید هزینه چه کسی بشوی؟ وقتی که تمام عناصر هزینه تو شدند، بدنت را ساختند و آثار روحی به تو دادند و آثار عقلی به تو دادند چون همه در همه نواحی وجود ما موثرند. حالا تو تبدیل به يك سرمایه عظیمی شدی که این سرمایه جمع ما فی الارض و ما فی السموات است. حالا این سرمایه باید هزینه چه کسی بشود؟

چقدر زیبا می‌گوید در سوره ذاریات، آیه 56. حالا شما برای چه هزینه شوید؟ (ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون) برای اینکه تو هزینه من بشوی. مگر من نیاز به تو دارم که هزینه من بشوی. نه من به تو نیاز ندارم تو به خاطر جایگاه و ارزش ویژه‌ات، ولی مگر من کیستم؟ که از همه بالاترم. (کرمنای بنی آدم و حملناهم فی البرّ والبحر ورزقناهم من الطبیات وفضلناهم علی کثیر من خلقنا) «2» گاهی کلمه کثیر در قرآن به معنی کل آمده است. ما يك آیه داریم درباره شیطان که کثیری از شیاطین دروغ می‌گویند. یعنی قلیلی از آنها راست می‌گویند؟ اصلاً شیطان یعنی دروغگو، شیطان یعنی طاغی، شیطان یعنی کافر به خدا و دشمن خدا و دشمن انسان. مگر شیطان راستگو هم داریم. کثیر در اینجا یعنی کل. اینجا هم با توجه به روایاتی که رسیده باید کثیر به معنی کل باشد که شما را بر تمام مخلوقات برتری داریم. شما يك چنین جایگاهی دارید. که باید هزینه خدا بشوید؟ پروردگار می‌فرماید: من به خاطر ارزش تان می‌خواهم در دنیا و آخرت نعمت‌ها و ارزشهای ابدی و دائمی نصیب تان بشود، مجموعه عنایات و رحمت خاص من در خزانه عبادتم قرار داده شده. شما از طریق عبادت به گنج ابد خواهید رسید. نمی‌خواهم با مردن تان مهر خاموشی در زندگی تان بزنم. من برای بعد از مرگتان دنیایی که قابل مقایسه با این دنیا نیست قرار دادم، گنج ابد را آنجا به شما می‌دهم ولی این گنج در خزانه عبادت است. هزینه من بشوید برای رسیدن به آن گنج. یعنی سود عبادتم به خودتان بر می‌گردد.

(1) تقریب القرآن الی الاذهان: 253 / 3.

(2) اسراء (17): 70.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 26

من کیستم؟ والاترین موجود، با ارزشترین موجود، کسی هستم که همه چیز زمین و آسمان باید هزینه من بشود و من هم هزینه وجود بی نهایتی چون وجود مقدس حق بشوم برای یافتن گنج ابد.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 27

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه ششم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 85/10/14

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

«ان من احبّ عباد الله اليه عبداً اعانه الله على نفسه» کمک خداوند به انسان که در این جمله الهیه مطرح است با سه معنا ذکر شده. اعانه بر نفس، اعانه بر معرفت نفس است. یعنی اینکه خداوند مهربان انسان را به اینکه خودش را بشناسد کمک بدهد. یا اعانه بر نفس عبارت از این است که خداوند مهربان انسان را در جنگ با خواسته‌های نامشروع و تمایلات غیرمنطقی که تیشه به ریشه انسانیت اوست کمک بکند و انسان با این کمک پروردگار پیروز بر تمایلات و خواسته‌های نامشروع بشود. و معنای دیگر اینکه اعانه بر نفس که نفس به معنای خود انسان باشد اعانه پروردگار به جنود عقل است بر جنود جهل. در هر صورت هر کدام از این سه مرحله باشد نیاز به معرفت و آگاهی و شناخت هست، اینکه انسان خود را بشناسد یا هوای نفس را به معنای وسیعش بشناسد یا عقل و جنود عقل را بشناسد. در هر صورت معرفت در هر سه مرحله کاربرد دارد و یقیناً بدون اینکه انسان خود را بشناسد یا هوای نفس را بشناسد یا عقل و ارزش عقل و جنود عقل و جهل و جنودش را بشناسد کاری نمی‌تواند انجام بدهد و در هر سه مرحله هر کاری که انجام بدهد به قول معروف تیری در تاریکی رها کردن است.

دو روایت که به نظر می‌رسد از با ارزش ترین روایات است در رابطه با معرفت وارد شده یکی از وجود مبارك رسول بزرگوار اسلام است که کتابی که این روایت از آن نقل شده کتاب شریف کلمه الرسول اعظم است. «لا يكون العبد في السماء ولا في الارض مومنا حتى يكون فضولا» عبد در آسمان و زمین مومن نیست، مومن شناخته نمی‌شود، مومن خوانده

نمی‌شود مگر اینکه فضول باشد. فضول به معنای کثرت بخشندگی است. حالا این بخشندگی هم مواردی دارد. عالم فضول. ثروتمند فضول. آبرومند فضول. کسی که دانشش را بسیار ببخشد به مردم. مالش را ببخشد و از آبرویش برای مردم مایه بگذارد چون قیدی ندارد. «حتی یکون فضولا ولا یکون فضولا حتی یکون مسلما» این فضول بودن وقتی قبول است که طرف اهل خدا و مسلمان باشد. از کافر و مشرک چیزی را قبول نمی‌کنند شرط قبولی ایمان است. (ان الله اشتری من المومنین انفسهم واموالهم) «1» نه از هر کسی. «ولا یکون مسلما حتی یسلم الناس من یده ولسانه ولا یسلم الناس من یده ولسانه حتی یکون عالما» باید به موارد ظلم، به موارد آزار، به موارد زشتی‌ها، به موارد خوبی‌ها عالم باشد والا خیر و شری به آن صورتی که باید از او صادر نمی‌شود و از او جلوگیری نمی‌شود. «ولا یکون عالما حتی یکون عاملا بالعلم» اسلام به عالم، عالم نمی‌گوید مگر اینکه به علمش عمل بکند «ولا یکون عاملاً بالعلم حتی یکون زاهدا» عالم به علم در صورتی که عامل به علم باشد زاهد است. یعنی از تعلقاتی که مانع از حرکت او در راه پروردگار است آزاد باشد. «ولا یکون زاهدا حتی یکون ورعا» نمی‌تواند زاهد باشد مگر اینکه پاک دامن باشد. اسیر شهوات و مقید به معاصی نباشد. «ولا یکون ورعا حتی یکون متواضعا» اگر در مقابل حق فروتنی نداشته باشد نمی‌تواند پاکدامن باشد. چون بدون فروتنی در مقابل حق و قبول نواهی حق تحقق پیدا نمی‌کند. «ولا یکون متواضعا حتی یکون عارفا بنفسه» نهایتاً وقتی خود را بشناسد وارد همه این مراحل مثبت خواهد شد که رسول خدا این عرفان به نفس را هم معلق به عقل فرموده است. «ولا یکون عارفا بنفسه حتی یکون عاقلاً»

و اما از امام صادق (ع) روایت شده که به معاویه بن وهب فرمودند. از راویان بسیار بزرگ و با عظمت شیعه است. «قال الصادق (ع) لمعاویه بن وهب یا معاویه ما قبح بالرجل یأتی علیه سبعون سنه أو ثمانون سنه» «2» قبیح است و چه زشت است برای انسان که هفتادسال یا هشتادسال عمر برایش قرار داده شده باشد «یعیش فی ملک الله» در ملک

(1) توبه (9): 111.

(2) بحار الانوار: 4/ 54، باب 5، حدیث 32.

خدا زندگی بکند «و یاکل من نعمه ثم لا یعرف الله حق معرفته» در این هفتادسال و هشتادسال بی معرفت نسبت به خدا زندگی بکند که البته راه شناخت خدا هم شناخت آیات خداست که یکی از آیات خدا وجود خود انسان است. حدیث در سفینه جلد دوم صفحه 179 است.

این معرفت مقدمه خودسازی است. یعنی خودشناسی عالی ترین و بهترین بستر برای خود ساختن است. یعنی وقتی انسان آگاه به خودش بشود که کیست و چیست و چه سرمایه هایی در اختیار دارد مثل عقل و نفس و قلب و اعضاء و جوارح. با شناخت خودش شروع می کند برای عقل و قلب و نفس و برای اعضاء و جوارح معماری کردن. عقل را به قول امیرالمومنین از عقل طبیعی تبدیل به عقل مسموع می کند. چون حضرت می فرمایند عقل دو عقل است يك عقل طبیعی است یعنی يك مایه اولیه ای که خدا در وجود انسان مثل بقیه اعضاء و جوارح می سازد. يك عقل هم عقل مسموع است که انسان با نشستن کنار آگاهان و اهل معرفت و عالمان ربانی و گرفتن علم آنها به کمال عقل اقدام می کند و قلب را هم تبدیل به قلب سلیم می کند. (یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم) «1» مگر اینکه کسی با خودش قلب سلیم را به پیشگاه پروردگار بیاورد یعنی قلبش را تا در دنیاست تبدیل به قلب سلیم بکند و معمولاً آنهایی که خودشناس هستند و جایگاه و موقعیت خودشان را در بین موجودات و در عالم و در پیشگاه خدا درک کردند به ساختن قلب سلیم عاشقانه اقدام می کنند و نفس را هم تزکیه می کنند. (ونفس و ماسویها فاهمها فجورها وتقویها قد افلح من زکیها) «2» افلح فاعلش انسان است یعنی خود انسان باید به ساختن نفس زکیه اقدام بکند و اعضاء و جوارح را هم کسی که خودش را شناخته میدان ظهور عمل صالح قرار می دهد. یعنی هفت عضو رئیسه را، چشم، گوش، زبان، دست، شکم، شهوت و قدم و پا را. این هفت عضو رئیسه بدن است که عارف به خود سازنده عقل است. عقل را عقل مسموع می کند. قلب را قلب سلیم می کند. نفس را نفس زکیه می کند. و اعضاء و جوارح را هم میدان ظهور عمل صالح می کند.

يك جمله ای را کتاب هدایه الاثیر صفحه 207 نوشته که دانستنش با منفعت است. هدایه الاثیر از تالیفات صدرالمتألهین شیرازی فیلسوف معروف است. ایشان می فرماید: بعد از تاثیر قوه علمیه و معرفت و شناخت حالا باید بدانیم که مراتب ساختمان سازی وجود، چهار مرتبه است.

مرتبه اول: تهذیب ظاهر است که ایشان می فرماید راهش به کار گرفتن اوامر و نواهی حق است. راهش به کار گرفتن شرع است. از قیام و صیام و سایر عبادات و توجه به ساختن هفت عضو رئیسه.

دوم: تهذیب باطن از صفات پست و اخلاق مذمومه است که خود این اخلاق مذمومه و صفات پست که نمونه‌های آن حسد و بخل و حرص و کینه و تعصب و سوءظن و منیت است اینها تاریکی متراکم دریاطن ایجاد می‌کند. يك روايتی از رسول خدا نقل شده «الظلم ظلمات فی القيامة» «3» ظلم همان تاریکی هائی است که در روز قیامت ظهور می‌کند.

سوم: آراستن باطن به صور قدسیه است. منظور از صور قدسیه حسنات اخلاقی است.

چهارم: از خودگذشتن است یا به عبارت دیگر. خلوص به تمام معنا. یعنی در انجام امور عبادی و امور اخلاقی خودش را آدم به میان نیاورد و خودش را به حساب نیاورد و فقط خرج خدا بشود. این نظر صدرالماتلین در خودسازی است.

اما دنباله بحث خودشناسی. اگر «اعانه الله علی نفسه» کمک دادن به خودشناسی باشد در خودشناسی 5 تا سوال باید جواب داده بشود. کیستم، از کجایم، از کجا آمده‌ام، به کجا آمده‌ام، به کجا می‌روم. که سوال اول در جلسه قبل جواب داده شد. کیستم دو تا جواب دارد. يك جوابش مربوط به دانشمندان بدن شناس یا به تعبیر علمی خارجی‌ها علم فیزیولوژی است که ترکیب بدن را بگوید برنامه‌های فیزیك بدن را بگوید. برنامه‌های شیمیایی بدن را بگوید. رگها و اعصاب را بگوید. پوست و ناخن را بگوید و ساختمان ظاهر را. البته دنبال این جواب رفتن هم خیلی خوب است چرا که خود بدن و ظاهر بدن ساخت پروردگار مهربان عالم

(1) شعراء (26): 88، 89.

(2) شمس (91): 7، 9.

(3) عوالی الآلی: 1/ 149، حدیث 99.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 29

است. نفع این پاسخ این است که معرفت انسان را به پروردگار عالم بیشتر و صافتر و رقیق تر و لطیف تر می‌کند. يك جواب هم مربوط به دانش باطن است و مربوط به وحی است و مربوط به شرع است که آن عبارت از شخصیت انسان است که جواب می‌دهد تو مساوی با هیچ موجودی نیستی از نظر شخصیت، «و فضلناهم علی کثیر من خلقنا تفضیلاً» «1» مساوی نیستی با موجودات زنده دیگر. حتی با موجودات ذوی العقول. تو يك جایگاه ویژه و خاصی داری که

بالاترین جایگاه است. یعنی موجودی هستی بین خدا و بین ماسوی الله. يك چنین جایگاه با عظمتی را داری البته بالقوه وبالاستعداد. که این قوه و استعداد را باید به فعلیت برسانی و مصداق عینی این جایگاه بشوی. اگر در حال استعداد بماند یا در حال قوه بماند. در دنیا و آخرت کاری برای آدم صورت نخواهد داد.

اما سوال دوم از کجایم. بهترین جوابی که به این سوال داده شده در قرآن مجید است. چرا که قرآن مجید وحی است و هیچ کسی چون پروردگار عالم آگاه به انسان نیست. اگر از کسان دیگر پرسید که مدعی علم و شناخت انسان هستند که ما از کجا آمدیم؟ می‌گویند: از لابلای عناصر طبیعت. یعنی شما دنیای دیگری نداشتید و به غیر از اینکه شروع تان از عناصر مرده بوده مبدء دیگری نداشتید. اما قرآن مجید انسان را بر می‌گرداند به پروردگار عالم که مبدء اصلی تو و شروع تو از پروردگار عالم بوده. (اَنَا اللهُ) «2» که در قسمت بعد هم بازگشت و معاد انسان را بیان می‌کند. ما مبدء مان پروردگار است و به این مبدء هم باید برگردیم. حالا پروردگار ما که مبدء ماست صفاتش را در ساختن وجود ما به کار گرفته که این يك بحث گسترده ای است. وقت زیادی را می‌طلبد که ما مطلع الفجر صفات پروردگار مهربان عالم هستیم. حدیثی هم در کتاب توحید شیخ صدوق نقل شده از رسول خدا که پروردگار بزرگ عالم دارای 99 اسم است که اسماء حسناى اوست و بعد پیغمبر می‌فرماید: کسی که این 99 تا را احصاء بکند اهل بهشت است. حالا حرف این است که این احصاء به چه کیفیت. یقیناً احصاء به زبان آدم را اهل بهشت نمی‌کند. چون ممکن است آدم به يك کافر مهربانی به يك مشرک مهربانی هم این 99 تا را یاد بدهد و بگوید حالا اینها را احصاء کن و دنبال همدیگر بگو. و افرادی از غیرشیعه هستند که حلقه ذکر دارند. من در بعضی از کشورهای عربی دیدم که حلقه ذکرشان با همین اسماء حسنی هست. گاهی هم سیمای جمهوری در ماه رمضان بدون اینکه خود افراد را نشان بدهد صدای آن حلقه ذکر را پخش می‌کند و دانه به دانه این 99 اسم را روی صفحه تلویزیون هم نشان می‌دهد. این احصاء باید احصاء عملی باشد یعنی صفات پروردگار عالم زمینه‌هایش بالقوه و بالاستعداد در انسان هست. اینها را باید فعلیت بدهد.

در کتاب تبدل نیرو به ماده دلائلی را اقامه می‌کند که منظور از اسمائی که پروردگار به آدم تعلیم داده این اسماء حسناست. چون ملائکه اسم خیلی از موجودات را بلد بودند و با پروردگار هم که حرف زدند ظاهراً موجودات قبل از انسان را هم می‌شناختند. اسم آسمان و زمین و خیلی چیزها را بلد بودند و اینکه آیا نام موجودات ظاهر ارزش برای انسان می‌آورد در حدی که مسجود فرشتگان بشود يك مقدار مشکل به نظر می‌رسد که مثلاً آدم را آفریده باشد و الفاظ خالی یادش داده باشد.

مرحوم علامه طباطبایی هم نظرشان این است که این اسماء حقایقی بودند که این حقایق عینیت داشتند. حالا جلوه‌های اسماء حسنی به آدم شده که ملائکه از آنها بی‌اطلاع بودند و آدم هم ظاهراً مایه گرفت برای اینکه این اسماء را در خودش

تحقق عملی بدهد و این کار را هم کرد. (اَنَا اللَّهُ) مبدأ ما صاحب اسماء حسنی است. و ما اگر آن اسماء حسنی را بخواهیم درخودمان ببینیم می‌توانیم بالاستعداد و به فعلیت هم می‌توانیم برسانیم. این بحث خیلی مفصل است.

حالا سوال سوم. به کجا آمده ام. (قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَمَا يَاتِيكُمْ مِنْهُ) «3» به جایی آمدم که اینجا ظرف طلوع هدایت الله است. یعنی ببینید دنیایی که در آن آمده ام چه ارزشی دارد که می‌گوید بروید روی زمین قطعا چراغ هدایت من برای شما خواهد آمد. (فَمَنْ تَبِعَ هَدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ) من بعدا مفصل به

(1) اسراء (17): 70.

(2) بقره (2): 156.

(3) بقره (2): 38.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 30

خواست خدا درباره خوف و حزن صحبت خواهم کرد با شما بزرگواران که منظور از این فلاخوف و لاهم یحزنون چیست. در حالیکه ما در آیات قرآن می‌بینیم انبیاء را خائف و محزون نشان داده مثلا در سوره یوسف است که یعقوب می‌گوید (لِيَحْزَنَ أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ) «1» اینجا جنس «خوف» و جنس «حزن» را نفی کرده است. «لَا»، لای نفی جنس است، تاثر باطنی يك نوع نیست. خوف يك نوع نیست. اینها موارد بسیار مهمی دارد که در آیات و روایات هم آمده من خیلی گشتم و کتاب‌های متعددی را دیدم، تمامش را یادداشت کردم. فوق العاده با منفعت است بخصوص برای فهم آیات قرآن مجید که خوف در آیات به چه معنی است. «رَهَب» و «وَجَل» به چه معنی است. اینها مواردش فرق می‌کند. در هر صورت زمینی که ما را فرستادند، دنیایی که ما را در آن آوردند از طرفی ظرف هدایت الله است. از طرفی ظرف خلافت عن الله است. (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ) «2» نه فی السموات. من می‌خواهم در زمین برای خودم خلیفه قرار بدهم. اگر می‌خواست يك کره دیگر را انتخاب می‌کرد. يك آسمانی را، یا عرش را اگر نمونه آسمان‌ها باشد انتخاب می‌کرد. دنیایی که ما آمدیم ظرف خلافت است، ظرف عمل است «فَانَكُمْ الْيَوْمَ فِي دَارِ عَمَلٍ وَلَا حِسَابٍ» «3» و ظرف آزمایش است. آزمایش یعنی انجام اموری که از طرف خدا به انسان ارائه می‌شود که با قواعد قرآنی و هدایت اهل بیت

(عليهم السلام) آدم با آنها در حرکت رو به رو می شود و سرفراز بیرون می آید. نهج البلاغه می گوید «ان اليوم المضمار»
 «4» امروز شما در محل تمرین و آزمایش الهی هستید. «وغدا السباق» اما فردای قیامت میدان مسابقه است. «والسبقة
 الجنة والغاية النار» «5» گوی مسابقه بهشت است و آن کسی هم که مسابقه را ندارد نهایتش دوزخ است.

يك جمالات زیبایی هم در حکمت های نهج البلاغه است که دنیای واقعی را تعریف می کند. اما دنیای مذموم در آیات و روایات دنیایی است که منهای خدا و منهای توجه به حلال و حرام به دست می آید. اما دنیای خدا ساخت این است.
 «ان الدنيا دار صدق لمن صدقها و دار عافیه لمن فهم عنها» «6» عافیت یعنی سلامت همه جانبه. نه سلامت بدن. صحت جسم نه. «و دار غنی لمن تزود منها و دار موعظه لمن اتعظ بها مسجد احباء الله و مصلی ملائكة الله و مهبط وحی الله و متجر أولیاء الله اکتسبوا فیها الرحمة و ربخوا فیها الجنة» دنیا بازار به دست آوردن رحمت خداست و دنیا بازار سودبری است. سودش هم بهشت است. این نظر امیرالمومنین راجع به دنیاست. البته اگر آدم خودش را شناخته باشد و اهل ایمان و اهل خدا هم باشد با دنیا اینطور برخورد می کند. یعنی دنیا برایش می شود خانه هدایت و محل خلافت و محل آزمایش و ظرف عمل، ظرف صدق، ظرف نماز، ظرف تجارت، ظرف کسب رحمت. این را عنایت کنید در حکمت های نهج البلاغه ببینید. مقدمه اش این است که يك کسی داشت دنیا را مذمت می کرد. امیرالمومنین (ع) در جواب او فرمود چه داری می گویی. علامه مجلسی دنیای مذموم را ترجمه به انحرافات خود آدم کرد. والا این در و دیوار و این نعمت ها این آسمان ها، این ماه و خورشید، این مجموعه دنیاست که همه هم آیات الله است. می گوید دنیای مذموم نوع برداشت انحرافی منحرفان است. دنیای صدام و معاویه دنیای مذموم است. اما دنیای امیرالمومنین دنیای خلافت الله است. دنیای هدایت الله و دنیای ابتلاء و آزمایش است. دنیای عمل است.

برای چه آمدم؟ حالا مرا آوردند در این محل پرارزش. منی که جایگاهم بین خدا و بین موجودات است برای چه مرا آوردند؟ (یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم والذین من قبلکم لعلکم تتقون) «7» شما را آوردند برای

(1) یوسف (12): 13.

(2) بقره (2): 30.

(3) الخصال: 1/ 51، حدیث 62.

(4) نهج البلاغه: خطبه 28.

(5) نهج البلاغه: خطبه 28.

(6) نهج البلاغه: حکمت 131.

(7) بقره (2): 21.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 31

عبادت و نتیجه این عبادت هم باید تقوا بشود. این لام «لعلکم» بیان فلسفه عبادت است و به معنای شاید هم نیست. شاید در مغنی یادتان باشد لعل در جملات مثبت به معنای صددرص و قطعی بودن است و شاید هم بر حضرت حق مناسب نیست. پروردگار در برنامه هایش تردیدی ندارد. لعلکم شما به مقام تقوا برسید. یعنی عبادت شما باید جنبه پاکسازی داشته باشد عبادت شما، شما را باید به تقوا رهنمون بشود. در قرآن مجید می‌خوانیم (فان الصلاه تنهی عن الفحشاء و المنکر) «1» فاعل «تنهی» خود نماز است. پروردگار نیست. نمی‌گوید اگر شما نمازخوان باشید من شما را از فحشا و منکر حفظ می‌کنم. خود نماز باید نمازی باشد که (تنهی عن الفحشا و المنکر) باشد. فاعل «تنهی» نماز است و فعل هم مضارع است یعنی این نماز از فحشا و منکرات شما را جلوگیری می‌کند. این عبادت که در دو مرحله هم صورت می‌پذیرد و در دو نوع مسئولیت. عبادت رب و خدمت به خلق. که این راه رسیدن به تقواست.

گاهی هم می‌آیند از شما سوال می‌کنند که برای چه ما را آفریدند؟ پروردگار عالم حکیم خواسته خاک را تبدیل به ظرفی بکند که این ظرف خلافت و هدایت در آن جا بگیرد. علم جا بگیرد. عمل جا بگیرد. عبادت جا بگیرد. به سوال کننده بگوییم ساختن چنین ظرفی بد است؟ نمی‌تواند بگوید بد است بلکه به ساختنش قانع می‌شود. حالا اگر قانع نشد آدم می‌گوید برادر حالا که ما را ساختند اگر بخواهی از خدا بخواهی تو را به عدم برگرداند این دعا را مستجاب نمی‌کند. اگر بخواهی به خدا بگویی که مرا آزاد بگذار که هر کاری دلم می‌خواهد بکنم ولی در قیامت مرا جریمه نکن این را هم قبول نمی‌کند. پس راهی نمی‌ماند جز اینکه به خلقت خودم و عمل خدا راضی بشوم و با خدا هم بسازم. ساختن با خدا، عبادت او و خدمت به خلق اوست تا در دنیا و آخرت اهل نجات بشوم. یعنی راه را به روی اشکالات دیگر با این نوع برخورد می‌توانید ببندید.

آخرین سوال به کجا می‌روم که این را در جلد ششم و هفتم بحار بعد از آیات معاد قرآن یا در جلد دوم علم الیقین فیض کاشانی ببینید. بخصوص علم الیقین و جلد هشتم المحجّه البیضاء فیض کاشانی که قیامت را برای ما این چند کتاب همراه با آیات قرآن کامل توضیح می‌دهند. کجا می‌رویم؟ (واتقوا الله واعلموا انکم الیه تحشرون) «2» (قل ان الاولین والآخرین لجموعون الی میقات یوم معلوم) «3» (الیه مرجعکم جمیعاً وعد الله حقاً انه یدوا الخلق ثم یعیده لیجزی الذین آمنوا وعملوا الصالحات بالقسط) «4» تا پاداش عادلانه به کسانی که عمل صالح انجام دادند داده بشود. ما با این 5 سوال که جوابش را دریافت بکنیم خود را شناختیم به کمک پروردگار چون تمام ابزار شناخت هم مال اوست. توفیق برای حرکت به سوی شناخت هم مال اوست. اصل شناخت هم فیض اوست، می‌شود «اعانه الله علی نفسه».

(1) عنکبوت (29): 45.

(2) بقره (2): 203.

(3) واقعه (56): (49) 50.

(4) یونس (10): 4.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 32

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه هفتم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

فرمایش‌های امیرمومنان مانند آیات کتاب خدا دارای معانی و مطالب متنوعی است.

چرا چون دانش امیرالمومنین در حقیقت، شعاعی از دانش و علم حضرت حق است. لذا شارحین نهج البلاغه هر کدامشان به تناسب علمشان، عملشان، عقلشان، فهمشان، و با تکیه بر آیات قرآن و روایات در کنار نهج البلاغه در تفسیر و شرح جملات خطبه‌ها مطالب استوار و متنوعی را بیان کردند.

و باید به همه آنها هم حق داد چرا که میدان مفهوم جملات امیرالمومنین میدان بسیار وسیعی است و این اقتضاء را دارد که هر عالم فقیهی و دانشمند بصیری، حقیقتی یا حقایقی را از فرمایش‌های امیرمومنان استخراج بکند، سه معنایی که برای جمله اول خطبه 86 قبل بیان شده «أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ» هشدار بزرگان از شارحان نهج البلاغه است، اعانه بر نفس به نظرهای بعضی آمده، کمک به شناخت خود از طرف پروردگار مهربان عالم، «إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ»¹ محبوبترین عبد خدا نزد خدا عبدی است که خدا او را به شناخت وجود خودش یعنی وجود حق کمک می‌کند. وقتی کمک خدا بدرقه حیات انسان بشود و انسان خودش را بشناسد بخصوص از نظر جایگاه و مقام و هویت و شخصیت، بفهمد که موجودی است بین خدا و بین همه موجودات یعنی فوق همه موجودات و مادون حق است، و این را بفهمد که مایه خلافت من الله است و در میان موجودات عالم احسن تقویم است.

آری! بفهمد که این چنین وصفی برای هیچ موجودی نیامده و بفهمد «وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا»² است و بفهمد که افق طلوع هدایت تشریعی است چون در هدایت تکوینی که با سایر موجودات شریک است.

چنانکه در سوره طه مطرح است هدایت رُبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى «3» این هدایت تشریع امتیاز او نسبت به سایر موجودات است، هدایتی که او را از نظر شخصیتی و هویتی تربیت می‌کند، و باب پرواز به سوی مقام قرب را برای او بوجود می‌آورد. و باید بفهمد که ظرف دانش بسیار گسترده‌ای وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا «4» که می‌تواند این رشته علم را از پدر به ارث ببرد. یعنی اگر خدا کمک کند همه را انسان بفهمد و زمینه فیض را فراهم بکند، **لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ «5»**، اگر بخواید والا اگر رو به جانب من نداشته باشد و نخواهد، بنابراین چیزی که نمی‌خواهید به شما عطا نمی‌شود. مثل اینکه شما به کسی بگوئید آب همراه من هست. می‌گوئید من سیرام، ممکن است دورغ بگوئید که من سیرام، به زور که آب به او نمی‌دهند وقتی به دورغ می‌گوئید من سیرم طعام به او نمی‌دهند، **لَا أَكْرَاهُ فِي الدِّينِ «6»**، به اجبار در عالم معنا نه سیراب می‌کنند و نه سیر می‌کنند، اما وقتی آدم بخواید، «حَبِيبٌ عِنْدَ رَبِّي يَسْقَى وَيُطْعَمُ»، اما وقتی من کنار پروردگار هستم و دهان فقرم بازم است دهان نیازم به سوی خداست می‌خواهم که «يَسْقَى وَيُطْعَمُ»، این اعانه بر شناخت من است.

بعضی از شارحین نهج البلاغه به این نتیجه رسیده اند که اعانه بر نفس کمکی است که خدا برانسان می کند، کمک به عقل اوست، و جنود عقل اوست در مقابل جهل و جمود عقل است، و بعضی ها هم می فرمایند کمک خداوند به انسان، کمک به انسان برای غلبه بر خواسته های نامشروعی که در باطن با کمال قدرت می خواهند با انسان بازیگری بکنند.

(1) نهج البلاغه: خطبه 86 (فی بیان صفات المتقین و صفات الفساق ...)

(2) اسراء (17): 70.

(3) طه (20): 50.

(4) بقره (2): 31.

(5) تکویر (81): 28.

(6) بقره (2): 256.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 33

گفتار اول از اعانه بر نفس، در شناخت بر نفس را گذشتیم که در آنجا پنج سوال عرض کردم از قدیمی ترین زمان برای بشر مطرح بوده است.

چیستند؟ از کجا آیند؟ به کجا آمده اند؟ برای چه آمده اند؟ به کجا خواهند رفت؟ خداوند وقتی کمک به انسان بدهد که حقیقت این پنج سوال را بفهمد، که خودش شناس شود، البته خودش شناس واقعی یقیناً در مقام خودسازی برمی آید یعنی وقتی که پاسخ سؤال سوم و چهارم و پنجم را پیدا می کند به کجا آمده ام؟ به يك تجارت خانه ای که خدا او را بعنوان تجارت خانه بنا کرده است «اولیاء الله اکتسبوا فیه رحمه فیه الجنه»، می شود کاسب، در این تجارت خانه شروع می کند به خود سازی برای اینکه لایق رحمت و شایسته بهشت شود. وقتی خودش را بشناسد و این سوال را جواب بدهد که برای چه آمده است، برای عبادت رب و خدمت خلق، همین عبادت یعنی مسائل خودسازی، کجا می خواهم بروم، قیامت که محل رسیدگی به اعمال است، تکیه بر اعمال می کند که آن اعمال عناصر ساختمان انسانیت بشود.

اما مطلب دوم درباره اعانه بر نفس، اعانه بر عقل و جنود عقل، برای ریشه کن کردن جهل و جمود عقل که مایه هر فسادى هست این جهل مادر همه مفسد است، یعنی حرف دومى است که دانشمندان و اهل بصیرت در کنار این جمله بیان کردند، از جمله صاحب تفسیر نهج البلاغه، «مرحوم خوئى» که نزدیک به بیست و پنج جلد است، در ذیل «اعانه الله على نفسه»، ایشان فرمودند: معنا «اعانه على نفسه، اعانه على جنود عقله، على جمود جهله و تقويه عقله على قهر نفسه الاماره»، كمك خدا به محبوبترین انسانها این است که لشکر عقل را كمك مى کند عقل را تقویت مى کند، تقویت عقل به چیست؟ به اینکه به آدم نشاط مى دهد شادابی مى دهد تا تحصیل علم بکند یا گوش خود را در برابر دهان پاك عالمان قرار بدهد، علم غذای عقل است، گوش هم راه تغذیه عقل است. فَبَشِّرْ عِبَادِ* الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ «1» یا نشاط به او مى دهد و اراده اش را جدی مى کند برای تحصیل علم، یا به او نشاط مى دهد در مجلس عالمان دین شرکت بکند. و از جلسات ضالین و گمراهان متنفر بشود. با تحصیل علم البته علم فی الله و با شنیدن باز هم با قید فی الله عقل تقویت مى شود، جنود عقل تقویت مى شود، و دفع نفس اماره، قدرت و حکومت او ضعیف مى شود تا به آن نفسی که در کتاب خدا مطرح است برسد، به قد افلح من رزکیها* وقد خاب من دسیها «2»، آن نفسی که تحت سلطه عقل در مى آید و فرمانبر عقل مى شود «و اذا قوا عقله و اعانه»، هنگامی که عقل قوی بشود، و خداوند متعال هم یاری و نصرت و كمكش را متوجه این عقل بکند، «اتصف باوصاف اشار الیها»، به این جهل صفتی که در این خطبه مطرح است متصف مى شود.

زمینه دریافت فیض حضرت حق را ما باید آماده کنیم. باید جدی بگوئیم که تشنه هستیم تا سیراب شویم، گرسنه هستیم تا سیر شویم. این معنایی که مرحوم خوئی (ره) در نهج البلاغه جلد ششم صفحه 144 دارند.

ابن ابی الحدید که یکی از شراح نهج البلاغه است ایشان در جلد ششم صفحه 367 البته این چاپش که هر دو جلد در يك جلد است. ایشان مى فرمایند بعد از اقامه خدا «عقل یخاطب عند الحزن و تجلبب الخفیف»، یعنی بعد از اقامه خدا انسان عقل عملی پیدا مى کند و بعد از اقامه در گردونه فعالیت مى افتد. چون دیگر دستش در دست رحمت خداست و گوئی بدون اینکه اختیارش سلب بشود پروردگار عالم دارد او را به طرف نیکی ها و دور شدن از زشتیها مى برد بدون اینکه سلب آزادی بشود، این جمله زیبایی است «یخاطب عند الحزن»، وقتی اقامه آمد انسان با ولع با حرص با رغبت، با شوق خویبها را انتخاب میکند نه تنها انتخاب نظری که فقط یاد بگیرد، نه، «یخاطب عند الحزن و یجلب القوی للترکیه»، اجتناب به معنی دوری است، یعنی فراری از زشتیها مى شود، قرآن مجید با توجه به معنایی که مرحوم خوئی دارند، که اعانه اگر اعانه بر عقل باشد کتاب خدا که به نظر مى رسد این مفردات اول اعماقش را بفهمد و بعد برای مردم بیان بکند، یا حداقل برای خودش روشن بشود که در آیات کتاب خدا، و روایات و احکام چه خبر است؟ کتاب خدا در این زمینه چهار حقیقت را بکار

(1) زمر (39): 17، 18.

(2) شمس (91): 9، 10.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 34

گرفته است، قلب، عقل، لب، فکر، به نظر برخی می‌رسد که معانی همه اینها یکی باشد، ولی اینطور نیست، به احتمال زیاد کتاب خدا مترادف ندارد، اینها موارد استعمالش فرق می‌کند و حتی بین معانی هم فرق لطیف و دقیق است.

هر کدام را مفصل با هم مقایسه کنیم زمان طولانی می‌برد، اما به اجمال هر کدام از قلب، عقل، لب، فکر، مطالبی را در اطراف هر يك بیان می‌کنم، تفسیرش بر عهده خود شما بزرگواران است که در کتب لغت اگر به تفسیر و روایات مراجعه بفرمائید مطالبی بسیار ارزنده ای بدست می‌آورد.

اما قلب، لغت قلب به معنی تحول، گشتن و گردیدن است، این تحول و گشتن یعنی از نقطه‌ای به نقطه دیگر، از حقیقتی به حقیقت دیگر، این تحول در این زمینه‌ها ممکن است صورت بگیرد، مادی، معنوی، زمانی، مکانی، حالی، وصفی و موضوعی، ظاهراً هفت مرحله، هفت منزل سلوک، هفت حقیقت انسانی، اما جالب این است که قرآن مجید این لغت را در هفت مورد به کار گرفته است، در همین معانی مادی در سوره مبارکه کهف آیه 18 **وَنُقَلِّبُهمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ** بدن اصحاب کهف را می‌گردانیم به راست و چپ، این مسئله جالبی است از نظر پزشکی، چون گاهی زمان در گذشته اگر بیمار بستری شدنش طولانی می‌شد، بدنش زخم می‌شد چون تحرکی نداشت، ولی الان يك تشك‌هایی درست کردند که به بدن تحرك بدهد، برای اینکه زخم نشود.

این مسئله جالبی که باید مطرح شود، توقف و ماندن باعث فساد است، آب اگر متوقف شود بوی آن تغییر می‌کند اما آب جاری، آب چشمه، آب رود، و آبی که دائماً موج و حرکت‌های سنگینی دارد مثل امواج اقیانوسها که نمی‌گذارد آب فاسد شود، انسان هم اگر درجا بزند و متوقف باشد و اهل حرکت معنوی نباشد می‌پوسد. زخم بر می‌دارد، انواع زخمهای باطنی، لذا وجود مبارك امام سجاد (ع) می‌فرماید: «امروز مانند دیروز نباید باشد» **«1»**، دو روز نباید مثل هم باشد، شما امروز مثل دیروز نباید متوقف باشید، امروزت باید بهتر باشد. اما حرکت زمانی، **يَقْلِبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ «2»** روز زمان است شب زمان است پروردگار اینها را می‌چرخاند و می‌گرداند، شب می‌آید و روز می‌رود، روز می‌آید شب می‌رود، اما

حرکت مکانی در سوره فتح می‌فرماید: **بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ «3»** گمان کردید که پیغمبر و مردم مومن یکجا می‌مانند. اینها امر به هجرت دارند امر به حرکت دارند امر دارند از مکه بیایند مدینه از مدینه بروند جای دیگر، اما حرکت حالی که باطنی هم هست در سوره نور می‌فرماید: **يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ «4»** خوف يك حرکت است، يك حرکت حالی است و يك حرکت باطنی است، و اما حرکت معنوی در سوره اعراف می‌فرماید: **قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ «5»**، خداوند جسم نیست که از این نقطه به آن نقطه برود **إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ** یعنی ما پشت به کفر هستیم، پشت به شرکیم، پشت به ریا هستیم، پشت به فساد هستیم، وجه حرکت ما به جانب پروردگار است، نه اینکه پروردگار جایی باشد و ما هم از اینجا به جانب او حرکت بکنیم **إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ و هو اينما تكونوا** این حرکت معنوی است، و اما حرکت توصیفی، گفتار ساحران موسی بن عمران که در شکنجه فرعون بودند و از موضوع شکنجه به جانب رحمت خدا گفتند: ما باکی بر ایمان نیست که دست و پایمان را قطع بکنی، حیاطمان را سلب بکنی، ما را به دار بکشی، با غضب فریاد بزن **فَلَا تُقَطِّعْ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَا تُصَلِّبُنَا فِي جُذُوعِ النَّخْلِ «6»** این موضوع شکنجه خیلی برای ما مهم نیست زبانی هم

(1) الآمالی، شیخ مفید: 184، حدیث 6 (کان علی بن الحسین يقول ... و ان استطعت ان تكون اليوم خيراً منك أمس و غداً خيراً منك اليوم فافعل)

(2) نور (24): 44.

(3) فتح (48): 12.

(4) نور (24): 37.

(5) اعراف (7): 125.

(6) طه (20): 71.

برای ما ندارد باکی هم نداریم، **إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ «1»** ما از این شکنجه به جانب رحمت، حرکت می کنیم، این معنای قلب است که به معنی گردیدن و تحول و گشتن از برنامه ای به برنامه دیگر است.

قرآن کریم قلب را به اعتبار همین تحولش، گردیدنش از نقطه ای به نقطه دیگر متصف به صفاتی معرفی می کند، ولی این گشتنها را دارد، این گردیدنها را دارد، اول که انسان متولد می شود قلبش متصف به هیچ صفتی نیست، رنگی ندارد ولی بعدا بتدریج این رنگها را می گیرد، قلب قسی این يك وصف، قلب متکبر جبار این دو وصف، قلب منیب، این سه وصف، آثم قلب، این چهار وصف، این مواردش هم با هم فرق دارد، البته اگر آیات را ببینید بدست می آورید که عامل قلب آثم چیست، عامل قلب متکبر جبار چیست؟ عامل قلب منیب چیست، سببها خیلی مهم هستند، ما گاهی نتایج را برای مردم می گوئیم اما اصل، آن سببها است، نتایج قطعی است، نتایج اختیاری نیست، من الان نمی توانم قلبم را يك مرتبه تبدیل به قلب سلیم بکنم، یا يك مرتبه تبدیل به قلب آثم بکنم، یا يك مرتبه به قلب زیغ بکنم، نه من يك راهی را باید طی بکنم تا قلبم بشود قلب سلیم، سببی باعث می شود که قلب بشود قلب متکبر جبار، بشود قلب منیب، بشود قلب آثم، **و قلبه مطمئن بالایمان «2»**، قلبی که متصف به اطمینان است خیلی مسئله مهمی است، که قلب آدم نسبت به تمام برنامه های خدا و انبیاء و ائمه آرامش داشته باشد، سکون داشته باشد، **یزیع قلوب فریق «3»**، قلب انحرافی، **قَسَتْ قُلُوبُهُم «4»**، قلب سخت، قلب سنگ مانند.

قلب مرکز تحول از حالی به حال دیگر است، از حالت جمود به حرکت، از حالت جبر و نخوت به معرفت و علم، اگر دقت کرده باشید خداوند فقه را در آیات قرآن به قلب نسبت می دهد، **قلوب لایفقهون بها «5»**، مرکز فهم و جهل است، این عقلی که مرکز فهم است، اینجوری معنی کردند عقل را. **«عقل یعقل عقلا اذا عرف ما كان یجهلون، رجل اقول اذا كان حسن الفهم»**، آن کسی که خوب می فهمد، درك می کند، مطلب را می گیرد این آدم عاقلی است، در این قلبی که به معنای فهم است، این خیلی زیبا است، دو حقیقت لحاظ می شود، **«حبس منع، عقلت البعیر»**، یعنی منعت و حبست، عقال، زانو بند، شتر را عقال کردند یعنی از حرکت باز داشتند و متوقفش کردند، با توجه به این دو مسئله که عقل به معنی درك است و حبس و منع هم در آن لحاظ می شود، حالا این جملات زیبا را عنایت بکنید، العقل، خیلی عالی بیان شده است. اینجا آدم به این نتیجه می رسد که دانشمندان بزرگ اسلامی برای کشف حقیقت این دعا چه زحماتی را متحمل شدند، یکی از دانشمندان لغت می گوید: من برای فهم لغات بسیار مهم رفتم در دوردست ترین دهات های عرب آنجا گوش دادم به حرفها و محاوراتشان که سواد هم نداشتند ولی زبانشان زبان مادری بود و زبان اصیل بود، ببینم این لغات را در چه مواردی استفاده می کنند با این سفرهای طولانی در دهات و شهرها و گوش دادن به محاورات عموم مردم به معانی این لغات رسیدند. **«العقل هو تشخیص الصلاح و الفساد فی جریان الحیاه مادیا او معنویا ثم ضبط النفس»** که از عقال می آید زانو بند، **«و حبسه علیهما»**، عقل یعنی تشخیص صلاح و فساد، البته اینجا این نکته

را هم ناگفته نگذاریم که عقول توده مردم عقل کامل نیست، يك مقدار فساد و صلاح را می تواند درك بکند، اما کاملش را باید از عقول کامله بگیرد که انبیاء و ائمه طاهرین هستند، چنانکه در روایات بسیار مهم موسی بن جعفر (ع) آمده: «انّ الله على الناس حجتين حجة ظاهرة و حجة باطنة، فاما الظاهرة، فالرُّسُلُ والانبیاءُ والائمةُ و اما الباطنةُ فالعقول» «6»، «هو تشخیص صلاح و الفساد فی جریان الحیاه مادیا او معنویا» زندگی معنوی بعد از درك کردن ضبط و نفس و حبسه

(1) اعراف (7): 125.

(2) نحل (16): 106.

(3) توبه (9): 117.

(4) انعام (6): 43.

(5) اعراف (7): 179.

(6) الکافی: 16 / 1، حدیث 12.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 36

علیها، خود را دایره صلاح ببندند و بیرون نروند، و خود را از افتادن در چاه فساد منع بکنند و حفظ بکنند و فاسد نشوند. با این معنا کل روایاتی که می گوید آن کسی که حیا دارد مال عقل است، آن کسی که دین دارد مال عقل است، آن که ادب دارد مال ادب است، فهمیده می شود درك خالی، عقل نیست، درك و حفظ و ضبط نفس در صلاح و آلوده نشدن به فساد، عقل است، عاقل آن کسی است که فهمیده و آراسته و پیراسته شده است. «وللوازمه»، از لوازم عقل و تعقل، یعقلون چیست، «الامساک»، خودداری از حرام، تدبیر، دقت در امور، حسن الفهم، خوب فهمیدن، تحصن، نگه داشتن خود در عدالت و حق، و تحفظ عن الهوی و التمایلات، عاقل آن کسی است که خودش را در افتادن در طوفانهای هوی و تمایلات حفظ بکند، که با توجه به آیاتی که خوانده شد و معانی که برای عقل گفته شد احتمال قوی دارد که منظور «أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ» «1» بر این حقایق باشد.

(1) نَحج البلاغه: خطبه 86.

متن درسهای تفسیر نَحج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نَحج البلاغه)، ص: 37

درس تفسیر نَحج البلاغه (خطبه 86) جلسه هشتم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

در سایه قرآن کریم وجود مبارک امیرالمومنین (ع) تمام مصالح ساختمان بنای الهی و ملکوتی انسانیت را با فرمایش هایشان و خطبه‌ها و نامه‌ها و حکمت‌هایشان تأمین کردند. به همین خاطر بعد از کتاب خدا توجه اهل ایمان به نَحج البلاغه امیرالمومنین (ع) باید يك توجه اصولی باشد و نَحج البلاغه را به عنوان محوری بعد از قرآن کریم برای ساختن ساختمان انسانیت محور قرار بدهند. و با نَحج البلاغه سر و کار پیدا بکنند. البته همانگونه که در سوره مبارکه توبه آمده بر گروهی لازم است دین شناس بشوند (ولینذرو قومهم اذا رجعوا) «1» جوشش علم امیرالمومنین (ع) است. علمی که از رسول خدا گرفته شده و علم رسول خدا از حق گرفته شده و این علم، علم راسخ است. (والراسخون فی العلم) «2» انبیاء خدا و ائمه طاهرين هستند. امام (ع) در خطبه 86 در حدود 40 مورد را بعد از يك مقدمه کوتاه بیان می‌کنند که یقیناً اگر انسانی آراسته به این 40 حقیقت بشود چنانکه خود حضرت و امامان بعد از حضرت آراسته به این 40 حقیقت بودند البته در اوج آراستگی. با این آراسته شدن یقیناً آن انسان کاملی که در معارف الهیه بحث می‌شود به وجود می‌آید و ظهور می‌کند. تحقق عینی پیدا می‌کند. انسان کامل هم در هر دوره ای که بوده منشأ آثار بسیار مهمی در زندگی مردم بوده، یا در زندگی يك ملت، یا در جهان، دارای آثار مثبت بوده. البته این آیه شریفه ای که قرائت می‌کنم بحث مفصلی دارد که در چهاربخش هم باید بحث بشود (ضرب الله مثلاً کلمه طویه کشجره طویه اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین) «3» با توجه به اینکه آیات کتاب خدا بی مصداق نمی‌تواند باشد این شجره طویه هم دو نوع مصداق دارد با چهار بحث. يك مصداقش حقایق الهیه است مثل قرآن مجید و فرمایش‌های انبیاء خدا و ائمه طاهرين که این مصداق علمی

شجره طیبه است. يك مصداق عینی دارد یعنی آن انسانی که این حقایق را در خودش بروز و ظهور و تحقق داده. که انسان کامل است و این انسان عینی انبیاء خدا و ائمه طاهرين هستند با تفاوت در درجاتی که باهمدیگر دارند. (تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض) «4» اکملشان پیامبر عظیم الشان اسلام است به دلیل آیه شریفه مباهله (انفسنا و انفسکم) «5» که انفس کلمه جمع است ضمیر «نا» هم ضمیر جمع است. اضافه انفس جمع به ضمیر جمع افاده عموم می کنند. وقتی پیامبر آمدند مردم دیدند «انفسنا» جمع يك نفر است فقط علی بن ابی طالب (ع) است، این هم گفتار پیامبر عالم است که به پیامبر می فرمایند: وعده بده ما می آییم «انفسنا و ابنائنا و نسائنا» را می آوریم. نساء جمع است. ضمیر ناء هم جمع است ولی دیدند از جمع زنانی که وعده داده يك نفر را آورده. از جمع مردانی که وعده داده يك نفر را آورده. قرآن مجید از امیرالمومنین تعبیر به نفس پیامبر کرده آن هم با کلمه جمع و با اضافه به ضمیر جمع یعنی این يك نفر همه مردان عالم است یعنی پیامبر به تنهایی همه انسانهاست یعنی آن خوبی ها و ارزش هایی که در همه بوده در این يك نفر جمع است. به این خاطر حکمای اسلامی از مقام پیامبر تعبیر به مقام جمع الجمعی می کنند، امیرالمومنین را که خدا بعینه نفس پیامبر به حساب آورده «الا انه لانی بعدی» «6» پس امیرالمومنین افضل بر همه انبیاء خداست به دلیل آیه شریفه. و آنچه در امیرالمومنین بوده انتقال به امامان بعد پیدا کرده، پس آن بزرگواران هم از نظر ارزشی تقدم بر گذشته های خود دارند بنابراین این 40 حقیقت بیان شده در خطبه در خود امیرالمومنین جلوه اتم و اکمل داشته، بیانش هم به خاطر این بوده که امیرالمومنین برای همه این

(1) توبه (9): 122.

(2) آل عمران (3): 7.

(3) ابراهیم (14): 24، 25.

(4) بقره (2): 253.

(5) آل عمران (3): 61.

(6) کافی: 25/8، خطبه لأمر المؤمنین و هی خطبه الوسيله، ذیل حدیث 4.

ظرفیت را قائل بوده که در حد خودشان (لا یكلف الله نفسا الا وسعها) «1» یعنی گنجایش خودشان می توانند این 40

حقیقت را در خودشان بروز بدهند و ظهور بدهند و انسان کامل بشوند. آن وقت این انسان کامل به فرموده خود امیرالمومنین انسانی است که محبوبترین عبد پیش پروردگار است که يك چنین زمینه ای را برای او فراهم کرده با خواست خود عبد که این 40 حقیقت در او ظهور بکند. (لن شاء منكم ان یستقیم) «2» تمام اوج انسان و پستی انسان دایر مدار خواست خودش است. اگر بخواهد بخلی در آنجا وجود ندارد عنایت می کنند. اگر نخواهد خودش نخواسته است.

در مقدمه خطبه حضرت می فرماید «ان من احب عباده الله الیه عبدا اعانه الله علی نفسه» که اگر این نفس را به معنای شخص و انسان بگیریم سه معنا را به ما نشان می دهد که این اعانه، یا اعانه بر خودشناسی است که اگر انسان بانسان دادن شایستگی و خواست خودش خودشناس بشود و جایگاه خودش را بفهمد با معرفت به خودش و جایگاه خودش، که موجودی است از نظر استعداد و قوه و آمادگی برای تحقق ارزشها بین خدا و بین بقیه موجودات عالم یعنی مادون حق و مافوق بقیه موجودات است، احسن تقویم درباره او آمده و افضل من ملك مقرب، بعد از اینکه قوه را به فعلیت می رساند درباره او آمده است. و در فرمایش پیامبر اکرم (ص) است «هم اعلی من الملائکه» «3» با افعیل برتر از فرشتگان است بعد از اینکه قوه به فعلیت برسد یعنی این ارزشها را که زمینه به فعلیت درآوردنش را دارد به فعلیت برساند.

وقتی جایگاه خودش را به او بشناسانند که تو بالقوه فوق همه موجودات و مادون حق، این فوقیت را با فعلیت دادن ارزشها اثباتش کن. پابرجایش کن. برسان خودت را به این مقام. این يك معنای «اعانه الله علی نفسه» است. يك معنای دیگرش این است که اعانه الله این انسان را بر تقویت عقلش و بر تقویت جنود عقلش که مسئله ظلمت جهل با تابیدن خورشید) عقل به معنایی که در قرآن و روایات آمده، ظلمت جهل فرار بکند و او تبدیل به نور محض بشود. انسان اگر ممکن است نور محض بشود؟ وقتی که يك نفر از نوع ما به این مقام برسد امکان رسیدن دیگران کاملاً معلوم می شود. «اشهد انك كنت نورا فی الاصلاب الشاخه والارحام المطهره» «4» نه كمثل نور. خود نور. وقتی ظلمتی نباشد نور است. وقتی نوری نباشد ظلمت است. كمك پروردگار به عبد این باشد وقتی خود عبد تمایل داشته باشد عقل را به حرکت می آورد و در این حرکت چون مستمر است وصل به انبیاء و ائمه طاهرین می شود درصدد بر می آید این عاقل که این 40 صفت را بروز بدهد. چون امیرالمومنین بعد از این مقدمه کوتاه با حرف فاء مطالب بعدی را شروع می کند. خود ادبیات خطبه خیلی مسئله را به آدم نشان می دهد. «فاستشعر الحزن» این فاء نتیجه است. یعنی وقتی که این مقدمه طی بشود و این كمك و یاری ظهور بکند نتیجه این یاری این می شود که آدم با رغبت و با همت وارد تحقق این 40 حقیقت می شود. خود این میل، این رغبت و شوق و این عشق موتور حرکت است. چون اگر رغبت و میل نباشد شوق نباشد کسالت و بی تفاوتی هست. هیچ آدم برای خودش اقدامی نخواهد کرد. وقتی که برای خودش اقدامی نکند می شود ابزار شیاطین یا هوای نفس. آنها برای آدم اقدام می کنند. یعنی وقتی که آدم زندگی خودش را از اقدام مثبت خودش پر نکند،

غارتگران بنای انسانیت خیلی راحت آدم را غارت می کنند و در اختیار قرار می گیرند، آنها اقدام می کنند. آن وقت آدم می شود برده هوا یا به تعبیر قرآن عبد هوا. (افرایت من اتخذ الهه هوا) «5» یا می شود برده شیطان آنها برای آدم اقدام می کنند و به هر شکلی که می خواهند آدم را می چرخانند و می گردانند تا تمام سرمایه هایش را نابود بکنند و او را به خسران ابدی بنشانند.

(با اعانه اقدام تحقق پیدا می کند. ولی باید شایستگی نشان بدهد یعنی خودش زمینه فراهم کرده و به پروردگار گفته من تشنه ام و او هم از چشمه فیضش شروع کرده به آبرسانی. این اصلاً هیچ بوی اجبار

(1) بقره (2): 286.

(2) تکویر (81): 28.

(3) بحار الانوار: 11/142، باب 2، حدیث 9.

(4) مصباح الکفعمی: 489؛ البلد الأمين: 287

(5) جاثیه (45): 23.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 39

نمی دهد. من خودم حرکت را آغاز کردم و خواستم و بعد از اینکه حالا یا خانه یا معلم یا مجالس مرا بیدار کرده که اصل هدایت پروردگار است حالا اقدام می کنم در سایه آن اعانه. یعنی هر کاری دارم می کنم پرتو آن اعانه در کار من خودش را نشان می دهد. «لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم» «1» یعنی با حول و قوه او که زمینه رسیدن آن حول و قوه را خودم آماده کردم اقدام می کنم. این اقدام با رغبت و عاشقانه و با همت بعد از اعانه پروردگار مرا در جریان تحقق این 40 حقیقت قرار می دهد. لذا حضرت اولین حقیقت را با فاء تفریع و نتیجه شروع کردند. «فاستشعر الحزن» نتیجه آن اعانه است که من در این 40 منزل الهی و سلوک، در این 40 منزل ادب و تربیت بیفتم. اگر اعانه، اعانه بر عقل باشد باز هم همان نتیجه را خواهد داد که این 40 حقیقت در انسان بروز بکند.

در جلسات قبل این مطلب را عرض کردم که قرآن مجید کلمه مترادف ندارد. یعنی اگر يك جاي آيات می گوید عقل، يك جا می گوید لب، يك جا می گوید فکر، يك جا می گوید شعور، يك جا می گوید قلب، اينها هر کدام معنای ویژه دارند و موارد استعمالشان هم موارد خاص است که ظاهراً در يك بحث تفاوت بين عقل و قلب و لب و فکر گذشت و نیاز به این دیده شد که آثار هر کدام از اینها را هم ما در حدی در قرآن کریم و روایات و اخبار ببینیم که مطلب يك مقدار جامع تر و کامل تر بشود. در باب عقل و لب چند آیه و روایت خوانده شد. يك روایت بسیار مهمی را کافی شریف نقل می کند در باب عقل و جهل.

کلینی کتاب کافی را خیلی هنرمندانه باب بندی کرده. یعنی نشان می دهد که فرهنگ شیعه از چه حقایق عظیمی برخوردار است. باب عقل و جهل بعد باب علم یعنی پختن عقل با دانش و بعد باب توحید و باب حجت و اضطراب به حجت یعنی معلم و بعد هم باب توحید و بعد هم باب اخلاق و بعد آخرین مرحله فروع است که باب عمل است. یعنی آمده گفته فرهنگ شیعه می گوید: اول عقل بعد علم بعد حجت بعد توحید را بعد از این سه مرحله کاملاً می توانید دریافت بکنید، بعد متخلق شدن به اخلاق و بعد فروع. یعنی فروع بی اخلاق ساختمان فروع را بالاخره خرابش می کند. خیلی سبك جالبی را مرحوم کلینی در 1200 سال پیش در طرح کتابش به کار برده.

«یاهشام نصب الحق لطاعه الله» 2» خیلی روایت مهمی است. اینکه پروردگار عالم حق را در بین بندگان قرار داده، حق در اینجا به معنای قرآن و نبوت و امامت است. می دانید که قرآن مجید حدود 52 اسم دارد که همه آنها در خود قرآن کریم آمده. یکی از اسامی قرآن حق است. حق یعنی واقعیت ثابت، واقعیت غیرقابل تغییر. برای اینکه کسی اگر بخواهد خدا را اطاعت بکند از این طریق اطاعت بکند. با قرآن و رسالت پیامبر و امامت ائمه، خدا را اطاعت بکند. «ولانجاه الا بالطاعة» رهایی از مشکلات در دنیا و رهایی از عذاب در قیامت جز به طاعت الله میسر نیست. نفی جنس است. یعنی هیچ گونه راه رهایی جز به طاعت الله امکان ندارد. «والطاعة بالعلم» بآء سببیت است، طاعت هم وقتی تحقق پیدا می کند، به وسیله علم که من قرآن را بفهمم و از خواسته های پیامبر و امر و نهی پیامبر آگاه بشوم. خواست و امر و نهی ائمه طاهرين را آگاه بشوم. زنجیروار این حقایق به هم وصل است. یعنی امام موسی بن جعفر (ع) اتصال این حقایق را در این روایت بیان می کند. حق برای طاعت الله است. هیچ راه نجاتی جز به طاعت الله وجود ندارد. طاعت با علم حاصل می شود، یعنی باید موارد طاعت را بفهمم «والعلم بالتعلم» دانش هم به این است که بروم پیش معلم ربانی زانو بزنم و خوب گوش بدهم و یاد بگیرم. «والتعلم بالعقل» یادگیری هم ابزارش عقل است. «بالعقل يعتقد» معتقد در اینجا به معنای عقد و گره است. و یادگیری در گره عقل است بدون عقل امکان یادگیری نیست. «ولاعلم الا من عالم رباني» امام موسی بن جعفر (ع) می فرماید: علمی که می گویم عقل وسیله گرفتنش است و این علم آدم را با موارد طاعت آشنا می کند علمی است که پیش عالم دین و عالم ربانی است. قید دارد. «ومعرفة العلم بالعقل» باز هم حضرت تاکید می کنند که یادگیری و دانش و معرفت به وسیله عقل امکان دارد.

(1) کافی: 521 / 2، باب من قال ما شاء الله، حدیث 1.

(2) کافی: 17 / 1، کتاب العقل و الجهل، ذیل حدیث 12.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 40

در دنبال همین روایت عقل چقدر این روایت زیباست می فرماید: «لادین لمن لامروه له» «1» کسی که جوامردی و مردانگی ندارد نمی تواند آدم دینداری باشد. «ولامروه لمن لاعقل له» جوامردی و مردانگی شعاع عقل است. آدم عاقل مرد و جوامرد است. «وان اعظم الناس قدرا» از نظر انسانیت برترین و بزرگوارترین انسانها چنین انسانی است. «الذی لا یری الدنيا لنفسه خطرا» که دنیا را بر خودش مقدم نکند. خودش را خرج دنیا نکند. این جمله خیلی جمله پرفیمتی است. «اما ان ابدانکم لیس لها ثمن الا الجنة» اما از حروف هشداردهنده است. بهای بدنهای شما بهشت است. «فلا تبیعوها بغيرها» عقل به خرج بدهید و این بدن را به غیر این قیمت معامله نکنید. اینها آثار عقل و آثار انسان عاقل است.

(1) کافی: 19 / 1، کتاب العقل و الجهل، حدیث 12.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 41

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه نهم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

«ان من احب عباده الله اليه عبدا اعانه الله على نفسه» یاری و کمک حضرت حق را در صورتی که خود انسان طالبش باشد و بخواهد، صاحبان معرفت سه معنا برایش دارند. یکی اعانه بر خودشناسی است. که بالاترین مایه برای خودساختن است. انسان وقتی خودش را بشناسد ارزش و جایگاه خودش را بشناسد برایش روشن می شود که بلد طیب است و در این بلد طیب می تواند دانه هایی را از علم و عبادت و خدمت به بندگان خدا بکارد که نهایتا تبدیل به رضایت الله و جنت الله بشود. معنای دیگری که دارند می گویند «اعانه» بر نفس، یعنی کمک به جنگ شدیدی است که بین انسان و بین خواسته های نامشروع تمایلات بی مهار نفس واقع می شود که در این جهادی که جهاد اکبر نامیده شده، وقتی انسان زمینه تجلی و یاری و کمک خدا را فراهم بکند، پیروز می شود. به سود خودش و به زیان هوای نفس. اگر علی را در اینجا به معنای ضرر بگیریم. کمک به پیروزی انسان در جهاد اکبر و به زیان نفس. و برای مهار شدن تمایلات بی مهار که منشأ همه پلیدی ها و گناهان صغیره و کبیره است.

يك معنا هم فرمودند: اعانه بر عقل است. وقتی آدم بخواهد یاری خدا را همانطوری که در سوره مبارکه حجرات مطرح است يك رغبت و میلی از طرف پروردگار انسان، قلب را پر می کند و واقعیات به شناخت واقعیات و آراسته شدن به واقعیات. یعنی هم عنایت پروردگار و کمک حضرت حق پختگی عقل می آورد با گره خوردن به معرفت و هم رغبت در آراسته شدن را می آورد آگاهی به آن روایات ابتدا برای خود ما از واجبات است و بعد هم برای انتقال این حقایق به ایتام آل محمد (ص) یعنی مردمی که با میل و رغبت در مساجد و مجالس با ما سر و کار دارند.

دنباله اعانه بر عقل. در کتاب شریف و کم نظیر کافی در جلد اول در همان حدیث بسیار مفصل هشام بن حکم این جمله را ما می بینیم، خیلی جمله فوق العاده ای است که حضرت از پروردگار مهربان عالم خطاب به عقل نقل می کنند: «وجندك من رحمتي» «1» ای عقل! لشکر تو و ارتش تو و نیروی تو از رحمت من تامین می شود. با رحمت من و با مهر من و با عنایت من این لشکر برای تو تامین می شود. این ارتش برای تو تامین می شود. عقل به پروردگار عالم عرض می کند «قال قد رضيت» من محققا به این ارتشی که برای من قرار می دهی خوشنود و خوشحال و راضیم.

در سوره مبارکه آل عمران است که نمونه رحمت الله را در بحث اخلاق می بینیم. (فبما رحمه من الله لنت لهم) «2» یعنی این قطعه از روایت موید قرآنی دارد. من الله یعنی من جانب الله. نسبت به مردم با این همه هجوم ضداخلاقی که دارند، کبرشان، غرورشان و منیتشان و درگیری هایی که با تو دارند ولی تو نسبت به آنها نرم خو هستی و همین نرمی تو هم چراغی شده که دور تو را بگیرند و اسلام تقویت بشود. «ولو كنت فظاً غليظ القلب لأنفضوا من حولك» این غلظت قلب مال خود انسان است. اما این نرمی جلوه رحمت من است. معلوم می شود ارزشهای اخلاقی رحمت الله است. به این خاطر هم هست که نزدیک به 5 روایت مرحوم مجلسی نقل می کنند که معصوم فرمان واجب می دهد به امت، «تخلقوا باخلاق الله» «3» خود این متخلق شدن به اخلاق الله، قوی ترین حوزه جاذبه است، حتی امروز که صدها جاذبه ظاهری و مادی و

شهوانی کنار تك تك مردم قرار دارد ولی همین «اخلاق الله» اگر در انسان ظهور بکند این حوزه جاذبه عجیبی است برای دفع جواذب شیطانی و برای جلب عباد خدا. «قال قدرصیت» البته من علاقه داشتم اینجا يك بحثی هم باهمدیگر داشته باشیم

(1) کافی: 20 / 1، کتاب عقل و جهل، حدیث 14.

(2) آل عمران (3): 159.

(3) بحار الانوار: 129 / 58.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 42

در رابطه با اینکه از آیات قرآن استفاده می شود تمام موجودات عالم هستی حتی کوچکترینشان که با چشم مسلح هم دیده نمی شود و باشعور با پروردگار در ارتباط هستند. تعجبی ندارد که خداوند متعال با کلی عقل صحبت کرده باشد، پروردگاری که در قرآن می فرماید: (واوحی فی کل سماء امرها) «1» من با تمام عالم کیهان با وحیم در ارتباطم. و آنها وحی مرا می گیرند. (واوحی ربك الى النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا) «2» با زنبور با وحیم در ارتباطم و وحیم را می گیرد. (لوانزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعا متصدعا) «3» معلوم می شود که ما مرده و جماد در عالم نداریم. همه زنده اند و همه دارای شعورند. و همه تسبیح گوی حقند. (ان من شیء الا یسبح بحمده) «4» نکره در سیاق نفی است و افاده عموم می کند. تمام ذرات هستی با شعور تسبیح گوی حق هستند. جالب است که قرآن می گوید (ولکن لاتفقهون تسبیحهم) دیگر فلسفه بافی نکنید که وجودشان تسبیح است. نه لاتفقهون تسبیحهم. شما درك نمی کنید تسبیح موجودات را. بنابراین با عقل حرف زدن و پاسخ از عقل شنیدن چیز شگفت آوری نیست. طبیعی است بین خدا و بین مملوك و مخلوقش. «فاعطاه خمسة وسبعین» پروردگار عالم يك لشكر 75 نفره يك جنود 75 نفره، برای عقل قرار داد. خیلی جالب است بحث عقل در مکتب بخصوص مکتب اهل بیت که ما در هیچ مدرسه ای در گذشته اسلام حتی مدارس یونان که خیلی دنبال عقل و علم بودند و شخصیت هایی مثل سقراط و ارسطو و ارشمیدس و جالینوس و افلاطون را تحویل دادند. در مکتب آنها و مکتب حکمای اسکندریه قدیم که مکتب بسیار قوی بوده برای آن زمان و برای خیلی از

زمان‌ها، و بعد از اسلام هم از قرن 18 به بعد، در مکتب اروپا که با همه وجود به عقل گرایی رو کرد یعنی خدا را گذاشت کنار و عقلگرا شد. خردگرا شد. ما در هیچ کدام از مکاتب عقلی و علمی جهان بحث عقل را، توضیح عقل را، آثار عقل را، جایگاه عقل را، جنود عقل را، مانند مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) نمی‌بینیم. این مکتب کلمه به کلمه اش معجزه است، کلمه به کلمه اش علم است، کلمه به کلمه اش منطق و حکمت است. این را باور بکنید که حضرت رضا فرمودند: اگر آثار ما را به مردم ارائه بدهید. آن مکتب ناب و خالص ما را به مردم ارائه بدهید، چون تمام مطالب این مدرسه هماهنگ با فطرت است، هماهنگ با عقل است، هماهنگ با وحی است، هماهنگ با جریان‌ات مثبت عالم است، مردم قبول می‌کنند و خود من در تجربه 40 ساله سخنرانی‌هایم دیدم مردم خیلی آسان و بی‌دردسر وقتی آیات قرآن برایشان توضیح داده می‌شود و می‌فهمند، وقتی روایات برایشان بیان می‌شود و می‌فهمند، عجیب برای قبول کردن درباطنشان استقبال می‌کنند. اگر سخنرانی‌ها بر مبنای این دو منبع، قرآن و اهل بیت، البته روایاتی که در مهمترین کتاب‌هایمان آمده که ما باید عادت بکنیم به مصادر اصلی دل ببندیم و خط به خط این مصادر را دقت کنیم و عادی نگاه نکنیم. قرآن که کلام الله است، فرمایش‌های اهل بیت هم بعد از وحی، توضیح وحی است. یعنی از عقول کامله این مطالب صادر شده. حالا من يك نمونه اش را برای شما می‌گویم ببینید چقدر برای مردم راحت قابل قبول است. 75 حقیقت را به عقل عنایت کرد به عنوان جنود عقل. حالا این عقل پخته همراه با معرفت هرکجا باشد جنودش هم کنارش است. من باید بیدار باشم که از این جنود بهره بگیرم و این بهره‌گیری در من قدم ثابت پیدا بکند. بعضی از جنود عقل را من برای شما می‌خوانم. در سوره مبارکه انبیاء داریم (وجعلنا ائمه یهدون بامرنا و اوحینا اليهم فعل الخیرات) «5» خیر و خیرات، خوبی و خوبی‌ها از جنود عقل است. واقعا آدم عاقل خداشناس می‌شود، نبی‌شناس می‌شود، امام‌شناس می‌شود، امید، عدالت، شکر، رافت و نرمی. علم، زهد، حلم، صبر، قناعت، خضوع، امین بودن، اخلاص، جهاد همه جانبه. مال و نفس و قلم و زبان. رازداری، و انصاف. که بهترین معنایی که برای انصاف می‌شود گفت حق را به صاحب حق دادن است. یعنی ظلم نکردن در حبس حقوق مردم. انصاف تو برای مردم، همین حق مردم را به مردم خیلی آسان واگذار کردن.

(1) فصلت (41): 12.

(2) نحل (16): 68.

(3) حشر (59): 21.

(4) اسراء (17): 44.

(5) انبياء (21): 73.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 43

هر کدام از این جنود عقل داستانی با عظمت دارند. چه در قرآن و چه در روایات دارند. کلمه خیر خیلی جاها معنی شده در کتابهای غیراسلامی. کتابهای قبل از اسلام و حکمای یونان راجع به خیر و شر خیلی بحث دارند. حکمای قبل از مسیح خیلی بحث دارند این نوع بحثها را اگر علاقه داشتید نگاه بکنید. این سیر حکمت در اروپا تقریباً این مباحث را دارد یا تاریخ فلسفه و بل دوران این مسائل را نوعاً تلگرافی گفتند ولی شما توضیح خیر را که از جنود عقل است در گفتار امیرالمومنین (ع) ببینید. حضرت در معنی کردن خیر که از جنود عقل است. کتاب با عظمت نهج البلاغه باب حکمتها که خود این باب حکمتها بخش سوم نهج البلاغه غوغایی است و تمام شارحین نهج البلاغه از ابن ابی الحدید تا ابن میثم تا مرحوم خوئی شارح نهج البلاغه که نزدیک 150-200 سال پیش میزیسته و ابن میثم برای من تعجب است که چگونه باب حکمتها را خیلی مختصر رد شدند. درحالی که در باب حکمتها دریا دریا معارف اخلاق و مخصوصاً روانشناسی و روانکاوی امیرالمومنین موج میزند. به قدری در باب حکمتها امام با دقت روانکاوی کرده انسان را که تمام روانشناسان عالم باید بیایند به امیرالمومنین بگویند که ما سواد روانشناسی نداریم.

حالا ببینید خیر را در حکمت 94 البته بعضی از نهج البلاغهها 93 است. «لیس الخیر» البته بعضی اعراب اینجا را اشتباه نوشتند. حتی در بعضی از نهج البلاغههای عربی دیدم که اعراب خیر را اشتباه کردند یعنی بی توجهی کردند به خیال اینکه خیر اسم لیس است خیر را مرفوع آوردند در حالی که کلمه خیر در اینجا خبر مقدم است «أن یكثر» ان تاویل به مصدر می رود و می شود اسم لیس. حتی یکبار يك عرب زبان را دیدم که اشتباه خواند و آدم باسوادی بود و داشت کتابی را تصحیح می کرد اینجا که اعراب گذاری کرد «لیس الخیر» به رفع اعراب گذاشت. گفتم چکار می کنی برادر گفت: انگار بعضی از شما فارسها از ما عربها عرب تر و قوی ترید. البته اینکه حرفهای اولیه طلبگی در مغنی و صمدیه است «لیس الخیر ان یكثر مالک و ولدک» خیر در زندگی اضافه کردن مال و اولاد نیست. همه جا اموال خیر نیست. مال قارون را گرفتار خسف کرد. همه جا اولاد خیر نیست. (ان کان ذامال و بنین) «1» حمله به مشرکین است که با بچه هایتان علیه دین من چه غلطی می خواهید بکنید. خودتان چه کسی هستید که اولادهای شما می خواهند باشند. یا در سوره مبارکه نوح

(ولا يلدوا الا فاجرا كفارا) «2» پس خیر چیست؟ چه دیدگاهی دارد امیرالمومنین. چه دیدگاهی دارند انبیاء و ائمه، چقدر اندیشه اینها صحیح و پاک و اصولی است. «ولكن الخير ان يكثر علمك و ان يعظم حلمك» خیر این است که دائم به معرفت و آگاهی و علمت اضافه بکنی. این خیر است. خیر این است که بردباری‌ات سنگین بشود و عظیم بشود که بتوانی در مقابل نادانان و جهال و در مقابل وسوسه‌گران و متعصبان دوام بیاوری و آنها را مداوا بکنی. والا اگر حلم نداشته باشی و علم داشته باشی با يك برخورد از کوره در بروی، این بی‌دین، بی‌دین‌تر می‌شود. حلم و حوصله. بردباری. شرح صدر. این يك حقیقتی است که پیامبر اولوالعزمی مثل موسی بن عمران (ع) از خدا طلب می‌کند (قال رب اشرح لی صدري) «3» گنجایش به من بده که من در مقابل تبلیغ و هدایت‌گری خودم کم نیاورم، خسته نشوم، تا لحظه آخر عمر با حوصله در مقابل گمراهان صبر بکنم آلهایی که هدایت می‌شوند خوش به سعادتشان و آلهایی که نمی‌شوند حجت بر آنها تمام می‌شود. يك نعمت عظیمی است که به رخ پیامبر کشیده. (الم نشرح لك صدرك) «4».

«وان تباهی الناس بعباده ربك» «5» خیر این است که در بیان مردم به عبادت پروردگار وزنت سنگین‌تر باشد. معنایش این نیست که سر و گردن بکشی برای ملت که من چنینم، نه، مقصود امیرالمومنین این است که به عبادت پروردگار بین مردم وزین و سنگین باشی و ارزش داشته باشی. که اگر خدا را بنده باشی «حمدت

(1) قلم (68): 14.

(2) نوح (71): 27.

(3) طه (20): 25.

(4) شرح (94): 1.

(5) نهج البلاغه: حکمت 94.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 44

لله» سپاس بگو خدا را که چه توفیق داده به تو. «و أن أسأت استغفرت الله» اگر هم کار بدی کرده همانجا «استغفرت الله» استغفار کنی. این خیر است که نگذاری آلودگی در پرونده‌ات بماند، پاکش بکنی با توبه واقعی. «ولا خیر فی الدنيا الا

لرجلین» لای نفی جنس است. برای دو نفر در این عالم خیر است. «رجل یسارع فی الخیرات» خیر برای کسی است که شتاب در خوبی‌ها دارد و معطل نمی‌شود و نمی‌گذارد فوت بشود. دغدغه دارد برای انجام خیر و هزینه می‌کند. «ورجل اذنب ذنوبا» گناهانی را مرتکب شده بیدار می‌شود و بیدارش می‌کنند. «فهو یتدارکها بالتوبه» تا از دنیا نرفته تمام خلأهای ایجاد کرده را با توبه پر می‌کند. البته می‌دانید که وجود مبارک رسول خدا فرمودند «و احدث لكل ذنب توبه» 1» به معاذبن جبل فرمودند: اشتباه نکنی هر گناهی را مرتکب بشوی يك اشکی بریزی به خدا بگویی غلط کردم. کافی باشد!! هر گناهی توبه ویژه خودش را دارد. گناه مال مردم خوری این است که کل مال مردم به مردم برگردد. گناه غصب زمین این است که زمین به مالکش برگردد. گناه ترك نماز این است که نمازهای ترك شده خوانده بشود. روزه‌های خورده شده گرفته بشود. توبه باید برای مردم توضیح داده بشود. بعضی‌ها توبه را اشتباه فکر می‌کنند خیال می‌کنند با يك عذرخواهی از پروردگار توبه حاصل می‌شود.

«ان من احب عباد الله اليه عبدا اعانه الله نفسه» که حقایق را نسبت به قلب و مغز و فکر محبوب می‌کند، عاشق دنبال معشوق می‌دود محال است که عشق بیاید و حرکت نیاید. اصلا ما عاشق آرام و ساکن نداریم. محبت و عشق موتور است. یعنی عشق و عاشق و معشوق اصلا به هم پیوستگی عجیبی دارند. ما وقتی چیزی پیش مان محبوب نباشد نسبت به آن بی‌تفاوتیم. حرکتی هم نداریم. اما وقتی چیزی را علاقمند بشویم دیگر سر از پا نمی‌شناسیم و می‌خواهیم خودمان را به آن مورد علاقه برسانیم. مجموعه روایات چند جلسه قبل کلی مسائل بود.

حالا يك موضوع دیگر می‌ماند که در قرآن قلب و مغز و فکر کجاها به کار گرفته شده. قلب مرکز فکر است. یعنی فهمیدن براساس دقت و تأمل و فهم عمیق است. حالا یا قول را آدم خوب بفهمد یا يك واقعیتی را در عالم خوب بفهمد. اختصاص به فهم قول تنها ندارد. سوره هود آیه 91 (قالوا یا شعيب ما نفقه كثيرا مما تقول) بیشتر حرف‌هایی که می‌زنی ما نمی‌فهمیم. البته دروغ می‌گفتند. می‌فهمیدند ولی می‌خواستند زیربار نبوت نروند.

وجود مبارک موسی بن عمران (ع) می‌گوید در سوره طه. (واحلل عقده من لسانی یفقهوا قولی) «2» یعنی مانع در گفتارم را برطرف کن. مغلق گو نباشم. طوری دینت را برای مردم بگویم که مردم راحت بفهمند. فهم حقایق باز مال قلب است. «ولکن لاتفقهون تسبیحهم» «3» قلب شما تسبیح موجودات را درک نمی‌کند.

در سوره توبه، (فلولانفر من کل فرقه منهم طائفة لیفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا) «4» یعنی با دل بفهمند دین را. در این آیاتی که کلمه فقه آمده دیدید که قرآن فقه را به قلب نسبت می‌دهد. (لهم قلوب لایفقهون بها) «5»

اكتفا به الفاظ دینی و غفلت از حقایق انسان را به جایی نمی‌رساند. دین را باید درست فهمید. عقل تشخیص مصالح و مفاسد به عهده اش است. البته در حدی به عهده خودش است و خارج از آن حد هم با کمک‌گیری از انبیاء و وحی. (وقالوا لو كنا نسمع او نعقل ما كنا فی اصحاب السعیر) «6» نرفتیم بشنویم و با این نیروی

(1) تحف العقول: 25، وصیه لمعاذ بن جبل.

(2) طه (20): 27.

(3) اسراء (17): 44.

(4) توبه (9): 122.

(5) اعراف (7): 179.

(6) ملك (67): 10.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 45

عقل مصالح و مفاسد مان را بفهمیم، آمدیم جهنم. سوره ملك، آیه 10. نسمع تشخیص و عقل پیاده کردن و در خود قرار دادن است.

آدم اگر دنبال تشخیص مصالح و مفاسد از طریق گوش و عقل نرود عاقبتش این می‌شود (صم بكم عمی فهم لا یعقلون) بقره، 171. بانگ خطر به او می‌زنند ولی (لا یسمع الا دعاء و نداء) «1» وقتی گوشش کر بشود و عقلش از کار بیفتد صدا می‌شود بدون فهمیدن و بدون درك کردن.

(عقل را معنی می‌کنند به ابزار تشخیص مصالح و مفاسد، قلب را به درك حقیقت. (اف لکم ولما تعبدون من دون الله افلاتعقلون) «2» واقعا شما در این بت پرستی مصالح و مفاسد خودتان را نمی‌فهمید درحالیکه عقل تان می‌تواند کمک تان بدهد که بفهمید.

اما لب. اولی الالباب. فهم خالص از شوائب، تردید و شك. آن فهم یقینی صددرصد است. (آما به كل من عند ربنا) ایمان به قرآن آوردیم. تمام آیات من جانب الله است. (وما يذكر الا اولی الالباب) «3» این را صاحبان مغز می فهمند که هیچ تردیدی به قرآن و به آیاتش ندارند. (ان فی خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار لآیات لا ولی الالباب) آل عمران، آیه 190 و آیات بعد از این آیه که از عجائب آیات قرآن است. اولی الالباب آفرینش آسمان و زمین و رفت و آمد شب و روز را خوب می فهمند و من الله و هیچ تردیدی هم ندارند و در اوج یقین هستند.

يك آیه که در سوره یوسف است خیلی جالب است. تمام داستان های قرآن را خداوند عبرت برای اولی الالباب می داند، یقین می داند که اتفاق افتاده و اینها را تمثیل نمی داند چون بعضی از روشن فکران کتاب هایی که نوشتند بخشی از داستان های قرآن را به نادانی تمثیل می دانند. ولی اینها تمثیل نیست. اینها حقایق اتفاق افتاده است. (لقد كان فی قصصهم عبره لا ولی الالباب) «4» اینها هم تقریباً نشان دهنده فرق کار عقل و کار قلب و کار لب و کار فکر است. به خواست خدا در جلسه بعد وارد معنی سوم می شویم. کمک بر انسان برای پیروزی بر تمایلات بی مهار که مطالب عجیبی در آن زمینه در قرآن و روایات نقل شده است.

(1) بقره (2): 171.

(2) انبیاء (21): 67.

(3) آل عمران (3): 7.

(4) یوسف (12): 111.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 46

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه دهم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

در رابطه با اولین جمله خطبه 86، این آخرین مطلبی است که مطرح می شود. مطلبی که به نظر می آید با توجه به آیات قرآن، روایات، مشابیه هایی که جمله با سایر معارف الهیه دارد این معنا منظور باشد «ان من احب عبدا لله اليه عبدا اعانه الله على نفسه» با توجه به حرف علی، و با توجه به کلمه نفس، امام (ع) محبوبترین عبدالله را عبدی می داند که خداوند متعال او را در تمام انحرافات نفس و میدان داری شیطانی نفس و خواسته های بی محاسبه و بی مهابای نفس کمک بکند. البته حوزه جذب این کمک باید در خود انسان فراهم بشود، وقتی که فراهم شد ضرورتا این کمک ظهور می کند این اعانه رخ نشان می دهد و عبد را در سخت ترین جنگ و در مشکل ترین مبارزه و درگیری کمک می کند. با توجه به آیات و روایات تنها به جنگ نفس رفتن تنها به جنگ خواسته های نامعقول نفس رفتن پیروزی ندارد و شکست در این جنگ بدون کمک گیری از پروردگار مهربان عالم قطعی است.

چگونه نفس دچار خواسته های نامعقول و غیرمنطقی می شود؟ آن مایه هایی که عامل ظهور این خواسته های نامعقول و غیرمنطقی است، در درجه اول ارتباط مادی انسان با کارهای دنیاست که البته خواستن و طمع و حرص در این خط ارتباط بهترین جای رشد را دارند. و بعد هم چشم و گوش است دیدنی هایی که یا در اختیار مردم نیست انسان را جذب می کند و حالت خواسته پیدا می شود. یا به قول قرآن مجید که به پیامبر اکرم و اهل ایمان می گوید چشم به دست و مال دیگران ندوزید و دیده به رفت و آمدهای اشرافانه مردم غیرخدایی و کالاهایی که در اختیار آنهاست ندوزید. آزاد باشید. البته این دیدن، دیدن معمولی نیست. این دیدنی که پروردگار منع می کند. دیدنی است که عامل تحریک طلب است. عامل تحریک خواستن است. چشم باید به خدا باشد و به احسان و به فضل و عنایت خدا باشد. اندک خدا از تمام عالم بیشتر است و همه عالم منهای خدا در دست دیگران بسیار اندک است. لذا در قرآن مجید می بینید وقتی بحث بی دینان و اشراف و مترفین و مسرفین را مطرح می کند مافی الید آنها را متاع قلیل می گوید. کالای مورد بهره، که همه یک ریشه دارند، متعه و تمتع و يتمتعون و متاع، ولی این کالای مورد بهره وری این گروه قلیل است. و از دست رفتنی هم هست و قابل انتقال به عالم بعد برای کسی نیست. بنابراین اگر نفس بخواهد کارش به طغیان نکشد و میدان جولان پیدا نکند و دچار خواسته های نامعقول و نامشروع نشود، رابطه با امور مادی را باید براساس فرهنگ پروردگار تنظیم کرد. یعنی فقط رابطه را تمرینش داد، گرچه در دوران تمرین سخت بگذرد که رابطه با حلال خدا باشد. با طبیات خدا باشد و باید مواظب این رابطه بود که میدان ظهور طمع و حرص نشود و مواظب چشم وصل به قلب هم بود که در نگاه متاع دنیا در اختیار دیگران بی تفاوت باشد. چه دارند مگر؟ متاع قلیل. چون بی دین هستند این متاع قلیل را از کجا آوردند؟ اغلب از طرق نامشروع. چه نگاهی است که من به مافی الید دیگران داشته باشم. اصل خود آن مالک کیست و آنی که دارد چیست؟

يك سلسله آلودگی‌های متراکم. خود به دست آورنده آلوده، جنس به دست آورنده آلوده، چون سوره حدید، تکاثر در ثروت اینان را می‌گوید (و فی الاخره عذاب شدید) «1» معلوم می‌شود این ثروت که فردا می‌خواهد تبدیل به عذاب شدید بشود ثروت نامشروعی است. پس چه چشمی با بدرقه قلبم به خود آنها و به ثروتشان بدوزم که طمع و حرص برای من بیاید که من هم مثل آنها بشوم. همین حرص و طمع براساس رابطه غیرمعتولی که عده ای با امور مادی داشتند در سوره قصص مطرح است که همیشه آرزو می‌کردند که کاش ما هم مثل قارون بودیم. در زرنگی به دست آوردن ثروت و هم مانند او ثروتمند بودیم. که وقتی عذاب خسف برایش پیش آمد تازه گفتند: خوب شد که مثل او نشدیم و خوب شد که ثروت مانند او را پیدا نکردیم. قبل از اینکه این حال برای آدم پیش بیاید حال نگاه طمع کارانه و نگاه حریصانه به آن گروه و مافی‌الیدشان آدم رابطه را با امور مادی جوری قرار می‌دهد که تا آخر عمرش آرام از طمع و آرام از هیجان حرص و آرام از چشم و هم چشمی زندگی بکند و خودش را در نظام معیشتی و مادی دنیا تبدیل به قارون نکند و مافی‌الید را تبدیل

(1) حدید (57): 20.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 47

به ثروت قارونی نکند. چون اگر اخلاق قارونی پیش بیاید و ثروت قارونی، آدم می‌شود همان قارون ولی با اسم دیگر. چون قارون در عالم يك نفر نیست، پروردگار عالم مثل آورده. او شده سمبل اخلاق حریصانه و بخیلانه و طمع ورزانه حالا هر کسی آن مسیر را طی بکند اوست ولی با اسم دیگر.

این رابطه اگر رابطه درستی نباشد طمع و حرص می‌شود، آن دیدن معنی دار، یعنی دیدنی که پشت دیدن می‌خواهم، يك وقت آدم می‌بیند و می‌گذرد و در دیدنش هم طلبی ایجاد نمی‌شود، مثل انبیاء خدا و ائمه طاهرين دولتها را می‌دیدند و ثروتمندان و مترفین را می‌دیدند و با نان خشك هم زندگی می‌کردند و با يك پیراهن زندگی می‌کردند و هیچ هوس مثل آنان شدن هم برایشان پیش نمی‌آمد. چون از عمق حقایق باخبر بودند که این فرد (فكانوا لجهنم خطبا) «1» ثروتش هم در قیامت به صورت فلز گداخته شده در می‌آید و به روح و پشت و پهلوی چسبیده می‌شود. دیگر نگاهشان به این گروه خیلی نگاه عادی و معمولی بود، نگاه فقط چشم بود، نگاهی نبود که دل را متقلب بکند، نفس را متقلب بکند و تحریکات نامشروع درونی ایجاد بکند. پس علل پیدایش خواسته‌های بی مهار یعنی بدون مقید بودن به قیود شرعی،

خواسته‌های نامعقول و نامشروع، یکی رابطه بی قید و شرط با امور مادی است، علاقه شدید، (تجبن المال حبا جما) «2» یعنی تمام ظرف دل را از عشق به مال پر کردید. «جم» یعنی يك محلی که چیزی در آن جمع است. و دیگر جا برای محبت خدا و محبت به واقعیات نگذاشته. دل را به تسخیر محبت به مال داده. این رابطه باید در يك حدی باشد که تخریب در دل ایجاد نکند و در نفس هم تحریکات ایجاد نکند. چشم هم همین طور و يك مقدار طغیان خواسته‌ها مال شنیده‌هاست. گاهی افراد بی تربیت جدای از خدا می‌نشینند و يك تعریفاتی از خودشان و دیگران در رابطه با مال و خانه و ماشین و زندگی می‌کنند به اصطلاح تبلیغ سوء و انسان هم اثرپذیر است. این است که در شنیدن حرفها باید آدم مواظب باشد که بعضی از حرفها را که می‌شنود یا جلوییش را بگیرد و بگوید فعلا من فرصت شنیدن این حرفها را ندارم تا وارد قلب نشود چون اگر آدم از طریق گوش‌پذیری این دری حرفهای واهی بشود، آن وقت خودش هم مثل گوینده دچار خواسته‌های بی مهار می‌شود و بعد هم آن کسی که خواسته‌های بی مهار و بی محاسبه در او ایجاد می‌شود دنبال تحقق خواسته خواهد رفت. چون محبت به شیء عامل حرکت انسان برای به دست آوردن شیء است.

این مقدمه به نظر می‌رسد با توجه به آیات و روایات و سخنان بزرگان از اهل دل مقدمه قابل توجهی باشد که همیشه به توفیق پروردگار باید در ذهن ما باشد. مسئله رابطه با متاع دنیا و مسئله دیدن و مسئله شنیدن، از ابتدا باید انسان مواظب رابطه و مواظب دیدن و مواظب شنیدن باشد والا نفس میدان بسیار فوق العاده ای است که به سرعت در این میدان خواسته‌ها ظهور می‌کند و آدم را تحت تاثیر قرار می‌دهد و به اسارت می‌برد.

این کمک، کمک به عبد است برای قدرت گرفتن در چنین میدان مبارزه ای که یا از اول نگذارد این امور نامعقول ظهور بکند یا اگر این خواسته‌های نامعقول پیدا شد، شروع کند به جنگیدن و با کمک خدا دشمن را از خانه دوست بیرون بکند.

يك روایتی که در این زمینه با الفاظ مختلفه دیدم نقل شده، ولی حقیقت يك چیز است در این روایت. در آن متن اصلیش این است که از جنگی که ظاهرا رسول خدا در آن جنگ نبودند، در بعضی از الفاظ رجعا دارد که معلوم می‌شود رسول خدا هم بودند. وقتی برگشتند پیامبر اکرم فرمودند که: ما از جهاد اصغر فارغ شدیم جهاد صغیر هم نه. این خیلی مهم است. جهاد اصغر یعنی يك جنگ کوچکتر «وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْاَكْبَرُ» «3» اما جهاد بزرگتر بر عهده شما مانده. «قیل یا رسول الله (ص) وما الجهاد الاکبر» يك نفر پرسید: یا رسول الله! جهاد اکبر کدام است؟ فرمودند: «جهاد النفس» البته با توجه به آیات و روایات دیگر این جهاد نفس یعنی جهاد با هوای نفس. هوی که در آیات هم زیاد آمده. (اما من خاف مقام ربه ونهى النفس عن الهوى) «4»، (أَفَرَأَيْتَ مِنْ اتَّخَذَ الْهَى

(1) جن (72): 15.

(2) فجر (89): 20.

(3) الکافی: 12/5، باب وجوه الجهاد، حدیث 3؛ وسائل الشیعه: 161/15، باب 1.

(4) نازعات (79): 40.

متن درسهای تفسیر نَحْجِ الْبَلَاغَةِ (تفسیر خطبه 86 نَحْجِ الْبَلَاغَةِ)، ص: 48

هواه «1» اصل این هوا از نظر لغت به معنی سقوط و به معنای تو خالی بودن و پوك بودن است. خیلی جالب است که پروردگار مهربان عالم کلمه هوا را به عنوان کلی خواسته‌های نامعقول و بی محاسبه انتخاب کرده که به بندگان بگوید: اگر دچار هوا شدی یعنی خواسته‌های بی محاسبه، خواسته‌های تو اساس، ریشه و بنیان ندارد، پوك است، علاوه بر این، این خواسته‌ها باعث سقوط می‌شود. این معنای کلمه هواست.

اما نفس که انسان واقعا برای جهاد با او کمک خدا را لازم دارد در آیات قرآن مجید با هفت برنامه بیان شده. ما 7 نفس نداریم، ما يك نفس داریم که رنگ‌های مختلفی به خودش می‌گیرد. صورت‌های مختلفی به خودش می‌گیرد و هر کدام از این صورت‌ها و رنگ‌ها هم، فتنه و فساد دارد. ظلم و جنایت دارد. من اول به ترتیب می‌شمارم آثار و صفات يك نفس را که ما بیشتر نداریم و بعد يك موردش را که بیشتر لازم است از قرآن مجید و روایات توضیح می‌دهم.

نفس اگر رها بشود و انسان با خدا زندگی نکند، با دین خدا زندگی نکند، با کمک خدا زندگی نکند دچار هوا شدنش قطعی است. این را نام گذاری بکنید به نفس هواپی.

دو: اگر پای کمک پروردگار در کار نباشد و آن رابطه هم نظام درستی نداشته باشد، آن دیدن و شنیدن درستی نباشد، نفس تبدیل می‌شود به نفس اماره. (ان النفس لاماره بالسوء الا ما رحم ربی) «2» که این قول به نظر می‌رسد یقیناً قول زلیخاست و قول یوسف نیست من در این زمینه دو دلیل دارم، البته خیلی از تفاسیر حتی تفاسیر مهم می‌گویند این گفتار، گفتار یوسف است. نفس یوسف برابر با آیه 24 خود سوره یوسف از زمره مخلصین بود. نه مخلصین. مخلصین آهایی هستند که از ابتدای عمر تا هنگام خروج از دنیا از دسترس هر شیطان، فتنه‌گری، وسوسه‌ای، تردیدی، سوئی و

میل به زشتی بیرون هستند. (فِعْزَتِكَ لَاغْوِينَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ) «3» در آن آیه در درگیری آخر با زلیخا که پروردگار می‌فرماید (وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا) «4» آخر آن آیه می‌گوید (أَنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ) بنابراین ما نمی‌توانیم یوسف را با صفت نفس اماره آن هم از قول خودش معرفی بکنیم. این يك دليل. دليل دوم شما آیات مربوط به کاخ را که زنان مصری را پادشاه مصر طلبید. با دقت بخوانید. بین پادشاه مصر و زنان و زلیخا گفتگو شد. زلیخا حرفهای درستی زد و يك حرفش هم این بود که (الآن حصص الحق) «5» بعد از چند سال روشن شد که حق با آن جوان بوده و من به باطل از او کام جویی می‌خواستم و بعد گفت: این اقرارهایی که می‌کنم او بداند که (لَمْ أَخْنِه بِالْغَيْبِ) «6» حالا که خودش نیست و حق هم آشکار شده من خائن به او نیستم در نبود خودش. حرفها که تمام می‌شود با واو عاطفه پروردگار می‌فرماید، در آیه 54 سوره یوسف (وَقَالَ الْمَلِكُ). بعد از تمام شدن حرفها با زلیخا که همین (أَنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ) هم در همان حرفهاست. اینها مشرك بودند. مشركان هم خدا را قبول داشتند و هم بت‌ها را. تعجب نکنید اگر زلیخا حرف خدا را به میان آورده است. (وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُؤْتِي بِهِ) با واو عاطفه و بعد از آن جلسه. حالا بروید از زندان یوسف را بیاورید (استخلصه لنفسی) تا من او را برای امور خودم انتخاب بکنم. این هم يك صفت نفس اماره.

اما صفت سوم. نفس بعد از طی کردن آلودگی‌ها و مسیر ضدخدا، در پایان دچار حسرت و اندوه ابدی می‌شود. سوره زمر، آیه 56. (أَن تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ) این حسرت فریاد خود نفس است با اندوه فریاد می‌زند من در کنار خدا اهمال و تقصیر کردم. من دنبال فرهنگ الهی نرفتم من دنبال خواهش‌های خودم رفتم.

(1) جاثیه (45): 23.

(2) یوسف (12): 53.

(3) ص (38): 82 83.

(4) یوسف (12): 24.

(5) یوسف (12): 51.

(6) یوسف (12): 52.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 49

چهارم. نفس ممکن است گرفتار يك زندانی بشود که خودش برای خودش می سازد و برای ابد در این زندان بماند. (کل نفس بماکسبت رهینه الا اصحاب الیمین) مدثر آیه 38. اصحاب الیمین دچار نفس رهینه ای نیستند. اینان که بر اثر گناهان دیوار زندان برای خود می سازند و عاقبت محروم از رحمت الله در این حصار ساخته شده از گناه اسیر می شوند و با همین اسارت هم وارد عذاب می شوند.

پنجم. يك صفت نفس هم دسائی بودنش است که پروردگار می فرماید (وقد خاب من دساها) «1» دس لغتا به معنی پنهان کردن است. (اذا بشر احدهم بالانثی ظل وجهه مسودا وهو کظیم يتواری من القوم من سوء ما بشر به) «2» چقدر احمق بودند و پیامبر چه خدمتی به اینان کرد. (ایمکه علی هون ام یدسه فی التراب) دس یعنی پنهان کردن. (وقد خاب من دساها) یعنی ناامید شد، دور شد و بی نصیب شد از عنایات ما کسی که نفس خود را زیر آلودگی ها، پلیدی های و معاصی پنهان کرد. يك چنین قبری برای نفس خودش درست کرد. قبری از آلودگی ها که این قبر انتقال به جهنم پیدا می کند. (فاقه هاویه) «3» قبر او می شود دوزخ.

ششم. اما صفت دیگر نفس سفهی بودنش است. یعنی خواری و سبکی و بی مقداری و بی ارزشی. (ومن یرغب عن مله ابراهیم الا من سفه نفسه) بقره، آیه 130. رغب وقتی با حرف عن متعدی بشود به معنی رویگردانی است دیگر آن معنی اصلی خودش را نمی دهد. کسی که روی بگرداند از فرهنگ ابراهیم کیست؟ غیر از آن کسی که سبک مقدار، بی ارزش، پست و سبک مغز است. نفس سفهی. یعنی يك شخصیت زیرصفر. يك شخصیت بیهوده و قلابی. چنین کسانی از فرهنگ الهی ابراهیم رو بر می گردانند.

هفتم. صفت دیگری که در آزاد گذاشتن نفس، نفس دچارش می شود، صفت تسویل است که بسیار صفت خطرناکی است. یوسف، آیه 18. وقتی برادران آمدند و چیزهایی را به دروغ سرهم کردند خیلی مکر و حيله برای پدر آوردند، همه را گوش داد با توجه به بصیرتی که داشت و با توجه به آینده بینی که از خواب یوسف داشت، برایش معلوم بود که این بچه را گرگ پاره نکرده. بعد هم فصل بهار، گرگان این قدر غذا دارند که نیاز ندارند به آدم ها حمله بکنند. روز روشن با بودن (نخن عصبه) «4» کدام گرگ جرأت دارد بیاید به یوسف حمله بکند. یوسف مگر آدمی بود که در مقابل گرگ تسلیم بشود. همه را که شنید در پاسخ ده تا فرزندش گفت «بل» بل اضرایبه است. یعنی همه اینهایی که گفتید. برایم یاوه و دروغ و پوچ بود. حادثه ای که اتفاق افتاده این است. (سولت لکم انفسکم) «5» با بل گفت. همه این حرفها یاوه است. اصلا بحث یوسف را نکرد. گفت: حادثه ای که بسیار تلخ و خطرناک است اتفاق افتاده، تسویل نفس شما علیه شماست. این فتنه گری که البته اشاره هم نکرد. اگر دیده باشید در آیات شریفه آنها وقتی تصمیم به کشتن یوسف گرفتند یا در

«غیابت الجب» بیندازند بعد گفتند: (تكونوا من بعده قوما صالحين) «6» توبه می کنیم و خوب می شویم و شایسته می شویم. تسویل اگر عمقش را بخواهید این است که من از خانه بیرون بیایم سالم و بینم يك سوارخ مار و عقرب در مسیرم است. سر کوچه هم داروخانه است، بگویم دستم را می کنم در این سوارخ، یکی دو سه تا مار و عقرب مرا بگزند، داروخانه هم سر کوچه هست و می گویم مار ما را گزید و دوا به ما بدهند. اینطور ما را گول می زند که فعلا این پول را بخور، فعلا این کار را بکن، فعلا این معصیت را بکن، خدا هم که ارحم الراحمین است و توبه می کنی. به این آدم بدبخت باید گفت: اولاً چه کسی به تو ضمانت داده و چه کسی خبر داده که تا کی در دنیا زنده می مانی؟ تو چه خبر از مدت عمرت داری که این قدر آرام می گویی گناهان را

(1) شمس (91): 10.

(2) نخل (16): 58 59.

(3) قارعه (101): 9.

(4) یوسف (12): 14.

(5) یوسف (12): 18.

(6) یوسف (12): 9.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 50

مرتکب می شوم به امید اینکه پیر شدم جبران بکنم. ثانیاً: گناهان تیرگی می آورد و عاقبت سوء (ثم کان عاقبه الذین اساؤا السوای ان کذبوا بآیات الله) «1» اگر کشیده به تکذیب بشوی چه می کنید؟ ثالثاً: اگر در حال گناه بمیری. این تسویل نفس چنان آدم را فریب می دهد، امید می دهد، دلگرمی می دهد که علیه خدا و علیه قرآن و علیه انبیاء هر کاری که دلت می خواهد بکن، بعداً توبه می کنی، بعداً جبران می کنی، این همان حالتی است که برای عمرسعد پیش آمد. می روم می کشم

خدا هم که ارحم الراحمین است و بهشت و جهنمی که هست و توبه؛ توبه کننده را هم قبول می کنند. خودش برید و دوخت و رفت این جنایت را مرتکب شد و در تاریکی متراکم فرو رفت که تمام درهای توبه هم به رویشان بسته شده بود.

پس صفات نفس عبارتند از: 1) نفس هوایی 2) نفس اماره 3) نفس حسرتی 4) نفس رهینه 5) نفس دسائی 6) نفس سفهی 7) نفس تسویلی. اینجا حالا ارزش عباد الهی مشخص می شود که «احب عبادا اعانه الله علی نفسه» را ببینید که این کمک، چه می کند که بعد از یاری رسیدن به انسان با اعانه حق، 40 گل همیشه بهار ابدی با عالیتین آثار از سرزمین وجود انسان روئیده می شود. (والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه) «2» اگر این اوصاف در انسان باشد و آدم پاکش بکند، بلد طیب می شود، آن وقت 40 گل همیشه بهار دائمی از سرزمین وجود شکفته می شود که انسان می شود عبد ویژه پروردگار و بهترین دنیا و آخرت را به دست می آورد.

(1) روم (30): 10.

(2) اعراف (7): 58.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 ج البلاغه)، ص: 51

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه یازدهم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

در ابتدای خطبه 86 در «اعانه الله علی نفسه» سه قول ذکر شد. آخرین قول که به نظر می رسد قویترین و بهترین باشد، کمک پروردگار مهربان عالم به انسان در جنگی که با هوای نفس اتفاق می افتد. جنگ، جنگ بسیار سنگینی است و از این جنگ در روایات ما تعبیر به جهاد اکبر کرده است. جهاد بزرگتر، نه جهاد کبیر. با صیغه افعّل تفضیل. البته

غیر از انبیاء خدا و ائمه طاهرین و شخصیت‌هایی که در قرآن مانند حضرت مریم و وجود مبارک حضرت زهرا (س) به مقام طهارت که همان مقام عصمت است ستوده شدند و شخصیت‌هایی که دلیل بر مقام عصمتشان دارند تمام انسان‌ها دچار هوای نفس هستند یا ممکن است بشوند. علت پدید آمدن هوای نفس در جلسه قبل عرض شد آن چیزی که مهم است معنای هواست. اهل تحقیق، هوای نفس را در اصطلاح قرآن و روایات مجموعه خواسته‌های بی مهار و بی محاسبه می‌دانند، که با توجه به معنای لغوی هوا که به معنای پوک بودن و سقوط است این مجموعه خواسته‌های بی مهار و بی محاسبه، خواسته‌های پوک و نامعقول و غیرمنطقی، حیوانی و شیطانی است و طبق آیات قرآن مجید آن کسی که دچار هوای نفس بشود، گرفتار و اسیر بشود، سقوط هم می‌کند و اگر بیدار نشود و توبه نکند و به فضای تقوای الهی راه پیدا نکند، به هلاکت می‌رسد.

خطر هوا اینقدر شدید است که خودش را می‌تواند جای خدا در معبودیت بنشانند. یعنی وقتی که در درون انسان میدان پیدا بکند، وجود اقدس حضرت معبود حق را، از انسان می‌گیرد و خودش به عنوان معبود میدان دار می‌شود و انسان را اسیر اطاعت و تبعیت خودش می‌کند. (آرأیت من اتخذ الهه هوا) «1» اله یعنی معبود. و این قدر هم خطرناک است که به پیامبر اکرم می‌فرماید (ولو اتبع الحق أهواءهم ففسدت السموات والأرض) «2» اگر بنا باشد از هوای اینان اطاعت بکنی، اینهایی که می‌خواهند قوانین دین طبق امیال خودشان باشد، حلال و حرام طبق امیال خودشان باشد، حرکت دین طبق امیال خودشان باشد، قطعاً آسمان‌ها و زمین به فساد کشیده می‌شود، حالا احتمال دارد فساد آسمان و زمین معنایش احتمال دارد تحقق عذاب‌های سخت از بالا و پایین باشد، بلاها و مصائب سنگین از بالا و پایین باشد، یعنی هوای لطیف که عامل حیات است، تبدیل به طوفان بشود و خرابی‌های سنگینی را ایجاد بکند، باران تبدیل به سیل بشود و مردم را نابود کند. زمین، لرزش غیرعادی پیدا بکند و شهری را فرو ببرد یا معنی دیگر دارد. من تحقیقی در این زمینه به اندازه لازم ندارم که متابعت از هوای مردم فساد در آسمان‌ها و زمین ایجاد می‌کند این فساد چیست؟

در هر صورت در هفت وصفی که برای نفس در جلسه گذشته گفته شد از متن آیات قرآن، این وصف هوا که از اوصاف هفتگانه منفی و خطرناک نفس است از همه قدرت تحریش بیشتر است و اگر تبدیل به معبود بشود، که بازیگری اش دائمی است و پیوسته است. حالا ممکن است حالت تسویل همیشگی نباشد، یا حالت رهینه همیشگی نباشد. یا حالت دس به معنی پنهان کردن یا ناقص شدن، همیشگی نباشد، چون هیچکدام از اوصاف دیگر زیرسایه معبودیت بیان نشده است الا هوا. همین است که زیرسایه معبودیت بیان شده (آرأیت من اتخذ الهه هوا) «3» آن وقت يك چنین نفسی، فتنه گر عجیبی خواهد شد، مفسد شگفت آوری خواهد شد، و بازیگر خطرناکی. از یکی از بزرگان دین از اهل معرفت و اهل دل نقل شده که به نفسش این جور خطاب کرد. «یانفس تقولین قول الزاهدین» «4» وقتی مرا وادار به حرف می‌کنی چقدر حرفهای آخرتی است و چقدر حرفهای دلیل بر این است که در بین مردم یعنی برداشت مردم از حرفهای این است که از تعلقات مانع شونده، برای حرکت به

(1) فرقان (25): 43.

(2) مؤمنون (23): 71.

(3) فرقان (25): 43.

(4) روضه الواعظین: 414 / 2.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 52

سوی خدا خیلی آزادی. «وَتَعْمَلِينَ عَمَلِ الْمُنَافِقِينَ» 1» قوت وقتی تو را می خواهد نشان بدهد، عجیب خدایی نشان می دهد در بین مردم. ولی عملی که انجام می دهی با حقیقت وضعت و با آن وصف تطابق و هماهنگی ندارد، عمل باید همراه با اخلاص باشد تو نداری، عمل باید براساس ایمان انجام بگیرد تو آن مایه را نداری، عمل باید براساس هماهنگی با خواسته حق انجام بگیرد تو نداری، بین حرکات ظاهر و وضعی که تو داری خیلی تفاوت هست. شما اگر به سراسر نهج البلاغه مراجعه بکنید می بینید در این زمینه امیرالمومنین (ع) قوی ترین روانکاو را در نهج البلاغه نسبت به این گونه مردم که در دوران خودش کم نبودند انجام داده. یعنی درون آنها را که تحلیل می کند حرکات برو نشان را که بیان می کند بین حرکات برون و درون واقعا فاصله بین حق و باطل و نور و ظلمت است و این خطرناکترین نقطه ای است که آدم ممکن است گرفتارش بشود و توجه هم نداشته باشد. این را هر روز باید برای خودمان بخوانیم.

«و فِي الْجَنَّةِ تَطْمَعِينَ» 2» امید بهشت را هم داری. باطن و ظاهر یکی نیست. راه، راه نفاق است. منافقینی که قرآن در حق آنها فرموده «اسفل من النار» جایشان بدتر از کفار است جایشان و تو طمع و رغبت و امید به بهشت هم داری. بعد به خودش می گوید «هیهات هیهات» خیلی بعید است که تو به جنت الله برسی. «هیهات ان للجنة اقوماً آخرین ولهم اعمال غیرماتعملین» بیچاره، برای بهشت يك جمع دیگری قرار دارند نه تو، عمل اهل بهشت با عمل تو خیلی فرق می کند. آنها عملشان صادقانه است و اهل صدقند یعنی باطن و ظاهرشان یکی و مساوی است. تمام اعمالی که انجام می دهند با باطنشان هماهنگی دارد چون باطن غرق ایمان و غرق اخلاص است. يك چنین وضعی نفس پیدا می کند که این وضع بسیار وضع خطرناکی است که آدم در بین مردم خود را به گونه ای بنمایاند که اصلا باطنش آن گونه نیست و

چون از هفت خصلت نفس، خطر هوا بسیار سنگین تر از خصلت‌های دیگر است من در آخرین بحث جمله اول خطبه 86 از آیات و روایات فقط در رابطه با آن نفسی که آلوده به هوا شده یا هست یا ممکن است بشود بحث کردم. هوا یعنی خواسته‌های بی مهار که این خواسته‌ها مرا به دنبالش بکشاند.

آیاتی و روایاتی را در این زمینه با همدیگر می‌بینیم. يك بار دیگر عرض بکنم هوا به معنی توخالی بودن و به معنی سقوط است، خواسته‌های بی مهار و بی محاسبه همه غیرعقلی و غیرمنطقی و غیرخدایی است. و وقتی وجود، گرفتار این خواسته‌های پوك بشود آدم را بی وزن می‌کند. آدم‌های وزین (فاما من ثقلت موازین* فهو فی عیشه راضیه* و اما من خفت موازینه) «3» اگر آدم پوك بشود سقوط می‌کند. تو خالی بودن و سقوط کردن با همدیگر تناسب دارد. این آیه از آیات عجیب قرآن است. البته در يك زمینه وارد شده. (كلوا من طيبات ما رزقناكم) «4» از حلالی که روزی تان کردم مصرف بکنید «ولاتطفوا فيه» از مرزهای حلال خارج نشوید و تجاوز نکنید یعنی وارد حرام نشوید. اگر وارد حرام بشوید «فیحل علیکم غضبی» خشم من نازل به حرام خوار بشود. این را دقت بکنید که ممکن است این حرام خوار، نماز هم بخواند و روزه هم بگیرد. اصلاً مورد آیه را نگاه بکنید، فقط در مورد روزی حلال و لقمه حرام است. چون حرام را با کلمه روزی نمی‌شود به هم گره زد. خداوند متعال وقتی نمی‌کند خودش حرام دهنده نمی‌شود. از مرزبندی‌های حلال عبور نکنید. به حرام وارد بشوید «فیحل علیکم غضبی ومن یحلل علیه غضبی فقهوی» اگر خشم من نازل بر کسی بشود، محققاً سقوط می‌کند. یعنی لقمه حرام پوك است، چون شیطانی است و شیطان هیچ چیزی ندارد. شیطان مایه ای ندارد. شیطان کل وجودش آلودگی است. حرام خوار سقوطش قطعی است. قطعی بودن را ما از حرف «قد» می‌گیریم. «فقد» نتیجه حرام خواری را می‌گوید. آیه در سوره مبارکه طه، آیه 81 است که تمام مردم این

(1) همان.

(2) همان.

(3) قارعه (101): 6، 8.

(4) طه (20): 81.

مملکت و همه شیعه و مسلمانان از این آیه باید آگاه باشند و این آیه نصب العین هر روزشان و همیشه شان باشد.

آیه دیگر حج، 31. (ومن يشرك بالله) يك مشرك هواپرست است. (أرايت من اتخذ الهه هوا) هر چیزی را آدم به استقلال کنار خدا قرار بدهد، و بگوید این هم مستقل در کارگردانی زندگیم است. (فكانما خسر من السماء) «1» مانند کسی است که از بلندی دارد سقوط می کند. «فتخطفه الطير» و پرندۀ ای مثل عقاب مثل کرس او را بگیرد و بیاورد پایین قطعه قطعه اش بکند و بخورد. آدمی که از خدا جدا می شود و هواپرست می شود این آدم گرفتار چنگال بدتر از عقاب و کرس می شود و هوا او را نسبت به ارزشها قطعه قطعه اش می کند. «او تهوى به الريح في مكان سحيق» یا دچار بادی شده باشد و چون وزنی ندارد و پوك است، این باد او را می برد در مکان دور از دسترس بیندازد. جایی که نه رحمت به او دسترسی داشته باشد و نه شفاعت و نه یاری که او را یاری بکند. اینجا هم کلمه هوی در آیه بود.

سوره ص، آیه 26. «فاحكم بين الناس بالحق» حکومت بین مردم، فقط باید براساس حق باشد. حق چیست؟ قرآن، نبوت، امامت. تمام قوانین حکومت، باید از این سه منبع تغذیه بشود. «ولاتتبع الهوى» خواسته بی مهار و بی محاسبه خودت را در حکومت وارد نکن. «فيضلك عن سبيل الله» که تو را از راه خدا منحرف می کند. چون وقتی پوك و پوچ بشوم، هوا مرا خیلی راحت از جاده الهی بیرون می کشاند. و هیچ زحمتی برایش ندارد. «ان الذين يضلون عن سبيل الله» آنهایی که دچار هوای نفس می شوند و از راه خدا منحرف می شوند «لهم عذاب شديد بما نسوا يوم الحساب» این باء، باء سببیت است. به سبب اینکه روز قیامت را فراموش کردند، وقتی سایه هوا بیفتد روی وجودم و پرده هوا بیفتد در درون من، بین من و خدا و راه خدا و قیامت جدایی می اندازد.

آیه دیگر که آیه خیلی مهمی است در رابطه با رسول خداست. (وما ينطق عن الهوى) «2» پیامبر هیچ خواسته بی محاسبه ای ندارد. و هیچ خواسته ای از خودش را که جدای از خدا باشد به شما ابلاغ نمی کند. «ان هو الا وحى يوحى» آنچه به شما می گوید، وحی پروردگار است. نجم، آیه 3. نطق پیامبر و سخن و دعوت پیامبر وحی است، که حکیمانه است، عقلی و علمی و رفعت دهنده است و وقتی شما که قبول بکنید، يك موجود عقلی و منطقی می شوید. يك موجود محقق به حقایق و دارای رفعت می شوید. (يرفع الله الذين آمنوا منكم والذين اوتوا العلم درجات) «3» آیه دیگر: (ولكنه اخلد الى الارض) «4» اگر آیه در رابطه با بلع باشد. چون آیه را در رابطه با یکی دیگر از چهره های زمان پیامبر (ص) هم بیان کردند. «اخلد الى الارض» اصطلاح است در قرآن و نباید با این لغت ترجمه بشود و باید به اصطلاح ترجمه بشود. مثل قره اعین که به معنی خوشدلی و خوشحالی باطن است ولی به این اصطلاح در قرآن ذکر شده است. کسی که میل شدید به مادیت پیدا بکند، که این هوای نفس است. ما میل به امور مادی باید داشته باشیم ولی این میل را باید با برنامه های الهی محاسبه بکنیم. این میل باید مقید باشد. ما نمی توانیم دلمان را بالکل از همه امور خالی بکنیم. يك

اجازه‌هایی به ما دادند. زن و بچه را دوست داشته باشیم، پول را دوست داشته باشیم، خودمان را دوست داشته باشیم ولی این محبت‌ها همه باید

(1) حج (22): 31.

(2) نجم (52): 3.

(3) مجادله (58): 11.

(4) اعراف (7): 176.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 54

زیرمجموعه محبت به خدا باشد. «والذین آمنوا اشدّ حبا لله» «1» محبت فراتر و محبت حاکم که سایر محبت‌ها در قید این محبت باشد.

آن کسی که تمام میلش به مادیت بچرخد و تمام خواسته اش به امور ظاهر بچرخد «واتبع هوا» هوای نفسش را پیروی کرده. (فمثله کمثل الکلب) «2» این دیگر نهایت پستی يك انسان است. (واما من خاف مقام ربه ونهى النفس عن الهوى) «3» که «اعانه الله على نفسه» این را دارد می گوید. پروردگار به آدم کمک بکند در جنگی که بین او و خواسته‌های بی محاسبه و بی مهار می شود، بتواند ایستادگی بکند و این خواسته‌ها را سر جایشان بنشانند و نگذارد طغیان بکنند و نگذارد که انسان را اسیر خود کند و به هر جا که می خواهد بکشاند. نمی گوید مقام من خاف ربه می گوید. مقام ربه، امام صادق (ع) می فرماید: این مقام، یا دادگاه‌های قیامت است یا کیفر پروردگار است. (فان الجنة هي الماوی) «4» پیروزی این جنگ و به قول ورزشکاران، کاپ مسابقه این جنگ در صورت برنده شدن، بهشت است.

چندتا روایت هم برای شما بخوانم به سرعت که در جلسه بعد به چهل وصفی که امیرالمومنین درباره این گونه مردم بیان کرده پردازم. چون آن چهل وصف بعد از اعانه خداست. یعنی وقتی خدا آدم را کمک کرد و از حوزه هوای نفس خارجش کرد و در حوزه الهی قرار گرفت آن وقت میل به طرف آن 40 حقیقت جهت گیری می کند.

امام هشتم (ع) می‌فرماید: «من غلب علمه هوا» «5» ممکن است آدم عالم باشد و حلال و حرام هم بداند و خوب هم قرآن را بداند و خوب هم روایات را بشناسد ولی دانشش به خاطر میدان داری هوا معطل باشد. و عمل به علمش نکند بلکه عمل براساس هوای نفس صورت بگیرد. «فهو علم نافع» والا علم اسیر چه سودی دارد؟ علم حبس شده در زندان هوا، چه سودی دارد؟ علمی که من عمل نکنم، چه سودی دارد؟ آن وقت اگر علم سودمند نباشد می‌شود علم بلعم باعورا و علم مردم مدینه بعد از مرگ پیامبر (ص)، 11 سال اینها دور پیامبر بودند، جهل دیگر معنی نداشت. 11 سال منبرهای پیامبر و آیات قرآن و معانی را از پیامبر شنیده بودند.

هشام بن حکم از امام صادق (ع) پرسید: مردم نمی‌دانستند امیرالمؤمنین (ع) ایشان اعلم، اتقی، ازهد، اشجع، اعبداست است؟ همه می‌دانستند اما در عین دانستن، دیدید که چه حادثه تلخی به وجود آمد به وسیله و کمک همین مردم که زخمش تا به حال علاج نشده و در زمان، تبدیل به دمل چرکی تر شده است.

دنباله حرف حضرت رضا (ع) «ومن جعل شهوته تحت قدمیه» «6» شهوت را خود ماها وقتی در سخنرانی‌ها به کار می‌گیریم مردم سریع ذهنشان می‌رود سراغ غریزه جنسی. شهوت به معنای میل و خواستن است. اشتها یعنی میل داشتن. اگر کسی خواسته‌های بی محاسبه و بی مهارش را زیرقدمش بیندازد که این اصطلاح است، یعنی نگذارد میدان زندگی بشود «فَرَّ الشَّيْطَانُ مِنْ ظِلِّهِ» خیلی عجیب است. حضرت رضا (ع) می‌فرماید: شیطان‌ها از سایه اش در می‌روند چه رسد به خودش.

این تمثیل را دقت کنید. می‌گویند: يك چشم داری وارد مسجدی شد. دید که شیطان يك پا می‌گذارد در مسجد با ترس و لرز می‌آید بیرون. يك چند لحظه می‌ماند و باز پا می‌گذارد داخل مسجد و با وحشت می‌پرد بیرون. به او گفت: چرا می‌ترسی داخل بروی. برای چه می‌خواهی بروی داخل و چرا فرار می‌کنی؟ گفت: مسجد الان جایگاه دو نفر است. يك عابدی مشغول نماز است و يك عالم ربانی مخلص الهی مسلک، خواب است. می‌خواهم بروم این عابد را از عبادت بیندازم، تخریبش کنم، می‌ترسم این عالم بیدار بشود از وضع

(1) بقره (2): 165.

(2) اعراف (7): 176.

(3) نازعات (79): 40.

(4) نازعات (79): 41.

(5) جامع الاخبار: 100؛ بحار الانوار: 71/67، باب 45.

(6) جامع الاخبار: 100.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 55

عابد، بفهمد گیر من افتاده و او را از دست من نجات بدهد. شیطان از انسانهای الهی خواب هم فرار می کند. چون می داند با اینها اگر بخواهد در بیفتد پشتش در همان لحظه اول به خاک است. «ومن جعل شهوته تحت قدمیه» قدم عقل و قدم ایمان. این ترجمه من است. قدمیه یعنی قدم عقل و قدم ایمان «فر الشیطان من ظله» از سایه اش شیطان فرار می کند تا چه برسد به خودش.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 56

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه دوازدهم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

امروز ظاهراً جمله اول خطبه 86 توضیح و شرحش به پایان می رسد. با لطف حضرت حق و توفیق و عنایت او. و در جلسه بعد 40 وصفی که وجود مبارک امیرالمومنین این وجودی که صاحب بصیرت کامل است شروع می شود، هر وصفی از این اوصاف بیانی و بحثی و مقدمات و نتایجی دارد که بسیار مفید و مهم و با ارزش است. در جلسات اول عرض شد عده ای از شارحان نهج البلاغه می گویند امیرمومنان (ع) این خطبه را در وصف عارفان واقعی بیان کردند که خودشان امام عارفان هستند به معنای صحیح کلمه. همان عارفی که در دعای کمیل هم به این دسته باعظمت اشاره دارند. «یاغایه

آمال العارفین» یعنی آنهایی که مسیر شناخت و معرفت را طی کردند مبدأ را در حدی که باید شناختند. معاد را در حدی که باید شناختند و به خاطر عرفان به مبدأ، تسلیم فرمان‌های او شدند و آن فرمان‌ها را برای آبادی معاد به کار می‌گیرند و سیرشان در این دنیا در صراط مستقیم است، اعمالی را هم که انجام می‌دهند، نظری برای انجام آن اعمال جز خدا ندارند (یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیم و اسیرا انما نطعمکم لوجه الله) «1» فقط دنبال کسب مقام قرب هستند به حضرت او و کسب رضایت او قهراً با تسلیم بودن به فرمان‌های او و اجرا گذاشتن با همت و با عشق و علاقه، آخرتشان آباد می‌شود و دنیای پاکی هم برای آنها فراهم می‌شود. (من عمل صالحا من ذکر او انی و هو مؤمن فلنحییه حیا طیه و لنجزینهم اجرهم باحسن ماکانوا یعملون) «2» که تمام این مقدماتی که خیلی مختصر عنایت فرمودید در این آیه شریفه جمع است. «من عمل صالحا» اجرای فرمان‌های خدا با خلوص است. «من ذکر او انی» فرقی بین زن و مرد در این زمینه معنوی وجود ندارد. «فهو مومن» یعنی عارف به مبدأ و معاد هستند و دل به مبدأ و معاد بستند. «فلنحییه حیا طیه» دنیای پاکی برایشان تحقق پیدا می‌کند. «ولنجزینهم اجرهم باحسن ماکانوا یعملون» که در این قطعه آخر آیه یک نکته بسیار مهم و قابل توجه هست. «باحسن ماکانوا یعملون» شاید بیشتر محققین در قرآن نظرشان این است که جزا را وقتی می‌خواهد قیامت عنایت بکند، کل نمازهای اینها و روزه‌های اینها و کار خیر اینها را پروردگار عالم یک نگاهی می‌کند، بهترینش را و باارزشترینش را در دوره عمرشان انتخاب می‌کند و او را ملاک جزا برای کل نمازها قرار می‌دهد. یعنی اگر یک نمازشان فرض بکنید 100 میلیون تومان می‌ارزد و نمازهای بعدی قیمتش پایین تر است، ملاک خرید بقیه نمازها، قیمت پرقیمت ترین نماز است. پرقیمت ترین روزه است، پرقیمت ترین کار خیرشان است. پرقیمت ترین ارزشهایشان است. «ولنجزینهم اجرهم باحسن ماکانوا یعملون» این انسان‌ها به نظر وجود مبارک امیرالمومنین، محبوبترین‌ها در پیشگاه پروردگار مهربان عالم هستند. «ان من احب عباده الله الیه عبدا اعانه الله علی نفسه» که در اعانه الله علی نفسه، سه معنا ذکر شد و آخرین معنا این بود که خداوند متعال اینان را بنابر خواست باطن خودشان و بنابر لیاقت نشان دادن خودشان، یعنی مقدمات را فراهم می‌کنند، که کمک پروردگار با آن مقدمات، جذب اینها می‌شود و پروردگار عالم یار اینها می‌شود در برخورد با هوای نفس، با خواسته‌های بی مهار و بی محاسبه ای که همیشه همین خواسته‌ها آتش به ارزشهای انسان زده و آخرتش را بریاد داده و جنگ با این خواسته‌ها در روایات ما به عنوان جهاد اکبر شناخته شده و یک روایتی را رسول خدا (ص) می‌فرماید: کسی که در راه این جهاد بمیرد، یعنی یک خواسته ای در مقابلش قدعلم کرده و قوی است و می‌خواهد او را وارد فضای گناه بکند و او می‌ایستد و قبول نمی‌کند و با اینکه خیلی تلخ است، خیلی جنگ طاقت فرسا و مشکلی است و اتفاقاً در این درگیری عمرش به پایان می‌رسد. رسول خدا می‌فرماید: شهید از دنیا رفته، خداوند او را در کفن رحمت خودش، کفن می‌کند و به آب مغفرت، غسلش می‌دهد.

(2) نخل (16): 97.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 ج البلاغه)، ص: 57

روایاتی که قبلاً خوانده شد مدرکش را عرض کردم در کتاب شریف جامع احادیث الشیعه، جلد 16، و کتاب باعظمت وسائل، جلد 11، این چندروایت را هم برای شما قرائت می‌کنم که از روایات بسیار ناب مکتب اهل بیت است، که حیف بود این روایات هم در توضیح «اعانه الله علی نفسه» قرائت نشود.

راوی روایت وجود مبارک امیرالمومنین (ع) است. «عن علی قال رسول الله افضل الجهاد من جاهد نفسه التي بين جنبيك»
 «1» کلمه نفس در این روایات به قرینه جهاد، همان هوای نفس است، یعنی خواسته‌های بی مهار و بی محاسبه، خواسته‌هایی که ریشه در شیطان درون انسان یا شیطان بیرون و بخصوص شیاطین انسی دارد، برترین جهاد، جهاد کسی است که با نفسی که در بین دو پهلوش است، که یقیناً می‌شود استفاده کرد از بین جنبیك که شکم و شهوت است، چون بیشتر هواها از دور همین شکم و شهوت سر بیرون می‌آورد. اگر کسی با حرام مالی و با حرام شهوانی مبارزه کند و پیروز بشود او افضل الجهاد را تحقق داده.

در روایتی دیگر این مطالب را امیرالمومنین هم برای فرزندان‌شان فرمودند و هم برای شیعیان‌شان در لحظات عمر شریف‌شان فرمودند «والله الله في الجهاد للانفس» خدا را به شما سفارش می‌کنم، یعنی خدا را در نظر بگیرید خدا را در نظر بگیرید و وارد جهاد با نفس بشوید، چرا این جهاد را انجام بدهیم؟ «فهی اعدی العدو لكم» «2» برای اینکه در میان تمام دشمنان شما، اعدی عدو شما همین خواسته‌های بی مهار است، «انه قال الله تبارك تعالى ان النفس لاماره بالسوء الا مارحم ربی» چرا می‌گوییم اعدی عدو؟ برای اینکه در این جنگ، یاری خدا و رحمت خدا لازم است، چون جنگ بسیار سخت است. «وان اول معاصی تصدیق النفس والركون الى الهوى» برای اینکه سرآغاز تمام گناهان، ابتدای همه معاصی این است که آدم این هواهای نفس و خواهش‌های بی جا و خواسته‌های بی مهار را باور بکند و قبول بکند و زیربارش برود، اینکه آدم میل پیدا بکند به این خواسته‌ها، همان میل می‌شود ابتدای ورود به گناه. همین باور و زیربار رفتن می‌شود ابتدای گناه.

روایت دیگر از وجود مبارک امام صادق (ع) است بسیار روایت جالبی است «اجعل قلبك قریناً برأؤ ولداً و اصلاً و اجعل عملك والداً تتبعه» «3» بیا و این دل و قلبت را يك همنشین نیکوکار به حساب بیاور، مثل اینکه خداوند متعال این قلب را به تو داده برای خیر و خوبی تو. بزرگان از اهل دل و اهل معرفت و امثال مرحوم حاج شیخ محمدبجاری در

کتاب‌هایشان دارند که خداوند متعال، چهارخانه را برای خودش انتخاب کرده، یکی بیت المقدس است، یکی کعبه است، یکی بیت المعمور است و بنابر روایاتی که بیت المعمور در آسمان‌ها باشد، موازی کعبه است و یکی هم دل است که برای خودش انتخاب کرده، ما در روایات هم داریم امثال این روایت را که «انی لاسکن فی قلب المحزون» یا موسی بن عمران به پروردگار می‌گوید کجا پیدایت بکنم؟ می‌فرماید: در دل بنده مومنم. یا روایت داریم «لایسعی أرضی و لاسمائی ولكن یسعی قلب عبدی المومن» «4» از همه روشن تر این روایت امام ششم است. «قلب المومن حرم الله» «5» و می‌گویند: این حرم با آن سه تا حرم خیلی فرق دارد. حداقل این است که این دو حرم در زمین است، کعبه و بیت المقدس و به دست انسان و به امر الله ساخته، خدا به او عنایت کرده، ولی این حرمی که در سینه انسان است، بنایش خود پروردگار بوده، «او ولدا واصلا» یا يك فرزندی که همیشه کنارت است و تو باید پرستارش بشوی، تو يك پدر مهربانی برای این قلب باشی و اجازه ندهی که این قلب تحت تصرف هواهای نفسانی قرار بگیرد و اودر این خانه تصرف نابجا بکند و اینجا را مرکز علاقه هر کسی که دلش بخواهد قرار بدهد.

(1) الامالی للصدوق: 466، المجلس الحادی و السبعون.

(2) دعائم الاسلام: 351 / 2.

(3) کافی: 454 / 2، باب محاسبه العمل.

(4) عوالی الآلی: 7 / 4.

(5) اطيّب البیان فی تفسیر القرآن: 108 / 2.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 58

این راجع به قلب. «واجعل علمك والدا تتبعه» دانشی را که کسب کردی، فکر کن پدرت است و اطاعت از او واجب است، یعنی واجب است که به این علم کسب شده عمل بکنی. همه روایت را خواندم برای این جمله. «واجعل نفسك عدواً تجاهدها» همیشه به مجموعه خواسته‌های غیرمعقول، غیرمنطقی، بی محاسبه، به عنوان يك دشمن نگاه کن، دشمنی که تا

زنده ای با او درگیر بشوی. «واجعل مالك عاریه تردها» **1** اگر ثروتمندی، خیال نکن مالك واقعیش هستی. این يك عاریه است و اگر هزینه خدا و راه خدا نکنی، باید بگذاری و از دنیا بروی.

يك روایت دیگر «دخل علی رسول الله رجل اسمه مجاشع فقال یارسول الله کیف الطريق الی موافقه الحق» **2** شخصی از وجود مبارك رسول خدا (ص) سؤالات خیلی زیبایی کرده و رسول خدا هم بهترین پاسخ را به این سوالات داده‌اند. این را مرحوم آیت الله العظمی بروجردی هم در جامع نقل کردند، و در کتاب‌های دیگرمان هم هست مثل بحار مرحوم مجلسی باب نفس و هوای نفس، خیلی روایت زیبایی است، راه هماهنگ شدن با پروردگار چیست؟ «قال مخالفه النفس» اگر می‌خواهی با خدا باشی، اگر می‌خواهی هماهنگ با خدا باشی، راهش این است که خواسته‌های نامشروع را گوش ندهی، باز هم تکرار می‌کنم، گوش ندادن به این خواسته‌ها خیلی سنگین است، تلخ است، يك مبارزه واقعاً کشنده ای است ولی خدا می‌داند اجرش چقدر است.

من در کتاب‌های اهل تحقیق این آیه را دیدم. کتاب‌هایی که نوعاً من مطالعه کردم از قرن سوم تا قرن پانزدهم کتاب‌های مصدری و پرفایده‌ای است و به اندازه ای که لازم داشتم مطالعه کردم. چه داخلش را و چه خارجش. یادداشت‌های زیادی هم از این کتاب‌های 1200 ساله برداشتم که البته منظم نیست. که اگر منظم بشود مجلات بسیار مفیدی خواهد شد. در این کتاب‌های خیلی قدیم و کتاب‌های اهل دل همین قرن‌های اخیر دیدم در آیه شریفه (من یخرج من بینه مهاجراً الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله) **3** یعنی هیچ کس نمی‌تواند مزدش را محاسبه بکند. اینها اینطور معنی کردند. «من یخرج من بیت نفسه» تاویل آیه را بیان فرمودند، کسی که خودش را از اسارت نفس و از زندان هوای نفس به طرف خدا و پیامبر بیرون بیاورد و حرکت بکند و مرگش برسد، «وقع اجره علی الله» خیلی نکته جالبی است. «وقع» یعنی افتادن. یعنی پاداشش به عهده خدا می‌افتد، و هیچ کس نمی‌تواند پاداش چنین رزمنده ای را محاسبه بکند.

«قال یارسول الله فکیف الطريق الی رضاء الحق» راه به دست آوردن رضای خدا چیست؟ فرمودند: «سخط النفس» اینکه رضایت به هوای نفست ندهی. تا خودنمایی می‌کند ناراحت بشوی. عصبانی بشوی در درونت و ردش بکنی.

«قال یارسول الله فکیف الطريق الی وصل الحق» راه رسیدن به خدا چیست؟ راه اتصال به پروردگار عالم چیست؟ «قال حجر النفس» اینکه از نفس دور بشوی یا با نفس قهر بکنی و رابطه ات را ببری. «فقال یارسول الله فکیف الطريق الی طاعه الحق» راه اینکه آدم در طریق طاعت حق بیفتد چیست؟ پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «عصیان النفس» اینکه از همه خواسته‌های غلط و بی محاسبه سرپیچی بکنی.

«فقال يا رسول الله فكيف الطريق الى ذكر الحق» منظور از ذکر قرآن است، نماز با واقعیت است. (اقم الصلاه لذكری) «4» منظور از ذکر آن یاد باطنی و دائمی نسبت به پروردگار است، منظور از ذکر پیامبر اکرم و حضرت زهرا و دوازده امام (علیهم السلام) هستند در کافی هم نقل شده که امام باقر فرمودند: «نحن اهل الذكر» «5»

دوتا روایت است. چگونه به ذکر حق برسیم فرمودند: «نسيان النفس» اینکه تمام این هواهای باطل از یادت برود. یعنی این قدر خودت را مشغول کار مثبت بکنی، که وقتی برای خودنمایی کردن آن هواها باقی نماند.

(1) کافی: 2/ 454، باب محاسبه العمل.

(2) عوالی الآلی: 1/ 246.

(3) نساء (4): 100.

(4) طه (20): 14.

(5) کافی: 1/ 210، حدیث (1) 2) 3.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 59

«يا رسول الله فكيف الطريق الى قرب الحق» راه مقرب شدن به پروردگار چیست؟ «قال التباعد عن النفس» هر چه از این هواها دور بشوی به او نزدیک می شوی. «فقال يا رسول الله فكيف الطريق الى انس الحق»، «يا انيس الشاكرين» در دعای بعد از زیارت حضرت رضا (ع) است که می شود با پروردگار انس گرفت. راه انس گرفتن با خدا چیست؟ «قال الوحشه من النفس» این است که رمیده بشوی از نفس، یعنی قرار نداشته باشی کنار نفس، وحشت غیر از خوف است. وحشت در لغت به معنی رمیدن است. در بیابان يك حیوانی وقتی که انسان را می بیند و حس می کند که خیلی ناآنوس است، این موجود رم می کند و فرار می کند، که اسمش را گذاشتند وحشی. یعنی رم کننده.

«فقال يا رسول الله كيف الطريق الى ذلك» ذلك به کل روایت بر می خورد. راه به دست آوردن کل این برنامه ها چیست؟ همانی که در خطبه 86 مطرح است. «قال الاستعانه بالحق على النفس» «علی» در اینجا به معنی زیان و ضرر است. کمک و یاری گرفتن از پروردگار در جنگ با نفس است.

جمله اول کاملاً تمام شد. می رسیم به ابتدای چهل وصفی که امیرالمومنین برای عارفان و اهل خدا و اولیای خدا فرموده است که اول آن «فاستشعر الحزن» است که در جلسه بعد مفصل عرض می کنم.

به مناسبت اینکه امشب شب ولادت وجود مبارك رسول خدا (ص) و امام صادق (ع) است از رسول خدا روایتی را یادداشت کردم که فکر می کنم خودم در 40 سالی که با کتاب های روایی مربوط بودم این یکی از نخبه ترین و بهترین روایاتمان است. من اسم این روایت را در باطن خودم گذاشتم گوهر شب چراغ. جای مهمی هم این روایت نقل شده است. کتاب، برای اوائل قرن چهارم است. جلد دوم تفسیر علی بن ابراهیم قمی که مرحوم علامه در المیزان خیلی به این کتاب تکیه کرده است. در بحث های روایی شان از علی بن ابراهیم زیاد روایت نقل کردند. تفسیر قمی، ذیل آیه «وذا النون اذ ذهب» در سوره مبارکه انبیاء آیه 87. ابن ابی عمیر از عبدالله بن یسار از امام صادق (ع) نقل می کند که يك شب نوبت ام سلمه بود و رسول خدا چون شب را زود می خوابیدند و نیمه شب بلند می شدند شاید نیم ساعتی یکساعتی بیشتر از خوابیدن پیامبر نگذشته بود که ام سلمه دید پیامبر اکرم (ص) در فراش شان نیستند. يك زیرانداز خیلی معمولی داشتند که روی همان می خوابیدند. امام صادق (ع) می فرماید: ام سلمه دچار وسوسه زنانه شد که امشب نوبت من بوده و ایشان خیلی در اتاقم نبودند کجا رفته؟ مقام معرفت نمی گذارد آدم دچار این وسوسه ها بشود. وقتی آدم پیامبر را کاملاً شناخته باشد، جا ندارد نسبت به رسول خدا دچار وسوسه بشود. بلند شد. از اتاق آمد بیرون اطراف خانه را گشت که نکند پیامبر اتاق یکی دیگر باشد و در بزند و اعتراض بکند، ولی دید از رسول خدا خبری نیست. صدای گریه شنید. گریه خیلی بلند نبود. ولی خیلی دلسوز بود. آمد و دید که در آن تاریکی رسول خدا روی خاک افتاده و این درخواست ها را از وجود مقدس پروردگار عالم دارد. که خیلی درخواست های مهمی است. «1» «اللهم» معلوم می شود از این درخواست ها که آن چه که خدا به ما عنایت می کند در معرض خطر است. از متن این روایت این جور دریافت می شود. عنایت شده ها در معرفت خطر هستند ما باید دائماً مواظب داده های خدا باشیم، چون دشمن زیاد دارد و اعدای عدو این خواسته ها، این برنامه های خواسته های نامشروع و بی محاسبه است. «اللهم لاتنزع منی صالح ما اعطیتی ابدًا» خدایا خوبی هایی که به من دادی الی الابد از من پس نگیر، البته او پس نمی گیرد، من ممکن است زمینه پس گرفتنش را فراهم بکنم، وقتی يك ارزشی را به من بدهند، يك عنایتی و لطفی به من بکنند و من این لطف را هزینه نکنم، خرج نکنم با آن درست برخورد نکنم، يك مدتی مهلت به من می دهند وقتی مهلت تمام شد آن ارزش را می گیرند.

خواسته دوم. «اللهم ولا تكلني الى نفسي طرفه عين ابدًا» خدایا يك چشم به هم زدن مرا رها نكن. يك چشم به هم زدن مرا به خودم واگذار نكن. از وجود مبارك حضرت زهرا (سلام الله عليها) هم چنین دعایی نقل شده به

(1) تفسیر قمی: 74 / 2، ذکر یونس.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 60

این مضمون. هر روز این دعا را حضرت زهرا داشتند: «با حی یا قیوم برحمتك استغیث فاغثنی فلا تكلني الى نفسي طرفه عين» «1»

خواسته سومشان. «اللهم لاتشمت بی عدوا ولا حاسدا ابدًا» خدایا مرا در معرض شماتت دشمن و آدم حسود قرار نده. چون حسود و دشمن بالاخره در این دنیا ممکن است کارش را پیش ببرد و چوب لای چرخ بگذارد و ممکن است پیشرفت آدم را جلوگیری بکند.

اما خواسته چهارمشان. «اللهم لاتردنی فی سوء استنقذتی منه ابدًا» خدایا هر چه بدی از من برطرف کردی به من نگذار برگردد. ببینید همه این چهار خواسته از پروردگار، برای تحقیقش، یاری خواسته شده. امام صادق می فرماید: ام سلمه این چهار تا خواسته پیامبر را که دید، با آن حال که حضرت روی خاک افتاده بودند، اشک می ریختند، با سوز دل در آن تاریکی شروع کرد گریه کردن. پیامبر سرشان را برداشتند فرمودند: برای چه گریه می کنی؟ گفت: پدر و مادرم فدایتان بشوند تو با چنین مقامی، این حرف ها چیست که به خدا می زنی؟ جواب دادند «یا ام سلمه و مایومنی» چه کسی غیر از خدا به داد من می رسد. چه کسی غیر از خدا به من امان و امنیت و پناه می دهد؟ سوال کردند. بعد فرمودند: ام سلمه فقط يك لحظه پروردگار عالم، يك لحظه یعنی يك چشم به هم زدن، یونس را رها کرد، گفت ببینم خودش می خواهد چکار بکند. برای جبران همان يك لحظه به خود واگذار شدن خداوند متعال او را چطور جریمه کرد تا آن يك لحظه به خود واگذار شدنش جبران بشود، باید در سه تا تاریکی قرار بگیرد، تاریکی شب، تاریکی زیرآب، تاریکی شکم ننگ، بعد در شکم ننگ بنشیند و ناله بکند (فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت) «2» کار فقط دست خودت است. من هیچکاره ام. کار فقط دست خودت است. (سبحانك انی كنت من الظالمین) تو از هر عیبی منزهی. هر عیبی هست در خود من است. با چه سوزی در شکم ماهی دعا کرد در جا جوابش را دادند. چون در آیه فاء دارد، نه ثم. «فاستجبناله» همان جا جوابش را دادم «ونجیناه من الغم» نجاتش دادم از غصه. بعد خدا به ما می گوید: (وكذلك نجی المومنین) منی که

یونس را از شکم ماهی که هیچ کس نمی توانست پیدایش بکند و نجاتش دادم. اگر این گریه و سوز را نداشت (للبث فی بطنه الی یوم یبعثون) «3» تا قیامت زنده در این زندان نگاهش می داشتم. من که یونس را نجات دادم، شما مردم مومن را هم از هم و غم و رنج و ناراحتی نجات می دهم، خدایا به حقیقت مولودین امشب وجود مبارک رسول خدا و امام صادق این دو منبع علم و هدایت و بصیرت و رحمت و کرم و بزرگواری، ما و زن و بچه های ما و نسل ما را آنی به خودمان وامگذار.

(1) مصباح الکفعمی: 302، الفصل الثلاثون.

(2) انبیاء (21): 87-88.

(3) صفات (37): 144.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 61

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه سیزدهم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

در خطبه 86 وجود مبارک امیرالمومنین 40 ویژگی را برای اهل معرفت و اولیای خدا و به تعبیر بعضی از شارحان نهج البلاغه، عارفان واقعی بیان می کنند. در رابطه با عارف واقعی و تعریف عارف واقعی در ابتدای شروع خطبه مطالبی عرض شد، این قطعه را من جدیداً درباره این بزرگان دیدم که برای معرفی عارف واقعی فرمودند: «العارف صامت بلسانه ذاکر بقلبه مطرق براسه و ناظر بسر» متن جمله را به دست نیاوردم. روایت است یا تنظیم اهل دل است. هرچه که باشد هرچهار مسئله ای که در این قطعه بیان شده، ریشه در آیات کتاب خدا و روایات دارد. ما يك باب مفصلی را در

روایات داریم در رابطه با زبان، تحت عنوان صمت به معنای سکوت و نگفتن است، البته نگفتن در جایی که باید نگفت، حرف نزدن در جایی که باید حرف نزد، اما در موارد دیگری که ما امر به سخن داریم گاهی امر، امر واجب است مثل مورد امر به معروف و نهی از منکر، مورد هدایت کردن گمراه، مورد بیان حلال و حرام الهی و احکام پروردگار. و مواردی که در ارتباط با تربیت اولاد یا دوستان است، آنجا سخن، سخن حق است و سکوت در آنجا گاهی حرام است و گاهی خلاف اخلاق و غیرمنطقی است. اما مواردی هم هست که باید حرف نزد و باید سکوت کرد. زبان را بیهوده هزینه نکرد و این نعمت را در سخن حرام در سخن بی‌فایده و در سخنی که سود ندارد، نباید خرج کرد. این اخلاق عارفان واقعی است، که جایی که باید حرف نزدند، مطلقاً حرف نمی‌زنند. اگر روایات باب صمت را هم ببینید روایات بسیار جالبی است، شاید در توضیح یکی از آن چهل وصف، به بعضی از آن روایات از معتبرترین کتاب‌هایمان اشاره بشود.

«ذاکر بقلبه» این جمله معنایش این است که عارف واقعی کسی است که دائم خدا را با خودش دارد و دائم نگاه باطنش به پروردگار است و پیوسته یاد خداست، البته یادی که کاربرد دارد، چون ممکن است آدم در حال گناه هم یاد خدا باشد ولی گناهش را مرتکب بشود، این یاد یاد مرده و بی نور و ضعیفی است، منظور قرآن مجید از ذکر کثیر این است که انسان پیوسته در همه جا و در هر موقعیت و شرایطی یاد حضرت حق باشد ولی یادش کاربرد داشته باشد، یعنی این یاد را واقعاً با تمرین به کار بگیرد تا چنین یاد مفیدی حاکم بر انسان بشود.

«مطرق براسه» طارِق به معنی این است که اینان افراد متواضعی هستند. افراد سربه‌زیری هستند. خودشان را يك سر و گردن از دیگران بالاتر نمی‌دانند، خاکسارند و اهل تواضع هستند، هم نسبت به پروردگار که تواضعشان وادارشان می‌کند که حق را بپذیرند و به عمل بگذارند و نسبت به مردم هم فروتن هستند و خودشان را از آنها بالاتر نمی‌دانند و نرم و خاکسار هستند. (بمشون علی الارض هونا) «1» آدم‌هایی نیستند که سنگینی قلابی به خودشان بچسبانند و وقار بی ربطی را به خودشان بچسبانند. واقعاً متواضع نسبت به خلق خدا و عباد پروردگار هستند.

و اما «ناظر بسر» این نگاهش به روایتی است که رسول خدا فرمودند «اتقوا فراسه المومن فانه ينظر بنور الله» «2» مومن با كمك نور خدا نگاه می‌کند. «ينظر» فرقی با «رویت» این است که رویت فقط با چشم سر است ولی کلمه «نظر» هر کجا در قرآن آمده با چشم سر، همراه با كمك عقل و كمك قلب است. (او لم ينظروا فی ملکوت السموات و الارض) «3» آیا به ملکوت آسمان و زمین نظر نمی‌کنید. این غیر از نگاه کردن است. شش میلیارد جمعیت هر روز دارند آسمان و زمین را می‌بینند. اما این مربوط به نظر نیست. نظر مال آنهایی است که در سوره مبارکه آل عمران می‌فرماید: (الذين يذكرون الله قياما و قعودا و علی جنوبهم ويتفكرون فی خلق السموات والارض)

(1) فرقان (25): 63.

(2) کافی: 218 / 1؛ بحار الانوار: 123 / 24، باب 42.

(3) اعراف (7): 185.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 62

ربنا ما خلقت هذا باطلا (1) نگاهشان این قدر نافذ و عمیق است که حق بودن هر آفریده ای را در جایگاه خودش می یابند و درک می کنند.

بعد از اعانه پروردگار یعنی وقتی که عبد کمک حق را نسبت به خودش توانست جلب بکند «اعانه الله علی نفسه» این 40 ویژگی بیان شده در خطبه 86 نتیجه آن اعانه الهی است لذا اولین ویژگی را همراه با فاء تفریع امیرالمومنین ذکر می کنند «فاستشعر الحزن» این اولین وصفی است که برای این بزرگواران بیان شده. شعار، استشعار چنانکه در همه کتب لغت بیان شده به معنای لباس زیرین انسان است که این لباس با بدن حجابی ندارد، لباس چسبیده به بدن است، یعنی حزن برای این بزرگواران، جزء وجودشان است. این حزن چسبیده به قلبشان است. شاید تعبیر «فاستشعر الحزن» امیرالمومنین (ع) به این خاطر باشد که این حزن تا زنده هستند از قلب آنها بیرون نمی رود.

در اینجا ما با آیاتی برخورد می کنیم که پروردگار عالم با لای نفی جنس حزن را از اولیائش و از اهل ایمان دفع کرده. (الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون) «2» این لای نفی جنس است. نه ترسی برای آنهاست و نه حزنی. و در روایات هم داریم که مومن اهل حزن نیست. درحالی که ما می بینیم انبیاء خدا محزون می شدند و حزنشان را اعلان می کردند و در قرآن هم آمده این اعلان حزن. یا در روایاتمان می بینیم یکبار وجود مبارک امام سجاد (ع) به جابر فرمودند: (انی لمحزون) «3» من غرق در حزن هستم. اینها را چطور می باید علاج کرد، آنجایی که امیرالمومنین (ع) می فرماید: «فاستشعر الحزن» عین لباس چسبیده به بدن، حزن چسبیده به قلبشان است یا زین العابدین که می فرمایند: (انی لمحزون) یا یعقوب که به بچه هایش می گوید: (لیحزننی ان تذهبوا به) «4» من دچار حزن می شوم، با آیاتی که نفی حزن می کند، این را چطور باید جمع کرد که هر چیزی را سر جای خودش درست ببینیم. هم لاحزن را درست ببینیم که حقیقت دارد و هم حزن موجود در قلب انبیاء و ائمه را درست ببینیم که سرچایش است، این را ان شاء الله به خواست خداوند با همدیگر

گفتگو خواهیم کرد و هرکدام را سر جای خودش خواهیم دید، که درست است، هم آنجایی که نفی حزن شده و هم اینجایی که اثبات حزن برای این بزرگواران شده حتی در قرآن، ولی مطلبی که خیلی جالب است و نشان دهنده گستردگی زبان عرب است و لازم است که همه ما این را بدانیم، که در ترجمه کردن آیات و روایات دقت بیشتری به خرج داده بشود، این است که در لسان العرب 8 مورد غصه بیان شده که این 8 مورد عبارت از حزن است، کرب است، اسف است، حسرت است، غصه است، الکآبه و الکأب است، و غم که این موارد هم در روایات ذکر شده و هم در آیات قرآن مجید. هر کدامش هم معنای خاصی دارد و عرب هم در موارد خاص خودش استعمال می کند و جایجا حرف نمی زند. خیلی دقیق کلمات را به کار می گیرد و به همین خاطر هم قرآن به زبان عربی نازل شده که هم حفظ شده است از تحریف و هم اینکه در نهایت بلاغت و فصاحت است به خاطر گستردگی زبان و اینکه هر حقیقتی لغت خاص خودش را دارد.

اما حزن به معنای تراکم اندوه و ناراحتی درونی است، بدون اینکه سینه آدم به تنگ بیاید و بی حوصله بشود. شما می دانید يك نعمت بسیار عظیم و ویژه ای که پروردگار عالم به انبیاء خودش و به ائمه طاهرین و به اولیایش عنایت کرده شرح صدر است و گاهی هم خود انبیاء خدا این شرح صدر را درخواست کردند. موسی بن عمران (ع) وقتی در کوه طور مبعوث به رسالت می شود و کاملاً هم از جریانات مصر اطلاع دارد و از اصرار فرعونیان به کفرشان و به شرکشان و به بت پرستی شان اطلاع دارد، به پروردگار عالم عرض می کند (رب اشرح لی صدري ویسرلی امری واحلل عقده من لسانی یفقهوا قولی) «5»، این (واحلل عقده من لسانی)

(1) آل عمران (3): 191.

(2) یونس (10): 62.

(3) کافی: 2 / 132.

(4) یوسف (12): 13.

(5) طه (20): 25 / 28.

بعضی ها می گویند: وقتی بچه بوده، آن منقل آتش را آوردند جلویش، که همسرش گفت: اگر کنار کشید بدانید این همان بچه ای است که دودمان تو را به باد می دهد، اما اگر نه بچه ای است که نمی فهمد و دست به آتش برد آن بچه نیست، آن بچه، باید بچه خاصی باشد، می گویند زبان زد به آتش و زبانش سوخت و بعد دیگر نوك زبانی شد. اما این (واحدل عقدہ من لسانی) به نظر نمی آید که معنایش این باشد. بلکه یعنی گره از طرز حرف زدن من بردارد، که من روان حرف بزنم و قولم يك قولی باشد که قابل فهم مردم باشد، یعنی مخاطب بتواند بفهمد و درك بکند سخن مرا، روان حرف زدن و مغلق حرف نزدن و درك مردم از کلام من.

حالا يك قطعه ای را يك وقت یکی از دوستانم برایم نقل کرد در رابطه با اینکه آنهایی که سخنرانی می کنند و مردم حرفهایشان را نمی فهمند، گرچه بهترین مطالب را بگویند ولی ضایع کردن عمر مردم است و بعد این مثل را او برایم زد. آن وقت من طلبه جوانی بودم و تازه لمعه می خواندم. ایشان به من گفت و من همان وقت مطلبش را حفظ کردم بدون اینکه بنویسم. گفت يك عالمی در حیاط خانه اش درس می داد، برای 200-300 تا طلبه. همسایه این عالم يك لات و کبوتر بازی بود، که يك روزی رفیقش آمده بود پیش او و این دوتا رفته بودند روی بام خانه، داشتند کبوتر هوا می کردند و با کبوتریازان دیگر در محل، مسابقه پراندن کبوتر می دادند. يك کبوتری فرمان این لات را نمی برد، هرچه سوت می کشید اشاره می کرد یا به زبان کبوتر، می دید نه کبوتر بر نمی گردد. از همان پشت بام، که قسم هم دیده بودید سنگ بود لای این گل های پشت بام، يك سنگی را برداشت تا پرت بکند به طرف کبوتر، خورد در حیاط این عالم و وسط درس، درس به هم خورد. این عالم به یکی از شاگردانش فرمود، بلند شو برو باب جار را دق الباب کن و هنگامی که جار، کنار باب آمد، بگو حجری را از سطح الارض برداشتی و با قدرت عضد حجر را به سوی حمامه پرتاب کردی. حجر بر اثر جاذبه الارضی به طور مایل به حیطان ما افتاد و درس را به تشویش کشید و قلبها را مضطرب کرد، این طلبه هم آمد، در زد و این لات هم آمد دم در و ایشان هم عین انشاء مدرس را گفت و لات هم در را محکم زد. رفیقش گفت چه کسی بود؟ گفت: يك آقای آمد فکر می کنم يك زیارت وارث خواند و رفت، چون هیچ چیزش را نفهمید.

اینکه موسی بن عمران می فرماید «یسری امری» کارم را برایم آسان کن که من زیر بار این کار کمر خم نکنم، یعنی تحمل داشته باشم و آسان باشد برایم. این تبلیغ و این درگیری و این برخورد. این آسان بودن خیلی نعمت مهمی است که آدم فرض بکنید 20 سال درگوشه قم، طلبگی کردن با انواع سختی ها برایش آسان بنماید. مطالعه کردن برایش آسان باشد، نوشتن برایش آسان باشد، تحقیق برایش آسان باشد، عبادت خدا برایش آسان باشد، این خیلی نعمت است (واحدل عقدہ من لسانی) و من روان با مردم حرف بزنم. اگر بخوام توحید برای مردم بگویم، توحید قرآن را بگویم (الذی جعل لكم الارض فراشا والسماء بناء و انزل من السماء ماء فاخرج به من الثمرات رزقا لكم فلا تجعلوا لله اندادا و انتم تعلمون) «1» این توحید قرآن است. نروم بالای منبر که توحید ملاصدرا را بگویم که يك نفر هم متوجه نشود. بیایم اول وجود و ماهیت

و امکان و امتناع را بحث بکنم، ضرورت را بحث بکنم، بعد از طریق اثبات خیالی بودن ماهیت و اصالت داشتن وجود، بروم طرف وجود خاص و بروم طرف الهیات بالمعنی الخاص و بعد هم بگویم خوب حالا متوجه شدید، بنده خداها اصلا نمی گیرند که من چه چیزی دارم می گویم، روان حرف بزنم و در زبانم يك گفتاری باشد که مردم بفهمند.

ممکن است موسی مخزون بشود ولی بی حوصله نشود، سینه اش تنگی نکند. «رب اشرح لی صدری» خدا به من گنجایش باطنی بدهد، وسعت بدهد، حوصله بسیار زیاد بدهد که من در درگیری با فرعونیان ضیق صدر پیدا نکنم و تکلیفم را رها بکنم بگویم خسته شدم و دیگر حوصله اش را ندارم و دیگر به درد نمی خورد، با این مردم روبه رو شدن دیگر به درد نمی خورد، امر به معروف و نهی از منکر فایده ندارد، پس حزن به معنای تراکم اندوه و ناراحتی درونی است، بدون اینکه کنار ضیق صدر و بی حوصلگی قرار بگیرد. شرح صدر پیامبر اکرم (ص) از همه انبیاء و اولیاء بیشتر بوده، اما حضرت غصه دار هم می شدند.

(ممکن است آدم غصه دار باشد و بگوید این درخت میوه نمی دهد، اره پایش بگذارد، عیبی ندارد. این کاری به بی حوصلگی ندارد. وجود مبارك حضرت نوح 1000 سال تحمل کرد، ولی علت نفرین را گفت:

(1) بقره (2): 22.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 64

(ولا یلدوا الا فاجرا کفارا) «1» نگفت من خسته شدم، من در ترجمه قرآنم این را دقیق آوردم که انبیاء خدا امید به نصر خدا داشتند و این امید را اظهار می کردند که چه زمانی یاری خدا می رسد و حتما می رسد و همه ما راحت می شویم، این کنایه از بی حوصلگی شان نبوده. نشان امید به یاری حق بوده است.

(این برای بی حوصلگی نبوده، فکر می کرد که این ملت به توبه نخواهند رسید، باید يك مقدار می ایستاد تا اینها به توبه کشیده بشوند.

دوم کرب است. کرب به معنای چیست؟ این ضد حزن است. معنایش تراکم غم و غصه هست، اما با به تنگ آمدن سینه و بی حوصلگی تا جایی که انسان را از هر کار خیری حالت کرب باز می دارد. یعنی آدم چنان غصه دار می شود که

در غصه اش ناامید می شود از انجام خیر و می گوید دیگر فایده ندارد چه فایده دارد این قدر زحمت بکشم و این قدر درس بخوانم آخرش که چه؟ این کرب است. اما اسف دروغ خوردن و حیف آمدن است که با غضب توام است، یعنی با از کوره در رفتن، ممکن است آدم از کوره در برود ولی این از کوره در رفتنش را اعمال نکند. چنانچه که اولیاء خدا گاهی غضبناک می شدند اما غضب را اعمال نمی کردند، اسف دروغ خوردن و حیف آمدن است که با خشم و غضب توام است. آیه 55 سوره مبارکه زحرف «فلما آسفونا انتقمنا منهم فاغرقناهم اجمعین» وقتی قوم نوح ما را به غضب کشیدند، ما را نسبت به خودشان خشمگین کردند که البته خشم خدا همین انتقامش و جریمه اش و کیفرش است.

چهارم: حسرت به معنای اندوه به خاطر از دست رفتن کاری، یا فرصتی، یا شیء گرانبهائی است. آیه در سوره مبارکه یس است. (ياحسرہ علی العباد ما یأتیہم من رسول الا کانوا به یستہزئون) «2» حسرت روز قیامت برای کسانی است که کلام به انبیاء گوش ندادند، و زمانی که در دنیا بودند را به یاد می آورند، غصه شدیدی می خورند از اینکه آن فرصت بسیار طلایی را از دست دادند و با انبیا نساختند و اطاعت از انبیا نکردند و دعوت پیامبران را قبول نکردند. ای اندوه و حسرت برای این بندگان که دیگر در روز قیامت این حسرت فایده و سودی ندارد.

اما غصه که باز لغت عربی است. اندوه و حالت گلوگیر را می گویند که آدم را دارد خفه می کند، به مرگ می کشد، به سخته می کشد، در سوره مبارکه مزمل آیه 13 با کلمه غصه مطلب بیان شده «و طعماً ذا غصہ وعذاباً الیما» خوراک مردم جهنم، خوراکی است که از کثیف بودن و بدبو بودن و خشن بودن اینها را دچار غصه گلوگیر می کند. اینهایی که در دنیا همه خوشمزه ها را خوردند و حسابی شکم چرانی کردند و تازه فکر می کردند کم شان هم هست، حالا بعد از يك عمری سلطنت و وزارت و وکالت و ثروتمندی که با کفر همراه بوده، وارد دوزخ شدند، فرض بکنید به آنها ضریع می دهند. (لیس لهم طعام الا من ضریع) «3» گیاهی که در دنیا شتر، با آن آرواره پرقدرتش، سخت می جود و گاهی لته ها و دهانش را خون آلود می کند، این گیاه که در کویرهای خشک و سوزان عربستان رویده می شود، يك چنین غذایی را به اهل جهنم می دهند.

اما کآب و کآبه به معنی دل شکستی و درهم شکسته شدن آرامش درون است، که در حزن انبیاء و اولیاء محزون می شدند، ولی مضطرب نمی شدند، آرامششان را از دست نمی دادند، غصه می خوردند که چرا مردم این حرفهای حق و مستدل را قبول نمی کنند. کآبه در خطبه 63 نهج البلاغه آمده. يك دعای بسیار بالارزشی در این خطبه از امیرالمومنین، سید رضی نقل می کند. «نسئل الله سبحانه ان یجعلنا وایاکم ممن لا تبطره نعمه ولا تقصر به عن طاعه ربه غایه ولا تحل به بعد الموت نداه ولا کآبه» این انسان والای با عظمت و انسانی که بعد از پیامبر اکرم (ص)، سرمایه دار ترین موجود آفرینش از سرمایه های معنوی است، می فرماید: من و شما، همه، بیاییم از پروردگار متعال درخواست بکنیم که ما را از کسانی قرار

بدهد که نعمت‌ها، عامل طغیانمان نشود، کلمه غایت، سودهای مادی، ما را از طاعت پروردگار عالم باز ندارد و از کسان قرار بدهد که بعد از مردن

(1) نوح (71): 27.

(2) یس (36): 30.

(3) غاشیه (88): 6.

متن درسهای تفسیر نوح البلاغه (تفسیر خطبه 86 نوح البلاغه)، ص: 65

ندامت و اندوه در هم شکننده، جان ما را نگیرد. پس کأب و کآبه به معنای غصه ای است که از درون آدم را خورد می‌کند. اما حزن اینطوری نیست، حزن در جهت مثبتش برای قلب و باطن خیلی زیباست.

هفتم: غم، غم به معنای اندوه در امور دنیا و مادیات است که باعث می‌شود این غم انسان را از عبادت خدا زمین گیر بکند. خطبه 160 درباره دنیای بی دینان می‌گوید «اَقْرَبُ دَارٍ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ» نه دنیای به معنای واقعیشان. دنیایی که بی دینان برای خودشان برپا کردند والا «الدنیا مزرعه الآخره» «1» هیچ وقت در آیات و روایات به دنیا مطلق حمله نشده، چون دنیا مجموعه نعمت‌های پروردگار است، ولی وقتی غلط به کار گرفته بشود، آخرت را تخریب می‌کند. «وابعدھا من رضوان الله» این جور دنیایی که بی دینان برای خودشان ساختند، نزدیکترین دنیا به خشم خداست و دورترین دنیا از رضایت خداست. «فغضوا عنکم عبادالله غمومها واشغالها» شما بیابید از غموم این دنیا و اشتغالات این دنیا، آن غمومی که در شما اثر منفی می‌گذارد و سست تان می‌کند چشم پوشید و سرگرمی‌هایش را رها بکنید که برای شما فایده ندارد. از غم و غصه نسبت به چنین دنیایی که دیگران دارند، گذشت بکنید.

هشتم: اُسی. (لکیلا تأسوا علی مافاتکم و لاتفرحوا بما آتاکم) «2» این واژه در آمد و رفت امور مادی و عنصری به کار رفته است، برای اینکه شما بر از دست رفتن اندکی از دنیای خودتان اسف نخورید و به آن چه که برایتان می‌آید خوشحال همراه با طغیان نباشید، فرح یعنی شادی همراه با طغیان و در امر معنوی هم این «اُسی» به کار گرفته شده است. (فلاتأس علی القوم الفاسقین) «3» خطاب به موسی بن عمران (ع) است. فسق یعنی از چارچوب در آمدن. به موسی بن عمران

می‌گوید: اینهایی که از چارچوب انسانیت درآمدند با توجه به اینکه حق برایشان بیان شده و بینات برایشان آمده، اندوه به خودت راه نده.

(1) عوالی الآلی: 1/ 267، فصل عاشر.

(2) حدید (57): 23.

(3) مائده (5): 26.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 66

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه چهاردهم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

کلام در خطبه 86 نهج البلاغه بود که در قسمت اول این خطبه وجود مبارك اميرالمومنين (ع) اوصاف و ویژگی‌های محبوبترین عباد خدا را بیان می‌کنند. اولین وصفی که امام (ع) مطرح می‌کنند «فاستشعر الحزن» اینان لباس قلب و دلشان، حزن است که احتمالا به کار گرفتن جمله «فاستشعر» دلالت بر این دارد که حزن برای این بزرگواران يك حزن پیوسته و دائم است، البته تا زمانی که در دنیا به سر می‌برند. ولی هنگامی که انتقال به عالم بعد پیدا می‌کنند، وضعشان براساس ویژگی‌هایی که در دنیا کسب کردند، کاملا فرق می‌کند، آنجا در کنار محصولات و کشت مثبتي که در دنیا داشتند، خواهند بود.

این حزنی که امیرالمومنین (ع) به این کیفیت بیان می کنند با آیاتی که در قرآن است (لاخوف علیهم ولا هم یحزنون) چگونه قابل جمع است؟ یا آیه (الا ان اولیاء الله لاخوف علیهم ولا هم یحزنون) «1» یا آیه (قلنا اهبطوا منها جمیعا فاما یاتینکم منی هدی فمن تبع هدی فلاحوف علیهم ولا هم یحزنون) «2» که اینجا باید دو مطلب را گفت که در ضمن بحث خواهد آمد و این دو مطلب مسئله را حل می کند.

«حزن» در لغت به معنی سختی و غلظت است. در لغت هم اینطور به این معنا اشاره شده. «الحزن ما غلظ من الارض» «3» که وقتی يك انقباض باطنی بخواهد يك جریان یا جریاناتی برای انسان پیش می آید که مردم تعبیر می کنند به دل گرفتگی. دلش گرفته. این انقباض باطنی حزن است که وقتی برای انسان پدید می آید «یقابل السرور» اتفاقاً در لغت به این معنا هم بعضی هایشان اشاره کردند. «الحزن، هو ما یقابل السرور و هو حاله انقباض مخصوص فی القلب کما أن السرور حاله انبساط» «4» در مقابل دل گرفتگی، شادی دل و گشایش دل است و پدید آمدن يك میدان لذت بخش برای دل است.

برای رفع آن مسئله یعنی اینکه امیرالمومنین (ع) این حزن را برای دل بندگان ویژه خدا، يك حزن دائم دانستند، از طرفی می بینیم قرآن مجید برای اهل خدا، نفی حزن می کند. (لاخوف علیهم و لا هم یحزنون) ما براساس خود آیات و روایات در معتبرترین کتاب هایمان حزن را در دو قسم باید ببینیم و به دو صورت باید ببینیم یعنی هر حزنی را مقید به يك قید باید ببینیم از این دو حزن. يك حزن را باید بگوییم حزن منفی است و يك حزن را باید بگوییم حزن مثبت است.

(حالا در ضمن آیات و روایات می رسمیم که داستان این حزن در منفی بودنش و در مثبت بودنش به کجا می رسد. البته حزن مثبت هنگام انتقال به عالم بعد دیگر دوره اش تمام می شود، ولی حزن منفی بعد از انتقال به عالم بعد قوی تر می شود و باعث آزار شدیدی برای انسان می شود، حالا خود آیات و روایات خیلی روشن و زیبا بیان می کنند، اما حزن منفی را باید گفت: میوه تلخ جهل علمی است. آنهایی که از طریق وحی، از طریق معارف الهیه تا حدی به حقایق پشت پرده آگاهی دارند یعنی در رده بعد انبیا و ائمه قرار دارند، انبیا و ائمه جریانات پشت پرده را چه نسبت به دنیای خودشان و چه نسبت به آخرتشان از طریق وحی به طور کامل آگاهند و براساس آن آگاهی دچار حزن منفی نمی شوند، ولی این جهل علمی باعث می شود که يك سلسله آثار منفی روحی برای انسان پیدا بشود که باز در ضمن آیات و روایات این بخش ها هم روشن می شود.

(1) یونس (10): 62.

(2) بقره (2): 38.

(3) لسان العرب: 114 / 13.

(4) التحقيق في كلمات القرآن الكريم: 209 / 2.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 67

اما حزن منفی که در آیات قرآن مطرح است. (اذها فی الغار اذ یقول لصاحبه لاتحزن) «1» از لاتحزن معلوم می شود که دارنده حزن، حزن منفی داشته. چرا حزن منفی داشته؟ از جمله بعد که می فرماید (ان الله معنا) معلوم می شود که او یقین واقعی نداشته به معیت خدا، در این حادثه با خودشان و ایمان به این معنا برای او هنوز کامل نشده بوده و در حالت تردید و ترس بوده که اگر گرفتار بشویم و مشرکین مکه ما را پیدا بکنند و دستگیر بکنند، طبق جنایاتی که قبلا از آنها دیده ایم، خانه و زندگی مان بر باد می رود و در مضیقه قرار می گیریم، هم ترس داشت که گرفتار بشود و هم از این غصه داشت که خانه و اموال و زندگیش مصادره بشود و از دست برود.

(وجود مبارك رسول خدا طبق فرمان پروردگار به او فرمود (لاتحزن) غصه نخور. یکی از علمای بزرگ عرب در کتابش با مدارك بسیار قوی و استدلالات متین و با مراجعه به کتاب های چند قرن، ثابت می کند، شخصی که در غار با رسول خدا بوده غیر از این شخصی است که معروف بین مردم با توجه به اینکه دیگران این را يك فضیلتی می دانند برای آن شخصی که معروف است با پیامبر بوده که خود آیه شریفه هم نفی فضیلت می کند. یعنی «لاتحزن ان الله معنا» یعنی غصه تو بیخود است و یقین است که پروردگار عالم با ماست.

از اینکه رسول خدا نمی کنند معلوم می شود این حزن، حزن غلطی بوده و حزن منفی و نادرستی بوده، اگر خداوند فرمان به هجرت داده و حافظ مهاجر است و (ان الله يدافع عن الذين آمنوا) «2» غصه و ترس معنی ندارد و یقینا پروردگار عالم اینها را به مدینه می رساند، بدون اینکه دچار حادثه یا گرفتار مردم مکه بشوند، ولی همراه پیامبر، آیه نشان می دهد که ایمانش به حقیقت و حقایق ضعیف بوده و جهل حالا علمی یا عملی به جریانات مثبت جهان داشته است.

اما آیه دوم: سوره مبارکه آل عمران آیه 139 است. در اینجا هم پروردگار عالم نمی از حزن و نمی از سستی، عقب نشینی و ضعف و فتور می کند. (ولاتهنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون ان كنتم مؤمنين) سست نباشید. بایستید. مقاومت کنید. صبر داشته باشید و استوار باشید. حزن و غصه هم نداشته باشید. شما به خاطر دین تان، به خاطر کتابتان و پیامبران، به

خاطر توجه خدا يك جامعه، برتر از نظر ارزشها هستید نه از نظر طبیعی. که (خلقكم من نفس واحده) «3»، (خلقناكم من ذكر وانثی و جعلناكم شعوبا و قبائل) «4» تفاوت شما با سایر امتها تفاوت ارزشی است نه تفاوت طبیعی. (انتم الاعلون) شما برتر هستید اما این دوحقیقت را مشروط می کند به (ان كنتم مومنین) اگر شما مومن واقعی باشید. اگر شما حقایق را تصدیق داشته باشید اگر شما نصرت خدا را، یاری خدا را، لطف خدا را، عنایت خدا را، اجر خدا را و قیامت آباد را، باور داشته باشید در فضای باور، سستی و غصه و حزن اصلا معنا ندارد.

تفاوت امت اسلام با دیگر امتها مال ارزشهاست، نه مال انسان بودنشان که اینها موجود خاص نیستند.

«ولا تهنوا و لا تحزنوا و انتم الاعلون» نبود سستی و نبود غصه را ما در حادثه با عظمت و بی نظیر کربلا به طور کامل مشاهده می کنیم، من يك دورنگایی از مسئله کربلا را با توجه به این آیه برای شما عرض می کنم. اولاً از خبرنگاران ارتش یزید نقل شده که من اولین بار این مطلب را در کتاب 7 جلدی عنصر شجاعت دیدم، که به نظر می رسد در کتابهایی که برای حادثه کربلا نوشتند. این کتاب زیباترین و بهترین کتاب باشد برای شناساندن این 72 نفر، که يك جلدش مستقلاً 600 صفحه مربوط به مسلم بن عقیل است. سه جلدش مربوط به خود حضرت سیدالشهداء (ع) است و سه جلدش مربوط به 72 نفری است، که از بصره یا مکه یا کوفه یا مدینه آمدند، البته نزدیک سی سال است که این کتاب در بازار نیست، من چندبار هم با فرزند مولف این کتاب، مرحوم آیت الله حاج میرزاخلیل کمره ای صحبت کردم ولی به نتیجه نرسید. احتمالاً در کتابخانهها

(1) توبه (9): 40.

(2) حج (22): 38.

(3) اعراف (7): 189.

(4) حجرات (49): 13.

باشد، که وقتی لشکر یزید بر می‌گردند کوفه، معمولا می‌پرسند چه خبر بود و چه کسانی بودند و چه بود و چه شد. وقتی سوال کردند که چه خبر بود؟ و چه چیزی دیدید و چه برخوردی داشتید؟ این دو مطلب را زبان دشمن بیان کرد. که يك مطلبش خیلی عجیب است برای آنهایی که به حقایق آگاهی کامل ندارند ولی برای ما عجیب نیست. خبرنگار می‌گوید ما حدود 30 هزار نفر بودیم در این میدان جنگ، طرف ما حدود 70 نفر، زمانی که جنگ شروع شد این 70 نفر ریختند سر ما 30 هزار نفر، که این باید طبیعتا برعکس باشد، یعنی 30 هزار نفر راحت می‌توانند بریزند سر 72 نفر و در يك حمله همه را از بین ببرند، ولی دشمن می‌گوید این 72 نفر ریختند سر ما، که جنگ هم می‌دانید از طلوع آفتاب صبح تا حدود 3 بعد از ظهر که حضرت ابی عبدالله الحسین (ع) شهید شدند طول کشیده و این طول کشیدن جنگ منوط به شجاعت و نترسی و استقامت این 72 نفر بوده والا اگر سست بودند و ضعف نشان می‌دادند خیلی زود برنامه جمع شده بود. این يك جمله که 70 نفر ریختند سر ما، این قابل تعمق است که نشان می‌دهد اینها هر کدام «كاجبل الراسخ» و «لا تهنوا» را اینها، كاملا پیاده کرده بودند، یعنی يك میلیونم ارزن، نه در امر ایمانشان سست بودند و نه نسبت به جنگ سست بودند و نه نسبت به هدفشان و عاقبتشان.

اما جمله دوم که دشمن نقل کرده. دشمن می‌گوید ما آن چیزی که روز عاشورا دیدیم، این بود که اگر مرگ لقمه ای بود، البته مرگ یعنی يك حقیقتی که درصد بالایی از مردم جهان و موجودات زنده از آن می‌ترسند، فراری هستند. و در جامعه خودمان می‌بینید، بیماری‌هایی که معمولا منجر به مرگ است، می‌گویند اگر کسی سرطان گرفت خبر به او ندهید، مردم از سرطان وحشت دارند، به خاطر اینکه می‌گویند عامل مرگ است، یا از سخته وحشت دارند به خاطر اینکه می‌گویند عامل مرگ است، وقتی يك کسی سخته خفیف می‌کند، یا يك جای بدنش درد می‌گیرد و به دوا مشکوک می‌شود، خودش را می‌بازد. معنی مرگ و عکس العمل موجودات زنده را نسبت به مرگ، حتی حیوانات وقتی کارد و طناب دست قصاب می‌بینند حالت اضطراب و فرار به خودشان می‌گیرند. خبرنگار دشمن می‌گوید، اگر مرگ يك لقمه بود که همه از آن فراری‌اند و این لقمه را در گلولی شیر گذاشته بودند و خود شیر هم يك حیوان درنده ای است که باز اسمش هم وحشت آور است و يك حیوان قوی است که در جنگل سلطنت می‌کند و به کسی رحم نمی‌کند، خیلی تعبیر جالبی دشمن کرده، اگر مرگ لقمه‌ای بود در گلولی شیر و این شیر را با این لقمه در گلو در وسط میدان کریلا گذاشته بودند این 72 نفر برای ربودن این لقمه با هم مسابقه می‌دادند. این حالت این 72 نفر بود.

اما مطلب دیگری که خود من تحلیل دارم در این زمینه اینکه اگر ... این را یاد می‌دهند در دانشگاه‌های نظامی، اگر مخبرین لشکر، جاسوسان لشکر توانستند خوب جاسوسی کنند و تمام برنامه‌های دشمن را به دست بیاورند، که معمولا این جاسوسی‌ها در همه جنگ‌ها در تاریخ بوده، که طرف مقابل خبر کامل می‌گیرد از دشمن که نسبت به آن خبر کامل،

آمادگی رزمی پیدا بکند. چنانچه به سردار لشکر خبر دادند که نفرات دشمن از ما بیشتر است، قوی ترند، اسلحه شان هم بیشتر است، جایگاه ایستادنشان هم مهمتر است، سنگر بندی هایشان بهتر است، اگر بنا باشد که فرار نکنند و میدان را خالی نکنند، به امیر لشکر می گویند این اطلاعات را به مجموعه زیر دست ندهید که توی دلش خالی بشود. شما اینجا تا می توانید يك دریا دروغ به افراد بگویید. ما از آنها بیشتریم و ما از آنها قوی تریم و دشمن ضعیف است اسلحه اش کمتر است و با حمله اول فراری شان می دهیم. اما شما ببینید حضرت ابی عبدالله الحسین (ع) برعکس تمام فرماندهان لشکرها در طول تاریخ. شب عاشورا، این 72 نفر را جمع می کنند و خبر کشته شدن قطعی، نه احتمالی را به آنها می دهند که یاران من، راه باز است و شب تاریک، فردا هر کسی با من بماند یقیناً کشته می شود، اگر دلتان نمی خواهد کشته بشوید من بیعتم را از شما برداشتم. که شاید در این که بیعتم را از شما برداشتم، يك نکته باشد، که اگر مرا رها کنید و بروید، تا اینجا که وفاداری کردید، قیامت مشکلی نداشته باشید، وقتی خبر قطعی کشته شدن را داد و گفت: راه باز است و شب تاریک و می توانید بروید، سکوت کردند، بعد دیدند احدی از جا بلند نشد، بعد رو کردند به تك تك یارانشان فرمودند: شما نمی خواهید بروید، که هر کدام جواب هایی دادند که در زیارت ناحیه، جواب های بعضی هایشان نقل شده است. مثل زهیر بن قین که به

(1) الفرقان فی تفسیر القرآن: 5/ 318.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 69

حضرت عرض کرد: فردا چند بار ما را می کشند. فرمود: یکبار، کشتن که دوبار نمی شود، عرض کرد: اگر هزار بار مرا بکشند و بدنم را قطعه قطعه کنند و قطعه های مرا بسوزانند و خاکسترم را به باد بدهند و دو مرتبه خدا مرا برگرداند من از تو دست بر نمی دارم.

«ولا تهنوا ولا تحزنوا» معمولاً آدم وقتی به مرگ نزدیک می شود، غصه دار می شود، فراق زن و بچه و نوه و خانه و فراق کسب و تجارت، اما وقتی حضرت خبر کشته شدن این 72 نفر را داد، در همه کتاب هایی که در این زمینه آمده نوشتند بیرون خیمه دیدند که مسلم بن عوسجه حالت پایکوبی به خودش گرفته. پیرمرد 70 ساله با محاسن سفید که از او می پرسند چه خبر است؟ مسلم، با لبخند و با نشاط می گوید مگر ندیدید و نفهمیدید که مولای ما گفت فردا ما در این میدان کشته می شویم. من برای کشته شدنم این قدر شادم. «ولا تهنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون ان کنتم مومنین» و این 72 نفر از قوی

ترین ایمان و از بهترین آگاهی نسبت به حقایق و جریانات برخوردار بودند. از برنامه‌های پروردگار و قیامت و برزخ آگاهی داشتند. نه تمنوا بودند و نه تحزنوا. اما خود حضرت سیدالشهداء (ع) که زیاد شنیدید یا نقل کردید هرچه به شهادت نزدیک می‌شدند، برافروخته‌تر می‌شدند، مرحوم مجلسی در جلد 45 بحار نقل می‌کند وقتی شمر تیزی خنجر را بر گلولی مبارک گذاشت و کشید برای جدا کردن سر، امام لبخند زدند و از دنیا رفتند. بنابراین آیاتی که نمی‌تواند از حزن می‌کنند ناظر به حزن منفی است.

آیه دیگر، سوره مریم، آیه 24. «فنادها من تحتها الا تحزنی قد جعل ربك تحتك سریاً» ندا شد به مریم که غصه دار نباش این اتفاقی که برایت افتاده يك اتفاق الهی و يك اتفاق جالب و بی نمونه ای است. یعنی دارد آگاهی می‌دهد به مریم. چون مریم از برخورد با بنی اسرائیل و خانواده اش ناراحت بود که حالا این بچه را ببیند چه تهمت‌هایی به جانب من سرازیر خواهد شد. که این ناداه فاعلش خود طفل است. مسیح از دامن مادر به مادر گفت «الا تحزنی» غصه نخور و ناراحت نباش. محزون نباش. فعلاً که من به دنیا آمدم و تو هم در این بیرون مسجد هستی. «قد جعل ربك تحتك سریاً» ببین خدا از زیرپایت که آبی وجود نداشت يك نهری جاری کرد بدان همانی که این نهر را از زیرپایت جاری کرده و این بچه را به تو داده آینده تو را از اینکه دامن را با تهمت لکه دار نشان بدهند حفظ می‌کند بنابراین مادر این حزن و این ناراحتی در اینجا جایی ندارد.

این حزن منفی است. من يك آیه دیگر برای شما بخوانم. اهل بهشت می‌گویند (وقالوا الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور) «1» که احتمالاً این حزن در ارتباط با حزن مثبت باشد اگر نباشد بالاخره آنهایی که امام و پیامبر نیستند، به خاطر اینکه علم کاملی به حقایق ندارند ممکن است يك حزن منفی هم برایشان بیاید. یعنی مصون از حزن منفی نیستند. ظاهراً آیه می‌گوید اینها پروردگار عالم را شکر می‌کنند که آن حزن‌های ناراحت کننده و آن غصه‌های منفی را از دل ما زدود. احتمالاً «لغفور» نشان دهنده این باشد که این حزن، حزن منفی است که ما را نسبت به آن حزن‌هایی که نباید داشته باشیم، آمرزید و «شکور» درباره پروردگار معنی‌اش این است خدایی که به عمل اندك خوب، مزد فراوان خواهد داد.

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه پانزدهم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

کلام در خطبه 86 کتاب با عظمت نهج البلاغه بود. امام در این خطبه ویژگی دانایان به حقایق و آگاهان به معارف را بیان می‌کنند. این بزرگواران دانایی خود و معرفت و عرفان خود را حبس نکردند. توقف در مرکز علم و دانایی شان که باطنشان هست نکردند بلکه اشتیاق داشتند، که آن چه را از معارف و حقایق و ارزشها یافتند از طریق انبیاء خدا ائمه طاهرين وحی پروردگار عمل کنند. از جمله ویژگیهایی که حضرت برای این طایفه بیان می‌کنند و در رده بندی خود امیرالمومنین (ع) اول قرار گرفته حزن است.

حضرت تعبیرشان این است «فاستشعر الحزن» اینان حزنی دارند که این حزن چسبیده به قلب آنهاست، متحد با قلب آنهاست. اینکه امیرالمومنین کلمه حزن را به کار گرفتند چون در خود حزن هم بنابر بیان اهل تحقیق استمرار وجود دارد. یعنی این حالت وقتی که برای دل اتفاق می‌افتد خیلی راحت و آسان دل را رها نمی‌کند و از زمانی که محزون سفر به عالم آخرت بکند، حزن در ابتدای سفر پایان بگیرد و تمام بشود. البته کسانی که اهل تحقیق‌اند می‌دانند که در این گونه موارد هم در آیات و روایات از اهل دل نفی حزن شده، از آگاهان، عارفان و بینایان فقط اثبات حزن شده. وقتی انسان این آیات و روایات نفی حزن و اثبات حزن می‌بیند به این نتیجه می‌رسد که حزن بر دو قسم است.

يك حزن، حزن منفی است که این بزرگواران به خاطر آن آگاهی شان و دانایی شان به حقایق معمولاً دچارش نمی‌شوند و مورد حمله چنین حزنی قرار نمی‌گیرند. چون هر حالت منفی آثار منفی هم دارد و اینان مردمی هستند که از همه پستی‌ها و آثار منفی فراری‌اند و دائماً به شکلی زندگی می‌کنند که مورد هجوم برنامه‌های منفی قرار نگیرند. لذا قلب مبارکشان و باطن نورانی و پاکشان از حزن منفی سالم است و مصون است.

حزن دیگر، حزن مثبت است که البته موارد بسیار مهمی هم دارد این حزن مثبت و يك تعبیر دیگری که شاید بتوان برای حزن مثبت کرد حزن متحرك است. یعنی هر قلبی که آراسته به چنین حزن مثبتی باشد صاحبش را به جلو حرکت می‌دهد و

به طرف ارزشها ترغیب می کند و باطن را پر از جوش و خروش می کند؛ برای اینکه موضوع حزن از دست رفته را و یا مایه کم را به دست بیاورد و یا کامل بکند. ما اولین موردی را که در کنار این جمله نورانی بحث کردیم حزن منفی بود که در جلسه گذشته 5 آیه در همین زمینه قرائت شد. اما روایاتی که حزن منفی را بیان کرده یعنی حزن که کسالت آور است و آثار سوء دارد و ممکن است، عامل توقف بشود، توقفی که برای هر موجودی پیش بیاید او را به طرف هلاکت و نابودی و پیش می برد. در فرمایش های وجود مبارك امام صادق (ع) در تحف العقول آمده است: «الرغبة في الدنيا تورث الغم والحزن» (1) از آثار دل دادن و میل به دنیا غصه و حزن است. فرق بین غم و حزن را با شش مورد دیگر در جلسات گذشته عرض کردم. در ابتدای توضیح این روایت باید گفت قرآن مجید و ائمه طاهرين مردم را تشویق به کار و کوشش و به دست آوردن دنیا کرده اند چه شده که اینجا امام صادق (ع) دنیا را عامل غم و حزن می داند. حزن کسالت آور و حزن که آثار منفی دارد. باید گفت قرآن و روایات از دنیا دو چهره ترسیم می کند. و منظور از دنیا هم این مجموعه نعمت های پروردگار نیست که کنار همدیگر چیده شده و هر کدام هدفدار و با حکمت است. صنعت و ساخت پروردگار است و منفی نیست. پس این دنیا چیست که در روایات ما از رکون به دنیا و رغبت به دنیا، میل به دنیا نهي شده است. این دنیایی است که هوای نفس می سازد و چهره ناپسند به آن می دهد و نامشروع هم هست. انسان از هر رشته ای که وارد این دنیا بشود با حکومت نامشروع با کسب نامشروع و با فتنه و فساد شیطانی، چنین دنیایی که موضوع امور نامشروع فتنه و فساد است. البته این دنیا باعث حزن و غم است. حالا هم آدم خیلی اضطراب دارد و ناراحت است برای اینکه به دستش بیاورد و هم غصه و حزن دارد که چرا ندارد. این که عامل چشم و هم چشمی می شود عامل شکستن دیوار قناعت می شود. عامل شکستن و پایمال کردن مرزبندی ها و حدود پروردگار می شود. دنیایی است که

(1) تحف العقول: 358.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 71

روز قیامت اهلش در ندامت کامل هستند و به خاطر آن هم دچار عذاب می شوند. (هل اتیک حدیث الغاشیه وجوه یومئذ خاشعه عامله ناصبه) (1) این آیات از آیات فوق العاده قرآن است. عمری را حمالی کردند و برنامه های نامشروع و اموال حرام را ظلم و از طریق غصب و دزدی، از طریق دوز و کلک، از طریق فتنه و فساد، از طریق بندبازی های شیطانی جمع کردند، از دستشان رفت، از چنین دنیایی دستشان را قطع کردند از چنین دنیایی لحظه رفتن وقتی فهمیدند دچار چه اشتباهات سنگین و خطاهای خطرناکی شدند فریاد می زنند. (رب ارجعونی لعلی اعمل صالحا فیما تریک) (2) يك عمل

صالح هم دنبال مال حلال و کسب مشروع رفتن است. چنین دنیایی که خارج از قوانین و اوامر پروردگار و خارج از راهنمایی‌های انبیاء انسان دنبال می‌کند چنین است. و الا دنیای مثبت که از طریق کسب مشروع آدم دنبالش می‌رود، قرآن به آن تشویق کرده است و می‌فرماید: (من حرم زينه الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق) «3» (كلوا مما في الارض حلالا طيبا) «4» (فاذا قضيت الصلاه فانتشروا في الارض وابتغوا من فضل الله) «5» دنیای مشروع فضل الله است. کلمه فضل اضافه به الله شده که نشان دهنده ارزش مال پاك و نعمت پاك و مال حلال است. خود این مضاف و مضاف الیه خیلی حرف دارد. یا در آیات حج که یکی از اهداف سفر به حج را می‌فرماید شاهد منافع خود باشند، حضور در منافع مادی هم داشته باشند.

چنین دنیایی در حقیقت آخرت است. مزرعه آخرت است. «الدنيا مزرعه الاخره» «6» چنین دنیایی را انسان اگر دنبالش نرود، و بار بر مردم بشود، این کلّ و تحمیل بر مردم شدن حرام است. پول‌گذاری پول نامشروعی است برای کسی که بتواند دنیا را برای خودش فراهم بکند.

بسیاری از ریشه‌های تمدن فعلی را پروردگار عالم به انبیاء نسبت می‌دهد. در قرآن مجید انبیاء را سدسازان ماهری معرفی می‌کند. انبیاء را صنعت کار خیاطی ماهر معرفی می‌کند. انبیاء را آهنگر معرفی می‌کند. انبیاء را هنرمند ذوب فلزات معرفی می‌کند. انبیاء را معماران ورزیده‌ای برای ساختن مسکن و خانه معرفی می‌کند. البته این آیات پراکنده است در سوره مبارکه کهف و نمل و در سوره‌های دیگر آمده است. در سوره انبیاء می‌فرماید: (علمناه صنعه لبوس لكم) «7» که مربوط به حضرت ادریس است. ریشه تمام این ماشین‌های بافندگی به همان صنعت لبوس ادریس برمی‌گردد. ریشه‌های این سدسازی‌های قوی به حضرت ذوالقرنین برمی‌گردد. ریشه‌های ساختمان سازی‌های مقاوم در مقابل حوادث به حضرت سلیمان برمی‌گردد. حتی در زمان سلیمان کارخانه‌های شیشه سازی بسیار مهمی بوده که برای فرش کردن ساختمان‌ها آجر شیشه‌ای می‌ساختند. رغبت به دنیای مثبت که آدم می‌رود دنبالش برای اینکه خودش و اهل بیتش را اداره بکند. نیتش این است. خمس و زکاتش را هم بدهد. انفاق هم انجام بدهد. کار خیر هم بکند. این آخرت است. از رسول خدا (ص) سوال کرد من چقدر حق به دنیا دارم؟ پیامبر اکرم فرمودند: مسکن حق است، خوراك حق است، لباس حق است، مرکب هم حق است. آدم باید یا از طریق کشاورزی یا از طریق تجارت یا از طریق هنرهای مثبت پول به دست بیاورد برای اینکه این چهار برنامه را برای خودش فراهم بکند. گفت اگر اضافه بیاورم. فرمود: اضافه‌اش را باید با پروردگار معامله بکنی. همین خانه خریدن برای زن و بچه از مال حلال یا تامین غذا یا تامین لباس و مرکب هم نوعی عبادت است. «الكاد على عياله كالجاهد في سبيل الله» «8» این هم عبادت است. اما دنیا غیر از این که عامل غضب حق است؛ عامل آتش است. (ان الذين ياكلون اموال اليتامى

(1) غاشیه: 1/3.

(2) مؤمنون: 99/100.

(3) اعراف: 32.

(4) بقره: 168.

(5) جمعه: 10.

(6) مجموعه ورام: 1/183.

(7) انبیاء: 80.

(8) کافی: 5/88، حدیث 1؛ من لا یحضره الفقیه: 3/168، حدیث 3661.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 72

ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا) «1» چنین دنیایی آدم را به تنگی درون و به غصه برای به دست آوردن و يك روزگاری هم به اندوه بسیار سنگینی دچار می کند. اگر از دستش برود یا اگر بیدار بشود و آخر عمرش باشد و ببیند نمی تواند کاری بکند. «الرغبة فی الدنیا تورث الغم والحزن والزهد فی الدنیا» «2» اما بی میلی به چنین دنیایی، زهد است. بی میلی، نخواستن و پشت کردن به چنین دنیایی «راحه القلب والبدن» هم بدن را از آفات سالم نگاه می دارد. چون حالات منفی در ساختمان بدن هم آثار منفی می گذارد. آدمهایی که عصبی و خشن هستند در زمان عصبانیت قلبشان سنگ کوب کرده و مردند. روی بدن هم اثر می گذارد. زهد یعنی که واقعا آدم نخواهد گرچه در حلال زندگی او به مضیقه بگذرد. خدا آن مضیقه را قبول دارد ولی گشایش از طریق حرام را قبول ندارد. خدا زندگی معاویه را باطل می داند و زندگی ابوذر را قبول می کند در حالی که ابوذر در گرسنگی و تشنگی از دنیا رفته. این مضیقه نتیجه اش رضایت الله و جنت الله است آن گشایش از راه حرام، نتیجه اش غضب الله و (نار الله الموقده التي تطلع علی الافئدة) «3» است.

بنابراین دنیای نامشروع، دنیایی، است که نهایتاً انسان را از خدا منصرف بکند. در سوره مبارکه توبه آیه فوق العاده‌ای است. که راهنمای بسیار زیبایی است برای اینکه اگر کسی از حدود الهی درحالات باطن خارج شده، خداوند او را به طرف خود برمی گرداند. در قرآن مجید پروردگار می‌فرماید: **«(ان هو الا ذکر للعالمین لمن شاء منکم ان یستقیم)»** «4» اگر بخواهید این نسخه شما را علاج می‌کند. اما اگر نخواهید قرآن پابرجا است و شما هم در مسیر ضلالت هستید. اگر خواسته باشید برای علاج خودتان، قرآن علاج کننده است. این آیه بسیار راهنمای فوق العاده‌ای است. **«قل ان کان آبائکم و اخوانکم و ابنائکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجاره تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبيله»** «5» رغبت به امور نامشروع که منصرف کننده انسان از خدا و پیامبر و کوشش در راه خداست. **«فتربصوا حتی یاتی الله بامرہ ان الله لایهدی القوم الفاسقین»**

حدیث دوم، از وجود مبارک رسول خدا نقل شده، روایت یکی از روایات بسیار روشن در امر چشم هم چشمی است. یک بیماری بسیار زشت و خطرناکی که خیلی‌ها گرفتارش هستند. یک روایتی از امیرالمومنین (ع) نقل شده که هدایتگر بسیار بالارزشی است. خطاب به امام مجتبی (ع) است. می‌فرماید: حسن جان، در تمام امور معنوی و ارزشی به بالاتر از خودت نگاه کن و چنین باش که خود را به آن بالاتر برسانی. بالاترین منبع ارزشها وجود مبارک رسول خدا و امیرالمومنین است. حضرت می‌فرماید: در امور آخرتی و معنوی چشم و هم چشمی به مقام بالاتر از خودت داشته باش. اما در امور مادی حتما همیشه به پایین تر از خودت نگاه کن که به داشته خودت قناعت کنی و راحت باشی. در امور مادی خودت را دچار چشم و هم چشمی نکن. **«من نظر الی ما فی ایدی الناس طال حزنه و دام أسفه»** «6» این روایات علاوه بر اینکه مطالب خیلی عمیقی دارد، روانکاوی و روانشناسی بسیار مهمی هم برای جلوگیری از هیجانات منفی روحی، اضطراب‌های منفی روانی و علاج دارد و روایات هم جنبه دفع و هم جنبه رفع دارد.

می‌فرماید: **«من نظر الی ما فی ایدی الناس طال حزنه و دام أسفه»** و ما خیلی قبلتر از روانشناسان اروپا و آمریکا باید روی این روایات از صد سال پیش کار می‌کردیم جهات روانشناسی و روانکاوی آیات و روایات را کشف می‌کردیم. کتاب هایی در روانشناسی و روانکاوی اسلامی به وجود می‌آوردیم که تمام دنیا در این

(1) نساء: 10.

(2) تحف العقول: 358؛ بحار الانوار: 240 / 75، باب 23، ذیل حدیث 108.

(3) همزه: 6) 7.

(4) تکویر: 27) 28.

(5) توبه: 24.

(6) بحار الانوار: 174 / 74، باب 7، ذیل حدیث 8؛ اعلام الدین: 294.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 73

دانش نیازمند ما باشند. ولی هنوز دانشگاه‌های تمام ممالک اسلامی در رشته روانکاوی و روانشناسی از بیگانگان گدایی می‌کنند.

وقتی قرآن می‌فرماید: (اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي) «1» که بین اکمال و اتمام هم يك فرق لطیفی است. در علوم انسانی و علوم عقلی و علوم تربیتی باید باور بکنیم که اسلام دین کامل و تمامی است و در این زمینه‌ها ما نیازی به بیگانگان نداریم.

يك روحانی ناامیدی را من دیدم خیلی هم عالم و درس خوانده ولی به قول معروف به جایی نرسید، پروردگار بنا ندارد کار همه ما به اندازه مراجع بزرگ تقلید بگیرد. هر کدام ما يك نصیبی در این دنیا داریم در امور مادی آن نصیب به ما می‌رسد. او با يك غصه‌ای و يك حزنی و يك رنج باطنی به من می‌گفت من 30 سالی که دنبال درس رفتم (مجتهد هم هست) می‌گفت: اگر این 30 سالی که من گذاشتم روی این علم و روی این کتاب‌ها رفته بودم يك فوتبالیست شده بودم الان 10 میلیارد تومان پول داشتم. این چه زندگی است. با ناراحتی می‌گفت. نه اینکه شوخی بکند. «من نظر الی ما فی ایدی الناس طال حزنه و دام اسفه»

دو روایت در این زمینه برگردان این دو روایت است. که رسول خدا می‌فرماید: «مثل المؤمن فی توادهم و تراحمهم كمثل الجسد اذا اشتكى بعضه تداعى سائرته بالسهر والحمى» «2» ارتباط مؤمن با دیگران مانند جسد است. بقیه اعضا هم دردشان می‌آید. چشم انسان درد گرفته پا می‌دود مریض را پیش دکتر برد. يك عضو درد گرفته همه اعضا برای کمک به آن عضو می‌دوند. همه بی خواب می‌شوند و همه ناراحت می‌شوند. «من اصبح، لایهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم» «3»

حدیث سوم؛ رسول خدا (ص) به ابوذر می‌فرماید: «رب شهوه ساعه تورث حزنا طویلا» «4» چه بسا خواسته اندك، خواسته ساعتی و نامشروع و میل باطل برای شما يك اندوه بسیار طولانی به جا بگذارد. آدم‌هایی 80-85 سال گفتند: آقا ما گرفتار يك غصه 50 ساله ایم. بعدا توبه کردند و پشیمان شدند اهل منبر و مسجد شدند.

از احادیثی که آن حالات منفی روان را بیان می‌کند. روایت از رسول خداست که می‌فرماید: «انا زعیم بالثلاث لمن اکب علی الدنيا» «5» من ضامن سه درد بد و سه حالت بسیار خطرناک برای کسی هستم که با همه وجود خودش را در دنیا می‌اندازد که همان دنیای باطل است. «بفقر لاغناء له» به يك نیاز و احتیاجی که پشت این احتیاج غنایی وجود ندارد. یعنی خودش را محتاج می‌داند و آرام نیست. «وبشغل لافراق له» و به گرفتاری که پشت این گرفتاری راحتی وجود ندارد. سال‌ها می‌گذرد برای عبادت می‌گویند وقت ندارم و نمی‌توانم. «وبهم و حزن لا انقطاع له» ناراحتی درون و غصه تنگ کننده سینه‌ای که انقطاعی برایش نخواهد بود و تا آخر عمرش گرفتار است.

(1) مائده: 3.

(2) بحار الانوار: 150/58، باب 43، حدیث 29.

(3) کافی: 163/2، حدیث 1.

(4) مجموعه ورام: 59/2؛ بحار الانوار: 84/74، باب 4، ذیل حدیث 3.

(5) کنز الفوائد: 344/1؛ بحار الانوار: 81/70، باب 122، ذیل حدیث 43.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 74

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه شانزدهم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

کلام در خطبه 86 نهج البلاغه بود که در این خطبه وجود مبارك امیرمومنان نزدیک به 40 صفت برای محبوبترین بندگان حق بیان می کنند. اولین ویژگی صفت همراه با فاء است. «فاستشعر الحزن» که این فاء فاء تفریع و نتیجه می باشد. نتیجه یاری پروردگار به عبد این ویژگی هاست که اولش حزن قلبی است. يك حزنی که قابلیت ایجاد تحرك در انسان دارد و داروی علاج خمودگی و سستی و تنبلی است. اگر زمینه آن اعانه فراهم بشود «ان من احب عبدا لله اليه عبدا اعانه الله على نفسه» از حوزه اعانت این صفات و ویژگی ها قطعاً طلوع می کند.

استشعار به معنای لباس متصل به بدن است. کنایه از این است که این حزن با قلب این عبد اتحاد دارد و چسبیده به قلب عبد است و لباس وصل به قلب عبد است.

گفته شد ما در آیات کتاب خدا چندبار می بینیم که پروردگار مهربان عالم حزن را از اولیاء خودش منفی می داند و نفی می کند. در سوره مبارکه بقره می خوانیم در اوائل سوره (قلنا اهبطوا مما جميعا فاما ياتينكم مني هدى فمن تبع هداى فلاخوف عليهم ولاهم يحنون) «1» یا در سوره مبارکه یونس آمده است: (الا ان اولياء الله لاخوف عليهم ولاهم يحنون) «2» و در آن آیه شریفه ای که در رابطه با زمان احتضار مومن است می فرماید: (تنزل عليهم الملائكة الاتخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التي كنتم توعدون) «3» با توجه به اینکه آیات نفی حزن می کند و همچنین امیرالمومنین (ع) برای این گروه اثبات حزن می کند. آن حزنی که نفی خدا می کند یقیناً با این حزنی که امیرالمومنین اثبات می کنند فرق می کند. بنابراین ما باید حزن را تقسیم به دو مرحله کنیم. يك حزن منفی و يك حزن مثبت. آیات و روایاتی که درباره حزن منفی است، عامل این حزن بیشتر امور مادی و ظاهر دنیایی است که چنان ارزش ندارد که قلب انسان را آلوده به حزن بکند. لذا این گونه حزن را پروردگار عالم و انبیاء خدا و ائمه طاهرين نپسندیده اند عامل به وجود آوردن این حزن هم خود انسان است. به خاطر اینکه درك درستی از حقایق و واقعیات ندارد. اما عامل به وجود آوردن حزن مثبت، اعانه پروردگار است. خیلی فرق می کند که جاهلی به حقایق برای خودش ایجاد حزن بکند یا عالمی مانند پروردگار قلب انسان را خانه حزن مثبت قرار بدهد. حزن منفی سبب ضرر و زیان است و حزن مثبت سبب سود و منفعت است.

البته موارد حزن مثبت موارد زیبا و به جایی است و این حزن مثبت چه نیروی برای ایجاد تحرك در وجود انسان است. از انرژی های بسیار بالای معنوی است.

روایت دیگر امام صادق (ع) می‌فرماید «ان الله بعدله و حكمته وعلمه جعل الروح والفرح في اليقين والرضا عن الله» «4» خیلی حدیث باارزشی است. پروردگار عالم به سبب عدل و حکمتش و به سبب علمش روح، آسودگی و راحت را و خوشحالی باطن را در یقین و رضای از خودش قرار داده. صاحب یقین با توجه به اعتمادی که به سلامت کتاب خدا دارد. سلامتی که خود قرآن مجید آن را اثبات می‌کند که قرآن وحی الله است. یکی از بالاترین آیات در این زمینه آیه در سوره مبارکه اسرا است که می‌فرماید (قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لایاتون بمثله ولوکان بعضهم ببعض ظهیرا) «5» بعد خود حضرت حق خبر می‌دهد با فعل مضارع که اینجا دلالت بر استمرار دارد. این لایاتون یعنی دائما تا آخر دنیا در هر زمانی کل جن و انس اگر به یاری یکدیگر برخیزند مانند این قرآن را نمی‌توانند بیاورند. این یکی از دلائل است که قرآن وحی است و دارای

(1) بقره: 38.

(2) یونس: 62.

(3) فصلت: 30.

(4) التمحیص: 59، باب 8، حدیث 124؛ بحار الانوار: 68/152، باب 63، حدیث 59.

(5) اسراء: 88.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 75

سلامت کامل است. حالا انسان از آیات قرآن در رابطه با پروردگار و قلم پروردگار نسبت به تکالیف انسان و پاداشها و حسنات اخلاقی، در رابطه با معاد، از طریق قرآن یقین پیدا می‌کند. هم به صراط مستقیم و هم به تکالیف و هم به پاداش تکالیف و هم به آزمایشها و ابتلائاتی که از ناحیه حق متوجه انسان می‌شود (ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانس والشرات و بشر الصابین) «1» در طوفان مشکلات و حوادث و جریاناتی که انسان را در زمانی اندک در تنگنا قرار می‌دهد از کوره در نمی‌رود. علاوه بر این از پروردگار عالم در تمام لحظاته در تمام جریاناتی که بر او جاری است رضایت کامل دارد. این یقین و رضا باطن را غرق آسودگی و راحت و خوشحالی می‌کند.

یکی از عالمان بزرگ بسیار خدمتگذار در يك شهر كوچكي كه نزديك 35 سال است از دنيا رفته، من یکی از زاهدانه ترین زندگي های روحانی را در زندگي او دیدم. به نظر می رسید که این روحانی از اول جوانی صیغه وقف خوانده برای خودش که وقف خدا و خدمت به عباد خدا باشد. واقعا در زندگیش من کرارا خدمت او رسیدم در آن شب، هیچ عاملی جز خدا و خدمت به خلق در او نبود. یعنی تا 10 روز قبل از بیماری اش هم دنبال خدمت و عبادت رب می دويد و عجیب هم متخلق به اخلاق بود و آدم با حوصله و بسیار صبوری بود و عجیب مشوق طلبه بود و يك روحانی را که می دید وارد آن شهر شده علم و بیان خوبی دارد فداکاری برایش می کرد. ایشان می فرمود که پدرم از علمای بزرگ آن منطقه بود، روزی را بدون حادثه و تلخی نگذراند الا يك روز که تا نزديك غروب مشکلی، حادثه ای برایش پیش نیامد فوق العاده گرفته شد و حالت قبض در مقابل بسط به او دست داد و حرفش هم این بود که امروز چیزی به من وارد نشده معلوم می شود از نظر رحمت خدا افتادم. یعنی امروز روزی بوده که مرا در دایره «ولنبلونکم» راه ندادند و دیگر به حالت گریه بود که برایش خبر آوردند پسر عمویت یا پسر عمه ات از اسب زمین خورده و سرش شکافته است. آن وقت اعلام رضایت از خدا کرد و گفت من در قضاوت من نسبت به پروردگار عجله کردم و معلوم می شود که من امروز مورد رحمت پروردگار بودم و خبر نداشتم. کسی که قلبش با یقین اتحاد پیدا کرده، یقین به تمام حقایق، از طریق قرآن و فرهنگ اهل بیت و حالت رضا برایش آمده که از نتایج یقین است. این با حزن منفی نمی تواند سر و کار پیدا بکند. اگر امور مادی از دستش برود و اگر مانند ابوذر بیابان نشین گرسنه و تشنه باشد امام صادق (ع) می فرماید آسوده و راحت و خوشحال است.

«وجعل الهم والحزن في الشك والسخط» پروردگار عالم، حزنش را در تردید و ناراحتی از خدا قرار داده است. آن کسی که یقین به حقایق ندارد و خوشحال و خشنود از پروردگار عالم نیست و خوشحالی و اطمینان و یقینش گره به امور مادی و عارضی خورده است. البته وقتی مادیات از دستش برود به شدت نگران می شود. «فارضوا عن الله وسلموا لامره» از خدا خشنود باشید خدا با عدل و علمش، بد شما را که نمی خواهد. خداوند که شر خواه نیست. خداوند متعال امتیازی که می خواهد به شما بدهد گاهی از طریق همین امتحانات است. البته کل جریاناتی که از قلم او در حق ما صادر شده امتحان است. قیافه و صدای ما و زیبایی ما يك امتحان است. و زن و بچه دار شدن ما امتحان است. اقبال و ادبار مردم امتحان است. امور مادی امتحان است. حسادت که به ما می شود يك کلاس امتحان است نسبت به ما نه به نسبت حسود. نسبت به حسود عمل شیطانی است ولی ما چه موضعی خواهیم گرفت مثبت یا منفی این کلاس امتحان است. از خدا خشنود باشید چون خدا در جریاناتی که جاری بر شما می کند وصفش و اوصافش تجلی دارد. یعنی اگر با آیات قرآن مجید حتی به بدن و قیافه خود را نگاه بکنید، رحمت، اراده، علم، عدل و حکمت و محبت او را مشاهده می کنید. شهادت زیباترین نقطه انتقال از این عالم به عالم دیگر است. آتھایی که اهل یقین هستند به شهادتشان نه اینکه تنها راضی بودند، بلکه طلب شهادت هم می کردند. در دعاها ماه رمضان ائمه اطهار آمده است که می گویند

شهادت را روزی مآکن. «أَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَ وَفَاتِي قِتْلًا فِي سَبِيلِكَ» «2» شهادت را با جهاد با کفار رقم زده. این جهاد عادلانه و حکیمانه و عالمانه است. به همه چیز خدا رضایت بدهید چون او خیر مطلق و بی نهایت و خیر محض است و هر کاری که برای شما می کند تجلی صفاتش است. «وَسَلِّمُوا لِأَمْرِهِ» تسلیم فرمان های او و

(1) بقره: 155.

(2) کافی: 74 / 4، حدیث 6.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 76

تکالیف و مسئولیت هایی که برای شما رقم زده، باشید که این حالت تسلیم عالیترین حالت است که میوه فروتنی و تواضع در مقابل حق است.

اما حزن مثبت، حزن مثبت حزنی است که به خاطر خدا قلب را فرا می گیرد يك مورد که در این آیه شریفه آمده این است که انسان عالم با کرامت و بزرگواری بین مردم می رود، گمراهی مردم را می بیند انحرافات مردم را می بیند اشتباهات مردم را می بیند خطاهای مردم را می بیند، توسط آیات قرآن پشت پرده پیرونده مردم را هم می بیند که عذاب عظیم قرار دارد. (اخاف علیکم من عذاب یوم عظیم) «1» این را می بیند. پیامبر اسلام با چشم خود مشاهده می کند مثل مشاهدات پیامبر اکرم که در شب معراج بوده است و مشاهدات ابراهیم که در سوره مبارکه انعام مطرح است. (نری ابراهیم ملکوت السموات والارض) «2» یا با آیات قرآن، حقایق را مشاهده می کند یعنی قرآن واقعا برای او مثل آینه است که این آینه قدرت دارد تمام حقایق پشت پرده را منعکس کند. بعد با حوصله و صبر و دلسوزی و با رفت به هدایت مردم اقدام می کند. به دنبال مردم می رود جلسه تشکیل می دهد و دعوتشان می کند. خودش را هزینه مردم می کند ولی از صد نفر 90 نفر به دعوتش توجه نمی کنند، تکبر می کنند، طبیعتا محزون و غصه دار می شود. چرا بندگان خدا دارند با دست خود به طرف دوزخ می روند چرا حقایق الهیه را قبول نمی کنند. این آیه حزن مثبت را می گوید. آدم وقتی می بیند مردم به دعوت الهی او توجه نمی کنند، غصه دار می شود، من که دلیل و برهان دارم. من که حرفهای خوبی می زنم. چرا نمی آیند. علاوه بر این چرا در برابر موضع گیری می کنند می گویند (يقولون انه ليجنون) «3» (يقولوا سحر مستمر) «4» در سوره مبارکه انعام آیه 33 می فرماید: (قد نعلم انه ليحزنك الذي يقولون) من می دانم که حبیبم گفتار اینان و تهمت های اینان و یاوه گویی های اینان تو را غصه دار می کند و محزون می کند. (فانهم لا يكذبونك) اینها که قدرت انکار تو را ندارند. آفتاب را

که نمی شود وسط روز منکر شد. حقایقی که برایشان می گویی نمی شود منکر شد. تو به مردم می گویی «ان الله يامر بالعدل والاحسان وابتاء ذی القربى و ينهى عن الفحشا والمنكر والبغى» اینها چطورى قابل تکذیب است. عدالت که قابل تکذیب و انکار نیست. احسان که يك اخلاق پاک است، قابل تکذیب نیست. «ولكن الظالمين بآيات الله يحجدون» اینها دارند قرآن را تکذیب می کنند ولی تکذیب اینها کارساز نیست. اینها نمی توانند چهره آیات مرا پوشانند. خودشان دارند ضرر می کنند اما ما می دانیم که بالاخره تو انسان صاحب اخلاقی، از اینکه حرف تو را گوش نمی دهند به آیات قرآن رو نمی کنند غصه دار می شوی. حالا اگر برای ما طلبه ها در بین مردم همین غصه برآید پیش بیاید همین غصه نوعی عبادت است. همین دلسوزی نوعی عبادت است. از اینکه رنج می کشیم و ناراحتیم یقینا پروردگار عالم به ما اجر خواهد داد. اگر عنایت کرده باشید آیات قرآن مجید گاهی قلب را با کسب یکجا بیان می کند. قلب کاسب. یعنی قلب هم برای خودش مثل اعضا و جوارح عمل دارد. حرکت دارد یکی از حرکات زیبایش همین غصه برای خدا و برای عبادت خداست و برای اینکه گوش به حرف نمی دهند.

اما حزن دیگر که باید با عنوان حزن عاطفی از آن یاد کرد که این هم يك حزن مثبتی است. حالا بچه آدم مریض می شود طبیعتا آدم غصه دار می شود. در عین حال که راضی به رضای خدا است. به رسول خدا وقتی گفتند: برای ابراهیم چرا گریه می کنی؟ فرمودند: «اولادنا اکبادنا» «5» رضایت از خدا سرچایش، اینکه بچه ام مرده است، دلم می سوزد و گریه ام می گیرد. این از آثار آدم زنده است.

(1) هود: 26.

(2) انعام: 75.

(3) قلم: 51.

(4) قمر: 2.

(5) بحار الانوار: 97/101، باب 2، حدیث 58.

در سوره یوسف آیه 13 یعقوب می‌فرماید: **(قال انی لیحزننی ان تذهبوا به) «1»** اگر او را از پیشم ببرید من محزون می‌شوم. حزنش هم درست بوده و بین پدر و فرزند رابطه عاطفی است. وقتی تلنگر به این عاطفه بخورد و زخم به این عاطفه بخورد آدم محزون می‌شود **«واخاف ان یاکله الذئب»** اینجا این سوال مطرح است بچه‌های یعقوب به یعقوب گفتند بیابان سرسبز و مراتع آباد است معلوم می‌شود که اواخر بهار بوده و در خرداد بوده. آن وقت چون بیابان آباد است معمولاً گرگها طرف شهر نمی‌آیند. علاوه بر این یعقوب بعد از خواب یوسف به یوسف گفت: **(کذلک یجتیبک ربک و یعلمک من تاویل الاحادیث) «2»** یک آینده بسیار مثبتی از طریق این خواب صادقانه برای حضرت یوسف بیان کرد. می‌داند که یوسف از بین نمی‌رود و می‌داند که گرگ در این موقع نمی‌آید و گرگ اگر بیاید شب می‌آید و معمولاً به گله می‌زند و علاوه بر این که معروف است پیامبر و پیامبرزاده را گرگ نمی‌خورد، پس چرا یعقوب به بچه‌هایش قاطعانه گفت **«اخاف ان یاکله الذئب»** این مطلب برای من روشن نبود فکر می‌کنم این جمله از وجود مبارک موسی بن جعفر نقل شده است که حضرت می‌فرماید **(کنی عنهم بالذئب مساتره عنهم) «3»** یعقوب (ع) کنایه به بچه‌ها زد و قصدش را پنهان کرد. سعدی کنایه را خیلی زیبا بیان کرده است که یک کسی یک بره‌ای را از دست گرگی نجات داد و بره خیلی خوشحال شد که از دست یک گرگ نجاتش دادند. بره را آورد خانه. دید عجب بره خوبی است و گوشتش برای یک پلوگوشت خوب است. بره را رو به قبله کرد و خرخری که گلولی بره می‌کرد سعدی آن را معنا کرده که:

زچنگال گرگم در ره‌بودی چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی

(کنی عنهم بالذئب مساتره عنهم) یعنی اخلاق گرگی را آن زمان در این ده تا فرزندش که نتیجه حسادت بود می‌دید و می‌دید که اینها با این اخلاق گرگی شان به یوسف رحم نخواهند کرد. **(اخاف ان یاکله الذئب و انتم عنه غافلون) «4»** **«انتم عنه غافلون»** جمله اسمیه است و عنایت دارید که با جمله فعلیه از نظر معنا فرق اساسی دارد. این را ما در مسائل جمل و ادبیات در مغنی و مختصرش را در صمدیه خواندیم. جمله اسمیه در اینجا معنی این است **«انتم عنه غافلون»** شما از شخصیت و عظمت یوسف غافل هستید و نمی‌دانید او چه گوهری است. چون غفلت دارید او را که می‌برید من این ناراحتی را دارم که گرگ به او حمله بکند و گرگ هم خودتان هستید. عامل غفلت بچه‌ها هم پرده حسد بود.

اما آیه دیگر در سوره توبه است. این هم از آیات جالب قرآن مجید است که پروردگار حزن را به صورت مصدر استعمال کرده در آیه و مصدر دلالت بر فراگیری و گاهی استمرار دارد. اول آیه را این است که در زمان اعلام جنگ با مشرکین یک عده‌ای حاضر بودند، اسلحه داشتند، مرکب داشتند، لباس جنگ داشتند، اعلان آمادگی می‌کردند. اما یک عده‌ای پیش پیامبر می‌گفتند شما می‌دانید و خبر دارید. زندگی ما برای شما روشن است. پول و اسلحه نداریم. زره و اسب نداریم،

واقعا هم دلمان می‌خواهد در جبهه شرکت بکنیم. شما به ما اسلحه و مرکب و لباس جنگ بده ما با کمال میل جانمان را در طبق اخلاص گذاشتیم. اما پیامبر نمی‌توانست به آنها کمک بکند. پول و اسب و اسلحه نداشت. (ولا علی الذین) یعنی حرجی نیست اگر جبهه نیایید. عطف به جملات ماقبلش است. (اذا ما اتوک لتحملهم) که آنها را آماده بکنی جبهه بروند. (لتحملهم) یعنی حمل اسلحه با آنها برقرار بکنی و مرکب. «قلت لاجد ما املکم علیه» من نه اسب و نه پول و نه اسلحه دارم. (تولوا) وقتی به اینها می‌گویی که من نمی‌توانم شما را آماده کنم برای جنگ بلند می‌شوند از پیش تو بر می‌گردند و می‌روند. اما با چه حالی می‌روند. چقدر گاهی اهل ایمان عجیب بودند. می‌خواستند بروند جان بدهند می‌گفتند زمینه‌ای نیست که برویم جان بدهیم. می‌خواستند از زن و بچه، پول و مغازه و کار دست

(1) یوسف: 13.

(2) یوسف: 6.

(3) بحار الانوار: 221/12، باب 9.

(4) توبه: 92.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 78

بردارند و جان بدهند. پیامبر فرمود: من زمینه ندارم که شما را جهاد بفرستم تا جان بدهید. اینها چه مومنی بودند. خیلی هم کم بودند. حضرت عبدالعظیم حسنی (ع) نقل می‌کنند که امام باقر (ع) می‌فرماید که در زمان حکومت امیرالمومنین خصوصاً در ایام جنگ صفین پدرم یاران واقعی و موافقش به 40 نفر نمی‌رسیدند. از زین العابدین (ع) این روایت را دیدم که می‌فرمودند: از مدینه تا مکه بعد از کربلا ما 20 نفر یار موافق نداریم. امام صادق (ع) در پاسخ سدید صیرفی که به حضرت گفت: چرا قیام نمی‌کنید او را بیرون مدینه برد یک گله حیوان را نشان داد و فرمود به این تعداد اگر یار واقعی داشتیم حرکت می‌کردم. بیشتر اینها سیاهی لشکرند و شیعه واقعی نیستند. تسلیم نیستند. سدید می‌گوید من رفتم گله را شمردم 16 تا گوسفند بیشتر نبود. اینها کم هستند ولی خیلی پرقیمت هستند. (تولوا) حبیب من وقتی جواب رد از تو می‌شنوند و می‌گویند ندارم اسلحه و پول و مرکب (اعینهم تفیض من الدم) چشم‌های آنها اشک می‌ریزد که چرا نمی‌شود

می‌خواهیم جان بدهیم چرا نمی‌شود حالا يك عده‌ای دوست دارند زمینه كمك فراهم نشود که راحت باشند. خانه را از دست ندهند. زن و بچه را از دست ندهند. جانشان را از دست ندهند. اینها گریه می‌کردند چرا نمی‌شود. (اعینهم تفیض من الدمع حزنا) اینجا با مصدر حزن آمده و دلالت بر استمرار دارد. مگر غصه اینها تمام می‌شود. (الا یجدوا ما ینفقون) غصه شان برای این است که پول ندارند؛ هزینه خدا کنند، برای این است که مرکب ندارند جهاد بروند. برای این است که زمینه وجود که به پروردگار جان بدهند. این ماینفقون مورد خاص نیست. مثل (ما رزقناهم ینفقون) «1» که شامل علم و آبرو و مال می‌شود. چون آیات قرآن تحمل معانی مثبت را فراوان دارد. به جلد اول حقایق الاصول مرحوم آیت الله العظمی حکیم مراجعه بفرمایید داستانی را ایشان از ملافتحعلی سلطان آبادی نقل می‌کنند در تفسیر آیه شریفه (حبیب الیکم الایمان وزینه فی قلوبکم وکره الیکم الکفر والفسوق والعصیان) «2» می‌فرماید: که يك لفظ حقیقت در يك معناست و مجاز در معانی دیگر است؟ یا يك لفظ در تمام معانی حقیقت است؟ مرحوم آقای حکیم این تفسیر را پسندیده‌اند و دلیلشان هم این است که مرحوم ملافتحعلی سلطان آبادی حدود 30 شب برای چند مجتهد در سامرا تفسیر قرآن می‌گفتند و هر شب هم همین يك آیه حجرات را مطرح می‌کردند و مطلب نو به گونه‌ای می‌گفتند که مستمع تفسیر خیال می‌کرد که حرف در آیه تمام است ولی شب بعد شاگردان حرف نو و قوی تری را می‌شنیدید. آیا لفظ حقیقت در يك معنا و مجاز در دیگر معانی است یا در همه معانی حقیقت است. ایشان این را انتخاب می‌کنند.

(الایجدوا ماینفقون) حزن مستمرشان برای این است که پول ندارند، اسلحه ندارند، مرکب ندارند زمینه برای جانبازی در راه خدا ندارند. اینها موارد حزنی است که پروردگار قبول کرده و همین غصه‌ها و حزن‌های مثبت باعث تحرك است. یعقوب 40 سال پیگیر یوسف بود تا بالاخره پیدایش کرد.

(1) بقره: 3.

(2) حجرات: 7.

درس تفسیر نوح البلاغه (خطبه 86) جلسه هفدهم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

در خطبه 86 نوح البلاغه اولین ویژگی ای که امیرالمؤمنین (ع) برای محبوبترین عباد خدا نقل می کند حزن است. و با فاء تفریع هم بیان می کنند که این فاء تفریع «فاستشعر الحزن» در حقیقت نتیجه آن «اعانه الله على نفسه» است. یعنی این ویژگی و 39 ویژگی دیگر میوه های شیرین خدا نسبت به عبد و یاری و کمک پروردگار است. استشعار به معنای لباس زین است که چسبیده به بدن است و حضرت با جمله استشعر می خواهند بفرمایند که حزن با قلب محبوبترین عباد خدا وحدت دارد و يك حزن دائم پیوسته و چسبیده به دل این بندگان خداست. و بحث شد که این حزن مثبت در برابر حزن منفی است. چون قلب چنین انسان هایی به خاطر علمی که به حقایق امور دارند از طریق آیات قرآن و مکتب اهل بیت دچار حزن منفی نمی شود.

روایتی را مرحوم کلینی از وجود مبارك رسول خدا نقل می کند که به زید بن حارثه فرمودند: «كيف اصبحت يا فلان» در چه حالی هستی؟ در جواب رسول خدا عرض کرد: «اصبحت يا رسول الله (ص) موقنا» پیامبر اکرم فرمود: «فما حقيقه يقينك» اینکه در حال یقین به سر می بری نشانه آن چیست؟ چون این ادعای خیلی سنگین و مهمی است. یقین حال انبیاء خدا و اولیای خاص الهی است. او نشانه هایی را برای پیامبر بیان کرد از جمله این بود که من باطنم و درونم از دنیا خالی شده و علامت این خالی شدن این است که طلا و سنگ برای من مساوی است. همانطور که معاویه درباره امیرالمؤمنین (ع) گفت. اگر دو تا انبار در اختیار امیرالمؤمنین قرار بگیرد يك انبار پر از طلا و يك انبار پر از کاه باشد، امیرالمؤمنین اول آن انبار طلا را بین اهلش تقسیم می کند؛ و بعد انبار کاه را قسمت می کند. برای اینکه در قلب امیرالمؤمنین طلا و کاه مساوی است. هر دو عنصر دنیایی است که آنها را امیرالمؤمنین در وجود خود جا نداده است. فقط از بیرون عناصر را نگاه می کند. حضرت در خطبه متقین وقتی اهل تقوا را تعریف می کند یکی از خصوصیت های اهل تقوا را اینطور بیان می کند که اگر آدم به این مقام برسد یقینا در صف اولیای خاص خدا قرار گرفته و در حد خودش انسان کاملی است. «عظم الخالق في انفسهم وصغر مادونه في اعينهم» 1» جمله بندی جالبی است. یعنی مادون خدا را به باطن راه ندادند. مادون خدا همه برایشان بیرونی است و وقتی که نگاه می کنند يك شیء بیرون از خود و خدا را نگاه می کنند و خیلی کوچک می بینند. چنانکه به ابن عباس فرمود این حکومت به اندازه کفش هایی که من وصله کردم، پیش

من ارزش ندارد. لذا هیچ وقت اینها به خاطر آن معرفتشان به حقایق امور تحت تاثیر اشیاء قرار نمی گرفتند. اگر نعمت بود به قول رسول خدا می گفتند الحمد لله رب العالمین باز خدا را نگاه می کردند. خوشحال به نعمت نبودند. مغرور و اسیر نعمت نبودند. اگر نعمت نبود، می دانستند به حکمت حق است که نیست و به لطف حق نیست. می گفتند «الحمد لله علی کل حال»

در روایات آمده است که شیطان یعنی ابلیس به پروردگار عالم گفت اگر ایوب را بنده خوب خودت می بینی به خاطر این همه نعمتی است که در اختیارش است این دوازده اولاد، بدن سالم، خانه. خداوند متعال به او خطاب کرد ایوب می خواهد اینها را داشته باشد یا نداشته باشد. بعد پروردگار برای اینکه حقیقت ایوب را بنمایاند به ابلیس فرمود: قسمت به قسمت اینها از دستش می رود و می بینی که درحالت تغییری نخواهد کرد و همه برای مدتی از او گرفته شده نه در عبادت کسل شد و نه ارتباطش با خدا ضعیف شد. عبادت همان عبادت و ارتباط همان ارتباط و محبت همان محبت بود کمترین کسالتی برای او نسبت به پروردگار عالم نیامد و بعد از آن همه حوادث می گوید بنده خوبی ایوب است. بنابراین آنچه که در بیرون نگاه می کنند در درون راه نمی دهند که اسیرشان بکند.

پیامبر اسلام با اشاره به او فرمودند: «هذا عبد نوره قلبه بالایمان» این ایمانش ایمان علمی نیست. ایمان نوری و کشفی است. یعنی به حقیقت رسیده است. انیشتین هم در مقالاتش می نویسد که من به خدا اعتقاد دارم. ولی

(1) کافی: 53/2، باب حقیقه الایمان و الیقین، حدیث 2.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 80

این اعتقاد اعتقاد علمی است. یعنی عالم است به اینکه خدا هست. ولی این اعتقاد در او تاثیری ندارد. امیرالمومنین (ع) ایمان به خدا دارد و در پرتو آن ایمان همه چیز ایشان متعادل است و همه ارزشها در او ظهور دارد ولی در انیشتین ظهور ندارد، در نیوتن هم ظهور ندارد. نیوتن هم می گفت خدا ولی یهودی مرد. انیشتین می گفت خدا ولی بر همان مذهب باطلش باقی ماند و بر همان مذهب باطل مرد. فرق می کند ایمانی که علم به خدا باشد با ایمانی که عرفان به خدا باشد و نورانیت بین انسان و بین پروردگار باشد. البته این مطلب بحث مفصلی دارد که شما هم می توانید در ضمن مطالعه آیات و روایات و کتب به طور تفصیل برسید. پس دو گونه ایمان داریم؛ ایمانی که ایمان علمی است و ایمانی که ایمان نوری است.

«الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور» يك وقت با زحمات علمی، جهل من نسبت به این معنا کنار می‌رود؛ که عالم کارگردان دارد و دیگر کاری به پیرامون آن ندارم. یعنی به این نقطه می‌رسم و می‌مانم. ولی يك وقت به این کارگردانی که می‌رسم خودم را تسلیم خواسته‌های او و فرمان‌های انبیاء او و امامان می‌کنم و عبدالله به معنای واقعی می‌شوم. خیلی فرق است که من به این نقطه برسم که عالم خالق دارد و کاری به کارش نداشته باشم. یا عالم خالق دارد و من تسلیم وجود مقدس او در افعال و حالات خود بشوم. در هر صورت حزن منفی برای این طایفه پوچ و بی معناست. چرا؟ چون نعمت بیاید الحمدلله رب العالمین. نعمت برود الحمدلله علی کل حال. ولی حزن مثبت سرپای وجود اینها را پر می‌کند که عامل تحرك است حزن منفی آدم را بیمار می‌کند، آدم را کسل می‌کند. روان انسان را به هم می‌ریزد. او دنیایش را از دست داده سر ازدیوانگی در می‌آورد و جزع و فزع می‌کند. روایات بسیار مهمی که در رابطه با حزن مثبت وارد شده است.

در علل الشرایع، صفحه 93 آمده است: ابی بصیر می‌گوید: «دخلت علی ابی عبدالله ومعی رجل من اصحابنا» «1» وارد بر حضرت صادق شدم یکی از شیعیان با من بود. «فقلت له جعلت فداك» به حضرت عرض کردم فدایتان بشوم ای پسر رسول خدا «انی لا غتم واحزن من غیر ان اعرف لذلك سببا» من گاهی مغموم و محزون می‌شوم. علتش را هم نمی‌فهمم. يك مرتبه می‌بینم غصه دار شدم، محزون شدم. حزن و غم با همدیگر فرق می‌کند. «فقال ابو عبدالله (ع) ان ذلك الحزن والفرح یصل الیکم منا» اگر منبع این حزن و غصه را می‌خواهید ما اهل بیت هستیم. منشاء و مبدء این حزن و این خوشحالی هستیم. البته راوی راجع به خوشحالی نپرسیده است. فقط راجع به حزن و غم پرسید. امام صادق (ع) خوشحالی را هم اضافه کردند. «لانا اذا دخل علينا حزن او سرور» برای اینکه وقتی غصه‌ای یا خوشحالی به ما دست می‌دهد «کان ذلك داخلا علیکم» آن حزن و خوشحالی در شما هم ظهور می‌کند. چرا؟ اگر آدم علت را يك مقدار عمیق بشود خیلی ارزش دارد. «لأننا وایاکم من نور الله عزوجل» برای اینکه ما و شیعیان واقعی ما باطنشان از نور خدا است. چون ما در يك نقطه با همدیگر اشتراك داریم. هم ما اهل بیت و هم شما شیعیان از نور خدا هستیم و این نور هم «ظاهر لنفسه ومُظهر لغيره» وقتی غصه یا شادی به ما می‌رسد در شما هم ظهور می‌کند. در روایت دیگر هم می‌فرماید «شیعتنا منا خلقوا من فاضل طینتنا» «2» «ویفرحون بفرحنا و یحزون لحزننا» «3» حالا اگر ما يك دفعه غصه دار می‌شویم، به این نتیجه می‌رسیم که این غصه اول متوجه حضرت بقیه الله ولی عصر (ع) شده که جریان را در عالم می‌بینند علیه قرآن، شیعه و دین و قلب مبارکشان غصه دار می‌شود، این غصه هم به ما منتقل می‌شود.

حضرت می‌فرماید: «یا اباذر ما عبد الله عزوجل علی مثل طول الحزن» «4» پروردگار عالم به مانند طول حزن یعنی حزن مثبت عبادت نشده. در توضیح این گونه روایات من مطالب مهمی را به طور فهرست وار امروز

(1) علل الشرایع: 93/1، باب 84، حدیث 2؛ بحار الانوار: 145/58، باب 43، حدیث 22.

(2) بحار الانوار: 303/53، الحکایه الخامسه و الخمسون.

(3) غرر الحکم: 117، حدیث 2049.

(4) مکارم الاخلاق: 462 (الفصل الخامس).

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 81

برای شما عرض می‌کنم. امیرالمومنین (ع) می‌فرماید: «فکم من حزین وفد به حزنه علی سرور الابد» «1» چه بسیار حزینی که حزنش او را به خوشحالی ابدی وارد می‌کند. امام زین العابدین (ع) می‌فرماید: «ان الله يحب كل قلب حزین» «2» خدا عاشق هر دلی است که پر از حزن است. امام صادق (ع) می‌فرماید: «الحزن من شعار العارفين لكثرة واردات الغيب علی سرائرهم» «3» این همانی است که عده‌ای از شراح نهج البلاغه می‌گویند این خطبه 86 بیان اوصاف عارفان بالله است. اینها چون دل پاک و آینه‌ای دارند از عالم غیب وارداتی بر آنها می‌شود مثل معرفت بدون معلم که وجود مبارك زین العابدین کنار بازار کوفه به زینب کبری (س) فرمودند: خدا را شکر می‌کنم که تو عالم بدون معلم هستی. یعنی يك وارداتی بر قلب وجود مقدس تو می‌شود که باعث می‌شود امامی مثل من برای آن واردات خدا را شکر بکند. «وطول مباهاتهم تحت تستر الکبرياء» این واردات غیبیه آنها را سراسیمه و دهشت زده می‌کند از کبریایی پروردگار. یعنی وقتی خود خداوند متعال عظمتش را جلوه می‌دهد در قلب آنها اینها در برابر آن عظمت و احساس کوچکی خودشان دهشت زده می‌شوند. «ولوحجب الحزن عن قلوب العارفين ساعه» اگر این حزن را يك ساعت خدا از اینها بگیرد «لاستغاثوا» فریاد آنان بلند می‌شوند و دوباره از خدا می‌خواهند که آن حزن را به قلب برگرداند. «ولوضع فی قلوب غیرهم لاستنکروه» اما اگر در دل دیگران قرار بدهد می‌گویند چرا این حزن برای ما آمده می‌خواهند که این حزن را برطرف بکنند.

اما آخرین روایت از رسول خدا پرسیده شده «قد سئل أين الله» از حضرت پرسیدند خدا کجاست؟ حضرت جواب دادند. «عند المنكسره قلوبهم» «4» پیش شکسته دلان است.

حزن مثبت مواردش چه مواردی است؟ همین موارد است که انسان را به حرکت زیبا و می‌دارد و این موارد هم ریشه در توجه و تذکر و شناخت و معرفت دارد. اول شناخت خدا است. آن که خدا را می‌شناسد؛ در کنار پروردگار همیشه غصه دار است. غصه‌اش از این است که چرا بیشتر و خالص‌تر و عاشقانه‌تر خدا را بندگی نکردم. چرا بیشتر از این خودم را هزینه خدا نکردم. یعنی در کنار ارزشهای الهی غصه دار است. در کنار ارزشهای ملکوتی و معنوی غصه دار است. من مواردی را که نقل می‌کنم با چشمم دیدم.

در مشهد يك مرد آراسته و متدین به من گفت من می‌خواهم بروم عیادت يك بیماری که او آدم خاصی است. وقتی که رفتیم بیمار در حال احتضار بود یعنی چندساعت بعد از این عیادت هم از دنیا رفت. چون خیلی هم آدم باارزشی بود و در حرم حضرت رضا (ع) دفن کردند. فرزندش در گوش بیمار، به او گفت که فلانی عیادت آمده. چشمش را باز کرد. که فرزندش می‌گفت دو سه روز حرف نمی‌زد و دو جمله به من گفت که خیلی برام پرمیست بود.

مطلب اول؛ گفت شما که در کار تبلیغ دین هستی و من هم دین را تبلیغ کردم و به این نتیجه رسیدم. دم مرگ پرده‌هایی کنار می‌رود و يك حقایقی آدم می‌بیند. (ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة) «5» يك حقایقی برایش کشف می‌شود. (فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد) «6» گفت عالم را شما خزانه ثروت خدا حساب کن در این خزانه گوهری پرمیست تر از تبلیغ دین وجود ندارد و این حرفش هم با یکی از آیات سوره احزاب می‌خواند. (الذين يبلغون رسالات الله ويخشونه ولا يخشون احدا الا الله وكفى بالله حسيبا) «7» این کفی بالله حسيبا خیلی حرف دارد.

(1) غرر الحکم: 144، حدیث 2592.

(2) کافی: 99 / 2، باب الشکر، حدیث 30.

(3) بحار الانوار: 70 / 69، باب 97، حدیث 1.

(4) بحار الانوار: 157 / 70، باب 125، ذیل حدیث 3.

(5) فصلت: 30.

(6) ق: 22.

(7) احزاب: 39.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 82

مطلب دوم؛ گفت من دو ماه نتوانستم حرکت کنم. همینطور روی تخت افتادم تنها آرزویم در این عالم است که برایش دارم از غصه می میرم، همین حزن است. خدا يك بار دیگر به من اجازه بدهد دو رکعت نماز صبحم را ایستاده بخوانم. همان نماز طبیعی را. نه نماز ضروری و ناچاری که خوابیده می خوانم. من غرق غصه ام و دارم می میرم که چرا نمی توانم دو رکعت نماز بخوانم. این يك مرحله حزن است.

باز مرحله دیگر که ریشه در شناخت عمر دارد. آن کسی که ارزش عمر را فهمیده است. آن کسی که مثل مرحوم آیت الله العظمی بروجردی در سن 88 سالگی فرموده بودند من يك لحظه عمرم را ضایع نکردم. آن کسی که عمر را می شناسد این غصه را دارد که با این مهمترین سرمایه که يك بار به انسان عنایت می شود چرا با آن تجارت بیشتری نکردند و این وقت و لحظات و ساعتها را تبدیل به ارز آخرتی نکردم. (بسم الله الرحمن الرحيم والعصر ان الانسان لفي خسر الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات وتواصوا بالحق و تواصوا بالصبر) «1» سوم؛ حزن عقلی است. حزن به خاطر عقل است. آن کسی که عقل شناس شده ناراحت است از اینکه این عقل را که امیرالمومنین می فرماید از حالت طبیعی می شود به حالت عقل مسموع کرد. یعنی عقل پخته گردد. چرا بیشتر دنبال معرفت و علم و انبیاء و قرآن نفرتم که این عقل پخته تر شود.

چهارم؛ حزن نفس است. این نفسی که پروردگار برایش یازده بار قسم خورده که در تمام قرآن بی سابقه است. يك مورد از قسمها در سوره والشمس است. حزن و غصه برای اینکه چرا او را به نقطه اوج (قد افلح من زکیها) «2» نرساندند. البته این عناوین در کتابها بحثهای مفصلی دارد. شما وصیت نامه سید بن طاوس به فرزندشان را در کتاب محاسبه نفس ببینید که چقدر زیبا در این زمینه توضیح داده است.

پنجم؛ حزن برای خود قلب است. امام صادق (ع) از قلب تعبیر به حرم خدا کرده و فرموده است: «القلب حرم الله فلا تسكن فی حرم الله غیر الله» «3» چرا من در این 50-60 سال يك حرم پاك برای خدا به وجود نیاوردم و هنوز در گوشه و کنارش بعضی از بتها خودنمایی می کنند.

ششم؛ حزن کسی که جایگاه اعضاء و جوارح را می شناسد. یعنی چشم، گوش، زبان، دست، پا، شکم، شهوت، را شناخته است. با زبان «لان یهدی الله علی یدیک رجلا خیر لك مما طلعت علیه الشمس و غربت» «4» با همه اعضاء

می شود چنین تجارت هایی کرد. چرا نشد؟ با شکم در حلال خوردن عبادت می شود کرد. با شهوت سکوی پرواز مثل یوسف می شود. با رفتن به مجالس علم می شود پرورش یافت. با دست صد کتاب علمی و هدایتی می توان نوشت. وقتی اعضاء و جوارح را می شناسد نسبت به اعضاء و جوارح در حزن است که چرا بیشتر از این انجام نگرفته یا وقتی که در مقام شناخت بر می آید ناراحت می شود که چرا از اول این کار را انجام نداده و این ارزشها را با هزینه اعضاء و جوارح به دست نیاورده است. مطالب در «فاستشعر الحزن» تقریبا تمام است.

(1) عصر: 1/3.

(2) شمس: 9.

(3) بحار الانوار: 25/67، باب 43، ذیل حدیث 27.

(4) کافی: 28/5، باب وصیه رسول الله، حدیث 4.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 83

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه هجدهم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

بحث در خطبه 86 کتاب با عظمت نهج البلاغه امیرالمومنین (ع) است. در این خطبه امیرالمومنین (ع) چهل ویژگی، از عبدی که مورد نصرت و یاری پروردگار است را بیان می کنند که یاری و نصرت حضرت حق البته به خاطر آماده سازی خود عبد برای تجلی نصرت رب است که با یاری پروردگار این چهل صفت از افق وجود عبد به معنای واقعی طلوع

می‌کند. حضرت می‌فرماید: «ان من احب عباده الله اليه عبدا اعانه الله على نفسه» که در جلسات گذشته اعانه بر نفس توضیح داده شد که ممکن است یکی از سه اعانه باشد و بعد حضرت اوصاف را بیان کرده‌اند، اولین وصفی که فرموده‌اند: «فاستشعر الحزن» قلب عبد يك لباس چسبیده به خودش را به عنوان حزن پیدا می‌کند. حزن هم 8 قسمت دارد که تنوع اندوه برای انسان است. هر اندوهی جایگاه خاص و ویژه ای دارد. بحث در «فاستشعر الحزن» تمام شد.

اما ویژگی دوم؛ امیرالمومنین (ع) می‌فرمایند «وتجلبب الخوف» لباس خوف بر اندام جان و روان این عبد است. جلباب به معنای لباس است. لباس را در آیات قرآن مجید و معارف الهیه به چند معنی تعبیر کرده‌اند. کتاب‌های با تکیه بر آیات و روایات، شش لباس را بیان کردند.

اول: لباسی است که عموم مردم به این لباس توجه دارند که از نخ‌ها و پارچه‌های مختلف آماده می‌شود و ساتر قبايح بدن مردم است.

دوم: لباسی است نزد خاصه که پوشاننده قبايح اعمال است. یعنی این قدر بدی‌های اعمال را زیر پوشش می‌برد که تقریباً از بین می‌رود و دیگر در وجود انسان نماند که با همین تعبیر لباس در قرآن کریم آمده، (ولباس التقوى ذلك خير) «1» تقوا از هر لباسی برای شما بهتر است و این پوشاننده است. یعنی يك پوشاندگی است که ریشه آن قبايح باطنی را از بین می‌برد. تقوا می‌دانیم که ریشه و ماده اش وقی است یعنی نگاه دارنده. وقتی که کسی شروع به تمرین ترك گناه بکند. فرض کنید يك کسی آلوده به گناه نظر کردن نامحرم است. چشمش پیچ و مهره الهی ندارد با اشاره هوای نفس و وسوسه‌ها به هر طرفی راحت می‌چرخد و به جانب هر چهره ای راحت موضع‌گیری می‌کند. برای تقوای چشم علاوه بر توجه به قیامت، توجه به عاقبت، توجه به آثار نظر به نامحرم که علم به موضوع است و عملش هم تمرین ترك است.

من با افراد اهل خدا در ارتباط بوده‌ام. در جوانی در تهران و شهرستان‌ها خدمتشان رسیده بودم و اینها واقعا اهل تقوا بودند؛ آنها حرفشان این بود که يك چشم روی انگشت هوای نفس و وسوسه‌های شیطانی ببندند و چهل روز از نگاه به نامحرم خود را حفظ کنند. این حفظ یعنی همان تقوا است. هم اینها متکی بودند به آن روایت شریفی که اصول کافی نقل می‌کند «من اخلص لله اربعین صباحا» «2» که می‌گویند شعر حافظ هم اشاره به این روایت دارد که:

ای صوفی شراب آنگه شود صاف که در شیشه بماند اربعینی

همانطوری که شراب نجس بعد از مدتی تبدیل به سرکه پاك می‌شود اعضا و جوارح آلوده هم بعد از 40 شبانه روز ترك آلودگی تبدیل به عضو پاك می‌شوند. چون اعضا؛ نجاست مربوط به خودشان را دارند. نجس شدن به همین نگاه به نامحرم است. گوش برای خودش يك نجاست و آلودگی دارد. بعد از 40 روز چشم آراسته به لباس تقوا می‌شود که البته خود

این لباس هم مثل لباس ظاهر در معرض خطر است. ما زمانی از تمام خطرات مصون می‌شویم که تقوای وجود خود را تا لحظه خروج از دنیا ادامه بدهیم با این شکل اگر آنجا برویم دیگر هیچ خطری متوجه ما نخواهد بود. اما تا در دنیا هستیم هم در معرض ابتلای الهی و هم در معرض خطرات شیطان و هم در معرض تکالیف و هم در معرض وسوسه‌ها هستیم. در هر صورت ما بین دو تا جاده‌ایم و با وظیفه جهاد اکبر روبرو هستیم. که اگر ما این جهاد اکبر را برای هر

(1) اعراف: 26.

(2) جامع الاخبار: 94.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 84

عضومان ادامه بدهیم یقیناً تبدیل به لباس تقوا برای آن عضو می‌شود. حالا وقتی لباس تقوا به چشم پوشیده شده اندك اندك آن عیب‌هایی که جمع شده بود در زیر این لباس می‌پوسد و از بین می‌رود که در قرآن مجید هم می‌فرماید (یکفر عنکم من سیئاتکم) «1» کفران یعنی پوشاندن و این پوشش هم گناهان را می‌پوساند و از بین می‌برد و هم تبدیل به حسنات می‌کند. (بیدل الله سیئاتهم حسنات) «2» که احتمالاً معنی تبدیل تغییر عمل است نه اینکه روز قیامت به ما می‌گویند شما 4 هزار نگاه به نامحرم داشتی و همه اینها را ما از باب لطف و محبتمان تبدیل به نگاه مثبت کردیم. می‌گویند آن را که بیشتر فطرت آدم می‌پسندد این است که خداوند متعال ایجاد تحول می‌کند یعنی نظر کردن آلوده چشم را به پاک نگاه کردن تغییر می‌دهد. یا تمام وجود را از میل به آلودگی و میل به خوبی‌ها تبدیل می‌کند. در فرمایشات حضرت ابی عبدالله الحسین (ع) به نقل کتاب شریف تحف العقول و به نقل مرحوم مجلسی آمده است: ابی عبدالله الحسین (ع) می‌فرماید: تقوا کاری می‌کند که پروردگار عالم انسان را از آنچه که مورد نفرت است برگرداند به آنچه که مورد محبت و علاقه پروردگار یا انسان است.

سومین لباس؛ لباسی است که خاص الخاص‌ها می‌گویند. اولیاء خدا سراغ این لباس می‌روند که این ساتر قبایح نفوس و قبایح اعمال است. قبایح نفوس احتمالاً در فرمایش این بزرگواران؛ رذائل اخلاقی و تقصیرات و کمبودهای نفس باشد که از این به لباس عفاف تعبیر می‌کنند. یعنی دامن نفس به حسد و به حرص و به ریا و به بخل و کینه آلوده نشود.

چهارمین لباس؛ لباس نزد اهل ایمان واقعی است که سائر قبایح قلوب است. دل انسان به قول پیامبر اکرم (ص) تا ساختمان سازی کامل نشود عین برگ درخت در بیابان است، که حضرت می‌فرماید: باد وقتی می‌زد این برگ را مرتب زیر و رو می‌کند. وقتی که باد بایستد برگ استقرار پیدا می‌کند، بالاترین قبایح قلب هم محبت‌ها و تعلقات غیرخدایی است. تعلقات قلب ممکن است زیاد باشد ولی یک بخشی آن الهی و یک بخشی از آن طبیعی باشد. ما علم را دوست داریم. این علقه قلب به علم است. یا ارزشها را دوست داریم، علقه قلب به ارزشهاست. یا انبیاء و ائمه طاهرين را دوست داریم. اولیای خدا را دوست داریم. پروردگار را دوست داریم. این محبت‌های مثبت همه زیرمجموعه‌های محبت به پروردگار است. ولی یک علقه‌های منفی هم قلب پیدا می‌کند که در آن روایت معروف پیامبر عظیم الشان اسلام به یک علقه غیرخدایی قلب اشاره می‌کنند که خیلی‌ها را این علقه بالاخره از ایمان و خدا برید. از اعمال شایسته برید و حتی رو در روی انبیاء خدا و ائمه طاهرين قرار داد با اینکه اول مومن بودند.

یکی حب افراطی به پول است. بعضی از این وکلای ائمه ما بعد از مرگ ائمه با اینکه وکیل مورد اعتماد بودند پول‌هایی که پیش شان جمع شده بود دیگر حاضر نشدند به امام بعدی تحویل بدهند. (تجربون المال حبا جما) «3» این از قبایح قلبی است یا در آن روایت که واقعا روایت بسیار مهمی است «آخر ما یخرج من قلوب الصدیقین حب الجاه» «4» نه من قلوب المسلمین نه من قلوب المومنین، رده‌های بالا. تمام آتش جنگ جمل با همین حب جاه کبریت زده شد. یعنی آن کبریتی که این آتش را روشن کرد حب جاه بود. یا پول‌هایی که از ائمه به حرام خوردند، حب پول بود حب افراطی بود. یعنی حی که در رأس محبت‌ها قرار داشت. یک لباس لباس پوشاننده قبایح قلوب است، اسمش را لباس طمانینه گذاشتند. این لباس طمانینه دل را از اضطراب و از زیور شدن نجات می‌دهد. دل را از خطر بادهایی که برگ درخت را در بیابان زیر و رو می‌کند نجات می‌دهد و کسانی بودند که در این نقطه عجیب از خود بزرگواری و کرامت نشان دادند. یعنی آن نهایت اوج این لباس را از خودشان نشان دادند. یعنی حس کردند هنوز یک دورنمایی از قبح قلبی پیش شان است. نمی‌دانستند با یک حادثه آگاه شدند و نگذاشتند قلب اضطرابی پیدا بکند که آنها را از مدار الهی بیرون ببرد. موارد آن خیلی زیاد است که در کتاب‌ها و آیات قرآن کریم هم وجود دارد.

(1) بقره: 271.

(2) فرقان: 70.

(3) فجر: 20.

(4) مصباح الانس، محمد بن حمزه الفناری: 697.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 85

پنجمین لباس، لباسی است که ساتر قبايح سرّ انسان است که مرحوم فیض کاشانی در جلد اول المحجّه البیضاء می‌فرمایند: این را اگر ما بخواهیم بگوییم کار ماست خیلی کار مشکلی است که حالا ما باید نسبت به خودمان سرشناس بشویم که در سرّ ما یعنی آن باطن قلب ما یا باطن نفس ما چه قبحی وجود دارد که ما با این ساتر رویش را بپوشانیم. اسمش را لباس شهود گذاشتند. یعنی من با قبح سر باطنم را درک و آن را با یقین و ذکر باطنی و حال و توسل به پروردگار بپوشانم.

ششمین لباس که می‌گویند قبايح سر را می‌پوشاند، اسمش را لباس تمکین گذاشتند. یعنی من وقتی خودم را در اختیار خدا مثل مرده در اختیار غسل قرار بدهم اصلاً تمام رأی‌های مربوط به خودم را در آرای پروردگار فانی بکنم. خواسته‌هایم را فانی بکنم و يك اعلام جدی به پروردگار بکنم که من در برابر حضرت تو؛ خواسته‌های تو و فرمان‌های تو از خودم چون و چرا ندارم. نظری ندارم. «کاملیت بین یدی الغسال» که وقتی آدم به مقام تمکین در برابر حضرت حق برسد دیگر بی عیب می‌شود که ظاهر این مقام تمکین هم باید مقام انبیاء و ائمه باشد. (اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین) «1» یعنی پروردگار امضاء می‌کند. وقتی به او گفتیم اسلم، اعلام کرد (اسلمت لرب العالمین). و بعد حوادثی که پیش آمد که امام باقر می‌فرماید: حدود 30 برنامه امتحان برای ابراهیم پیش آمد که در مقابل هیچ کدام چون و چرا که نکرد، خیلی هم رغبت در قبول تکلیف و در اجرای تکلیف نشان داد. و این از عجائب است که ابراهیم به بریدن سر اسماعیل مأمور شد اما پروردگار نمی‌خواستند سر اسماعیل بریده بشود ولی این را به ابراهیم تکلیف کردند. بعداً هم با «فدیناه بذبح عظیم» «2» پروردگار مسئله را رد کرد؛ اما در آیات قرآن داستان اسماعیل را که بیان می‌کند انجام شده نزد خداست. یعنی در دل ابراهیم کمترین دغدغه‌ای به بریدن سر پسر نبود همان «کاملیت بین یدی الغسال» یعنی واقعا اراده جدی صد در صد داشت که اسماعیل را قربان کند و این امر را اطاعت کند. پروردگار ب در قرآن می‌فرماید: (کذلک نجزي المحسنين) «3» آیه مربوط به بعد از قربان نشدن اسماعیل است. یعنی قربان شده حساب کردم چون هیچ شائبه‌ای در کار ابراهیم نبود. این مقام تمکین است.

وعده خدا غیرقابل تخلف است. وعید او گره خورده به تغییر مردم است. مثلاً به یونس می‌گوید: ما این قوم نینوا را عذاب می‌کنیم علامت عذاب هم این است که روز اول رنگشان چنین می‌شود و روز دوم هم يك ابر تیره صاعقه‌ها تمام منطقه را قرامی گیرد اما در اراده حق يك استثنا در وعیدش است. الا اینکه قوم توبه کنند. پس وعید پروردگار را ملت نمی‌دانستند که استثنا می‌خورد. به ابراهیم امر می‌کند قربانی کن اما پشتش را به او نمی‌گوید که من اراده این را دارم که اگر وارد

شده من قبول کردم نمی خواهی این کار را بکنی. او واقعا جدی وارد شد که امر را اطاعت بکند ولی خبر از پشت پرده نداشت. اگر به او خبر می داد که دیگر امر فایده نداشت.

«تجلبب الخوف» هشت مرحله ممکن است گرفتار ترس بشود. یعنی ترس به هشت مرحله تقسیم می شود. امیرالمومنین (ع) کلمه خوف را به کار گرفتند. خشیت؛ وجل؛ رهبت؛ شفق؛ حذر؛ فزع؛ هلع؛ که در آیات و روایات آمده. واقعا قرآن مجید چه معجزه شگفت آوری است که موارد ترس را در جای معین خودش و در جایگاه ویژه خودش استعمال کرده است. کتاب خدا چندبار اعلام کرده اگر در نزول این کتاب از جانب شخص پروردگار تردید دارید (فاتوا بسوره من مثله) «4» به کار گرفتن لغات در جایگاه مخصوص خود در عمل، در قلب، در روان، در باطن، در کنار خدا، در کنار مردم، در کنار عذاب، این معجزه بودن قرآن است.

اما خشیت، محصول آگاهی به عظمت و جمال و جلال حق است. صفات جمال و صفات رحمت است. صفات جلال؛ صفات قهر است. البته اگر در بنی آدم ترك گناه دائمی بود قهری هم وجود نداشت. قهر پروردگار نه به معنای حالت عصبانیت ماست بلکه به معنی عذاب الهی است و از عجائب است که در دعای

(1) بقره: 131.

(2) صفات: 107.

(3) صفات: 110.

(4) بقره: 23.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 86

جوشن کبیر در حدود 1000 اسم از اسامی حق است، حدود 995 مورد بیان رحمت است، و چند مورد بیان عذاب است. یعنی در این دعا به بندگان خدا می گوید: راه به رویتان باز است. یعنی امید سالم شدنتان خیلی است. امید به اینکه بتوانید گناهانتان را جبران بکنید خیلی است. و در دعای کمیل هم امیرالمومنین دو طائفه معاندین و کافرین را اهل دوزخ معرفی می کند. «اقسمت ان تملها من الكافرين» «1» جهنم را از کافرین و معاندین پر کنی.

کسی که علم به خدا پیدا کند که اشرف و اعظم و با منفعت ترین علوم است. علم بالله این است که خدا کیست. در شناخت خدا چنانکه در قرآن مجید در نزدیک به دو هزار آیه مطرح شده و در معارف ما فقط از طریق صفاتش میسر است. اگر کسی با دقت به آیات قرآن نسبت به پروردگار آگاه بشود و به روایاتی که درباره خدا آمده آگاه بشود به خصوص خطبه‌های نهج البلاغه، خطبه‌های امام صادق (ع) و خطبه‌های حضرت رضا (ع) که انسان در این معارف در حد خودش خداشناس می‌شود. وقتی عظمت خدا را از طریق این آیات و روایات و آثار طبیعی خدا که در کتاب‌های علمی داخلی و خارجی زیاد نوشته شده، درک کند قلب او از خشیت نسبت به پروردگار عالم پر می‌شود و آدم‌هایی که دارای خشیت هستند به طور جد به پروردگار گفتند «انت الکبیر و انا الحقیر، انت العظیم و انا الصغیر، انت المالك و انا المملوك، انت الحی و انا المیت» اینها از آثار خشیت قلب است. در سوره مبارکه فاطر آیه 28 می‌فرماید: (انما یخشی الله من عباده العلماء) خشیت از بندگان خدا نسبت به خدا ویژه آگاهان است. یعنی کسی که جاهل به خداست از خشیت نمی‌تواند بهره داشته باشد.

(بخشون رهم) «2» ببینید در هر دو آیه کلمه خشیت در جنب خدا ذکر شده است. (بخشی الله من عباده العلماء) (بخشون رهم) این از نشانه‌های صاحبان مغز است. در سوره مبارکه رعد آیه 19 می‌فرماید: (انما یتذکر اولوا الالباب) بعد اوصاف اولی الالباب را بیان می‌کند که اول آن (الذین یوفون بعهد الله) «3» است که با فعل مضارع آمده یعنی اولی الالباب تا لحظه آخر عمرشان به عهدالله وفادار هستند. عهد الله از خود آیات قرآن استفاده می‌شود، مقام نبوت انبیاء است، ولایت اولیاء الهی، ائمه طاهرین است. (من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه) «4» وفادار صادق هستند.

اما وجل فعل لازم است. با کلمه خوف که متعدی است فرق دارد به معنی نگرانی و اضطراب درون است. (من خاف مقام ربه) «5» خاف فعل متعدی است. اما وجل مربوط به خود انسان است می‌فرماید: (الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم) «6» هر لحظه که یاد خدا می‌افتند نگران و مضطرب می‌شوند که بالاخره وضع ما با خدا چه خواهد شد با اینکه آخر آیات انفال هم می‌فرماید: (اولئك هم المومنون حقا) «7» ولی چون در دنیا هستند حق دارند نگران باشند. آن طرف که بروند دیگر نگرانی ندارند. (واذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا) «8» چرا نگران هستند؟ اینها که «هم المومنون حقا» هستند. یعنی تمام نمازهایشان را درست خواندند و روزه‌هایشان را گرفتند و دین‌خدایی و دین‌مردم را ادا کردند آدم‌های خیلی با ادب و وزنی هستند. نگران از این هستند که نکند آن چه را که از بدن و قلب برای خدا هزینه کردیم آن نباشد که خدا از ما خواسته است. این

(2) رعد: 21.

(3) رعد: 20.

(4) احزاب: 23.

(5) نازعات: 40.

(6) حج: 35.

(7) انفال: 74.

(8) انفال: 2.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 87

نگرانی خیلی نگرانی خوبی است که دائما آدم را وادار می کند که دقت بیشتری بکند عمل را با سلامت بیشتری انجام بدهد. این نگرانی بسیار عالی است.

(انما المؤمنون الذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم واذا تليت عليهم زادتهم ايمانا و على رهم يتوكلون) «1» این مؤمنان کسانی هستند که می گویند: ما برای کسی کار را خوب انجام می دهیم و آخر به او می گوئیم ما باز هم نگرانیم، ما را ببخشید. آن طوری که شایسته شما بود نتوانستیم کار آنان را انجام بدهیم. کار هم خوب انجام گرفته؛ اما نگران رضایت طرف است.

(1) انفال: 2.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 88

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه نوزدهم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

اگر بنا باشد فرهنگ با عظمت اسلام در کنار نهج البلاغه شناخته شود و خود نهج البلاغه هم در حد ظرفیت ما و استعداد ما شناخته بشود؛ کار جامع و دقیق و گسترده ای را اقتضاء می کند که آن تاحدی بتواند این معجزه عظیم قلبی و عقلی امیرالمومنین را که در حقیقت اتصال قلب و عقل حضرت به علم بی نهایت پروردگار مهربان عالم است نشان بدهد. گذرا رد شدن از کنار نهج البلاغه یا روایات اهل بیت آن چنان که باید سود سرشار معنوی نصیب انسان نمی کند و آن عظمت و هیبت فرهنگ حق را نشان نخواهد داد.

اگر مقداری توضیح جملات در خطبه 86 طولانی می شود به همین خاطر است. فرض کنید در جمله اول خطبه «فاستشعر الحزن» اگر همه موارد حزن بررسی شد ما را به این معنا رساند که امیرالمومنین (ع) چه حزنی را در این جمله به کار برده اند. از هشت نوع حزن و اندوه و غصه که در ضمن آن شرح گسترده، معجزه کلام امیرالمومنین و فصاحت و بلاغتی که بعد از قرآن یا در کنار قرآن وجود مقدس امیر مومنان بهره از آن داشتند هم روشن شد در جمله دوم هم همینطور.

«و تجلبب الخوف» عباد خاص خدا و بندگانی که در گردونه یاری پروردگار علیه هوای نفسشان هستند بر قلبشان و باطنشان و جانشان لباس خوف پوشیده شده یعنی اینها يك خوف گذری و بی ریشه ندارند که امروز بترسند فردا نترسند. ماه رمضان بترسند بعد از ماه رمضان نترسند. «تجلبب الخوف» یعنی يك خوفی دارند که این خوف همراه آنهاست. چنانکه لباس همیشه همراه انسان است اینها هم آن خوفی که دارند و از قبیل خوف مثبت در برابر خوف منفی است همیشه با خودشان دارند و این خوف کاربردی است و دوام این خوف، نتیجه یاری و کمک خدا و اعانه پروردگار است. حالا برای اینکه بدانیم امیرالمومنین در این جمله نورانی چه خوفی را به کار بردند. انواع خوفها که در کتب لغت و آیات قرآن و روایات با کاربرد خاصی که دارد را بررسی کردیم و خود خوف هم این گونه که از آیات و روایات استفاده می شود دارای دو جهت مثبت و منفی است. در زمینه تحول دل حدود 9 مسئله را در رابطه با خوف البته با معانی و کاربردهای گوناگونش آورده اند یکی خود خوف است؛ خشیت است، وجل است. رهبیت است. شفق است. حذر است. فزع

است. هلع است و رعب است. ولی ملاحظه می کنید که امیرالمؤمنین (ع) کلمه خوف را در این جمله به کار بردند و منظورشان هم خوف مثبت است که خوف مثبت هم محققین احتمالا به شش قسمت تقسیم کردند که در کجا اگر آدم بترسد ترسش خوب و کاربردی است و جنبه ترمز برای انسان دارد و به خاطر اینکه حالا در مسئله ترس دارد بحث می شود ما هشت مرحله دیگر را هم گذرا لازم است ببینیم. چون مواردش هم فرق می کند. دو قسمت را جلسه قبل شنیدید خشیت و وجل بود و اما رهبت که در مقابل رغبت در آیات قرآن هم ذکر شده است. (یدعوننا رغبا و رهبا) «1» کلمه یدعون در خیلی از جاهای قرآن به معنای عبادت آمده نه به معنی دعا کردن. رهبت به معنی استمرار و دوام خوف است و قطعا در رهبت آگاهی و علم لحاظ شده است. رهبا که در قرآن مجید هم آمده و مشتقات دیگر آ» هم آمده یعنی کسی که در يك ترس دائم است حالا این ترس دائمش از عظمت حق است و از آینده خودش است، از عذاب فردای قیامت است نسبت به هر چه هست، رهبت یعنی خوف دائمی و همیشگی. پروردگار در سوره مبارکه نحل می فرماید (انما هو اله واحد فایای فارهبون) «2» معبود شما فقط یکی است و آن هم پروردگار، خالق و رازق است. آن کسی است که عالم هستی را خلق کرده است. ضمیر «ایای» مقدم شده و دلالت بر حصر دارد. یعنی ما در توضیح آیات و روایات خیلی نیازمند به دقت در ادبیات هستیم. غیر از صرف و نحو آنچه که در کتابهای مفصل ما امثال مغنی و مطول آمده است. البته آنها را آدم نباید تنها بخواند باید حفظ بکند و بکار بگیرد. دوره طلبگی ما در قم درسهای مفصلی بود از مغنی کامل بود که خیلی آدم را عالم به موارد کلمات و جملات بار می آورد و در فهم آیات و روایات کمک

(1) انبیاء: 90.

(2) نحل: 51.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 89

می کرد. ایای فارهبون یعنی رهبت. قلبتان را به طرف من فقط بکشید. از مشرکین از بت های جاندار و بی جان این قدر در ترس نباشید. آنها جایگاهی ندارند که شما از آنها مدام بترسید. ترستان را از آنها ببرید و قطع بکنید و رهبت را فقط متوجه عظمت من و بزرگی من یا عذاب من بکنید که اگر از عذاب بترسید و ترستان هم واقعی و مستمر باشد دیگر دنبال علل عذاب نخواهید رفت یا اسباب عذاب نخواهید شد. سوره انفال هم همین ماده را استعمال کرده. (واعبدوا لهم

ما استطعتم من قوه و من رباط الخيل ترهبون به عدو الله» 1 تا جایی که استطاعت و قدرت دارید نیروی لازم را فراهم بکنید، ادات و ادوات جنگی را که آنها را در يك ترس دائم قرار می دهد، که حمله شما کار پیشگیرانه باشد یعنی دشمن بترسد از اینکه با ابزار و ادواتی که شما دارید به شما حمله بکند شکست می خورد.

باز يك آیه داریم در سوره انبیاء بسیار مهم است. پروردگار عالم پیامبرانش را در این آیه اینطور معرفی می کند که اگر همه مردم هم اقتداء به انبیاء در این دو زمینه کنند آن مدینه فاضله ای که فلاسفه و حکما آرزویش را داشتند مخصوصاً افلاطون تحقق پیدا می کند. البته اختراع عنوان مدینه فاضله برای افلاطون نبوده از اولین پیامبر خدا دنبال مدینه فاضله بوده دنبال علم و تمدن مقید به ایمان و مقید به اعتقاد به معاد بوده. (انهم كانوا یسارعون فی الخیرات) 2 «یسارعون فعل مضارع است و در آیه شریفه به قرینه فی الخیرات دلیل بر استمرار است. یعنی انبیاء خدا از کار خیر بریده نمی شدند. شبانه روزشان کار خیر انجام می دادند کار خیر هم در دو جنبه انجام داده می شود یکی عبادت رب است و یکی خدمت به خلق است. همه خوبی ها را انبیاء خدا عملاً دنبال می کردند (ویدعوننا رغبا و رهبا) ما را عبادت می کردند یا اگر به ظاهر لغت بخواهیم تکیه بکنیم دعا می کردند. اما عبادت و پرستش در اینجا بیشتر به نظر می آید. رغبا از روی شوق و از روی ترس. حالا ترس انبیاء از عظمت پروردگار بود. آنها عظمت را کامل درك می کردند و کوچکی خود را نسبت به آن دریای بی نهایت و بزرگی محاسبه می کردند به ترس می افتادند. (وكانوا لنا خاشعین) 3 «انبیاء من يك قلب فروتنی نسبت به من داشتند. خشوع امر باطنی است. خضوع امر ظاهری است. این گفته مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی است که می گوید: خشوع مربوط به قلب است. اثر قلب فروتن این است که حق را قبول می کند و راحت می پذیرد. کبیر نیست بر قلب فروتن حق. «واستعینوا بالصبر والصلوة انما لکبیره الا علی الخاشعین» قلب متکبر خیلی نماز برایش سنگین می آید یا حوصله کردن در راه دین خیلی برایش سنگین و سخت می آید. اما قلوب خاشع نه. وقتی نماز به آنها امر می شود حاضرند شبانه روز 51 رکعت مستحب و واجب بیان شده را با کمال شوق و رغبت انجام بدهند.

مسئله چهارم حذر است که آن خیلی با کار ما طلبه ها ارتباط دارد.

حذر مربوط به پرهیز از ضرر و زیان متوقع است چه اینکه این زیان و ضرر مشکوک یا یقینی باشد. البته آنجایی که انبیاء و ائمه تبلیغ می کنند و قرآن مجید که برای گناهان عذاب بیان می کنند آنجا ضرر و زیانش توقعش یقینی و قطعی است. در مشکوک هم همینطور. حذر استعمال شده می فرماید: (فلولا نفر من کل فرقه منهم طائفة لیفتقوها فی الدین) 4 «چرا از مردم هر شهری و هر روستایی و بخشی و منطقه ای يك گروهی حرکت نمی کنند برای اینکه دین شناس بشوند. اینجا کلمه فقه به معنی فهم است. این فقه اصطلاحی فقها را نمی گوید. دین شناس بشوند در سایه همین درس ها و بحث ها «لینذروا قومهم اذا رجعوا» قومشان را بیم و هشدار بدهند قومشان و ملتشان را زمانی که از حوزه فارغ التحصیل برگشتند برسانند.

چرا؟ «لعلهم یحذرون» این لام لعلهم که در جمله مثبت آمده به معنی یقین است و شاید نیست. سببیت را می‌رساند. در مغنی مفصل هم درباره لعل این مطلب را ابن هشام بحث کرده است و حق هم با اوست. بخصوص در آیاتی که لعل مربوط به خود پیامبر است کلمه شاید اینجا خیلی قبیح است. اینجا باید لعل یقینی معنا بشود.

(1) انفال: 60.

(2) انبیاء: 90.

(3) انبیاء: 90.

(4) توبه: 122.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 90

برای اینکه مردم از زیان و ضرری که گناهان دارد بپرهیزند تبلیغ لازم است. مردم را باید آشنا کرد برای اینکه بترسند و بپرهیزند. (یحذر المنافقون ان تنزل علیهم سوره تنبئهم بما فی قلوبهم) «1» همیشه منافقین در حذرند یعنی در پرهیز و ترس هستند که مبدا سوره ای از جانب خدا نازل بشود و آنان را رسوا کرده و پرونده باطنشان را آشکار بکند. (قل استهزؤا ان الله مخرج ما تحذرون) «2» هر اسپی دارید بتازانید بالاخره خدا پرونده تان را رو می‌کند. یعنی از همانی که می‌ترسید از همان دریچه انتقام از شما می‌گیرد. خیال نکنید که هرچه دلتان بخواد پنهان نگاه بدارید پنهان بماند. نه پنهان نمی‌ماند. پنجم؛ فزع است. فزع هم به معنی ترس است. اما به معنی ترس شدید و ناگهانی و غافل گیرانه است و یقینی هم هست. خدای متعال در سوره مبارکه سبا می‌فرماید: (ولو تری اذ فزعوا فلا فوت و اخذوا من مکان قریب) «3» اگر ببینی حبیب زمانی که این کافران و مشرکان و منافقان به محض ورود به صحنه قیامت درجا و ناگهان و بی مقدمه به وحشت و ترس بیفتند. «فلا فوت» در اینجا به معنی این است که تمام راههای فرار بر اینها بسته است. عذاب از آنها دریغ و فوت نمی‌شود. توانایی گریز ندارند.

حالا سوره نمل می‌فرماید: (من جاء بالحسنة فله خير منها) «4» هر کسی که يك خوبی وارد قیامت بکند پاداشش بهتر از خود آن خوبی است. «وهم من فزع يومئذ آمنون» این ضمیر منفصل «هم» در این جمله هم دلالت بر انحصار دارد یعنی فقط همین هایی که خوبی وارد قیامت می‌کنند از آن ترس ناگهانی در امان هستند. منظور از حسنه هم اینجا یقینا ایمان و عمل صالح است. اخلاق پاک است. اینها آدم را از فزع روز قیامت در امان می‌برد.

ششم هلوع است. هلوع یعنی بی‌قراری که ناشی از ترس است و این معنا را سوره معارج دارد. (ان الانسان خلق هلوعا) «5» انسان بی‌قرار آفریده شده. ایمان است که به او قرار و آرامش می‌دهد. (الا بذكر الله تطمئن القلوب) «6» (اذا مسه الشر جزوعا) «7» وقتی مصیبتی به او برسد ناگواری به او برسد و رشکستگی به او برسد از ترسش بی‌قرار می‌شود. به این در و آن در می‌زند که کار را درست بکند خرابتر می‌کند. (واذا مسه الخير منوعا) «8» اما وقتی که پول گیرش بیاید؛ قدرت گیرش بیاید بخیل می‌شود به خاطر بی‌قرار بودنش. اگر دیندار باشد راه ایمان را طی می‌کند حالا مصیبت به او برسد صبر می‌کند و خودش را نگاه می‌دارد خیر هم به او برسد با خیرش کار می‌کند.

هفتم هول است. ترس از چیزی که خطرناک و سنگین است ولی وقوعش را طرف نمی‌داند که چه وقت است. مثل هول مطلع که مربوط به قیامت است هیچ کس هم نمی‌داند چه وقت اتفاق می‌افتد اما يك نیمچه ترسی در دل مردم ضعیف و يك هول کامل در دل مردم کامل از این مسئله هست. حضرت امیرالمومنین (ع) در خطبه 195 يك نصیحتی دارند به همه مردم که به همین هول هم اشاره کردند. «تجهزوا رحمکم الله» آماده باشید خدا شما را رحمت کند. «فقد نودی فیکم بالرحیل» مرگ شما را قطعی اعلام کردند «واقبلوا العرجه علی الدنيا» عرجه میل به ماندن و دوام را کم بکنید، خیال می‌کنید بسیار می‌مانید. «وانقلبوا بصالح ما بحضرتکم من الزاد» یعنی دیگر بس تان است و از آن میل قوی دست بردارید و به آن میل پشت بکنید و رو به عالم

(1) توبه: 64.

(2) توبه: 64.

(3) سبأ: 51.

(4) نمل: 89.

(5) معارج: 19.

(6) رعد: 28.

(7) معارج: 20.

(8) معارج: 21.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 91

آخرت بیاورید با توشه شایسته ای که الان در اختیارتان است. این دین، این تقوا، این عبادات و این خیرات اینها توشه شایسته است. «فان امامکم عقبه کثوداً» پیش روی شما گردنه بسیار سختی است. عقبه یعنی گردنه کثود هم یعنی مشکل و سخت. «ومنازل مخوفه مهوله» يك منزلهای ترسناك و هول آوری پیش روی شماست البته برای آنهایی که توشه ندارند اینها هست ولی برای آنهایی که توشه دارند و دستشان پر است. عقبه کثود و منازل مخوفه مهوله نیست. «لابد من الورد علیها»

مرحله هشتم ظاهراً شفق است که يك حالت ترس است ولی اهل لغت می گویند يك امر جامعی میان نازکی و سستی و ضعف است. شفق در آسمان به معنی نور ضعیف رقیق است. وقتی که آفتاب غروب می کند يك سرخی در آسمان گاهی کم رنگ هم می شود آن را می گویند شفق و در ترس تقریباً تکوینی و تشریعی هم استعمال شده است.

خداوند متعال در سوره مبارکه احزاب می فرماید: (انا عرضنا الامانه علی السموات والارض والجلال فابین ان یحملنها و اشفقن منها) «1» یعنی سستی و ضعف نشان دادند از ترس اینکه نتوانند این بار امانت را تحمل بکنند. ضعف و قصور از قبول داشتند تکویناً نه تشریعاً. مفصل این آیه را به نظرم کسی که خوب حلش کرده مرحوم علامه طباطبائی در المیزان است اگر مراجعه کنید مطالب بسیار با ارزشی هم در ذیل این آیه نصیبتان می شود.

آخرین مرحله رعب است که به معنی استیلاء و سلطه خوف بر قلب و سلب امنیت کامل است. «سنلقى فی قلوب الذین کفروا الرعب» آل عمران، 151. یعنی بر دلشان ترسی را غلبه دادم که امنیت راه ورودی با بودن این ترس، به قلب آنها ندارد.

اینها لغاتی بود که دلالت بر ترس داشت. اما خوف که خیلی بحث مفصلی است. اولاً معنی خوف تحت تاثیر قرار گرفتن درون از زیان و عذابی است که آدم انتظارش را می کشد که دو قسم است. و دیگری خوف منفی است يك خوف مثبت است. خوف منفی در آیات و روایات آمده از آن هم نمی شد. در سوره طه آیه 45 و 46. (فَإِنَّا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفِرَطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى) خدایا من و هارون دو برادر می ترسیم که پیش فرعون برویم خیلی به ما سخت بگیرد و ما را به شکنجه گاه بکشاند یا علیه ما طغیان خطرناکی بکند. (قَالَ لَاتَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمِعُ وَأُنْصِتُ) پروردگار عالم به موسی و هارون فرمود. هر مومنی همین است. شما که پیامبر و مؤمنید؛ شما که من با شما معیت دارم؛ خوفتان خوف بجایی نیست. نترسید. هم دعای شما را می شنوم برای اجابت کردن و هم وضعتان را می بینم. من یار شما هستم. ترس اینجا معنا ندارد. این يك نوع ترس است.

که این هم ترسی است که بیشتر مردم ما دارند در آیه شریفه آمده: (إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ) «2» مومن واقعی که ولی الله است و از اولیاء خداست از این که شیطان او را بترساند مصونیت دارد. (فَلَا تَخَافُوهُمْ) از دوستان شیطان شما نترسید. (وَخَافُوا اللَّهَ إِنَّكُمْ مَرْغُوبُونَ) اگر اهل ایمان هستید و می دانید که من با مومنین معیت دارم. می دانید که (إِنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا) «3» می دانید (إِنَّ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ) «4» هیچ معنی ندارد که از برنامه ریزی های شیطان بترسید، شیطان در اینجا اسم عام است و ابلیس اسم خاص است. شیطان به مضلین هر روزگاری می گویند که دولت های بی دین و خان های بی دین و قدرتمندان بی دین هستند. شیطان می گوید دوستانش را می ترسند که از دستش در نروند و همیشه فرمانبر باشند. شما از شیطان و دوستانش نترسید. از عقاب و عذاب من بترسید. اینها شایعه پراکنی و جوسازی است می کنند که شما را از اجرای مسائل الهی باز بدارند. شایع سازی می کنند امروز فردا حمله می کنیم و شهرهایتان را بمب می اندازیم. و شما را ریشه کن می کنیم. در آیه می فرماید: بگذارید شیطان رفقای خودش را بترساند. شما مردم مومن وحشت از این شایعه پراکنی ها و جوسازی ها نداشته باشید. بفرض که حالا ترساند که شما به میدان جنگ وارد نشوید و تسلیم او

(1) احزاب: 72.

(2) آل عمران: 175.

(3) حج: 38.

(4) محمد: 7.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 92

بشوید. نه اگر هم به میدان جنگ وارد شدید ما جنگ‌های انبیا و پیامبر عظیم الشان اسلام را داشتیم که همه جا جز در جنگ احد که خیانت شد؛ مومنین با یاری خدا پیروز شدند.

این آیه خیلی برای مردم کاربرد دارد. به نظر من يك نکته در آیه خیلی قابل توجه است. (ومن يعمل من الصالحات) «1» کسی که بخشی از صالحات را انجام بدهد حالا نتوانست همه را انجام بدهد. واجبات را که باید انجام بدهد ولی خیلی کارهای دیگر بود که ممکن است نتوانست انجام بدهد. حالا یا قدرتش را نداشت یا پولش را نداشت و وقتش گذشته بود ولی «وهو مومن» اما مومن است. خدا را قبول دارد قیامت را قبول دارد. «فلا يخاف ظلما» این از اینکه در قیامت ستمی به او بشود نمی‌ترسد. چون خدا ستم نمی‌کند. (يجاهدون في سبيل الله ولا يخافون لومة لائم) «2» اینها همه خوف‌های منفی است. مردم مومن در هر نوع جهادی وارد می‌شوند ولو آنان را مسخره کنند.

(ام يخافون ان يحيف الله عليهم ورسوله) «3» آیا می‌ترسند که خدا و پیامبر به آنها ظلمی کند و درباره آنها حیف و میلی در پاداششان انجام بدهد، این خوف کاملاً بی‌مورد است.

خوف منفی در هر صورت خوفی است که هیچ ربطی به مسائل و حقایق معنوی ندارد. علتش تصورات باطل و خیالات است. مثل اینکه آدم از تاریکی شب بترسد. این تاریکی برای خیالات وهم است. شب چیزی نیست. نیم کره وقتی رو به خورشید است روشن و وقتی پشت به خورشید است تاریک می‌باشد. این تاریکی ترسی ندارد. یا آدم وقتی تنهاست معنی ندارد بترسد. 6 میلیارد جمعیت در همین کره در خانه‌ها و در ادارات و آپارتمان‌ها هستند. حالا من هم تنها در خانه ام هستم کنار این 6 میلیارد ترسی ندارد. یا خوف از برنامه‌ای که وقوعش برای همه حتمی است مثل مرگ طبیعی که خوف در این مورد هیچ نقشی ندارد و من بترسم و خدا بگوید حالا چون بنده ام می‌ترسد نمیرد و بنده ام ابدی بماند.

خوف از اموری که وقوع و عدمش مساوی است. حالا چیزی که بود و نبودش برای ما مهم نیست چرا از آن بترسیم. ترس از اموری که هیچ برهان عقلی و دلیل منطقی ندارد معنا ندارد. خدا در قرآن مجید می‌فرماید: من سلطه دیگران را بر شما قرار ندادم. چرا آدم از جن بترسد. جن يك مخلوق پروردگار است و مومن و کافر دارد. پنهان هم هست. جن و جنین یعنی به چشم نمی‌آید و تا آدم از او بترسد. این يك ترس بی‌موردی است. اینها ترس‌های منفی بود که آیات بیان کرد تا برسیم به ترس مثبت و ممدوح که شش خوف است.

(1) طه: 112.

(2) مائده: 54.

(3) نور: 50.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 93

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه بیستم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

کلام در جمله «تَجَلَّبَبُ الْخَوْفِ» «1» بود. جلباب به معنای لباس است. احتمالا معنی جمله این است که خوف سراپای قلب عباد خدا را که مورد اعانت و یاری حضرت حق هستند پوشانده و از این نظر چیزی کم ندارند. خوفشان يك خوف کامل و کاربردی است. به این معنا هم اشاره شد که این خوفی که امیرالمومنین (ع) مطرح فرمودند: خوف مثبت است در مقابل خوف منفی. موارد خوف منفی بیان شد.

محصول تمام موارد خوف منفی این است که این خوف منفی یا مولدش خیالات است. خیالاتی که هیچ تکیه گاهی ندارد. دلیل و برهانی ندارد و یا مولدش این است که انسان فکر غلط نسبت به حقایق ممکن است برایش پیش بیاید و این فکر باعث بشود او را بترساند مثل اینکه آدم يك عمری را با محسوسات و لذتها در این عالم سر و کار دارد خدای نکرده به این فکر شیطانی دچار بشود که مرگ یعنی طبل خاموشی مطلق زدن. فکر بکند آدم با مردنش همه چیز از دست می رود. تمام داشته ها از دست می رود و بعد از مرگ هم جز ظلمت و عدم چیز دیگری وجود ندارد، برای از دست رفتن داشته های محسوس به خاطر این فکر غلط انسان به ترس می افتد. درحالی که اگر انسان ایمان به تمام مسائل بعد از مرگ

داشته باشد. مسائلی که پروردگار مهربان در وحی مطرح فرموده بخصوص در قرآن که بیش از 1000 آیه معاد و بعد از مرگ را دنبال کرده. تمام انبیای الهی از مسائل بعد از مرگ خبر قطعی دادند. ائمه طاهرین (علیهم السلام) خبر قطعی دادند. وقتی آدم یقین پیدا بکند که دارایی‌های مثبت جمع شده اش در دنیا مثل ایمان و عمل صالح، اخلاق حسنه، خدمت به مردم اینها همه نهایهائی است که رشدش را بعد از مرگ و محصولاتش را ملاحظه خواهد کرد. (ماتقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله هو خیرا و اعظم اجرا) «2» آیه در سوره مبارکه مزمل آخرین آیه است. همین آیه را کسی باور بکند و آنچه را که در آیه شریفه اشاره به آن کرده، این را داشته باشد. دیگر معنی ندارد از مرگ بترسد. چون وقتی این آیه را باور کرد می‌بیند از يك جای محدودی به يك محل نامحدودی می‌رود از جایی که نعمت‌ها خیلی خیلی اندک است و متاع دنیا قلیل است دارد به جایی می‌رود که آنجا نعمت‌ها خلود دارد (لامقطوعه ولا مئوعه) «3» است دیگر معنی ندارد بترسد.

و اما ترس مثبت که موارد بسیار مهمی دارد و این ترس جزء سرمایه‌های بسیار پرمفعت مردم مومن و اولیاء پروردگار است. یکی خوف از پیش آمدن خطر و خسارت برای مردم است که يك چنین خائفی اولاً آگاه است به اینکه انحرافات و گناهان و فسادهای مردم برایشان خطر و خسارت پیش می‌آورد. علاوه بر این آگاهی، عاشق مردم است و محب مردم است و برای مردم دغدغه دارد به تعبیر روانشناسان دیگروست است. فقط خودش را نمی‌خواهد. بلکه عاشق دیگران است که آنها هم از همه نعمت‌های دنیایی و آخرتی مردم بهره‌مندند که چنین خوفی در آیات قرآن مجید از انبیای خدا نقل شده است. انبیاء می‌ترسیدند اما برای مردم. علت ترسشان آگاهی به عواقب زشتی‌های مردم بوده و علاقه به مردم. هم عاشق مردم و هم آگاه به نتیجه کار مردم بودند. آیات در این زمینه بسیار مهم است. (لقد ارسلنا نوحا الى قومه فقال يا قوم اعبدوا الله مالکم من اله غیره) «4» اولاً دارد برای مردم این مطلب را مطرح می‌کند که با همه بت‌های جان دار و بی جان قطع رابطه بکنید. اینجا جمله نکره در سیاق نفی است. «مالکم من اله غیره» یعنی معبودی جز وجود مبارك پروردگار برای شما وجود ندارد یعنی پایه توحید را در دل مردم با تحريك عقل آنها قوی می‌کند و مردم را از شرك پاک می‌کند و به مردم می‌فهماند که اگر بنا باشد که خودتان را هزینه بکنید، خودتان را خرج خدا بکنید. «اعبدوا

(1) نهج البلاغه: خطبه 86 (فی بیان صفات المتقین و صفات الفساق ...).

(2) مزمل (73): 20.

(3) واقعه (56): 33.

(4) اعراف (7): 59.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 94

الله» چرا خرج خدا بکنید؟ «مالکم من اله غیره» چون مردمی غیر خدا شما ندارید. هرچه غیر او به عنوان اله انتخاب کردید پوچ، ناپایدار و غلط است. «انی اخاف علیکم عذاب یوم عظیم» این خوف مثبت است که منشأش آگاهی خائف به آینده است و منشأش محبت خائف به مردم است که به مردم بی تفاوت نیست. دلش می سوزد برای مردم و علاقه دارد مردم نجات پیدا بکنند. عاشق مردم است که به عذاب دچار نشوند. البته این حال را باید هر مبلغ اسلامی داشته باشد. یعنی هم با آگاهی با مردم نسبت به عواقب زشتی های مردم حرف بزند و هم بی تفاوت نسبت به مردم نباشد. واقعا عاشق نجات مردم باشد. واقعا دغدغه برای مردم داشته باشد.

اما سوره مبارکه هود، آیه 84 که در این آیه هم خوف مثبت را خداوند مطرح می کند. آیه نکات خیلی سنگینی دارد که توجه به این نکات بخصوص در وقت تبلیغ اثر کاربردی در شنونده دارد. ببینید وجود مبارك حضرت شعیب مبعوث به رسالت در قومی شده که غرق در فساد هستند. فساد اقتصادی و اعتقادی و فکری دارند که در آیه همه موارد مطرح است. (الی مدین اخاهم شعیبا) «1» این يك نکته بسیار مهم در آیه است. مردمی که کافران و بت پرستان. مشرکان و فساد اقتصادی و فکری و اعتقادی دارند، چقدر لطیف است که خدا می فرماید: من به سوی مردم مدین برادرشان شعیب را فرستادم. این برادری از برادری پدر و مادری خیلی بالاتر است. این برادری، برادری قلبی و انسانی است. این می خواهد نشان بدهد که انبیاء چقدر به شما نزدیکند و شما فعلا تا در فساد هستید میلیون ها فرسخ از انبیاء دورید. اما ببینید انبیاء به شما چقدر نزدیکند که حالشان نسبت به شما حال برادر است. یعنی شما را می خواهند. شما را دوست دارند. دلشان برای شما می سوزد. برای شما دغدغه دارند. تمام حالات يك برادر واقعی در انبیای من نسبت به شما موج می زند. خیلی عجیب است که انبیاء خدا نسبت به مردم از چنین حالات ملکوتی برخوردار بودند و به همین خاطر هم بود که خیلی زود عصبانی نمی شدند که به پروردگار عالم شکایت بکنند. 950 سال بر نوح پیامبر گذشت تا به پروردگار عالم گفت (لم یلدوا الا فاجرا کفارا) «2» می بینی که اینها این قدر انحراف در آنها ریشه دار شده که بچه هایی هم که در این خانواده ها به دنیا می آیند فاجر و کافر هستند. یعنی تحت تربیت اینها که نمی گذارند حقایق دین در آنها اثر بگذارد و فاجر بار می آیند و حالا (لاتذر علی الارض من الکافرین دیارا) «3» (قال یاقوم اعبدوا الله مالکم من اله غیره) «4» ببینید وحدت تبلیغ در انبیای خدا بوده. نوح پیامبر هم هزاران سال قبل از حضرت شعیب به ملت گفت: (اعبدوا الله مالکم من اله غیره) یعنی کل انبیاء مبلغ يك حقیقت بودند، توحید و توحید عملی. (ولاتنقصوا المکیال والمیزان) «5» این فساد اقتصادی مردم زمان شعیب بود. یعنی روز روشن دزد بودند. نسبت به جنس هایی که به مردم می فروختند، خائن به اجناس کیلی و

اجناس کشیدنی بودند. هم کیل را کم می گذاشتند و می دزدیدند و هم اجناس وزنی را کم می گذاشتند و می دزدیدند. «انی اراکم بخیر» ببینید خیر هم در اینجا الف و لام ندارد. یعنی من یقیناً نمایان کننده خیر برای شما هستم. من به هر چیزی شما را دعوت می کنم خیر است. «وانی اخاف علیکم عذاب یوم محیط» من دارم می ترسم و من غرق در ترسم که برای شما نسبت به عذاب روزی که این عذاب فراگیر است. محیط صفت عذاب است. این يك ترس که ترس مثبت است.

ترس دوم خوف از سوء عاقبت است که در این زمینه هم نکته های خیلی زیبایی از بزرگان نقل شده. مثلاً می گویند يك نفر به سلمان گفت: حالت چطور است؟ گفت: بعداً می گویم. گفت: بعدی ندارد همین الان بگو، حالم خوب است یا حالم بد است. از این دو حال خارج نیستی. یا سرحالی یا بدحالی. سلمان گفت: بعداً می گویم. گفت: چه وقت می گویی که حالت خوب است یا بد است؟ گفت: از صراط که رد شدم و یقین کردم که گرفتار عذاب الهی نخواهم شد آنجا به تو می گویم حالم خوب است. این یعنی خوف از سوء عاقبت. نه اینکه حالا ما مردم مومن یا مردم طلبه ها با روش صحیحی که خدا ما را به آن هدایت کرده از عاقبت سوء

(1) هود (11): 84.

(2) نوح (71): 27.

(3) نوح (71): 26.

(4) اعراف (7): 85.

(5) هود (11): 84.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 95

بترسیم که حتماً این عاقبت را داریم. نه. خوف از اینکه مبادا دچار سوء عاقبت بشوم. مبادا با این ثروتی که خدا به من داده، قارون بشوم، مبادا با این حکومتی که به من داده، فرعون بشوم، مبادا با این علمی که به من داده بلعم باعورا بشوم. یعنی خطر در راه من چه در امر مال و چه در امر مقام و چه در امر علم وجود دارد و می ترسم. و همین ترس هم باعث می شود که مرا از افتادن در موارد سوء عاقبت حفظ بکند. حالا مواردش هم خیلی روشن است. پروردگار ثروت به من

داده. نمی گذارم دچار بخل بشوم، نمی گذارم دچار طمع بشوم که از حلال به حرام بیفتم، نمی گذارم دچار حرص بشوم پول را در می آورم و هم خرج خودم و خانواده ام می کنم و هم اگر اضافه دارم در گردونه انفاق و صدقه و کار خیر می اندازم. اگر این کار را نکنم می ترسم دچار سوء عاقبت بشوم. می ترسم من پولدار قارون بشوم من صندلی دار فرعون بشوم، من علم دار بلعم باعورا بشوم. می ترسم که این علمی که دارم خدای نکرده اگر مواظب خودم نباشم و علمم را با تقوا همراه نکنم سر از کسروی شدن در بیاورم. عکس های کسروی هست ایامی که روحانی بوده، خوب هم درس خوانده در یکی از مهمترین مساجد تبریز هم امام جماعت بوده و مسجدش شلوغ هم بوده. من همه اینها را در يك سفر تبریز در يك نمایشگاه دیدم. خیلی چهره زیبایی داشته معمم و عالم هم بوده و گرایش مردم هم به او خوب بوده. اما این علمش را چون با تقوا توأم نکرده بود بعدا آمد خرج دین سازی کرد. به قول خودش پاك دینی به وجود آورد و حملات عجیبی را علیه قرآن مجید و روایات و فرهنگ شیعه و عزاداری بر حضرت سیدالشهداء کرد، بعد هم این آدمی که نان خور امام زمان بود نان خور رضاخان شد و به دست پاك فدائیان اسلام و به فتوای مرحوم علامه امینی، مرحوم نواب صفوی و سیدحسین امامی رفتند و او را از پا در آوردند. بترسم از اینکه مبدا فراوانی علم من، مرا به ادعای خلاف خدا وادار بکنند. یعنی بینم اقبال و توجه مردم را و يك مغازه در مقابل انبیای خدا و ائمه طاهرین باز بکنم. بیشتر این انحرافات سنگین مال علمانی بوده که اهل تقوا نبودند. شما ببینید هفتاد سال دانشمندان آلمان و مسکو و لنینگراد و استالین گراد مردم را از خدا جدا کردند. يك آدم عامی نیامد و آیین کمونیستی را سرپا بکند. ریشه از هگل شروع شد تا به لنین قدرت گرفت و بعد هم چون «اما الزید فیذهب جفاء» به باد رفت ولی میلیون ها نفر را از خدا جدا کردند. آن میلیون ها نفر مردند و خودشان هم مردند و تاوان این گناه مکتب سازی را هم نمی توانند پیش پروردگار بدهند.

خوف از سوء عاقبت که پولدار دائما در ترس باشد نکند قارون بشود. همین ترس نگهبان او از قارون شدن است. صندلی دار بترسد نکند فرعون بشود، عالم و دانشمند بترسد نکند بلعم باعورا و کسروی و لنین و امثال آنها بشود و این سوء عاقبت اگر پیش بیاید و درها را به روی انسان ببندد یقینا آدم به خسران ابد دچار می شود. حالا قرآن را عنایت کنید سوره مبارکه توبه آیه 75 و 76 کسانی را می گوید که به سوء عاقبت دچار شدند.

البته در مسئله مالی. در اعراف هم سوء عاقبت عالم را می گوید و در قصص هم سوء عاقبت ثروتمند را می گوید.

(وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ) ¹ من تبعیضیه است. یعنی بعضی ها حسابی با خدا پیمان می بندند. که اگر ثروتی به ما بدهد؛ البته به قرینه آیات بعد و قرینه ای که خود این آیه دارد، فضل به معنای ثروت است. کما اینکه در

این آیه آمده (فاذا قضيت الصلاه فانتشروا في الارض وابتغوا من فضل الله) «2» یعنی مال و معیشت و ثروت. اگر خدا به ما هم ثروت بدهد «لنصدقن ولنكونن من الصالحین» چه با تاکید هم با خدا پیمان می‌بندند. یقیناً و حتماً هم ما از بندگان شایسته تو خواهیم شد. الان چه توقعی داری که بنده شایسته تو باشیم. ما چیزی در اختیار نداریم که بخواهیم انفاق بکنیم و یا کار خیری بکنیم مثلاً حوزه‌ای بسازیم و یا مسجدی بسازیم چه توقعی داری، ما دستان خالی است. اگر به ما پردازی ما اهل انفاق و اهل کار خیر و از بندگان صالح تو خواهیم شد. حالا برای اینکه به شما ثابت بکنم که ای پیمان بستگان با من که دارید دروغ می‌گویید. راه رسیدن پول را برای

(1) توبه (9): 75.

(2) جمعه (62): 10.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 96

شما باز می‌کنم. (فلما آتاهم من فضله) «1» وقتی که به آنها پرداختم (بخلوا به) یعنی از عشق پول دچار بخل شدند. یعنی پول را تبدیل به معشوق کردند و نتوانستند از این معشوق جدا بشوند مثل قارون.

يك كتاب شش جلدی است که یکبار هم چاپ شده البته اگر بخواید بار دوم چاپ بشود يك متخصص ادبی باید متن را به قلم زیبای روز برگرداند. به نظرم در این کتاب شش جلدی نکته خیلی زیاد است. من مولفش را هم دیده بودم. حدود 100 جلد کتاب نوشت و حتی در بستر مرگ هم باز هم مشغول بود و کتاب و قلم و کاغذ دور و برش بود که از دنیا رفت. مرحوم حاج شیخ ذبیح الله محلاتی. من خیلی خدمتشان می‌رسیدم. از جمله کتاب هایشان این کتاب ریاحین الشریعه است. ایشان آدم محقق و کتاب دیده و اهل مطالعه بود و برای بزرگان آن زمان تهران منبر می‌رفت. خیلی منبر پاکیزه و دلسوزی داشت. ایشان در آنجا نقل می‌کند که قارون قبل از ثروتمند شدنش 25 سال معلم تورات بود. یعنی به مردم درس دین می‌داد. درس حلال و حرام می‌داد ولی وقتی که پولدار شد خودش به آن آگاهی خودش پشت کرد. به جای اینکه با ثروتش در گردونه انفاق بیفتد در چاه خطرناک بخل افتاد. «فلما آتاهم من فضله بخلوا به و تولوا» «2» اصلاً پشت کردند به تمام برنامه‌های خدا. «وهم معرضون» و روی گردان شدند و گفتند: کدام قیامت و کدام برزخ، کدام حلال، کدام حرام و پشت کردند به تمام مسائل الهی. از پیمانشان روی گردانند و از خدا روی گردانند.

مرحوم علامه طباطبائی می‌فرمایند: این آیه درباره ثعلبه بن حاطب است که به دعای پیامبر ثروتمند شد ولی وقتی مامور زکات رفت زکاتش را نپرداخت و در بعضی از تفسیرها دیدم که به مأمورین پیامبر گفت: شما زکات گندم دارها و شتردارها و دام دارهای این منطقه را بگیرید و بعدش من زکات به شما می‌دهم. بعد از اینکه زکات همه را جمع کردند و آمدند پیش او در حالیکه به دعای پیامبر ثروتمند شده بود، به مأمورین زکات پیامبر گفت، شما وقتی که برگشتید به پیامبر بگویید زکات که می‌گویی واجب است فرع بر این است که من نبوت را قبول داشته باشم. من نبوت را قبول ندارم. دیگر نوبت به فرعی که من قبول ندارم نمی‌رسد. آیه شریفه توبه 75 و 76 است.

در نهج البلاغه است امیرالمومنین (ع) می‌فرماید: که زیر از ما بود اما ملاحظه کردید که به چه عاقبت خطرناکی دچار شد.

اما خوف سوم را خوف از مقام خداست. مقام چیست در اینجا؟ (ولمن خاف مقام ربه جنتان) «3» اولاً این خوف چه قدر با ارزش است که پروردگار می‌فرماید دو تا بهشت برای این خائف است. آیه در سوره الرحمن 46 است. آیه دیگر سوره نازعات است. (اما من خاف مقام ربه و نهى النفس عن الهوى فان الجنة هي الماوى) «4» آیه 40 اما مقام رب. مرحله ربوبیت اوست. مقام رب یعنی آدم از این مالکی که در مالکیتش، پرورش هم قرار داده یعنی صاحب بی تفاوتی نیست. یعنی هم خلق می‌کند و مالک مملوک است و هم به تربیت مملوکش توجه دارد. مقامی است که مبدء رحمت و مغفرت است (انّ ربی لغفور رحیم) «5» اما برای کسانی که ایمان بیاورند و تقوا داشته باشند نه برای کسانی که کفر بورزند و تعدی کنند. این يك معنای مقام.

معنی دوم مقام از امام صادق نقل شده که منظور از مقام موقف قیامت است. و دادگاه‌های قیامت که به پرونده‌ها رسیدگی می‌کنند. من اگر از دادگاه قیامت بترسم سعی می‌کنم. در این دادگاه‌ها نمانم و جزء کسانی باشم که بدون حساب به بهشت می‌روند و یا اگر در معرض محاسبه قرار بگیرم در معرض حساب یسیر قرار بگیرم. چون قرآن پنج نوع حساب را مطرح کرده. حساب عسیر یعنی مشکل و سخت. حساب یسیر یعنی آسان. حساب مطلق نه مشکل است و نه آسان و بغیر حساب و بی حساب و سوء الحساب است.

(1) توبه (9): 76.

(2) ترجمه المیزان: 369 / 9.

(3) الرحمن (55): 46.

(4) نازعات (79: 40) 41.

(5) هود (11: 41).

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 97

خوف از مقام خدا. یکی مقام ربوبیتش است یکی موقف قیامت است و یکی مقام حضور نزد رب در همه احوال است.

از امام صادق در اصول کافی جلد دوم صفحه 70 و جلد 5 نور الثقلین صفحه 197 به روایت داود رقی در توضیح آیه «لن خاف مقام ربه جنتان» این جور نقل شده. مقام خوف در مقام حضور. «من علم ان الله يراه ويسمع مايقول ويعلم مايعمله من خير أو شر» خیلی جالب است. واقعا اگر انبياء و ائمه حرف نزده بودند هیچ حرفی در دنیا دیگر پیدا نمی شد. چقدر این روایت جالب است. «فيحجزه ذلك عن القبيح من الاعمال» «1» همین یری و یسمع و یعلم او را از زشتی ها نگاه می دارد. حاجز یعنی پرده بشود بین او و زشتی ها «فذلك الذي خاف مقام ربه و نهي النفس عن الهوى» «2»

و يك مورد دیگر مقام رب را امام صادق می فرماید: مقام عدالت حق است که آدم بترسد نکند بخواهد که بین ما و اعمال ما و عنایات خودش میزان گیری بکند که ائمه ما می خواستند از خدا «لاتعاملنا بعدلك» اگر ما را با کل اعمالمان در يك کفه بگذاری و يك عنایت از عنایات خودت را در يك کفه دیگر بگذاری مال تو به تناسب خودت سنگین تر از ما می شود و در آن موقع چیزی آن وقت برای ما نمی ماند. پس يك معنای مقام مقام رب شد، موقف قیامت، مقام حضور و مقام عدالت.

(1) الكافي: 70 / 2، باب خوف و رجاء؛ نور الثقلین: 197 / 5.

(2) همان.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 98

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه بیست و یکم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

هم کتاب خدا و هم روایات از اولیاء الهی نفی خوف می کنند. (لاخوف علیهم ولا هم یحزنون) «1» (لا یخافون لومه لائم) «2» در روایات آمده «لا یخافوا فی الله لومه لائم» «3» گاهی هم خوف را از صفات شیطان شمرند. در مقابل باز قرآن و روایات برای اولیای خدا اثبات خوف می کنند. خوف را از نشانه های اولیای خدا و از نشان های مومن شمرند. حتی در روایات دارد «المومن بین المخافتین» «4» البته يك خوف است ولی دارای دو متعلق است. چون حالت خوف دو حالت نیست. يك حالت قلبی است. اینکه می فرماید مخافتین به خاطر اینکه متعلقش دو چیز است. آنجایی که آیات و روایات نفی خوف می کنند، نفی خوف بی جا و خوف منفی، خوف بی دلیل، خوف برخاسته از خیالات است. مثل اینکه خیلی ها می ترسند که بعد از مرگ عدم بشوند و خبری بعد از مرگ نباشد. این تعلقات حسی که در وجودشان ریشه دار شده آنها را پایبند به دنیا کرده، مرگ را نقطه از دست دادن تمام اموری می دانند که به آن وابسته اند لذا می ترسند. این خوف های منفی بیشتر شبیه بیماری روانی است و قابل علاج است. اگر اهل معرفت بشوند و اهل فهم قرآن بشوند اهل فهم روایات بشوند، یقیناً خوفشان علاج می شود. «والله لأبن ابی طالب آنس بالموت من الطفل بثدی امه» «5» مال معرفت امیرالمومنین است، به پاداش خدا، به حیات عالی برزخی به حیات و عیش راضیه روز قیامت. این معرفت سبب این کلام حضرت شده. یا بفرمایند برای من چه فرقی می کند که مرگ گریبان مرا بگیرد، مرگ واقع بر من بشود یا من واقع بر مرگ بشوم. یا با این معرفت که حضرت بگوید در جواب پدر بزرگوارش ما که بر حقیق «اذا لانبالی بالموت» «6» باکی از مرگ نداریم. یا در روز عاشورا امام مرگ را که برای اصحابشان معنا فرمودند و اصحاب را به حقیقت مرگ برای مومن توجه دادند فرمودند: يك پل است که خیلی سریع از این پل عبور می کنیم و رد می شویم. پلی است بین حیات دنیا و حیات آخرت. ما که حیات دنیایمان حیات طویه بوده و حیات بعدمان هم نتیجه این حیات است و همان «الدنیا مزرعه الآخره» «7» است که پیامبر عظیم الشان اسلام فرمودند. پس نوع خوف های منفی را قرآن مجید و روایات از اولیای خدا نفی می کند. اما خوف مثبت را برای اولیاء خدا نشانه شأن و منزلت می داند. از سرمایه هایشان می داند. این خوفی

است که در يك جهت حالت بازدارندگی دارد، در يك جهت هم حالت حرکت دهندگی دارد. و همه منظور امیرالمومنین (ع) از خوفی که در خطبه 86 دارند همین خوف مثبت است که متعلقات مختلف و گوناگونی دارد.

سه خوف مثبت را قبلاً عرض کردم چهارمین قسم خوف، خوف از عذاب گناهان که بهترین علت برای توبه است و این خوف از معرفت به آیات قرآن و اخباری که قرآن و ائمه معصومین از وضع گناهکاران حرفه ای در قیامت داده‌اند، البته در صورتی که شنونده باور بکند و در صورتی که شنونده سلامت و عاقبت خیر را برای خودش بخواند. بنابراین تحقق این خوف این تابع شنونده است که به وجود بیاید. (لَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ) «8» یا نه؟

(1) بقره (2): 62؛ یونس: 62.

(2) مائده (5): 54.

(3) الکافی: 55/5، حدیث 1.

(4) جامع الاحادیث الشیعه: 14/160، ذیل حدیث 2107.

(5) نهج البلاغه: خطبه 5 (لما قبض رسول الله).

(6) الارشاد، شیخ مفید: 82/2.

(7) عوالی الآلی: 1/267، حدیث 66.

(8) تکویر (81): 28.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 99

این خوف را در آیات قرآن و روایات آمده و انبیاء به امت‌هایشان می‌گفتند. (قُلْ إِنْ أَخَافُ أَنْ عَصَيْتَ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ) «1» مفعول اخاف عذاب یوم عظیم است. ما مامور ابلاغ پیام‌های خدا هستیم. شما به ما می‌گویید حرف نزید این پیام‌ها را ابلاغ نکنید. دست از تکلیف و وظیفه برداریم. همان حرفی که مشرکین مکه به پیامبر زدند. هفته را تقسیم

بکنیم يك مقدار برويم سراغ خدا و يك مقدار هم بياييم بتهای شما را بپرستيم که سوره کافرون نازل شد و جواب داد به مردم مکه که حالا که نمی خواهید قبول بکنید حرف حق را (لکم دينکم ولی دين) «2» نه ما حاضر نیستیم خدا را عصیان کنیم. ما می دانیم که عصیان در برابر رب عذاب عظیم دارد. این خوف از عذاب، خوف مثبت و بازدارنده از گناه است. یا در سوره انسان آمده. (انا نخاف من ربنا یوما عبوساً قمطیراً) «3» روز آشفته شدن چهره روز سختی است. ما همه از آن روز می ترسیم. این يك ترس بازدارنده و مثبتی است. می ترسیم که بخل بورزیم نسبت به ملمان. این است که (نطعمکم لوجه الله) «4» اگر وارد نطعمکم لوجه الله نشویم عذاب داریم و ما از آن روز می ترسیم.

همچنین (فذكر بالقرآن من يخاف وعيد) «5» ما يك وعده داریم و يك وعید. اینها با هم دیگر در فرهنگ قرآن و روایات فرق می کند. وعده شامل امور مثبت است. بهشت و رضایت الله است و وعده رب شدنی است قطعاً تخلف هم نمی شود. (لا یخلف الميعاد) «6» این مال وعده های حق است. اما وعید که وعده عذاب می دهد این را در اراده خودش دارد. ظهور هم داده که من عذاب می کنم (آل الذین تابوا واصلحوا) «7» مگر آنهایی که از گناهانشان دست بردارند و مفاسدشان را اصلاح بکنند. یعنی وقتی دارد تهدید به عذاب می کند نه اینکه اگر عذاب نکرد تخلف وعده کرده. اگر عذاب نکرد چون زلف عذاب را گره زده به اینکه گناه تا آخرین لحظه عمر ادامه پیدا بکند که در قرآن با ماضی استمراری هم ذکر می کند (ماکانوا یعملون) «8» عذاب می شوند به خاطر اینکه پیوسته در این گناه بودند تا مردند. اما اگر بنا باشد توبه بکنند، من عذاب نمی کنم.

يك مسئله خیلی جالبی اول سوره مبارکه توبه است واقعاً جالب است و قابل توجه است. عنایت فرمودید که سوره توبه بدون بیان رحمانیت و رحیمیت حق شروع شده. یعنی از اول پروردگار و پیغمبرش موضع بسیار سختی در مقابل مشرکین پیمان شکن گرفتند که سوره مبارکه بدون رحمانیت و رحیمیت و با برائت شروع می شود یعنی بیزاری و اعراض از مشرکین. یعنی کاری به کار تان ندارم. شما پیمان شکنید. من هم به مردم مومن می گویم آنها هم به خاطر اینکه پیمان تان را لغو کردید دیگر اصراری به اجرای پیمان نداشته باشند. دو سه آیه شدیداً با اهل شرك و پیمان شکنان درگیر می شود ولی از عنایت او خیلی شگفت آور است که بعد از این دو سه آیه درگیری و تقابل بسیار تلخ می گوید مگر اینکه اینها توبه کنند. یعنی اگر توبه کنند دیگر ما بیزار نخواهیم بود. اگر توبه بکنند ما گذشته شان را می بخشیم. اگر توبه کنند ما پیمان شکنی شان را می بخشیم. این است که وعید می گوید یعنی توجه داشته باشید تهدیداتم به عذاب فقط زمانی عملی می شود که شما «ماکانوا یعملون» باشید. ولی اگر نه. ظلم را ادامه ندهید و جرم را ادامه ندهید و با توبه قطعش بکنید دیگر تهدید من به عذاب شما را نخواهد گرفت. در ضمن آیه يك تعلیم زیبایی به ما می دهد که اگر می خواهید مردم را بترسانید هیولا برایشان درست نکنید. (فذكر بالقرآن من يخاف وعيد) «9» با آیات قرآن هم کسانی

(1) انعام (6): 15؛ زمر (39): 13.

(2) کافرون (109): 6.

(3) انسان (76): 10.

(4) انسان (76): 9.

(5) ق (50): 45.

(6) آل عمران (3): 9؛ رعد (13): 31.

(7) بقره (2): 160؛ نساء (4): 146.

(8) انعام (6): 108.

(9) ق (50): 45.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 100

که زمینه ترس از تهدید دارند مردم را به حقایق هدایت بکنید یعنی وقتی برای مردم می‌خواهید زمینه ظهور ترس را ایجاد بکنید با همین آیات قرآن مجید ایجاد بکنید.

يك آیه مفصلی هم دارد خیلی آیه جالبی است. «فاعبدوا ما شئتم من دونه» اگر نمی‌خواهید خداپرست بشوید و متوسل به پروردگار بشوید ما جلوی شما را نمی‌گیریم و آزادی شما را هم سلب نمی‌کنیم. ولی غیر از خدا هر کسی را می‌خواهید بپرسید. «قل ان الخاسرين» اما به ملت بگو که خاسرین را ببینید. کلمه خسران خیلی کلمه جالبی است پروردگار در قرآن لغت ضرر را هم آورده اما در مواقع خاصی خسران را ذکر کرده. حالا می‌گوید خاسرین را به آنها بشناسان. (الذين خسروا انفسهم و اهليهم) «1» خاسرین مردمی هستند که سرمایه‌های وجودی خودشان را، عقل و بدن و قلب و نفس و روح را تباه کردند. معنی خسران است. نه اینکه با سرمایه کاری نکردند. تجارتی نکردند. می‌توانستند با عقلشان تجارت

بکنند. «مَاعْبُدُ بِهِ الرَّحْمَنُ وَاکْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانُ» «2» این را می‌توانستند. می‌توانستند با بدن بهشت را برای خود کسب بکنند. می‌توانستند با روح و نفس رضایت الله را جلب بکنند. اما نه اینکه تجارت نکردند. کل سرمایه وجودی «حسروا انفسهم واهلیهم یوم القیامه» تمام سرمایه وجودی خود را و زن و بچه شان را نابود کردند. (أَلَا ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمَبِیْنُ) «3» آن تباهی آشکار همین است یا در سوره جن يك تعبیر عجیبی دارد از این خسران دیده‌ها می‌گوید روز قیامت اینان از همه وجودشان غیر از اسکلت بدن هیچ چیز دیگری نبود. این اسکلت بدن این است «فَكَانُوا لَجْهَنِم حَطْبًا» «4» اینها هیزم آتش هستند یعنی همین‌ها هستند که آتش گیره جهنم هستند. (فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ» «5» یعنی ما دوزخ را با نفت و گاز و گازوئیل و بنزین و زغال سنگ و هیزم کوره اش را گرم نمی‌کنیم آتش خود انسان‌ها هستند یعنی آلهایی که سرمایه وجودشان را تباه کردند این گناهانی که در دنیا تا به آخر عمر در چشم و گوش و زبان و دل و نفس و دست و شکم و قدم ذخیره کردند، آتش همین گناهان ذخیره شده است که در قیامت به صورت آتش خودش را نشان می‌دهد.

«لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ» اگر این آیات را آدم باور بکند آن وقت ببینید دل چطور دور از گناه می‌شود. وقتی من از طریق قرآن کریم باور بکنم که تمام گناهان باطنی و ظاهری ذخیره می‌شود و می‌ماند و فردای قیامت به صورت پوشش‌های آتش از بالای سرم «وَمِنْ تَحْتِهِمْ ضُلَلٌ» و از زیر پا مرا پوشش می‌دهد، همه بدنم در پوششی از آتش قرار می‌گیرد باور کنم حرف خدا و وعید خدا را دچار ترس می‌شوم. خود پروردگار می‌فرماید (ذَٰلِكَ یَخُوفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَ فَاتَّقُونِ) «6» من با این حرفها شما را می‌ترسانم چون این حرفها حقیقت دارد و اینها اتفاق می‌افتد و رو نشان می‌دهد در قیامت. (فَذَكَرَ بِالْقُرْآنِ) «7» با قرآن مردم را بترسان. «يَا عِبَادَ فَاتَّقُونِ» تقوا به معنی خودنگاهداری است به معنی ترس نیست. بر خلاف قرآن‌هایی که تقوا را ترس معنی کرده تقوا به معنی ترس نیست. وقی یعنی خود نگاه داشتن. ترس از لوازم تقواست. فاتقون یعنی خودتان را از این عذابی که در این آیه گفتم حفظ بکنید.

این چهارمین خوف مثبت است که «تَجَلِبِبُ الْخَوْفِ» این خوف را هم می‌گیرد چون حضرت مطلق بیان کردند.

(1) زمر (39): 15.

(2) الکافی: 11/1، حدیث 3.

(3) زمر (39): 15.

(4) جن (72): 15.

(5) بقره (2): 24.

(6) زمر (39): 16.

(7) ق (50): 45.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 101

(من همیشه بچه هایی که به من مراجعه می کنند در منبرها و خیلی هایشان هم اهل درس و بحث هستند و دانشگاهی هستند می گویند یقین از کجا به دست بیاوریم؟ بهترین راه به دست آوردن یقین این است. راه های از ما به جانب خدا کوتاهترین راه است در همه زمینه ها که در دعای ابوحمزه آمده: «وان الراحل اليك قريب المسافه» «1» با توجه به آیاتی هم که داریم اگر آیاتی را ببریم در بعد معنوی یعنی از آن بعد طبیعی اش بیاوریم بیرون. (نحن اقرب اليه من جبل الوريد) «2» (اذا سئلك عبادي عني فاني قريب اجيب دعوة الداع) «3» ببینید آیات قرآن مجید فاصله بین انسان و خدا را هم اقرب می داند و هم قریب. تمام حقایق الهیه را با يك زمان کمی می شود انتقال داد. يك هنر و زرنگی می خواهد. يك اطلاعات عمومی می خواهد و يك زمینه داشتن برای برداشت ها. ما وقتی شخصی می آید سوال می کند که چطوری یقین پیدا بکنیم ما نباید سراغ بحث فلسفی، بحث عرفانی، بحث کلامی، بحث فقهی برویم.

در جواب این گونه سوال ها مخصوصا در روزگار ما خیلی باید دقیق جواب داد و راه ما و خدا هم یا اقرب است یا قریب است. حالا به تناسب موضوع اقریت و قرب را باید درك بکنیم. وقتی این مسئله را از خودم بارها سوال کردند همین هفته پیش در زاهدان يك نفر از من سوال کرد. يك دانشجو سال های آخرش هم بود آدم باسوادی هم بود گفت چطوری ما یقین پیدا بکنیم؟ من اول نگفتم چطوری یقین پیدا بکنید. من گفتم: این قرآن مجید را می بینی. گفت: بله. گفتم: قرآن مجید يك دعوت از مردم روزگار تا قیامت کرده و يك خبر از مردم روزگار داده. اما دعوتش در سوره بقره است. خوب هم گوش داد و بعد قانع شد و بلند شد رفت. (ان كنتم في ريب مما نزلنا على عبدنا فاتوا بسورة من مثله) «4» اگر در نزول این کتاب از جانب خدا شك دارید که آیا کار خداست یا کار بشر است. اگر کار بشر است يك سوره يك خطی مثل قرآن بیاورید؟ (انا اعطيناك الكوثر فصل لربك وانحر ان شانئك هو الابتر) «5» این از عجائب ترکیبات قرآن است چون این سوره الفاظش در سوره های دیگر تکرار نشده. يك بار انا اعطينا در قرآن داریم. شانئك يك بار داریم. ابتر يك بار

داریم وَأُخِّرْ هم يك بار داریم. اگر شك دارید این کتاب از جانب خدا نازل شده و کار انسان است يك سوره مثلش بیاورید.

بعد گفتم این دعوت. بعد به او گفتم الان سال 1386 است 1500 سال از نزول قرآن گذشته شنیدی يك سوره مثل این قرآن بسازند. گفت: نه. بعد گفتم: طول و عرض دانشگاهها را به او گفتم در نظر بگیر. طول و عرض علوم را در نظر بگیر. طول و عرض رشتههای علوم را در نظر بگیر. تمام انسانها را هم در نظر بگیر هر چه جن هم خدا ساخته آن را هم در نظر بگیر حالا خبر قرآن را دقت کن. (قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰی اَنْ يَّاتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ لَا يَاتُوْنَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا) «6» بعد گفتم: اگر این قرآن از غیر خدا بود هزارساله تا به حال نمونه سورههایش را یا مثل خودش را ساخته بودند و مهر باطل به عنوان وحی به او زده بودند. پس برای تو معلوم است که قرآن من الله است، مال غیب و پشت پرده است. گفت: بله. گفتم: هر چه خدا گفته راست گفته یا دروغ. گفت: راست گفته. گفتم: این راه یقین پیدا کردن است. اگر آدم از طرف قرآن یقین به حقایق پیدا نکند راهی دیگر ندارد.

خوف پنجم: از مصادیق «تَجَلِبِبُ الْخَوْفِ» است خوف از نقصان در عبادت یا قلتش است در مقابل غنای حق و عظمت حق. که همین خوف باعث عبادت پربارتر و دوری از سستی و تبلی در اطاعت است. اینهایی که اهل قرآن هستند همیشه نسبت به عبادات خودشان در ترسند و می ترسند که این عبادت همانی نباشد که باید باشد و مایه اش را بیشتر می کنند که نظر معشوق را بیشتر جلب بکنند و فردای قیامت گرفتار این مسئله

(1) المصباح للكفعمی: 588 (دعای ابو حمزه ثمالی).

(2) ق (50): 16.

(3) بقره (2): 182.

(4) بقره (2): 23.

(5) کوثر (108): 1 (3).

(6) اسراء (17): 88.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 102

نشوند. (یا حسرتنا علی ما فرطنا فیها) «1» دریغ و افسوس بر ما که در توحید و عبادت کوتاهی کردیم. یا فردا بگویند (ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله) «2» آن وقت اینها هر چه عبادت را پربارتر می کردند باز هم این حرف پیامبر است. «ما عبدناك حق عبادتك و ما عرفناك حق معرفتك» «3» و حرف بعدی مال امیرالمومنین است «آه من قله الزاد و طول الطریق و بعد السفر» «4» این درك عظمت و غنای حق با آدم کاری می کند که هر چه انسان عبادت خالص به پیشگاه خدا ببرد می ترسد که این همانی نیست که باید باشد.

(1) انعام (6): 31.

(2) زمر (39): 56.

(3) بحار الانوار: 23 / 68، باب 61.

(4) نهج البلاغه: حکمت 77.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 103

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه بیست و دوم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

کلمه خوف در ابتدای خطبه 86 «تَجَلِبِبُ الْخَوْفِ» یقیناً شامل خوف مثبت است در برابر خوف منفی که وجود مبارك امیرالمومنین (ع) به عنوان یکی از صفات عباد خدا شمرده و آن هم عبادی که محبوبترین عباد خدا در پیشگاه مقدس پروردگارند. خوف مثبت را براساس آیات و روایات تقسیم بندی به شش خوف کردیم که آخرین خوف را یعنی بخش ششم را امروز عرض می‌کنم و بحث درباره «تَجَلِبِبُ الْخَوْفِ» تمام می‌شود.

اما این خوفی که الان بحث می‌شود برای تحقیقش نیاز هست که انسان اجمالاً وجود مقدس حضرت حق را بشناسد، خودش را بشناسد، عملکردش را بشناسد و اجمالاً عالم هستی را بشناسد. و بعد از این شناخت‌ها این خوف مثبت برایش حاصل می‌شود و خود این خوف برای تحرك انسان فوق العاده موثر است.

این خوف عبارت است از خوف از ناچیزی خود در برابر عظمت و بزرگی حق. ببینید حق زیبای مطلق است این ترسی که انسان از پروردگار پیدا می‌کند نعوذ بالله معنیش این نیست که در باطنش و در وجودش يك هیولایی را مشاهده می‌کند که این هیولا موجب ترس است. نه. وجود مقدس حق در تمام صفاتش و اسمائش زیباست و جمال مطلق است و جمال بی نهایت است که درك این جمال بی نهایت از طریق قرآن و روایات و دیدن آثار، قلب را از خوف از حقارت خویش و عظمت حق و عظمت کار حق و صنعت حق پر می‌کند. به نظرم ما همه مان، مسئله حب و محبوب و محب را تجربه کرده باشیم. گاهی ما يك محبوبی را پیدا کردیم. حالا از عالمان دین، از اولیای خدا، از شخصیت‌هایی که آراسته به حقایق بودند و به آنها علاقه پیدا کردیم، خودمان را وقتی در کنار آنها مقایسه کردیم و کوچکی خودمان را دیدیم، این مقایسه و کوچکی خود و عظمت محبوب قلب ما را تحت تاثیر قرار داد و این حالت خوف از کوچکی در مقابل آن عظمت برای ما پیش آمده که حالت شرم و حیا هم پیش می‌آید، حالت تاسف بر خویش هم پیش می‌آید.

اینجا برای توضیح این خوف دو سه مسئله را لازم است ما توجه بکنیم. یکی اینکه اول بیاییم ظاهر خود را و داشته‌های خود را با دیگر موجودات مقایسه بکنیم و بعد با خدا مقایسه بکنیم. خداوند می‌فرماید: (فَاسْتَفْتِهِمْ أَهَمْ أَشَدَّ خَلْقًا امِنْ خَلْقِنَا) «1» آیا اینان برای خلقت مهم‌ترند و عظمت و سنگینی بیشتری دارند یا (مِنْ خَلْقِنَا). کدام هایشان؟ آنچه که ما برای این عالم آفریدیم. آسمان‌ها، کهکشان‌ها، سحابی‌ها، بعد به آنها بگو (اَنَا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ) «2» واقعاً بنیان اینها در آفرینش سخت تر است یا (مِنْ خَلْقِنَا) که يك مصداقش فرشتگان هستند که از یکی از آن فرشتگان تعبیر به (شَدِيدُ الْقُوَى) کرده. شما مهم‌تر هستید، شما خلقت تان با بنیان تر هست یا اینکه خود ما اسمش را شدید القوی گذاشتیم. ولی انسان را از گل چسبیده آفریدیم.

(خَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا) «3» ما شما را ضعیف و ناتوان آفریدیم، در همه امورتان محتاج و نیازمندید آن وقتی که در رحم بودید یا بچه بودید آن وقتی که ازدواج کردید.

همینطور دائما در ناتوانی به سر می‌برید (فلینظر الانسان مم* خلق خلق من ماء دافق) «4» پایه ساختمان شما بر آب است. چیزی نیستید از نظر آفرینش ظاهر و اتصال شما با همه عالم بر باد است. یعنی همین نفسی که می‌کشیدید و این اکسیژن و کربنی که بیرون می‌دهید و اکسیژن و ازتی که تنفس می‌کنید و بیرون می‌دهید. به قول شاعر:

پیش صاحب نظران ملك سلیمان بر باد است بلکه آن است سلیمان که زیاد آزاد است.

(1) صفات (37): 11.

(2) صفات (37): 11.

(3) نساء (4): 28.

(4) طارق (86): 5.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 104

علاوه بر «من خلقنا» «ما خلقنا» را هم باید ببینیم که میلیاردها ستاره و سحابی و کهکشان و عالم بالاست که بعضی از ستارگانش مثل ستاره ولگا 800 هزار سال نوری با ما فاصله دارد. یعنی اگر يك کسی از کره زمین به جانب ستاره ولگا بخواهد سفر بکند و هر ثانیه 300 هزار کیلومتر راه طی بکند بعد از 800 هزار سال به ستاره ولگا می‌رسد. نوشتند اگر کل منظومه شمسی یعنی خورشید را که خودش يك میلیون و سیصد هزار برابر زمین حجم دارد، خورشید و مریخ و زمین و مشتری و اورانوس و نپتون و زحل را خود خانواده منظومه را بدون اینکه فاصله هایشان را با هم کم بکنید، یعنی به همین حالت فعلی بردارید ببرید، يك گوشه ستاره ولگا جا می‌گیرد. ما «من خلقنا» را محاسبه بکنیم و «ما خلقنا» را واقعا دچار ترس می‌شویم از کوچکی خود و عظمت عالم.

شنیدستم که هر کوكب جهانی است جداگانه زمین و آسمانی است

زمی (ن در جنب ای) ن اف (لاك مین) ا چوخشخاشی بود در قعر دریا

تو خود بنگر کرین خشخاش چندی سزد که بر غرور خود بخندی

يك روايتی در باب خوف هست که اين خوفی که اميرالمومنين می فرماید: يقينا اين روايات يك بخش اش شامل آن خوف است اين خوف از عظمت خدا آدم را وادار می کند اين کوچکی و ناچیزی و نداری را با اتصال به خدا و با هزینه کردن برای خدا جبران بکند. بالاخره آدم زمينه دارد که بزرگ بشود از طريق معنويت نه از طريق هيكل و بيايد متخلق به اخلاق خدا و انبيا بشود. اين خوف اين کار را می کند. اما اين خوفی که در روايات است اکثرش خوف ترمزی است.

اميرالمؤمنين (ع) می فرماید: «لاتخافوا ظلم ربکم» چون خدای شما ظالم نیست بنابراین از ظلم خدا نترسید. چون خدا ظلمي ندارد. «ولکن خافوا ظلم أنفسکم» 1 از اين بترسید که وارد تخریب شخصیت خودتان بشوید. اين ترس دارد که شما بنای انسانیت، بنای عقل، بنای فطرت و بنای وجدان را ویران کنید و بعد هم تبدیل به شر الدواب بشوید. بترسید از ظلم بر خود که اين ظلم بر خود عبارت است از گناهان که تیشه و کلنگی برای تخریب ساختمان انسانیت است. و نیز اميرالمؤمنين (ع) می فرماید: «الخوف سجن النفس عن الذنوب» خوف يك زندان ملکوتی است.

اگر آدم در محاصره ترس قرار بگیرد از عقاب خدا، از اینکه عاقبتش از بين برود، از اینکه ساختمان انسانیتش تخریب بشود، اگر چنین ترسی حاصل بشود يك زندان الهی می شود که آدم در اين زندان از گناه در امان است. البته اين خوف باید جدی باشد و از روی علم و معرفت باشد آدم دیگر با گناه رابطه برقرار نمی کند «ورادعها عن المعاصی» 2 چنین خوفی است که رادع انسان از معاصی است. پس زنده انسان از معاصی است. جلوگیری انسان از معاصی است.

هم چنین آمده: «من کثرت مخافته قلت آفته» 3 هر کس ترس بیشتری دارد آفت و زیان کمتری دارد. در کنز العمال آمده «لوخفتم الله حق خيفته» اگر آنچنان که باید از خدا بترسید، بترسید. «لعلتم العلم الذي لاجهل معه» 4 خداوند شما را به جایی می رساند يك علمی به شما می دهد که مخلوط با جهل نخواهد بود از مصادیقش می شود زید بن حارثه را گرفت که در کتاب شریف اصول کافی آمده بسیار روایت جالبی است اولش اين است «كيف اصبحت يا زید» که می گوید مشاهدات خودش را و بعد پیامبر (ص) می فرماید «هذا عبدٌ نور الله قلبه بالایمان» 5 اين

(1) غرر الحکم: 192، حدیث 3725.

(2) غرر الحکم: 190، حدیث 3682.

(3) غرر الحکم: 190، حدیث 3689.

(4) کنز العمال، فاضل هندی: 3/ 142، حدیث 5881.

(5) الکافی: 2/ 53، حدیث 2.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 105

نورانیت همان علم و معرفت است. «لوعرفتم الله حق معرفته» اگر هم خدا را آن چنان که باید بشناسید «لزالت بدعائکم الجبال» 1 «کوه را می‌توانید از جا بلند کنید.

مرحوم صدوق در امالی روایت مهمی را نقل می‌کند: «من عرضت له فاحشه أو شهوه» 2 «اگر برای کسی يك گناه سنگینی پیش بیاید یا يك خواسته شهوانی برایش پیش بیاید ولی بخاطر ترس از خدا او را رها کند. (فاجتنبها من مخافه الله عزوجل حرم الله علیه النار و آمنه من الفزع الاکبر وانجز له ماوعده فی کتابه) لذا ممکن است يك کسی سی سال مشروبات الکلی بخورد و دائم هم مست کند و عربده بکشد بعد مریض بشود و برود دکتر، دکتر بگوید اعصاب دارد از بین می‌رود چند روز دیگر رعشه می‌گیری و کلیه ات هم دارد از کار می‌افتد. بعد بگوید چون دکتر گفته ضرر دارد دیگر نمی‌خورم. این نباشد. نه. ترك گناه و شهوت فقط برای خدا باشد. (حرم الله علیه النار و آمنه من الفزع الاکبر وانجز له ماوعده فی کتابه) آن چیزی که وعده در کتابش داده، «ولمن خاف مقام ربه جنتان» 3 «این خیلی عجیب است و خیلی به انسان بهاء می‌دهد. که اگر گناه بزرگی پیش بیاید یا شهوتی آماده بشود «فاجتنبها» خداوند متعال سه چیز به مزد این اجتنابی که از ترس خدا بوده عنایت می‌کند. (حرم الله علیه النار و آمنه من الفزع الاکبر و انجز له ما وعده فی کتابه)

در کتاب المناقب آمده: محور مسئله وجود مبارك حضرت سیدالشهداء است. «وقد قيل له» يك نفر به حضرت گفت «ما اعظم خوفك من ربك» امام حسین را دید که در تمام حرکاتش و سکناتش و برخوردهایش همانند قرآن عمل می‌کند. گفت: یابن رسول الله چقدر خوف شما از پروردگارتان بزرگ و زیاد است. چه جواب زیبایی دادند. فرمودند: می‌دانی به چه علت؟ «لا یامن یوم القيامة الا من خاف الله فی الدنيا» 4 «امنیت در قیامت مال خوف در دنیاست. وقتی من از عظمت خدا، عقاب خدا، مقام خدا، دادگاههای خدا بترسم البته همه اینها را باید باور داشته باشم و در باور هم می‌ترسم. اگر اینجا بترسم دارم برای خودم آنجا امنیت ایجاد می‌کنم.

مرحوم صدوق در خصال جلد 1 صفحه 282 می‌فرماید: خوب بر پنج قسم است: «خوف و خشیه ووجل و رهبه و هیهبه» که ما همه این خوف‌ها را قبلاً بررسی کردیم. خشیت مال کجاست. وجل مال کجاست. رهبه مال کجاست.

«فالخوف للعاصين» گناهکار باید بترسد و از گناهش پیاده بشود. «والخشيه للعالمين» (انما يخشى الله من عباده العلماء) «5» «والوجل للمخبتين» آنهایی که در مقابل خدا فروتن و دلشکسته و خاضع اند. «والرهبة للعابدين والهيبة للعارفين» حالا توضیح می‌دهد خودش. «اما الخوف فلاجل الذنوب» خوفي که در کنار گناه برای آدم پیش بیاید و ترمز بشود. خدا فرموده (ولن خاف مقام ربه جنتان) «6» اما خشیت. «لاجل رويه التقصير» یعنی این خشیت که عالمان و دانشمندان دارند علتش رویت تقصیر است یعنی هر چه می‌خوانند و عمل می‌کنند و انجام می‌دهند باز در مقابل خدا خودشان را به صورت کسی که کوتاهی کرده در همه امور می‌بینند و همین دیدن کوتاهی در همه امور در پیشگاه خدا قلبشان را پر از خشیت کرده. «واما الوجل فلاجل ترك الخدمة» وجل مال جایی است که آدم ترك خدمت کرده باشد. نه به معنی اینکه نماز نخوانده و روزه نگرفته. بلکه خدمت و عبادتی که انجام داده اصلا شایسته نبوده مثل اینکه اصلا انجام نداده. خداوند می‌فرماید: (الذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم) «7» رهبه هم در

(1) كنز العمال، فاضل هندی: 142 / 3.

(2) الأملی، شیخ صدوق: 429، حدیث 1.

(3) الرحمن (55): 46.

(4) المناقب، ابن شهر آشوب: 69 / 4.

(5) فاطر (35): 28.

(6) الرحمن (55): 46.

(7) انفال (8): 2.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 106

قرآن مجید این جور آمده. (یدعوننا رغبا و رهبا) «1» که ترس در هنگام عبادت و دعا کردن است. «والهيبة لاجل شهادة الحق عند كشف الاسرار» آن هیبتی که در دل ایجاد می‌شود دیگر مال دلی است که به مشاهده حق رسیده و پرده‌ها کنار

رفته که مربوط به قلب عارفانی مثل انبیاء و ائمه طاهرین است. قال الله عزوجل («وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ » 2) «یشیر الی هذا المعنی» 3 که ایشان این آیه را در حقیقت در ارتباط با اهل خدا و اهل معرفت گرفته که انگار خداوند متعال در باطنشان رویت شده چنانکه امیرالمومنین می فرماید «لاتدرکه العیون بمشاهده العیان ولكن تدرکه القلوب بحقایق الايمان» 4 و این هیبت را برای دل ایجاد می کند.

بحث «تجلبب الخوف» تمام شد. جمله بعدی خیلی جمله فوق العاده ای است. «فزهر مصباح الهدی فی قلبه» به نظر می رسد این فاء فزهر فاء تفریع و نتیجه باشد. بعد از «فاستشعر الحزن و تجلبب الخوف» یعنی مسیر حزن مثبت را که طی کرد مسیر خوف مثبت را که طی کرد نتیجه اش روشن شدن تمام چراغ های هدایت است. چرا اینجا امیرالمومنین مصباح الهدی نمی گوید برای اینکه ما طلبه ها خواندیم بخشی از هدایت مقول به تشکیک است. دارای شدت و ضعف است. درباره اصحاب کهف است «انهم فتیه آمنوا برهم» اینها واقعا اهل ایمان بودند بعدش می فرماید (وزدناهم هدی) 5 یعنی قابلیت داشتند که هدایت بالاتر هم بگیرند. که از هدایت اصحاب کهف بالاتر هدایت انبیاء است و بالاتر از هدایت انبیاء، هدایتی است که خدا به پیامبر و ائمه طاهرین و حضرت زهرا عنایت کرده است. «فزهر» تمام چراغ های هدایت یعنی تمام مراتب هدایت «فی قلبه» حالا این را باید تحلیل بکنیم «فزهر مصباح الهدی فی قلبه»

(1) انبیاء (21): 90.

(2) آل عمران (3): 28.

(3) الخصال، شیخ صدوق: 1/ 281.

(4) نهج البلاغه: خطبه 178 (قد سأله ذعلب الیمانی ...).

(5) کهف (18): 13.

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه بیست و سوم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

من نهج البلاغه‌ای را دارم که مربوط به قرن چهارم هجری است. رسم الخط این نهج البلاغه چون در رابطه با آن روزگار است به نظرم می‌آمد که جمله «**فزهري مصباح الهدى في قلبه**» **1** در آن نسخه به جای مصباح، مصابيح آمده است. ولی به نهج البلاغه‌هایی که در یمن و مصر و ایران چاپ شده مراجعه کردم ظاهراً لغت را مفرد آورده‌اند و من هم توضیح را بر چارچوب مفرد بودن) مصباح (آوردم «**فزهري مصباح الهدى في قلبه**»

بعد از اینکه عبد در گردونه یاری خدا قرار گرفت. یاری بر عقلش، یاری بر هدایتش، یاری بر قلبش و وارد عرصه حزن مثبت شد یعنی هر اندازه که سرمایه‌اش را در معرفت، در عمل، در اخلاق بالا بیاورد ولی باز هم غصه دار است و غصه‌اش هم این است که آن گونه که باید برای حضرت حق بشوم نشدم، و کنار این اندوهش که خود این اندوه يك موتور حرکت است، باید کاری بکنم که غصه ام کمتر بشود، در این زمان است که خوف مثبت سراغش می‌آید و در چند مرحله. آن كمك، این حزن، این خوف، این میوه را خواهد داد. «**فزهري مصباح الهدى في قلبه**» چون فاء جمله فاء تفریع است یعنی بعد از زحمات مثبت بیرونی و درونی که درونیش آراسته کردن خودش به اخلاق حسنه و پیراسته کردن خودش از رذائل اخلاقی است. زحمات بیرونیش هم در دو جمله می‌توان خلاصه کرد. عبادت رب و خدمت به خلق. چنین درون پرمایه‌ای، درون آراسته و پیراسته، و چنان بیرون مثبتی، عبادت رب، خدمت به خلق، همه روی همدیگر سبب شد که این محصول زیبا به وجود بیاید. «**فزهري مصباح الهدى في قلبه**» یعنی درخشید چراغ هدایت در قلبش.

در آیات قرآن کریم و در روایات هست. بخصوص این مسئله را در فلسفه هم با عناوین متنوع گسترده بحث کردند، عزیزانی که منظومه را خواندند یا اسفار را خواندند یا کتاب‌هایی را در این زمینه مطالعه کردند اینکه نور ضد ظلمت است. نور مقابل ظلمت است. به این معنا که این دوتا هیچ کجا نه در ظروف مادی و نه در ظروف معنوی نقطه اجتماع ندارند، بینشان جدایی مطلق است. ماهیت نور و ماهیت ظلمت کاملاً فرق می‌کند. البته می‌گویند در مثل مناقشه نیست. ظلمت برای درکش ظلمت معنوی، راحت‌ترینش همین نگاه کردن به ظلمت مادی است. ما در ظلمت مادی هیچی را نمی‌بینیم. فرض بکنید يك اتاقی را تمام روزه‌هایش را ببندند چشم ما را هم بیرون ببندند. وارد این اتاق بکنند که تمام روزه‌هایش به طرف نور بسته است. اما وارد يك ظلمت متراکمی بشویم بعد در را ببندند و چشم ما را باز بکنند ولو نظری به

ما بگویند طول و عرض اتاق را برای ما بگو. ارتفاع سقف را برای ما بگو. زینت‌ها و تابلوهایی که به دیوارها زده شده برای ما بگو. فرش زیرپا را، نقشه‌اش و رنگ‌هایی که در آن به کار رفته برای ما بگو. ما يك دانه جواب بیشتر برایش نداریم. نمی‌دانیم. این محصول ظلمت است. آن کسی که در ظلمت مادی است هرچه را از او درباره آنجا که تاریک است بپرسند می‌گوید: نمی‌دانم. در ظلمت معنوی هم همینطور است. کسانی که دچار ظلمات هستند که در قرآن هم به صورت جمع آمده است ظلمات، برخلاف نور که مفرد ذکر شده و آیات متعددی هم ظلمت، و نور را دنبال می‌کند. اینکه جمع ذکر شده ظلمت جهل را می‌گیرد، ظلمت ظلم را می‌گیرد ظلمت زشتی‌های اخلاقی را می‌گیرد. این ظلمت‌ها باعث می‌شود که آدم در عرصه معنوی هیچ حقیقتی را تشخیص ندهد. یعنی به کسی که دارای این ظلمت است بگویند خدا را تعریف بکن یا قیامت را تعریف بکن. یا تکالیف و انسانیت را تعریف بکن یا عبادت رب را تعریف کن یا خدمت به خلق را تعریف کن در تمام سؤال‌ها می‌گوید: نمی‌دانم. (کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها) «2» بنا هم ندارد دستش را به يك وجودی بدهد که از این چاه بیرونش بیاورد (من الظلمات الی النور) «3» و در این سفر عالی و با ارزش قرار بدهد که تاریکی‌ها را از او دور کند و وارد منطقه نور بشود. این نور ایمان، علم، بصیرت و آگاهی است. و

(1) نهج البلاغه: 86 (فی بیان صفات المتقین و صفات الفساق ...).

(2) انعام (6): 122.

(3) بقره (2): 257.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 108

هنگامی که این نور در درون انسان بیاید ظلمت‌ها همه فراری می‌شوند. یعنی وحشت ظلمت از نور مانند وحشت يك موجود بسیار ضعیف از يك موجود بسیار توانایی است که مورد حمله قرار می‌گیرد چطور فرار می‌کند یا نابود می‌شود در آن حمله. این نور وقتی بیاید ظلمت‌های فکری، ظلمت‌های قلبی، ظلمت‌های اخلاقی، ظلمت‌های عملی، همه ظلمت‌ها را فراری می‌دهد. حالا عباد محبوب تر خدا چه مسیر عالی را پیمودند که اولاً در گردونه نصرت خدا قرار گرفتند و بعد هم مظروف پریمیتمی مانند حزن و خوف هردو در بعد مثبتشان، جان آنها را پر کرده. جانی که ظرف خداست. البته من در روایات مربوط به قلب این معنا را از يك روایت برای شما خواهم گفت که خدا هم در کره زمین ظرف‌هایی دارد که جان

پاکان و جان اولیاء و جان انبیا و جان مومنان واقعی و جان عالمان ربانی اینها ظرف‌های خدا در کره زمین است و پر کننده‌اش هم خودش است. یعنی مظلوف پیش اوست تا ظرفی را جادار ببیند و آن مظلوف را در آن بریزد. فیض را در آن بریزد.

اما توضیح مطلب:

مثلا بعضی از افراد کتاب هستی را می‌خوانند خیلی هم در لغات و در جملات و در توضیح چارچوب علم آن کتاب توضیح می‌دهند ولی خودشان، نور ندارند. جوشش درونی ندارند. آن چه را که باید از آن علم عملا استفاده بکنند آن نیرو را برای خودشان فراهم نکردند. اما ملاحظه می‌کنید يك غلام سیاهی در کربلا واقعا از چه معرفت بالایی برخوردار است. در سخنانی که با حضرت ابی عبدالله دارد. و در برخوردی که حضرت ابی عبدالله با او دارد. این اعلامی که واقعا از قلبش صورت گرفته. «امیری حسین و نعم الامیر» «1» یعنی به این نقطه رسیده که ماموم آفریده شده و با این همه مدعیان در همان زمان درك کرده که امام انتخاب شده از طرف خداوند امام حسین (ع) است. این خیلی دنیای عجیبی است که به این نقطه رسیده که من مملوکم ولی مملوک حقم. به این نقطه رسیده مالک اولیه من، من مملوک را در اختیار مالکی چون حضرت حسین قرار داده و بعد هم چشیده خوبی این امامت و این ولایت را و حاضر هم شده با ارزشترین گوهر نفیسی که در اختیارش است یعنی جانش را عاشقانه و خالصانه فدا بکند.

او با اینکه علم چندانی ندارد ولی نور علمش با علمش قابل مقایسه نیست. بعضی‌ها خیلی علم دارند ولی نور علمشان به اندازه يك سر کبریت کار نمی‌کند. این جا اینها بعد از اعانه حق، بعد از پر شدن از آن اندوه مثبت که پروردگار هم در احادیث قدسیه می‌فرماید: من پیش قلب‌های محزون هستم. یا «عند المنکسره قلوبهم» «2» یا «ان الله یحب کل قلب حزين» «3» این تعبیرها را دارد کتاب هاپی که احادیث قدسیه را نقل می‌کند و آن خوبی که يك نتیجه‌اش جنتان است. اینها همه با همدیگر جمع و شده يك کارخانه نور در وجود عبدالله شده. «فزهو مصباح الهدی فی قلبه» دل شده چراغدان الهی و هدایت شده نور این چراغ. قلب شده ظرف آن چراغ، پروردگار عالم با دست محبت و لطف و کرامت این چراغ را در این چراغدان کار گذاشته و مملکت وجودش را تمام زوایا و نواحیش را روشن کرده و این قدر هم نور قوی است که درخشش پیدا کرده و ظلمت دیگران را هم فرا می‌گیرد.

(این ظلمت معنوی نیست. ظلمت مادی است شر از آنجا صادر نمی‌شود. یعنی تاریکی دریا و تاریکی‌های عالم دور. یعنی این چاله هاپی که پیدا می‌کنند که هزاران سحابی و کهکشان در دهانش جا می‌گیرد ولی تاریکی محض است و چیزی هم از آن کشف نشده. «خلق الظلمات» نه شرور نه فتن و نه خناس‌گری‌ها.

در هر صورت. شما ببینید این دغدغه هدایت مردم هنوز بعد از مرگش هم در قلبش روشنایی می‌دهد و درخشش دارد که ما در سوره یس همین را می‌بینیم. درباره آن مرد الهی و آن انسان ملکوتی که تفاسیر می‌گویند از طرف مردم انطاکیه مورد حمله قرار گرفت و شهید شد. حرف مال بعد از ورودش به عالم

(1) المناقب، ابن شهر آشوب: 104 / 4؛ بحار الانوار: 27 / 45، بقیه الباب 37.

(2) الدعوات: 120، حدیث 282.

(3) الدعوات: 120، حدیث 281.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 109

برزخ است. (بالت قومی یعلمون) «1» یعنی هنوز در آرزوی بیداری قاتلانیش است. ببینید انسان کارش به کجا می‌رسد. یعنی امیرالمومنین می‌فرماید که: این سیر اینها را به کجا رسانده که واقعا آرزوی حقیقی و جدی دارد بعد از مرگش این است که ای کاش این جاهلان عالم می‌شدند (بماغفر لی ربی و جعلنی من المکرمین) «2» ای کاش اینان از غفران رب و از اکرام رب که همین بندگی و نورانیت من است. همین ماموم بودن من نسبت به این پیغمبری است که در منطقه انطاکیه آمد با دو پیامبر دیگر اینها آگاه می‌شدند. یعنی واقعا اگر خدا او را بر می‌گرداند باز هم دنبال هدایت مردم و دنبال دستگیری از مردم می‌آمد.

قلب در وجود اینها انتخاب شده از جانب خدا به عنوان چراغدان. چراغ هدایت جایش در این چراغدان است و جایی دیگر نیست. اگر در قلب انیشتین و دیگر دانشمندان غیر مسلمان هم جا بود برای این چراغدان او هم مثل انبیاء و ائمه در طول آنها هدایتگر مردم می‌شد آنجا ولی می‌بینیم قلب‌هایی بعد از انبیاء و ائمه مثل علامه حلی مثل زکریا بن آدم که از اصحاب ناب حضرت رضاست و چقدر نور داشته. قبرش در همین شیخان قم است نامه جالبی هم به حضرت رضا نوشته که یابن رسول الله من دلم می‌خواهد بار و بنه و زندگی و خیمه ام را از قم جمع بکنم و بیایم در خراسان محضر شما عمر بگذرانم. اگر اجازه بدهید من حرکت کنم. ولی امام هشتم در جوابش نوشتند: من راضی به این سفر تو نیستم، قم را ترك نکن وجود تو، خیلی سنگین است، وجود تو در قم مانند وجود پدرم موسی بن جعفر در عراق است. با بودن

تو خدا بلاها را از اهل قم بر می گرداند. این چراغدان یعنی قلب زکریا بن آدم دیگر انتخاب خداست که چراغ هدایت یا به تعبیر امیرالمومنین (ع) مصباح هدایت را در این چراغدان بگذارد که امام با همه علاقه اش به زیارت دوستانش، دوستانشان با همه عشقشان به زیارت امام، اجازه نمی دهد از قم بیرون بیاید. خیلی هم اشتیاق داشت امام هشتم اینها پیش او باشند. اینها اشتیاق داشتند خدمت حضرت رضا باشند ولی انگار بیرون آمدنش را حضرت ممنوع و حرام کردند. فرمودند: تو اگر از قم بیایی بیرون مردم قم در معرض عذاب قرار می گیرند. مگر مردم بدی بودند؟ نه. یعنی وقتی چراغ نداشته باشند گمراه می شوند و به عذاب جریمه می شوند وقتی تنهای از این نور بمانند گرفتار ظلمات می شوند وقتی گرفتار ظلمات شدند دچار عذاب می شوند.

دو تا آیه در این زمینه عنایت کنید.

اما آیه اول. (قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاَمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مَتَى هُدًى) سوره بقره است. «منی» یعنی کار هدایت فقط کار من است. روشن کردن این چراغ بی واسطه یا باواسطه کار من است. (فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ) «3» کسی که در روشنایی این چراغ زندگی بکند که حقایق برای او با چشم دل قابل دیدن است. «من» اینجا من موصول معنی مفرد ندارد. یعنی کسانی که ... بعد ضمائر همه جمع بسته شده. چون «من» مشترك در مفرد و جمع است. این ضمیر هم در آیه دلالت دارد که من ضمیر جمع است و مفرد نیست. این يك آیه.

اما آیه دوم با توجه به عظمت رسول خدا. یعنی آیه را باید با این مقدمه بیان کرد با توجه به عظمت رسول خدا و با توجه به رسالت، نبوت، شخصیت، دانش و علم او آیه شریفه می فرماید (إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ) «4» که حالا به واسطه و بی واسطه این چراغ، چراغدان قلب، خود چراغ من الله، فروغش هم من الله است. «فزهَر مصباح الهدى في قلبه»

بعضی از شارحان نهج البلاغه در توضیح این جمله مثل یکی از دانشمندان کارکرده در نهج البلاغه از یمن که متأسفانه زیدی مسلک هم هست یعنی از وجود مبارك زين العابدين به بعد را قبول ندارند. ظلمات واقعا در جهان از بعد از قابیل تا به حال بیداد کرده (يَصْلَوْنَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ) «5» کلمه «صَدَّ» در اینجا با «عن» متعدی

(1) یس (36): 26.

(2) یس (36): 27.

(3) بقره (2): 38.

(4) قصص (28): 56.

(5) انفال (8): 47.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 110

شده و معنی مانع ایجاد کردن است. چگونه توانستند درصدد بالایی از جوامع جهانی را که منهای (قلیل من عبادی الشکور) «1» کثیر را (ولقد اضل منکم جبلا کثیرا) «2» گمراه بکنند.

ایشان شرح نهج البلاغه شان دو جلد است. پاورقی‌های بسیار خوبی دارد. نهج البلاغه علمی است ولی خیلی مختصر است. مصباح الهدی را ترجمه به معرفت و یقین کرده. یعنی عبد وقتی این جاده‌ها را طی کرد می‌رسد به جایی که خداوند قلبش را به عنوان چراغدان انتخاب می‌کند و چراغ معرفت و یقین را در او روشن می‌کند. که البته باید به ایشان عرض کرد که هدایت که در کلام امیرالمومنین آمده میوه معرفت است و یقین میوه هدایت است. یعنی شما آمدید مقدمه را در این جمله به عنوان ذی المقدمه گذاشتید. معرفت مقدمه هدایت است. یعنی وقتی آدم جاده هدایت را خوب طی کرد نهایتا به یقین می‌رسد. «فزهر مصباح الهدی فی قلبه»

من دو مطلب را با دو عنوان انتخاب کردم که خودم علاقه دارم در تفسیر این جمله، مفصل به این دو مطلب بپردازم والا جمله امیرالمومنین خیلی خودش را نشان نمی‌دهد. یکی کلمه قلب است و یکی کلمه نور است که در خود جمله است. در کتاب خدا يك صفاتی خود پروردگار برای قلب بیان کرده و يك ویژگی‌هایی حالاتی را برای قلب بیان کرده که باعث شده از نگاه قرآن ما دو تا قلب داشته باشیم. يك قلب مثبت و يك قلب منفی، یا به عبارت دیگر قلب نوری و قلب ظلمانی یا به عبارت بالاتر قلب الهی و قلب شیطانی که به قسمتی از آیات و روایات که در زمینه مثبت و منفی آمده جلسه آینده اشاره خواهم کرد. ان شاء الله...

(1) سبأ (34): 13.

(2) یس (36): 62.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 111

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه بیست و چهارم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

در جمله «فزهـر مصباح الهدى فى قلبه» «1» که آمادگی قلب برای روشن شدن چراغ هدایت و تحقق خوف مثبت و حزن مثبت است. مسائل زیادی را می شود مطرح کرد. از مجموعه آیات و روایات مربوط به قلب که فوق العاده آیات مهمی است می توان به این نتیجه رسید که قلب برای کشور وجود انسان به منزله انبار ذخیره حالات و عقاید و مجموعه مسائل مثبت و منفی و معنوی است و بقیه اعضاء و جوارح انسان مصرف کننده هستند. به عبارت دیگر چشم ما، گوش ما، زبان ما، دست ما، شکم و شهوت و قدم ما انبار نیستند بلکه انبار هستند. ابزارهای زنده ای که قلب آنها را تغذیه می کند، قلب روزی آنها را به آنها می رساند حالا اگر این غذایی که قلب آن را پخش می کند غذای پاک و حلالی باشد اعضاء ما حرکات و اعمالشان پاک و صالح و شایسته خواهد بود. اما اگر غذا از این انبار غذای مسمومی باشد و به اعضاء و جوارح برسد آنها انرژی های منفی که از قلب می گیرند نهایتا در راه منفی و باطل هم به کار خواهند گرفت که این مجموعه طبق آیات قرآن دائر مدار خواستن و نخواستن است.

در آن آیه شریفه خیلی روشن این معنا بیان شده. (ان هو الا ذکر للعالمين* لمن شاء منكم ان يستقيم) «2» یعنی اگر بخواهند. این خواستن و اراده و میل یقینا مربوط به قلب است. البته خیلی از خواستن ها مقدماتی دارد. زیباترین مقدمه برای خواستن ها معرفت دینی است. انسان وقتی آگاه بشود يك حقیقت و زیبایی معنوی را، برای رفتن به جانب آن حقیقت شوق در او ایجاد می شود. در امور مادی که مسئله خیلی روشن است. وقتی آدم به چیزی علاقه پیدا بکند سعی می کند آن را به دست آورد. البته در امور مادی قرآن می فرماید که شما به همه خواسته هایتان می رسید.

(من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها) باز ببینید اینجا یرید دارد. یعنی میل قلبی و خواستن. اگر شما دنیا را بخواهید بخشی از آن را من در اختیارتان می‌گذارم. چون کل دنیا که معقول نیست در اختیار يك نفر قرار بگیرد. تقسیم بین شش میلیارد نفر است. هر انسانی سهم اندکی دارد لذا «مافی الید» مردم را ملاحظه کردید قرآن مجید تحت عنوان متاع قلیل ذکر می‌کند. خود دنیا متاع قلیل است. از این متاع قلیل چه مقدارش در اختیار شماست قابل نگاه کردن نیست و قابل این نیست که آدم کنارش حسد بورزد و دروغ بگوید، دچار نزاع و کشمکش بشود، وقتی آدم به حلال الهی در امور مادی قانع باشد پیشامد سوئی معمولاً برای انسان نمی‌شود. اما (من کان یرید حرث الاخره نزد له فی حرثه) «3» شما همه کمالات آخرتی را بخواهید می‌توانید به دست بیاورید و من آن کمالات را هم برای شما اضافه خواهم کرد. حتی در بیان پادشاه‌های قیامت کلمه زیاد در کتاب خدا ذکر شده. (لیوفیهم اجرهم ویزیدهم من فضله) «4»، یا (لدینا مزید) «5» در هر صورت همه امور چه مادی و چه معنوی، چه مثبت و چه منفی، دائر مدار وضع قلب انسان است و به تعبیر هشام بن حکم دریاب حجت و اماره اصول کافی در آن بحث بسیار زیبایی که با عمر بن عبید بصری داشت از قلب تعبیر به سلطان مملکت وجود داشت که همه چیز در اختیار اوست و برای عمر بن عبید هم توضیح داد که اعضاء و جوارح ارتش قلب و سربازهای قلب و هزینه‌کننده وجودی قلب هستند. البته او مطلب را کشید به بحث امامت که همانطوری که بدن انسان، وجود انسان، سلطانی و امیری و انباری و محلی دارد برای اینکه هزینه کند برای اعضاء و جوارح، پیکره امت هم عین پیکره انسان، همین سلطان و امام و انبار غذای معنوی را لازم دارد که اگر نباشد شیطان‌ها جامعه را تغذیه می‌کنند.

(1) نهج البلاغه: خطبه 86 (فی بیان صفات المتقین و صفات الفساق ...).

(2) تکویر (81): 27، 28.

(3) شوری (42): 20.

(4) فاطر (35): 30.

(5) ق (50): 35.

از مجموعه این آیات و روایات استفاده می‌شود که قلب مهمترین جایگاه را دارد و مهم هم این است که پروردگار فقه را در قرآن کریم به قلب نسبت می‌دهد. (قلوب لایفقهون بها) «1» احتمالاً در قرآن مجید ما لغت مترادف نداشته باشیم. فواد، قلب، صدر و روح و لب و عقل گرچه قدیمی‌ها گفتند همه به يك معناست یا به یکی دو معناست ولی به نظر می‌رسد یکی از معجزات قرآن مجید بیان همه گوشه‌های وجودی انسان است که در عین حالی که يك حقیقت مستقلند با همدیگر شریک هستند در ساختن سعادت یا در ساختن شقاوت که به نظر من این را باید تحلیل بیشتری کرد در مسئله اینکه قرآن مترادف دارد یا ندارد. ما لفظ انسان و بشر و آدم را هم در آیات، غیر همدیگر می‌بینیم. آدم اسم خاص است. بشر جنبه آفرینش ظاهر را در آیات اشاره کرده، انسان جنبه‌های معنوی و روحی و ملکوتی را.

من اصراری ندارم به اینکه مترادف وجود ندارد. عرضم این است که تحقیق بیشتری باید کرد. آیا عقل واسطه گرفتن حقایق و معارف است، او می‌گیرد و قلب است که می‌فهمد یا نه. خود قلب راساً می‌گیرد و می‌فهمد. این نیاز به تحقیق دارد. خارجی‌ها آنهایی که در علوم انسانی و تربیتی خیلی کار کردند گرچه کلیسایی هستند ولی بعضی هایشان يك آزادی هم در بیان حقایق داشتند مثل الکسیس کارل که با مطالعات 40 ساله ای که در وجود انسان داشته و در مسائل تربیتی يك بار هم برنده جایزه علمی نوبل شده، آدم محققى است دوتا کتاب معروف هم دارد که به زبان‌های مختلف ترجمه شده. البته نمی‌دانم بعد از 30-40 سالی که گذشته مطالب این کتاب‌ها چه درصدی از نظر علمی تغییر کرده. چون علم دائماً در حال تحول است. راسخون فی العلم فقط انبیاء و ائمه طاهرين هستند که علم حقیقی پیش آنهاست و تا قیامت سفره علمشان تغییر و تحول پیدا نمی‌کند چون بر فراز زمان و مکان هستند این طور نیست که امیرالمومنین مطلبی را فرموده باشند و بعد از 20 سال با گسترش دانش در زمانشان رأی شان عوض شده باشد.

ائمه طاهرين علمشان شعبه علم خداست و اتصال به حضرت حق دارند هرچه را که می‌گویند حقیقت و ثابت است و قابل تغییر و تحول نیست البته در مسائل اصولی. در باب فقه هم يك چیزهایی را برای ما گذاشتند که با اجتهاد مجتهدان و با گرفتن زمان و مکان در آنها يك تحولات ظاهری پیدا می‌کند در حالی که باطنش حکم الله است. اینها را در رسائل و درس خارج هم خواندیم احکام ظاهریه، اولیه، ثانویه یا اینکه حکم واقعی است یا ظاهری است. اگر اینها را نداشتیم ما هم مثل دیگران مجبور بودیم جمود به رای چهار نفر داشته باشیم و حرکت سازنده نداشتیم. اینکه من می‌گویم قابل تغییر و تحول نیست اصول اولیه و میزان‌ها و معیارهایشان است که همیشه ماندگار است. اما علم در بشر دائماً قابل تغییر و تحول است. الان شده ساعتی. گاهی لحظه ای. آدم وقتی روی سایت‌های علمی می‌رود یا مجلات علمی را می‌بیند، می‌بیند مثل امواج دریا دانش بشر تغییر و تحول پیدا می‌کند. يك چیزی را می‌گویند حقیقت است دو روز دیگر می‌گویند نه، باطل است. کارل يك کتاب دارد به نام «راه و رسم زندگی» که کتاب خوبی است. عرض کردم با توجه به اینکه ایشان

مسیحی است. اینها را باید لحاظ بکنید. در آن چارچوب کتاب خوبی است. یکی هم «انسان موجود ناشناخته» که فیزیولوژی وجود انسان را در آن تحلیل می کند بسیار کتاب عالی است و به خاطر اینکه می دانست هنوز گوشه هایی از جهان وجود انسان کشف نشده. اسم کتابش را گذاشته موجود ناشناخته. با خواندن این کتاب ها آدم می فهمد قرآن چه معجزه عظیمی است و روایات چه بار علمی سنگینی دارند. روانشناسان تا به حال نسبت به روان انسان 42 زاویه در روان انسان کشف کردند و در يك کتاب دیگری هم دیدم که انسان تاکنون مورد بحث هفت میلیون مسئله بوده. 7 میلیون مسئله ویژه انسان. عقل، مغز، قلب، روان، نفس، بدن، روابط، تنها بودن، بعلاوه خانواده و جامعه شدن. ولی در تمام این رشته ها عجیب است که قلب جایگاه محوری دارد. روی این حساب است که خیلی عجیب است این کار روانکاو قرآن که شاید کمتر هم به این معنا توجه شده. من سفارشم این است که شما اگر بخواهید به قرآن پردازید که کمتر به این ناحیه پرداخته شده حتی مفسرین بزرگ ما تمام مطالب اصلی شان را تا جزء 17 و 18 تقریباً تمام کردند و بعدش مثل اینکه خسته شده باشند بخواهند زودتر تفسیر را تمام بکنند حالت گذرا داشتند. شما حدود 4 جزء آخر قرآن کریم را در آیاتش دقت کنید پروردگار عزیز عالم در این چهار جزء از بیان فقه ساکت است یعنی آن مدتی که پیامبر در مکه بودند کار آیات قرآن کار اصلاح گری باطن بوده. شما می بینید در مجموع این آیات توحید، معلم توحید، طبیعت حسنات و سیئات باطنی مورد بحث آیات است. یعنی آمده با

(1) اعراف (7): 179.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 113

نور توحید با نور معلم توحید یعنی پیامبر با بیان مسائل طبیعت (افلاینظرون الی الابل کیف خلقت* و الی الجبال کیف نصبت* و الی الارض کیف سطحت) «1» و همینطور بحار، (والسماء والطارق) «2» نجوم، کواکب، (والشمس و ضحیها) «3» (واللیل والنهار) «4» مسائل طبیعی. (واللّٰذی اخرج المرعى فجعله غثاء أحوی) «5» مسئله توحید و رسالت و طبیعت و تربیت با این چهار تربیت، بیان زشتی ها و بیان خوبی ها فقط به بیدار کردن عقول، به علاج غفلت و به اصلاح قلب اقدام کرده است. چون بدون عقل بیدار، بدون قلب صالح مومن پیدا نخواهد شد. اول رفته سراغ قلب. و چقدر زیباست که وجود مبارك امیرالمومنین در دعای کمیل نمی گویند ای حبیب مردم مومن، ای حبیب اولیای خدا «یاحبیب قلوب الصادقین» ای حبیب قلوب اهل صدق یعنی آنهایی که دلشان انبار انرژی های مثبت است. آنهایی که

دلشان انبار حسنات است. آلهایی که دلشان انبار عقاید حقه است. «**لَا مِنْ اتَى اللَّهَ بقلب سليم**» «6» نه به صلاه سلیم و نه به صوم سلیم. یعنی می گوید من در بازار قیامت خریدار قلب سلیم هستم و قلب سلیم را هم خودت باید برداری بیاوری. یعنی کسی که قلب سلیم را بیاورد با باء جاره قلب را مفعول اتی قرار داده، فاعلش هم انسان است. تو باید قلب سلیم بیاوری. یعنی این آیات، این روایات و این همه بحث درباره قلب می خواهد به ما بگوید اول به قلبتان پردازید. اول بروید سراغ قلب. او علت برای همه بارهای مثبت و منفی وجودتان است. ما گاهی سراغ معلول می رویم. از قسم هم می گفتند شما اول برو سراغ علت. همه کاره اوست. تمام معلول ها به زلف علت گره خورده. شما باید توجه و نگاهت به قلب باشد. تا قلب تبدیل به قلب سلیم بشود تا سعادت دنیا و نجات در آخرت را تامین بکند.

این مقدمه را عرض کردم که عزیزان من جایگاه قلب را در قرآن و روایات و علوم و روانکاوی و روان شناسی بدانند که تمام بیماری های معنوی را هم خدا به قلب در قرآن نسبت داده. نمی گوید این انسان از نظر معنوی بیمار است و کمبود دارد. می گوید «**فی قلوبهم مرض**» «7» می گوید «**بما کسبت قلوبکم**» «8» قلب را در قرآن کاسب اصلی معرفی کرده است. اعضا و جوارح خورنده و مصرف کننده و هزینه کننده هستند.

قلب مثبت و قلب منفی در قرآن و روایات چهار بحث است که شناخت هر چهار لایه بر ما واجب است. ببینید پیامبر اکرم ده سال با سوره های نازل شده قرآن در مقام بیدار کردن قلب و اصلاح قلب بود. مدینه که آمد با زحماتی که مصعب بن عمیرها کشیده بودند و مردم را آماده و بیدار کرده بودند و تقریباً يك نحوه حالت تسلیمی در برابر خدا برای مردم ساخته بودند احکام شروع شد. «**لَا مِنْ اتَى اللَّهَ بقلب سليم**» «9» سلیم از نفاق، سلیم از وسوسه های کاربردار شیاطین. سلیم از زشتی هایی مثل حسد و کبر و ریا و عجب. سلیم از شك و شبهه. خیلی مسئله مهمی است.

من یادم نیست چه کسی به من گفت. برایم خیلی مهم بود. گفت در طواف حج با مرحوم آیت الله شهید سید محمد باقر صدر برخورد کردم. ایشان با آن کتاب هایی که نوشته بودند «فلسفتنا» «اقتصادنا» «حلقات و فقه» و با آن مغز جوشش دارشان و با آن درکشان که می شود گفت یکی از بهترین و قوی ترین اسلام شناسان زمان ما بودند. می دانید ایشان از حکمت و برهان و فقه و علم کلام و بحث و مباحثه پر بود. گفت در طواف چقدر خوشحال شدم ایشان را دیدم. گفتم: آقا شما با این آگاهی و علم فراوانی که دارید اینجا از خدا چه می خواهید؟ بعضی سوالات خیلی سوالات خوبی است. موردش هم بهترین مورد است. بیت،

(2) طارق (86): 1.

(3) شمس (91): 1.

(4) بقره (2): 164.

(5) اعلی (87): 4 5.

(6) شعراء (26): 89.

(7) بقره (2): 10.

(8) بقره (2): 225.

(9) شعراء (26): 89.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 114

مسجد الحرام، حج تمتع، طواف، درحال احرام، ایشان فرمودند: هر وقت که مورد دعا پیش می آید. چه زمانی که زیرناودان پرده را گرفتیم و چه زمانی که در مقام ابراهیم قرار می گیریم که گمان استجاب دعا صددرصد می رود. واقعا باید به او آفرین گفت. واقعا باید به او باریک الله گفت. يك شخصیت علمی به این باعظمتی که دیگر به قول ما فقه و اصول و کلام و تفسیر و استدلال و حکمت و برهان را به حد کمال رساند، گفت هر وقت مظنه اجابت دعا آماده است. پرده را گرفتیم زیر ناودان که محل دعای انبیاء بود یا در مقام ابراهیم که محل دعای خود ابراهیم بوده و دعاها مستجاب شده. به التماس از پروردگار می خواهیم نسبت به تمام حقایق به من یقین بده. این دعا خیلی پرمعنا و مهم است.

قلب سلیم که خالی از این امور است حالا سوره حجرات را ببینید چه بهایی به قلب مثبت پایدار داده با انما هم شروع کرده که می دانیم جزء ادات حصر است قدیم معنی می کردند این است و غیر از این هم نیست. دنبال چیز دیگر بعد از انما نگرد. همین است که بعد از انما گفتیم. دومی ندارد. «انما المؤمنون الذین آمنوا بالله ورسوله» ایمان امر قلبی است. حالا مقدماتش را البته طی کردند. یا درس خواندند یا مطالعه کردند و یا از زبان پیامبر شنیدند مواردی که ایجاد ایمان می کند یا

از زبان عالم ربانی متخصص، بالاخره آمنوا شدند. لبه تیز آیه این است. «ثم لم یرتابوا» بعد از ایمان به خدا و پیامبر. ثم یعنی مسئله ایمان را طی کردند. حالا چه ایمانی پیدا کردند؟ نسبت به پروردگار و پیامبر یقین دارند. در تردید و شک نسبت به این دو حقیقت به روی دلشان بسته است. «وجاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله» این از آثار چنین ایمان است. (اولئك هم الصادقون) «1» اینان اهل صدق هستند. اینان هم باطنشان از صدق پر است و هم ظاهرشان. اینها باطن و ظاهرشان یکی است. ای من فدای آنکه دلش با زبان یکی است. («هم الصادقون»، هم منفصل است و ضمیر هم دلالت بر حصر دارد. یعنی فقط صادقین اینها هستند. عجب قلبی دارند. عجب درخواستی آن شخصیت عظیم اسلامی از خدا خواسته. در دعاها ایمان هم این تعلیم را به ما دادند. حضرت سیدالشهداء در دعای عرفه برای قلبشان از پروردگار چه خواستند. یا در دعای کمیل امیرالمؤمنین (ع) چگونه خدا را می خوانند «وقلّی بحبک متیم» اینها محتویات مثبت است. حسنات اخلاقی، عشق و محبت به محبوب واقعی، ایمان به خدا و پیامبر که اگر این ظرف از این حقایق پر بشود یقیناً تمام شیاطین جنی و انسی از ما ناامید می شوند. چون بالاخره شیاطین زبالة شان را باید در ظرفی که جا دارد بریزند. وقتی قلبی از عشق خدا متیم و کامل و پر و تمام است. از ایمان لم یرتابوا برخوردار است چه کار بکنند شیاطین؟ آن قلب را که می دیدند می گفتند (فبعزتك لأغوينهم أجمعین الآ عبادك منهم المخلصین) «2» اینها از دسترس ما خارج و بیرون هستند.

(وازلفت الجنة للمتّقین غیربعید) «3» بهشت را برای اهل تقوا نزدیک می کنم و این نزدیک کردن هم زمان ندارد. غیربعید یعنی معطلشان نمی کنند که دلشان آرامش نداشته باشد که چه شد بهشت، چه شد نعمت ها، چه شد حور العین. بدون معطلی به آنها نزدیک می کنم. (هذا ماتوعدون لكلّ أوّاب حفیظ) «4» أوّاب یعنی آن کسی که رویش به جانب خداست. و حفیظ یعنی حافظ عهدها و تکالیف و مسئولیت هایش است. خود پروردگار أوّاب را در آیه بعد معنی می کند. (من خشی الرحمن بالغیب وجاء بقلب منیب) «5» در خلوت از خدا خشیت داشته و دلش هم همیشه رو به خدا بوده. پشت به خدا نبوده. قلب منیب قلب مثبت است. قلب سلیم قلب مثبت است. قلب لم یرتابوا هم قلب مثبت است.

(1) حجرات (49): 15.

(2) ص (38): 82.

(3) ق (50): 31.

(4) ق (50): 32.

(5) ق (50): 33.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 ج البلاغه)، ص: 115

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه بیست و پنجم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

جمله نورانی «فرهر مصباح الهدی فی قلبه» که از ویژگی‌های محبوبترین عباد خداست، سخن بود. بنا شد يك بررسی نسبتاً جامعی نسبت به قلب صورت بگیرد، این خزانه با عظمتی که خداوند متعال آمادگی به این خزانه داده که جایگاه معارف و ارزشها و حقایق بشود. خداوند مهربان ساختمان این خزانه را به این هدف بنا کرده و پرکردنش را از ارزشها و حقایق به عهده خود انسان گذاشته. یعنی انسان مکلف به تحصیل معارف است. مکلف به تحصیل ارزشهاست و مسئله رسیدگی باید فقط متوجه قلب بشود، اعضا و جوارح خیلی بردوش انسان تکلیف سنگینی ندارند؛ زیرا آنها نیروها و سربازها و کارگران مصرف کننده‌اند. آنها منتظرند ببینند قلب و این خزانه با عظمت چه چیزی در آن هست، همانها را مصرف می‌کنند. نیت‌های پاک، میل پاک، خواسته‌های پاک، ارزشها و معارف، واقعیات و یا خدای نکرده این خزانه الهی جای پستی‌ها و به قول رسول مطهر اسلام جای امور سفساف است که در روایتی که حضرت ابی عبدالله الحسین (ع) از قول پیامبر نقل می‌کنند این لغت به کار گرفته شده است. «ان الله يحب معالی الامور و یکره سفاسفها» «1» خداوند عاشق امور باارزش است اما متنفر از امور پست است و جای این دو امر هم معمولاً قلب است.

سه نکته را من در مقدمه مطلب در رابطه با قلب برای شما عرض می‌کنم که به نظر می‌رسد خیلی با ارزش است. نکته اولش را از قول مرحوم آشیخ محمدبهارى صاحب کتاب پرارزش «تذکره المتقین» نقل می‌کنم که برای سازندگی نوشته شده. اگر کسی موفق بشود بخواند و به کار بگیرد به مقامات معنوی نائل می‌شود. ایشان در این کتاب می‌فرمایند: چهارخانه در این عالم اختصاص به پروردگار عالم دارد. یعنی ویژه وجود مقدس حضرت حق است. یکی بیت المقدس

است و یکی هم بیت المعمور است که بعضی‌ها احتمال می‌دهند که محاذی کعبه در ملکوت است و ایشان هم همین را قبول کرده. و یکی هم کعبه است و خانه چهارم هم قلب است که البته ویژه بودن این خانه را نسبت به پروردگار باید مرحوم آشیخ محمد از يك روایت بسیار مهمی استفاده کرده باشند که متن کامل آن روایت را در توضیح همین جمله نورانی خطبه 86 برای شما می‌خوانم.

يك مطلبی که در این نکته اول هست این است که بیت المقدس و کعبه به دست انسان‌های خاص و عباد شایسته پروردگار مهربان عالم بنا شده ولی خانه دل بنای مستقیمش خود پروردگار مهربان عالم است و این یکی از دلایل این مسئله است که این خانه باطنی و این خانه معنوی با خانه کعبه و با خانه بیت المقدس فرق می‌کند.

البته این مسئله درستی است و باید این نظر را قبول کرد که قلب پیامبر با عظمت اسلام کجا، قلب ابراهیم کجا، قلب اسماعیل کجا، این خانه کجا و خانه کعبه کجا؟ خانه کعبه، مسجد الحرام، صفا و مروه، مقام ابراهیم، عرفات، مشعر، منی، ظهور ایمان و اخلاص و ارزشهای قلب ابراهیم و اسماعیل است. لذا ما در آیه شریفه سوره مبارکه حج می‌خوانیم که پروردگار به ابراهیم می‌فرماید: (وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ) «2» فی الناس معنای عام می‌دهد یعنی به تمام مردم عالم، الان اعلام کن و دعوتشان کن که به جانب تو بیایند. چرا که این بنای سنگی و این صفا و مروه و کل مناسک حج طلوع ایمان اوست. طلوع شخصیت اوست. طلوع ارزشهای درون اوست. باتوجه به این معانی مرحوم بهاری این خانه را افضل از سه خانه دیگر می‌داند.

این يك نکته که جایگاه قلب و خاستگاه قلب و ارزش و عظمت قلب را نشان می‌دهد.

اما نکته دوم که دریافت نکته دوم به وسیله شخصی در قرن 13 برای من خیلی زیبا نشان داده شد. من البته در يك کتاب خواندم که از يك شهری يك نامه‌ای به يك شخصیت علمی و عرفانی نوشته می‌شود که آن نامه راهش هم به آن شخصیت خیلی دور بوده. شاید مثلاً آن زمان دو ماه طول کشیده تا نامه رسیده و دو

(1) عوالی الآلی: 67/1، الفصل الرابع؛ وسائل الشیعه: 73/17، باب 25، حدیث؟.

(2) حج (22): 27.

ماه طول کشیده تا نامه برگشته. سوال هم خیلی سوال جالبی بوده، دریافتش برای من خیلی تعجب آور است، چون من بعدا در کتابهای خارجی در رابطه با ساخته شدن جنین وقتی مطالعه می کردم دیدم که دانشمندان اروپا (ظاهرا کتاب هم اروپایی بود) در جنین شناسی باتوجه به این همه ابزار علمی به این مسئله واقف شدند که آن شخص در قرن سیزدهم احتمالا با نورانیت باطنش واقف به این مسئله شده. سوال این بوده که اولین عضوی که خداوند متعال در رحم مادر برای انسان می سازد که می خواهد دیگر بدن را به وجود بیاورد و از آن گوشت بسته درش بیاورد دست و پا بدهد، کله بدهد چشم بدهد گوشت بدهد شکم و زبان بدهد. اولین عضوی که پروردگار می سازد چه عضوی است؟ ایشان در جواب نوشتند اولین عضوی که در بدن ساخته می شود قلب است و بعد استناد به این آیه کردند. (إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ) «1» که این بیت الله با تمام مناسک حج در ارتباط است که عرض کردم خیلی از اعتقادشان این است که این مشاهد مشرفه و مواقف کرمه در مکه و در عرفات و مشعر و منی تجلی محتویات قلب ابراهیم است. آن قلب بوده که خداوند متعال حقایقش را در بیرون به این صورت جلوه داده که خانه باطن (طهرا بیتی للطائفین والعاکفین والركع السجود) «2» مانند خانه زائر باید از بت و بتخانه بودن و از هر آلودگی پاک باشد، ابراهیم این خانه را که بنا کرد در حقیقت قلبش را به نمایش گذاشته، (بیت الله) پس قلب او هم بیت الله بوده که این بیت الله محصول چنین قلبی است.

او می نویسد که: دلیل اینکه خدا می فرماید، اولین بیتی که به نفع مردم بنا کردم به دلیل لام که لام منفعت است «لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا» نوشته من از این آیه استشمام می کنم که خداوند در سرزمین وجود انسان اول سراغ ساختن خانه خودش رفته است.

نکته دیگر اینکه آیا حضرت آدم (ع) اولین بار بنا کرد یا خیر؟

(البته ببینید آدم (ع) پیغمبر اولی العزم نبوده در اینکه آیا اولین پیامبر بوده یا نه، در روایات بحث دارد از طرفی يك عده ای اعتقادشان بر این است که جای خانه بوده، خود خانه نبوده و خانه را اولین کسی که بنا کرده ابراهیم بوده. او اگر طواف می کرد جای بیت را طواف می کرده و بیتی نبوده. اگر واقعا ساخته شدن بیت به دست حضرت آدم بود قطعا خداوند اشاره ای می کرد. اما ساختمان این بیت عقیده بسیاری از محققین است اولین باری که ساخته شده به دست ابراهیم ساخته شده و زمان آدم این بیت نبوده. این ساختمان نبوده. این شکل نبوده. اگر بوده فقط جایش را خدا نشان داده که این چهارگوشه مکان مبارك و مقدسی است.

(ع) امام صادق می‌فرماید: زمان حضرت ابراهیم حجر به ابراهیم نشان داده شده. روایات متعددی در فروع کافی و در تهذیب است. که بعضی هایش هم مرحوم علامه طباطبائی در المیزان در آیات مربوط به حضرت ابراهیم در سوره بقره ذکر می‌کنند که حجر الاسود هم زمان ابراهیم آمده و قطع و یقین هم به این معنا دارند. چون خانه نبوده، زمان آدم دیگر معنی ندارد حجر الاسود آمده باشد. حالا در این زمینه خیلی بحث مهم نیست. مهم این است که پروردگار عالم به نظر این شخص در کشور وجود انسان اول رفته سراغ ساختن خانه خودش.

کعبه خانه گل و قلب خانه دل است پروین اعتصامی در دیوانش دارد که بین دل و بین کعبه را يك گفتگو انداخته است. در هر صورت همه جمع شدند برای اینکه بگویند برای قلب جایگاهی در پیشگاه پروردگار است که برای سه خانه دیگر نیست. من دو روایت را هم در این زمینه برای شما می‌خوانم.

روایت اول: امام رضا (ع) می‌فرماید: من از پدرم موسی بن جعفر (ع) شنیدم و ایشان هم از امام صادق (ع) و همینطور امام به امام تا امیرالمومنین (ع) و پیامبر عظیم الشان (ص) اسلام که نهایت روایت این است. «المومن عندالله عزوجل أعظم من ملك مقرب» «3»

(1) آل عمران (3): 96.

(2) بقره (2): 125.

(3) صحیفه الرضا: 46؛ عیون اخبار الرضا: 29 / 2، باب 31، حدیث 33.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 117

مرحوم ملامهدی نراقی، در کتاب پرقيمت جامع السعادات که کتاب بسیار خوبی است در علم اخلاق این روایت را نقل می‌کنند: که وجود مبارك رسول خدا طواف می‌کردند وقتی که می‌خواهند از محاذی در کعبه رد بشوند می‌بینند يك نفر يك حالت دعا دارد، يك حالت تضرع و زاری دارد و در را گرفته، ظاهراً آن وقت بیت ارتفاعش کوتاه تر بوده و در نزديك به زمین بوده. حلقه در کعبه را گرفته و دارد می‌گوید: خدایا به حرمت این کعبه مشکل مرا حل کن.

عرض کردم روایت را مرحوم نراقی نقل می کند. مرحوم ملامهدی آدم خیلی فوق العاده ای است و می دانید که در فقه و اصول و فلسفه و عرفان تخصص بالایی داشته و همه هم قبولش دارند در تقوا و در گرایش به آخرت هم خیلی آدم فوق العاده ای بوده و در استغناء نفس و همان غنایی که در دعای عرفه حضرت سیدالشهداء از پروردگار تقاضا می کند «واجعل غنای فی نفسی» 1 من دو سه داستان از مرحوم نراقی دیدم این «غنای فی نفسی» را در ایشان با این چندتا برخوردی که داشتند واقعا مشاهده کردم. البته خود ایشان را ما ندیدیم ولی این چند برخوردشان نشان می دهد که از ایام جوانی از نعمت «غنای فی نفسی» برخوردار بودند. ایشان نقل می کنند. پیامبر دست زدند روی شانۀ اش. مثلاً فرمودند: حاجی چه می گویی و چرا داری خدا را به حرمت کعبه قسم می دهی؟ بلکه به يك قسم بالاتر قسمش بده، این خیلی نکته مهمی است، عرض می کند. یا رسول الله چه قسمی بالاتر از این قسم است، شما یادم بده، حضرت می فرماید: اگر اطمینان به خودت داری که مومنی (اولئك هم المومنون حقا) 2 در سوره انفال است. از اینجا هم شروع می شود. از آیه دوم سوره مبارکه انفال است. (الذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم واذا تليت عليهم آياته زادتهم ايمانا) 3 دو سه مورد دیگر بعد خدا می فرماید: «اولئك هم المومنون حقا» اینان مومن واقعی هستند. پیامبر فرمودند: اگر اطمینان به خودت داری که مومن هستی. خدا را به خودت قسم بده. بعد علت را بیان کردند و فرمودند: «المومن عندالله اعظم حرمة من الكعبة» 4 یعنی بدن مومن؟ نه، اعضا و جوارح مومن؟ نه، مومن و ایمان یعنی محتویات قلب و آن چه که در این خزانه الهی از ارزشها قرار گرفته، باعث شده که «مومن اعظم حرمة من الكعبة» باشد.

روایت دوم: این روایت را از اهل تسنن در کتب متعددی نقل کرده اند که شما می توانید کتاب پر قیمت (احقاق الحق) را در بخش امیرالمومنین ببینید مصادر این روایت از کتب مختلف اهل سنت در احقاق الحق نقل شده که امیرالمومنین (ع) می فرمایند: يك روزی وارد مسجد شدم دیدم رسول خدا (ص) تنها نشستند و هنوز کسی وارد مسجد نشده. این روایت هم قابل دقت است که اگر این مسئله در اواخر عمر پیامبر اتفاق افتاده باشد امیرالمومنین تازه سی سالشان بوده. اگر اواسط هجرت بوده امیرالمومنین 24-25 سالشان بوده. حالا در ایام جوانی بوده در هر صورت. اینکه می گویم جوانی عنایت به آن هست یعنی هنوز امیرالمومنین سی و چند سال دیگر داشتند تا به پایان عمرشان برسند. در ایام جوانی و در اوج جوانی. می گوید: آدم خدمت پیامبر عرض کردم یا رسول الله! يك درخواست از شما دارم. فرمودند: بگو علی جان. گفتم: آقا با زبان مبارك خودتان دعا بکنید خداوند مرا مورد مغفرت قرار بدهد. پیامبر فرمودند: باشد، امیرالمومنین می فرماید: رسول خدا بلند شدند دو رکعت نماز خواندند. معلوم می شود نماز اگر مقدمه دعا قرار بگیرد دعا را بهتر به اجابت نزدیک می کند. خود اولیا طاهرین ما گفتند کسی که نماز بخواند، دعای بعد از نمازش به اجابت نزدیکتر از وقت های دیگر است. بالاخره چون نماز به قول پیامبر چشمه آب گرم است که اگر يك کسی چشمه آب گرم در خانه اش باشد روزی 5 بار در این چشمه برود چرکی برای او نمی ماند. آدم نماز که می خواند بالاخره مورد رحمت قرار می گیرد و خدا به آدم نظر می کند، يك شستشویی در انسان ایجاد می شود و حالت پاکی برای آدم ظهور می کند که در آن حالت

قطعا نزدیکتر است و من خودم دعای بعد از نماز را، حتی نماز مستحب را تجربه دارم واقعا به اجابت نزدیکتر است و یکی از شرایط دیگر دعا همین

(1) مصباح المتعجل: 270، دعای عرفه.

(2) انفال (8): 4.

(3) انفال (8): 2.

(4) الخصال: 27 / 1، حدیث 95.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 118

درود فرستادن بر پیامبر (ص) است که خود پیامبر (ص) می فرماید: شما از پروردگار برای من رحمت بخواهید قطعا مستجاب است و خدا کریم تر از آن است که بعد از این درخواست اگر درخواستی برای خودتان بکنید مستجاب نکند. حضرت نماز خواندند و در سجده نماز این جور دعا کردند «اللهم بحق علی عندك اغفر لعلی» «1» بعد هم سر از سجده برداشتند و تشهد را خواندند و نماز تمام شد. امیرالمومنین می فرماید: من محضر مبارک پیامبر عرض کردم یا رسول الله چرا خدا را به حق من قسم دادی. پیامبر اکرم فرمودند: دیدم و یافتم «ووجدت» یافتم که در تمام عالم خلقت محبوبتر از تو پیش خدا نیست، البته بعد از خودشان می توانستند به خودشان قسم بدهند اما يك درسی تا قیامت می خواستند به بی خبرها بدهند که مواظب باشید در چاله نیفتید بعد از من علی بن ابی طالب (ع) است دنبال کسی دیگر نباشید و به کسی دیگر اقتدا نکنید. این را هم عنایت داشتند که به خودشان قسم ندادند. فرمودند: من محبوب تر از تو در تمام عالم پیش خدا نیافتم که قسم به آن بدهم. به خودت قسم دادم خدا را که در جا مستجاب بشود. از این روایت و روایات قبلی که خواندم بخصوص روایت مرحوم ملامهدی نراقی معلوم می شود که این خانه قلب از نظر عظمت پیش پروردگار در صورتی که آن محتویات را داشته باشد از کعبه و بیت المقدس و بیت المعمور باارزش تر است.

برای تبرک بحث چند آیه هم راجع به قلب مثبت بخوانم و اینکه قلب در مرأی و منظر پروردگار است، این آیه در سوره مبارکه نحل آیه 106 است. شان نزولش نوشتند درباره عمار است که در حال تقیه وقتی گرفتار کفار مکه شد، گفتند: از پیامبر بیزاری بجو، گفت: بیزارم. آزادش کردند و در مدینه زبانهای سرزنش دراز شد و پروردگار عالم در جا جلوی زبانها را گرفت اعلان کرد که **«قلبه مطمئن بالایمان» (2)** این قلب آرامش به ایمان دارد. یعنی قلب مضطرب هنوز قلب قابل قبول من نیست. حالا قلب مضطرب چیست؟ دو نفر دعا کردند دعای اولی بعد از يك شبانه روز مستجاب شد و دعای دومی بعد از 40 شبانه روز مستجاب نشد. این کسی که دعایش مستجاب نشد آمد محضر مبارك حضرت مسیح گفت: من در کار و کردار و عبادت از برادرم مقدمم. برادرم يك آدم معمولی است ولی شی که دعا کرد فردایش دعایش مستجاب شد ولی من 40 شبانه روز است دارم دعا می کنم دعایم مستجاب نمی شود. علتش چیست؟ عیسی بن مریم گفت: من از پروردگار باید بخواهم علتش چیست؟ که خطاب به مسیح رسید این آدمی که دعایش مستجاب شده قلبش به نبوت تو مطمئن مطمئن بود اما این هنوز نسبت به نبوت تو در تردید است و من از این قلب بدم می آید و دعایش را به این خاطر مستجاب نکردم. **«قلبه مطمئن بالایمان»** این قلب مطمئن به ایمان باارزشتین قلب است.

اما سوره حج آیه 32 که نشانه قلب باتقوا را بیان می کند. چه قلبی دارای تقوای الهی است. چه قلبی خانه پاک خداست. چه قلبی در ارتباط با پروردگار است. چه قلبی **«فزهو مصباح الهدی»** در آن هست. این یکی از بهترین نشانه هایش است. **«ومن يعظم شعائر الله فَإِنَّهَا من تقوى القلوب» (3)** تمام عبادات و ارزشها شعائر خداست. کسی که بزرگ بداند این واقعیات الهیه را. مناسک و عبادات و ارزشها را عادی و معمولی به حساب نیاورد، آن کسی که بزرگ می داند این واقعیات را نشانه این است که قلبش قلب مثبت و الهی و آراسته به تقواست و وقتی که تقوا بیاید چونکه صد آمد نود هم پیش ماست. ایمان، محبت، مهرورزی، نرمی دل، همه اینها زیرمجموعه قلب باتقواست.

(1) شرح نهج البلاغه: 315 / 20.

(2) نحل: 106.

(3) حج (22): 32.

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه بیست و ششم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

کلام در این جمله خطبه نورانی 86 نهج البلاغه بود. «**فزهري مصباح الهدى في قلبه**» این چه مزد و پاداش عظیمی است که پروردگار مهربان عالم به محبوبترین بندگانش به خاطر نشان دادن شایستگی و لیاقت و آراسته شدن به ارزش‌ها مانند حزن مثبت و خوف مثبت عنایت کرده است. کم نیست که چراغ هدایت الهی در قلب روشن بشود و بدرخشد، شعاع بیندازد و به فرموده امام صادق (ع) در آن روایت بسیار مهم جلد دوم کافی شریف به نقل ابوعمر و زبیری قلب این درخشش و این نور را به تمام اعضا و جوارح پخش بکند. ظاهراً تعبیر امام ششم با کلمه **بث** است که این لغت در ابتدای سوره مبارکه نساء هم ذکر شده (**بثّ منهما رجالا كثيرا و نساء**) «1» «**بث**» یعنی پراکنده کردن و پخش کردن و منتشر کردن. چون هیچ کدام از اعضا و جوارح خودشان نمی‌توانند ارتباطی با پروردگار عالم برقرار بکنند، همه اینها ابزار قلب هستند از طریق قلب است که اعضا و جوارح تغذیه می‌شوند و همانی است که پروردگار بزرگ عالم تعبیر به شاء و اراده و خواستن می‌کند (**لمن شاء منكم ان يستقيم**) «2» وقتی قلب، خدا را بخواهد، سعادت را بخواهد، وقتی قلب، انبیاء و ائمه را بخواهد، وقتی دل، ارزشها را بخواهد، به او عنایت می‌شود. چون امکان ندارد انسان با زبان تکوین از خدا گدایی بکند و بخواهد و وجود مقدس حق از پرداخت دریغ بکند. همه می‌دانید در حریم مقدس او بخلی وجود ندارد، دریغی وجود ندارد، فقط يك قابليت قابل می‌خواهد که فعال مایشاء براساس قابليت قابل فیضش را ظهور بدهد، عنایتش را ظهور بدهد، این نقاش فعل نقاشی‌اش حاضر است. قلم نقاشی‌اش حاضر است. (**كتب في قلوبهم الايمان**) «3» اما يك تابلو می‌خواهد که با آن قلم اراده و عنایت و لطفش، روی آن تابلو نقش بزنند. اگر قابلیتی در کار نباشد، حالا من یا با زبان قال یا حال بگویم نمی‌خواهم، یا با زبان تکوین بگویم نمی‌خواهم، معنا ندارد که پروردگار عالم سنگین‌ترین سرمایه خزانه‌اش را که هدایت و نور است، خرج من بکند که خودم ایستادم و می‌گویم نمی‌خواهم. آن کسی که نمی‌خواهد به او عنایت نمی‌کند. شما می‌فرمایید خدا رحمت بی‌نهایت است پس چه عیبی دارد که يك نفری هم نمی‌خواهد به او عنایت بکند؟ يك کسی ایمان نمی‌خواهد، هدایت نمی‌خواهد، بهشت نمی‌خواهد به او عنایت بکند. جوابش این است که خود پروردگار هم کرارا در قرآن مجید اعلام کرده (**فلو شاء لهداكم اجمعين**) «4» اگر بخواهم ولو اینکه شما نخواهید من همه شما را هدایت می‌کنم، اما این با اختیار و آزادی شما منافات دارد و هدایت اجباری هم یقیناً پاداشی ندارد. هدایت اجباری کار خود من است نه

کار شما و فعالیت شما. من شما را بستم به اراده ام و دارم در جاده هدایت جلو می‌برم. در حقیقت من اختیار شما را سلب کردم و این منافات با خلقت شما و اساس آفرینش شما دارد. این هدایت ارزش دارد که من بخواهم، لیاقت و قابلیت را هم ایجاد بکنم، این چراغ در قلب من که چراغدان این چراغ است، روشن بشود، وقتی که قلب بخواهد و این خزانه پر بشود این قدر این قلب سخی و کریم است که اخلاق خدا را پیدا می‌کند. «تخلّقوا باخلاق الله» «5» همین را می‌گوید که شما می‌توانید متخلق به اخلاق خدا بشوید. يك خلق خدا کرم و جود و سخاوت است. قلبی که متخلق به اخلاق حق است، آن چه را که دارد با کرامت و سخاوت هزینه می‌کند. یعنی آن ایمان و هدایت را هم هزینه چشم و گوش و هم هزینه سایر اعضا و جوارح می‌کند.

(1) نساء (4): 1.

(2) تکویر (81): 28.

(3) مجادله (58): 22.

(4) انعام (6): 149.

(5) بحار الانوار: 129 / 58.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 120

من قبل از انقلاب بیش از 35-40 سال قبل آن وقت من طلبه قم و جوان بودم و خدمت مرحوم آیت الله فاضل، کفایه و مکاسب می‌خواندم. آن وقت به این روایت برخوردم. «سئل (ع) بماذا نلت بمأنت» از وجود مبارك امیرالمومنین (ع) کسی پرسید. (اگر بخواهیم این جمله را ترجمه‌ای بکنیم که مستمعان راحت عمق جمله را بگیرند. خود ترجمه روایت يك هنر است که آدم با تکرار این هنر را به دست می‌آورد که به قول قدیمی‌ها، کان یکون معنی نکند که معنی خودش پیچیده تر از متن بشود.) چه شد علی شدی؟ یعنی این همه ارزشها، این همه کرامت، این همه عظمت، این همه سجایای اخلاقی، چگونه به این مرتبه رسیدی؟ علی شدن تو از چه راهی بود؟ شما جواب را ببینید، چقدر عالی است، وجود مقدس امیرالمومنین با همین جوابشان چه میدانی برای بحث و تحقیق به ما دادند. حضرت فرمودند: «بالتعود علی باب قلبی» از

اول بر روی خواسته‌های دلم نشستم و نگذاشتم این دل را ببرند، نگذاشتم این دل خانه اغیار بشود، يك شعر بسیار زیبا و طولانی به عنوان مناجات، وجود مبارك ملا احمد نراقی در کتاب شریف طاق‌دیس دارند. البته مرحوم نراقی در این کتاب علم را به نظم درآورده، احادیث زیبایی هم به شعر در آورده، خیلی جالب است که عمرش هم کفاف نداد که این کتاب را کامل کند، بعد فرزندش ظاهرا بخش بعدش را سروده. مرحوم نراقی به آخرهای مناجات که می‌رسد، می‌گوید من غلط کردم در اول بی شمار. یعنی روزگار جوانی خطا و اشتباه خیلی کردم. گناه خیلی کردم.

من خطا کردم در اول بی شمار که اهرمن را راه دادم در حصار

اما مجموع این خطاها و گناهان و اشتباهاتم در همین يك کلمه است. همه خطاها و اشتباهات مال این بود که اهرمن را راه دادم در حصار. البته با توجه به شعرهای قبلی این حصار به معنی دل و قلب است. او هم وقتی در دل من جا خوش کرد حالا یا به صورت هوای نفس یا به صورت وسوسه یا به صورت خناس‌گری و فتنه‌گری او کاری غیر از این ندارد. از همان زمانی که ما دل را تحویلش دادیم شروع کرد به تخریب.

يك نظر بر گوشه این خانه کن (اه) رمن را (ران) ده از ك) اشانه ك) ن

يك نظر در کار این ویرانه کن اهرمن را خود برون زین خانه کن

جواب امیرالمومنین این بود که اگر علی شدم به خاطر این بوده که مواظب دل بودم و دشمن را شناختم، دشمنی که این خانه را هدف گرفته، می‌آید خواسته‌ها را در دل جمع می‌کند و از آن طریق پخش به اعضا و جوارح می‌کند.

معلوم می‌شود جایگاه قلب چه جایگاه عظیمی است که امیرالمومنین از سفارشات که به حضرت مجتبی دارند. عمارت قلب و دل را آباد کن. این را هم عرض کنم که قاتل بگوئید، و کشنده دل و میرانده دل، مجموعه گناهان است.

«الهی البستی الخطایا ثوب مذلتی و جلالی التباعد منك لباس مسکنتی وامات قلبی عظیم جنایتی» «1» نمی‌گوید چشمم را میراند. دستم را میراند. می‌گوید قلبم را کشت. قلبم را نابود کرد. اگر ما تا آخر عمر بتوانیم این عضو را از حمله‌ها و فتنه‌ها و وسوسه‌ها و خطرات هوای نفس حفظ کنیم با حفظ آن همه اعضا و جوارح را حفظ کردیم. اینجاست که این قلب می‌شود قلب سلیم. قلب مثبت و مقابله می‌شود قلب منفی.

من آیاتی را درباره قلب مثبت خواندم. سه آیه دیگر هم برای شما بخوانم.

(هو الذی انزل السکینه فی قلوب المومنین) «2» اولاً قلب آرام در مقابل فتنه‌ها و وسوسه‌ها و در برابر حوادث و جریانات، خیلی قلب با عظمتی است. این جا ببینید آیه شریفه قلوب المومنین می‌گوید. یعنی آلهایی که قابلیت و شایستگی نشان دادند بالاخره اول به طرفم آمدند و بعد به جانب آنها آمدم. (فاذکرونی اذکرکم) «3» (والذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبیلنا) «4» قلم‌ها این آیات و این روایات را می‌گفتند از تو حرکت و از خدا برکت. یعنی اول تو بلند

(1) بحار الانوار: 142/91، باب 32، ادعیه المناجات.

(2) فتح (48): 4.

(3) بقره (2): 152.

(4) عنکبوت (29): 69.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 121

شو و حرکت کن تا خدا به طرفت حرکت کند. اول تو ذاکر خدا شو تا بعد خدا ذاکر تو بشود. اینکه منتظر باشی که نتایجی در زندگیت ظهور بکند، نه چنین چیزی نیست.

(حب الیکم الایمان وزینه فی قلوبکم) «1» خیلی آیه زیبایی است که طرف کاری کرده یک قابلیت نشان داده. یک حرکتی کرده که این قدر خوشایند پروردگار بوده که ایمان را محبوب او کرده و در دلش زیبایی ایمان را ظهور داده، اینکه می‌گویند انبیا و ائمه عاشق خدا بودند اولیا عاشق خدا بودند برای چه؟ برای همین محبوبیت ایمان (وزینه فی قلوبهم) بود.

من یک سفری برای منبر قبل از انقلاب به یک شهری رفته بودم آنجا خداوند متعال به من عنایت کرد با یک گروه 6 نفره آشنا شدم، عامل آشنایی هم یکی از آن 6 نفر بود که می‌آمد پای منبر خیلی چهره نورانی داشت، چشم پررنگی داشت، نفس خیلی گرمی داشت، یک ناهار مرا دعوت کرد منزلشان و آن دوستان خاصش را هم گفت آمدند. رفاقت ما با این گروه تقریباً طولانی شد. البته همه آنها از دنیا رفتند. یک نفرشان هم دیگر زنده نیست. حالا من یکی از آنها را برای شما بگویم. یکی از این شش نفر به نظر می‌آمد که حال خیلی خوبی داشت، تاجر هم بود. دو نوع تجارت در آن شهر داشت. درآمد بسیار خوبی هم داشت، بسیار مورد اعتماد بود. خریدار بیرونی هم زیاد داشت ولی چندروز مانده به مرگش

مرا خواست. من تهران بودم. به من گفت: من دارم می‌روم. دیگر زمانم تمام شده يك چندتا وصیت معنوی به من کرد در رابطه با خودش. و بعد به من گفت: من 40 سال است در این شهر تاجر امینی، بودم بهترین درآمد را هم داشتم. بعد به من فرمودند، شما فکر نکن میلیاردها تومان از خودم ثروت باقی گذاشتم. من دو تا دخترم را شوهر دادم و شوهرهایشان هم وضعشان خوب است. فرزندم را هم زن دادم. این خانه و مغازه را برای آنها به ارث گذاشتم. يك خانه قدیمی بود و يك مغازه. بقیه‌اش را هم من به تو می‌گویم و هیچ کس نمی‌داند و زن و بچه ام هم نمی‌دانند. شاید فکر بکنند بعد از من دفترهای من در بیاید میلیاردها ثروت به اینها برسد، ولی اگر این فکر را بکنند غلط است، من قبل از اینکه خودم بروم آن طرف، عمده ثروتم را جلوتر فرستادم. این مال پایان عمرش بود. اما ده سالی که من در آن شهر می‌رفتم، يك شبش را می‌رفتم خانه ایشان که تا صبح بمانم. به خدا قسم هر شی که رفت غیر از اینکه از خودم به شدت خجالت کشیدم، غصه خوردم و رنج بردم حاصل دیگری نداشت. شب‌های او خیلی تماشایی بود، اولاً ساعت ده شب می‌خوابید، حدود ساعت دو بلند می‌شد. یعنی بعد از چهار ساعت، با ساعت هم بلند نمی‌شد، سر ساعت دو بلند می‌شد، يك عباي كهنه داشت می‌انداخت به دوشش، باور بکنید در مسجد چنان گریه می‌کرد که من گریه زن داغ دیده را هم آنطوری تابه حال ندیدم. وقتی می‌ایستاد برای نماز شب گویا که خداوند مهربان پرده از روی جمال بی نهایتش در آن نیمه شب کنار زده، اگر چه مرحوم ملاهادی سبزواری، (صاحب منظومه) می‌گوید:

(پ) رده ن (دار جم) ال غی (ر صف) ات ج (لال

نیست بر این رخ نقاب نیست بر این مغز پوست

اما گویا محبوب پرده را کنار زده و ایشان دارد جمال را می‌بیند و به شوق وصال گریه می‌کند، گریه‌هایش گلوگیرش بود. یعنی گاهی نفسش را به شماره می‌انداخت و به پهنای صورتش اشك پر بود، من هم طرف دست راستش نشسته بودم سکوت فقط این کار را تماشا می‌کردم. خودم که بلد نبودم آن طور نماز بخوانم.

در عرفه می‌خوانیم «عمیت عین لاتراك» واقعا کور باشد آن چشمی که تو را نمی‌بیند. البته «لم تره العيون بمشاهده الابصار ولكن راته القلوب بحقایق الايمان» 2 اصلاً ایشان وقتی روبه روی محراب می‌ایستاد، واقعا تماشاگر حس می‌کرد، که او دارد خدا را می‌بیند و خدا آغوشش برای پذیرش عاشق باز است و عاشق با این یازده رکعت دارد پیر می‌زند که به معشوق برسد.

شب مردان خدا روز جهان افروز است روشنان را به حقیقت شب ظلمانی نیست

(1) حجرات (49): 7.

(2) کافی: 97 / 1، باب فی ابطال الرؤیه.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 122

«حب الیکم الایمان» 1 اگر بیایید، اگر تابلوی دل را مقابل قلمم بگیرید، اگر حبس در خواسته‌های بی منطق نباشید، اگر دلتان به تمام این عناصر فانی شدنی که مدتی هم هست در اختیاران است و کلش را من در قرآن گفتم: متاع قلیل. هم قلیل است و هم زمانش کم است و هم فانی شدنی است، اگر آزاد بشوید و این همه حجاب را از روی دل کنار بزنید که جمال من در این آینه بی غبار منعکس بشود. آن وقت لذت می‌برید از ایمان. آن وقت ایمان محبوبتان و زینت قلوبتان می‌شود.

شما آیات قرآن را درباره ابراهیم نگاه نکنید «اذا ابتلی ابراهیم ربه بکلمات» که امام باقر در مجمع البیان سه تا آیه را نقل می‌کنند که ابراهیم در معرض 30 تکلیف بسیار سنگین قرار گرفته «فاتمهن» که شد «قال انی جاعلک للناس اماما» 2. «بله راه باید رفت. باید حرکت کرد. باید قابلیت نشان داد.

آیه در سوره مبارکه حدید است. «الم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله» 3 (خشع) چنانکه خواجه نصیرالدین می‌فرماید: به معنی تواضع باطن است، یعنی قلب فروتن، قلب خاکسار، در يك كلمه قلب فروتن و متواضع و خاکسار قلبی است که صاحبش در مقابل حق تکبر نکند.

(1) حجرات (49): 7.

(2) بقره (2): 124.

(3) حدید (57): 16.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 123

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه بیست و هفتم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

قرآن مجید قید سلامت و قید مرض را برای قلب استعمال کرده. در آیه شریفه می خوانیم در سوره مبارکه بقره (فی قلوبهم مرض) «1» البته کلمه مرض را ملاحظه می کنید، نکره ذکر کرده که نکره بودن مرض دلیل بر شدت و اوج بیماری است. ملاحظه هم کردید فساد عملی و فساد اخلاقی منافقین را در آیات اوائل سوره بقره، که نقل می کند جاسوسی هایشان را، مسخره کردن اهل ایمان را، خلوت کردن با رؤسای فاسدشان را که از آنها تعبیر به شیاطین می کند. سبک مغز دانستن اهل ایمان را بعد از بیان این مسائل علتش را بیماری قلب آنها می داند. (فی قلوبهم مرض) که آراء و افکار و اعمالشان، کردار و منش شان همه و همه محصول بیماری قلبشان است. حالا این قلب بیماری حسد دارد، (ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله) «2» یا بیماری کبر دارد که اینها را در مقابل هر حقی وادار به موضع گیری کرده «من ابدی صفحته للحق هلك» «3» به خاطر بیماری قلب یا نه آن بخل جامع دارد که هم نسبت به خیر خودشان بخیلند، چنانچه از موسی بن جعفر (ع) نقل شده که حضرت می فرماید: بخیل کسی است که نسبت به فرائض الله بخل بورزد و نه خودش عمل بکند و نه دلش بخواهد که دیگران عمل بکنند، (ولا یحض علی طعام المسکین) «4» اهل تشویق دیگران به کار خیر نیستند. هر فکر و هر رای و عمل و اخلاق غلطی صریحا در قرآن مجید به قلب بیمار نسبت داده است. سلامت هم به قلب نسبت می دهد، یعنی سلامت را با صفت مشبهه سلیم. (إلا من اتی الله بقلب سلیم) «5» یعنی دلی که سلامت برایش همیشه و دائمی است. آن کسی که چنین قلبی را برای خودش با عبادت و ایمان و یقین و با تکیه بر حقایق الهیه فراهم کرده است، يك چنین شخصی با چنین سرمایه ای آراء درستی دارد، افکار صحیحی دارد، اعمال و اخلاق درستی دارد، که حالا اوج این مسائل را شما در کنار قلب سلیم در آیات مربوط به وجود مبارك حضرت ابراهیم می بینید جهان بینی ابراهیم، اندیشه پاک او که متحرك خدا می تواند باشد. متحرك محرك دارد. (قال لاحب الافلین) «6» چرا غروب کرد؟ پس غروب دهنده دارد، پس من نمی توانم ستاره و ماه و خورشید را رب خودم بگیرم. این مال همان قلب سالمش است که باعث شده نگاهی به هستی و صاحب هستی نگاه درستی باشد. یا آن چه که زیانش بیان می کند، که

در قرآن مجید می‌فرماید: آن چه که درباره من می‌گویند من نیستم، مگر آنی که مخلصین در عبادت می‌گویند. اخلاص مال قلب است. مخلصین یعنی آنهایی که دلشان از هر آلودگی و حجابی آزاد است. در هر صورت بر مبنای این دو دیدگاه قرآن نسبت به قلب، قلب سلیم و قلب مریض است، که من آیات و روایاتی را در هر دو قسمت انتخاب کردم، خیلی آیات و روایات قابل دقتی است. فکر کنم در حدی شعاع و اوصاف و ویژگی‌های قلب مثبت یا يك قلب ملکوتی و الهی را عرض کردم. اما روایاتش را نخواندم. اول آیات مربوط به قلب مثبت را خواندم. حالا آیات مربوط به قلب منفی را می‌خوانم. البته نه همه آیات را که برای نمونه خودتان می‌توانید براساس این نمونه بقیه آیات را هم ملاحظه بفرمایید.

این یکی از آیات راهبردی و کاربردی قرآن است، مخصوصاً برای ما که نسبت می‌دهند در لباس پیامبر (ص) به سر می‌بریم. البته در حقیقت در این نسبت می‌خواهند بگویند ما مبلغ همان اسلامی هستیم که پیامبر مبلغش بوده. سوره مبارکه آل عمران آیه 159 «ولو كنت فظاً غليظ القلب لأنفضوا من حولك» اینجا دو لغت

(1) بقره (2): 10.

(2) نساء (4): 54.

(3) نهج البلاغه: حکمت 188.

(4) ماعون (107): 3.

(5) شعراء (26): 89.

(6) انعام (6): 76.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 124

آمده. «فظاً» به معنی درشت خو، یعنی آدمی که اخلاق سنگین و دفع کننده‌ای دارد. در مقابل نرم خویی که حوزه جاذبه است. «فظاً» حوزه دافعه است که خداوند به پیامبر اکرم (ص) می‌گوید: تو این حوزه را نداری، غلیظ هم یعنی سخت، سنگدلی، یعنی قلبی که اثربردار نیست، منفعل نمی‌شود، تحت تاثیر قرار نمی‌گیرد، مرده را می‌بیند، زنده را می‌بیند. اشك یتیم

را می بیند، فرد مستحق را می بیند، گرفتار را می بیند، بی تفاوت است. رسول خدا (ص) در این دو آیه از نظر مفهوم مخالفش هم يك انسانى معرفی شده که دارای حوزه جاذبه قوی اخلاقی است که يك مبلغ اسلامى، یکی از اصولی که باید دارا باشد، همین است، یعنی دارای يك جاذبه قوی باشد و اصل دیگر هم این که قلبش تأثیربردار باشد، اثرگیر باشد، حالت انفعالی در برابر جریانات برایش باشد، برای مردم دلش بسوزد، برای یتیم دغدغه داشته باشد، برای زن و بچه اش دغدغه داشته باشد، شما ببینید ابراهیم (ص) در دعاهایی که خداوند در سوره بقره و سوره ابراهیم نقل می کند دلش نسبت به نسلش تا قیامت و مردم يك دل منفعلی بوده، یعنی ناراحت بود، دلش می خواست برای کل نسلش و برای مردم تمام وسائل رفاه دنیا و عیش راضیه در آخرت فراهم باشد. می بینید در سوره بقره وقتی چند هزار سال بعد از خودش را نگاه می کند که بالاخره يك روز کنار خانه كعبه این جا شهری می شود و محل زندگی می شود به پروردگار عالم می گوید (وارزق اهل من الثمرات) «1» این معلوم می شود که صاحبش قلبی داشته که حتی برای آیندگان دلسوز بوده که می خواهد دنیای آیندگان آباد باشد. که البته می گوید (من آمن منهم بالله و اليوم الآخر) مقید می کند این ثمرات را به من آمن، یعنی به نظر خودش برای کفار دیگر خیر نباید بخواهم، ولی خداوند به او تعلیم می دهد در اموری که مربوط به رحمانیت من است (ومن كفر فامتنعه قليلا) آن کسی هم که کافر است بگذار سر سفره من باشد، او هم از دنیا بهره مند بشود. لذا می بینید این وهابی هایی که جدا از مسیحیان و یهودیان بدترند به دعای ابراهیم در شهر مکه و منطقه غرق در انواع ثمرات هستند. خداوند می گوید من محبتم به مردم بیش از توست، محبتم و سفردام گسترده است و فقط برای اهل ایمان نیست. اما در قیامت «ثم اضطره الى عذاب النار» کافر را به خاطر کفرش من به عذاب جهنم می کشانم. اما تا در این دنیاست نه بگذار او هم سر این سفره بنشیند، این يك دعاست، دو تا دعا هم دارد برای نسلش، یکی در سوره ابراهیم است. (رب اجعلني مقيم الصلاة ومن ذريتي) «2» خدایا من نماز را برای ذریه ام می خواهم، یعنی ناراحت است برای نسلش، نسلی که نمی بیند آنها را، نسلی که با آنها برخورد نخواهد داشت در دنیا، نسلی که در آینده برای او به وجود می آید، می گوید: خدایا من نسل نمازگزار می خواهم، معلوم می شود که قلب خیلی قلب نرمی است، قلب باعاطفه با محبت و قلب اثرگیری است. نمی خواهد خودش تنها دنیا و آخرت نصیبش بشود. می خواهد نصیب دیگران هم بشود. (ربنا واجعلنا مسلمين لك ومن ذريتنا امه مسلمه لك) «3» آنجایی که می گوید که رسول خدا می فرماید: من محصول دعای ابراهیم هستم، آنجایی که گفت (ربنا وابعث فيهم رسولا منهم يتلوا عليهم آياتك ويعلمهم الكتاب والحكمة ويزكيهم) «4» که فقط در این آیه یزکیهم آخر ذکر شده. آیات دیگر بعث و یزکیهم وسط آیات ذکر شده، این قلب نرم و با محبت است، قلب با عاطفه است، اشتباه هم نکنید با قلب پدر و مادرهایی که بی دین هستند و احساس می کنید اینها عاشق بچه هایشان

هستند، در حالی که اینها عاشق بدن و شکل بچه‌هایشان هستند، اگر واقعا يك قلب درستی داشتند در کنار اینها بچه‌ها دوزخی نمی‌شدند، اصلا کاری می‌کنند که بچه‌ها بی دین بار بیایند، مخالف با دین بار بیایند، مخالف با روحانیت بار بیایند، پس اینها صاحب قلب نرم نیستند، اینها صاحب قلب خشن هستند، یعنی اگر کسی بتواند این گونه پدران و مادران یا رهبرانی که (واحلّوا قومهم دار

(1) بقره (2): 126.

(2) ابراهیم (14): 40.

(3) بقره (2): 128.

(4) بقره (2): 129.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 125

البوار (1) است، اخلاقشان آنها را بیدار بکند می‌فهمند عجب قلب خطرناکی نسبت به زن و فرزند و نسبت به مردم دارند. این يك آیه.

ببینید پیامبر (ص) مقام اول مخلوق بودنشان را در این روایت می‌گویند. ابراهیم (ع) تحقق ظاهری این مقام را از خدا خواسته که نکند مثلا جامعه جهانی به خاطر گناهانشان و معاصی‌شان محروم از ایشان بشوند، از خدا می‌خواهد این مسئله را ظهور بدهد حتما.

اما سوره بقره آیه 7. (ختم الله علی قلوبهم) دل وقتی بیمار می‌شود و دچار بیماری‌های رذائل همچون کبر و حسد و غرور و ریا می‌گردد. اگر آدم در مقام معالجه برنیاید و بخصوص که نخواهد معالجه بشود و اعمال و اخلاقش را براساس آن امراض ادامه بدهد يك عذاب دنیایی دارد، تداوم این روش و منش براساس قلب بیماری که این عذاب همین (ختم الله علی قلوبهم) است. یعنی این زمینه ختم بر قلب را خود گناهکار فراهم می‌کند. یعنی به جایی می‌رسد که در هر صورت علنی با خدا مخالف می‌شود و می‌گوید نمی‌خواهم خدا را، و نمی‌خواهم پیامبر را. (ختم الله علی قلوبهم) یعنی اینکه دلت مرا

نمی‌خواهد من هم خودم را در دل تو قرار نمی‌دهم، دلت پیامبر را نمی‌خواهد، من دیگر به این دل کار ندارم، در این دل به روی خدا و به روی حقایق بسته شده و باز هم نمی‌شود، یعنی دیدید که قرآن مجید ماضی استمراری زیاد دارد، می‌گوید عذاب می‌کنم اینان را «بماکانوا یفعلون» چون تا لحظه آخر عمر در گناه دست و پا می‌زدند و نخواستند خودشان را معالجه بکنند. والا اگر بنا به معالجه بود تمام زمینه‌های معالجه وجود داشت.

يك قطعه زیبایی را من در کتابی دیدم که بسیار مفید است و به مردم هم انتقال داده بشود خیلی خوب است. که شیخ بهایی می‌فرماید: پدرم در حال احتضار و در حال مردن برگشت به ما و دیگر بچه‌هایش گفت: من تمام وصیتم متمرکز در سه وصیت است، یعنی سه تا سفارش به شما می‌کنم، سفارش اولم این است (انّ اکرمکم عندالله اتقاکم) «2» شما بچه‌های من بدانید گرامی ترین انسان‌ها نزد خدا باتقوا ترین‌شان است. این سفارش اولم است. سفارش دوم هم به شما فرزندانم این است. (تلك الدار الاخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا في الارض ولا فسادا) «3» خیلی آیه جالبی است. آخرت برای کسانی است که دچار اخلاق فرعون نباشند. حالا در هر لباسی که می‌خواهند باشند. دچار اخلاق فرعون نباشند.

زمانی که میرزای شیرازی از دنیا رفت. مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری می‌فرمودند من و میرزا حسین نائینی که از او تعبیر می‌کنند به پیامبر اصول با مرحوم نائینی دوتایی، صبح بعد از مرگ میرزا آمدیم در خانه سیدمحمد فشارکی استادمان، ایشان آمد دم در. گفتیم آقا ما دوتا را مجتهد می‌دانید. فرمود: یقینا. گفتیم حکمنا به اینکه حضرت عالی اعلم علمای شیعه هستی و مرجعیت شیعه را قبول بکن، گفت: استاد دو دستش را گذاشت به دو طرف در و با اشک چشم گفت «تلك الدار الاخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا في الارض ولا فسادا والعاقبه للمتقين» که در را بست و رفت، بعدا به ایشان گفتند: چرا نپذیرفتی مرجعیت را، گفت قدرت مدیریت نداشتم، اگر قبول می‌کردم خرابکاری می‌شد، فساد می‌شد.

وصیت سومی هم که به ما کرد این آیه بود. (وهم يصطرخون فيها ربنا اخرجنا نعمل صالحاً غير الذي كنا نعمل) «4» پدرمان برای ما این آیه را خواند که روز قیامت اهل دوزخ دائماً ناله دارند و به پروردگار عالم می‌گویند، ما را از جهنم بیرون بیاور. قول می‌دهیم همه روش و اعمال و منش مان را عوض کنیم، اما پروردگار به آنها جواب می‌دهد (اولم نمرکم مايتذکر فيه من تذکر) به مقداری که کسی بیدار بشود و معالجه بشود به شما عمر ندادم. اگر کسی بخواند معالجه بشود در دنیا قابل علاج است. اگر معالجه نکرد خودش را آن وقت مصداق (ختم الله علی قلوبهم) می‌شود.

(3) قصص (35): 83.

(4) فاطر (35): 37.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 126

آیه بعد با يك لحن دیگر و لفظ دیگر همین (ختم الله علی قلوبهم) را می گوید (ولاتطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا) «1» اگر این ذکر را به معنی قرآن بگیریم که می شود (إنا نحن نزلنا الذکر) «2» اگر به معنای اهل بیت بگیریم که امام باقر (ع) می فرماید: ما (ذکریم). اگر به معنای توجه باطنی به پروردگار عالم در همه امور بگیریم خیلی ها هستند توجه شان دائمی است. می خواهند حرف بزنند یاد خدا را دارند و حرف را براساس یاد خدا می زنند یا خدا را همیشه حاضر خودشان می بینند، گناه چشم نمی کنند. گناه گوش نمی کنند و خوب است معنی عامش را بگیرد که ذکر یعنی قرآن و یعنی اهل بیت، یعنی توجه به پروردگار، وقتی به پیامبر می گوید از هیچ چیز اینطور آدم ها پیروی نکن، که من جریمه شان کردم، جریمه شان هم این است «اغفلنا قلبه عن ذکرنا» اصلاً کاری به کار من ندارد، کاری به کار قرآن ندارد، کاری به کار پیامبر و ائمه طاهرین (علیهم السلام) ندارد. «واتبع هواه» این قلب غافل که غفلتش چون به خدا نسبت داده شده می شود جریمه، جریمه اش هم مال تداوم گناه است که نخواستہ خودش را معالجه بکند.

(شما علما مصداق اهل الذکر هستید. الان اگر کسی پرسش دینی و مشکل دینی دارد، ائمه (علیهم السلام) هم نیستند، به حضرت عالی مراجعه کنند، شما اهل ذکر می شوید که معنای عامتری دارد. ما ذکریم، از باب زید عدل است.

توبه آیه 117. (یزیع قلوب فریق منهم) این هم باز عذاب است که قلب، انحراف پیدا کرده، یعنی به جای اینکه به طرف پروردگار جهت گیری بکند، به جانب خیر جهت گیری بکند، منحرف شده و قبله اش شیطان و هوای نفس و پول و شهوت شده، قبله اش شده زن، این انحراف قلبی است.

آیه بعد سوره زمر است، این هم از آیات عجیب است، پناه به خدا که کسی داستان زندگیش به این نقطه منتهی بشود. (إذا ذکر الله وحده اشمزت قلوب الذين لا يؤمنون بالاخرة) «3» آیه شریفه می گوید آن کسی که اهل آخرت است و باور کرده آخرت را، هیچ وقت از شنیدن اسم پروردگار، وحدانیت پروردگار و محبوب ازل و ابد نفرت پیدا نمی کند، معلوم می شود باور کردن آخرت، خیلی کاربرد دارد، که این باور آخرت ولو آخرت را آدم اجمالاً بداند، تفصیلاً هم نداند، باور

داشته باشد بعد از مرگ آن دنیای واقعی و حقیقی شروع می شود. اسم محبوب را که می شنود غرق در نشاط می شود، چون مالك يوم الدين است، چون مالك پاداش است، چون اكرم الاكرمين است، چون ارحم الراحمين است، ولی آن کسی که به قول امیرالمومنین (ع) نهایت هستی را همین دنیا می داند، از آن چه که بیرون از این دنیا است و فوق این دنیا است متنفر است.

«واذا ذكر الذين من دونه» اما وقتی که حرف غیر خدا پیش می آید، برای آن کسی که آخرت را باور ندارد، به او می گویند صندلی می خواهم به تو بدهم، پول می خواهم به تو بدهم، زمینه اعمال شهوات برایت فراهم شده، «اذا هم یستبشرون» با اینکه از باب استفعال است، ولی معنی لازم می دهد، معنی متعدی نمی دهد، یعنی خوشحال و شاد می شوند، زمر آیه 45.

من علاقه دارم ترکیب ادبی این آیات را عرض بکنم که خودتان می دانید و يك توضیح عمقی بدهم، ولی داستان خیلی مفصل می شود، من دو یا سه آیه دیگر بخوانم و بعد برسیم به روایاتی که قلب مثبت را بیان می کند.

«ثم قست قلوبكم من بعد ذلك» بعد از نبوت موسی (ع) و بعد از این همه حجت و برهان، بعد از نه معجزه موسی، که شما مادیگران یهود و حس گرایان یهود و اباحه گرایان یهود قبول نکردید این حقایق را، دلتان مثل سنگ شد (فهی كالخجاره أو اشد قسوه) «4» نپذیرفتن حقایق، عامل دل سنگی است، يك دروغ هم از مخالفین نقل می کند خدا. سوره بقره آیه 88. (قالوا قلوبنا غلف) غلف یعنی غلاف، یعنی دل ما افتاده در دل صندوقی،

(1) كهف (18): 28.

(2) حجر (25): 9.

(3) زمر (39): 45.

(4) بقره (2): 74.

غلافی، بسته‌ای که حرف‌های تو را متوجه نمی‌شود، ولی دروغ می‌گویند، پیغمبر وقتی به یهود می‌گفت (ان الله يامر بالعدل والاحسان وإيتاء ذى القربى و ينهى عن الفحشا والمنكر والبغى) «1» واقعا متوجه نمی‌شدند؟ پیامبر می‌فرمود (لاتاكلوا اموالكم بينكم بالباطل) «2» واقعا نمی‌فهمیدند؟ دروغ می‌گفتند، دل‌هایشان بیمار بود.

(فترى الذين فى قلوبهم مرض يسارعون فيهم) مائده آیه 52. در امت تو مسلمان‌های بیمار دل، سرعت دارند و میل دارند به یهودی‌ها و نصرانی‌ها، می‌گویند اگر آمریکا پشتوانه ما نباشد، اصلا ما زنده نمی‌مانیم، ما نمی‌توانیم حکومت بکنیم، ما نمی‌توانیم مملکت داری بکنیم. اگر انگلیس نباشد، اگر چین نباشد، اگر روسیه نباشد، (فترى الذين فى قلوبهم مرض يسارعون فيهم) یعنی با ذات آنها می‌روند قاطی می‌شوند.

باز سوره توبه آیه 77. (فاعقبهم نفاقا فى قلوبهم الى يوم يلقونه) این دیگر نفاق ثابت است. یعنی متکبر نسبت به حق، نفاق ثابت در قلبش است تا روز قیامت و صاحب این قلب با این وضع دیگر نمی‌تواند اخلاق سالم و عمل صالح داشته باشد.

(1) نحل (16): 90.

(2) بقره (2): 188.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 128

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه بیست و هشتم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

«**فهر مصباح الهدی فی قلبه**» 1 چراغ هدایت در قلب او درخشید و روشن شد. این چه قلبی است که چراغ هدایت در آن روشن می‌شود. چه قلبی است که چراغدان چراغ هدایت است هم نسبت به خود صاحب قلب و هم نسبت به دیگران. نوری که هم خود صاحب قلب از آن نور بهره مند می‌شود و هم دیگران از نور این قلب استفاده می‌کنند که جملات بعد توضیح همین است. قسمت‌های بعد این جمله در خطبه 86 کاملاً نشان دهنده این معناست که این خیر، این نور، این چراغ هدایت فقط شامل خود فرد نیست. بلکه این روشنائی هدایت به دیگران هم می‌رسد. البته این نور و این روشنائی تا جایی توان دارد که عیوب و زشتی‌ها را از صاحب این قلب دور کند. اما زشتی‌ها و عیوبی که در بخش دوم خطبه که مربوط به صفات فساق می‌باشد و با این جمله شروع می‌شود «**وآخر قد تسمى علما**» که امیرالمومنین می‌فرماید نه او در جهل مطلق است و بی‌خود معروف به عالم و دانشمند شده. این چراغ و دارنده این نور را کامل می‌کند و به جامعیت می‌رساند، عیوبش را پاک می‌کند، به يك حسنات بسیار کاربردی او را آراسته می‌کند که در جملات بعد این حسنات کاربردی را امیرالمومنین خیلی زیبا و با الفاظ بسیار مهم و کلمات پرمفهومی بیان می‌کنند، که هم به رشد و کمال خود و هم به تربیت دیگران و ادب دیگران کمک می‌کند.

به قول قرآن کریم و يك روايتی که از رسول خدا نقل شده با این نور صاحب نور يك خيرخواه فوق العاده با نشاط و زنده‌ای از آب در می‌آید. یعنی این نور کاربرد فوق العاده‌ای برای دارنده نور و دیگران دارد. این چه قلبی است. این چه چراغدانی است؟

یقیناً این قلبی که این لیاقت را پیدا کرده و این شایستگی را پیدا کرده که «**فهر مصباح الهدی فی قلبه**» باید قلب انسان باشد. این که عرض می‌کنم باید قلب انسان باشد زیرا در فرازی از نهج البلاغه درباره افراد خارج از این فضا می‌فرماید: «**فالصورة صورة انسان والقلب قلب حيوان**» صورت صورت انسان است اما دل انسان نیست و آن قلبی که با صفت انسان ذکر می‌شود روی تقسیم بندی‌ای که داشتیم قلب مثبت و قلبی است که با تحصیل ایمان و عقاید حقه و مقید کردنش به عمل صالح و به اخلاق حسنه رو به سلامت حرکت کرده. تا قلب سلیم شده. اینجا است که این قلب سلیمی که شایستگی و لیاقت دارد توانسته فیوضات الهیه را بگیرد و چراغ هدایت در آن روشن بشود.

اما اوصافی که قرآن مجید و روایات و اخبار برای چنین قلبی بیان می‌کنند.

از رسول خدا نقل شده. در خصال صدوق آمده خیلی روایت زیبایی است که اگر يك وقتی خداوند به شما توفیق داد خواستيد يك كتاب روانشناسی اسلامی بنویسید این روایت را می‌توانید یکی از اصول و مبانی آن کتاب قرار بدهید. «**فی الانسان مضغة اذا هی سلمت و صحت**» کلمات را ببینید. در انسان پاره گوشتی است هنگامی که این پاره گوشت سالم بشود و صحت پیدا بکند. «**سلم بها سائر الجسد**» این بقاء سببیت است. به وسیله آن قلب سالم، به وسیله قلب صحیح

سایر جسد سالم می‌شود. چشم، گوش، زبان، دست، شکم، پا یعنی هفت عضو رئیسه سلامت عملش بستگی دارد به سلامت قلب و صحت قلب. اما «فاذا سقمت» بیمار بشود. یعنی آلوده به ریا و کبر و حرص و بخل بشود. «سقم بها سائر الجسد وفسد» تمام اعضاء رئیسه بیمار می‌شوند. بیماری شان هم تابع بیماری قلب است و مال خودشان نیست. «وهی القلب» «2» این يك روایت است.

(من يك بار برای دوستان گفتم با 40 سال رابطه‌ای که با کتاب‌های شرعی و معارف و تفاسیر داشتم به این نتیجه رسیدم که در قرآن مترادف وجود ندارد. کلمه آدم با کلمه انسان و با کلمه بشر از نظر معنا و حقیقت فرق می‌کند. من نمی‌دانم علت اینکه این قلب و روح و نفس و لب را يك معنا کردیم به احتمال قوی

(1) نهج البلاغه: خطبه 86 (فی بیان صفات المتقین و صفات الفساق ...).

(2) الخصال، شیخ صدوق: 1/ 31، حدیث 109.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 129

این است که به حقایق آیات نرسیدم. یعنی نتوانستیم درک بکنیم آمدیم برای اینکه خودمان را قانع بکنیم گفتیم هر کجا روح است به معنای همان نفس است و هر کجا نفس آمده به معنای قلب است و هر کجا قلب است یعنی همان صدر است و هر کجا قلب آمده یعنی لب است. در حالیکه مختلف ذکر کردن این مسائل دلیل بر ترکیب عجیب و غریب وجود انسان از این سلسله حقایق است. خودم خیلی سختم است که قبول بکنم این عناوین يك مفهوم دارد. (الم نشرح لك صدرک) «1» یعنی نشر لك نفسك یا نشر لك قلبك. نمی‌دانم خیلی به نظر مشکل می‌رسد که قرآن لغت مترادف داشته باشد یعنی چند لفظ يك معنا داشته باشد. ولی مواردی که قرآن استعمال می‌کند خیلی موارد مختلفی است. (فاذا سوّيته و نفخت فيه من روحي) «2» یعنی من قلبی و نفسی. یا این روح به معنی حیات است. یعنی وقتی جان به آن دادم و بعد از گذشتن مقام (علم آدم الاسماء) «3» به آن سجده بکنید. روح يك جایگاه دیگری دارد. قلب يك جایگاه دیگری دارد. نفس يك جایگاه دیگری دارد و هر کدامش مراتب هم دارد. مثلاً در باره حضرت مریم می‌گوید (احصنت فرجها فنفخنا فيه من روحنا) «4» این یعنی من قلبها؟ حالا حیات با خدا جور است. ولی قلب با خدا جور نیست. خدا که قلب ندارد ولی حیات دارد. این نیاز به تحقیق خیلی زیادی دارد.

اما روایت دوم که باز می‌تواند مبنای روانکاوی اسلامی قرار بگیرد، بخصوص که در این روایت نکته عجیبی قرار دارد. این روایت را کنز العمال، فاضل هندی نقل کرده است. البته نوادر راوندی که مال شیعه است این روایت را يك مقدار مفصلتر آورده است. حالا اگر دلتان خواست مفصلش را از راوندی بگیرید.

در هر صورت روایت را هم شیعه نقل کرده و هم اهل سنت با کمی اختلاف در اختصار و تفصیل. «ان الله تعالى في الارض اواني» این لام، لام اختصاص است. خدا در زمین ظرف‌هایی دارد که ملك خاص خودش است. چون ما دوجور ملكيت داريم. يك ملكيت ذاتي داريم که قابل انتقال نیست. (الله ملك السموات والارض) «5» که این ملكيت ذاتي است و آن مالکيتي که خدا دارد برای کسی حاصل نمی‌شود. يك ملكيت هم اعتباري است قابل انتقال است. به ما اجازه دادند که ما مالك این زمین یا این خانه باشیم با شرایطی که قابل انتقال هم هست و روز مرگ هم ملكيت ما خيمه‌اش جمع می‌شود و ما ديگر مالك نیستيم. این ملكيت ملكيت ذاتي است و ملكيت خاص است. ظرف‌هایی در کره زمین است که فقط مال خداست یعنی به کسی دیگر نمی‌شود انتقال داد. «الا وهي القلوب» و این ظرفها، دلهاست. دلهای پروردگار و ظرفهای او هستند. ملك او هم هستند. ما هيچ اجازه نداريم که این ملك را به غير خدا واگذار بکنيم. یعنی بدهيم دست شيطان و هوای نفس و شهوات. این ديگر بدترين نوع غصب است که ما در ملك ديگران که حاضر هم نیست این ملك را انتقال به غير بدهد ما بياييم خلاف آن ملكيت ذاتي این ملك را به غير انتقال بدهيم.

حالا «فاحبها الى الله» محبوبترین این قلب‌ها نزد پروردگار «ارقيها واصفاها واصلبها» چقدر زیباست. محبوبترین این قلب‌ها قلبی است که با سه صفت همراه باشد. رقیق. از قدیم هم می‌شنیدیم رقیق القلب یعنی قلبی که اثر گیر است. سنگ نیست. زنده است و صافترین و روشنترین و بی‌موجترینش و صلب یعنی قوی‌ترین و محکم‌ترین و استوارترینش. آن قلبی که ارقها و اصفاها و اصلبهاست. این محبوبترین قلب پیش پروردگار است که صاحب این قلب هم همانی است که ابتدای خطبه چند هفته بحثش بود «ان من احب عبدا لله اليه عبدا اعانه الله على نفسه» «6» حالا خود رسول خدا توضیح می‌دهند که جای ارق کجاست؟ جای اصفا کجاست؟ جای اصلب کجاست؟ «ارقيها للاخوان» این که نسبت به تمام برادران دینی این دل لطیف و رقیق باشد. دل کینه‌ای نباشد. دل

(1) انشراح (94): 1.

(2) حجر (15): 29.

(3) بقره (2): 31.

(4) انبیاء (21): 91.

(5) آل عمران (3): 189.

(6) نهج البلاغه: خطبه 86.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 130

همراه با دشمنی نباشد. «واصفاهما من الذنوب» از گناهان پاکترین دل‌ها باشد. «واصلبها فی ذات الله» 1 در کنار پروردگار چنان گره خورده باشد به پروردگار که باز کردن این گره ممکن نباشد.

يك روايتی را يك بار دیدم خیلی برای خودم مهم بود. روز بیستم ماه رمضان دیگر خاندان امیرالمومنین اجازه ملاقات به کسی نمی‌دادند. یعنی امیرالمومنین هم يك چندساعتی مانده بود به سفر به طرف پروردگارش از نظر بدنی دیگر حالی نداشتند که دسته دسته مردم بیایند ملاقاتشان و برونند که شنیدید امام مجتبی آمدند دم در و مردم را رد کردند. يك نفر خیلی گریه می‌کرد که امیرالمومنین فرمودند راهش بدهید اما وقتی که تنها شدند امیرالمومنین فرمودند: حسن جان، حجر بن عدی را بخواهید بیایید پیشم. این خیلی مهم است که انسان در جایگاهی باشد که امام کسی در دنبال انسان بفرستد در حالی که دیگران را در آن حال نمی‌پذیرفتند. بیشتر مردم متاسفانه در چنین موضعی هستند که نمی‌توانند نور خدا را ببینند. البته می‌توانید لیاقتش را به دست بیاورید. فرمود حسن جان حجر را بگویند بیاید. وقتی حجر در اتاق را باز کرد منظره صورت امیرالمومنین و آن زخم و حال را دید سرش را گذاشت روی سینه امیرالمومنین زار زار گریه کرد. امام يك صحبت بسیار زیبایی کردند که حالا در کتب رجال می‌توانید ببینید. من متن صحبت را در 7 جلد کتاب عنصر شجاعت مرحوم حاج میرزا خلیل کمراهی که هفت سال هم هم بحث امام بودند. در جلد مسلم بن عقیل ایشان دیدم. ایشان البته مدرک را هم نقل می‌کند. منظور اینکه امیرالمومنین این طور صحبت را شروع می‌کنند. «یا حجر الخیر» یعنی اسم علم را به معرفه اضافه کردند درحالی که ما در باب اضافه خواندم نکره برای شناخته شدن به معرفه اضافه می‌شود و اینجا امیرالمومنین اسم علم را به اسم الف و لام الخیر چسبانند که حجر ظاهراً ناراحت بود از اینکه بعد از امیرالمومنین آیا مصونیتی در مقابل جریانات و حوادث دارند یا خدای نکرده چپ می‌شوند؟ که امیرالمومنین فرمود «یا حجر الخیر» که معنیش این بود که حجر تو با ایمان، با اعتقاد، با اخلاق، با عمل، دوتا نیستی. یعنی تو حجر دارای ایمان نیستی، خود ایمانی. حجر دارای عمل نیستی، خود عمل هستی. حجر دارای اخلاق نیستی، خود اخلاق هستی. و انتزاع نفس را از نفسیتش امکان ندارد. شیئیت را از شیء نمی‌شود گرفت. حالا ببینید حجر بن عدی با قلبش همراه با معارف الهیه چکار کرده بود که در جنب

خدا و رسالت رسول و ولایت امیرالمومنین دلش «ارقه‌ها و اصفاه‌ها و اصلبها» «2» شده بود. که این تعبیر را وجود مبارک امام صادق نسبت به قمر بنی‌هاشم (ع) هم دارند. که من خودم از جملات امام صادق استفاده مقام عصمت برای قمر بنی‌هاشم کردم. «کان عمنّا العباس ... جاهد مع ابی عبدالله» «3» عموم قمر بنی‌هاشم این چنین بود جهادش جهاد معیتی بود. مع ابی عبدالله. نه مع جسم ابی عبدالله. یعنی این جهاد نزدیک به وزن جهاد حضرت سیدالشهداء بوده در اخلاص و در ایمان. «وابلی بلاءا حسنا» که اینجا حتی بعضی از نویسندگان که آدم‌های دانشمندی هستند دیدم این جمله را اشتباه معنی کردند. یعنی امتحان داد خوب هم امتحان داد. از آزمایش سرلند بیرون آمد. این ابلی بلاء اصطلاح عربی است به معنی جنگ است. یعنی جنگ زیبایی، جنگ بی عیبی، جنگ خالصانه‌ای، جنگ مومنانه و حکیمانه‌ای با دشمن کرد. بعد امام صادق می‌فرماید «نافذ البصیره» این خیلی مقام بالایی است. یعنی عموم چشمش برای دیدن حقایق و دلش برای درک حقایق باز بود. چه معنای دیگری دارد؟ «وصلب الایمان» صلب مصدر است. از باب زید عدل است. یعنی عموم ایمان واقعی بود خود ایمان بود. یک ایمان استوار، ایمان قوی و ایمان محکم. چهار جمله شد. «جاهد مع ابی عبدالله، ابلی بلاءا حسنا، نافذ البصیره» «4» این همان بصیرتی است که در آیه 107 یا 108 سوره یوسف مطرح است. «قل هذه سبيلي» خدا به پیامبر می‌فرماید به کل مردم بگو راهم این است. (ادعوا الى الله على بصيرة انا

(1) کنز العمال، فاضل هندی: 1/ 243.

(2) بحار الانوار: 290 / 42، باب 127، (به این مضمون یافت نشد ولی روایت دیگری در وصف حجر آمده که می‌فرماید: حجر جزك الله خيراً).

(3) اعیان الشیعه: 7 / 430.

(4) اعیان الشیعه: 7 / 430.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 131

ومن اتبعنی «1» من حقیقت را دیدم و شما را دارم به آن دعوت می‌کنم. من حقیقت را یافتم. من حقیقت را لمس کردم. یعنی برای من قابل تردید و قابل شک و قابل از دست دادن نیست. مثل آفتاب وسط روز است. این بصیرت است که یک امر قلبی است.

و اما روایات بعد مربوط به قلب منفی است. چون ما آیات قلب مثبت و منفی را خواندیم این چند روایت را از باب نمونه به عنوان بیان قلب مثبت عرض کردم. دو تا روایت بسیار مهم است در کتب اهل سنت در رابطه با وجود مبارك حضرت ابی عبدالله الحسین (ع) که پیامبر عظیم الشان اسلام در این دو روایت که یکی اش را عایشه هم نقل کرده، قلب را به کار گرفتند. این روایت را عایشه نقل می کند. «اذا اراد الله بعبد خیرا» کلمه خیر هم در اینجا نکره است یعنی اسم جنس است. اگر اسم جنس باشد شامل هر خیر جزئی و کلی، مادی و معنوی و دنیای و آخرتی می شود. هنگامی که پروردگار برای بنده ای خیر بخواهد. «قذف فی قلبه حب الحسین» «2» خود پروردگار فاعل قذف است. یعنی دیگر واسطه ندارد. این کاری است که خدا برای ابی عبدالله نسبت به قلوب عباد و عبد، که قطعا اینجا عبد معنی مطلق ندارد چون همه انسان ها عبد و مملوکند. اینجا معنای خاص دارد. یعنی آن کسی که اهل خداست. آن کسی که اهل عمل است و آن کسی که اهل ایمان است. این محبت هم نشانه این است که در همه خیرها به روی عاشق ابی عبدالله باز است. البته ما چون محدودیم، ظرفمان هم که دنیا باشد محدود است. ممکن است اینجا نتوانیم همه خیرها را لمس کنیم ولی وقتی پرده برود کنار و وارد عالم بعد بشویم آن وقت نشان داده می شود که محبان واقعی حضرت ابی عبدالله الحسین با چه خیرهایی روبه رو بودند که در دنیا درک نمی کردند.

اما روایت دوم که روایت عجیبی است. «ان للحسین فی قلوب المومنین» این لام هم لام اختصاص است. من از این روایت آن عبد به معنی کردم که عبد را هر کسی نمی گویند. در قلب اهل ایمان «محبه مكنونه» «3» يك عشق گنج مانند، گنج پنهان که به نظرم گنج پنهان یعنی قابل ارزیابی برای کسی نیست. در ضمن معلوم می شود عشق به ابی عبدالله علامت ایمان است. چنانچه در يك روایتی امیرالمومنین نوشتند اغلب وقتی با حضرت حسین روبه رو می شد می فرمود: «یا عبره کل مومن» «4» ای کسی که مایه اشك و سوخته شدن دل هر مومنی. چون تا دل نسوزد اشك جاری نمی شود. اشك از توابع قلب داغدار و سوخته است. هم گریه علامت ایمان است و هم محبت ابی عبدالله (ع) نشان ایمان است.

(1) یوسف (12): 108.

(2) کامل الزیارات: 142، حدیث 3.

(3) الحق المبین فی معرفه المعصومین: 588.

(4) کامل الزیارات: 108، حدیث 1.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 132

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه بیست و نهم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

در خطب 86 نهج البلاغه وجود مبارك امير مؤمنان (ع) اوصاف عالی اهل معرفت و اهل توحید و عباد پروردگار را در 40 مرحله بیان می کنند. در مقدم خطبه می فرمایند: «انّ من احبّ عبادة الله اليه عبداً اعانه على نفسه» البته آن بزرگواران زمین یاری گرفتن از پروردگار را در خودشان فراهم کرده اند زمین فراهم کردن یاری خدا هم همین توجه به برنامه های مثبت درونی و برونی است (ان تنصروا الله ينصركم و يثبت اقدامكم) «1» در اینجا عده ای قائل هستند که یاری دادن به خدا همین یاری دادن به دین خداست، یاری دادن به انبیاء خداست، یاری دادن به اولیاء خداست و بالاترین مرحل یاری. این است که آدم خودش را در طایفه حق قرار بدهد؛ منافق و فاسق نباشد، مشرک و کافر نباشد از مسائل الهی و نبوت انبیاء و ولایت اولیاء رنگ بپذیرد و این باعث می شود که پروردگار عالم در این مسیر که به تعبیر پیغمبر جهاد اکبر است، به یاری انسان برخیزد.

یکی از مصادیق یاری خدا؛ یاری دادن انسان در وجود خودش است «اعانه على نفسه» خدا به انسان یاری بدهد، تجلیاتی در قلب انسان وارد بشود که در سای آن تجلیات انسان عاشق حقایق بشود، عاشق عبادت بشود، عاشق دانایی بشود، عاشق ارزشها بشود، و در نهایت همان کاسبی بشود که پیغمبر اکرم (ص) فرمودند: «الكاسب حبيب الله» که بالاترین کاسبی همین ارزشهاست، کسب همین فضایل و کسب اخلاق حسنه و عمل صالح است که امیر المؤمنین (ع) وارد بیان چهل ویژگی می شود که این چهل ویژگی جلوه های یاری پروردگار است. چون اگر در ابتدای این چهل ویژگی دقت کنیم حضرت با فاء تفریع شروع می کنند «فاستشعر الحزن» که نتیج این یاری خدا حزن است.

کلم شعار در لغت به معنای آن لباسی که به بدن چسبیده است.

«فاستشعر الحزن» یعنی حزن قلبش را در آغوش می گیرد؛ این حزن چه حزنی است؟ در صورتی که در سوره یونس می فرماید:

(الا انّ اولياء الله لا خوف عليهم و لا هم يحزنون) «2» این حزنی که امیر المؤمنین می فرماید: يك حزن مثبت است، خیلی سرمایه است و آن این است که این بزرگواران از شدت بینایی بیداریشان و از شدت معرفتشان به عظمت پروردگار با اینکه سالک الی الله و آراسته به حسنات اخلاقی و حسنات عملی هستند با اینکه عمر گذشته را ضایع نکردند؛ اما باز هم خود در سلوک این جاده مقصر می بینند و محزون می شوند و می گویند که ما هم کار بیشتر هم کار را با کیفیت تر می توانستیم انجام بدهیم و انجام ندادیم پس غصه دار می شوند.

ویژگی دوم امام می فرمایند:

«تجلبب الخوف» اینکه خدا انسان را یاری می دهد و از جلوه های یاری او این است آدم برای امور مثبت غصه بخورد و این غصه خوردن يك موتور حرکت است. خوف يك ترمز قوی و ملکوتی است. جلباب یعنی لباس که در قرآن مجید هم ذکر شده است. «تجلبب الخوف» یعنی آن بزرگواران خوف از حضرت حق را لباس وجود خود قرار داده اند. این خوف یا همان مرحل خشیت است که خواجه نصیرالدین طوسی می فرمایند:

از ویژگی های اهل معرفت (أما يخشى الله من عباده العلماء) «3» عظمت بی نهایت حضرت حق را درك کردند با درك آن عظمت و درك کوچکی خودشان دچار يك خوف هستند که این ترس دو سر دارد يك سر عظمت است و يك سر کوچکی خودشان است و فقر ذاتی است.

(1) محمد: 7.

(2) یونس: 62.

(3) فاطر: 28.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 133

یا خوف من مقام الله است (واما من خاف مقام ربه) «1» که امام صادق (ع) می فرماید:

آیا این مقام رب، دادگاههای الهی در روز قیامت هستند یا همان پنجاه عقبه است که مرحوم محدث قمی در کتاب پرقیمت منازل الآخره به آنها اشاره کرده‌اند یا منظور خوف از مقام رب؛ آتش دوزخ است حالا هر يك باشد بالاخره آن کسی که به مقام خوف من مقام الله رسیده يك ترمز باطنی عجیبی در مقابل گناهان و معاصی دارد. وقتی که زشتی را می‌بیند انگار باطنش را می‌بیند که آتش دوزخ است یا شعله غضب الهی را با برخورد به گناه لمس می‌کند و صدای اعتراض و نخب خدا را می‌شنود. که در نهج البلاغه در خطب متقین آمده است که «وهم والنار کمن قد رأها فهم فیها معذبون» (2) موضع اینان در برابر جهنم دقیقاً در برابر کسی است که با چشم دوزخ را می‌بیند چون دوزخ بر اساس آیات قرآن کریم عبارت از عمل خود دوزخیان است.

یعنی جرم و جریمه در پیشگاه پروردگار وحدت ماهوی دارد غیر دنیا است که ما از چراغ قرمز رد می‌شویم جرم می‌شود و پولی برای ما می‌نویسند جریمه می‌شوند. جرم رد شدن ما از چراغ قرمز يك مسئله است؛ جریمه ای که از ما می‌گیرند مسئله دیگر است. اما آتش دوزخ خود زشتی‌ها و گناهان کبیره و اصرار بر صغیرها در دنیا است. لذا در آیات قرآن مجید می‌بینید وقتی بحث جهنم را مطرح می‌کند می‌فرماید: این جزای شماست (ماکانوا یعملون) (3) یعنی همان عمل شماست که دوزخ شده است.

همه زنجیروار مربوط به انسان است. مقام خوف انسان است که از چیزی جز گناهش نمی‌ترسد، گناه نمی‌کند چون می‌ترسد و آنکه از گناه خود نمی‌ترسد؛ خیلی راحت وارد گناه می‌شود.

اما ویژگی سوم عباد خدا می‌فرماید: «فزهر مصباح الهدی فی قلبه» خداوند چراغ هدایت را در قلبش روشن می‌کند به این معنا که آن حقیقت و شیرینی هدایت را در دل درک می‌کند و با کمک پروردگار عاشق هدایت و آثار هدایت می‌شود و تمام حرکات و برنامه زندگیش را بر همین اساس قرار می‌دهد.

عدل خدا همان جزای او است. رحمت او در مسیر جزاست احسان او در مسیر جزاست بالاخره همه اینها به يك حقیقت بر می‌گردد و آن مای ترس یا از عدل خدا یا از عظمت خدا است.

«فزهر مصباح الهدی فی قلبه» این انسان به قلبش آمادگی داده که چراغ هدایت در آن روشن شده یعنی که عاشق قرآن مجید است که هدایت حق است، عاشق انبیاء الهی است که هدایتگران هستند، عاشق ائمه طاهرين هستند با اینها زندگی می‌کنند، این قلبی که «فزهر مصباح الهدی» است باید دید چه قلبی است که در آیات و روایات قلب را در دو جهت تفسیر کرده است یکی در جهت منفی که گذشت و دیگری در جهت مثبت که روایات نابی در این باب وارد شده است.

پیغمبر اکرم (ص) يك روانکاروی دقیقی از انسان فرموده است «فی الانسان مضغه اذا هی سلمت و صحت سلم بها سائر الجسد» که در وجود انسان پاره گوشتی است البته سلامت دل کار خود انسان است؛ وقتی او وارد این منطقه شود یاری خدا هم نسبت به او قطعی است. هنگامی که این پاره گوشت سالم بشود.

پروردگار عالم امراض قلبی را در قرآن چنین بیان فرموده است:

حسد و نفاق از بیماریهای قلب است. کبر در برابر حق از بیماریهای قلب است. ریا و طمع و حرص از بیماریهای قلب است. و هر کدام از این بیماریها هم عوارض سنگینی دارد.

هشام ابن حکم از حضرت صادق (ع) درباره امیر المؤمنین (ع) مردم می دانستند ایشان اشجع و اعدل و اقضی هستند و غدیر خم را دیده بودند.

پرسید: یابن رسول الله چرا بعد مرگ پیغمبر اسلام (ص) حادث تلخ شدید که آثارش هم غیر قابل جبران است؛ پیش آمد. امام فقط به يك بیماری قلبی اشاره کردند و در پاسخ هشام کمی سکوت کردند؛ سپس فرمودند: الحسد. آنچه امیر مؤمنان علی (ع) داشت آنان نداشتند. کم ظرفیتها چشم دیدن علی و آثار او را

(1) نازعات: 40.

(2) نهج البلاغه: خطبه 184.

(3) نور: 24.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 134

نداشتند، تحمل امام را در هیچ زمینه ای نداشتند و امیرالمؤمنین را از ولایتی که خدا برای او قرار داده بود محروم کردند.

«فی الانسان مضغه اذا هی سلمت و صحت سلمت بها سائر الجسد» «1» وقتی دل سالم باشد و سازندگی آن هم با خود انسان است. پروردگار فقط طرح می دهد و یاری می کند اما وارد اصل عمل نمی شود (ولو شاء لهداکم اجمعین) «2»

در آیه «لو» ممتنع است یعنی من به اجبار هدایت نمی کنم چون هدایت اجباری ارزش ندارد (ولو شاء لهداهم اجمعین) در آیات قیامت هم آمده است.

(یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتى الله بقلب سليم) «3» بقلب مفعول اتی است و فاعل اتی خود انسان است. یعنی انسان باید قلب را سالم سازی کند؛ وقتی قلب سالم باشد تمام اعضاء و جوارح سالم است.

(فاذا سقمت سقم لها سائر الجسد و فسد و هی القلب) اما اگر دل مریض باشد، دل گرفتار رذایل اخلاقی باشد، جسد فاسد می شود که آن پاره گوشت «و هی القلب» دل انسان است.

(1) الخصال: 31 / 1، حدیث 109؛ بحار الانوار: 50 / 67، باب 44، حدیث 4.

(2) نخل: 9.

(3) شعراء: 88 (89).

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 135

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه سیام

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

امیرالمؤمنین علی (ع) در خطبه 86 نهج البلاغه؛ یکی از ویژگی های عباد واقعی خدا را درخشیدن چراغ هدایت در قلب آنان می داند و می فرماید: «فزهو المصباح الهدی فی قلبه». قلب از نگاه قرآن مجید و ائمه طاهرين (علیهم السلام) به منزل

يك خزانة است كه هر چه انسان با اختيار از مواد مثبت و منفى با اين قلب وارد كند، خداوند مهربان هم بعد از شايستگى انسان فيوضاتش را در اين خزينه قرار مى دهد.

امام صادق (ع) در اين زمينه مى فرمايد:

قلب محتويات خود را به تمام اعضا و جوارح پخش مى كند. به عبارت ديگر حضرت اعضا و جوارح را لشكر مصرف كنند محتويات قلب مى داند.

وقتي قلب صيقل پيدا كرد و در باطن تبديل به آئينه شد، مى تواند حقايق پشت پرده را در خود منعكس كند و انسان به اكمل ايمان برسد. و به فرمود امام زين العابدين (ع) به اكمل يقين برسد شما اصحاب كهف را در سور مبارك كهف ببينيد يك مطلب خيلى مهمى كه خدا درباره آنها مى گويد كه همان بيان اميرالمؤمنين در اول خطب 86 است «**اِنَّ مِنْ احَبِّ عِبَادِاللهِ اليه عَبْدًا اعانه الله على نفسه**» آنان در برابر مقام و پول و محيط و فساد خلاف جواب ندادند و از وجود خودشان رد كردند تا نهايت كوششان به بار رسيد.

(**اَھم فتية آمنوا برھم و زدناھم هدى**) «1» هم نمى گويد، آمنوا بالله مى فرمايد: (**اَھم فتية**) آنان جوانمردان بودند نه جوانان. معاويه از امام حسن مجتبي (ع) معنى جوانمردى را پرسيد حضرت سه نكته را براى او بيان مى فرمايد:

«**شَخ الرجل على دينه**» «2» حضرت فرمود: جوانمرد به كسى مى گويند كه وجود او نسبت به دينش پر از بخل باشد، يعنى هر معامله گرى آمد به خريدن دينش بخل در فروش دين باشد. دين فروش نباشد، حافظ و نگه دار دين باشد. گرچه تهديد به مرگ شده باشد. مانند ميشم تمار، رشيد هجرى و عمرو بن حمق الخزاعى و حجر بن عدى، هيچكدام در ميدان جنگ شهيد نشدند. هيچ كسى در حق اينها نگفته است كه آنان به آى (**ولا تلقوا بايدكم الى التهلكه**) «3» عمل نكردند اولاً آيه در ذيل آيات انفاق براى جهاد است؛ يعنى بخل در جهاد براى رزمندگان نكنيد كه اگر جنگ شكست بخورد دشمن برا شما مسلط مى شود و شما با دست خودتان خودتان را هلاك مى كنيد.

بزرگان شيعه كه مجتهدين رد اول بودند به امثال ميشم و حجر بن عدى ايراد نگرفتند. آنان در راه حفظ ايمان به شهادت رسيدند و نسبت به دينشان واقعاً بخل بخلها بودند.

«**شَخ الرجل على دينه و اصلاحه ماله**» جوانمرد آن است كه گذشت كند و هر چه شاخ حرام در مالش است همه را بچيند. «**و قيامه بالحقوق**» جوانمرد آن است كه هر حقى از كسى بر عهده اوست آن را ادا كند.

«اَنَّهُمْ فَتِيهَ آمَنُوا بِهِمْ» آنان جوآنمرد بودند که در کلاس ایمان پروردگار شرکت کردند ظرایف خیلی زیبایی در این گنج عرشی یعنی کلم رب است. «و زدناهم هدی» آنان، کلاس ایمان را طی کردند و بعد خدا هم به هدایت آنها افزود.

هدایت مربوط به قلبشان است کاری به چشم و گوش و دست پوست و اسکلت ندارد می گویند با این ریاضت های شرعیه کاملاً می توان دل را تبدیل به آئینه کرد. سالک الی الله هم زیر چتر یاری پروردگار با دل کار می کند.

(1) کهف: 13.

(2) بحار الانوار: 312 / 73، باب 59، ذیل حدیث 3.

(3) بقره: 195.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 136

پیغمبر اکرم (ص) می فرماید: دل در دست پروردگار است به همین خاطر از اسامی وجود مقدس حق؛ مقلب القلوب است که در دعاها هم یا مقلب القلوب آمده است. دل در دست اوست. در سور مبارک انفال هم مطلب جالبی هم در مورد قلب دارد که می فرماید: (واعلموا أن الله يحول بين المرء و قلبه) «1» آنجا که خدا وارد عمل بشود دل می شود دل امیرالمؤمنین، که می فرماید: دل فاطمه زهرا، دل ابراهیم، دل موسی، دل مادر موسی می شود و قلب کملین از اولیای خدا گیرندگی آن قوی می شود. برای گرفتن فیوضات هم به فرمود پیغمبر اسلام (ص) که فرمودند:

قلب دو تا چشم دارد: چشمی برای دیدن حقایق باز می شود که عربی از امیرالمؤمنین پرسید: آیا پروردگارت را دیده ای؟ حضرت فرمودند:

«ما كنت اعبد رباً لم اره» «2» من خدای ندیده را چگونه عبادت کنم؛ یعنی يك مجهول را من عبادت نمی کنم ولی روایات می گویند نه با مشاهد چشم سر بلکه با چشم قلب.

«فهر مصباح الهدی فی قلبه» باید دنبال آن قلب گشت در هر قلبی مصباح الهدی درخشش پیدا نمی کند خیلی از قلبها هم «طبع الله علی قلوبهم» «3» که به کیفر کبر و غرور و جنایت و ظلم و (من ابدی صفحته للحق هلك) «4» برای خدا گردن کشیده، خدا هم در قلبش را می بندد و کیفر می دهد.

در ابتدا پروردگار وارد طبع قلب نمی شود، چون ورود ابتدایی ظلم است کسی که واقعاً کاری نکرده و مستحق کیفر و عقابی نیست چرا پروردگار عقاب کند پروردگار عالم می فرماید: (ما کنا بمعذبین حتی نبعث رسولا) «5» ما وارد عذاب نمی شویم نسبت به مردم مگر اینکه رسولی را به سوی آنها بفرستیم و به آنها اتمام حجت بکنیم. کیفر بدون جرم از نظر حکمت قبیح است و بر پروردگار عالم قبیح روا نیست؛ چون نقص ندارد. کامل بی نهایت کاری که می کند بر اساس حکمت و عدل و با حساب فضل و احسان مواردش در مخلوقات فرق می کند.

در دعای افتتاح می خوانیم «أیقنت أنك ارحم الراحمین فی موضع العفو و الرحمة و اشدّ المعاقبین فی موضع النکال و النقمه» «6».

وقتی پروردگار حس می کند بنده اش در راه خدا برای پاک ماندن سختی می کشد و می خواهد خطر را از قلبش رد بکند چون لطمه تمام امور منفی نخست به قلب است. اینها را واقعاً باید غنیمت دانست. روانشناسان امروز به این نکات نرسیده اند. حضرت باقر (ع) می فرماید: اولین گناه و خطا در چشم یا زبان یا گوش یا دست یا سایر اعضا که پیدا می شود بر روی قلب يك نقط سیاه پدید می آید و ادامه که پیدا می کند این نقطه بزرگتر می شود تا اینکه تبدیل به سیاهی دل می شود و دل دچار قساوت قلب می شود پس صاحب این قلب، گناه را گناه نمی داند آنقدر انحراف فکری قوی می شود که پروردگار می فرماید:

(قل هل ننبئکم بالاحسرين اعمالا) «7» احسرين افعال التفضیل است خسارت با کلم ضرر فرق می کند. خسارت یعنی هم سرمایه های وجودی را از دست دادند و چیزی از خود باقی نگذاشته اند. آنان چه کسانی هستند (الذين ضلّ سعيهم فی الحیوة الدنيا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا) «8» این انحراف فکری و قساوت قلب چقدر شدید است همه کارهای زشتشان را واقعاً خوب می بینند.

(3) نهج البلاغه: خطبه 16.

(4) نخل: 108.

(5) اسراء: 15.

(6) مصباح المتعبد: 578.

(7) كهف: 103.

(8) كهف: 104.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 137

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه سی و یکم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

در خطب 86 نهج البلاغه وجود مبارك اميرالمؤمنين اوصاف اولياء خدا و اهل معرفت را بيان می کند و بر اساس راهنمایی قرآن و روایات، انسان هر عمل و هر حرکتی را می تواند به عنوان عبادت الله انجام بدهد.

شیوه آن به این گونه است که انسان سالك راه خدا باشد و نیتش هم در این سلوك الله باشد. و بر اساس آیات قرآن ارزش حرکات انسان به خلوص است. قرآن مجید بسیار این الله بودن حرکات را تذکر می دهد. در واجبات مسئله خیلی روشن است در غیر واجبات هم همینطور است. نمونه آن در قرآن مجید این است: (ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین) «1» یعنی اینکه دو برنامه واجب است و حیات من حیات يك ظرف با كل مطروف است، اوصاف بیان

شده در رابط با این گونه مردم و در رابط با این طایفه است. ورود برای هم انساها آزاد است. همراهی با این گروه امکان دارد (توفنا مع الابرار) «2» یعنی آدم جزء گروه ابرار قرار می گیرد و همینطور سیر را ادامه دهد تا معیت پروردگار کنارش بیاید.

(ان الله مع الذين اتقوا و الذين هم محسنون) «3» آی شریفه اشاره دارد به این که تقوا تنها زمین معیت را نمی سازد. اینکه کسی فقط از گناهان کناره گیری کند؛ يك بخش کار است که يك امر باطنی او امر معنوی است.

بخش دیگرش هم محسن بودن است. یعنی کار نيك هم انجام بدهد، نیکی مطلق چه در واجبات یا در غیر واجبات باشد. (والذين هم محسنون) ضمیر فصل در این آیات دلالت بر حصر دارد یعنی معیت در این عالم فقط با این طایفه است. اهل تقوایی که اهل احسان هم باشند.

پیغمبر عظیم الشأن اسلام می فرماید: «الاحسان ان تعبد الله» «4» اما به صورتی که «کاتک تراه» مثل اینکه او را داری می بینی اگر چنین حضوری برای تو بود چگونه عبادت را انجام می دادی.

حالا «فان ان لم تکن تراه» اگر تو وجود مقدس او را نمی بینی «فانه یراک» او تو را می بیند تو در محضر او هستی که با چشم سر در آن محضر نمی توانی ببینی ولی حاضر در آن محضر کاملاً تو را می بیند و غیب و شهود تو را می بیند.

بنابراین امکان ورود در این گروه و طایفه برای همه است. اینها چهره های محدود و اختصاصی نیستند. این عبادات آب شیرینی است که همه جانب خالص از زمان آدم جریان پیدا کرده و تا قیامت جریان دارد. هر انسانی با هر موقعیتی و در هر جای کر زمین می تواند از این آب خوشگوار بنوشد.

در آخر سوره آل عمران که می فرماید: (توفنا من الابرار) «5» معلوم می شود راه معیت با ابرار باز است همینگونه راه معیت با پروردگار هم هموار است که می فرماید: (ان الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون) حالا چگونه باید وارد این گروه شد؟

البته کار و تلاش می خواهد، تحمل رنج و استراحت کمتر می خواهد.

وقتی پیغمبر اکرم (ص) می خواستند سلمان را به مهاجرین و انصار معرفی بکنند، اینجور معرفی کردند که «بحر لا ینزف و کنز لا ینفد» «6» این دربار مؤمن واقعی است «کنز لا ینفد» سلمان گنج پایان ناپذیر است، گنج

(1) انعام: 162.

(2) آل عمران: 193.

(3) نحل: 128.

(4) بحار الانوار: 196 / 67، باب 53.

(5) آل عمران: 193.

(6) بحار الانوار: 348 / 22، باب 10، حدیث 64.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 138

چیست؟ جسم بشری برای پیغمبر مطرح نبوده است. زیرا جنب بشریت را کافر و منافق هم دارد، پیغمبر اکرم (ص) جمله را هم جل اسمیه آورده اند که دلالت بر تداوم و استمرار و ثبوت دارد و منظور حضرت این است که با گذشت زمانها این گنج تمام شدنی نیست. «بحر لا ینف» دریایی است که کشیدنی نیست. این يك انسان است. حالا قرآن و نهج البلاغه و صحیفه سجادیه را حساب کنید چیست؟ این دعاهاى عظیم که در همین «مفاتیح الجنان» است؛ چه دعاهاى عظیمی است که اگر کار گروهی روی آن انجام بدهند ده سال تمام نمی شود، از دل مفاتیح با شرح و تفسیر مطالب بسیاری می توان بیرون آورد.

حالا در این گروهی که سومین نشانه هایشان امیرالمؤمنین در خطبه 86 می فرماید وارد بشویم می فرماید: «فرهر مصباح الهدی فی قلبه» چه قلب چراغ دان می شود، چراغ این قلب می شود چراغ هدایت. چه نوری در این عالم درخشان تر از نور هدایت است که امیرالمؤمنین به زهر تعبیر می کنند، چراغ هدایت در قلب شان درخشید. چه نوری درخشنده تر از نوری که مستقیم از خدا گرفته شده این نور (فاما یأتینکم منی هدی) «1» حرکت این نور از طرف خداست. این صریح قرآن مجید است که می فرماید: (قلنا ابطوا منها جميعا فاما یأتینکم منی هدی) قرآن همه جا هدایت را به خود نسبت داده

«انك لاهدى من احببت» که این درسی برای ماست. اگر با کار و درس ما، کسی هدایت شد ما يك ابزاری در دست خدا بودیم، ما يك واسطه بودیم.

این زمین نیست که اینقدر میوه می دهد، زمین واسطه بین میوه ها و پروردگار است (ما تنبت الارض) «2» این تنبت الارض کار (أنتم تزرعونه ام نحن الزارعون) «3» و کار خود او است همه مربوط به وجود مقدس اوست هیچ چیز به ما مربوط نیست.

اهل معرفت چه کار کردند که «فهر مصباح الهدى فى قلبه» یقیناً با توجه به آیات قرآن و روایات سراغ دل خودشان رفته اند و عجیب هم برای دل خود هزینه کرده اند. یعنی تمام آلودگی ها مربوط به دل را شناختند یا راه ندادند یا اگر قبلاً بی توجه بودند، این آلودگی ها را پیدا کرده و اینها را پاک و تصفیه کردند. يك بحثی عرفا دارند که می گویند تخلیه، تخلیه، تخلیه که اگر تخلیه که منزل اول است انجام نگیرد، کار تخلیه به سامان نمی رسد. اگر تخلیه انجام نگیرد کار تخلیه به سامان نمی رسد در ضمن همین خطبه این سه حقیقت را توضیح می دهد که اینها حرف صوفیه نیست؛ بلکه از عمق آیات شریفه و روایات استفاده گردیده است.

يك مقال علمی جالبی مرحوم آیت الله العظمی رفیعی قزوینی راجع به این سه مرحله دارند که اگر نوشته های ایشان به دست بیاید واقعاً خواندنی است. ایشان درباره دل گفتند که نقطه همه واقعیات اینجاست.

مرحوم ملاهادی سبزواری صاحب منظومه حکمت و منطق يك شعر دارد که می گوید:

دوش بر دامن معشوق زدم دست به خواب دست من بر دل من بود چو بیدار شدم

یعنی فقط دل را اصلاح کنید؛ تا پروردگار عالم ببیند که دلت نورانی شده، چراغ هدایت را در آنجا روشن می کند.

(1) بقره: 38.

(2) بقره: 61.

(3) واقعه: 64.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 139

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه سی و دوم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

در خطبه 86 نهج البلاغه ویژگی سومی را که از چهل ویژگی امیرمؤمنان (ع) برای محبوب ترین عباد خدا که مورد یاری حضرت حق هستند بیان می کند اینکه که «**زهر مصباح الهدی فی قلبه**» زهر به معنای درخشش است. چراغ هدایت در قلب اینان درخشید جمله را که انسان دقت می کند می بیند که امیرالمؤمنین قلب این بزرگواران را چراغ دان خدا حساب کرده است.

که پروردگار نور هدایتش را و درخشش هدایتش را در این چراغ دان قرار داده است. چکار کردند که قلب شان چراغ دان نور هدایت شد. يك داستان جالبی را جلال الدین در این کتاب مشنوی اش نقل می کند خیلی داستان قابل توجهی است حالا یا اتفاق افتاده یا تمثیل است نمی دانم ولی این داستانی است که برای قلب، برای دل جنب کلیدی دارد.

البته همه مشنوی گرچه حکمت و علم و عرفان است که به شعر در آمده است ولی باید عنایت داشته باشید که مطالب قابل نقد هم در این کتاب هست و ما کتابی که صد در صد می توانیم قبول کنیم تنها کتاب خدا قرآن مجید است و فرهنگ اصیل و ناب اهل بیت است یعنی روایاتی که آدم با ابزار علمی قطعی الصدور بودنش را به دست بیاورد این دو منبع را همیشه ما باید به عنوان ترازو در شناخت حق بودن و غیر حق بودن مطالب دیگران به کار بگیریم.

سوره مبارک زمر راهنمایی جالبی در این زمینه دارد (**فبشر عباد* الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه اولئك الذين هدهم الله و اولئك هم اولوا الألباب**) «1» اهل هدایت و خردمندان همیشه تابع نیکوترین قول هستند. حالا می خواهد این نیکوترین قول آسمانی باشد یا می خواهد در فرهنگ بشری باشد بالاخره پروردگار عالم رضایت به تعطیل عقل که نداده است که فرموده باشد حالا با قرآن و با روایات اهل بیت شما دیگر تولید نداشته باشید.

بالاخره بشر استعداد تولید علم دارد هم در جهت مادی و هم در جهت معنوی. حالا ما که خیلی با جهات مادیش سر و کار نداریم ولی با جهات معنوی که سر و کار داریم در شرق و غرب کتاب‌های زیادی نوشته شده است که در این کتاب‌ها مطالب خیلی خوبی هم به دست می‌آید که با این دو ترازو وقتی میزان‌گیری و معیارگیری می‌شود انسان می‌بیند حرف‌های متین و خوبی است. حالا شما این چهار کتاب امثال الحکم دهخدا را اگر ببینید یا ضرب المثل‌هایی که در غیر زبان فارسی است مثل زبان عربی و دیگر زبان‌ها می‌بینید که بخش بسیار مهمی از این ضرب المثل‌ها واقعاً حکمت است. این ضرب المثل ایرانی از کوزه همان برون تراود که در اوست. که با آی شریفه (قل کلّٰ يعمل علی شاکلته) «2» چقدر نزدیک است. این کتاب مثنوی از اول تا آخرش هم مطالب قابل قبول و هم مطالب قابل نقد دارد.

ایشان می‌گویند که يك حاکمی دو دسته نقاش هنرمند رومی و چینی را دعوت کرد و آن سالن حکومتی را به ایشان نشان داد گفت من این دیوار شرق و غرب سالن را که صاف است و بسته است و پنجره ندارد و رفت و آمد هم نمی‌شود دلم می‌خواهد شما با نقشهایی زیبا آراسته بکنید نقاشان هنرمند چینی و نقاشان هنرمند رومی گفتن عیبی ندارد.

نقاشان رومی آن چوب بستی که زدند برای نقاشی کردن از بالای دیوار تا پائین يك پرده جلوی چوب بست کشیدند که کارشان پیدا نباشد و رفت و آمد در محل کارشان نباشد نقاشان چینی هم فقط چوب بست زدند گفتند مشکلی نیست حالا کسی می‌خواهد، کار ما را ببیند.

مدتی زیاد طول کشید تا نقاشهای چینی زیباترین نقش را به این دیوار کشیدند چوب بستها را جمع کردند کار را تحویل دادند حاکم به نقاشان رومی گفت شما کی کارتان را تحویل می‌دهید گفتند: ما هم امروز تحویل می‌دهیم وقتی چوب بستها را جمع کردند پرده را برداشتند دیدند که تمام نقش نقاشان چینی عیناً افتاده روی

(1) زمر (39): 17، 18.

(2) اسراء (17): 84.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 140

این دیوار حاکم خیلی تعجب کرد پرسید چه کار کردید؟ گفتند: ما این يك سالی که پشت پرده داشتیم کار می‌کردیم دیوار را صیقل می‌دادیم حالا با موادی که داشتیم با رنگی که داشتیم.

به قدری زیبا صیقل داده بودند و هنرمندانه که تقریباً شبیه آئینه شده بود تمام نقاشی چینی‌ها در آن منعکس شده بود با زر و برق بیشتر و جلال الدین اینجا نتیجه‌گیری می‌کند.

دلت را صیقلی بده تا هر نقشی از نقوش عالم معنا و نقوش زنده در دلت منعکس بشود و صیقلی دادن دل به این است که واقعا آدم بعد از شناختن رذائل اخلاقی دل را پاک بکند و صیقلی بده یعنی به جایی دل برسد که فقط ظرف پنج حقیقت بشود طبق آی 177 سوره بقره که البته در این آیه 15 مسئل اعتقادی و اخلاقی و عملی مطرح است و به نظر بعضی از محققین آی 177 سوره بقره (یس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب و لكن البر من ءامن بالله) اسلام پروردگار است چون اسلام دارای سه بعد است.

بسیط نیست یعنی دین يك حقیقت مرکبه است فقط اعتقاد نیست فقط محبت خالی نیست يك بخش دین اعتقادات یعنی ربط قلب به متعلقات معنوی است، يك بخش اخلاق است که در اخلاق هم دو بحث پیرایش و آرایش مطرح است.

پیرایش یعنی تمام آلودگی‌ها را از قلب بیرون کند. آرایش هم دل را به حسنات اخلاقی آراسته کردن و بخش دیگرش هم بخش حرکت عمل جهاد و کوشش است. که آی شریفه حاوی هر سه بخش است البته بصورت تلگرافی و مجمل است.

دل با این پنج منبع به صورت باور نه به صورت علم، خیلی چیزها را به دست می‌آورد. انیشتن هم می‌دانست عالم خدا دارد، نیوتن هم می‌دانست که عالم خدا دارد مقالات زیبایی اینها درباره خدا دارند، من دیده‌ام مقالاتشان را يك کتابی هم قبل از انقلاب چاپ شد به نام اثبات وجود خدا از طریق عالم طبیعت یعنی 40 دانشمند هر کدام رشت تخصصی خودشان را يك مقال علمی نوشته‌اند برای این که برسانند نمی‌شود با این حیثیت عالم کارگردان عالمی نداشته باشد.

هم این چهل نفر عالم به خدا بوده‌اند نه عامل به دستورات خدا یعنی 39 نفرشان مسیحی بود یکی از آنان مسلمان بود که حالا آن مسلمانان را من خیلی نمی‌شناختم ولی این 39 نفر از علمای اروپا و امریکا بوده و مسیحی بودند و مردند.

علم باعث حرکت نیست ایمان و عشق است که باعث حرکت است يك راه تسویه دل یعنی يك رشته اش این است ایمان به خدا، ایمان به قیامت، ایمان به فرشتگان، ایمان به کتاب و ایمان به انبیاء خدا (ولكن البر من آمن بالله و اليوم الآخر و الملائكة و الكتاب و التّبين) «1» ممکن است کسی از شما بپرسد ایمان به فرشتگان به چه درد ما می‌خورد اگر ما فرشتگان را باور نکنیم حداقل ما دو طایفه فرشته داریم که مأمور ما هستند یکی کرام کاتبین یکی اگر دو نفر باشند رقیب و عتید، اگر يك نفر باشند عتید صفت رقیب می‌شود ولی يك عده ای اینها را دو نفر گرفته‌اند.

می بینید آدم باور داشته باشد (ما یلفظ من قول الالدیه رقیب عتید) «2» اصلاً برای زبان تنها دو تا فرشته را خدا مأمور کرده اگر آدم باور داشته باشد اگر من حالا کلمه ای که از دهنم در می آید می نویسند پروند تکمیلش را قیامت به پروردگار ارائه می دهند خوب زبان کنترل می شود.

من یک دوستی داشتم که در همین قبرستان ابوحسین دفن است نزدیک بابا کاظم حافظ قرآن و آن رسولی که در عزاداری سید الشهداء و گریه کردن حرف اول می زد، معروف به رسول ترکه، من او را دیده بودم حدود 90 سالش بود که از دنیا رفت، من بیست سال از عمرم را با ایشان بودم تا می آمد یک حرفی بزند اول یکه می خورد و حالتش عوض می شد انگار حرف را در عقلش شروع می کرد و ارزیابی کردن بالاخره هم خودش را که وادار می کرد چیزی بگوید، به ماها و هر شنونده ای اعلام می کرد می گفت می دانم آن کلامی که می خواهم بگویم همین الان پالم می نویسند یعنی من این حرف را کاملاً سنجیده ام پخته ام.

(1) بقره (2): 177.

(2) ق (50): 18.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 141

من این بیست سالی که با او بوده ام اصلاً حرف ناباب از او نشنیده ام غیبت کسی را نشنیده ام حرف پست از او نشنیده ام، اگر هم یک وقت شوخی می کرد خیلی چهار چوبی زیبایی داشت. شوخی هایش هم در همین حدود مسائل دینی و مذهبی بود ولی نشان می داد واقعاً که رقیب و عتید را باور کرده بود.

(ان علیکم لحاظین* کراماً کاتبین* یعلمون ما تفعلون) «1» آنها اصل علمشان کارکردهای شماست علمشان حرکات شماست.

باید گفت: ثمره اش این است که آدم به این دو تا دیکته نویس زندگی، انشاء خیلی زیبا می دهد قلم دست آنهاست، پرونده پیش آنهاست، ما باید املاء کنیم، آنها بنویسند حالا یا با زبانمان یا با عملمان ثمر ایمان به خدا و قیامت، قرآن، انبیاء خدا که دیگر معلوم است حالا یک زیر مجموع مثبتی هم است محبت به فرزند محبت به زن و بچه محبت به مال، این

محبت‌ها وقتی زیر مجموع آن ایمان قرار بگیرد انسان را دچار خطا و فساد و تسلیم گناه نمی‌کند یعنی اگر آدم به زن و بچه و مال محبت بورزد خدا قبول دارد این محبت را. (زین للناس حبّ الشهوات من النساء و البنین و القناطر المقتطره من الذهب و الفضه و الخيل المسومه و الانعام و الحرث ذلك متاع الحياه الدنيا) «2» زین حب الشوات درست است فعل زین مجهول است يك مقدار آدم دقت بکند فاعلش پروردگار است که این محبت‌ها را در دل ما تحقق و زینت و آرایش می‌دهد.

ولی این محبت‌ها باید مرز داشته باشند یعنی محبت تا جایی که من را از خواسته خدا و پیغمبر و ائمه و انسانیت خارج نکند من مرزبندیها و حدود الهی را لگد مال نکنم.

دانشمندان ما مثل مرحوم کلینی و مرحوم فیض و دیگران بخصوص مرحوم مجلسی در این زمینه باب بندی کرده اند اما رجوع به کتب اخلاقی بخصوص جامع السعادات مرحوم نراقی.

مرحوم آخوند ملا علی همدانی برای خودم نقل کرده اند می‌فرمودند: سید مهدی بحرالعلوم که از برجسته ترین علمای شیعه بوده و در نسلشان عموزاد پدر بزرگ آیت الله العظمی بروجردی بوده و شاگرد شیخ جعفر کاشف الغطاء و وحید بهبهانی بوده ایشان می‌فرمود:

وقتی اولین بار جامع السعادات نجف رفت و بحرالعلوم دید گفت من در اسلام در اخلاق بهتر از این کتاب ندیدم رذائل را آنجا باید شناسایی کرد و خود را درمان کرد اگر آدم دچارش است که امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: طبیب تو در این زمینه خودت هستی خودت باید خودت را علاج بکنی دل وقتی که خان ایمان به این پنج حقیقت شد پرده‌های تاریکش هم مثل ریا، بخل، حسد، حرص و کینه کنار رفت همه چیز درست می‌شود.

يك روزی کسی در نجف به استادش می‌گوید درس برایم نورانیت ندارد دلسردم، شاد نیستم شما درس می‌دهید ولی من نوری در این درس نمی‌بینم شما خوب درس می‌دهید من نمی‌فهمم.

استاد می‌گوید رفیقی یا قوم یا خویشی در نجف داری که حالا هم سن تو باشد و در درس شرکت بکند؟ می‌گوید: بله ایشان می‌گوید: نسبت به او کینه داری؟ می‌گوید: احساس می‌کنم. ایشان می‌فرماید: دلت را صاف کن تا نور علم را ببینی. می‌گوید: چه کار کنم؟ نسبت به او تواضع کن وقتی درس تمام شد تو زودتر برو کفشش را جفت کن.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 142

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه سی و سوم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

در خطب 86 نهج البلاغه سخن درباره يك ویژگی محبوبترین عباد خدا در پیشگاه خدا است که حضرت می‌فرماید: «فزهو مصباح الهدى في قلبه» آنچه که در این ویژگی مهم است اینکه سبب روشن شدن چراغ هدایت در قلب آنان چه بوده یا اسباب روشن شدن چه بوده است.

قطعاً يك مسئله باعث نشده که قلب این بزرگواران چراغ دان، چراغ هدایت خدا بشود بلکه يك سلسله ارزش‌ها در اسلام است که آنان با اختیار و اراده خودشان و با شناخت ارزشها، آنها را به وجودشان انتقال داده‌اند و آنچه که در قرآن و در فرهنگ اهل بیت به عنوان عیب و پستی شناخته شده آنها را از درونشان پاک کرده‌اند و خود را پالایش کرده‌اند.

البته بازسازی ساختمان ارزش و تخریب پستی‌ها کار ساده و آسانی نیست. یقیناً این بزرگواران را درگیر جهاد اکبر کرده و با هم سختی‌ها جهاد اکبر را تحمل کرده‌اند تا پیروز شده‌اند.

آیه ای از سور آل عمران در رابطه با جهاد با دشمن است. جهاد بدنی و اسلحه ای است که به اصطلاح امروز جهاد فیزیکی بوده است، ولی این جهاد جهاد باطنی و جهاد معنوی و ملکوتی است. می‌فرماید: (كأين من نبي قاتل معه ربيون كثير) «1».

کاین که از ادات کمیت است. چه بسیار پیغمبرانی که با تربیت شدگان جنگیدند، معلوم می‌شود جنگ‌های زیادی در زمان انبیاء در تاریخ ثبت نشده است. خداوند در آخر سور بقره می‌فرماید: که داوود جزء سربازان جنگ بین طالوت و

جالوت بوده است. اما از بقیه جنگ‌ها قرآن مجید هم سر بسته می‌فرماید: (کاین من نبی قاتل معه ربيون كثير فما وهنوا لما اصابهم في سبيل الله) ربيون به معنای تربیت شدگان مکتب توحید هستند. که قابل قبول پروردگار بوده اند.

این ربيون خالصانه وارد جنگ شده اند. چون قید فی سبیل الله دارد یعنی آنان اهل ریا و خود نمایی، نسبت به خودشان نبوده‌اند برای خدا وارد جنگ یا وارد عبادت شدن است.

(فما وهنوا) وهن به معنای ضعف است که قرآن در باب بارداری مادران این لغت را به کار گرفته است. وهن یعنی ضعف (فما وهنوا لما اصابهم في سبيل الله) آنان در این جنگ‌ها ضرب مالی و ضرب بدنی خورده‌اند، که آنان در جبهه بوده سختی‌های زیادی که به آنها رسیده (فما وهنوا لما) این مای موصوله است. شامل هم مصائب مربوط به جنگ و مشکلات سختی‌ها می‌شود سست نشده اند، ضعیف نشده اند. علت آن هم ایمان و باورشان به قیامت بوده است.

«و ما استکانوا» زمین گیر هم نشده‌اند و با دشمن سازش نکردند تا زمین تسلط دشمن فراهم بشود در پایان آیه پروردگار اعلام عشق و محبت به اهل صبر و استقامت می‌کند.

در میدان جهاد اکبر هم جهاد سلبی دارد که خیلی بار آن سنگین است مثلاً بگویند من این پول و لذت را نمی‌خواهم، این رابطه مقام را نمی‌خواهم. چون این مقام مناسب من نیست چون من اهلیت آن را ندارم این جهاد سلبی واقعاً باید گفت مشکل است. جهاد اثباتی هم خیلی سخت است که من ارزش‌ها را در عمل به وجود خود انتقال بدهم. يك جمله ای در مورد ارزش‌ها و پستی‌ها وجود مبارك حضرت ابی عبدالله الحسین (ع) از پیغمبر عظیم الشان اسلام نقل می‌کنند.

پیغمبر اکرم (ص) بسیار به این معنا اشاره داشته اند، و می‌فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَوَادٌ يَحِبُّ الْجُودَ وَ مَعَالِيَ الْأُمُورِ» «2» معالی یعنی ارزشهایی که بلند پایه هستند. خدا عاشق ارزش‌ها است و تمام ارزش‌ها هم از وجود

(1) آل عمران (3): 146.

(2) مستدرک الوسائل: 15/ 257، باب 16، حدیث 18162.

مقدس حضرت او سرچشمه گرفته است، اخلاق و صفات و اسماء او که امکان تجلی آن در حد طاقت بشریه در وجود انسان است.

دو صفت رحمت و رأفت با مبالغه در پیغمبر اکرم (ص) در يك آیه بیان شده و تجلی در وی داشته است. (حریصٌ علیکم بالمؤمنین رؤفٌ رحیم) «1» انسان استعداد دارد و با این استعداد او را خلق کرده‌اند (اِنَّ جاعِل فی الارض خلیفه) «2» کلم خلیفه نکره است و جاعلٌ اسم فاعل است. جمله هم اسمیه است که دلالت بر استمرار و دوام و ثبوت دارد. یعنی مقام خلافت الهی در هم افراد انسان جاری است. پس هر کسی در حدّ استعداد خودش این خلافت را داراست. خلافت از خالقیت وجود مقدس او که نیست. بلکه خلافت از اخلاق حضرت حق است از آن ارزش‌هایی است که تجلی افق وجود انسان است. این استعداد ذاتی انسان است می‌تواند ظرف ارزش‌های و بشود و می‌تواند يك آلودگی در وجود او به وجود بیاورد.

وقتی انسان چنین سیری را داشته باشد پس چراغ هدایت در قلبش روشن می‌شود. حالا مراد این زهر مصباح الهدی چیست؟ یعنی عجیب عاشق راهنمایی خدا می‌شود و در عشق به دلالت پروردگار؛ عاشق عمل به هدایت خدا می‌شود. همچنین این مسیر پروردگار عالم که مقلب القلوب است. و دل را تغییر می‌دهد به جهت محبت عجیبی است که انسان به هدایت و اجرای زمینه‌های آن پیدا می‌کند چند روایت بسیار مهم دربار قلب که اشاره ای به این ارزش‌ها و پستی‌ها هم داشته باشد و از بهترین روایاتی که سنی و شیعی بیان کرده اند.

پیغمبر اکرم (ص) می‌فرماید: «انّ الله تعالى فی الارض اوانی ألا و هی القلوب فاحبّها إلى الله أرقها و اصفاها و اصلبها و أرقها للأخوان و اصفاها من الذنوب و اصلبها فی ذات الله» «3» ترکیب کلمات این روایت خیلی جالب است اولاً؛ الله مقدم شده و تقدم اسم بر موضوع دلالت بر اختصاص دارد و لام ملکیت، لام اختصاص است. حضرت نمی‌فرماید که در آسمان‌ها و ملکوت برای پروردگار عالم يك ظرف‌هایی در زمین است این ظرف‌ها فقط در عالم شهود است و در عالم شهود هم فقط در کر زمین است و این ظرف‌ها هم ویژه پروردگار است. یعنی کسی دیگر هر چند اعتباری هم مالک آن نمی‌شود و به کسی اختصاص پیدا نمی‌کند پیغمبر هشدار به شما می‌دهد که حرف «ألا» در اینجا برای نشان دادن عظمت حرف حق و ارزش آن است.

ولی هشدار به شما می‌دهد «و هی القلوب» این ظرف‌ها؛ قلب‌هاست که ملك اختصاصی و ظرف ویژ پروردگار عالم است.

حضرت می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فِي الْأَرْضِ أَوْلَى الْأَوْ هِيَ الْقُلُوبُ» این ظرف‌ها را در اختیار کسی دیگر نباید قرار داد. مرحوم ملا احمد نراقی يك كتاب شعر به نام طاقديس دارد كه نتوانسته‌اند تمام كنند ظاهراً فرزندش بعد از ایشان اين كتاب را كامل كردند.

يك شعری درباره قلب دارند تقریباً مفصل است كه دو سه خطش در رابط با همین روایت است كه دل ویژ خداست، دست کسی دیگری نباید بیافتد. در گرو محبت غیر خدا نباید باشد اگر بنا باشد در گرو غیر خدا باشد باید در گرو محبت‌های طبیعی مثل محبت به زن بچه باشد. رفیقش را دوست دارد. ولی این محبت‌ها همه باید زیر مجموع محبت الله باشد؛ یعنی باید مرز بندی داشته باشد اگر بنا باشد بنابر آنچه در سور توبه آمده است (قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَ أَحِبُّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ) «4».

(1) توبه: 128.

(2) بقره: 30.

(3) كنز العمال: 243 / 1، حديث 1225؛ بحار الانوار: 60 / 67، باب 44، ذيل حديث 40.

(4) توبه: 24.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 144

محبت این هشت قسمت فوق محبت خدا و پیغمبر و جهاد فی سبیل الله قرار بگیرد كه نه دیگر شما مقبول من نیستید «فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ» صبر بكنید تا ملكوت بیاید شما را به عالم بعد انتقال بدهد (إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ).

یعنی این محبت‌ها اگر فوق محبت خدا قرار بگیرد عالم مصداق فسق می‌شود. فسق لغتی است كه قبل از اینکه در قرآن مطرح بشود. در زبان اعراب جاهلی جریان داشته است. عربها زمانی كه خرما از غلافش بیرون می‌آمد می‌گفتند كه نخل

فسق یعنی اینکه دیگر وقت آن است که خرماها را جمع کنیم خرما از غلاف بیرون می آید. می فرماید: (إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ) یعنی آنکه از چهارچوب انسانیت خارج شده او خودش را از هدایت محروم کرده است.

ایشان چنین سروده است:

من غلط کردم در اول بی شمار اهرمن را راه دادم در حصار

حصار در اینجا قلب است. چون اصل شعر مربوط به قلب است ایشان می فرماید: من نباید این خانه را به اهریمن و محبت های اهریمنی می دادم در روزگار جوانی غلط زیادی کردم.

يك نظر در کار این ویرانه کن دشمن خود را برون زین خانه کن

«فاحبها الى الله» چه قلبی پیش پروردگار عالم محبوب ترین قلب است قلبی که «أَرْقَهَا و اصفاهها و اصلبها» قلبی که رقیق تر نرم تر باشد و مثل آئینه صاف باشد و از هر چیز سختی سخت تر باشد. اول می گوید نرم ترین باشد بعد صاف ترین و شفاف ترین باشد و بعد می گوید سخت ترین سخت ترین سخت ها باشد.

اصلب آن کجاست «أَرْقَهَا لِّلْأَخْوَانِ» آنکه با مسلمان ها و برادران دینی و زن و بچه و اقوام نرم ترین دل باشد. این اخوانی که من معنی کرده ام شامل زن و بچه هم می شود.

در قرآن مجید می فرماید: (الی مدین اخاهم شعيبا) «1» شعیب برادر شماس است یعنی ای پیغمبر این امت کلش برادر شما هستند. «أَرْقَهَا لِّلْأَخْوَانِ و اصفاهها من الذنوب» پاک ترین دل ها از گناهان، گناهان مربوط به قلب است و آئینه تریشان «و اصلبها فی ذات الله» این که در اتصال به پروردگار یعنی در ایمان سخت ترین اجناس عالم باشند؛ که هیچ شهوتی این دل را از پروردگار نتواند جدا کند.

بسیار پا بندیش نسبت به وجود مقدس حضرت حق سخت باشد «أَرْقَهَا لِّلْأَخْوَانِ» این از ارزش هاست «و اصفاهها من الذنوب» از بهترین ارزش هاست «و اصلبها فی ذات الله» بلکه ما فوق همه ارزش هاست.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 145

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه سی و چهارم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

امیرالمؤمنین (ع) تنها در خطب 86 نهج البلاغه که یکی از پربارترین خطبه‌ها است از قلب بحث نکردند؛ بلکه در خطبه‌های دیگر و در باب حکمت‌ها به مسئل قلب از ابعاد مثبت قلب و منفی قلب پرداختند.

در یکی از خطبه‌هایشان دارند که کسی که محبت افراطی به غیر حق پیدا کند او با دست خود زمین مرگ خود را فراهم می‌کند.

مرگ قلب به معنای مرگ طبیعی انسان نیست بلکه به این معنا است که قلب از ارزشهای مربوط به ایمان به خدا و انبیاء و خوف قیامت خالی بشود و دچار آلودگی‌های دنیوی بشود.

البتة يك عامل بسیار مهمی که قلب را به طرف مرگ مخصوصی می‌برد، گناهان کبیره و تداوم بر گناهان است. امام سجاد (ع) در مناجات تائبین اولین مناجات از مناجات خمس عشر می‌خوانیم «الهي البستني الخطايا ثوب مذلتی و جللتني التباعد منك لباس مسكنتی و امانت قلبي عظیم جنایتی» «1».

امانت قلبي، فاعلش عظیم جنایتی است؛ عظیم جنایتی مجموع گناهان کبیره است تداوم بر گناهان پرد حجاب سراسری به روی قلب می‌اندازد و قلب محجوب از پروردگار می‌شود (اَهم عن رَهم يومئذ لمحجوبون) «2».

قلب وقتی که محجوب از حق باشد؛ یعنی هم وجود انسان محجوب از حق است چون حیات مادی و معنوی انسان در گرو سلامت قلب است (لَا من اتى الله بقلب سليم) «3» (بلى من كسب سيئة و احاطت به خطيئته فأولئك اصحاب النار هم فيها خالدون) «4» احاطه خطیئه برای تداوم و کثرت است که دیگر زمین جدایی انسان را از پروردگار عالم

فراهم می‌کند. «من» موصول بین مفرد و جمع مشترك است ضمیرهای مفرد به اعتبار لفظ «من» است (أولئك اصحاب النار) به اعتبار این که من معنی جمعی دارد.

کسانی که کاسب زشتی هستند و گناهکار حرفه ای هستند گناهان آنها احاطه بر آنها پیدا کند که دیگر نتوانند دست بردارند و ادامه بدهند تا با همین حال از دنیا بروند اینها (اصحاب النار هم فيها خالدون) هستند پس در نهج البلاغه مرگ قلب هم در نهج البلاغه مطرح است و حیات قلب هم مطرح است تعبیر دیگر هم دارند «الصّوره صوره انسان و القلب قلب حیوان» 5.

حیات قلب و مرگ قلب در ارتباط به وضع عملی و اخلاقی اعتقادی انسان است که روایات مهم باب قلب این ارتباط را کاملاً بیان می‌کند که انسان در چه وضعی خود را قرار بدهد تا قلب الهی پیدا می‌کند تا جایی که امام صادق (ع) می‌فرمایند: «القلب حرم الله» قلب در وجود مؤمن تبدیل به حرم الله می‌شود پس «فلا تسكن في حرم الله غير الله».

این خانه را بگذار برای صاحب خانه باقی بماند و کارگردان این خانه وجود مقدس خود حضرت حق باشد. خانه را دست محبت‌های غلط و افراطی ندهید مواظب باشید که دیو حسد و کبر و ریا در این خانه جا نگیرد و امثال این رذائل که هم اینها قاتل قلب هستند و حقایق قلب مای حیات هستند. امام صادق (ع) می‌فرمایند: «القصص الى الله بالقلوب ابلغ من القصص اليه بالبدن» 6 بدن رو به خدا باشد یا قلب متوجه پروردگار شود. این که کسی وارد نماز می‌شود بدن را به طرف خدا قرار دهد یا قلب را به طرف خدا و این خیلی تفاوت دارد.

(1) بحار الانوار: 91/ 142، باب 32 (أدعيه المناجاه).

(2) مطففين: 15.

(3) شعراء: 89.

(4) بقره: 81.

(5) نهج البلاغه: 86.

(6) مشکاه الانوار: 257.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 146

حرکات قلبها رساننده‌تر به پروردگار است از حرکات بدن زیرا حرکات قلوب اخلاص و محبت و ایمان و مهرورزی است. خوف و خشیت است.

امیرمؤمنان علی (ع) می‌فرماید: «أَنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَهُ فَخَيْرُهَا أَوْعَاها لِلْخَيْرِ» «1» این قلبها ظرف است یعنی خالی است وقتی آدم متولد می‌شود یعنی در این قلب نیست در بعد معنویت است، بهترین قلبها پرظرفیت‌ترین آنها برای ارزش‌هاست. از رسول خدا (ص) درباره آیه شریف «مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» «2» پرسیده شده است.

«إِنَّهُ سَأَلَ مَا الْقَلْبُ السَّلِيمُ» ظاهراً سؤال باید بعد از نازل شدن آیه باشد که اصطلاح قلب سلیم از قرآن مجید است. که به ابراهیم می‌فرماید: (يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ) «3» اگر این قلب قلب سلیم بشود قطعاً «زهر مصباح الهدى فى قلبه» خواهد بود.

پیغمبر اکرم (ص) جواب دادند: «دَيْنٌ بِلَا شَكٍّ» برای ساختن قلب سلیم چه مقدار وقت لازم است که آدم هزینه کند همان که در سور حجرات مطرح است (أَتَمَّا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ لَمْ يَرْتَابُوا) «4» دین بدون شك را از کجا باید گرفت سرچشمه آن معلوم است.

(ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ) «5» در این کتاب جنس شك نیست چون این کتاب علم، حکمت است. دلیل او برهان را از طریق قرآن می‌توان دین بلا شك بدست آورد. دینی که آمیخت با هوی نباشد.

(الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ) «6» بدترین ظلم که با ایمان انسان مخلوط می‌شود همین هوای نفس است که انسان را تقریباً به مرز شرك می‌رساند.

طبق قرآن مجید که می‌فرماید (افْرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ) «7» آدم هم خدا را قبول داشته باشد و هم تابع هوی باشد؛ دو معبودی و مشرك می‌شود. پیغمبر اکرم (ص) می‌فرماید: اگر وجودتان بی هوی باشد و دیتان بدون شك باشد شما مایه‌های قلب سلیم را فراهم می‌کنید و هوا معنی خیلی روشنی دارد مجموع خواسته‌های بی مهار؛ خواسته‌هایی که هماهنگی با خواسته‌های خدا ندارد بلکه ضد خواسته‌های خداست. کسی که برای لذت بردن شهوت رانی می‌خواهد ولی بدون قید و شرط باشد. این ارضای شهوت یا ارضای حب مال از هر جا که تأمین بشود؛ این گرفتار هواست.

پول کاری ندارد که از راه غضب است یا رشوه یا اختلاس و ربا است، مال حرام است، مال یتیم است. آن که خواست بی مهار و بی قید و شرط دارد دچار هوای نفس است. می‌فرماید: «دين بلا شك و هوى و عمل بلا سمعه و رياء».

يك حالت بی تفاوتی نسبت به مردم داشته باشد که تعریف کنند یا تعریف نکنند خودش را به این نقطه رسانده باشد که برای او فرقی نکند البته کار مشکلی است. از مرحوم علامه بحرالعلوم نقل می‌کنند که فرمودند:

25 سال مبارز با ریا داشته‌اند تا در دل را به روی ریا بسته‌اند. قلب سلیم آن قلبی که اعتقادش بلا شك است دچار هوی نیست عملش هم دچار ریا نیست.

(1) غرر الحکم: 67، حدیث 899.

(2) مستدرک الوسائل: 1/ 113، باب 12، حدیث 124.

(3) شعراء: (88) 89.

(4) حجات: 15.

(5) بقره:.

(6) انعام: 82.

(7) فرقان: 43.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 147

حضرت مسیح می‌فرماید: «القلوب مالم تخرقها الشهوات» «1» اگر دل با خواسته‌های غیر معقول پاره نشود و «یدتسها الطمع» طمع به امور مادی آلوده‌اش نکند «و یقسها النعیم» پول و مال ثروت و نعمت او را سخت نکند «فسوف تكون اوعیه للحکمه» منتظر باشید که این قلب ظرف حکمت بشود.

(ولقد آتينا لقمان الحكمة) «2» چرا حکمت به او عطا شد زیرا حکمت در قلبش بوده، قلب سالمی داشته که مرکز حکمت شده، بخشی از حکمت‌هایش هم در سوره مبارکه لقمان مطرح است. لقمان از اهل سودان و سیاه پوست بود. ولی پروردگار عالم بخاطر آن دل پاک او را محل طلوع حکمت الله قرار داد. نمون حکمت که بیشتر در قرآن و بخشی هم حضرت موسی بن جعفر (ع) برای هشتم در کتاب عقل و جهل فرموده‌اند که از عالی‌ترین روایات شیعه است.

موسی به پروردگار می‌گوید: «یا رب من اهلك» «3» اهل یعنی آنهایی که خیلی نزدیک اهل الله هستند. «من اهلك الذين تظللهم فی ظلّ عرشك يوم لا ظلّ الا ظلك» سایه افکنده می‌شود در آنها در سای عرش تو روزی که هیچ سایه‌ای جز سای مقدس تو وجود ندارد، منظور همان رحمت خاص الهی است نظر خداوند به انسان فقط از ناحی قلب است «فاوحی الله الیه الطاهره قلوبهم» دل‌هایی که صاحبانش در قیامت در سای عرش من است. ما نجاسات قلب را باید پیگیری کنیم نجاسات قلب روشن است که چیست؟

پروردگار عالم هم به بخشی از آن در قرآن کریم اشاره فرموده است که گاهی یکی از این نجاسات باعث دوزخی شدن انسان می‌شود. در سوره توبه می‌فرماید: (الذين یکنزون الذّهب و الفضّه و لا ینفقونها فی سبیل الله) «4» کسانی که کارشان جمع کردن ثروت است معلوم می‌شود ولی از راه حلال جمع کرده‌اند.

(ولا ینفقونها فی سبیل الله) یعنی انفاق با مال حلال درست است معلوم می‌شود ثروت جمع شده از حرام نیست و الا مورد انفاق قرار نمی‌گرفت. زیرا از مال حرام که نمی‌شود انفاق کرد.

«فبشرهم بعذاب الیم» قلبی که آلوده به بخل است، نمی‌تواند وارد بهشت بشود. امام باقر (ع) می‌فرماید: «والجنّه لا یدخلها الا طیب» «5» پروردگار در بهشت زن و شوهر را «ازواج مطهره» مطرح می‌کند.

«فبشرهم بعذاب الیم» دلی که آلوده به ریا است، قیامت می‌گوید عمل خود را برای خوش آمدن هر کسی انجام دادی برو مزد آن را از او بگیر به ما ربطی ندارد. دلی که آلوده به غرور است کار آدم را به کجاها می‌کشاند. دلی که آلوده به حسد است چشم ندارد ببیند. ظرفیت و توان ندارد، راحت نیست. هر کدام به تنهایی آدم را جهنمی می‌کند.

یکی از خطبه‌های نماز جمعه پیغمبر که از بهترین روایات ما است به ابن مسعود می‌فرمود:

«یا ابن مسعود فمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه» «6» کسی که خدا حوصل قبول اسلام در هم جهاتش را در سینه او گسترده است، بر بلندای نوری از پروردگارش قرار دارد. همان زهر مصباح الهدی فی قلبه می‌شود بعد فرمود: «فانّ النور اذا وقع فی القلب» این نور وقتی وارد قلب می‌شود. انشرح قلب گسترده می‌شود، وانفسح وسعت پیدا

می‌کند، کسی به حضرت عرض کرد: «فقيل: يا رسول الله فهل لذلك من علامه» چگونه بفهمیم نور در قلب ما وارد شده فرمود: «قال: نعم التجاني عن دار الغرور»

(1) تحف العقول: 504؛ بحار الانوار: 307 / 14، باب 21، حدیث 16.

(2) لقمان: 16.

(3) المحاسن: 293 / 1، حدیث 454؛ بحار الانوار: 351 / 13، باب 11، حدیث 42.

(4) توبه: 34.

(5) کافی: 270 / 2، حدیث 7، باب الذنوب.

(6) مکارم الاخلاق: 447؛ بحار الانوار: 95 / 74، باب 5، حدیث 1.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 148

این نور در قلب علامتی است که نه از امور معیشت و نه از امور ضروری دنیایی و نه از کسب و کار حلال و دنیایی که سر او را کلاه می‌گذارد و او را از خدا جدا می‌کند کناره‌گیری می‌کند. «و الأتابه الی دارالخلود» دل میل شدیدی به قیامت می‌کند «والاستعداد للموت قبل نزول الفوت» آماده مرگ است نه مدیون به مردم و نه مدیون به خدا است. ملکوت الموت هر وقت می‌خواهد بیاید.

«فمن زهد فی الدنيا» کسی که زاهد در دنیا باشد «قصر امله فیها» خیلی آرزوهایش کوتاه می‌شود آرزوهایش تبدیل به يك سری آرزوهای دست یافتنی می‌شود. «و ترکها لاهلها» دنیا را برای ستمگران می‌گذارد و خودش دیگر جزء آنها نمی‌باشد. با دل اگر اینگونه کار بشود «زهر مصباح الهدی فی قلبه» می‌شود.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 149

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه سی و پنجم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

در خطب 86 نهج البلاغه که امیرالمؤمنین از محبوبترین عباد خدا یاد می کنند و ویژگی های آنها را بیان می کنند. در ویژگی سوم قلب، بندگان شایسته را به عنوان چراغ دان قلمداد می کنند که چراغ هدایت در این چراغ دان فروزان و روشن و پخش کنند آثار است.

روایاتی در جلس گذشته خوانده شد از جمله روایت ارزشمندی که از پیغمبر نقل شد که مضمون آن این است که عباد خدا یا از طریق معرفت یا از طریق حال یا از طریق عمل در قلبشان کار کردند که قلب توانسته چراغدان بشود و چون بخلی در پیشگاه حضرت حق ابداً وجود ندارد؛ هر چیزی و هر کسی را که خدا شایستگی در آن ببیند به تناسب شایستگی و لیاقتش رحمت ویژه و خاصش را نصیب او می کند. هدایت هم جزء مصادیق رحمت است، (ونزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة) «1» (وما ارسلناك الا رحمة للعالمين) «2» نبوت رحمت است، وحی رحمت است هدایت در حقیقت رحمت پروردگار عام است که وقتی چراغ آن در قلب روشن شد آثار آن در وجود انسان به ضروره پخش می شود.

یعنی قلبی که چراغ هدایت در او روشن است و تمام اعضاء و جوارح را تحت تأثیر خود قرار می دهد. یوسف وقتی به زلیخا می گوید: «معاذالله» ریش این معاذالله در ایمان یوسف است که آن چراغ قلبش است.

(لو لا ان رأى برهان ربه) «3» از ویژگی های تدبیر و تربیت خدا همین چراغ هدایت است اگر کسی لوجه الله بقلب خود پردازد یعنی يك مقدار فکر را متوجه قلب کند که وضع قلب را به دست بیاورد. معلوم می شود بیماری دارد یا ندارد؟ و چند تا بیماری دارد راه علاجش چیست؟

اگر واقعاً خواهان سعادت باشد (من شاء منكم ان يستقيم) «4» اگر در صدد علاج باشد توجه به قلب پیدا کند و حتی انبیاء خدا مردم را به اصلاح قلب هدایت می کردند در احادیث قدسیه.

خداوند متعال عیسی و موسی و پیغمبر اسلام را موعظه می کنند اگر مواعظ را ببینید که خیلی مفصل است یکی از مسائل محوری در این موعظه ها مسئله قلب است. نکات جالبی در همین مواعظ خدا به پیغمبر است که انسان واقعاً از دریاوار بودن این معارف و حقایق شگفت زده می شود.

يك روايت را از حضرت مسيح نقل كنم كه حرف خداست. حضرت مسيح می فرماید: «لا تقولوا العلم في السماء من يصعد فيأتي به» «5» نگویند علم در آسمان است و هر که دسترسی به آسمان پیدا کند، آن علم را پیدا می کند. کدام علم است، همین علمی که آدم را از عذاب پروردگار ایمن می کند. «لا تقولوا العلم في السماء من يصعد فيأتي به» علم را از شما پنهان نکرده اند؛ تا شما نتوانید به آن دسترسی پیدا کنید یا در دسترسی يك عد محدود قرار بگیرد «و لا في تخوم الارض» در اعماق زمین هم این علم قرار نداده اند که بگویند «من ينزل فيأتي به» هر که بتواند در اعماق زمین برود به این علم می رسد «و لا ما وراء البحار» این علم و حقیقت و چراغ را که به تعبیر امیرمؤمنین (ع) چراغ همان علم معناست، همان هدایت است، نگویند پشت دریاهاست «من يعبر فيأتي به» اگر کسی بتواند تمام دریاها را عبور کند به این علم می رسد «بالعلم مجهول في قلوبكم» تمام مایه های علم در دل شماست یا بنابر مضمون آیه سور نور؛ وجود خود را چراغ بنمایید، که خدا ببیند که شما چراغ شده اید. خداوند بخیل که نیست به لیاقت هر کسی همان میزان عنایتش سراسیر می شود و باران رحمت معنویت

(1) اسراء: 82.

(2) انبياء: 107.

(3) يوسف: 24.

(4) تکویر: 28.

(5) المحججه البيضاء: 1/ 149؛ جامع الاسرار: 513.

می بارد و چراغ را در این چراغ دان روشن می کند حالا چه باید کرد که پرده کنار برود و خودش را نشان بدهد و ظهور بکند «تأدبوا بین یدی الله» در اینجا تأدب آورده اند. یکی از زیباترین روایات مربوط به ادب، روایت پیغمبر عظیم الشان است که می فرماید: «آدبی ربی فاحسن تأدبی»¹ خدا مرا به نیکوترین آداب آراست. به آداب قلبیه و آداب قلبیه یعنی عمل صالح و نیکو من را به آداب لازم تربیت کرد. این آداب که پروردگار عالم پیغمبر و رسولش را به آن آداب آراسته کرد چیست؟ این را البته اهل تسنن مانند غزالی در احیای علوم دین چنین آورده است.

یک مردی از بیرون وارد مدینه شد آمد در خان پیغمبر را زد یکی از همسران پیغمبر پشت در چون قرآن فرموده بود: (واذا سئلتهمون متاعاً فسألوهن من وراء حجاب)² در را باز نکنید آنها از بیرون حرف بزنند شما از داخل جواب بدهید تا با تغییر صدا قلوب مریض با صدای نازک و عشوه در صدای شما دچار هوسهای شیطانی نشوند.

گفت: کیست؟ او می گوید: من مسافری غریبه ام با پیغمبر دیداری دارم. همسر حضرت گفت: پیغمبر از دنیا رحلت فرموده است. گفت نه من فقط می خواستم پرسم رفتار و منش و حرکات و اخلاق پیامبر اسلام (ص) بر چه اساسی بوده است.

همسر پیامبر در یک جمل کوتاه ولی کامل جواب دادند «کان خلقه القرآن» اگر دنبال ادب و منش و اخلاق و روش رسول خدا (ص) می گردید دنبال قرآن مجید بروید از اول تا آخر بنگرید پیغمبر خدا با قرآن چگونه بوده است.

پیغمبر مطابق قرآن هر چه باید از دایر حیات حذف بشود حذف کرده است. و آنچه باید انتخاب بشود از قرآن انتخاب کرده این روش تربیتی و ادبی پروردگار است.

عیسی (ع) می گوید: «تأدبوا بین یدی الله» بین یدی الله قید بسیار مهمی است یعنی رفتار و ادب در اخلاق جنب مادی نداشته باشد واقعاً خود را تا آخر عمر در محضر خدا ببینید. مؤدب به آداب شود تأدب بین یدی الله یعنی مؤدب به آداب ملکوتیان مثل ملائکه باشید.

(1) بحار الانوار: 382 / 68، باب 92، ذیل حدیث 17.

(2) احزاب: 53.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 151

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه سی و ششم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

در خطبه 86 وجود مبارك اميرالمؤمنين در بيان ویژگی سوم عباد خدا، آن عبادی که محبوبترین‌ها هستند و در پیشگاه حق؛ قلب را چراغ دان قلمداد کردند و هدایت خدا را مانند نوری که در این چراغ دان فروزان می‌شود به حساب آوردند «فهر (زهر یعنی درخشید) مصباح الهدی فی قلبه» اما حرف این است که آنان چه کار کردند که قلبشان چنین ارزشی پیدا کرد که چراغ دان نور هدایت شد.

حالا یا از طریق قرآن کریم یا از طریق عنایت و فیض خاص پروردگار، دل آنها مجذوب حقیقتش شد. عاشق نبوت و قرآن و امامت شدند و از این منابع، نور در قلب آنان درخشیدن گرفت. نوری که دلیل راه آنها شد، یار آنها، تا هنگام خروج آنها از دنیا و ورود به عالم آخرت شد.

در ادبیات دینی فارسی دو لغت را زیاد شاعران باسواد و حکیم و درس خوانده و عالم مانند سنائی، نظامی، سعدی، حافظ و باباطاهر به کار گرفته‌اند. یکی کلمه حرم است و یکی هم کلمه بت‌خانه، با توجه به دانش آنها، با توجه به حکمت آنها، با توجه به علم آنها وقتی ما بخواهیم اشعار حکیمانه آنها را همراه با این دو لغت و این دو کلمه معنا کنیم برگشت به قلب داده می‌شود.

قلب این شایستگی را دارد که حرم پروردگار عالم بشود چنانکه در روایت امام صادق (ع) می‌فرماید «القلب حرم الله» و بعد خطاب می‌کند «فلا تسکن حرم الله غیر الله» «1» و این قلبی را که شایسته است حرم الله بشود در صورتی که گرفتار زیغ بشود که در قرآن هم این لغت به کار گرفته شده است (ربنا لاترغ قلوبنا) «2» اگر قرار باشد این قلب از خدا برگردد و به طرف پستی گرایش پیدا بکند و کارگر نفس اماره، بشود کارگر هوی، بشود قطعاً تبدیل به بت خانه می‌شود.

زمانی که در قلب تصرف پروردگار است، تصرف تشریعی، تصرف تکوینی که عام است برای همه انسان‌ها و حیوانات در تصرف تکوینی پروردگار هست. منظور از این تصرف، تصرف تشریعی است. تا زمانی که حرم و بیت در تصرف تشریعی حق بود این بود (ان طهرا بیاتی للطائفین و العاکفین و الركع السجود) «3» تا زمانی که در تصرف تشریعی حق بود (ان اول بیت وضع للناس للذی بیکه مبارکا و هدی للعالمین فیه آیات بینات مقام ابراهیم و من دخله کان آمنا) «4» اما زمانی که از تصرف تشریعی درآمد، دیگر حرم نبود، حرم الله نبود، بیت الله نبود. مرکز 360 بت برای 360 قبیله شد چرا که آن نور تشریع و تصرف توحیدی از آن قطع شده بود.

در هر صورت تا احمدی نبود بیت بت خانه بود به محض اینکه قدم احمد در این بیت آمد تمام بت‌ها با کمک ولایت روی دوش نبوت شکسته شد و فرو ریخته شد و همه را بیرون بیت بردند وقتی به طهارت تشریعی رسید دوباره حرم شد. قلب هم همین طور است. قلب هم تا زمانی که در تصرف تشریع است یعنی در تصرف ایمان به خدا، ایمان به قیامت، ایمان به نبوت، ایمان به ولایت ائمه طاهرین است؛ حرم خداست. اگر این تصرف، تصرف جدی و حقیقی باشد که خود من هم باید این قلب را در تصرف حقایق تشریعی در بعد اعتقاد و عمل قرار بدهم، حرم خدا می‌شود و در این حرم خدا چراغ روشن می‌کند. «فهر مصباح الهدی فی قلبه» چون نمی‌شود حرمی که منتسب به حق است در ظلمات باشد این تناقض در عالم معنا است.

این جمع ضدین است که هم در تصرف خدا باشد و هم تاریک باشد. وقتی این حرم در کشور وجود انسان در مملکت وجود انسان در تصرف حق باشد؛ خدا در این حرم چراغ روشن می‌کند که این چراغ یار

(1) جامع الأخبار: 185؛ بحار الانوار: 25/67، باب 43، ذیل حدیث 27.

(2) آل عمران (3): 8.

(3) بقره (2): 125.

(4) آل عمران (3): 96، 97.

باطن و اعضاء و جوارح انسان است. انسان را این دلیل قوی معنوی دستگیری می کند تا به لقاء و قرب خدا برساند.

اما وقتی در تصرف تشریع نباشد و در ید حق نباشد. نه تاریک است و چراغی در آن روشن نیست، بت خانه می شود و بت های گوناگونی مثل حسد، حرص، بخل، ریا، کینه، منیت، خودیت، طمع و از این قبیل بت ها اینجا جای می گیرد و انسان هم پرستنده تعدادی بت می شود. دیگر چند قبیله هم نیست خود آدم هست و يك بت خانه که در وجود انسان است و هر بتی هم عبادت خاص مربوط به خودش را دارد و به ناچار انسان در حوزه کشش این بت ها قرار می گیرد.

چنین قلبی را باید قلب منفی گفت، قلب جدای از حق و اگر بت خانه بودنش ادامه پیدا بکند، تمام روزنه هایی که به جانب خدا دارد بسته می شود. من چند روایت درباره قلب منفی بخوانم که فوق العاده این روایات مهم است در ضمن هم ما را به خطرهای مربوط به قلب راهنمایی می کند که خدای نکرده اگر کسی گرفتار این خطرهاست قطعاً اگر از خدا بخواهد پروردگار عالم از او دفع خطر یا رفع خطر می کند.

این روایت ها را اهل تسنن از رسول خدا نقل کرده اند. نشان هم می دهد که روایت از روایات ساختگی و قلابی نیست. البته روایت يك مقدار درك معنای آن مشکل است در هر صورت باید تأویلش کرد.

پیغمبر اکرم (ص) می فرمایند: «الطابع معلق بقائمه العرش» **1** «الطابع، طابع طبع، طبیعت، طابع به معنی مهر زننده است اسم فاعل است که اگر بخوایم تأویل بکنیم باید بگوئیم يك فرشته است در اختیار این کار پروردگار است. «فاذا انتهك الحرمه» وقتی پرده ارزش ها را بدرند «و عمل بالمعاصی» و مردم در گردون گناه قرار بگیرند «واجترى على الله» در برابر خدا جرأت پیدا بکنند بایستند و چون و چرا کنند و قبول نکنند. برنامه های حضرت حق را «بعث الله الطابع» خداوند این فرشته معلق به عرش را می فرستد «فیطبع الله على قلبه» تمام دریچه های این دل را به خاطر حرمت شکنی و عمل به معصیت و جرأت بر خداوند می بندد «فلا يعقل بعد ذلك شیء» آن وقت آن جمعیت می شوند لایشکرون، آن جمعیت لایعقلون می شوند، (الا انهم هم المفسدون لكن لا يشعرون) **2** یعنی دیگر حق را در هیچ جلوه ایش قبول نمی کنند.

از وجود مبارك حضرت ابی عبدالله الحسین (ع) در همین زمینه متن بسیار قوی و پرمعنایی نقل شده است «لما عبأ عمر بن سعد اصحابه لمحاربه الحسین بن علی (ع) ... و احاطوا بالحسین (ع) من كل جانب» **3** از این جملات معلوم می شود مسئله مربوط به آخرین لحظات عمر وجود مبارك حضرت ابی عبدالله الحسین است هفتاد و يك نفرش شهید شده اند چون ضماائر هم ضماائر مفرد است.

زمانی که عمر سعد یارانش را برای جنگ با ابی عبدالله آماده کرد «و احاطوا بالحسین (ع) من کل جانب» دایره وار وجود مبارك ابی عبدالله را محاصره کرده اند «حتی جعلوه فی مثل الحلقه» هیچ روزنه ای برای بیرون رفتن ابی عبدالله از بین گرگ ها نگذاشتند «حتی أتى الناس» و امام توجه به این مردم کردند که دورش را محاصره کرده بودند، از اینها خواست ساکت بشوید «فاستنصتھم فابوا أن ینصتوا» اینها امتناع از سکوت کردند و عریده می کشیدند، به طبل ها می کوبیدند، شیپور می زدند «حتی قال لهم ویلکم ما علیکم ان تنصتوا» چه است شما را که سکوت نمی کنید «فتسمعوا قولى» صدای مرا بشوید حرف مرا گوش بدهید «و ائما ادعوکم الی سبیل الرشاد» من شما را به کمال و به هدایت و نجات دعوت می کنم «و کلکم عاص لامری» تمام شما بی استثناء رویگردان از خواسته من هستید «غیر مستمع قولى» نمی خواهید حرف مرا بشنوید.

(1) کنز العمال: 214 / 4، حدیث 10213.

(2) بقره (2): 12.

(3) بحار الانوار: 8 / 45، بقیه الباب 37.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 153

حضرت، علتش را با حرف قد اعلام کردند یعنی مسلماً و بدون تردید این یکی از موارد سرنگونی قلب و به تاریکی رفتن قلب است «فقد ملئت بطونکم من الحرام» حرام خوری، نان یزید را خوردن، نان فتنه را خوردن، نان حرام را خوردن این می شود که به دعوت من گوش ندهید، حرف من را قبول نکنید و روشن است برای من علت گوش ندادن تان و گوش نکردن تان «و طبع علی قلوبکم» در دل شما به روی خدا بسته شده است به دل های تان مهر زده شده است.

رسول خدا (ص) می فرماید: «شر العمی عمی القلب» «1» بدترین کوری و زیانبارترین کوری در این عالم کور دلی است. وقتی که در به روی خدا بسته باشد، روزه های قلب به روی پروردگار بسته باشد دارند قلب طبعی معلوم می شود چه ظالم، بی مهر و بی محبت و بی وجدانی از آب در می آید.

وجود مبارك امام كاظم (ع) می‌فرمایند: «اوحى الله تعالى الى داوود (ع) يا داود حذر و انذر اصحابك عن حب الشهوات» «2» کلمه شهوت در اصطلاح قرآن و روایات ما به معنای غریز جنسی نیست. غریز جنسی هم یکی از مصادیق شهوت و شهوات است. شهوت یعنی میل، یعنی خواستن اینکه ما می‌گوئیم اشتهايم به غذا می‌کشد. به معنی این نیست که شهوت جنسی ام به غذا تمایل دارد اشتها دارم یعنی میل دارم، یعنی می‌خواهم، یعنی گرسنه‌ام.

شهوات یعنی خواسته‌های نامشروع، خواسته‌های شیطانی «حذر» بترسان و «انذر» هشدار بده یارانت را از اینکه عاشق شهوات باشند «فان المعلقه قلوبهم بشهوات الدنيا» اینجا بحث قلب است آنهایی که دلشان وابسته به شهوات دنیا شده نه شهوات آخرتی، نه شهوات معنوی، نه شهوات نسبت به حقایق «فان المعلقه قلوبهم بشهوات الدنيا قلوبهم محجوبه عنی» تمام روزنه قلبشان به روی من بسته است و محجوب از من است.

مرحوم صدرالمؤمنین در کتاب اسرار الایات که خیلی کتاب خوبی برای مطالعه و درك بعضی از حقایق است، می‌فرماید: عذاب خدا در قیامت و بهشت خدا و نعمت خدا در قیامت دو گونه است. يك عذاب دوزخ عذاب بدنی است همان که قرآن می‌گوید (كلما نضجت جلودهم بدلنا هم جلود) «3» آتش مادی و آتش فیزیکی جسم و بدن شان را می‌گیرد از این عذاب بدنی بالاتر عذاب محجوب بودنشان از پروردگار است. (كلا إنهم عن رهم يومئذ محجوبون) «4» که البته درك این مسئله بستگی به زمان خودش دارد «الامور مرهونه باوقاتها» «5» جهنمی‌ها در جهنم درد محجوب بودن از پروردگار را حس می‌کنند اینجا که کسی این درد را حس نمی‌کند. محجوبین از خدا انگار هیچ دردی ندارند این عذاب که عذاب قلب است خیلی سخت‌تر از عذاب بدن است و اما دو نعمت برای اهل ایمان هست یکی (جنات تجری من تحتها الأنهار) «6» یکی (و رضوان من الله اكبر) «7» آن رضایتی که از جانب خدا در قلبشان جلوه می‌کند.

(1) أمالی، شیخ صدوق: 488، حدیث 1؛ بحار الانوار: 51/67، باب 44، حدیث 7.

(2) تحف العقول: 397؛ بحار الانوار: 154/1، باب 4، ذیل حدیث 29.

(3) نساء: 56.

(4) مطفین: 15.

(5) عوالی الآلی: 293/1، حدیث 180.

(6) بقره: 25.

(7) توبه: 72.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 154

در همان فضای آگاهی به اینکه خدا از ما راضی است عجیب از نعمت بهشت برایشان لذت بخش تر است. حضرت باقر (ع) نقل می کند «ان لله عقوبات فی القلوب و الابدان» ¹ خدا هم برای دل ها هم برای بدن ها جریمه هایی دارد اما برای ابدان «ضنك فی المعیشه» این است که به سختی امور معیشتی دچار بشوند که غیر قابل تحمل باشند «و وهن فی العباده» يك جریمه خدا برای قلب، کسل شدن انسان از بندگی است که دیگر خوشش نیاید نماز جماعت برود، خوشش نیاید نماز باحال بخواند، خوشش نیاید زیارت برود «و ما ضرب عبد بعقوبه اعظم من قسوه القلب» بنده به عقوبتی بزرگتر از سنگ دلی دچار نشده است.

امیرمؤمنان علی (ع) می فرماید: «لا وجع اوجع للقلوب من الذنوب» ² دردی دردناکتر برای دل ها از گناهان نیست اینها همه تخریب دل می کند و دیگر نمی گذارد دل چراغ دان خدا بشود. رسول خدا (ص) می فرماید «اما علامه الصالح فاربعه» ³ آدم شایسته چهار نشان دارد «یصفی قلبه» سراغ تسویه قلبش است «و یصلح عمله و یصلح کسبه و یصلح اموره كلها» این علامت آدم ها خوب است.

آخرین روایت هم از امیرمؤمنان در نهج البلاغه است «من عشق شیئا» ⁴ کسی که به غیر خدا عاشق بشود و عشق افراطی «اعشی بصره و امراض قلبه» چشمش و بینایی واقعی اش نسبت به حقایق از دست می دهد دلش هم بیمار «فهو ينظر بعین غیر صحیحه و یسمع باذن غیر سمیع» قد خرفت الشهوات عقله و امانت الدنيا قلبه «قلب مرده، قلب قسی دیگر چراغ دان نیست قلبی که بند شهوات است دیگر چراغ دان نیست. بحث در زمینه قلب تمام شد و در جلسه بعد راجع به نور مطالبی را عرض می کنم که این نوری که در قلب امیر المؤمنین می فرماید می درخشد چه نوری است.

(1) تحف العقول: 296.

(2) کافی: 275 / 2، حدیث 28.

(3) بحار الانوار: 120 / 1، باب 4، حدیث 11؛ تحف العقول: 19.

(4) نهج البلاغه: خطبه 108.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 155

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه سی و هفتم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 88 / 7 / 15

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

وجود مبارك اميرالمومنين (ع) در خطبه‌ها و نامه‌ها و حکمت‌هایشان، در بسیاری از علوم را به روی انسان گشودند. از زمانی که سید رضی بخشی از خطبه‌ها و نامه‌ها و حکمت‌ها را انتخاب کرده تا الان، شیعه و سنی سراغ تفسیر این کتاب رفتند و مانند قرآن مجید به پایان معارف و اسرار این کتاب نرسیدند. یعنی هنوز خیلی جای کار دارد و برای تفسیر و توضیحش قطعاً لازم است صدها کتاب علمی اسلامی و صدها کتاب علمی که فرق نمی‌کند غربی‌ها نوشته باشند یا شرقی‌ها باید مطالعه بشود.

من خودم تأسف می‌خورم از اینکه این بحث هفته‌ای يك بار باید انجام بگیرد و هنوز این کتاب در همه حوزه‌های شیعه چه در ایران و چه در خارج جایگاهی به اندازه اصول و فقه و کتاب‌های اصول و فقه پیدا نکرده. با اینکه ما می‌دانیم فقه اهل بیت (علیهم‌السلام) محور احکام و حلال و حرام و خلاصه‌اش همین رساله‌هایی است که به عربی یا به فارسی تحت عنوان رساله عملیه نوشته شده. یادم است يك استاد قوی «مغنی» در زمان طلبگی ام در قم بود، که من علاقه داشتم «مغنی اللیب» را نزد او بخوانم ما هم «مغنی» و هم «مطول» و هم «قوانین میرزای قمی» را که کتاب بسیار پیچیده و سختی هم هست خواندیم. وای کاش آن‌ها باقی مانده بود و باز محور درس بود. حالا حداقل يك ورزش سنگینی برای ذهن و برای فکر و برای شکوفایی بود که انسان به يك جایی برسد، که وقتی علمی نگاه بکند امواج مختلفی در این نگاهش پدیدار بشود.

ایشان چون به من محبت داشت با يك طلبه دیگری که هم درس بودم، ایشان گفتند: من بعد از نماز صبح حرم وقت دارم این درس را بگویم. یعنی آن وقتی که نود درصد خوابند. خودش که خیلی با نشاط بود با اینکه سنش بالا بود. من هم قبول کردم. من هم درس مغنی را خدمت ایشان با اینکه در نوجوانی بودم بعد از نماز صبح خواندم. ما اگر بتوانیم در نهج البلاغه متخصص بشویم و این را ببریم میان مردم. خیلی عبادت بزرگی نصیبمان شده. اینکه نگاه امیرالمومنین (ع) به همه حقایق که تماشای هم کاربردی است. یعنی در زندگی زمینه عمل دارد. این را از دورترین دهات ایران تا بزرگترین شهرها ببریم خدمت عظیمی شده به تربیت و ادب مردم، به پاک شدن جان و روح مردم. بخصوص وقتی مردم بدانند آنچه را که می شنوند از باب علم پیامبر (ص) است و از این انسان یکتای بی نمونه در این عالم خلقت است.

خدا رحمت کند مرحوم شهید مطهری را که من در مورد نهج البلاغه با ایشان رفت و آمد داشتم و ایشان خیلی به من محبت داشتند، در ماه رمضان که نزدیک دانشکده الهیات بود، گاهی می آمدند پای منبر. در یکی دو مسافرت خدمت ایشان بودم. وقتی از استاد نهج البلاغه شان مرحوم حاج میرزا علی آقای شیرازی که مقیم اصفهان بود صحبت می کردند واقعا دگرگون می شدند و گاهی به گریه می نشستند. معلوم بود آن نهج البلاغه ای که حاج میرزا علی آقا گفته عجیب در این بزرگوار و کسانی که شاگرد این بزرگوار بودند اثر داشته. شاگردانی که خود زمانی از شاگردان خوب مرحوم آیت الله بروجردی و علامه طباطبائی بودند. معلوم می شود با آن دانش اصولی و فقهی و حکمتی شان از مرحوم حاج میرزا علی آقا مطالب جدیدی دریافت می کردند.

مرحوم آیت الله العظمی بروجردی به منبر حاج میرزا علی آقا به شدت وابسته بود، که سالی ده روز ایام فاطمیه دوم خود ایشان شخصا از حاج میرزا علی آقا دعوت می کردند که بیاید قم و منبر برود. البته ایشان اگر می آمد قم هیچ جا نمی رفت، در همین طبقه دوم فیضیه همین روبه روی منبر دست راست در يك حجره ای ده شبانه روز بودند و روزها می رفتند، البته جمعیت خیلی بود نقل هم می کنند قبل از منبر آیت الله العظمی بروجردی که خودش دریایی از چند رشته دانش بودند، می آمدند منبر را هم نزدیک می گذاشتند، که ایشان کامل بشنود در تمام مدت ده روز هم ایشان فقط نهج البلاغه می گفتند و مرحوم مطهری می فرمودند: آقای بروجردی با شنیدن نهج البلاغه از زبان آن مرد به پهنای صورت اشک می ریختند. خود ایشان هم روز آخر وقتی منبرش تمام می شد دیگر نمی رفت سراغ آقای بروجردی. به صورت فرار می آمد بیرون حرم، سوار می شدند و می رفتند که پولی بابت منبرهای نهج البلاغه نگیرند. البته آقای بروجردی خیلی آدم کرمی بود بعد که سوال می کردند ایشان کجاست؟ می گفتند: رفت اصفهان. پول قابل توجهی هم برای ایشان می فرستادند. ایشان هم يك مقدار کمی از آن پول را برمی داشت و بقیه اش را در راه خدا هزینه می کرد.

یعنی می‌خواست منبرهای نهج البلاغه‌اش وصل به امور مادی نشود. این کتاب چنین جایگاهی دارد. روح را تصفیه می‌کند نورانیت به انسان می‌دهد. باید حوزه‌های ما به کتاب خدا و نهج البلاغه و صحیفه خیلی بها بدهند. و دانشگاه هایمان که متأسفانه هم در حوزه و هم در دانشگاه جایگاه واقعی این سه کتاب هنوز معین و روشن نشده. ما برای تربیت و ادب و کمال و رشد و برای تأمین سعادت دنیا و آخرت به رساله تنها که نمی‌توانیم اکتفا بکنیم. آن را واجب است بخوانیم و واجب است تا سر حد اجتهاد هم بخوانیم اما فراگیری قرآن و نهج البلاغه و صحیفه و مطرح کردنش در بین مردم واجب است.

شما در سخنرانی‌هایتان آزمایش کردید وقتی آدم حرفه‌ای خارج از قرآن و نهج البلاغه و صحیفه می‌زند مردم با بی میلی می‌پذیرند. يك وقتی من نیاز پیدا کردم بحثی را از اسفار روی منبر بگویم. حالا توجه هم نداشتم که این مطلب را پیش مردم مشکل تر می‌کند می‌خواستم عظمت مطلب را بگویم. بیشتر وقت گذشت به همین حرفهای اسفار جلد اول که وقتی از منبر آمدم پایین امام جماعت آن مسجد گفت: به این منبر قسم من هیچ کدام از این حرفها را نفهمیدم. چون خودش فلسفه نخوانده بود گفت: حالا من که نفهمیدم، از این مردم پرس که يك کلمه از این حرفها را فهمیدند شد یا نه. من دیدم که عمر مردم را ضایع کردم و اشتباه کردم. اما وقتی آدم بعد از بیان عظمت قرآن، یا بعد از بیان عظمت امیرالمومنین (ع) که خود من نوعا این روش را در منبر دارم. قرآن را به صورت کلاس اول ابتدایی به مردم انتقال نمی‌دهم یا نهج البلاغه را. همیشه در محورهای مهم يك مقدمه 4-5 دقیقه‌ای در عظمت قرآن و نهج البلاغه و در عظمت زین العابدین بیان می‌کنم، این بستر که آماده شد، بعد آیه را می‌خوانم. راه هم دارد بیان عظمت قرآن. مثلا فکر بکنید ما یکی دو آیه در قرآن داریم که در قیامت کسانی که اهل دوزخ هستند اگر تمام سطح زمین را پر از طلا داشته باشند و دو برابرش بکنند، یعنی کل کره زمین سطحش که حالا آیه شریفه اطلاق دارد سطح دریاها را هم باید بگیرد. که تمام سطح زمین را پر از طلا داشته باشند (ملء الارض ذهباً) «1» و دو برابرش بکنند و بخواهند فدیة بدهند برای آزادی خودشان از عذاب جهنم از آنها قبول نخواهند کرد. البته يك چنین چیزی امکان ندارد. چون «لو» دارد در آیه و ممتنع است. يك آدم لخت و عریان که کفنش در خاک قبر پوسیده حالا «ابکی لخروجی من قبری عریانا» «2» طلایش کجا بود؟ که به اندازه کره زمین و دو برابرش باشد! اصلا آن که ممتنع است، برفض که اگر اینطور باشد قبول نخواهد شد، یعنی اگر پرونده نماز درست بیاورد که حکم قرآن است. این کجا و زمین دو برابر پر از طلا کجا که قبول هم نمی‌شود. (ماسلکم فی سقر قالوا لم نك من المصلين و لم نك نطعم المسكين) «3» هر دو حکم قرآن است. (وكننا نخوض مع الخائضين و كنا نكذب بیوم الدين) «4» این چهار محور قرآنی است. اول باید عظمت قرآن را گفت که همین چهار محور را اگر قبول نکنید، عمل نکنید، اهل جهنم هستید. کدام جهنم؟ جهنمی که وقتی محکومت کنند که اگر دو برابر زمین را طلا بدهید قبول نمی‌کنند برای آزادی ات و بعد آیات قرآن را خواند.

در هر صورت قرآن و نهج البلاغه و صحیفه را امروز که هزاران سایت و ماهواره و هزاران مکتب انحرافی و صدها مکتب در کشور خودمان که هر روز دارد ساخته می شود و مرید هم جمع می کند. اگر ما قرآن که دافع این مکتب هاست و نهج البلاغه و صحیفه را ببریم بین مردم خیلی کار عظیمی صورت می گیرد و ما در حقیقت مردم را نسبت به این ماهواره ها در حدی قرنطینه می کنیم و مصونیت می دهیم. «ولایه علی بن ابی طالب حصنی» «5» چطوری با ولایت امیرالمومنین فرهنگ امیرالمومنین این حصن ایجاد می شود. «کلمه لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی آمن من عذابی قال بشرطها شروطها و انا من شروطها» «6» یعنی با قرآن و اهل بیت

(1) آل عمران (3): 91.

(2) مصباح المتعبد: 590.

(3) مدثر (74): 42 44.

(4) مدثر (74): 45 46.

(5) الامالی، للصدوق: 235، المجلس الحادی و الاربعون.

(6) مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن: 2 / 301.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 157

«ما ان تمسکتُم بَما لَن تَضِلُّوا» «1» این حصن ایجاد می شود والا با خدا خدا گفتن که حصن ایجاد نمی شود. با رضا رضا گفتن که حصن ایجاد نمی شود. با مداحی که حصن ایجاد نمی شود. با علم و عمل می شود حصن ایجاد کرد. اینکه می گوید ولایه علی بن ابی طالب حصنی این خیلی نکته مهمی است. یعنی شما شیعه را با فرهنگ امیرالمومنین می توانید قرنطینه کنید و می توانید در حصار در مقابل خطرات قرار بدهید. ما با نهج البلاغه بین مردم خیلی اشکالات را برطرف کرده و خیلی ها را ارادت مند به اهل بیت توانستیم بکنیم و خیلی ها را وادار کردیم با نهج البلاغه بروند زندگی بکنند و زندگی خوبی

پیدا کردند. خلأهایشان را برطرف کردند. در هر صورت همت بیشتری باید به بازار و به میدان آورد. يك نکته دیگری از شهید مطهری در رابطه با نهج البلاغه برای شما بگویم که شاید اغلب شما نشنیدید این نکته را.

طبقه دوم همین فیضیه دست چپ بالا يك حجره‌ای بود زمانی که ما اوائل طلبگی مان بود این حجره آن زمان معروف به حجره کرمانی‌ها بود. که يك چندتا چهره از طلبه‌های کرمان که بعد خیلی‌هایشان چهره‌های فرزانه‌ای شدند، مثل برادران حجتی و مرحوم صالحی کرمانی که يك کتاب هم درباره سیدالشهداء (ع) دارد یکی دو نفرشان هم الان زنده هستند و دو تا برادر آقای موحدی کرمانی است که یکی شان الان مشهد مقیم است، این آقای موحدی برای من نقل کرد، آن وقت هم من در حدی نبودم که در این درس‌ها شرکت بکنم. می‌گفتند: آقای مطهری بعد از ظهرها در همین حجره کرمانی‌ها برای ما نهج البلاغه می‌گفت، همان نهج البلاغه‌ای که از استادش حاج علی آقا می‌گفت. که يك گوشه‌ای را در همین سیری در نهج البلاغه به قلم خودشان برگرداندند. آنجا هم نام استادشان را می‌پرند و يك خواب عجیبی هم از استادشان نقل می‌کنند که خواب صادقانه‌ای است در رابطه با وجود مبارك ابی عبدالله الحسین (ع) که شاید گفته باشم؛ يك بار مرحوم علامه طباطبایی يك نفر از ایشان سوال کرد که آقا البته اگر دلتان می‌خواهد جواب بدهید. چه شد که شما علامه طباطبایی شدید؟ ایشان فرمودند: نماز شب و رابطه با ابی عبدالله الحسین (ع). چون به علم و درس خواندنشان اشاره‌ای نکردند چون درس و علمشان در همین فضا بوده. یعنی نماز شب و رابطه با سیدالشهداء (ع) و گریه بر ابی عبدالله (ع) حتی در تنهایی این قدر به آدم نور می‌دهد که به جای انتقال الفاظ از کفایه و مکاسب و کافی نور به انسان منتقل می‌شود و يك نگاه دیگری نسبت به قرآن و نهج البلاغه پیدا می‌کند. همانی که خود امیرالمومنین (ع) در توضیح دو صفحه‌ای (رجال لاتلهیهم تجاره ولا یبع عن ذکر الله) «2» که البته این خطبه «3» دیدنی است. خود این آیه را حضرت مورد بحث قرار دادند، که در اوائل مطلب می‌فرمایند، کار این رجال به جایی می‌رسد که به جای اینکه اینان با خدا مناجات بکنند خدا از طریق فکر آنها با آنها مناجات می‌کند. خیلی خطبه فوق العاده‌ای است. به جایی می‌رسند که به جای اینکه اینها زحمت مناجات با خدا را تحمل بکنند، خود پروردگار از درون فکرشان با آنها مناجات می‌کند. یعنی این نماز شب و این توسل به حضرت سیدالشهداء واقعا نورانیت به آدم می‌دهد و يك ارتباط دیگری بین آدم و ملکوت عالم برقرار می‌کند و نمی‌گذارد آدم کسل بشود، ناامید بشود، دلسرد بشود، سست بشود که ما برای چه داریم درس می‌خوانیم و آخرش به کجا می‌کشد و به جای اینکه این 20 سالی که این همه اصول و فقه خواندیم رفته بودیم فوتبالیست می‌شدیم هفته‌ای چند میلیون تومان به جیب می‌زدیم، یعنی شیطان کاملاً به انسان مسلط می‌شود و روح آدم را تضعیف می‌کند، برای اینکه آدم آن نگاه واقعی را ندارد.

مرحوم حاج آقا محسن فرید را شما ندیده بودید، من آن وقت که طلبه بودم در خانه شان درس می‌دادند. درس بالایی داشتند بعد از تبعید امام شاگردان خیلی خاص امام به ایشان برای درس مراجعه کردند. یکی از دوستانم وقت مردنش

بالای سرش بود، بعد که از دنیا رفت من آن دوستم را دیدم، يك دوست روحانی بسیار بزرگواری که البته 20 سال است خانه نشین است و آدم فوق العاده‌ای است. ایشان می‌گفتند: دم مرگشان من سوال کردم که اگر خدا همین عمر را دوباره به شما بدهد چکار می‌کنید؟ همان روز مردنشان، گفت: اگر مرا خدا بگذارد اول عمرم، ببینید این یقین و این اطمینان آن هم وقت مرگ که پرده‌ها دارد می‌رود کنار

(1) کافی: 414/2؛ وسائل الشیعه: 33/27، حدیث 33144، باب 5.

(2) نور (24): 37.

(3) نهج البلاغه: خطبه 213.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 158

چقدر با ارزش است، با يك دنیا آرامش گفت، همین جاده‌ای که طی کردم همین را دوباره طی می‌کنم. یعنی من راه مستقیم خدا را 80 سال است که با علم و تعلیم و تصفیة و تربیت شاگردان طی کردم و راهم درست بوده، من همین جاده را طی می‌کنم یعنی يك ذره از گذشته عمرش کسل و ناراحت و پشیمان نبود. گفت: دیگر سخنش را قطع کرد و این آیه را شروع کرد خواندن (وَذَا النُّونُ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ ...) «1» از دنیا رفت.

مرحوم شهید مطهری اینجا درسشان رسیده بود به خطبه جهاد این آقای موحدی می‌فرمودند: وقتی نشستند و ما نهج البلاغه را باز کردیم ایشان جمله اول را خواندند. «فان الجهاد باب من ابواب الجنة فتحة الله لخاصة اوليائه» «2» گفت نهج البلاغه را بست و درس را ادامه نداد و مثل يك مادر داغ‌دیده شروع کرد به گریه کردن و به ما گفت: من يك دعا می‌کنم و شما آمین بگویید. حالا آن وقت شهید مطهری 33-34 سالش بود. دستش را بلند کرد همینطوری که اشک می‌ریخت، گفت: خدایا شهادت در راهت را نصیب کن. این را 40 سال قبل از شهادتش از پروردگار درخواست کرد. حالا چه نگاهی اینها به نهج البلاغه داشتند ما که کیفیت نگاه شان را نمی‌دانیم. ایشان هم چون اهل نماز شب و اهل گریه بودند یعنی نسبت به حضرت حسین (ع) آدم حساسی بود. منبر می‌رفت روضه می‌خواند و روضه هم شرکت می‌کرد و خوب هم گریه می‌کرد.

در هر صورت این تقاضا را کرد. این آقای لاریجانی که الان رئیس مجلس است دامادش است. ما هم سفر مکه واجب با همدیگر بودیم. ایشان نقل می‌کرد می‌گفت: يك شب قبل از شهادتش نیمه‌های شب نزدیک سحر از خواب بیدار می‌شود و بلند می‌شود در اتاق راه می‌رود و کلمه استرجاع به زبان جاری می‌کند و این قدر سبک شده بود که می‌خواست پرواز بکند. می‌گفت: مادر خانم همسر مرحوم مطهری بیدار شد از راه رفتن ایشان و گفت: چرا زودتر بلند شدید. چون ایشان يك ساعت به نماز صبح بیدار بود اهل نماز شب بود. با اینکه ایشان در دانشگاه زمان شاه رفت و آمد داشت و نزدیک 20 سال استاد بود و با متجددان و کراواتی‌ها و ریش تراشیده‌ها و با گروه نهضت آزادی آن زمان قبل از انقلاب برخورد تنگاتنگ داشت، اما ابداً خودش را نباخت. یعنی تمام هویت دینی و شیعه بودن و اسلامی بودن و نماز شب داشتن و روضه خواندن و گریه کردن را حفظ کرد. نه اینکه نباختن دیگرا را دلباخته خودش کرد. یعنی این قدر آدم قوی و صابر و پایدار و ثابت قدمی بود. خود این خودباختگی هم خیلی خطر سنگینی است که حالا آدم کنار يك کراواتی یا يك مقام دار یا يك غریزه یا يك دانشمند روشنفکر خودش را بیازد و از اصولش دست بردارد. معنی ندارد، آن هم برای ما که در لباس پیامبر اسلام (ص) هستیم. گفت: چطور زودتر بلندشدید چه شده؟ فرمود: من فکر می‌کنم پایان کارم را دارم امشب طی می‌کنم، چون همین الان خواب دیدم که از در مسجد الحرام وارد مسجد الحرام شدم، بعد آمدم جلو وارد مطاف شدم. در مطاف وجود مبارك رسول خدا (ص) را دیدم. تا چشم پیامبر به من افتاد آغوشش را باز کرد، و من حس کردم پیامبر اجازه دادند بروم در بغلش، وقتی رفتم در بغل پیامبر و پیامبر دو دستش را به گردن من انداخت و مرا به سینه‌اش فشار داد دو لبم را بوسید و الان که بیدار شدم هنوز گرمی لبان پیامبر را روی لب خودم حس می‌کنم، که فرداشبش هم ساعت یازده، گروه فرقان، ایشان را ترور کرد، پیوند ایشان با قرآن و با نهج البلاغه و در منبرهایشان يك پیوند بسیار قوی بود.

من می‌خواستم دنباله خطبه 86 را که به این جمله رسیدم «نظر فابصر» 3 که دارد صفات کسانی را می‌گوید که «ان من احب عباده الله عبدا اعانه الله على نفسه» محبوبترین عبد پیش پروردگار آن عبدی است که خدا در زندگیش وارد شده برای کمک دادن به او بر علیه خطرات نفس، که البته این یکی از معانی بود. یادم است خطبه را که شروع کردم من این جمله را سه معنا برایش گفتم اما این معنایش با توجه به متن خطبه نزدیکتر است و دارد صفات اینان را می‌گوید که 40 صفت است. خطبه با خطبه متقین واقعا فرق اساسی دارد. خطبه، فوق العاده رفعت و بلندی دارد. این یکی از صفات است که بعد از «زهر مصباح الهدی فی قلبه» عرض کردم. خود

(1) انبیاء (21): 87.

(2) نهج البلاغه: خطبه 27.

(3) نهج البلاغه: خطبه 86.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 159

این جمله «نظر فابصر» که مطلق هم گفته شده. کلمه «نظر» در عربی با «رویت» یقیناً فرق می‌کند. نظر نگاه با فکر و عقل و علم است که در این جمله با «فاء» که حضرت سر «فابصر» آوردند نشان می‌دهد که این نوع نگاه انسان را وارد عرصه بصیرت می‌کند. حالا این نظر به چیست؟ این را رده بندی کرده‌ام که شرح نهج البلاغه به این شکل رده بندی نکردند. یکی نظر به خدای مهربان است، نظر به عالم هستی است، نظر به خویش است، نظر به آینده است، چند تا نظر است که در قرآن کریم و در روایات هم مطرح است، که انشاءالله در جلسه بعد «نظر فابصر» را کاملاً موشکافی شده عرض خواهیم کرد.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 160

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه سی و هشتم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 88/8/9

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

سخن در خطبه 86 نهج البلاغه بود که از نظر بار معنوی یکی از سنگین‌ترین خطبه‌های وجود مبارك اميرالمومنين (ع) است که در این خطبه امام چهل وصف را مورد توجه قرار دادند به عنوان اوصاف محبوبترین بندگان خدا. علت محبوبترین بودنشان هم همین چهل وصف است که تحقق این چهل صفت که هم اعتقادی و هم اخلاقی و هم عملی است این بزرگواران را در بین بندگان خدا محبوبترین بنده قرار داده است.

رسیدیم به این جمله پرمعنا که تفسیر و توضیح مهمی دارد که باید در تفسیر و توضیح از آیات قرآن کریم و روایات و بخشی از فرمایش‌های خود حضرت استفاده کرد. جمله خود حضرت این است «نظر فابصر» **«1»** محبوبترین بندگان خدا اهل نظر هستند و با این نظر وارد بصیرت می‌شوند. وارد يك بینایی جامع باطنی می‌شوند که با همین بینایی در همه موارد حق را از باطل تشخیص می‌دهند. با این نور بصیرتی که پیدا می‌کنند. که یکی از مقدمات پیدا کردن این نور بصیرت، این بینایی قلبی و باطنی، یقیناً اجتناب از محرمات است. اجتناب از کبائرش که قطعی است. حداقل اصرار نورزیدن بر صغیره یا اصلاً با صغیره هم سر و کار نداشتن. چون آنها همه ظلمت آور است. وقتی انسان از فضای ظلمت دور بماند و در فضای نور و بینایی قرار بگیرد، خیلی راحت حق را از باطل تشخیص می‌دهد. در اینکه در این زمینه هم دلیل در اختیارمان باشد این آیه بهترین دلیل بر این حقیقت است. (ان تتقوا الله يجعل لكم فرقاناً) **«2»** دیگر ما باید خودمان این آیه را به تجربه بگذاریم. به عمل بگذاریم. این يك واقعی است که در قرآن کریم بیان شده. البته من هم کم و بیش در دوره گذشته نه خیلی زیاد، افراد معین و کمی را دیدم که دارای فرقان بودند. یعنی قدرت تشخیص حق را از باطل داشتند.

به لغات که مراجعه می‌کنیم کلمه «نظر» را خیلی مایه دار معنی کردند. براساس مطالبی که قرآن کنار «نظر» گذاشته، معلوم می‌شود این معنی که برای «نظر» کردند، معنی درستی است. «النظر هو امر وجودی ای فی تعمق و تحقیق و رویه فی تحقیق و تعمق» **«3»** اعم از اینکه این تحقیق و تعمق «امر مادی او معنوی بصر او بصیره» که يك وقت آدم با چشمش نگاه می‌کند، نگاهش هم نگاه تحقیق و نگاه عمق نگری است. با این نگاه به آن روشنائی می‌رسد. یعنی این نگاهی که کمک کار این نگاه عقل است، یار این نگاه اندیشه است. یار این نگاه فکر است. حالا آدم این نگاه‌های مردم عالم را و مردم تاریخ را واقعا باید به دو دسته تقسیم بکند. يك نگاهی است که بر مردم تاریخ گذشته، در امروزی‌ها هم می‌گذرد که باید اسمش را بگذاریم نگاه حیوانی. یعنی چشم اینها در 70 - 80 سال عمر با نگاه حیوانات یکی است. حیوانات روئیدی‌ها را نگاه می‌کنند برای خوردن، و نهایتاً قصاب هم حلال گوشت می‌کشاند و قطعه قطعه اش می‌کنند و حرام گوشت هم یا شکار حیوانات دیگر می‌شوند یا به صورت لاشه در بیابان‌ها می‌مانند. اینها هم همینطور، چشمشان چشم حیوانات است، يك عمری نگاه می‌کنند فقط برای امور مادیشان و از این نگاه‌ها هیچ بهره ای نمی‌برند. بهره شان همین بهره ای است که حیوانات از نگاهشان می‌برند. اما يك نظری که بنا به توضیح اهل لغت «هو رویه فی تحقیق و تعمق» حالا به يك گوشه ای از این عالم که روئیدی‌ها و سبزی‌ها و درختان است، نگاه می‌کند و می‌گوید:

هر گیاهی که از زمین روید وحده لاشريك له گوید

(2) انفال (8): 29.

(3) التحقيق في كلمات القرآن الكريم: 12/ 168.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 161

يك چنین نگاهی را هیچ حیوانی به روئیدنی‌ها ندارد و هیچ انسانی هم که نگاهش حیوانی است به روئیدنی‌ها ندارد.

حافظ در يك غزلش يك شعر خیلی زیبا و جالب و پرمعنا ندارد. ببینید «نظر في تحقيق و تعمق» آدم را به چه نتایج مثبتی به چه عبرت‌ها و پندهایی و به چه عوامل بیدار کننده ای می‌رساند. میلیون‌ها نفر در این عالم به هلال شب اول ماه نگاه کردند، الآن هم میلیارد‌ها نفر نگاه می‌کنند و نهایتاً یا هیچ عکس العملی نشان نمی‌دهند، یا نهایت عکس العملشان این است که بگویند چقدر قشنگ است، تمام. اما شما «نظر في تحقيق و تعمق» را که بینای باطنی می‌آورد ببینید، با حافظ چکار کرده. با نگاه از کجا به کجا رفته و چه برداشتی از این نگاهش کرده. خیلی زیباست.

مزرع سبز فلك دیدم وداس مه نو یاد از کشته خویش آمد و هنگام درو

ببینید حالا فضای عالم بالا را تعبیر به مزرعه می‌کند. مزرعه جایی است که می‌کارند و بعد رشد می‌کند و بعد می‌چینند و درو می‌کنند. جالب است که آن شب این حالت هلالی و نازکی ماه مثل داس می‌ماند. این نگاه است که از کجا به کجا می‌رسد.

یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

60 سال است که دارم عمل می‌کارم، وقت دروی آن هم که زمان دیگر است. «الدنيا مزرعه الاخره» «1» یعنی یکی از زیباترین جملات پیامبر عظیم الشان اسلام است. البته تعبیرات دیگر هم راجع به دنیا آمده. آنها هم خیلی زیباست. امیرالمومنین در نهج البلاغه از دنیا تعبیر می‌کنند به زمین ورزشی برای تمرین «مضمار» اسم مکان است و به معنای سالن تمرین.

امیرالمومنین (ع) می‌فرماید این دنیا سالن تمرین است ولی نوبت مسابقه در این دنیا نوشته نشده. «وغداً السباق» «2» فردای قیامت روز مسابقه است و به قول خارجی‌ها کاپی که به برنده مسابقه می‌دهند. آن هدیه و آن شیء قیمتی که به

برنده مسابقه می دهند حضرت می فرماید «والسبقة الجنة» این کابی که به برنده می دهند در قیامت بهشت است «والغایه النار» آن کسی هم که مسابقه را نبرد باید برود جهنم.

مزرع سبز فلك دیدم و داس مه نو یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

این نگاه به تحقیق و تعمق است. در خارجی ها هم نگاه مادی آنها نگاه فی تعمق و تحقیق بوده و از همین نگاه تحولات عجیبی در صنعت و تمدن به راه انداختند. مثل نگاه پاپن انگلیسی که در احوالاتش خواندید. يك کتابی است به نام تاریخ علوم که نوشته يك فرانسوی است به نام پی روسو. من این کتاب را که مطالعه کردم بیشتر نگاهم به مطالعه این کتاب ریشه یابی مسائل در آیات قرآن و روایات بود، که در این زمینه هم چیزهای خوبی گیرم آمد. مثلاً در آن کتاب دانشمندان ثابت می کنند که هر حرکتی از ما سر بزند این حرکت در عالم ثبت است و آنها می گویند اگر ابزاری باشد که این حرکت را بتوانیم نشان حرکت کننده بدهیم، حرکت کننده، می تواند حرکت شصت سال قبل خودش را ببیند، که آن مثلی که آن دانشمند می زند می گوید: در کتابخانه نشستی يك کتابی را از روی میز بر می داری و جایش را عوض می کنی. همین حرکت خبرش به همه عالم می رسد و حرکت هم ثابت می ماند بر صفحه عالم و بعداً هم قابل رویت است. حالا شما همین را ببینید در آیات قرآن مجید ببینید. مثلاً در آل عمران (يوم تجد كل نفس ما عملت من خیر محضاً) يك فعل مضارع در آیه است «تجد» يك فعل ماضی است، (ماعملت) حالا اینها از اوایل یا اواسط قرن 17 وقتی به قول خودشان دینامیسم عالم را بررسی کردند، به این نتیجه رسیدند، ولی خود صاحب عالم خبر می دهد کاری که خیر بوده انجام گرفته تمام شده. کسی که يك میلیون سال پیش يك کار خیر انجام داده. حالا يك

(1) عوالی الآلی: 1/ 267.

(2) نهج البلاغه: خطبه 28.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 162

میلیون سال دیگر قیامت برپا می شود. (تجد كل نفس ما عملت من خیر محضاً) «1» البته به ذهن می رسد تکلیف این گناهان عملی که انجام گرفته آن هم در خلوت و درهای بسته و پرده های افتاده اینها چه می شود؟ اینها که ماندنی است. یعنی در قیامت غیر از انبیاء و ائمه کار همه به رسوایی می کشد اینجا پروردگار عالم يك محبت عجیبی به مردم مومن تائب

در این زمینه کرده. يك فرقی که اعتقاد ما به خدا با یهودیان و دیگر مکتب‌هایی که رنگ آسمانی دارد در این است که قرآن هم نقل می‌کند. یهودیان می‌گویند (ید الله مغلوله) «2» که من يك وقت این جمله را روی منبر می‌خواستم معنی بکنم این جور معنی کردم که مستمع راحت مطلب را بگیرد. اولاً که پروردگار عالم جسم نیست که دست داشته باشد. ید در اینجا با (ید ابی لهب) فرق می‌کند. با (فاغسلوا وجوهکم وایدیکم) «3» فرق می‌کند. «ید» در اینجا کنایه از قدرت است و من اینجور معنی کردم که پروردگار عالم قدرتش در قوانینی که بر عالم حاکم کرده حبس نیست. چون از قبل و بعد آیه هم استفاده می‌شود که خداوند متعال کاری را نمی‌تواند بکند، یهود می‌گویند. اما قرآن می‌گوید نه. شما دروغ می‌گویید و اشتباه دارید مسئله را مطرح می‌کنید. خدا در کل قوانین حاکم بر عالم که خودش حاکم کرده حبس نیست. مثلاً قانون این است که چیزی اگر بخواهد به دنیا بیاید از موجود زنده باید دو طرف داشته باشد نر و ماده. این حاکم بر عالم است. ولی پروردگار حبس در این چارچوب نیست. آدم را می‌آفریند بدون سابقه نر و ماده. عیسی را هم خلق می‌کند بدون سابقه نر. پس حبس نیست. قانون حاکم بر آتش و طبع آتش، ذات آتش، تکوین آتش سوزاندن است. ولی ابراهیم می‌افتد در این آتش سنگین و نمی‌گذارد بسوزد. معده هر انسانی دائم پر از اسید است. اسید هم اسید قوی ای است. یعنی وقتی مردم خشك بار می‌خورند، بادام می‌خورند، گردو می‌خورند و امثال اینها را، اسید معده به آن می‌پاشد تا به صورت يك آبگوشت خیلی رقیق در بیاید و بعد از معده وارد روده می‌شود و روده کارهایی که باید انجام بدهد و نهایتاً تقسیم به بدن می‌شود که برای چشم يك تقسیم می‌فرستد بدن. برای دست و برای اعصاب و برای مغز. این اسید را شما ببینید ... دیروز من يك پیرمردی را دیدم سوال کردم چند سالش است؟ اتفاقاً سال تولدش را پدرش پشت يك کتاب قدیمی ثبت کرده بود. 101 سالش بود فقط يك خرده ضعف داشت. 101 سال معده پر از اسید است و همه چیز را نرم می‌کند، غیر از اینکه به خودش لطمه بزند. با اینکه ضخامت معده میلی متری است، اما سوراخش نمی‌کند. این حبس نبودن در قوانین است. (بل یداه مبسوطان) «4» که حالا این جمله آخر دعای کمیل را با آیه می‌شود فهمید. «فانك فعال لماتشاء» «5» تو حبس در قوانین و مقررات حاکم کرده بر عالم نیستی. این پروردگار ماست.

این نگاه وقتی نگاه به تعمق و تحقیق باشد، خیلی تحول ایجاد می‌کند، چه در امر معنوی برای خودم، یا برای دیگران و چه در امر مادی. که این گونه مسائل را در آن کتاب می‌توانید ببینید که ما عملی را انجام می‌دهیم عالم خبردار می‌شود از این عمل. این يك حقیقت است. (یومئذ تحدث اخبارها) «6» یعنی عمل ما در وجود عالم ثبت است، در وجود ملائکه ثبت است، کرام کاتبین که شاهد اعمال ما هستند تمام فعل ما در صفحه وجود ملائکه ثبت است. یادشان هم نمی‌رود. چون فعل مضارع است. درباره کرام کاتبین. (مایلفظ

(1) آل عمران (3): 30.

(2) مائده (5): 64.

(3) مائده (5): 6.

(4) مائده (5): 64.

(5) دعای کمیل.

(6) زلزله (99): 4.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 163

من قول الّا لدیه رقیب عتید) «1» (مایلفظ) فعل مضارع است. یعنی یادشان هم نمی‌رود. در وجود خودمان هم ثبت است (الیوم نختّم علی افواههم و تکلمنا ایدیههم وتشهد ارجلهم) «2» بشمارید ما ده تا بیننده و ثبت کننده داریم.

من این کتاب را به این خاطر دقیق مطالعه می‌کردم که ببینم پیشرفت علوم چه مقدارش با آیات قرآن یا روایات هماهنگ است. این اعتقاد ما را به اسلام بیشتر می‌کند. یعنی نگاه اگر نگاه تحقیق و تعمق حتی در معارف باشد، واقعا پایه اعتقاد را ثابت می‌کند. من به کسی گفتم من حدود هشت سفر خارجی به شرق و غرب داشتم، يك سودی که برایم این سفرها داشت این بود که مرا قدرشناس پیوند با حضرت سیدالشهداء (ع) و با اسلام کرد. یعنی آدم آنجا که می‌رود شقاوت کامل مردم را می‌فهمد، با نظر تحقیق و تعمق تازه انگار بعد از 60 سال بیدار می‌شود که پروردگار عالم چه سرمایه‌های سنگینی به ما عنایت کرده است.

میلیون‌ها سال مردم دیگ آب، قابلمه آب، روی آتش می‌گذاشتند، حالا برای گرم کردن آب درش را هم می‌گذاشتند، می‌دیدند که وقتی آب جوش می‌آید، سماور تکان می‌خورد، قوری تکان می‌خورد، در روی دیگ تکان می‌خورد، يك نگاه عادی بوده به این حرکت. يك نگاه با چشم حیوانی بوده. اما نگاه با تحقیق و تعمق. روزی که پاپن نظرش جلب شد به این که این دری که روی دیگ است چرا دارد حرکت می‌کند؟ متحرک محروک می‌خواهد. محروک این در چیست؟ خودش که

نیست، اگر خودش محرك بود که باید در قفسه هم این حرکت را داشت. ارتباط در با دور دیگر هم که نیست؟ عامل حرکت این در فشار بخار است، بخار می‌خواهد بیاید بیرون، در نمی‌گذارد، فشار می‌دهد در را، صد دفعه این در را بلند می‌کند تا بخار برود بیرون، گفت: عجب بخار قدرت حرکت دادن دارد. حالا بیایم بخار را مهار بکنیم با فشارش ایجاد حرکت بکنیم، اول برویم سراغ کشتی‌ها. هزاران سال است که مردم روی دریا با باد و پارو حرکت می‌کنند، حرکت با پارو هم خیلی کند است. چند سال طول کشید تا موتور بخار را اختراع کرد، وصل به يك کشتی کرد کشتی را در دریا در انگلستان به حرکت درآورد بیش از 300 سال پیش، سرعت حرکت هم داشت. کشتی داران دیگر وقتی این کشتی را دیدند، آنها نگاهشان همه حیوانی بود به جای اینکه به پاپن بگویند يك سرمایه‌گذاری قوی می‌کنیم، يك کارگاه کشتی سازی مهمی را ایجاد می‌کنیم، کشتی بخار وقتی آمد کنار ساحل با کلنگ و تیشه و بیل ریختند کشتی را خورد کردند و موتورش را کاملاً خورد کردند و گفتند: ملاح این کشتی شیطان است. یعنی بیشتر از این هم عقلشان نمی‌رسید، که این کشتی پارو و باد هم حرکت نداد پس این ارواح خبیثه‌ای که با چشم دیده نمی‌شوند آنها دارند این کشتی را حرکت می‌دهند. البته پاپن با آن سرمایه‌گذارش ضرر کردند ولی وقتی پیشرفت علمی حاصل شد، هم کارخانه‌های مختلفی را با قوه بخار به حرکت درآوردند، هم کشتی‌ها را، تا رسیده به اینجا. این را لغت می‌گوید «النظر هو امر وجودی ای هو رؤیه فی تعمق و تحقیق مادی او معنوی بصر» «3» که دو موردش را عنایت فرمودید «او بصیره» یا من بیایم مطالعه بکنم در معارف از طریق این مطالعه روشنائی درون پیدا بکنم به حقیقت برسم.

حالا نگاه قرآن مجید را به نظر ملاحظه بفرمایید. چند قسمت کردم آیات و روایات مهمی هم در این زمینه نقل شده. بخصوص از خود امیرالمومنین. «نظر فابصر» يك نگاه ما باید به کل هستی باشد. البته نه به طور تفصیل. آنهایی که در نیمه شب بیدار می‌شوند در سوره آل عمران می‌فرماید: آسمان و زمین را نظر می‌کنند. (قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السماوات والارض) «4» این روی کره زمین است، یا در اتاقش، یا در ایوان خانه‌اش است. (خلق السماوات و الارض) نیاز نیست آدم همه جا برود. اما این نظر به تعمق و تحقیق پرش همه جا را می‌گیرد.

(1) ق (50): 18.

(2) یس (36): 65.

(3) التحقیق فی کلمات القرآن الکریم: 168 / 12.

(4) آل عمران (3): 191.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 164

سوره مبارکه اعراف آیه 185. این یکی از زیباترین آیات قرآن مجید است که حالا علاوه بر روایات که در باب السماء و العالم بحار می‌توانید ببینید، دو تا کتاب را هم می‌توانید کنار دستتان بگذارید، یکی «علم و زندگی» است که خیلی کتاب خوبی است. ترجمه شده است و یکی هم این «تاریخ علوم» پیر روسو تا عمق این آیه را بفهمد.

(اولم ينظروا فی ملکوت السموات والارض و ما خلق الله من شيء) «نظر» می‌گوید: که معنیش نگاه به تعمق و تحقیق است. حالا یا با چشم یا با مطالعه. «ملکوت» صیغه مبالغه است مال ملک و مالک است. یعنی آن فرمانروایی کامل پروردگار را نسبت به آسمان‌ها و زمین با نگاه تحقیق و تعمق نمی‌بینید. این نظمی که در این جهان برقرار است. میلیاردها سال است در حجم موجودات، در اندازه موجودات، در رشد موجودات، در منافع موجودات و در گردش موجودات می‌باشد. این چه نظمی است در سایه این فرمانروایی یا ملکوت که منجمین جهان خیلی راحت می‌توانند بنشینند حساب بکنند، کره زمین با این حجمش با میلیاردها تن و وزنش که به هیچ جا هم بند نیست در این دریای فضا آزاد است نه با طنابی و زنجیری بسته شده و نه ستونی زیرش است، که همین هم در این کتاب‌های خارجی‌ها مفصل شرح داده شده، ما در قرآن مجید می‌بینیم چقدر زیبا می‌گوید، خلق کرده این‌ها را «بغیر عمد ترونها» نمی‌بینید. چه کسی در کار این حرکات منظم است؟ نیروی جاذبه و دافعه.

يك کسی به نیوتن نوشت، من نامه‌اش را در يك کتاب دیدم که این نیروی جاذبه و دافعه ای که ما نمی‌بینیم و این نظم را برقرار کرده که تو کاشفش بودی. که کاشفش او نبوده، در قرآن مطرح بوده. دیدنی نیست این ستون‌های بین موجودات چیست؟ این را حقیقتش را برآیم بنویس. چقدر زیبا جواب داده. نوشته اگر حقیقت جاذبه و دافعه را بخوای بفهمی يك کلمه است. «الله» من هم بیشتر از این نفهمیدم. نیوتن می‌گوید. «اولم ينظروا فی ملکوت السموات و الارض» این نظم را که منجمین می‌توانند دقیقاً حساب بکنند، کره زمین با این حجم، در گردشی که دور خورشید دارد، برای تحول سال شمسی اش 1388 را گشته در سال يك بار. حالا می‌خواهد وارد گردش سال 1389 بشود. در تقویم‌ها می‌نویسند ساعت 3 بعد از ظهر و 15 دقیقه و 17 ثانیه نقطه تحول انجام می‌گیرد. چند سال است که این کار انجام گرفته؟ بالای 4 میلیارد سال است. کم و زیاد نشده، تا به حال 14 ثانیه در نقطه تحول روی 13 ثانیه تحول انجام نگرفته؟ نه. یعنی يك لحظه دیر نکرده نقطه تحول نه؟ يك لحظه زودتر انجام نگرفته؟ نه. دانشمندان می‌گویند: این گردش‌ها، منظم‌تر از کارخانه قویترین ساعت سوئیسی است که در ساعت گذاشتند، یعنی از ساعت‌های کامپیوتری این حرکات سر وقت،

منظم تر انجام می گیرد، چون خود ساعت ها را نوشتند چند سال یکبار يك عقب افتادگی يك جلوفتادگی پیدا می کنند. اما (الشمس والقمر بحسبان) «1»

(اولم ينظروا في ملكوت السموات والارض) عطف می شود بعد. واو عاطفه دارد و «ما» در «ماخلق» ما موصوله است، و كل شيء را می گیرد. آنچه که خدا از موجودات آفریده. اينها را هم نمی خواهید با نگاه تعمق و تحقيق نگاه بکنید. استفهام انکاری است. که با این تحقيق و تعمق به خیلی از حقایق که بالاترینش خود حضرت حق است برسید، یعنی به این آینه هستی نگاه بکنید جمال او را خواهید دید.

(افلا ينظرون الى الابل كيف خلقت) «2» وقتی که من مدرسه بودم يك دبیر ادبیات داشتیم آخوند هم بود. خیلی آخوند خوبی بود، باوقار، با ادب و آن زمان سعی اش این بود که در دبیرستان دین را به بچه ها ارائه بدهد. این سه خط شعر را من از او دارم.

ابلهی دید اشتري به چرا گفت نقشست همه کتر است چرا

شتری در چراگاه بود. این گردن است تو داری کج و کوله. این دهان پهن تو چه دهانی است. این شکم بزرگ تو، این پاهای دراز تو.

گفت اشتر کاندرا این پیکار عیب نقاش می کنی هش دار

(1) الرحمان (55): 5.

(2) غاشیه (88): 17.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 165

در کثرتی ام مکن به نقش نگاه تو زمن راه راست رفتن خواه «1» نمی خواهم توضیح کاملی بدهم. دنبال توضیحش هم رفتم و دیدم، خلقت شتر را که ملاحظه کردید، برای اینکه بار روی شتر بگذارند شتر را باید بخوابانند. سنگین ترین بار را در حیوانات که در دسترس مردم است شتر می برد. سنگین ترین بار را رویش می گذارند، که اگر روی الاغ و گاو و قاطر

بگذارند نمی‌توانند بلند شود. من رفتم نشستم کامل دقت کردم، شتر را نگاه بکنید خیلی راحت با يك حرکت موزون بار را بلند می‌کند. حالا ثابت شده که آفرینش شتر، دقیق‌ترین ساخت جراثیل است، یعنی آن چه که الان در جراثیل به کار رفته با آن عناوینی که دارد، در شتر به کار رفته. يك حیوانی هم هست که جاده را گم نمی‌کند. تا 70-80 سال پیش، کاشان بارش می‌کردند، بعدش هم روی بارش خود شتریان می‌خوابید. این هم در کویری که نه جاده داشت، نه علامت داشت، راحت بار را می‌برد کرمان، خلقتش هم به گونه ای است که برای بیابان‌های گرم و سوزان کویری است، این را هم شتر می‌داند که از کجا باید برود، آفرینش درونش هم به سبکی است که می‌داند ده روز باید این جاده را برود و آب هم پیدا نمی‌شود. آب ده روز را می‌خورد و در يك طرف شکم این آب را ذخیره می‌کند و فقط وقت تشنگی اش از این آب ذخیره استفاده می‌کند، بقیه‌اش هم می‌گذارد تا برسد به مقصد. (افلاینظرون) این نگاه به تعمق است. شتر را که به تعمق نگاه بکنید... اینجا دلالت بر خداشناسی می‌کند در آیات. (والی السماء کیف رفعت) «2» شما يك تخم مرغ ده گرمی را نمی‌توانید رهايش بکنید، در هوا نگاهش بدارید. من سیارات را با میلیاردها تن وزن، میلیاردها سال است که در این فضا نگاهشان داشتم، که فرار نکنند، در جای معینی در فلك و گردشگاه معینی هم دور خودشان می‌چرخند و هم دور مرکزشان این را با تعمق و تحقیق نمی‌خواهید نگاه بکنید. (والی الجبال کیف نصبت والی الارض کیف سطحت) «3» این معنی نظر است. البته این يك بخش نظر است. نظر به هستی. حالا نظر به خود، نظر به نعمت‌ها، نظر به وضع گذشتگان، اینها هم نظرهای دیگری است که قرآن مطرح کرده انشاءالله در جلسه بعد.

(1) سنائی غزنوی.

(2) غاشیه (88): 18.

(3) غاشیه (88): 19، 20.

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه سی و نهم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 88 / 8 / 10

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

روز قبل در ضمن بحث نکته مهمی هم از سوره آل عمران و هم از تحقیقات علمی دانشمندان بیان شد، که عملی که انسان انجام می دهد نابود نمی شود، عمل می ماند و روز قیامت انسان عمل را چه نیک و چه بد حاضر می بیند. (یوم تجد کل نفس ماعملت من خیر محضاً و ماعملت من سوء تود لوان بینها و بینه امداً بعیداً) «1» «تود» فاعلش «نفس» است، به همین خاطر مونث است. آنجا عرض کردم که خداوند متعال به مومن تائب عنایت ویژه دارد و خداوند در قوانین حاکم کرده بر جهان حبس و محصور نیست و می تواند مسیر اتفاقات را عوض کند. «فانک فعال لماشاء» «2» چون در این زمینه من می خواستم یک توضیحی بدهم یک کمی مفصل بود، رها کردم و دنبال «نظر فابصر» را توضیح دادم. حالا آن نکته را می خواهم از قرآن بگویم که در رابطه با مومن تائب خداوند چه عنایتی دارد که این نکته بسیار مهم است، در چهار بخش هم در قرآن مطرح شده. در بخش آیاتی که «عفو» را به کار گرفته. آیاتی که «صفح» را به کار گرفته. آیاتی که «تکفیر» را به کار گرفته. «یکفر نکفر» آیاتی که «غفران» را به کار گرفته، که اینها هر کدامشان باب جداگانه ای است و هر کدام پرونده مستقلی دارد و این کمال عنایت و لطف پروردگار به گنهکاری است که توبه واقعی کرده. توبه واقعی را هم دیدید در قرآن و روایات و نهج البلاغه که یک بحث دیگری دارد.

«عفو» لغتاً به معنای ترك عقوبت است. من گناهی را مرتکب شدم مستحق جریمه هستم، چه در دنیا و چه در برزخ و چه در آخرت، ولی به لطف خود حضرت حق نسبت به آن گناه بیدار و بینا می شوم و توبه می کنم و جبران می کنم. عقوبت برداشته می شود. برای هر کدام آیه ای به عنوان شاهد نقل می کنم.

سوره نساء آیه 99. (فاولئك عسى الله ان يعفو عنهم) امید قطعی است که خداوند متعال عقوبت را از اینان بردارد، که این اتفاق هم در دنیا در قوم حضرت یونس (ع) اتفاق افتاده یا در روایات خواندید یا در آیات قرآن به صورت تلگرافی دیدید که واقعا عذاب نشان داده شد و آمد آن ابر تیره صاعقه دار که آن 100 هزار نفر را نابود بکند، ولی با راهنمایی یک عالم دلسوز توبه جدی کردند و خداوند هم عذاب را از آنها برداشت.

یک نکته هم اینجا لازم است که عرض بکنم ما در قرآن و روایات یک وعده داریم و یک وعید داریم که وعده در امور مثبت معمولاً به کار گرفته شده و وعید هم در امور منفی. آنجایی که خداوند به مومنی وعده می دهد، (لا یخلف الميعاد)

«3» آنجایی که تهدید می‌کند در اراده خودش این بوده که این تهدید عملی نخواهد شد اگر شخص توبه بکند. اینطور نیست که خداوند در این بخش خلف وعده بکند. نه از اول خودش این قرارداد را کرده که من تهدیدم را عملی می‌کنم مگر اینکه مردم توبه بکنند. سوره بقره آیه 286 در همین مسئله عفو است. در این آیه سوره بقره سه مسئله مطرح است. عفو، غفران، رحمت. معلوم می‌شود این سه باب است. يك معنا ندارد و يك پرونده نیست. مترادف و متقارب المعنی نیست. «واعف عنا» یعنی اگر جریمه‌ای برای ما هست به خاطر خطاهایمان جریمه را از ما بردار. «واغفر لنا وارحمنا انت مولانا» تو همه کاره مایی. تو هر کاری در حق ما با حکمت و با عدلت و با لطف می‌توانی انجام بدهی. این يك مسئله که وقتی عفو در کار بیاید ترك عقوبت و جریمه در کار می‌آید.

اما «صفح» که خیلی هم به درد مومن تائب می‌خورد در قیامت که به قول خودمان به رخس نکشند. هم بیمارزند او را و هم بهشت را به او بدهند و هم به رخس بکشند که یادت می‌آید چه غلط کاری‌هایی داشتی ولی حالا ما کاری به کارت نداریم. خود این شرمساری و عتاب يك نوع عذاب است برای مومن. اما در قرآن مجید مسئله «صفح» مطرح است. «صفح» در لغت به معنی جانب و طرف است. به معنی کنار

(1) آل عمران (3): 30.

(2) دعای کمیل.

(3) رد (13): 31.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 167

است. (فاعف عنهم واصفح) «1» خطاب به پیامبر است، درباره کسانی که بدی کردند. اولاً جریمه و عقابشان نکن. ثانیاً این قلبت را توجهش را به خلاف کاری‌های آنان به يك جانب مثبت دیگر برگردان. اصلاً حرفش را نزن. انگار نه انگار اتفاقی افتاده. (ان الله يحب المحسنين) که کلمه محسنين زیاد در قرآن به کار رفته، اما در يك آیه تمام اوصاف محسنين بیان نشده. این اوصاف بخش بخش بیان شده. حالا اگر يك وقت انسان بخواهد محسنين را به مردم معرفی بکند فکر می‌کنم بالای ده آیه، خدا محسنين را مطرح می‌کند. این ده آیه را آدم کنار هم می‌گذارد يك مجموعه‌ای از اوصاف به دست می‌آید که اینجا دوتایش را بیان کرده یا در سوره آل عمران آیات 134 به بعد باید باشد. (الذين ينفقون في السراء

والضراء والكاظمين الغيظ والعافين عن الناس والله يحب المحسنين) اینجا «انفاق» را ذکر می کند. «كظم غيظ» را هم ذکر می کند. این «عفو» هم هست. حالا عفویش که اینجا آمده. دوتا وصف آنجا دو تا وصف هم اینجا. می شود چهارتا. بقیه آیات را هم بگیرید می بینید که محسنین دارای مثلاً 15-20 وصف و ویژگی هستند که اینها اغلبش در باب اخلاق مطرح است.

اما «كفر و تكفير» این هم معنی با «عفو و صفح» فرق می کند. یعنی پرده پوشی کامل. یعنی همانی که باباطاهر می گوید. شتر دیدی ندیدی. در سوره آل عمران آیه 195 است. ببینید خیلی لطیف است و با «صفح» معنی فرق می کند. آن صفح یعنی نسبت به ما از دلت بیرون بکن و توجه به اشتباه طرفت بکن. اما اینجا پوشاندگی است، يك پوششی است که احدی دیده اش به پرونده مومن تائب دیگر نفوذی ندارد که بخواد آن عمق پرونده را ببیند. (لاکفرن عنهم سیئاتهم) زشتی های آنها را می پوشاند. هم باطنی شان و هم ظاهری شان را. بعد از پوشاندن است که (ولادخلنهم جنات تجری من تحتها الانهار) یا در سوره نساء آیه 31 که آیه فوق العاده ای است و يك داستانی هم کنار این آیه اتفاق افتاده و من اشاره می کنم به آن داستان. (ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه) اجتناب به معنی دوری است یعنی اگر بین شما و كبائر فاصله باشد، شما در حال کناره گیری باشید، تا به آخر عمرتان که گناه آن طرف جوی و شما هم این طرف جو. اگر يك چنین اخلاقی نسبت به كبائر داشته باشید، خود این اخلاق، این كمك را به شما می دهد که (نکفر عنکم سیئاتکم) که اینجا بحث گناهان صغیره را مطرح کردند. داستانی که اتفاق افتاده، نکفر یعنی من يك مقداری زشتی های پیش پا افتاده تان را می پوشانم. نمی گذارم در معرض دید ملائکه قرار بگیرد در معرض دید مردم قرار بگیرد یا پرونده تان را در قیامت در صغائر ببینند. بلکه پرونده تان را می پوشانم.

يك مردی بوده از علمای اهل تسنن، بالای 90 سال سن از بصره می آید مدینه محضر وجود مبارك امام ششم، که مرحوم مجلسی در بحار هم نقل می کند. در همان سن 90 سالگی و پیری با اینکه آدم دانشمندی هم بوده به حضرت می گوید: من يك بخش يك آیه سوره نساء را نمی فهمم، حضرت می فرمایند: آیه را بخوان، همین آیه را می خواند. (ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم) امام می فرماید: کجای این آیه را نمی فهمی؟ می گوید کلمه كبائرش را نمی فهمم! كبائر به چه گناهایی می گویند؟ چون اینجا خدا تقسیم کرده معلوم می شود پرونده كبائر با پرونده سیئات جداست. واقعا آدم باید هدایت را از امام بگیرد. (وجعلناهم ائمة يهدون بامرنا) «2» امام به او فرمودند: از ابتدای قرآن تا انتهای قرآن را بخوان هر گناهی که در هر آیه ای مطرح شده و بلافاصله به آن وعده عذاب داده شده و بعد خود حضرت نزدیک 25 آیه را می خوانند، که هر آیه ای يك گناه یا دو گناه یا سه گناه در آن مطرح شده بود، مثل آیات اواخر سوره فرقان که شرك در يك آیه مطرح است، قتل نفس مطرح است، زنا هم مطرح است، که بعدش می فرماید: (ومن يفعل ذلك يلق اثمًا)

«3» اُثام در اینجا از اسامی دوزخ است. اگر کسی مرتکب اینها بشود وارد دوزخ می‌شود. آن وقت بعدش می‌فرماید:
(الا من تاب و آمن وعمل عملا

(1) مائده (5): 13.

(2) انبیاء (21): 73.

(3) فرقان (25): 68.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 168

صالحا) «1» اینها دیگر عذاب ندارند. اینکه امام، در يك لحظه، يك نکته را از قرآن می‌گوید، قاعده برای شناختن کبائر بیان می‌کند.

اما «غفران» این هم يك معنی دیگری دارد غیر از معنی تکفیر و صفح و عفو. اینجا هم باید شما تفاوت در مکلفین را هم در نظر بگیرید که با همه در قیامت) یعنی همه اهل ایمان، همه مومنین تائب گرچه همه شان اهل نجات هستند) از نظر درجه و عنایت به يك شکل معامله نمی‌شود. حالا معنی لغوی غفران، «غفر» به معنای محو اثر است. یعنی يك پاک کن بردارند و این نوشته روی تخته را بالکل پاکش بکنند که آیات غفران در این زمینه زیاد است، یکی از آیات این آیه است. سوره ابراهیم آیه 10 که چقدر این آیه زیباست. (یدعوکم) اینکه از شما دارند دعوت می‌کنند بیایید طرف خدا، بیایید طرف دین، حالا این دعوت یا دعوت پروردگار است. یدعوکم دعوت همه انبیا و اولیا را می‌گیرد. برای چه دعوت‌تان می‌کنند؟ علت را بیان می‌کند، که يك کار بسیار مهمی به شرطی که دعوت را اجابت بکنید برای شما انجام بدهم آن هم این است. (لیغفر لکم) «2» يك پاک کن بردارند و پرونده تان را پاک بکنند که در روایاتمان دارد (التائب من الذنب کمن لا ذنب له) «3» که شما باب توبه را اگر بخوانید دقیقا ببینید ابتدا در کتاب شریف اصول کافی، جلد ششم بحار مرحوم مجلسی باب توبه، و المحججه البيضاء فیض کاشانی که البته ما اگر این سه تا کتاب را کنار هم دیگر بگذاریم. آیات، روایات کافی، روایات بحار، توضیحات مرحوم فیض، آن توبه واقعی به دست می‌آید.

سوره طه آیه 20 که البته این آیه با آیات قبل خودش و آیات بعد از خودش در ارتباط است و یکجا باید برای مردم بیان بشود. از آنجایی که ساحران، وقتی تبدیل شدن چوبدستی موسی را به يك حيوان زنده می بینند (فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى) عالم به سحر بودند و دیدند این کار با هیچ قاعده جادوگری نمی سازد. پس معلوم می شود کار، کار بشر نیست و از پشت پرده دارد این کار هدایت می شود. به سجده افتادند همه و (قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى) «4» گفتند و بعد هم این آیات را وقتی دقت می کند از شوق می خواهد زار زار گریه بکند یا به خاطر خوف از پرونده خودش می خواهد بنشیند گریه بکند، که در يك جلسه، يك جمع ساحر با آن نورانی که از طریق توبه پیدا کردند. همین «نظر فابصر». عین این جمله در آن ها تحقق پیدا کرده است. یعنی نگاه به این چوب دستی وقتی کردند که تبدیل به این حیوان عظیم الجثه شد فکر کردند، نظر کردند به تحقیق و تعمق. «النظر هو رويه في تحقيق وتعمق» فکر کردن با نگاه چشم و با نگاه عقل به دست آوردن حقیقت مسئله که این جادوست یا نه يك باب دیگر است؟ باید ریشه مسئله و عمقش را فهمید که این داستان چه داستانی است و چه خبر است؟ این چوب به کجا وصل است. چه کسی پشت این چوب است و چه چیزی عامل می شود که این چوب يك مرتبه اژدها می شود و تمام سحر سحره را که فیزیکی هم بود. حالا چه مقدار تخته بوده، چوب بوده و طناب و ریسمان بوده و اینها به کار گرفته بودند که اعین ناس را مات بکنند و بگویند شما درست می گوئید اما این اژدها دهان باز کرد و کل را يك لقمه کرد و داد پایین و حالا هم که موسی گرفته همین که دست وصل به گرده این اژدها شد همان چوب شد. يك مثقال هم به آن اضافه نشده بود. يك تن چوب و طناب را بلعیده و يك مثقال به او اضافه نشده. «نظر فابصر» حالا در حق این ها نظر فابصر فی تحقیق و تعمق. بالاخره خدا را در این نظر پیدا کردند. (قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى) رب هم گفتند. یعنی آن کسی که کارگردانی دستش است. تدبیر دستش است. بعد تهدید شدند. (وَلَا صَٰلِبَ لَكُمُ فِي جُزُوعِ النَّخْلِ وَتَعْلَمُنَ إِنَّا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى) «5» بینایی و بصیرت را ببینید. نگاه حق را در جادوگران ببینید که با این تهدیدی که شدند یعنی زن های تان بیوه. بچه های تان یتیم. صندلی های تان بر باد. عزتتان پیش من پایمال و جانتان هم گرفته می شود. همه

(1) فرقان (25): 70.

(2) ابراهیم (14): 10.

(3) کافی: 435 / 2.

(4) طه (20): 70.

(5) طه (20): 71.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 169

اینها درونش بود. با خنده مسخره به فرعون گفتند (فاقص ما انت قاض) «1» اینکه چیزی نیست دست راست ما را با پای چپمان قطع بکنید. هر حکمی می‌خواهی در حق ما بکن. این در متن آیه است. ما در امید کاملی به پروردگاران به سر می‌بریم که يك مصداق و متعلق امیدمان این است. (انا آمنة برنا) ما آمدیم طرف پروردگار. از تو بریدیم. برای چه رفتید طرف پروردگار. (لیغفرلنا خطایانا) «2» اینها که این درس را در کلاس موسی خوانده بودند، اولین بار است که دارند با موسی برخورد می‌کنند، اما این «نظر فابصر» چه کرد با دل و باطن سحره، و چه نورانیی به آنها داد که این حقیقت را یافتند هر کس به جانب رب برود، تمام گناهانش محو می‌شود و اثراتش هم محو می‌شود، یعنی کمترین دغدغه‌ای نداشتند که با يك عمر جادوگری و تقلب و حيله و حالا هم كمك به فرعون هیچ دغدغه نداشتند که جریمه می‌شوند. بلکه خیلی هم یقین داشتند که اصل تمام آثار از پرونده شان محو می‌شود. (انا آمنة برنا لیغفرلنا خطایانا) البته شما در سوره طه داستان را از اولش ببینید نکات آیات را هم به قول امیرالمومنین «فی تحقیق و تعمق» عنایت بکنید. از این چند آیه وصل به همدیگر مطالب بسیار مهمی استفاده می‌شود.

يك نظر که من تقسیم بندی کردم برای جمله امیرالمومنین (ع) نظر به هستی است، که شارحین نهج البلاغه بعضی‌هایشان می‌گویند. این نظر که در این آیه و آیات شبیه آن مطرح است. (اولم ينظروا فی ملکوت السماوات والارض وماخلق الله من شیء) «3» اولاً نظر نمی‌کنید در ملکوت سماوات و ارض؟ یعنی در فرمانروایی ... ملکوت مبالغه در ملك است به معنای فرمانروایی. چه کسی دارد این نظام را اداره می‌کند؟ علاوه بر این نظر تحقیق و تعمق نمی‌کنید در «ماخلق الله من شیء» حالا يك مورچه را ببینید در آن نظر بکنید و ببینید این مخلوق را که چیست و چه کیفیت و کمیتی دارد. چه شعوری دارد چه قدرتی دارد، چه معماری عظیمی دارد، چه علمی برای تربیت نوزادان دارد، چه دانشی برای بهداشت دارد، چه دانش و هندسه‌ای برای لانه سازی دارد، این موجود به این کوچکی که اغلب در کویرها و بیابان‌ها زندگی می‌کند، این باران‌های سیل آسا که در کویرها می‌آید اینها لانه‌شان زیر زمین است، اینها چکار می‌کنند؟ که لانه در دارد، بیرون هم می‌آیند و بر می‌گردند ولی وقتی که سیل می‌آید راه به داخل لانه پیدا نمی‌کنند. اینها در ساختمان سازی چکار می‌کنند؟ درحالی که شما به این قدرت نرسیدید! يك سونامی می‌آید از عهده هیچ کسی کاری ساخته نیست جلوی آن را بگیرد، ساختمان 20 طبقه را فرو می‌ریزد. باران بیشتری می‌آید کف تمام مغازه‌ها و اتاق هایتان پر آب می‌شود. این در ساختمان سازی چکار کرده که این همه سیل‌ها و آب‌هایی که گاهی می‌ماند فرو برود، چرا در لانه او نمی‌رود؟ این را

باید رفت سراغ امیرالمومنین (ع) در آن خطبه‌اش که راجع به خلقت مورچه دارند و بعد سراغ مورچگان نوشته مترلینگ که این سه کتابی که نوشته خیلی خواندنی است، مورچگانش و موریان‌هایش و زنبور عسلش. اما خودش نه، آدم بی بنیانی بوده، و عاقبت از زندگی زده شده و خودکشی کرد. اما این سه تا کتابی که نوشته واقعا خواندنی است که «نظر فابصر» درباب مورچه باید مطالعه بشود تا به ابصر آدم برسد. و خدا را کنار مورچه پیدا بکند.

اما نظر دیگر، نظر در خویش است. خودشناسی که دو بخش هم دارد. خدا می‌داند در باب این خودشناسی در شرق و غرب چه کتاب‌هایی نوشته شده. دو بخش است يك بخش معنوی است که جهت معنایی انسان شناخته بشود، يك بخش آن هم بخش مادی است که خود پروردگار هم در قرآن پرونده انسان را دو مرحله کرده و توضیح داده. وقتی سراغ امور مادی انسان می‌آید، آفرینش این ساختمان کلمه بشر را به کار می‌گیرد. اما در بیشتر آیات مربوط به امور روحی و عقلی و سمع و بصر به معنی معنویش (فجعلناه سمیعاً بصیراً) «4» یا عقل یا لب کلمه انسان را به کار گرفته. (فلینظر الانسان مم خلق خلق من ماء دافق) «5» که چه غوغایی

(1) طه (20): 72.

(2) طه (20): 73.

(3) اعراف (7): 185.

(4) انسان (76): 2.

(5) طارق (86): 5 6.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 170

است در باب نطفه و این ماء دافق که حالا قرآن مجید اشاراتی دارد. (يُخْرِجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ) «1» حالا خود صلب مرد، چه کارخانه‌ای است برای نطفه سازی، یعنی چه تحولاتی و چه حرکاتی در صلب پدر انجام می‌گیرد در صلب نر تا این نطفه درست بشود. در این نطفه‌ای که نمی‌تواند يك انگشت دانه معمولی خیاطی را پر بکند، میلیاردها موجود زنده که با میکروسکوپ دیده می‌شوند، در این آب شناورند و به صورت زالو هم هستند که اولین روز بعثت خداوند متعال

به پیغمبر اکرم این معنا را ارائه می دهد (اقرء باسم ربك الذی خلق الانسان من علق) «2» با همه موجودیتش یعنی باطن و ظاهرش. یعنی مطالعه در نطفه و نظر در نطفه، بعد وقتی این نطفه وارد رحم مادر می شود، تولید رحم مادر میلیاردی نیست. تولید رحم مادر که خودش برای خودش يك موجود زنده دارد، بسیار اندك است. به این خاطر هم می گویند که قدرت شهوانی و جنسی مرد بیشتر از زن است ولی رفتار و عشوه گری و طنازی زن سنگین تر از مرد است. حالا آن روزگار خداوند می فرماید ما شما را صورت گری کردیم (فی ظلمات ثلاث) «3» يك دانه از آن علق های نطفه پدر با يك دانه از آن موجود زنده نطفه زن، پشت سه تاریکی با همدیگر هم آغوش شدند، شما به وجود آمدید یا دوقلو شدند که دو آغوش با هم شدند، یا سه قلو شد یعنی سه تا با همدیگر هم آغوش شدند. نهایتا با نگاه تحقیق و تعمق خودتان را نگاه بکنید. (و فی انفسکم أفلاتبصرون) «4» مرا در خودتان می توانید پیدا بکنید. آیا بصیرت به خرج نمی دهید؟ (خلق من ماء دافق) بعد برویم سراغ این دو تا که با هم ترکیب شدند، از آیه 12 به بعد سوره مبارکه مومنون آنجا دیگر داستان پله به پله پرونده خلقت در رحم بیان شده، توضیح بیشترش را باید برویم سراغ آیات سوره مومنون و توحید مفضل و روایاتی در باب سماء و العالم بحار و کتاب «راز آفرینش» این دانشمند عمیق فرانسوی همه را که کنار همدیگر بگذاریم (فیلنظر الانسان مم خلق) خیلی روشن تر می شود، واقعا پیوند آدم با پروردگار بزرگ عالم قوی تر می شود.

(1) طارق (86): 7.

(2) علق (96): 1 (2).

(3) زمر (29): 6.

(4) ذاریات (51): 21.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 171

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 88 / 8 / 12

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

از جمله نظرهایی که در کتاب خدا مطرح است و خود امیرالمومنین (ع) هم در نهج البلاغه مطرح فرمودند نظر به نعمت‌های خداست. در قرآن مجید فرمان به این نظر داده شده. نگاه به نعمت‌ها، نگاه تحقیقی و نگاه تعمقی. که در این زمینه البته سه جهت هم در نظر گرفته می‌شود، یعنی وقتی که نگاه، نگاه تحقیق و تعمق باشد هم نعمت فهمیده می‌شود و هم منعم فهمیده می‌شود و هم منعم علیه. خدا، نعمت و انسان. در این نگاه با تحقیق و تعمق روشن می‌شود که انسان در کنار منعم و نعمت مسئولیت‌های سنگین و فراوانی دارد که ملاحظه کردید، در قرآن مجید در بعضی از آیات هر سه مطرح است. منعم، نعمت و منعم علیه که انسان است. مثل این آیه شریفه «الذی» که منعم است. (الذی جعل لكم الارض فراشا و السماء بناء و انزل من السماء ماء فاخرج به من الثمرات رزقا لكم) بعد می‌فرماید بنابراین. فاء تفریع است (فلا تجعلوا لله اندادا) «1» شما در کنار این منعم با این انرژی‌هایی که از این نعمت‌ها می‌گیرید، بت پرست می‌شوید؟! پس در يك آیه گاهی هر سه محور مطرح است.

حالا بیایم سراغ نظر تحقیق و تعمق به نعمت. ابتدا يك زمینه‌ای را برای شما عرض بکنم، در رابطه با يك نعمت در پرورنده رزق الله. آن چه که مایه حیات مادی انسان است از مجموعه خوراکی‌ها میوه جات، حبوبات، سبزیجات و حیوانات حلال گوشت که این مطلبی را که می‌خواهم عرض بکنم، اشاره گسترده به مجموع این نعمت‌هاست، که بسیار مهم است این مسئله، به فرموده قرآن مجید که امر واجب هم کرده (فلینظر الانسان الى طعامه) «2» لام، لام امر است و فعل هم، فعل نظر است. معنیش روشن است، انسان باید با نگاه تحقیق و تعمق به طعامش انسان توجه بکند، با کمک عقل و با کمک اندیشه و با کمک مطالعه باید توجه بکند ببینید این نگاه سر از کجا در می‌آورد. يك دانه گندم را در نظر بگیریم. که جمع این دانه‌ها نان می‌شود و تمام کره زمین هم سر سفره‌شان هست، برای پدید آمدن يك دانه گندم، چه چرخ‌هایی در این عالم باید بچرخد. اولاً در آن کتابی که یکی دوبار اسم بردم، کتاب «علم و زندگی» در بحث خاك، اگر مراجعه بکنید می‌بینید که در يك سانتی متر مربع، خاك که قابلیت کشت و رشد دارد، چه فعل و انفعالات فیزیکی و شیمیایی باید انجام بگیرد تا دانه در آن بتواند کار خودش را انجام بدهد. البته این بخش مفصل است و باید عنایت کنید خودتان به آن کتاب مراجعه بکنید. وقتی آدم این کتاب‌ها را می‌خواند یا بعضی چیزها را با چشم خودش می‌بیند یا می‌شنود، از اهلش می‌بیند، برای به وجود آمدن يك دانه گندم یا فرقی نمی‌کند دیگر نعمت‌ها، يك دانه نباتی، يك حبه، يك هسته که در قرآن مطرح است (أَنَّ الله فائق الحب والنوى) «3» میلیاردها چرخ تا نچرخد به اراده او این دانه به وجود نمی‌آید. حالا من يك پیش درآمدی از این میلیاردها چرخ را عرض می‌کنم، در يك دانه گندم. اولاً کره زمین با این حجم

عظیمش در هر 24 ساعت یکبار باید دور خودش بگردد برای چه؟ برای پدید آمدن شب و روز (ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الليل والنهار آیات لاولی الالباب) «4» حتما باید این گردش در کار باشد، چون اگر نگردد به خاطر اینکه کروی شکل است در عدم گردش پیوسته يك طرفش روز است، آن همه حرارت مداوم که بر آن می‌تابد يك بخشی از آن می‌شود بخش آتشین، دیگر دریایی نمی‌تواند باشد، دیگر گیاهی نمی‌تواند باشد، دیگر موجود زنده‌ای نمی‌تواند باشد و يك طرفش دائم می‌شود شب که در آنجا به خاطر عدم حرارت یخبندان دائم خواهد بود. آنجا هم گیاهی به وجود نخواهد آمد. اما آن را به گردش دور محور خودش می‌گرداند، که برودت و حرارت عادلانه باشد. در حدی باشد که نه یخبندان دائم ایجاد بکند و نه گرمای بیش از حد دائم ایجاد بکند، اگر این گردش نبود کدام دانه نباتی به وجود

(1) بقره (2): 22.

(2) عبس (80): 24.

(3) انعام (6): 95.

(4) آل عمران (3): 190.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 172

می‌آمد. الان در کره ماه که يك هفته کامل روزش طول می‌کشد، يك هفته کامل شبش طول می‌کشد، شب آنجا برودت بسیار بالاست، روزش حرارت بسیار بالاست. لذا يك قطره آب در آنجا نیست، يك دانه گیاه هم در آنجا نیست. بعد هم این نظام 24 ساعته با يك مقدار تفاوت در سال خودش از آیات حق است.

باز برای به وجود آمدن يك دانه گندم حتما باید کره زمین دور خورشید بگردد در 365 شبانه روز و چندساعت برای پدید آمدن چهار فصل. حتما باید زمین زمستان داشته باشد، بعد بهار داشته باشد و بعد تابستان داشته باشد و بعد برای استراحتش پاییز داشته باشد. اگر این گردش نبود، همیشه زمین يك فصل داشت. حالا تنظیمش می‌کرد روی فصل بهار، 365 شبانه روز فقط بهار. باز هم هیچ چیزی به وجود نمی‌آمد. تابستان، زمستان یخبندان در طول سال. پاییز برای

استراحت، باز هم چیزی به وجود نمی‌آمد. خیمه حیات برپا نمی‌شد. خود این گردش به دور خورشید با این نظم دقیق و پدید آمدن چهارفصل عامل رشد دانه‌های نباتی است.

از این دو تا گردش بیایم بیرون که بحث خیلی سنگینی دارد. دو تا کتاب هم در این زمینه دیدنش خوب است. «پیدایش و مرگ خورشید» و «سرگذشت زمین». حالا می‌آییم سراغ خاک. ببینید اگر پوسته خاک روی کره زمین قابلیت کشت نداشت، این گردش به دور خودش ولو حرارت و برودت را متعادل قرار می‌داد و چهارفصل را پدید می‌آورد، قابلیت کشت اگر نبود پس موجودات زنده هم نبودند. چون سفره‌ای نداشتند برای تغذیه کردن. خود قابلیت کشت برای اینکه دانه گندم بتواند به وجود بیاید. بعد باید خورشید در حدی به دریاها بتابد، اینجا سخن از فاصله بین خورشید و زمین هم باید به میان بیاید. بین خورشید و بین زمین فاصله تقریبی 150 میلیون کیلومتر است. شعله‌های خورشید تا حدود 16 هزار کیلومتر ارتفاع دارد. درون خورشید تا 20 میلیون درجه حرارت دارد. فکر کنید این اراده حکیمانه و عالمانه چکار کرده که این شعله‌های 16 هزار کیلومتری و این حرارت 20 میلیون درجه باید با این فاصله با زمین باشد. 150 میلیون کیلومتر که این حرارت از آنجا که حرکت می‌کند باید کنترل بشود و در حدی باشد که دریاها خشک نشوند و گیاهان و موجودات زنده نسوزند. ما چیزی را در زمین نداریم که طاقت 20 میلیون درجه حرارت داشته باشد. 10 میلیون درجه 5 میلیون درجه. اینجا طاقت موجودات آن قدر نیست. در حد خودشان است. حالا این 150 میلیون کیلومتر 50 کیلومتر نزدیک‌تر یا دورتر بشود اوضاع را مختل می‌کند. مهم این است که زمین و رفقاییش. مریخ و عطارد و مشتری و زحل و اورانوس و نپتون و پلوتون همه در حوزه جاذبه مادرشان خورشید هستند و میلیاردها سال است که در این نقطه معین دور خودشان و دور خورشید می‌چرخند. یعنی آن وقتی هم که دارد دور خورشید می‌گردد 150 میلیون کیلومترش را حفظ می‌کند. حرارت در حد لازم به سطح دریاها می‌رسد در حد لازم آب را بخار می‌کند، بخار را سبک قرار داده تا بتواند بالا برود وقتی يك مقدار می‌رود بالا آنجا منجمد می‌شود و به صورت ابر در می‌آید و باد را مأمور حرکت دادن ابر می‌کند، چون اگر ابر سوار باد نشود همان بالای اقیانوس اطلس یا کویر یا مدیترانه می‌ایستد، اینجا دیگر قرآن آیات عجیبی دارد که ما باد را مأمور ابر کردنم که ابرها را براند و بیاید تمام سرزمین‌های تشنه را سیراب بکند با کلمه «سقی» «سقناه» سیراب بکند. اندازه‌ای که باید ببارد خیلی مهم است. اگر بنا باشد روی زمین‌های کشاورزی دوازده ماه ببارد. چه چیزی در می‌آید؟ اگر بنا باشد کم ببارد چه چیزی در می‌آید؟ باران را در قرآن مجید گاهی با کلمه مدرار آورده. یعنی باران فراوان متعادل. نه به اندازه‌ای کم که کاری انجام نگیرد و نه به اندازه‌ای زیاد که تمام زمین‌های کشاورزی را سیل ببرد و پوسته نازک خاک قابل کشت را با خودش بشورد و ببرد. البته منفعت باران به همین مسئله ختم نمی‌شود. آنهایی که اهل تحقیق در این مسائل هستند و خودتان هم در بعضی از استان‌های ایران و بین راه قم و تهران دیدید که کره زمین مولد نمک هست، بخصوص کویرها. نوشتند اگر يك سال فقط در کل کره زمین باران قطع بشود، 125 متر در کره زمین نمک روی همدیگر سوار می‌شود. این باران که می‌بارد اضافه نمک‌ها را در خودش حل می‌کند و می‌رود به طرف دریا که در

حدی آب دریا، نمک بزند که هم آب فاسد نشود و بماند و هم موجودات زنده دریا بتوانند در این آب زندگی می کنند، عجیب هم این است که میلیاردها سال است که دارد نمک شسته می شود و می آید به دریا، و دریاها شورتر از آن حدی که الان هستند نمی شوند. این هم خودش يك مسئله شگفت انگیز است و برای اینکه قدرتش را بنمایاند که برای دانشمندان اروپا خیلی زمان زیادی نیست، روشن شده که میان آب اقیانوس، يك آب، يك رودخانه در حرکت است میلیاردها سال است که آب این رودخانه کاملاً شیرین است با این همه نمکی که می آید در دریا و این رودخانه شمال و جنوبش

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 173

آب شور است و مخلوط نمی شود با این آب شیرین. من عکس رنگی این رودخانه را دیدم در قرآن مجید هم مطرح است. يك رودخانه شیرین در دل آب اقیانوس مخلوط هم نمی شود با این آب.

گردش زمین به دور خودش، شب و روز، چهار فصل، قابلیت کشت و فعل و انفعالات خاک، باران، ابر و همه اینها را باید کنار هم دیگر گذاشت و بعد معادن. بالاخره کشت و کار بیل می خواهد، کلنگ می خواهد، گاواهن می خواهد، تراکتور می خواهد، بنزین می خواهد، نیروی انسانی می خواهد، مکانیکی می خواهد، همه اینها را کنار آن چه که گفتیم بگذارید تا گندمی برود در دل خاک. حالا گندم بر خورد می کند به جاذبه زمین که هر چیزی را به جانب خودش می کشد و ما این گندمی که می کاریم طبیعتاً باید فرو برود به طرف عمق زمین اما چه قدرتی به این دانه نباتی داده که وقتی می رود در دل خاک شروع می کند به فعالیت و ریشه اش را طرف زمین می دهد. این طبیعی است و ساقه اش را می آورد به طرف آسمان، یعنی علیه جاذبه زمین ساقه می آید بالا. حالا فعالیت های ریشه، قدرت ریشه و قدرت جذب ریشه، خود اینها هم مسائلی است که در کتاب های گیاه شناسی مطرح است که چه پیوندی با خاک برقرار می کند و با آب. چه اندازه غذا و آب را که لازم دارد می گیرد و چگونه پمپاژ می کند این آب را تا آخرین برگ و منتهای ساقه و چه لوله کشی هایی یا رگ هایی در این گیاه است که آب باید از آنها عبور بکند و چقدر عجیب است که این رگها گرفته نمی شود و همیشه باز است. آب و املاح را می آورد بالا.

يك بحث هم بحث تبدیل کردن خودش است که قرآن البته يك حداکثری را بیان می کند. الان بیش از این حرفهاست با اصلاح دانه های نباتی قرآن مجید اواخر سوره بقره می گوید که (انبیت سبع سنابل فی کل سنبله مائه حبه) «1» این يك دانه به این ریزی خودش را تبدیل به هفتصد عدد می کند، که من يك وقتی در کتاب های گیاه شناسی می خواندم الان کشت گاهی تبدیل به سه هزار دانه می شود.

حالا این چرخهایی که شنیدید دارد در عالم می‌گردد به اضافه نیروی حیوانی و نیروی انسانی، حداقل سود نیروی حیوانی برای زمین‌های قابل کشت، کودش است که خود این تبدیل هم عجیب است که اگر بنا بود فضولات حیوانات از ابتدای خلقتشان تا به حال قدرت تبدیل نداشت، فکر می‌کنید کره زمین الان چه بود؟ انبار کود بود. خود نقش حیوانات میلیون‌ها سال در این تحولات و تغییر است. حالا گندم به وجود آمده. حالا باز باید بنشینیم پای این ساقه درباره رنگش بحث بکنیم که این سبزینه چیست؟ و چه فعل و انفعالاتی در این طبیعت انجام می‌گیرد که رنگ سبز به این زیبایی را گیاه از خودش نشان می‌دهد. دانشمندان نوشتند اگر کل رنگ نباتات و درختان قرمز بود تمام موجودات زنده کور می‌شدند. اما رنگ سبز است که برای چشم خوب است، شاعر عرب می‌گوید «ثلاثة يذهبن عن القلب الحزن/ الماء والخضراء..» «2» این گیاهان سبز چه نشاطی به انسان می‌دهند و بعد می‌آید در گردنه نری و مادگی این دانه نباتی که چه ارتباطی بین گرده نر و گرده ماده برقرار کرده و ازدواج اینها یا به وسیله باد یا به وسیله حیوانات که پای مخصوصی دارند و می‌نشینند گرده ماده می‌چسبد به پایشان گرده را بر می‌دارند و می‌برند روی گرده نر، این گرده ماده با گرده نر قاطی می‌شود محصول به وجود می‌آید. این می‌شود گندم. با میلیاردها چرخشی که در عالم می‌گردد. حالا باید بیاییم سراغ ویتامین‌های گندم که من دقیق یادم نیست که در يك دانه گندم 16 نوع ویتامین قرار داده تا اینجا يك مسئله.

مسئله اعجاب انگیز بعد تناسب بین بدن، دهان، دندان، مری، معده، روده بزرگ و روده کوچک با این خوراکی‌هاست. این دیگر چه داستان عجیبی است که بین وجود ما و بین طعام ما هرچه که هست يك هماهنگی صد در صد وجود دارد. حالا آیه را بشنوید. (فلینظر الانسان الى طعامه) «3» حالا آیه برای ما لذت دارد. البته این آیه شریفه اگر بخواند تحلیل باشد، اقلاً شما باید 20 تا کتاب را بخوانید. چهارجلد است که يك نفر نوشته «پرفسور رجحان» از چهره‌های بسیار برجسته علمی کشور است، استاد ممتاز دانشگاه پزشکی، بازنشسته هم شده و از نظر ایمان و اخلاق آدم وارسته‌ای است، خیلی روی دانشجویانی که دین و ایمان حسابی نداشتند چهره ایشان، اخلاق ایشان و ایمان ایشان اثرگذار بوده و با آن موقعیتش قبل از بازنشستگی

(1) بقره (2): 262.

(2) تفسیر آسان: 29/13، مرحله هفتم.

(3) عبس (80): 24.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 174

30 روز ماه رمضان منبر ظهر مرا ترك نمی کرد. دانشجویانش را هم تشویق می کرد و می آمدند. ایشان 4 جلد کتاب دارد درباره خوراکی ها. یا مرحوم «دکتر غیاث الدین جزائری» دو کتاب دارد، زبان خوراکی ها و زبان نباتات. وقتی این چندکتاب را آدم می خواند می فهمد این آیه یعنی چه؟ (فلینظر الانسان الى طعامه) واجب است انسان با نگاه تحقیق و تعمق طعامش را ببیند. البته امام صادق (ع) در اینجا يك نظر بسیار مهم هم دارند که به آیه شریفه تاویل معنوی هم دادند، مفهوم آیات قرآن هم تحمل معانی مثبت را دارد که حضرت می فرماید: بنگرید که گوشتان را چه کسی تغذیه می کند و چه چیزی تغذیه می کند. معلمات را ببینید کیست، حرفهایش را ببینید چیست. (انا صببنا الماء سبا) ما فرو می ریزیم آب را به کره زمین. (ثم شققنا الارض شقا) آیه شریفه این فعل و انفعالات خاك را می گوید. (فانبتنا فيها حبا) «1» با آوردن باران و زیر و رو شدن خاك ما دانه نباتی می رویانیم. اینجا يك مطلبی را هم باید عنایت بفرمایید که خیلی مهم است و آن این است که خاك قابل کشت زمین می خواهم جنایت ستمگران روزگار را بگویم، در این جمله در این 200-300 ساله اخیر. خاك قابل کشت زمین و مقدار برف و باران و آب رودها و چشمه ها می تواند تا 50 برابر جمعیت فعلی زمین را کاملاً تغذیه کند. اما می بینید چقدر گرسنه در دنیا هست؟ حقشان را چه کسانی دارند می برند. چه کسانی مسئولند؟ شما برای اینکه جنایات این جنایتکاران را بیشتر عنایت بکنید، کتاب دوزخیان روی زمین را باید بخوانید که يك فرانسوی نوشته، سالها در روزگاری که مردم مسلمان الجزایر در بند استعمار فرانسه خائن بودند با تماشای ظلم ها و جنایات ها این کتاب را نوشتند. خوب هم هست که اطلاعی از ستمگران عالم داشته باشید، دو جلد کتاب دیگر به نام «جنگ جهانی دوم» هست که آن کتاب هم خیلی خوب و خواندنی است.

حالا زمین قابل کشت در کره زمین در حدی است که اگر درست بکارند و درست برداشت کنند و درست توزیع کنند 50 برابر جمعیت فعلی را می تواند تغذیه کند. حالا همین مقداری که کشت می کنند چه کسی می تواند شماره دانه های نباتی را به دست بیاورد. (فانبتنا فيها حبا وعنبا وغضبا) چه تعداد؟ انگور و سبزیجات. (وزيتونا و نخلا) «2» چرا از همه روئیدی ها فقط اشاره به انگور و سبزیجات و زيتون و نخل. در همان چهار جلد کتابی که عرض کردم مال آقای رجحان است و دو جلد کتابی که مال دکتر سیدغیاث الدین جزائری است «زبان خوراکی ها» که به صورت داستان است و هر خوراکی را زبان داده که با انسان حرف می زند. من اسمم چیست و کجا جای روئیدم است و چه ویتامین هایی و چه خاصیت هایی برای بدنتان دارم. خرما، انگور و زيتون و سبزیجات. اینها را باید در آن کتاب ها ببینید.

امام هشتم سر سفره نشستند شروع نکردند به خوردن. عرض کردند: یا بن رسول الله! چرا میل نمی کنید؟ فرمود: دیدید تا به حال من سر سفره ای که سبزی خوردن نباشد بنشینم و غذا بخورم. صبر کردند تا سبزی آوردند. خود زیتون و روغن را با این روغن های قلابی که یادگار غرب است روغن نباتی و سال ها به خوردن این مردم دادند و چقدر بدن ها را بیمار کردند و زیر خاک کردند. خود زیتون و روغن و خرما. شما ببینید مریم (س) وقتی عیسی (ع) را به دنیا می آورد، زن بعد از زائیدن دچار ضعف شدید می شود به خاطر هزینه شدن نیروی بدنش. در جا پروردگار به او می گوید (وَهَیْیَ الْیَکُ یَجْذَعُ النَّخْلَه تَسَاقُطُ عَلَیْکَ رَطْبًا جَنِّیًّا) «3» این مواد چهارگانه. انگور و سبزیجات و زیتون و نخل که مقدم بر چیزهای دیگر گفته شده. (وَحَدَائِقُ غَلْبًا) «4» من هم که باغ های متراکم از درخت برای شما به وجود آوردم. حالا باغ های جنگلی که هیچ کس هم در ایجاد و رشدش زحمت نمی کشد. خود پروردگار به بار آوردنده و زارع و به میوه نشاننده این درخت هاست و (فَاکْهَ وَاَبًا) «5» انواع میوه ها را با آن آب و زیر و رو کردن خاک به شما می دهم. آب یعنی چراگاه. یعنی غذای مفت شتران، گاوها و گوسفندان.

(1) عبس (80): 25، 27.

(2) عبس (80): 27، 29.

(3) مریم (19): 25.

(4) عبس (80): 30.

(5) عبس (80): 31.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 175

این يك نگاه به طعام است که حالا يك قسمتش را خودش شرح داده. در آیات قرآن مسائل دیگر را هم در باب نعمت ها می بینیم، يك زمینه ای هم از ابتدای بحث امروز خدمت شما عرض کردم يك نکته هم در پایان بحث بگویم. این همه را گفت، پایانش می گوید (مَتَاعًا لَّکُمْ وَلِأَنعَامِکُمْ) «1» شما در بدن و خوراکی ها با چهارپایان سر يك سفره

هستید. این برای شما امتیاز نیست که خانه‌تان پر از برنج است و یخچالتان پر از گوشت است و باغ و سبزیجات دارید. در مجموع اینها، شما با چارپایان شریکید، امتیاز شما به عقلتان و به انسانیت و عبادت و به علم و به رشد معنوی است.

(1) عبس (80): 32.

متن درسهای تفسیر نوح البلاغه (تفسیر خطبه 86 نوح البلاغه)، ص: 176

درس تفسیر نوح البلاغه (خطبه 86) جلسه چهل و یکم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 88/8/16

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

در لغت عرب عزیز به معنای شکست ناپذیر است. لذا آیاتی که در مقابله با دشمن آمده‌است، رودرروی با مشرکین و کفار است پایان این آیات (ان الله عزيز حكيم يا عليم) «1» بیشتر است. یعنی هر اسبی می‌خواهید بتازانید خدا قدرت شکست ناپذیر است (وما انتم بمعجزين) «2» شما این توان را ندارید که پروردگار عالم را ناتوان کنید و قدرت او را بکوید. نه. این طور نیست. او توانای شکست ناپذیر است. (الله العز و لرسوله) پیامبرش هم توانای شکست ناپذیر است. (وللمومنين) «3» مردم مومن واقعی هم شکست ناپذیر هستند. کربلا شکست خوردند این 72 نفر. نه اینها در گردونه «یقتلون» قرار گرفتند و به اوج پیروزی رسیدند. (ولاتحسبن الذين) «4» حسب، معمولا در آیات قرآن مجید مربوط به خیال بی پایه است. يك توهم و وهم و خیال که ریشه ندارد و متکی به هیچی نیست. (ایحسب الانسان ان یترك السدی) «5» یعنی این گمان تو گمان بی خودی است. (یحسب انّ ماله اخلد) «6» گمانت گمان بیخودی است. اگر فکر می‌کنی این هفتاد و دو نفر را قطعه قطعه کردید و اینها شکست خوردند و شما پیروز شدید نه پرونده شکست برای دین و دینداران باز نشده است از ازل؛ تا ابد هم باز نمی‌شود. (ولاتحسبن الذين قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم) «7» بل اضرابیه است. یعنی گمان شما گمان بیخودی است. گمان بیهوده ای است. گمان باطلی است. پس این

معنا را باید عنایت بفرمایید که شکست برای دین و دینداران در تاریخ عالم وجود نداشته است با این نگاه اگر نگاه بکنید نیکان گذشته را بهترین راهنمایی و دلالت و درس است. و پیروزی برای مجرمین ابداً نبوده، مجرم دائم در حال شکست خوردن بوده، و با این دیدگاه اگر این طایفه را نگاه بکنید این نظر درس گرفتن و نظر پند گرفتن است.

پرونده اینان در قرآن خیلی گسترده است. (افلم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبه الذین من قبلهم) تمام گذشته را آیا دقت نکردند که نهایت کارشان به کجا کشید؟ به شکست و به نابودی؟! (ولدار الاخره خیر للذین اتقوا أفلا تعقلون) «8» خانه آخرت تازه برای اهل تقوا بهتر از زندگی دنیایشان است که شما برای اینکه از طریق این آیه گذشته را نگاه بکنید به چهار نفر می‌توانید نگاه بکنید. چون آیه هر دو را می‌گوید. يك آیه کامل و جامعی است. فرعون را باید نگاه کرد که سرانجام چه شد. آن وقتی که (انا ربکم الأعلى) «9» می‌گفت. در شکست بود یعنی خانه سعادتش و عاقبتش داشت نابود می‌شد. قیامتش داشت تخریب می‌شد. روز و شب داشت گناه بار می‌کرد چنانچه در ابتدای سوره قصص است که (ان فرعون علا فی الأرض وجعل اهلها یتضعف طائفه منهم یدبح ابنائهم و یتحیی نساءهم) «10» مال زمان زنده بودنش و قدرتش بود. در اوج قدرت «انه کان من المفسدین» این شکست

(1) بقره (2): 209.

(2) یونس (10): 53.

(3) منافقون (63): 8.

(4) آل عمران (3): 169.

(5) قیامه (75): 36.

(6) همزه (104): 3.

(7) آل عمران (3): 169.

(8) یوسف (12): 109.

(9) نازعات (79): 24.

(10) قصص (28): 4.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 177

است. بعد از اینکه در آب هم غرق شد و وارد قیامت شد حسابی توانست طعم شکست را بچشد. این آدم یکی از مصادیق قسمت اول آیه است.

این يك حاکم است. اما يك ثروتمند حرفه ای مثل قارون. آن وقتی که دچار تکاثر شده بود در حال شکست بود. آن وقتی که به دعوت موسی گوش نمی داد و لطف موسی را در حق خودش طرد می کرد در حال شکست بود. وقتی هم (خسفنا به الأرض) «1» دیگر واقعا طعم تلخ شکست را چشید. این هم یکی از مصادیق بخش اول آیه است.

يك مصداق که معروف است در تفاسیر، بلعم باعوراست. البته من در یکی از تفاسیر 5-6 جلدی اهل سنت دیدم که ایشان يك فرد زمان پیغمبر را بیان کرده. حالا زمان که برای ما مطرح نیست. اسم هم مطرح نیست. بلعم با آن دانشش که در سوره مبارکه اعراف، بیان شده عاقبتش را می بینید، (فمثله كمثل الكلب ان تحمل عليه يلهث او تترکه يلهث فاقصص القصص) «2» بخوان، این داستانها را برای مردم که بهترین درس و پند و عبرت است، و اما بخش دوم آیه (ولدار الاخره خير) اینجا خير معنی افعّل تفضیل می دهد و حتما مقابل دارد. یعنی خوب دارد که می گوید خوبتر. نيك دارد که می گوید نيك تر. آن مقابلش چیست؟ بهترش مال (ولدار الاخره للذين اتقوا) است. بهتر و خوبتر چیست؟ يوسف و حکومتش و زندگیش. بالاخره يك زندگي بسيار خوبی در کشور مصر برای يوسف بود ولی با تقوا بود. بيت المال دستش بود. اسلحه دستش بود. قدرت سیاسی دستش بود اما با تقوا بود. یعنی در هیچ کدام از این نواحی نه در ناحیه بيت المال و نه در ناحیه سیاست و حکومت و نه در ناحیه اسلحه و ارتش ابدًا نلغزید. یعنی هر لحظه يوسف عبادت می کرد. هر لحظه. با حکومتش با بيت المالش با اسلحه اش. این زندگي خوب، نيك، ولی نمی شود گفت زندگي بهتر. چون در برابرش زندگي آخرت است. (خير للذين اتقوا) «3» خودش هم به همین معنا اعتراف کرد. زمانی که در سفر سوم شناختند او را. ایشان با يك دنيا ادب به ده تا برادرش فرمود (هل علمتم ما فعلتم بيوسف واخيه) «4» هر ده نفر بھتشان زد که ما چهل سال قبل این بچه را انداختیم در چاه باید ناپود شده باشد. در این کشور اسم يوسف آن هم به وسیله عزیز. همه غرق در حیرت شدند که يهودا بزرگترشان برگشت و گفت (أأنك لأنت يوسف قال انا يوسف وهذا اخي) «5» آن وقت ببینید علت این رشد را چه چیزی بیان می کند. (من يتق ويصبر) همین دو کلمه. همه خوبی ها در همین دو کلمه است. همه پیروزی در همین دو کلمه می باشد. این دو کلمه قفلی بر هفت در دوزخ است. این دو کلمه

کلیدی بر هشت در هشت است. (اِنَّهُ مِنْ يَتَّقِ وَيَصْبِر) کسی که اهل تقوا باشد، هم برای باطنش و هم برای ظاهرش و بر این تقوا صبر بکند. خودش را در گردونه تقوا نگاه بدارد که از این دایره بیرون نرود. حالا نتیجه اش خیلی مهم است. (فان الله لا يضيع اجر المحسنين) «6» البته محسنین در این آیه یعنی همین باتقواها و صابران هستند.

خیلی از جوان‌ها از من سوال می‌کنند چکار بکنیم به مقامات معنوی برسیم، من همین يك قطعه سوره یوسف را می‌گویم. وقتی این ده نفر شناختند او را و غرق در تعجب شدند جوابشان را داد که بله ما را انداختید ته چاه به نیت اینکه ما هفت کفن پیوسانیم و دیگر چیزی از ما نماند. ولی تقوا و خود را در دایره تقوا نگاه داشتن، صبر یعنی کف نفس باعث شد که ما به این درجه برسیم. هیچ توانی و قدرتی برای بالا بردن انسان مانند ترك گناه نیست. یقین بدانید که عبادات قدرتش به اندازه قدرت ترك گناه نیست. (ولدان)

(1) عنكبوت (29): 40.

(2) اعراف (7): 176.

(3) یوسف (12): 109.

(4) یوسف (12): 89.

(5) یوسف (12): 90.

(6) یوسف (12): 90.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 178

الآخره خیر للذین اتقوا افلا تعقلون) «1» خیلی آخرت برای یوسف بهتر است. من به نظرم این از آیاتی است که خیلی حرف دارد.

مسئله نظر تمام شد. بصیرت که حاصل نظر است یعنی آن جمله دوم امیرالمومنین، «نظر فابصر» «2» این مقابلش چیست؟ اعمی یعنی کوردلی. سوره فاطر آیه 19. (وما یستوی الأعمی والبصیر) در هیچ چیز. (ولا الظلمات ولا النور ولا

الظَّلَّ ولا الحرور و مایستوی الاحیاء ولا الأموات) «3» اعمی. آنهایی که در ظلماتند آنهایی که در حرور هستند، آنهایی که مرده حساب می شوند دور ریخته می شوند و بهترین حرفی که خدا درباره اینها دارد آیه عجیبی است. عجیب بودن آی مال این است که فعل ماضی سر آیه است با اینکه باید یکون باشد. قیامت اعمی ها را می خواهد بگوید. قیامت تاریک دلان را می خواهد بگوید. قیامت باطن جهنمی ها را می خواهد بگوید. قیامت اموات را می خواهد بگوید نه مرده اصطلاحی (أَوْ مَنْ كان ميتاً فأحييناه) «4» «امات قلبی عظیم جنایتی» «5» (مانت بسمع من فی القبور) «6» اینها را می خواهد بگوید. (إذا دعاكم لما یحییکم) «7» یعنی شما بدون نبوت و بدون خدا و بدون وحی میت هستید. هر کس که می خواهید باشید. یعنی آن وقتی که در دنیا بودند و کاخ داشتند و قارون بودند و بلعم بودند و در پول می غلطیدند و در ریاست می غلطیدند آن زمان (کانوا لجهنم خطباً) «8» هیزم دوزخ بودند. این آیه هم از آیات خیلی قابل دقت قرآن است. (وَأَنَّ جَهَنَّمَ لَظِلَّةٌ بِالْكَافِرِينَ) «9» با اسم فاعل «محیط» همین الان. الان دوزخ احاطه بر کافران دارد. این شکست است و بدترین شکست است.

ارزش کار بر مبنای بصیرت است. خداوند به پیامبر می فرماید: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي» بگو این راه من است. این است راه «أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ» تمام حقایق برای من روشن است و من براساس این روشنایی و بصیرت شما را به خدا دعوت می کنم. حالا شما اگر زلفتان به توحید گره بخورد در دنیا و آخرت چه چیزی گیرتان می آید؟ این دعوت بر بصیرت است یا دعوت بر ضد بصیرت، معلوم است این دعوت به هوای نفس و به شهوات بی مهار و به بت زنده و به بت بی جان و به مادیت محض است. آن دعوت در فضای کوردلی است. (أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعْنِي) «10» که مصداق اتم «من اتبعنی» ائمه طاهرین (ع) هستند.

امیرالمومنین چقدر زیبا سخن گفته و پرمعنا. بصیر را معنی کرده که به چه کسی می گویند بصیر. «فَأَمَّا الْبَصِيرُ مِنْ سَمْعٍ وَ تَفَكُّرٍ» بشنود و در اندیشه فرو برود. «وَنَظَرٍ وَ ابْصَرٍ» که این جمله خودشان در خطبه 86 است که توضیح داده شد. «وَأَنْتَفَعُ بِالْعَبْرِ» «11» بصیر آن کسی است که از تمام جریانات تلخ و شیرین عالم پند بگیرد.

من این آقایی را که اسم می برم قبرش هم زیر ساعت همین حرم حضرت معصومه (س) است در صحن دیده بودمش. مرحوم حاج محمدحسین احسن که بالای 40 سال در بروجرد و در قم در محضر آیت الله العظمی بروجردی بود. در بروجرد تاجر بود بین دو نماز ایشان مسئله می گفت. ایشان که آمد قم این بزرگوار هم طاقت نیاورد و دنبال ایشان آمد قم، خیلی آدم وفاداری بود به ایشان. ایشان نقل می کرد. یکبار

(2) نهج البلاغه: 86 (فی بیان صفات المتقین و صفات الفساق ...).

(3) فاطر (35): 22.

(4) انعام (6): 122.

(5) بحار الانوار: 142 / 91، باب 32 (مناجاة التائبین).

(6) فاطر (35): 22.

(7) انفال (8): 24.

(8) جن (72): 15.

(9) توبه (9): 49؛ عنکبوت (29): 54.

(10) یوسف (12): 108.

(11) تحف العقول: 154؛ بحار الانوار: 409 / 74، باب 15، حدیث 38.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 179

هم پسرش برایم نقل کرد در بروجرد. می گفت: هوا خیلی گرم بود و آن وقت هم این کولرهای مختلف نبود. نهایت کاری که مردم می توانستند برای مبارزه با گرما بکنند بادبزنی بود رفتیم روستای وشنوه جای خنک و دار و درخت دار يك خانه ای را برای آقای بروجردی گرفتیم، گاهی روزها من می رفتم در ده قندی بخرم چایی بخرم يك روز بعدازظهر در آن خانه جوی آب روان بود. به ایشان عرض کردم آقا من تا بیرون باید بروم و بیایم يك قالیچه بردم لب جوی، آب و هوا خیلی عالی است شما از توی اتاق در بیایید کنار آب بنشینید. من رفتم خرید کردم و برگشتم. پیرمرد 88 ساله با آن همه خدمات با آن علم با آن آثار، حاج محمدحسین می گفت من رسیدم پشت در صدای گریه ایشان می آمد. بلند تا توی کوچه صدایش می آمد. خیلی ترسیدم که حالا حادثه برای شخص خودشان اتفاق افتاده دارند گریه می کنند یا یکی از

قم، بروجرد، جایی خبر ناگوار برایشان آورده. آرام در را باز کردم دیدم به شدت دارد اشک می‌ریزد. خیلی بگآء بود مرحوم آقای بروجردی. گفت آمدم دو قدمی شان نشستم تا يك مقدار گریه شان آرام شد گفتم آقا چه شده؟ برای خودتان خبری از کسی برای شما آمده؟ فرمود: نه. برای خود اتفاقی نیفتاده. داشتم رفتن آب جوی را نگاه می‌کردم به ادبیات فارسی هم ایشان خیلی وارد بود.

بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین کاین اشارت زجهان گذران ما را بس «1» آبی که دارد می‌رود دیگر بر نمی‌گردد. این شبهه ای که می‌رود در جوی عالم برای ما دیگر بر نمی‌گردد. هفته ای که در رود عالم رفت دیگر بر نمی‌گردد. گفتم آب دارد می‌رود و بر نمی‌گردد. شما چرا دارید اینطور گریه می‌کنید؟ فرمود: هشتاد و چند سال رفت و بر هم نمی‌گردد و کاری نکردم. این را آدم باور بکند خون گریه می‌کند. کاری نکردم حرف دروغی نیست. یعنی در مقابل عظمت حق و این همه عنایت و لطفی که به من آخوند کرده اگر بنای به تلاقی بود چکار کرده بود؟ چه کردم که هم وزن این همه عنایت او و نعمت او قرار بگیرد. هیچ کاری. «وانتفع بالعبر» بعد از اینکه «سمع و تفکر و نظر ابصر وانتفع بالعبر و سلك جددا واضحا» «2» دیگر باید پا شود در راه مستقیم الهی راه بیفتد. «یتجنب و فيه الصرعه في المهوى» کاملاً بیدار خودش باشد که در هاویه‌ها سرنگون نشود. در دره های هولناك معنوی نیفتد.

در غرر الحکم چقدر این جمله زیباست با این کوتاهی‌ش. «ابصر الناس من ابصر عيوبه» این به نظر امیرالمومنین بیناترین مردم کسی است که در خودش حبس نباشد. در خودبینی حبس نباشد. عیوب خودش را درك بکند که من چه عیب هایی دارم و چه کمبودهایی در اخلاق، در عمل، در علم دارم. که بعد هم به رفع عیوبش اقدام بکند. این يك جمله. «واقلع ذنوبه» «3» قلع یعنی ریشه کن کردن. ابصر الناس کسی است که تمام مواد گناهش را ریشه کن بکند. راحت کند خودش را.

خداوند بصیر را این طور معرفی می‌کند. (فمن ابصر فلنفسه) آن کسی که واقعا بصیر است به سود خودش است. پس ما از هرچه که سود واقعی ببریم ودر آن باشد، نشان می‌دهد بصیریم. (وَمَنْ عَمِيَ فَعَلِيهَا) «4»

سوره فصلت آیه (وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ) قوم ثمود را ما هدایت کردیم به وسیله پیامبرشان تمام دلالت های لازم را به آنها داشتیم. (فاستحبوا العمى على الهدى) «5» آن کسی که هدایت خدا را قبول نکند اعمی و ضد بصیر است. آخرین آیه را هم بشنوید از سوره مبارکه رعد آیه 19 چون آیات بعد توضیح آخر این آیه است. (أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقَّ) «6» يعلم یعنی آگاهی، معرفت، رفته فکر کرده و شنیده و خوانده. مطالعه کرده که حالا يعلم شده. من این آیه را با 4- 5 آیه قبلش را شش سال یعنی 60 جلسه بحث کردم البته 20 جلسه اش

(1) حافظ شیرازی.

(2) تحف العقول: 154.

(3) غرر الحکم: 234، حدیث 4690.

(4) انعام (6): 104.

(5) فصلت (41): 17.

(6) رعد (13): 19.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 180

خرج این قطعه آیه شد که اغلب فعل های 4- 5 آیه بعد مضارع است. (یوفون بعهد الله) «1» عهدالله طبق سوره بقره عهد امامت و نبوت است. و طبق آیات و روایات دیگر قرآن است. اینان تا آخر عمرشان به نبوت انبیا و امامت امامان و به کتاب خدا عملاً وفادار هستند. معطلی من دو سال سر همین جمله بود.

کلمه «حق» با «یعلم» ارتباط دارد. «افمن یعلم» آنچه که از جانب خدا بر تو نازل شده حق است و واقعیت است. «کمن هو اعمی» این آدم فهمیده عالم با معرفت مانند کوردل است؟ «انما یتذكر أولوا الالباب» صاحبان خرد به حق بودن قرآن توجه دارند. حالا عاقلان و خردمندان چه کسانی هستند؟ اخلاق و اعمال و عقاید آنها را در چند آیه بعد بیان می کند. این بصیر است. پیامبر می فرماید «شَرَّ العَمی عَمی القلب» «2» بدترین کوری، کوردلی است.

من يك عمه پدری داشتم که عمه پدرم بود. سالی یکبار چون راهش به تهران دور بود. 60- 70 فرسخ دورتر بود من می رفتم دیدنش. نزدیک 27- 28 سال است که از دنیا رفته. آن وقت در يك ده زندگی می کرد شوهرش البته زندگیش در آن ده بود، صدسال پیش که ازدواج کرده بود عمه پدر مان را برد در آن ده، يك خانه خشتی و کاه گلی و تیرچوبی بود. 20 سال هم بود که شوهرش از دنیا رفته بود يك پسر هم داشت که روحانی باسواد و با تربیتی بود که آن هم مرده بود. دخترش هم سر زاز از دنیا رفته بود ولی من در خانواده خودمان، از جامعه که خبر ندارم شاکرتر و صابرتر و راضی تر

از او را ندیده بودم. اتفاقی که زندگی می کرد در آن نان هم می پختند. تمام دیوارها از دود هیزم سیاه بود طاق سیاه بود و برق هم نداشتند. چشمش هم نمی دید. یکبار که من رفتم خدمت ایشان، دیدم يك قرآن از قرآن های چاپ هندی قدیم روی کرسی است. به او گفتم عمه قرآن هم می خوانی؟ گفت: عمه جان می خوانم. شب فقط می خوانم. گفتم شما که برق ندارید. یکی از این چراغ های لامپ های قدیمی که نورش کم بود داشت، گفتم چشمتان هم که نمی بیند چطوری قرآن می خوانید. نمی خواست بگوید. خیلی آدم کم حرف و کتومی بود. فهمیده بود که من طلبه شدم. خیلی خوشحال بود. گاهی گریه می کرد از خوشحالی. گفت: عمه من چشمم بالکل نابینا شده. وقتی که دیگر نمی دیدم دکترهایم دیگر ناامید بودند از عمل چشم به پروردگار عالم گفتم 80 سال دوست داشتی من ببینم. چندروزی که از عمرم باقی مانده دوست داری من ببینم. این که دوست داشتی من ببینم و دوست داری که من ببینم يك حقیقت است. من مملوك تو هستم. من حق ندارم به تو بگویم، چرا حالا چشمم نمی بیند. اما این حق را خودت به من دادی. اگر این حق را هم به من نداده بودی من حرف هم نمی زدم که در قرآن فرمودی (ادعونی استجب لكم) «3» گفتم حالا چشمم بالکل نمی بیند اما به من اجازه بده وقتی قرآنت را باز می کنم بتوانم بخوانم. نگذار من محروم از ارتباط با کتابت بشوم. گفت از آن وقتی که به او گفتم دیگر شبها قرآن را که باز می کنم بین چشمم و آیات يك نوری وصل می شود من آیات را خوب می بینم و می خوانم. اما قرآن را که می بندم آن نور هم می رود و دیگر چیزی نمی بینم. فقط وقتی قرآن را باز می کنم این ارتباط برقرار می شود. واقعا از خدا بخواهیم و کنار حرم حضرت معصومه (س)، اینجا یقین بدانید که چون برایم تجربه شده که دعا مستجاب است حالا که ما رفتیم سراغ نهج البلاغه خداوند متعال عنایت بکند نهج البلاغه را هم سراغ ما بفرستد یعنی نهج البلاغه خودش را به ما بنمایاند.

امیرالمومنین در آن خطبه ای که این آیه را توضیح می دهد. «رجال لاتلهيهم تجاره ولابيع عن ذكرالله» بیش از يك صفحه این بخش آیه را امام در توضیح دادن غوغا کرده. آن را هم ببینید و ببینید این درخواست درخواستی نیست که نتواند تحقق پیدا بکند. يك وقت ما قرآن و نهج البلاغه را می خوانیم و يك وقت قرآن و نهج البلاغه خودشان را برای ما می خوانند. اگر به آن نقطه دست پیدا بکنیم آن وقت می بینید در هر جمله نهج البلاغه سیر معارف در حرکت است. باز این حرف خود امیرالمومنین است. «ينحدرعني السيل» «4» سيل وار

(1) رعد (13): 20.

(2) ارشاد القلوب، دیلمی: 73 / 1.

(3) غافر (40): 60.

(4) نهج البلاغه: خطبه 3 (معروف به شقشقیه).

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 181

از من سرازیر است. بالاخره نشانش دادند ارائه به او دادند اینطور نیست که یکطرفه باشد و فقط باید قرآن را قرائت کرد. نه. خود خدا در قرآن مجید به پیامبر می گوید (ان علينا جمعه وقرآنه) «1» خود من حالا قرآن را برای تو قرائت می کنم. واقعا قرائت او با قرائت بشر یکی است؟ وقتی خود خدا بر ما قرائت بکند دریادیا معارف در قلب ما می ریزد.

(1) قیامه (75): 17.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 182

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه چهل و دوم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 88 / 8 / 17

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

از مجموعه مسائلی که در جمله شریفه «نظر فابصر» «1» گفته شد، روایات مهمی در باب عبرت باقی ماند که از وجود مبارك حضرت زين العابدين نقل شده و دو متن بسیار مهم از رسول خدا و امیرالمومنین در معرفی انسان بصیر باقی ماند که در این دو متن که یکی در نهج البلاغه است و یکی هم در کتابهای مختلف با الفاظ مختلفه وارد شده. کافی و بحار و چندکتاب دیگر. این مجموعه را عنایت کنید تقریبا بحث در این جمله امروز خاتمه پیدا می کند.

کسانی که اهل نظر و اهل دقت و اهل بینش هستند هر چیزی را که نگاه می کنند هر جریانی را که می بینند، اهل درس گرفتن و عبرت گرفتن هستند و نگاهی که دارند کاملاً به نفع خودشان است، به بیداری آنها اضافه می کند، به توقف آنها نسبت به گناه اضافه می کند، به شوق آنها برای سیر در بندگی اضافه می کند، این گونه نگاهشان به نظر وجود مبارک امام صادق عبادت است. یعنی خود همین نگاه بندگی خداست. فرمان بردن از خداست. چرا که نگاه عبرت را پروردگار دستور داده در قرآن و کسی که از فرمان حضرت حق پیروی بکند و چنین نگاهی به جریانات و حوادث داشته باشد، دارد خدا را عبادت می کند.

در يك جلسه ای به نقل روضه کافی که جلد دهم دوره کافی می شود. دو جلد اصول است و هفت جلد فروع است و يك جلد روضه. روضه به معنای گلستان و باغستان است. یکی از زیباترین کتاب هاست این بخش از روضه که خوب است این کتاب را برادران يك کتاب مباحثه ای قرار بدهند. خیلی پرمطلب و پرنکته است. مسائل مهمی در این جلد مطرح شده که يك زمانی خودم شهرهایی که منبر می رفتم یا تهران این کتاب جزء کتاب هایی بود که همراه بود. خیلی استفاده بردم از این کتاب. مرحوم کلینی نقل می کند که خدمت امام ششم صحبت از ابوذر شد و هر کسی هر خیری و هر خوبی و ویژگی ای از ابوذر خبر داشت در آن جلسه بیان کرد. امام ششم هم مستمع بودند حرف های همه که تمام شد امام صادق (ع) درباره ابوذر نظر دادند این جمله را فرمودند «**كان اكثر**» این خبر مقدم است که منصوب خوانده می شود. «**عباده ابي ذر رحم الله عليه خصلتين التفكير والاعتبار**» 2» این ارزش ابوذر است. بیشترین عبادت ابوذر و بندگی او اندیشه و فکر بود که همان نظر است و اعتبار یعنی عبرت گرفتن و درس گرفتن که نتیجه آن نظر است. پس خود این نگاه کردن و نتیجه گرفتن و عبرت گرفتن يك عبادت است و رشته ای از بندگی پروردگار عالم است.

گاهی هم در روایات ما، از اینکه مردم کمتر اهل پند گرفتن هستند گلایه شده و ائمه ما کلاً پندگیرندگان را کم می دانند. وقتی که کم باشند بقیه که اکثریت را تشکیل می دهند می شوند اهل نسیان و اهل غفلت و دارند ضرر می کنند.

امیرالمومنین می فرمایند «**ما اكثر العبر واقل الاعتبار**» 3» تمام جهان کلاس پند و عبرت است ولی چقدر عبرت گیرنده و پندگیرنده کم است. همه چیز پند است. يك داستانی در زمان عبدالملك مروان اتفاق افتاد در کوفه که يك شاعر فارسی زبان، این داستان را خیلی زیبا به شعر درآورده. در باب همین پند گرفتن و عبرت گرفتن است. در این شهر کوفه در يك مدت اندك چند نفر حکومت کردند که کل حکومت این چند نفر زمان کمی بود و در این زمان کم چه خون ها ریخته شد و چه جنایت ها شد، چه غارت ها صورت گرفت که هیچ کدامش برای بقاء حاکم کاربردی نداشت. يك ذره هم کاربرد نداشت. فقط تبعات حکومت این بود که پرونده بسیار سنگینی از گناه و معصیت برای این بدبخت ها تدوین بشود و یا بمرند یا کشته بشوند که اغلبشان هم کشته شدند. در این مدت زمان کم فقط يك نفر يك حکومت نسبتاً خوبی داشت که مورد دعای وجود مبارک

(1) نهج البلاغه: خطبه 86 (فی بیان صفات المتقین و صفات الفساق).

(2) الخصال، شیخ صدوق: 42/1، حدیث 33.

(3) نهج البلاغه: حکمت 297.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 183

زین العابدین هم قرار گرفت و دعای اهل بیت، اما زمانش خیلی کم بود همین زمان کوتاه با چند حاکم بهترین زمینه عبرت است که حالا اگر کاری دستم افتاد و پولی دستم آمد و قدرتی دستم آمد و علمی دست من آمد و مقامی دست من آمد خیال نکنم اینها به بودن من در این دنیا اضافه می کند یا حافظ من از خطر است یا نگاهدارنده من از خطر است. هیچ کدام اینها کاری برای کسانی که شانی برای خودشان درست می کنند یا برایشان درست می شود ندارند.

من شنیدم که مرحوم آیت الله العظمی بروجردی هرچند وقت یکبار با آن مقامشان و رفعتشان و موقعیت و جایگاهشان يك نامه می نوشتند به نجف به مرحوم آیت الله العظمی آسیدجمال الدین گلپایگانی که در اصفهان ده سال با هم، هم دوره بودند. مرحوم آسیدجمال به مقامات خیلی بالای معنوی رسید که خود مرحوم آقای بروجردی هم همینطور. ایشان هم از شعور معنوی کم نداشتند ولی ببینید این بیداری و بصیرت را، نامه می نوشتند که حسین بروجردی را نصیحت کنید. ایشان هم تعارفی نبود مرحوم آسیدجمال يك بار که جواب نوشتند به ایشان، نوشتند این مرجعیت نه برای تو می ماند و نه برای من. عن قریب است که هر دو دوی ما را به يك پارچه بپیچند و میان تاریکی گور بگذارند و بروند، حالا چیزی که از دست ما می خواهد برود، دل خوش کردن به آن معنا ندارد.

امام چهارم می فرمایند بنا به نقل مرحوم مجلسی در بحار، که در جلد 75 بحارالانوار باب مواعظ آمده: «مسکین ابن آدم له فی کل یوم ثلاث مصائب لایعتبر بواحدہ منهن» یعنی بیچاره پسر آدم. ورشکسته و بدبخت پسر آدم. هر روز این بیچاره سه حادثه جلوی چشمش هست که درس هم نمی گیرد. پند نمی گیرد. «ولواعتر لہانت علیہ المصائب وامر وجع الدنیا» اگر اهل پند گرفتن بود، مشکلاتی که در زندگی برایش پیش می آمد، سختی ها و رنج ها، خیلی برایش سبک می شد. دیگر اهل جزع و فزع نمی شد. داد و بیداد نمی کرد. اهل شکایت و نفرین نمی شد. داد نمی کشید که چرخ و فلک برگردد. ای خدا این چه وضعی است. يك چنین چیزهایی برایش پیش نمی آمد. امور دنیا، کسب دنیا، زن و بچه داری

دنیا، رفاقت مردم برایش بدون بار می شد و سخت نبود. «فاما المصيبة الاولى فاليوم الذي ينقص من عمره» این يك مصیبت و يك حادثه ای است که به او می رسد. روز که تمام می شود و از عمرش کم می شود. او عبرت نمی گیرد و بی توجه است و فکر می کند ماندنی است و همیشگی است. اگر نگاهی به این معنا بود که يك روز از عمر کم شد. معنی این است که يك روز به مرگ نزدیک شدم. يك روز به آخرت نزدیک شدم. اگر این نقص عمر را روزانه این گونه ببیند خوب یقین به این معنا پیدا می کند که من مسافرم و در يك جاده ای دارم سفر می کنم که از دروازه مرگ از این جاده بیرون می روم. حالا که من مسافر به شکل مسافر باید زندگی بکنم. دیگر کارهایی که نشان می دهد طرفش فکر کرده سال های سال در این دنیا زندگی می کند نمی کند. دیگر گناه بار نمی کند. ظلم بار نمی کند. معصیت بار نمی کند. رابطه اش با دنیا، يك رابطه صحیحی می شود. ولی عبرت نمی گیرد. بعد حضرت می فرماید: اما زمانی که «وانا له نقصان في ماله اغتم به» يك پنج هزار تومان از دستش می رود، ده هزار تومان از دستش می رود. «والدرهم يخلف عنه» پولی که از دست می دهد کار می کنی باز هم به دست می آوریم «والعمر لا يرد شيء» عمر که عوض ندارد. جایگزین ندارد. این يك روزی که از دست رفت، رفت. اما در نقصان مال غصه دار می شود در نقصان عمر غصه دار نمی شود. این دلیل بر غفلتش می شود. اما عمرش را نه. به اندازه پولی که از دستش رفته، يك روزی که از دستش رفته و نابود شده و هدر رفت و ضایع شد، غصه نمی خورد. خود حضرت غصه می خورد که چرا مردم غصه نمی خورند. «والثانية انه يستوفي رزقه» آن چیزی که خدا برایش مقرر کرده از روزی از کانال های کسی یا هدیه یا بخشش به او می رسد. و بداند «فان كان حالاً حوسب عليه» اگر این رزق رسیده به او از مسیر حلال باشد با او حساب می شود. «وان كان حراماً عوقب عليه» «1» توجه هم به این ندارد که «في حالها حساب و في حرامها عقاب» «2» اگر توجه داشته باشد به این معنا، در حالش هم

(1) بحار الانوار: 160 / 75، باب 21، حدیث 21، (به نقل از الاختصاص: 342).

(2) نهج البلاغه: خطبه 81 (في ذم صفة الدنيا).

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 184

به خودش سخت گیری می کند و با احتیاط عمل می کند. حلال را حساب می کند اگر اضافه دارد زکات و خمسش را می دهد. اگر بنا باشد که اصل کاری را پای ما حساب بکنند دیگر وای بر حرام. «والثالثة اعظم من ذلك» اما سومی از

مصائب که هر روزه است خیلی از این دو تا سنگین تر است. «قیل وماهی؟» به حضرت عرض کردند: این سومی چیست. فرمود: «ما من يوم يمسی الا وقد نا من الاخره مرحله» هیچ روزی را شب نمی کند مگر اینکه يك قدم به آخرت نزدیک می شود. اما آخرتی که بنشین پیش او و حرفش را با او بزنی و بررسی که وارد آخرت شدی اهل بهشتی یا اهل دوزخ. «لایدری علی الجنة ام علی النار» 1» امروز را بر این گذرانند که اهل بهشت است یا نه اهل دوزخ است. این را هم فکر نمی کند. در هر صورت سه مورد عبرت در خود انسان است.

و اما بصیر. این دو خطبه خیلی مهم است. یکی خطب 133 نهج البلاغه است. حالا اینی که من یادداشت کردم از نهج البلاغه ترجمه خودم یادداشت کردم خطب 133 است. «وانما الدنيا منتهی بصر الاعمی» آخرین مرز نگاه کوردلان دنیاست. حالا توضیح بهتری بخواهیم بدهیم اینجور باید توضیح بدهیم که امیرالمومنین می فرماید آخرین مرز نگاه کوردلان همین آشپزخانه است و اتاق ها و مغازه و خرید و فروش و خوردن و پوشیدن و خوابیدن و لذت بردن. این آخرین مرز نگاه کوردلان است. «لایبصر ما وراءها شیئا» هیچ چیزی را دیگر خارج از آن چه که می بیند، نمی بیند. فقط همین هایی که شکم و شهوتش را اداره بکنند می بیند. در حالی که این کوردل اگر به خودش زحمت بدهد و يك نگاهی به نبوت انبیا و امامت ائمه و قرآن مجید بیندازد می بیند این اتاقی که خودش را در آن حبس کرده آخرین مرز حیات نیست. این آشپزخانه و این خانه و درآمد و شکم و شهوت اینها آخرین مرز نیست. اما بصیر یعنی آن کسی که بالاخره با منابع بصیرت مثل انبیاء و ائمه و قرآن و عقلش ارتباط پیدا کرده «والبصیر ینفذها بصره» 2» دیدش دید نافذی است که خیلی جلوتر از خودش را می بیند. آینده را می بیند.

يك جمله ای امام صادق درباره قمر بنی هاشم دارند که خیلی زیباست در بعضی از کتاب ها هم دیدم افراد شایسته هم نوشتند يك جمله اش را اشتباه معنی کردند. «كان عمنا العباس بی علی نافذ البصیر صلب الایمان» این مال حضرت صادق (ع) است. عموم عباس ایمان از دست نرفتنی داشت. صلب یعنی پابرجا و سخت و محکم. «نافذ البصیره» همین که امیرالمومنین می فرماید. دیدش وسعت بین بود. فقط دنیا را نمی دید. پشت این پرده ها را هم می دید با كمك عقل و نبوت و وحی. «جاهد مع ابی عبدالله وابلی بلاء حسنا» 3» که این را بعضی ها اشتباه ترجمه کردند. ترجمه کردند امتحان خوبی داد. ولی این يك اصطلاح عربی است و مربوط به میدان جنگ هم هست که من به یکی از نویسندگان به واسطه گفتم، نمی خواهد اسم مرا ببری اما بگو در کتابت این اشتباه را کردی خیلی هم از آن بنده خدا تشکر کرده بود و گفته بود در چاپ بعد جبران می کنم و عجیب است که من غفلت داشتم. این اصطلاح است. «ابلی بلاء حسنا» یعنی جنگ نمایان و نیکی کرد. این اصطلاح شناسی عربی خیلی مهم است. شخصی يك ترجمه ای از نهج البلاغه دیدم به من نشان داد. حالا آن معروف به این ترجمه است و در دسترس هم نیست که دارم عرض می کنم. در جنگ جمل امیرالمومنین به عبدالله بن قیس فرمود: «و اشدد مؤزرك و اخرج من حرك» 4» و حمله کن و بایست و از این نیزه ها و شمشیرها نترس.

این اشدد مؤثرک. این اصطلاح است. مترجم معنی کرده بود که حضرت به عبدالله قیس فرمود: بند شلوارت را محکم ببند که داری حرکت می کنی يك وقت شلوار از پایت پایین نیاید. این معنیش این است کمربت را محکم ببند. یعنی قوی باش در این جنگ. آدم سستی نباش. آدم ناتوانی نباش. ضعف از خودت نشان نده. یا

(1) بحار الانوار: 160 / 75، باب 21، حدیث 21 (به نقل از الاختصاص: 342).

(2) نهج البلاغه: خطبه 133، (يعظم الله سبحانه و يذكر القرآن و النبي و يعظ الناس).

(3) اعيان الشيعه: 430 / 7.

(4) نهج البلاغه: نامه 63، (من كتاب له الى ابي موسى الاشعري ... لحرب اصحاب الجمل).

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 185

در ترجمه های قرآن دیدید (تبت یدا ابی لهب) «1» ترجمه کردند بریده باد دو دست ابی لهب. این بریده باد نفرین خود پروردگار است. در حالی که ابی لهب با يك بیماری پوستی بدی مرد و دو دستهایش هم به بدنش بود و قطع نشده بود که حالا اگر یکی به ما می خواهد ایراد بگیرد باید بگوید نفرین خدا هم که مال خود خدا هم بوده نگرفته و مستجاب نشده. اما این ید کنایه از قدرت است. یعنی آن توانی که ابولهب داشت با رفقای کثیف مکه اش با رسول خدا درگیر بود خداوند نفرین می کند یعنی نابود باد قدرت ابی لهب که نابود هم شد. یعنی کارش به جایی رسید که به ضعف و زبونی نشست و خبر جنگ بدر را هم که شنید بیمار شد بعد هم مرد. این اصطلاح است.

«والبصیر ینفذها بصره و یعلم ان الدار وراءها» آخرین مرز نگاه بصیر دنیا نیست. آخرین مرز نگاهش آخرت است. «فالبصیر منها شاخص» اینجا ویژگی بصیر را می گوید. شاخص به معنی حرکت و سفر است. انسان بینا و با بینش از دنیا به طرف آخرت حرکت می کند. «والاعمی الیها شاخص» اما کوردل حرکتش برعکس است. پشت به پشت همدیگر حرکت می کنند. بصیر می رود طرف آخرت و همه این ابزار دنیا را خرج این سفر پاك می کند ولی کوردل به طرف دنیا می دود. در حالیکه آخرت به طرف بصیر می آید ولی دنیا از کوردل دور می شود چون هر يك روزی که از عمرش می گذرد رابطه اش با دنیا سست تر می شود. «والبصیر منها متزود» «2» آدم بینا از همه چیز دنیا برای آخرت توشه بر می دارد.

«والاعمی لها متزود» کوردل حمالی برای دنیا می کند. بعد هم 40-50 میلیارد تومان بیشتر و کمتر می گذارد و با چشم حسرت نگاه می کند و جان به ملك الموت می دهد. این خطبه 133 است.

اما يك بصیری را هم بحار و کافی حالا من متن کاملش را برای شما می خوانم. «عن ابی عبدالله»، راوی وجود مبارك امام صادق است. «استقبل رسول الله حارثه بن مالك» پیامبر اکرم با حارثه بن مالك روبه رو شد و برخورد کرد. می دانید که باب استفعال گاهی معنی لازم هم می دهد یعنی دنبالش نرفت و رو به رو شد با حارثه بن مالك. «فقال له کیف انت یا حارثه» یعنی حالت چطور است؟ «فقال: یا رسول الله مومن حقا» من يك مومنی هستم که ایمانم ایمان حقیقی و واقعی است و باور درستی دارم. این ادعا خصوصیات مومن در این آیات بیان شده است. (انما المومنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم واذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا وعلی رهم یتوکلون* الذین یمینون الصلاه واما رزقناهم ینفقون) «3» که پنج تا خصلت در این دو آیه بیان شده و بعدش هم سه پاداش برای این گونه مومنین پروردگار بیان می کند. (اولئک هم المومنون حقا لهم درجات عند رهم ومغفره ورزق کریم) «4» درباره شان هم در همان آیات قبل می گوید.

حضرت فرمودند: «لکل شیء حقیقه» حارثه برای هر چیزی در این عالم يك ریشه و اساسی و يك حقیقتی هست. «فما حقیقه قولک» اینکه می گویی من مومن حقم دلیلش را بگو و حقیقت و آثارش را بگو. «فقال یا رسول الله عزفت نفسی عن الدنيا» اصلا وجودم از دنیا رمیمده شده. تخلیه شدم از دنیا. معنی اش این است که من دیگر آدم اهل دنیایی نیستم. آدمی نیستم که اسیر دنیا باشم و کوردل نیستم. «فأسهرت لیلی» که این کنایه است یعنی چشم خودم بیمار است. شبم بیدار است یعنی خودم بیدارم. «و أظلمات هواجری» روزهای گرم روزه می گیرم و به من سخت نمی آید. «وکانی انظر الی عرش ربی» به اینجا رسیده ام که به نظرم می آید که به عرش پروردگارم دارم نظر می کنم. «وقد وضع للحساب» عرش یعنی حکومت پروردگارم. حاکمی که حکومتش را برای حساب

(1) مسد (111): 1.

(2) نهج البلاغه: خطبه 133 (يعظم الله سبحانه و يذكر القرآن و النبي و يعظ الناس).

(3) انفال (8): 2، 3.

(4) انفال (8): 2، 4.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 186

رسی بندگان کرده «وکانی انظر الى اهل الجنة» که در خطبه متقین هم هست. «فهم والجنة کمن راها ... وهم والنار کمن قد رأها» 1 چقدر آخرت را به خودشان نزدیک کردند که گویا بهشت و دوزخش را می بینند. از طریق بصیرتشان «وکانی اسمع عواء اهل النار» عواء صدای گرگ است. من صدایی گرگ مانند گویی به گوشم می خورد که اهل جهنم در جهنم دارند. «فقال له رسول الله عبد الله قلبه» این بنده ای است که پروردگار عالم قلبش را روشن کرده. بعد حضرت به او فرمودند: «ابصرت» تو جزء اهل بصیرت شدی. «فأثبت» این را برای خودت نگاه دار. «فقال یا رسول الله ادع الله لی» برگشت به پیامبر گفت یک دعا برایم بکن و این دعا هم این باشد. «ان یرزقنی الشهاده معك» خداوند مهربان شهادت در رکاب تو را نصیب من کند. «فقال اللهم ارزق حارثه الشهاده» پیامبر هم دعا کرد که خدایا این عاشق شهادت است شهادت را نصیبش کن. «فلم یلبث الا ایاما» چیزی نگذشت «حتى بعث رسول الله بسریه فبعثه فیها» پیامبر یک جمعی را به یک جنگی فرستاد حارثه را هم فرمود با خودتان ببرید. «فقاتل فقتل تسع او ثمانی» جنگ کرد و از دشمن 9 یا 8 نفر را کشت «ثم قتل» 2 بعد هم خودش به شهادت رسید.

این آدم بصیر و آن هم مسئله عبرت و آن هم جمله ملکوتی امیرالمومنین درباره صفات محبوبترین عبد خدا که یکی اش «نظر فابصر» می باشد.

(1) نهج البلاغه: خطبه 184 (معروف به همام یا متقین)

(2) الکافی: 54/2، حدیث 3.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 187

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه چهل و سوم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 88 / 8 / 18

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

خطبه 86 از نوادر خطبه‌های امیرمومنان (ع) است که امام در 40 بخش این خطبه معارف را مورد توجه قرار دادند. بخش عمده‌ای از این خطبه در بخش اول، که ویژگی‌های محبوب‌ترین عباد خدا بیان شده، مطالب به قول قدیمی‌ها خیلی تلگرافی بیان شده. به همین خاطر در توضیح بخشی از این جملات تلگرافی، کوتاه، دو کلمه‌ای شارحان نهج البلاغه را برای یافتن معنا به این در و آن در کشانده. ولی این طور نیست که شارحان نهج البلاغه چه در علمای اهل سنت و چه شیعه، تمام درهای این جملات را باز کرده باشند. هنوز هم جا دارد که اهل تحقیق دقت فراوانی در این جملات داشته باشند تا به گوهرهای نابی در این دریای علم حق دست پیدا کنند.

جمله‌ای که بعد از «نظر فابصر» آمده «ذکر فاستکثر» است که به نظر می‌آید این جمله باید بعد از تحقق نظر جمله قبل رخ نشان بدهد. چون ذکر و اکثار و تکثیرش و فراوان کردنش مال مردم جاهل و نادان و غافل که نیست. مال مردمی هست که به بینایی رسیدند. دلیلش هم «فاستکثر» است. آدم‌هایی نیستند که توجه به يك لفظ بکنند و بگذرند. اینها در ذکر یا توجه به يك حقیقت دارند یا توجه به حقایق دارند که در کنار آن حقیقت یا حقایق تکثیر می‌کنند آنچه را که باید تکثیر کنند. شما ملاحظه می‌کنید که متعلق ذکر و متعلق فاستکثر محذوف است. به همین خاطر ما راهنمایی می‌شویم به اینکه ذکر در این کلام يك سلسله حقایق است چون فرمایش‌های پیامبر اسلام و ائمه طاهرين به دنبال قرآن تحمل معانی و حقایق متعدده و مصادیق فراوان را دارد. حالا که متعلق محذوف است یعنی «ذکر الله فاستکثر ذلك الذکر» اینها توجه به خدا کردند و ذکر گفتند و این ذکر را فراوانش کردند در زندگی شان یعنی يك يارب و يك يا الله گفتند و بعد دو تا و سه تا و ده تایش کردند. يك کار اصلی برایشان شده بود. معنی اش این است؟ یا نه. منظور از این ذکر بنابه آیات قرآن توجه باطنی به پروردگار مهربان عالم است که وقتی توجه به حضرت حق کردند، باز هم براساس قرآن در سوره حشر به خودشان هم توجه کردند که حالا می‌رسیم به آن آیه. در توجه به خدا، توجه به خود چراغش روشن شد. به اینکه من در کنار پروردگار مملوك هستم و مالك من چه سرمایه‌های عظیمی برای تجارت معنوی در اختیار من گذاشته. عقل است، فطرت است، تمکن مالی است، قدرت بدنی است، يك خواسته‌هایی هم این مالك از من دارد. پس من باید به خودم بیفزایم و افزودن به خود به این طریق است که در گردونه عبادت رب بچرخم و در گردونه خدمت به خلق دیگر کارشان به جایی برسد که به قول قرآن مجید در ده مورد با داشتن ارزشهای ملکوتی محبوب خدا بشوند. «يحب الصابرين» «يحب المتقين» «يحب المتوكلين» باب حب قرآن مجید را ملاحظه بفرمایید حدود ده مورد را می‌توانید پیدا بکنید که پروردگار عالم این حقایق را، صبر را، توبه واقعی را، طهارت همه جانبه را، توکل را، احسان را، تقوا را در هر کس ببیند عاشق او می‌شود. همه يحبها با فعل مضارع بیان شده یعنی این عشق و محبت به اینان تداوم دارد. معنی تکثیر این است؟ قطعا به

این جمله می خورد. که من قبل از توجه واقعی به پروردگار (لستم علی شیء) «1» بودم خطاب به مسیحی ها و یهودی های هر دوره ای است. یا در آن آیه ای که می فرماید (فلا نقیم لهم يوم القيامة وزنا) «2» ما در قیامت برای اینها ترازوی سنجش برپا نمی کنیم. چون این قدر پوک و پوچ هستند که قابل کشیدن نیستند. چه چیزی را بکشم. چیزی ندارند. این اضافه یعنی این که من با توجه به حضرت حق که حالا توجهم از طریق عقل تامین بشود یا وحی تامین بشود یا مطالعه تامین بشود، از هرجا که تامین بشود، مثل قطع قاطع، از پریدن يك كبوتر قطع به چیزی پیدا بکند که برایش حجت است. از هر راهی که این توجه پیدا بشود و مرا وارد دایره استکثر بکند که اضافه بکنم به ارزش خودم، به کرامت خودم، به انسانیت خودم، به اخلاق خودم، تحمل این معنا را دارد. چون متعلق هم محذوف هست. حضرت فرمودند: چه ذکری و چه یادی و چه توجهی. قطعا این جمله

(1) مائده (5): 68.

(2) کهف (18): 105.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 188

تسبیح انداختن با يك ذکر را نمی گوید چون ممکن است همان ذکر هم در حال غفلت صورت بگیرد. من صدبار یارب بگویم دلم هم جای دیگر باشد. یا صدبار یارب بگویم و يك گره پولی دارم اصلا یارب را استخدام می کنم به عنوان ذکر برای باز شدن گره پولی ام. این جور ذکر که در دایره فاستکثر از نظر عملی قرار نمی گیرد. خود ذکر تکرار می شود.

يك روایتی در کتاب شریف کافی از امام صادق نقل شده خیلی روایت جالبی است.

حضرت می فرماید: «لیس ذکر الله علی کل حال سبحانه الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر» «1» البته این را باید عنایت داشته باشید که «لیس الذکر» متوجه ذکر غافلان است. از جملات بعد روشن می شود. ذکر نسبت به آنها که حضرت در نظر دارند، غافلان، جاهلان، سبحانه الله والحمد لله نیست. «و لکن اذا و رد عليك شیء امر الله عز وجل به اخذت به...» حضرت می فرماید بلکه ذکر این است که هنگام رسیدن زمان واجبات چه مالی، چه عملی چه حقوقی شما واجبات خدا را ادا بکنید. این ذکر است و در برخورد به محرمات، محرمات را ترك بکنید. این ذکر است. این به آدم اضافه می کند و حقایق و ارزشها را در وجود انسان فراوان می کند و واقعا کار را به جایی می رساند که تمام امور انسان

زیرمجموعه ذکر بشود. یعنی او ریشه و اصل می شود، بقیه کارهای آدم می شود شاخ و برگ آن، توجه عمقی قلبی به حضرت حق. چنانچه در سوره نور آمده (رجال لاتلهیهم تجاره ولا یبع عن ذکر الله) «2» ببینید تجارت خیلی کشش سنگینی دارد و جاذبه سنگینی. یعنی کسب و تجارت، کار و زن و بچه و رفاقت و درس، همه می شود زیرمجموعه ذکر الله. یقیناً اینی که خدا می فرماید: ذکر زبانی نیست که تجارت و بیع مرا از آن باز نمی دارد. این يك توجه باطنی و قلبی و یاد تحرك آوری است که خود امیرالمومنین، این آیه را در نهج البلاغه به قدری عارفانه و حکیمانه توضیح می دهد که به نظم این خطبه صد در صد عرفان خالص است. یعنی کمتر به آن خطبه توجه شده. يك ارتباطی را حضرت بین این رجال و پروردگار از طریق ذکر بیان می کند که دیدنی و خواندنی و دست یافتنی است. حتماً این خطبه را ببینید که اگر بشود این خطبه را به زبانی که مردم بفهمند برای مردم هم توضیح بدهید. اوج عرفان این خطبه فوق العاده است و امیرالمومنین واقعا در آنجا يك انسان شناسی معنوی را به میدان آورده که این موجود چه قدر فضای پروازش گسترده و عمق آن فضا ابدی است.

این ذکر که متعلقش محذوف است شامل قرآن هم می شود. شامل انبیاء هم می شود. شامل ائمه طاهرين هم می شود، فرض بکنید يك جوانی که الان در مرز هر نوع گناه است يك مرتبه می آید توجه به یوسف، روش یوسف، اخلاق یوسف، کرامت یوسف و شئون یوسف می کند می گوید: او هم از جنس ما بوده. در اوج جوانی شهوت و غریزه بوده، اگر نبود که کارش ارزش نداشت. یعنی اگر توان جنسی نداشت کارش ارزش نداشت. ولی در اوج جوانی و نوجوانی و زمانی که در آن سن انسان کپسول شهوت است، آتش نگیرد و منفجر نشود، حالا بگویند او هم جزء ما انسانها بوده چرا من به او اقتدا نکنم. او به نظر حضرت صادق ذاکر است. او در ذکر است و همین که جلوی خودش را می گیرد و در حقیقت جهاد اکبر می کند وارد گردونه «فاستکثر» شده است.

برای شناخت جایگاه ذکر و آثار ذکر این جا ما چاره‌ای نداریم جز اینکه تکیه کنیم به این جمله معروف و مشهور که بسیاری از حکمای الهی به کار گرفتند و حالا من سفارش نمی کنم سراغ مثنوی بروید. بالاترش روایات و آیات است. ولی به عنوان سر زدن عیبی ندارد. ایشان این جمله را در سراسر مثنوی به کار گرفتند. من شاید 40 سال باشد با این کتاب سر و کار دارم. البته سر و کار اصلی من با این کتاب نیست اما مطالب خوبی در این کتاب و در شروحش یافت می شود. «تعرف الاشياء باضدادها» اگر به اصول کافی باب عقل و جهل هم مراجعه بفرمایید يك روایت نابی نقل شده که معروف به جنود عقل و جهل است. يك محقق اسلامی می تواند در سایه این حدیث پر بار (جنود عقل و جهل) بهترین کتاب روانشناسی و روانکاوی را

(2) نور (24): 37.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 189

بنویسد. خدا فقط می‌داند که ائمه ما در این روایاتشان چه روانکاوی عمیقی کردند و چه روانشناسان بی نظیری بودند.

ضد ذکر نسیان است و فراموشی. حالا شما در قرآن مجید ببینید خداوند متعال چگونه نسیان را مطرح می‌کند و آثار مخرب زیانبار خسارت بارش را بیان می‌کند. نسیان با آثارش که شناخته بشود آن وقت جایگاه ذکر و آثارش شناخته می‌شود.

نسیان یعنی غرق شدن در امری یا در اموری که کاملاً انسان را از امور دیگر باز می‌دارد. اصلاً چیزی را باقی نمی‌گذارد تا درباره‌اش فکر بکند. يك کسی که تمام وجودش غرق در مال شده و غیر از مال هم چیزی را نمی‌بیند. به قول قرآن مجید در سوره فجر (وتحبون المال حبا جمّا) «1» یعنی دیگر در دلش جایی برای محبت دیگر باقی نگذاشته. پر است از محبت به مال. این چگونه در کنار مالش یاد یتیم بکند، یاد فقیر بکند، یاد مسکین بکند، یاد مردم محتاج بکند، در شهرهای بزرگ از این آدم‌ها الان فراوان هستند که فقط کارخانه پول سازی شدند و با پولشان هم هیچ کار خیری نمی‌کنند. علت نسیان همین است که آدم يك مرتبه تمام توجهش را ببرد به طرف يك امر مادی که این توجه آدم را غرق بکند و مانع بشود از این که یاد مسائل دیگر بکند.

سوره مبارک انعام، آیه 43. (ولكن قست قلوبهم) قلب بی حرکت مثل جماد. قلب قسی شده. تاریک شده و در ظلمت و سختی فرو رفته. یاد هیچی نمی‌تواند بکند. (وزین لهم الشیطان ماکانوا یعملون) «2» که تا آخر عمرشان شیطان اعمالشان را در برابر دیدشان و خیالشان و وهمشان آرایش می‌دهد واقعا باورشان هست هر کار زشتی که دارند می‌کنند خوب است. یعنی ببینید انحراف در باور وقتی برایشان ایجاد می‌شود چقدر این‌ها خلاف فکر می‌کنند و این از بدترین نوع انحرافات است. آیه دیگر: (قل هل ننبئکم بالأخسرین اعمالاً) پناه به خدا، (اخرس) افعال تفضیل است یعنی زیان کارترین مردم. کلمه خسران با کلمه ضرر فرق می‌کند. که حالا يك وقتی فرق کاملش را برای شما عرض می‌کنم. خسران یعنی تمام سرمایه‌های وجودی را به هدر دادن. جواری زندگی کردن که در قیامت بالکلی دست خالی است عمر تباه شده در دنیا و مال تباه شده. امکانات تباه شده، توان تباه شده، هیچ چیزی نمانده. غیر از يك اسکلت استخوانی که يك پوستی رویش است. باید برود جهنم. (قل هل ننبئکم بالأخسرین اعمالاً الذین ضلّ سعیمهم فی الحیاه الدنیا) 80 سال کوشش آنها بر باد رفته و هیچی نمانده. این انحراف شدید فکری شان است. (وهم یحسبون اّهم یحسنون صنعا) «3» حسب یعنی خیال بی

تکیه گاه. خیال خالی. يك خیالی که نه منطقی و نه عقلی است. يك چیز واهی و پوک و پوچ است. عرق می خورده ربا می خورده کار زشت می کرده و می گفته خوب است.

بلایی که سردمداران اروپا و آمریکا سر مردم خودشان درآوردند. اقتصاد اروپا و آمریکا روی ریاست. شما درباره حرمت ربا با آنها حرف بزنید می خندند. به اینها باوراندند زنا و گناه بالاتر از زنا يك لذت اصیل در زندگی. یعنی این باور وجدان آنها را عقب رانده. یعنی اگر با زن شوهر دار هم رابطه برقرار بکنند اصلاً ناراحت نمی شوند.

يك تلفنی چند شب پیش از ژاپن یکی از ایرانیان به من زد و گفت من دارم زندگیم را جمع می کنم برگردم ایران. می گفت: جدیداً در تلویزیون ژاپن دو زن و دو مرد را می آورند می نشانند خیلی آرام و با خنده تعریف می کنند که من همسر را فرستادم خانه این و این هم همسرش را فرستاد خانه من و به مردم ژاپن می گویند نمی دانید چه لذتی دارد. زن با زن عوض کردن. همین نکاحی که در جاهلیت مردم مکه داشتند نه جور ازدواج داشتند این یکی اش بود نگاه استبدال. جابجا کردن زنانشان با همدیگر. هیچ هم ناراحت نبودند حالا هم که پیامبر آمده با طریق اقتصادشان با ازدواجشان و رفتارشان مخالفت می کند تعجب می کنند چطوری می گویی که ازدواج بد است. چطوری می گویی که این روش اقتصادی بد است. چطوری می گویی این اعتقاد بد است. این قدر بی توجهی که به نظر ما می رسد که تو مجنون. کارهایی که می کنی

(1) فجر (89): 20.

(2) انعام (6): 43.

(3) کهف (18): (103) 104.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 190

به نظر می رسد ساحر هستی. حرفهایی که می زنی به نظر می رسد دروغ می گویی. واقعا این را می گفتند. چون زشتی ها این قدر در نظرشان زیبا جلوه داده شده بود که خودشان هم شیطان همدیگر بودند، (یحسبون انهم یحسنون صنعا) «1» آیات قوم لوط را که می خوانید جواب هایی که به حضرت لوط دادند نشان از همین انحراف شدید فکری بوده و شیاطین این هنر را دارند که بدی ها را به انسان ها به عنوان عمل خوب بیاوراند و خوبی ها را به انسان ها به عنوان عمل بد

بیاوراند. الان خیلی از خانم‌ها و دخترخانم‌های ایران واقعا حجاب را بد می‌دانند و يك چیز قدیمی می‌دانند خلاف تمدن می‌دانند خلاف زندگی امروز می‌دانند و می‌گویند ما بلد نیستیم که با حجاب باشیم. این توجیه‌ها کار شیطان است. (ولكن قست قلوهم وزین لهم الشيطان ماكانوا يعملون) «2» که قرآن از همین فرهنگ زشت خبر می‌دهد که (يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ بِحَسَنٍ صَنَعُوا) می‌گویند نه من بدی‌ای انجام ندادم.

يك وقتی يك بزرگواری با يك خانم بدکاری صحبت کرده بود که بدکاریش را بگذارد کنار. ظاهرا بالای 30 سال هم بود که بدکاره بود از 14-15 سالگی. گفت من زورم به این نمی‌رسد اگر موافق باشید او را بیاورم شما با او صحبت بکنید. گفتم: بیاورش. البته با حجاب و با چادر آورده بود. من همه جوانب مسئله زنا را که برایش توضیح دادم «قست قلوهم» این است، گفت من حرفهای شما را نمی‌فهمم. بدنی است مال خودم. زیبایی است مال خودم و من هم دلم می‌خواهد این را در اختیار دیگران بگذارم و پول در بیاورم. اصلا خودم يك سرمایه هستم. اصلا این مطالب قرآن و روایات را قبول نکرد.

کلمه شیطان که در قرآن و ابلیس نزدیک 100 بار ذکر شده از ماده (شطن) است. شطن به معنای شر، گردنکش، طاغوت، کلمه هم عام است غیر از ابلیس است که خاص است و يك مصداق دارد. همان شیطانی که با آدم و پروردگار درگیر شد. شیطان یعنی آن کسی که نیت قطعی دارد افراد را گمراه بکند. حالا ممکن است پدر يك خانواده شیطان آن خانواده باشد. (احلوا قومهم دار البوار) «3» ممکن است برادر انسان باشد.

دو تا برادر بودند روز عاشورا یکی شان در ارتش عمر سعد بود و یکی شان جزء این 72 نفر بود. آن کسی که در ارتش یزید بود برادرش را صدا کرد و خیلی با برادرش صحبت کرد که حسین بن علی سرت را کلاه گذاشته و گولت زده. الان کشته می‌شوی و زنت بیوه می‌شود و بچه هایت یتیم می‌شوند و با يك زبان چرب و نرم با این برادر صحبت کرد. اما این‌ها هم که در رأس بصیران عالم بودند، واقعا این 72 نفر از کارشان و عملشان آدم متحیر است که بعضی هایشان یادگار زمان پیامبر بودند، بعضی‌ها زمان بعد از پیامبر به دنیا آمدند، بعضی‌ها جوانتر بودند از هشتادساله تا 6 ماهه و در این 72 نفر بود. روزگاری که اینها در زندگی داشتند در بدترین فضای روزگار بود ولی اینها گول نخوردند. آن وقت حضرت حسین درباره شان فرمود «فانی لااعلم اصحابا أوفی و لا خیرا من اصحابی» «4» خیر در اینجا افعّل التفضیل است که من يك بار خدمت حضرت آیت الله العظمی وحید عرض کردم این «لااعلم» کمال علم است. این لااعلم، لااعلم جهل نیست. يك مقدار ایشان فکر کردند و بعد من عرض کردم این لااعلم که حضرت می‌فرمایدو دلیل بر کمال گسترده حضرت است بالاخره حضرت يك نگاهی به اصحاب کل انبیاء گذشته کردند حالا اصحاب پیامبر را که دیده بودند از ده تا، نه نفرشان بعد از مرگ پیامبر گمراه شدند. اصحاب امامان بعد از خودش را هم دید اصحاب امام دوازدهم

را هم که صالحین هستند طبق قرآن، آنها را هم دید. دید که در تمام گذشته و آینده از نظر ارزش و معنویت هم وزن اینها هیچ جا نبوده. آن وقت گفت «لااعلم» یعنی اعلم به اینکه اصحاب هیچ پیامبر و امامی مثل اصحاب من نشدند.

(1) کُهِف (18): 103.

(2) انعام (6): 43.

(3) ابراهیم (14): 28.

(4) الارشاد، شیخ مفید: 91 / 2.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 191

برادر حرف‌ها را گوش داد و در جواب برادرش گفت دلم برای تو می‌سوزد که تو را کر و کور و ساقط کردند و تبدیلی کردند به يك ابزار که در دستشان برای این جنایت بچرخانند تو را و بعد هم ببرند تو را در اعماق جهنم. گفت برو گمشو. من دلم می‌خواست تو را نجات بدهم از اعماق جهنم و نخواستی. (زین لهم الشیطان ماكانوا يعملون) «1» که این شیاطین هم که بیشتر در بین خود انسان‌ها و از جنس انسان‌ها هستند با پشت هم اندازی، تابلو کردن آمال و آرزوهای بی پایه وعده‌های پرفریب، زشتی‌ها را زیبا نشان می‌دهند و می‌گویند باریک الله، و تشویق می‌کنند، سفره گناه آماده می‌کنند تکرار که می‌شود يك پيله خیلی قوی تر از ابریشم دور قلب می‌تنند تا تمام درهای قلب به روی حقایق زیر این پيله بسته می‌شود دیگر حق را باور نمی‌کنند و متوجه به يك محور می‌شوند و فقط پول. همه چیز را از یاد می‌برند و تمام حرکاتشان دور همین پول و غریزه پول پرستی انجام می‌گیرد. امام صادق يك روایتی دارند خیلی زیباست و دیدنی است. باید گفت از روایات عرفانی اهل بیت است. ذیل این آیه شریفه (اورثنا الكتاب علی الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات) «2» که حضرت می‌فرماید: يك عده‌ای هستند «فقال: الظالم یحوم حوم نفسه» طوافشان فقط دور شهوت و هوای نفسشان است و «والمقتصد یحوم حوم قلبه، والسابق یحوم حوم ربه» «3» اینها که در این آیات مطرح هستند همان «یحوم حوم نفسه» هستند. توجهشان به يك امر مادی صرف و شئون آن امر مادی صرف است، از بقیه حقایق فراموشی به آنها دست داده و در نسیان هستند.

(1) انعام (6): 43.

(2) فاطر (35): 32.

(3) معانی الاخبار: 104، حدیث 1.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 192

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه چهل و چهارم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 88 / 8 / 19

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

یکی از ویژگی‌های محبوبترین عباد خدا که در خطبه 86 مطرح است «ذکر فاستکثر» 1 اینها اهل توجه هستند و اهل اضافه کردن، افزون کردن. در اینجا که متعلق ذکر بیان نشده. به طور مطلق می‌فرماید: ذکر و متعلق استکثر هم بیان نشده. به همین خاطر ما می‌توانیم برای ذکر و برای استکثار هر حقیقتی را لحاظ بکنیم. اگر منظور ذکر خدا باشد البته به معنای وسیع آن که عبارت باشد از معرفت به خدا، آگاهی به خدا، علم به خدا، که نتیجه این علم بسیار زیاد است. یکی: درک مملوکیت خویش است. یکی: فهم اوامر و نواهی پروردگار است و اینکه مملوک خودش را تا زنده است باید مملوک این مالک بداند و امر و نهی وجود مقدس او را اطاعت کند. که همین اطاعت با دوامی که پیدا می‌کند «استکثر» به وسیله این عالم بالله به شخصیت و به ارزشها و انسانیتش اضافه می‌کند. وقتی در گردونه عبادت حق قرار گرفت مرتب به او اضافه می‌شود که تمام مردم دنیا از زمان حضرت آدم تا الان معمولاً یا بعلاوه بودند یا منها بودند. یا با توجه به پروردگار و شئون حق و اوامر حق به خودشان اضافه می‌کردند، بعلاوه بعلاوه، يك وجود خاکی در کنار توجه و علم به حق می‌شود بعلاوه فرائض الهی در همه شئونش. چه فرائض حقوقی و چه فرائض عبادتی و چه فرائض مالی. خود این بعلاوه شدن با این امور الهیه انسان را به قرب می‌کشاند. به لقاء می‌کشاند. به صداقت می‌کشاند. «اولئك الذين

صدقوا» سر از بی نهایت بزرگ شدن در می آورد. گروهی هم در گردونه منها زندگی می کنند. مرتب با سیر در عمرشان منهای از ارزشها می شوند. کم می شوند کم می شوند کاسته می شوند تا لاشه ای می شوند. یعنی بی نهایت کوچک می شوند که در بحث دیروز شنیدید درباره قیامت اینها می فرماید (لنقيم لهم يوم القيامة وزنا) «2» ترازوی سنجش پیا نمی کنند چون لاشه ای هستند. به شیطان و ابلیس درگیر با خودش به خاطر آدم خطاب کرد که تو (من الصاغرين) «3» هستی. کوچکی. هیچی نیستی.

اگر متعلق ذکر حق باشد و معنای ذکر هم بنا به نظر بعضی از محققین نهج البلاغه یکی شان مرحوم لاهیجی است نه فیاض لاهیجی. يك فیاض دیگری است مال قرن نهم به نظرم. نهج البلاغه مرحوم ملاصالح قزوینی نه ملاصالح مازندرانی که شوهر خواهر علامه مجلسی است که ایشان هم يك شاهکار کم نظیر دارند در بین علمای شیعه و آن شرح کتاب شریف اصول کافی است که به نظرم اگر کسی بخواند کافی را دقیق درک بکند باید برود سراغ شرح ملاصالح مازندرانی. 12 جلد است. البته يك شرحی هم ملاصدرا دارد قبل از ملاصالح مازندرانی که اینها شرح هایشان با همدیگر فرق می کند. شرح ملاصدرا بر مذاق فلسفی و حکمی و عرفانی خودش است که بعضی ها نسبت به این شرح نظر تند و افراطی دارند. ما در همه امورمان اگر متعادل باشیم خیلی ارزش دارد.

مرحوم حاج میرزا حسین نوری صاحب مستدرک الوسائل يك مقدار نظرشان تند است که مرحوم امام هم در تعلیقه بر کفایه شان از ایشان انتقاد می کند. حاج میرزا حسین درباره شرح ملاصدرا می گوید که «اول من شرحه بالكفر صدرالدین ابراهیم شیرازی» واقعا می شود باور کرد که يك متدین زاهد الهی مثل ملاصدرا. بر مبنای کفر توضیح داده شده است.

می گویند ملاصدرا که در روستای کهک قم زندگی می کرد يك روز می آید در حرم حضرت معصومه (س) برای زیارت. می گفت يك آخوند خیلی سنگین و رنگین کنار ضریح نشسته و می گوید «اللهم العن ملاصدرا» نمی شناخت ملاصدرا را. ایشان آرام نشست بغلش گفت عزیز دلم ملاصدرا را برای چه لعن می کنی. گفت: قائل به وحدت واجب الوجود است گفت پس لعنتش کن عیبی ندارد. یعنی اصطلاح را این

(1) نهج البلاغه: خطبه 86.

(2) کهف (18): 105.

(3) اعراف (7): 13.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 193

آشیخ نفهمیده بود وحدت واجب الوجود یعنی خدا یکی است. حالا این را در این قالب ریخته. وحدت واجب الوجود. گفت: اگر به خاطر این ملاصدرا را لعنت می کنی خب لعنتش کن. این نگاه افراطی است.

یا نقل می کنند يك طلبه با رفیقش روز اول منظومه خواندنش بود اولین روز که منظومه حکمت را درس گرفت

یاواهب العقل لك المحامد الى جنابك انتهى المقاصد.

بنور وجهه استنار كل شیء و عند نور وجهه سواه فی «1» بعد که درس تمام شد این طلبه نشسته بود. رفیقش بلند شده بود گفت: پاشو برویم دیگر. نزدیک ناهار است، برویم حجره غذا درست کنیم. گفت: نه من نمی آم. گفت چرا نمی آیی؟ گفت من اینجا نشستم بینم فقها خذلهم الله با ما حکما حرفشان چیست. حالا روز اول منظومه است اصلا هنوز وارد نشده بود. این متعادل بودن در همه جریانات خیلی اخلاق خوبی است. اینکه امام هشتم می فرماید: خارج از حق هر کسی در حقش قضاوت نکنید. حالا نمازش را نخوانده، نگو ملعون است، کافر است، مطرود است ابلیس است. نخوانده حتما يك بیماری درونی دارد در امر معنا. با او حرف بزنی تا بخواند.

در هر صورت یا مردم با بعلاوه شدن به ارزش ها زندگی می کنند اینها به بی نهایت بزرگ شدن در پیشگاه خدا می رسند یا منهای ارزشها، اینها می شوند صفر و از صفر هم رد می شوند و بی نهایت کوچک می شوند، و می شوند «لاشیء» که روز قیامت بنا به سوره آل عمران (لا یکلّمهم الله ولا ینظر الیه یوم القیامه ولا یرکبهم ولهم عذاب الیم) «2» این دیگر نهایت کوچکی است که پروردگار عالم نظر نکند حرف هم با آنها نزند. تصفیه حساب هم به پرونده شان ندهد. انگار اصلا وجود ندارند و لاشیء هستند.

این در صورتی است که متعلق ذکر، الله باشد و متعلق استکثار هم عبادت رب و خدمت به خلق باشد. اما متعلقات دیگری هم می توانیم بگیریم که زحمات انبیاء را توجه می کنند. نبوت را توجه می کنند. به قرآن و به ائمه طاهرین توجه می کنند. این دیگر زیرمجموعه همان «ذکر فاستکثر» است.

برای شناخت جایگاه ذکر آن هم این ذکر به این معنا، نه تسبیح انداختن و الله اکبر گفتن. این ذکر که باعث و کمال است، باعث رسیدن به بی نهایت بزرگ شدن است. باید ضدش را بشناسیم. یعنی اینجا جایی است که باید سراغ این

قاعده برویم که «تعرف الاشياء باضدادها» اگر ما شب را نمی دیدیم ارزش روز را متوجه نمی شدیم. اگر تلخی را نمی چشیدیم ارزش شیرینی را نمی فهمیدیم. اگر بیماری را لمس نمی کردیم ارزش سلامت را نمی چشیدیم. من چندسفری که اروپا برای منبر، با دیدن آنها ارزش اسلام و پیغمبر و قرآن بیشتر برایم جلوه کرد.

ضد ذکر نسیان است. نسیان چیست؟ این است که آدم تمام وجودش تمرکز در يك امر مادی پیدا بکند و این تمرکز هم تداوم پیدا بکند تا قلب قسی و تاریک بشود و انسان چیزی را غیر از آن عنصر مادی دیگر نبیند و غیر او را بالکل از یاد برد. علتش هم تکرار گناه، تبدیل شدن این تکرار به قساوت قلب به خاطر اینکه آدم يك طرفه يك طرفه شده، فقط توجه به مادیت محض (ولكنه اخلد الى الارض) «3» یعنی مادی صرف شدن. این باعث می شود که آدم بالکل همه چیز را از یاد برد غیر از آنی که معشوق خودش به غلط گرفته. نسیان در قرآن در سه مورد بیان شده، یعنی پروردگار عالم سه حقیقت فراموش شده از اهل نسیان را بیان می کند.

نسیان خدا یعنی این قدر سرگرم شدن به يك مسئله در چارچوب امور دنیا که دیگر یاد حقیقت و خدا هم نباشم. (المنافقون والمنافقات بعضهم من بعض) «4» این (بعضهم من بعض) یعنی از یکدیگر هستند. اینها يك پیکره هستند. زن و مردشان يك ظلمت هستند. نشانه منافقان چیست؟ این دیگر نشانه واضحی است. ما همه جا

(1) از اشعار منظومه ملا هادی سبزواری.

(2) آل عمران (3): 77.

(3) اعراف (7): 176.

(4) توبه (9): 67.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 194

می توانیم با این آیه منافق را بشناسیم. (یامرون بالمنکر) دعوت به زشتی می کنند. کسی که دعوت به زشتی می کند واقعا خدا را از یاد برده است؟ آن کسی که یاد پروردگار است ببینید چگونه زیست می کند. من همیشه این آرزو را داشتم و الان هم دارم که ای کاش می شد این نگاه امیرالمومنین را که نگاه به پروردگار است، به تمام پادشاهان و روسای جمهور

عالم که در نوح البلاغه است. «والله لأن ایت علی حسك السعدان مسهداً» ائمه ما که اصلاً گرد قسم نمی گشتند ببینید اینجا امیرالمومنین سوگند جلاله دارد. به والله اگر سر شب تا صبح من روی تیغ تیز بیابان بیتوته کنم که این تیغهای تیز به من فرو برود «واجز فی الاغلال مصفدا» از گردن تا مچ پای مرا به زنجیر ببندند و روی این تیغها بکشند و هر تیغی يك ذره گوشت به آن گیر بکند و دیگر هیچی از من نماند که مرا بکشند. «احب الی من ان القی الله و رسوله يوم القیام» این خیلی برای من شیرین تر است از اینکه قیامت من در دادگاه خدا قرار بگیرم. پیامبر هم باشد «ظالماً لبعض العباد و غاصبا لشیء من الحطام» 1 و به من بگویند به بعضیها به ناحق تلنگر زدی یا چیز مختصری از حق مردم را غصب کردی. اینکه می گویم به پادشاهان و روسای جمهور برای اینکه میلیاردها دلار و یورو و ریال دست این صاحبان مقام است. ببینید امیرالمومنین نسبت به مال و نسبت به مردم چه موضعی دارد. این موضع صد در صد توحیدی است. کسی که یاد خدا باشد نمی تواند دعوت به منکر بکند.

(یامرون بالمنکر وینهون عن المعروف) 2 و مردم را نمی از معروف می کنند. حالا این نمی از معروف مصادیق مختلفی دارد. من و شما می خواهیم يك کار خیر بامنفعتی برای يك ده، برای بخش، برای شهر، برای کشور انجام بدهیم ببیند چوب لای چرخ بگذارند و نهایتاً خسته مان بکنند و ما هم محروم از امکانات بشویم. این دیگر مصداق اتم (ینهون عن المعروف) است. «ویقضبون ایدیهم» اینها ابداً در کار خیر پول خرج نمی کنند. بخیل بخیل هستند. این سه علامت برای شناخت منافق. چه شده که این قدر پست و بی ارزش شدند. «نسوا الله» خدا را از یاد بردند. این قدر سرگرم این فرهنگ نفاق هستند. صبح تا شب در مغازه هایشان، سرکارشان، در مدیریت شان، در اداره شان، در امور دیگر سرگرم ضربه زدن به اسلام و به مسلمانان هستند و اینکه يك آدم و مدیر خیری را چطور از کار بیندازند. خدمت او به مردم بشوند. «فنسیهم» خدا هم بالکل اینها را از رحمت خودش بریده. نسیان خدا معلوم است. لغت وقتی در کنار پروردگار می خواهد معنی بشود يك معنی دیگری دارد. «نسوا الله» منافقین یعنی کثرت مشغله شان در این فرهنگی که دارند باعث شده که خدا را از یاد ببرند. «فنسیهم» خدا هم اینها را از یاد برده. نه اینکه خدا فراموششان کرده. دارد نانشان را می دهد و حیاتشان به اراده حق در تداوم هست. در امتحان هم هستند. «فنسیهم» یعنی بالکل از رحمت و لطف خودش اینها را بریده. مثل شکر است که وقتی در حق ما استعمال می شود (ومن یشکر فانما یشکر لنفسه) 3 یعنی عمل مثبت. (اعملوا آل داود شکراً) 4 مفعول لاجله است. یعنی عمل بکنید شاکرید. عمل صحیح. اما می گوید «ان الله غفور شکور» 5 معنیش این نیست که پروردگار روز قیامت به بندگانش می گوید من خیلی از شما متشکرم که آدمهای خوبی بودید. شکور در حق پروردگار یعنی وجود مقدسی که مزد زیاد در برابر عمل کم عطا می کند.

(ان المنافقين هم الفاسقون) «6» منافقون همان اهل فسق هستند. کلمه فسق قبل از نزول قرآن در مردم عرب در مدینه و مکه استعمال داشته اما نه درباره انسان. آنها این لغت را در خرما وقتی می‌رسید و از غلافش می‌زد

(1) نهج البلاغه: خطبه 215، در بیزاری از ظلم.

(2) توبه (9): 67.

(3) لقمان (31): 12.

(4) سبأ (34): 13.

(5) شوری (42): 23.

(6) توبه (9): 67.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 195

بیرون، استعمال می‌کردند، چقدر زیبا خدا این لغت را در قرآن به کار گرفته. منافق و مرد و زنش یعنی آن موجودی که از چارچوب و لباس و جلد انسانیت درآمده. دیگر (ولئك كالانعام) «1» (مثل الذین حملوا التوراه لم یحملوها کمثل الحمار) «2» است. (مثله کمثل الکلب) «3» است. (ان الشر الدواب عندالله الصم البکم الذین لا یعقلون) «4» است. این معنی فسق است.

اما آیه دوم. نسیان خدا، فراموش کردن خدا. که انسان وقتی در این فضای فراموشی زندگی می‌کند واقعا از هر شری داری شری بیشتر است. وقتی خدا لحاظ نشد، آدم دیگر ترمزی ندارد، آیه 19 سوره حشر است.

ابتدا که من یک داستان از این آیه برای شما بگویم، بعد آیه را بخوانم.

یک روز بعد از ظهر در لندن یک کسی به من گفت یک خانمی با دودخترش که اصالتا انگلیسی هستند گفت: این خانم با دو دخترش یک موسسه دارند که در این موسسه قرآن تعلیم می‌دهند. اسلام تعلیم می‌دهند، زن و مرد انگلیسی را دعوت

می‌کنند و با آنها حرف می‌زنند اینها را مسلمان می‌کنند. گفت: آن خانم شنیده که شما لندن هستید علاقه دارد شما را ببیند. گفتم: مانعی ندارد من که جای خاصی، ندارم شما بیا با همدیگر به آن موسسه برویم. وقتی رفتم خدا می‌داند خیلی به من سخت گذشت در برخورد اول. دیدم حجاب این زن و دو دخترش از باحجاب‌های متدین ما بهتر است. ایشان هم خیلی زبان انگلیسی اش قوی بود این شخصی که مرا برد ایرانی و اهل عبادت هم بود. آدم خیلی بزرگواری بود. مقیم آنجاست. ما صحبت را با این خانم شروع کردیم و بعد از آخرهای صحبت، من پرسیدم که چرا جامعه شما اروپاییان این طور غرق شدند در گناهان و هیچ توجهی به خودشان نمی‌کنند. گفت: اولاً دولت‌های ما، جوامع اروپایی را با فرهنگی که برایشان درست کردند، هیچ کس در این مملکت یاد خودش نمی‌کند. همه یا یاد ساندویچ هستند یا یاد آنجو هستند یا یاد کار هستند یا یاد پول هستند یا یاد بیرون رفتن برای تفریح. هیچ کس یاد خودش نیست و بعد این آیه را مطرح کرد (ولاتكونوا كالذين نسوا الله فانسيهم انفسهم) «5» ای کاش ما روانشناسان اروپا و آمریکا را می‌دیدیم و به آنها

می‌فهماندم که روانکاوی قرآن و روایات ما چه روانکاوی است. یعنی کثیف ترین و خطرناک ترین و خسارت بارترین بیماری، بیماری خودفراموشی است. که من اصلاً یاد خودم نباشم. من اگر توجه به خودم داشته باشم مملوک بودن خودم را درک می‌کنم. وقتی مملوک بودن خودم را درک کردم مالکم را درک می‌کنم. «من عرف نفسه فقد عرف ربه» مالکم را که درک کردم خبر از خواسته‌های او پیدا می‌کنم. سپس عبدالله می‌شوم در غیراینصورت برای قیامت کاری نمی‌کنم چون یادم نمی‌آید. این کیفر سنگین نسیان خداست. «ولاتكونوا كالذين نسوا الله فانسيهم انفسهم» انسیهم فاعلش پروردگار است اینجا هم جنبه کیفری دارد. یعنی یاد آنها را نسبت به خودشان از خودشان گرفتم. چه وقت یاد خودشان می‌افتند؟ امیرالمومنین می‌فرماید: یاد خودشان زمانی می‌افتند که يك جو ارزش ندارد. «الناس نيام واذا ماتوا انتبهوا» «6» نمی‌گوید نائم. با اسم فاعل نه. نيام مصدر است. یعنی تمام سلول‌های مغزی شان خواب است. ذهن شان و عقلشان و فطرتشان خواب است. از باب زید عدل است. عین خواب هستند. بعد از مردن بیدار می‌شوند و آنجا تازه همه چیز را باور می‌کنند و به یادشان می‌آید که دیگر آن باور و به یاد آمدن به درد نمی‌خورد. جالب است اینجا هم پروردگار آیه را به همان جمله ای که آیه منافقون را ختم کرد ختم کرده. «اولئك هم الفاسقون» اصلاً یادش نمی‌آید که انسان است. آگاه نمی‌شود که انسان است.

(1) اعراف (7): 179.

(2) جمعه (62): 5.

(3) اعراف (7): 176.

(4) انفال (8): 22.

(5) حشر (59): 19.

(6) عوالی الآلی: 73/4؛ مجموعه ورام: 145/1.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 196

اما سوره مبارکه مجادله. در این سه آیه متعلق نسیان پروردگار است. «استحوذ علیهم الشیطان» شیطان بر آنها چیره شد. (فانسیهم ذکر الله) «1» مشغله زیاد مادی یاد خدا را از آنها گرفت. مشغله زیاد مادی.

من يك سفر امارات بودم. آخرین سفرم. يك دوستی آنجا آمد پای منبر گفت: گشتن تمام دبی وقت زیادی نمی خواهد، ماشین بیاورم ببرم بگردانم شما را. گفتم عیبی ندارد. دو سه ساعت گشت همه مناطق دبی را گفت نظرت چیست، خیلی اینجا آباد است؟ گفتم: نظرم صد در صد منفی است. گفت: چرا؟ بی خود نمی گویند شما آخوندها فکرتان قدیمی است و مال 2000 سال پیش است. اینجا را نگاه کن، از نیویورک آبادتر است. چون یکی از دوستان هم همین را می گفت که من نیویورک بودم دبی از نیویورک آبادتر است. گفتم: نظر من صد درصد منفی است. این زندگی که شیطان بزرگ آمریکا برای دبی درست کرد انواع هتل های که نمونه اش در تمام اروپا و آمریکا کم است یا نیست. انواع پاساژها، اجناس ارزان در منطقه گفتم کاری که آمریکا برای اینجا کرده این است که در سوره مجادله پروردگار می فرماید. اینها را به يك زندگی وصل کرده که در این زندگی ابد احساس نیاز به خدا نکنند و بگویند ما همه چیز را در اوجش داریم، چه نیازی به خدا داریم. «استحوذ علیهم الشیطان» واقعا هم چیره است. یعنی آنجا مدیران اصلی ادارات امارات آمریکاییان هستند. مدیران اصلی بحرین انگلیسی ها هستند. مدیران اصلی قطر آمریکایی ها هستند. اینها اصلا خودشان کاره ای نیستند. خود اینها هم بالکل از یاد خدا تخلیه شدند. (فانسیهم ذکر الله) من از شما واقعا درخواست می کنم مسئله شیطان را امروز در آیات مطابق جریان زمان معنا بکنید. البته من حدود 40 بحث درباره شیطان هماهنگ با جریانات روز دارم.

اینهایی که یاد خدا نیستند (اولئك حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون) «2» حزب شیطان تباه کننده تمام سرمایه های هستند. عقل و فطرت را تباه می کنند. انسانیت را تباه می کنند. این يك نوع نسیان است. یعنی يك مصداق نسیان الله است که خود فراموش کردن خدا يك گناه عظیم باطنی و تاریکی آور است.

واما مصداق دیگر: نسیان قرآن کریم است که متأسفانه خیلی از مردم ما هم عمل و رفتارشان نشان می‌دهد، که قرآن را فراموش کردند. آدمی که قرآن را یادش است در حد خودش که زندگیش را با قرآن هماهنگ می‌کند. و الا زندگیش با فرهنگ مسیحیت و یهودیت هماهنگ می‌شود. مائیم که شبانه روز ده بار به صورت واجب از خدا می‌خواهیم «غیرالمغضوب علیهم ولا الضالین» من فرهنگ یهود و کفار و مشرکین را نمی‌خواهم. اینها مغضوب علیهم هستند. فرهنگ نصاری را هم نمی‌خواهم. اینها مردم گمراهی هستند.

مائده آیه 13 (يُحْفَوْنَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ) اصلاً حق را از جایگاهش در ذهن مردم و زندگیشان تغییر دادند. و بهره‌گیری خود را از (مماذکروا) به که قرآن است از یاد بردند. سوره مائده آیه 14 (وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا اَنَا نَصَارَى اخذْنَا مِيثَاقَهُمْ) «3» آخایی که می‌گویند ما مسیحی هستیم که امروز هم اروپا و آمریکا می‌گویند ما مسیحی هستیم. «فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ» اینها بهره‌گیری از انجیلشان را یا بهره‌گیری از قرآن مجید را که در حقیقت عمل به دستورهای خداست از یاد بردند.

طه آیه 126 خدا در این آیه با فراموشکاران در قیامت حرف می‌زند. (كَذَلِكَ) این اوضاعی که برای خودت می‌بینی مال این است که (اِنَّكَ اَيَاتُنَا) آیات من و قرآن من یا انجیل من زمان مسیح یا تورات زمان موسی برای آمد (فَنَسِيْتَهَا) این قدر خودت را مشغول کردی که دیگر وقت توجه به من و کتاب و پیغمبرم را نداشتی. (وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تَنسَى) امروز روزی است که جواب آن نسیانت را بدهم و آن این است که بالکل برای ابد از بهشت محروم کنم.

(1) مجادله (58): 19.

(2) مجادله (58): 19.

(3) مائده (5): 14.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 197

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 88 / 8 / 23

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

ذکر در مقابل نسیان است. ذکرى که در خطبه هشتاد و ششم نهج البلاغه مطرح است «ذکر فاستکثر» **«1»** چون متعلقش محذوف است مى توانیم برایش معنای عام بگیریم که متعلق این ذکر پروردگار و قرآن کریم و روز قیامت است که خداوند در قرآن کریم نسیان را به همین سه بخش تقسیم کرده است.

نسیان خدا (**نسوا الله**) **«2»** نسیان قرآن (**نسوا ما ذکروا به**) **«3»** و نسیان قیامت.

عامل نسیان هم دل مشغولی کامل به امور ظاهری است. یعنی وقتی انسان غرق بشود در امور مادی و امور مادی زندگیش بشود، در اعتقادش هم اصالت به امور مادی بدهد، دچار این بیماری بسیار خطرناک مى شود. گاهی به بعضی ها گفته مى شود حالا که همه ماه رمضان را و همه محرم و صفر را در مجالس نیامدید لااقل يك شب احیاء را بیا. يك شب عاشورا و يك شب جمعه را بیا. خیلی راحت مى گویند: وقت نداریم. یعنی دل مشغولی این قدر سنگین است که راهی برای یاد خدا، توجه به قرآن و توجه به قیامت برایشان نگذاشته است. در سوره طه مى فرماید: (**ومن اعرض عن ذکرى**) حالا این ذکر یا یاد خودش است یا توجه به قرآن است یا توجه به قیامت است. بیشتر از خود آیه استفاده مى شود توجه به قرآن کریم است. (**فان له معیش ضنکا**) برای او زندگى تنگ، سخت و محدودى خواهد بود. این زندگى سخت و تنگ چیست؟ ما خیلی ها را در روزگار خودمان مى بینیم قرآن هم نشان مى دهد، از خانه های وسیع، ثروت سنگین، پول فراوان تا لحظه خروج از دنیا برخوردار بودند. معیشت ضنک به معنی فقر و تهیدستى و نادارى نیست، قارون تا لحظه آخر عمرش کل ثروتش بود. خیلی از ثروتمندان زمان ما ثروتشان برجا بود و مردند. این آیه به چه معناست؟ اصلا يك معنی لطیفی دارد. کسی که اعراض از خدا یا قیامت یا قرآن بکند در همین تنگنای چندروزه زندگى مادی اسیر مى شود و از همه فیوضات و عنایات حق و کار برای آباد کردن قیامت محروم مى شود. این معیشت ضنک است. واقعا يك زندگى پرزنگ و پرظلمت، پرظلم به خود و به دیگران که در این زندگى تمام روزه های تنفس از فیوضات پروردگار و رحمت حق به روی انسان بسته است. حالا نتیجه چنین زندگى (**ومن اعرض عن ذکرى فان له معیشت ضنکا**) **«4»** ما در سوره لیل شش آیه داریم که سه آیه اش مربوط به خداخواهان و خداجویان و اهل توجه است. سه آیه اش مربوط به همین ناسیان بدبخت است که این سه آیه این است. (**واما من بخل واستغنى**) **«5»** کسی که ثروت هنگفتی دارد ولی بخیل است. از خدا هم جدا شده و احساس بی نیازی مى کند و توجهی به خدا، به رحمت خدا و به عنایت خدا نمى کند. این معنای استغنا است. (**وکذب بالحسنی**) **«6»** منکر زندگى نیکوتر است. تا مى آید درباره قیامت با او حرف بزنی انسان را رد مى کند.

این خیلی درد سنگینی است. بخل که ورزیده، کوس بی نیازی هم که زده، قیامت را هم که منکر شده، من باید با او چکار بکنم؟ (سنیسه للعسری) «7» راه تنگی زندگی و سختی زندگی را پیش پایش می گذارم که در همین مادیت دست و پا بزند و يك قدم پیش نیاید، يك قدم جلو

(1) نهج البلاغه: خطبه 86.

(2) توبه (9): 67.

(3) انعام (6): 44.

(4) طه (20): 124.

(5) لیل (92): 8.

(6) لیل (92): 9.

(7) لیل (92): 10.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 198

نیاید، از رحمت و فیض من دور بماند، (وما یغنی عنه ماله اذا تردی) «1» کلمه غنا وقتی با حرف «عن» متعدی می شود دیگر به معنی بی نیازی و استغنا نیست. به معنی برطرف شدن است. مثل کلمه عهد می ماند که وقتی کنار «الی» بیاید دیگر به معنای پیمان و تعهد نیست مانند (ألم اعهد الیکم یا بنی آدم ألا تعبدوا الشیطان) «2» بعد به ما بگویند کجا با ما قرارداد بسته که شیطان را بندگی نکنیم. این عهد وقتی با حرف «الی» ترکیب می شود به معنای سفارش و وصیت است. آیا من به شما سفارش نکردم. از زمانی که پدرتان آدم را آفریدم سفارش کردم و خطر ابلیس را گوشزد کردم. این است که در توضیح آیات قرآن حتما ادبیات آیه باید لحاظ بشود که اشکالی در ذهن مستمع پیش نیاید که با شیطان دست در دست هم نگذاریم. نه سفارش کرده. اینجا هم همینطور است. در سوره (تبت یدا ابی لهب و تب ماغنی عنه

ماله و ماكسب) «3» همین معنی را می دهد. (وما یغنی عنه ماله اذا تردی) ردی به معنی سقوط در گودال و چاه است. حالا به دو صورت می توان معنا کرد. زمانی که در چاه هلاکت افتاد یا روزگاری که او رادر قبر گذاشتند، این ثروت باقی مانده هیچ عذابی را از او برطرف نخواهد کرد.

این نتیجه نسیان است. حالا این آدمی که در تنگنای مادیت زندگی کرده، زندگی فقط زندگی پولی بود، شکمی و شهوتی بود. (ونحشره یوم القیامه اعمی) «4» واقعا زندگی تنگی برای اینهاست. خودشان هم نمی فهمند. وقتی هم پیش می روند دچار اضطراب و رنج و ناراحتی می شوند چون ایمان به خدا ندارند. درها به رویشان باز نیست. شدید احساس دلتنگی می کنند یا تحت فشار عصبی قرار می گیرند یا روانی می شوند یا خودکشی می کنند. مثل خودکشی این دروازه بان بسیار قوی معروف دنیای غرب که دیگر 33-34 سالش شده بود و حس می کرد کار دروازه بانی دیگر به پایان می رسد و یک پول سنگینی هم که به دست آورده چکار باید بکند، راه بازی برای خودش ندید رفت کنار ریل راه آهن، قطاری که با 200 کیلومتر می آمد خودش را انداخت روی ریل و قطار هم از رویش رد شد و تکه پاره اش کرد. این معیشت ضنك است.

اما ابوذر را می بینید در تبعیدگاهش «رنده» آب ندارد، نان خشك ندارد، از گرسنگی دارد جان می دهد ولی در کمال آرامش و اطمینان است.

کسی که دنیا و قرآن و دین و قیامت را نفهمد به همین نفهمی هم وارد قیامت می شود. یعنی درك لذائذ قیامت را ندارد. (قال رب لم حشرتني اعمی وقد كنت بصیرا) «5» من بالاخره در دنیا يك چیزهایی را درك می کردم چطور اینجا من عین چوب خشك وارد محشر شدم. آن وقت خداوند متعال به او می گوید تو در دنیا از آیات من اعراض کردی ما هم الان همه درها را به روی تو بستیم. هیچ افقی برای تو برای درك لذت و رضایت، بهشت و تماشای انبیاء وجود ندارد.

نسیان سوم: نسیان قیامت است. (الذین اتخذوا دینهم لها ولعبا) «6» آنهایی که دین را بازیچه و سرگرمی گرفتند. یعنی اصلا رو به دین نیاوردند. دین را يك بازی و سرگرمی دانستند.

سایت ما يك جوان خیلی با ادبی سؤال کرده بود که به من می گویند همه این مسائلی که آخوندها می گویند اینها برای پر کردن جیب خودشان است و هیچ کدام واقعیت ندارد. و من نتوانستم جواب بدهم. من خودم جواب دادم اگر آخوندها این قدر توانشان بالاست که نشستند قرآن ساختند و نشستند با ذهنشان يك قیامت آباد، منظم با حساب دقیق ساختند که باید هیکل این آخوندها را طلای 24 عیار گرفت که این قدر قدرتمند هستند که نشستند قرآن ساختند. بعد

جواب‌های دیگر به او دادم. اینها آنهایی هستند که در این آیه مطرح هستند. دین بازیچه است. يك عده ای درست کردند یا به قول کمونیست‌ها این دین افیون ملت هاست. واقعا

(1) لیل (92): 11.

(2) یس (36): 60.

(3) مسد (111): 1 2.

(4) طه (20): 124.

(5) طه (20): 125.

(6) اعراف (7): 51.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 199

قرآن چقدر عجیب است که با دو کلمه (لها و لعبا) نگاه غلط همه مکتب‌های ضدخدا را به دین بیان کرده. کسانی که دین را بازیچه می‌دانند سرگرمی می‌دانند (و غرقم الحياه الدنيا) این زندگی زودگذر و متاع قليل آنها را فریفته است. (فاليوم نساها) ما روز قیامت تمام درهای عنایات و رحمت و فیوضات را به رویشان می‌بندیم. نسیان خدا یعنی محروم کردن از رحمت. (کمانسوا لقاء يومهم هذا) یعنی می‌خواهد این (نساها) را پاداش و کیفر قرار بدهد. چنانچه در دنیا می‌گفتند دین بازی و سرگرمی است. قیامت را فراموش کردند و توجه به دنیای بعد نکردند. (وکانوا بآياتنا یجحدون) دائم تا زنده بودند این قرآن مرا منکر بودند و می‌گفتند این کار بشر و سحر و جادو است.

سوره مبارکه ص، آیه 26 (ان الذين يضلون عن سبيل الله) «1» اینهایی که به جان مردم افتادند و مردم را از راه ما گمراه می‌کنند. دین را پیش آنها کوچک می‌کنند و گمراهی را بزرگ می‌کنند. (لهم عذاب شديد) چرا به این جنایت دست زدند. وارد گمراه کردن مردم و شکستن عظمت دین در قلب مردم شدند. (بمانسوا يوم الحساب) به خاطر اینکه روز حساب گری را که روز قیامت است فراموش کردند والا کسی که توجه به قیامت دارد دقیق و با حساب زندگی می‌کند.

يك متنى اميرالمومنين دارند من الان متن را در ذهن ندارم. خيلى وقت پيش ديدم كه حضرت مى فرمايد «والله لو اعطيت الاقاليم السبعه بما تحت افلاكها» «2» والله قسم اگر هفت اقليم هستى را و آنچه كه در خيمه هفت اقليم است به من بدهند و بگويند على جان كل اين عالم هستى ملك تو، مال تو. هر تصرفى هم مى خواهى در او بكنى، بكن. ولى ما اين مجموعه را كه ملك تو كرديم، يك كار از تو مى خواهيم. چيست آن كار؟ اين است كه يك مورچه اى پوست جويى را به نيش گرفته و مى برد در لانه اش. برو اين پوست را از دهانش بكش و ببنداز دور. يك مورچه را از يك پوست جو محروم كن. والله من اين معامله را قبول نخواهم كرد. خيلى بايد فكر كرد روى اين جمله.

سوره مباركه سجده، آيه 13 و 14. باز راجع به نسيان قيامت است. (ولكن حق القول منى لاملئن جهنم من الجنه والناس اجمعين) «3» اين حق القول يعنى فرمان قطعى. اين حق به معنای ثابت است و قول هم به معنی فرمان است. فرمان يقينى من است كه جهنم را از جن و انس پر مى كنم. البته در آيات ديگر مى دانيم اهل ايمان و اهل خدا و اهل قيامت استثنا هستند. اين جن و انس همان جن و انس كافر و مشرك و گرفتار نسيان هستند. (فذوقوا بما نسيتم لقاء يومكم هذا) «4» به آنها مى گويم اين عذاب را بچشيد. به خاطر اينكه امروز را كه 124 هزار پيامبر و ائمه معصومين و بيش از 1000 آيه هشدار داده بودند، فراموش كرديد. (انا نسيناكم) ما هم امروز همه درهاى رحمت را به رويتان مى بندم و نگاهی به شما نمى كنيم. (وذوقوا عذاب الخلد) اين عذاب پيوسته و دائم را بچشيد. (بما كنتم تعملون) اينجا «كنتم تعملون» تركيبش ماضى استمرارى است. يعنى شما از اول جوانى تان تا وقت مرگ غرق در گناه بوديد.

نسيان تقريبا روشن شد كه در سه بخش در قرآن مطرح است. خدا و قرآن و قيامت. اما معنى ذكر. يك معنى ذكر همين ياد درونى نسبت به پروردگار مهربان عالم است.

سوره مباركه اعراف آيه 205. (واذكر ربك فى نفسك) اين خارج از ذكر زباني است. يعنى ياد من در باطن پر باشد هميشه بيدار من باش. هميشه ياد من باش. (تضرعاً وخيف) با زارى و تواضع و با ترس از

(1) ص (38): 26.

(2) نهج البلاغه: خطبه 215، در بيزارى ظلم؛ بحار الانوار: 394 / 74، باب 15، ذيل حديث 13.

(3) سجده (32): 13.

(4) سجده (32): 14.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 200

عظمت من «و دون الجهر من القول» نمیخواهی با زیانت فریاد بکشی **الله اکبر و لا اله الا الله**. باطنت را از یادم پر کن.

يك كتابی است که ظاهراً غزالی در یکی از کتاب هایش از این کتاب اسم برده به نام التصفیه. این قطعه مال این کتاب است که این یاد درون چیست «**واذكر ربك في نفسك**» واذکر الله هم ندارد. ببینید رب را می گوید یعنی آنی که مالکت و کارگردانت است و پرورش دهنده ات است. همانی است که قیامت را برپا می کند، يك یاد کامل از او داشته باش.

این کتاب نقل می کند 5-6 نفر زمان پیامبر از مدینه يك سفری را شروع کردند يك مقدار زیادی راه را رفته بودند، ظهر رسیدند به يك چوپان. يك تعدادی گوسفند در بیابان رها کرده بود و خودش هم نشسته بود گوسفندان را می پایید. این افراد به یکی از دوستانشان که بزرگ جمع بود، گفتند: يك بره از این بخیریم ذبح بکنیم و يك کبابی درست بکنیم و بخوریم. گفت: عیبی ندارد. آمد پیش چوپان. گفت: يك بره به ما بده. گفت: من بره ندارم. گفت این همه گوسفند و بره. بره نداری. گفت: نه. من مالک اینها نیستم. اینها مالک دارد و من هم چوپانم. ملک من نیست. بره هم مثلاً 10-20 درهم بود. گفت: به هر قیمتی به ما بدهی ما می خریم. گفت: گفتم من مالک نیستم. گفت: پولش را 4-5 برابر بگیر. غروب که رفتی، اگر مالک این گوسفندان گفت: يك دانه بره ام کم است، بگو گرگ حمله کرد و پاره اش کرد و خورد. حالا چوپانی که در حال ذکر است. نه ذکر زبان. گفت: من این بره را اگر به شما بفروشم و پولم را بگذارم در جیبم و بخورم امکان دارد. صاحب گله عجیب به من اطمینان دارد. من اگر بگویم بره ات را گرگ پاره کرد از من صد در صد قبول می کند و تمام هم می شود. من این دروغ را غروب در فضای اطمینانی که صاحب گله به من دارد به صاحب گله می قبولانم، اما شما به من بگویید این دروغ را در دادگاه قیامت چگونه به خدا بقبولانم. این را چکار کنم؟ این را می گویند یاد. این را می گویند ذکر. این بالاترین و بهترین ذکر است. این يك ترمز قوی ملکوتی و معنوی است. پیامبر می فرماید: هفت طایفه هستند که روز قیامت در سایه پروردگارند «**يوم لا ظل الا ظله**» یکی از این هفت نفر «**رجل دعت امرئه ذاحسب و جمال**» «1» جوانی است که يك زن جوان زیبا برای شهوت دعوتش کرد. گفت: من پولی از تو نمی خواهم و خودم پول دارم و عاشق تو شدم و خانه هم دارم بیا برویم. جوان هم برگشت به او گفت «**اني اخاف الله**» من نسبت به خدا دغدغه دارم. کجا بیایم. او که ما را می بیند. جای خلوتی که نمی توانیم پیدا بکنیم که او ما را نبیند. این جوان روز قیامت در سایه پروردگار عالم است یعنی هیچ رنج قیامت را احساس نمی کند. (ان الذين اتقوا) اهل تقوا یعنی اهل خدا یعنی آنهایی که یاد خدا در درونشان پر است. (اذا مسهم) نه يك نفر (طائف من الشيطان). اگر گردآردشان را شیاطین محاصره کنند به آنان گروهی از شیاطین برسند و نزدیک بشوند و محاصره شان بکنند و گناه یا کارهای جاسوسی یا

جنايات ديگر پيشنهاد بکنند. (تذکروا) يك مرتبه توجه به پروردگار از افق درونشان شعله ور می شود. (فاذا هم مبصرون) «2» در بينايی قرار می گیرند که اگر ما قبول بکنیم جواب خدا را چه بدهیم و خرابی آخرتمان را چه بکنیم بریاد دادن زحمات انبیاء را برای هدایتیمان چکار کنیم؟

کھف، آیه 28. يك سفارش به امت است. البته خطاب به پیامبر اسلام است. (ولاتطع من اغفلنا قلبه عن ذكرنا) آن کسی که اصلا توجه به ما ندارد. توجه به قیامت ندارد. توجه به قرآن ندارد. (واتبع هواه) و بنده هوای نفسش است. (وكان امره فرطا) اندازه گیر در هیچ چیز زندگی نیست حرف اینها را اصلا گوش نکن. این يك معنی یاد است.

معنای دوم ذکر طاعت است. وقتی انسان وجود مقدس رسول خدا را به عنوان مثال یا ائمه را الگو قرار داد برای زندگیش و از فرهنگ آنها اطاعت کرد. این می شود اهل ذکر.

(1) وسائل الشیعه: 5/ 199، حدیث 12842؛ خصال: 2/ 343.

(2) اعراف (7): 201.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 201

احزاب، آیه 21 (لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه) اما برای چه کسی پیامبر اسوه می شود؟ ما الان 70 میلیون جمعیت داریم در بدنه دولت و ملت و در بدنه تجارت و کشاورزی، در بدنه کاسبی رسول الله سرمشق چه کسانی است در این کشور؟ می گوید (لن کان یرجوا الله) کسانی پیامبر را سرمشق خودشان گرفتند که امید مثبت به خدا دارند. امید منفی چیست؟ اینکه من 100 هکتار زمین داشته باشم سراسر زمستان بگیرم بخوام، زمین را آماده نکنم تخم هم نپاشم امید داشته باشم که بهار همه چیز از این زمین بروید و تابستان هم 200-300 میلیون محصول بدهد. امید مثبت این است که من با همه وجود دنبال علم هستم برای اینکه عالم بشوم، برای اینکه بعدا به دین خدا و به عباد خدا خدمت بکنم، این امید مثبت است. یا خدا را برای جلب عنایت او عبادت می کنم این امید مثبت است. پیامبر اسوه قرار می گیرد برای کسی که امید به خدا (والیوم الاخر) و روز قیامت دارد (وذكر الله كثيرا) و می خواهد در ذکر کثیر غرق بشود یعنی درون از یاد خدا پر بشود.

سوره طه، (اقم الصلوه لذكری) «1» لذكری یعنی برای اینکه مرا اطاعت کنی.

سوره عنكبوت آیه 45 (اقم الصلوه ان الصلاه تنهى عن الفحشاء والمنكر ولذكر الله اكبر) نمازت يك مسئله و اینکه اطاعت کردی از من و این نماز را خواندی این حال اطاعتت اکبر از صلاتت است. این هم يك معنای ذکر.

چند روایت هم درباره ذکر برای شما بخوانم بسیار روایات عالی است. «لیس عمل احب الی الله ولا انجی لعبد من کل سیئه فی الدنيا والاخره من ذکر الله، قيل: ولا القتال فی سبیل الله قال: لولا ذکر الله لم یومر بالقتال» «2» هیچ عملی پیش پروردگار محبوبتر نیست و نجات بخش تر برای عبد از هر گناهی در دنیا و آخرت مثل یاد خدا نیست. این همان یادی است که چوپان داشت. همان یادی است که آن جوان در مقابل زن بدکاره داشت به پیامبر گفتند: جنگ در راه خدا چیست؟ آن بهترین عمل نیست پیش خدا. حضرت فرمودند اگر کسی باطن خدایی نداشته باشد در گردونه امر به جهاد خودش را قرار نمی دهد و گوش به پروردگار نمی دهد.

امیرالمومنین (ع) می فرماید: «ذكر الله جلاء الصدور» یاد خدا سینه را جلا می دهد از زنگار پاك می کند و به آدم روشنائی می دهد «وطمانینه القلوب» «3» دل را آرامش می دهد. (الا بذكر الله تطمئن القلوب) «4». امیرالمومنین به فرزندش حضرت مجتبی سفارش می کند «وكن لله ذاکرا علی کل حال» «5» امر می کند. حسن جان، اسم فاعل است و دلالت بر دوام دارد. همیشه یاد خدا باش. «من عمر قلبه بدوام الذكر» خود حضرت هم اسم فاعل را معنی کرده، کسی که دل را به یاد دائم خدا آباد کند «حسن افعاله فی السر والجهر» «6» در آشکار و پنهان تمام کارهایش کار نيك خواهد بود.

«ایما عبد اطلعت علی قلبه» هر بنده ای که به دلش نگاه بکنم «فرايت الغالب علیه التمسك بذكری» ببینم آنی که در دلش بر همه چیز غلبه دارد یادم است، «تولیت سیاسته» امر زندگیش را خودم تولیت می کنم. «وكنت جلیسه ومحادثه وانیسه» «7» همنشینش خودم می شوم، از طریق باطن با او حرف می زنم، انیس و مونسش هم می شوم. این همان الهام الهی است که گاهی يك مرتبه برق می زند در وجود آدم و آدم به يك سلسله امور بسیار عالی هدایت می شود.

(1) طه (20): 14.

(2) كنز العمال: 243 / 2، حدیث 3931.

(3) غررالحکم: 189، حدیث 3639.

(4) رعد (13): 28.

(5) الامالی، شیخ صدوق: 7، حدیث 8؛ بحار الانوار: 152/90، باب 1، حدیث 7.

(6) غرر الحکم: 189، حدیث 3658.

(7) بحار الانوار: 162/90، باب 1، ذیل حدیث 42؛ عده الداعی: 249.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 202

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه چهل و ششم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 88/8/24

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

در باب ذکر؛ روایت بسیار مهمی از امام صادق (ع) و پیامبر اکرم (ص) که به معنای طاعت است؛ وارد شده است. با این دو روایت بحث در رابطه با «ذکر فاستکثر» تمام می شود. روایت اول را بحار کتاب شریف کافی هم نقل کرده است. پیامبر اسلام می فرماید: «اشدّ الأعمال ثلاثة» «1» با ارزش ترین اعمال سه عمل است. کلمه عمل به کار گرفته شده. اشد درست است که ظاهر لغتش به معنای سنگین ترین است ولی در حقیقت این سنگینی به همان ارزش بر می گردد. در سوره مبارکه اعراف آمده است. (فمن ثقلت موازينه) «2» که این سنگینی، سنگینی مادی نیست. ثقلت یعنی اعمالش با ارزش است. در سوره قارعه می فرماید: (فاما من ثقلت موازينه فهو في عيشه راضيه) «3» این سبک و سنگینی مادی نیست. سبک و سنگینی معنوی است که به ارزش و بی ارزشی بر می گردد. «انصاف الناس من نفسك» اینکه به تمام مردم از جانب خودت انصاف بدهی. انصاف به مردم یعنی آن چه حق آنهاست و بر عهده توست ادا بکنی. «حتی لاترضی لهم منها بشيء الا رضیت لهم منها بمثله» که راضی نباشی برای آنها چیزی را مگر آنی که برای خودت راضی هستی. دوست نداری حقت را ببرند. حق مردم را نبر. دوست نداری آزار ببینی آزار نده. دوست نداری مالت را بخورند، مالشان را نخور. «ومواساتك الاخ في المال» مساوات نمی گوید. ما در اسلام معمولاً مساوات نداریم. دین، دین اشتراکی نیست. مواساتك یعنی کمک خوب و به جا به برادر دینی ات با مالت «وذكر الله على كل حال» شاهد این قسمت

است. یاد خدا و توجه به پروردگار در هر حالی. «ولیس سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله فقط» حضرت می فرماید: این ذکری که ما می گوئیم یعنی مسئله را منحصر به ذکر زبانی نکنید. «ولکن اذا ورد عليك شيء من امر الله اخذت به» ذکر این است هنگامی فرمانی، حکمی، برنامه‌ای از جانب پروردگار به تو اعلان شد، «اقم الصلاه» «کتب علیکم الصیام» «انفقوا مما رزقناکم» «اخذت به» «یا یحیی خذ الكتاب» یعنی عمل کن به انجیلی که برای مسیح فرستادم. امر را که نمی شود با دست گرفت. پس به معنای عمل کردن است. «واذا ورد عليك شيء نهي الله عزوجل عنه تركته» شما اگر می خواهید ذاکر خدا باشید شبانه روز باید در حال عمل و ترك باشید. این هم يك معنای ذکر از دیدگاه روایات است.

روایت دوم: رسول خدا (ص) به طور وضوح ذکر را به معنی اطاعت گرفتند. می فرماید: «من اطاع الله فقد ذکر الله» «4» اینجا کاملاً پیامبر اکرم (ص) ذکر را به معنی طاعت الله گرفتند. «وان قلت صلاته وصيامه وتلاوته للقرآن» حالا ممکن است این آدم فقط نمازهای واجب روزانه اش را بخواند و روزه ماه رمضان را بگیرد و قرآن هم کم بخواند. روزی پنج آیه بخواند. سه روز یکبار ده آیه بخواند. هفته‌ای یکبار قرآن بخواند. آن کسی که در گردونه گناه نیست، «فقد ذکر الله» آن کسی که خدا را اطاعت می کند. گرچه مقدار اطاعتش فراوان نیست، او ذاکر پروردگار است. «و من عصی الله فقد نسی الله» آن کسی که اهل گناه است بی توجه به پروردگار است «وان کثرت صلاته و صيامه و تلاوته للقرآن» می گوید هرچند کثرت نماز و روزه و تلاوت قرآن برای شما مطرح نباشد. ولی عصیان خدا مطرح باشد. يك گناه هم در همه ساعت شبانه روز زیاد و سنگین است.

(1) بحار الانوار: 381 / 66، باب 38، حدیث 42؛ کافی: 144 / 2، باب الانصاف و العدل، حدیث 3.

(2) اعراف: 8.

(3) قارعه: (6) 7.

(4) وسائل الشیعه: 257 / 15، باب 23، حدیث 20439.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 203

اما بخش بعد که باید بگوئیم این جمله در خطبه 86 اوج عرفان امیرالمومنین (ع) است. چون ما وقتی که در آیات قرآن و روایات و دعاها دقت می کنیم، می بینیم يك بخش عرفانی کامل داریم که حتی کنایه‌ها و لطائف و اشارات در این آیات و

دعاها و روایات زیاد است. مثل سوره مبارکه انسان (سقاھم رھم شرابا طھورا) «1» ساقی رب است. خورنده انسان‌های مومن باتقوا. ماده قابل خوراك شراب طهور است. که بر اثر همین کنایات و اشارات و لطائف ادبیات ما به وسیله شخصیت‌هایی مانند سنائی، حافظ، سعدی و در این اواخر مرحوم الهی قمشه‌ای در دیوان اشعارشان که بیش از هزار صفحه هست شکل گرفته است. امام خمینی (ره) هم می‌فرمودند: از این اصطلاحات ترسی نداشته باشید. اینها هر کدام به يك حقایقی و واقعیاتی اشاره دارد.

جمله بعد حضرت «و ارتوی من عذب فرات سہلت له موارده فشرب نھلا وسلک سیلا جدد» «2» ارتوی یعنی سیراب شدم. عذب فرات یعنی آب شیرین در مقابل آب شور و آب تلخ. آبی که مخلوط نیست. آن فرهنگی که خالص است. آن معرفتی که خالص است. آن محبتی که خالص است. این محبوب‌ترین بندگان خدا که در ابتدای خطبه اشاره کردند و بعد این اوصاف را بیان کردند، اینها فرهنگ التقاطی ندارند. يك تکه از این فرهنگ يك تکه از آن فرهنگ، يك بخش از یونان، يك بخش از اسکندریه، و يك بخش از ایران قدیم و يك بخش از هند و يك بخش از اسلام و يك دین دیگری در مقابل قرآن و اهل بیت به وجود آوردند. نه اینطوری نیستند. اینها از عذب فرات سیراب شدند یعنی قانع به قرآن و اهل بیت شدند و به معارف ناب الهیه. آب شیرین. مخلوط ندارد، از بیرون چیزی به آن اضافه نشده آن چیزی که اینها انتخابش کردند. سہلت به صورت صیغه مجهول آمده. چرا مجهول آمده؟ که جایگاه‌ها و موارد به سوی آن آب شیرین برایشان سهل و آسان شد. چگونه؟ عرض می‌کنم. «فشرب نھلا» اولین باری که این آب شیرین و خوشگوار را چشیدند. نھل به معنای اولین آب خوشگوازی که کسی می‌خورد. بعد از اینکه این آب خوشگوار را نوشیدند. دیگر راه افتادند در يك راه محکم و هموار و راهی که زیرساخت کامل الهی دارد که این سبیل جدد، قطعاً همان صراط مستقیم است که در سوره مبارکه حمد مطرح است. جاده‌ای که نه در آن است و نه در آن تفریط است.

منظور از این عذب فرات یقیناً معرفت و ایمان و یقین و محبت پروردگار است. که اولین باری که اینها یافتند و نوشیدند، با گوششان و با دلشان از این حقایق، سیراب شدند که «سہلت له موارده» موارد این عذب فرات یعنی آن چشمه اش قرآن و نبوت و اهل بیت هستند. عالم ربانی واجد شرایط است. پس از اینکه آگاهی پیدا کردند به حقایق معرفت پیدا کردند و دنبال معرفتشان مومن شدند. و در همان حال حرکت در گردونه معرفت و ایمان عاشق پروردگار شدند. عاشق پیامبر و ائمه شدند (والذین آمنوا اشد حبا لله) «3» با کمک قرآن و نبوت و امامت اینها در راه مستقیم افتادند. کسی که در دنیا از این آب بخورد، و مواردش برایش آسان بشود. آسان شدنش هم به همان کوشش و زحمات خودش است. و به همان تحملاتی است که در مشکلات کرده است. و آب دیده شده و ادای تکالیف برایش مهم نیست. ادای تکالیف سخت نیست. حرکت در صراط مستقیم هیچ برایش مشکل نیست تا جایی که از امیرالمومنین (ع) نقل شده که هر وقت می‌خواستند تکلیفی را ادا کنند دنبال سخت‌تر و پربارترش می‌گشتند. یعنی معرفت و محبت شان دیگر اقتضا می‌کرد که

سخت‌ترین تکلیف و پرمشقت‌ترین تکلیف برایشان آسان و راحت باشد. آنهایی که در دنیا از این «عذب فرات» نوشیدند و «شرب نهلا» قیامت هم همین نوشیدن را خواهند داشت. اما آنجا تمام این واقعیات به صورت دیگر جلوه می‌کند. (ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا) «4» ببینید «شرب نهلا» در دنیا اهل نوشیدن معرفت و یقین و ایمان و محبت

(1) انسان: 21.

(2) نهج البلاغه: 86.

(3) بقره: 165.

(4) انسان: 5.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 204

بودند در قیامت هم راه نوشیدن به صورت دیگر برایشان باز است. نیکوکاران به طور پیوسته از جامی که آمیخته با يك ماده خوشبو و معطر به نام کافور است می‌نوشند. ماده خنک، سفید و معطر.

آیه دیگر. در سوره انسان است. (عینا یشرب بها عباده) «1» یشرب مضارع است. (یفجرونها تفجیرا) به دلخواه خودشان به هر کیفیتی که می‌خواهند این آب را جاری می‌کنند. ریشه آن کاس و ریشه چشمه، عینا در وجود خودشان است. در دنیا از معارف خود را سیراب کردند و مواردش را هم آسان کردند به خاطر آن معرفت و یقین و دیدگاهشان به قیامت حالا همان‌هایی که در دنیا از آن سیراب شدند در آخرت و در بهشت به صورت کاس که (کان مزاجها کافورا) و «عینا» در آمده.

يك قطعه بسیار مهمی هم نقل شده که در سه کتاب مهم آمده است. یکی در جامع الاسرار سیدحیدر آملی، يك تفسیر بسیار عرفانی هم دارند که می‌گویند شش جلد بوده ولی تا زمان ما در کتابخانه‌های ایران و هند و خارج بیش از دو جلدش را پیدا نکردند که همین دو جلد را چاپ می‌کنند. دوم؛ در قره العیون مرحوم فیض در کلمه نور است. سوم؛ در کتاب کلمات مکتونه ایشان است. که معلوم می‌شود شخصیت‌هایی مثل فیض این روایت فوق العاده عرفانی را

پذیرفته‌اند. «قال امیرالمومنین (ع) ان الله تعالى شرابا لاوليائه» آنهایی که دوستان پروردگار و محرم این دستگاه هستند. این شراب ارزان نیست که در کام هر کسی بریزند. يك آدم با معرفت باید از این شراب بنوشد. يك آدم عاشق پروردگار باید بنوشد. «اذا شربوا سکروا» وقتی که می‌نوشند مست معنوی می‌شوند. «واذا سکروا طربوا» وقتی مست معنوی می‌شوند فوق العاده شاد می‌شوند که همین شادی شان وادارشان می‌کند بیشتر به طرف حضرت حق حرکت بکنند. «واذا طربوا طابوا» وقتی که شاد شدند و آن شادی محرکشان برای ادای تکالیف الهیه شد، پاك می‌شوند. و اگر چیزی در امور منفی در وجودشان بوده، پاك می‌شود از صفحه وجودشان. «واذا طابوا ذابوا» وقتی پاك شدند، ذوب می‌شوند در خدا. «واذا ذابوا خلصوا» وقتی که ذوب شدند يك بنده صد در صد خالص می‌شوند «واذا خلصوا طلبوا» خیلی که خالص شدند طلبشان خیلی شدید می‌شود. از پا نمی‌نشینند. «واذا طلبوا وجدوا» دنبالش که می‌روند، آن چیزی را که هدفشان است پیدا می‌کنند. «واذا وجدوا وصلوا» وقتی یافتند فراق تمام شده و به نقطه وصال رسیدند. «واذا وصلوا اتصلوا» اینجا دیگر خدایی صرف می‌شوند. «واذا اتصلوا لافرق بينهم و بین حبیبهم» «2» که در زیارت حضرت هادی علیه‌السلام هم آمده که به اهل بیت می‌گوییم که بین خدا و بین شما فرقی نیست «انهم مخلوقون» «3» همین فرق بین شما و بین پروردگار است.

از این اصطلاحات نباید ترسید. يك داستانی را هم برای شما نقل بکنم که خیلی داستان جالبی است مرحوم آیت الله العظمی حائری براساس مسائل الهی با چه قدرتی به آبرو داری اقدام کرد. تصمیم زود نگرفت و بلکه سعی کرد آن کسی را که می‌خواستند بکوبند و آبرویش را ببرند با همه وجود در حوزه حفظش کرد. ما هنوز در تهران هم داریم که يك عده‌ای از اهل دین که حالا قدم‌ها به آنها خشك مقدس می‌گفتند. امام (ره) به آنها متحجر می‌گفت. یعنی هیچ میدان اندیشه برای خودشان فراهم نمی‌کنند. باز نگاه نمی‌کنند. امام حدود 31-32 سالشان بوده که شعر می‌گفتند. اشعار خوبی هم آن زمان برای ائمه طاهرين گفتند. يك بیت شعری را که می‌گویند؛ دهان به دهان می‌چرخد. می‌فرمایند:

روم زدانه انگور سبچه‌ای سازم برای رفتن میخانه استخاره کنم

سبچه یعنی تسبیح. حالا 70-80 سال پیش حوزه را در نظر بگیرید. حدود 400-500 طلبه اغلب مقدس و فراری از این اصطلاحات حالا یکی هم آمده داخل حوزه علمیه می‌گوید می‌خواهم بروم از دانه انگور تسبیح درست بکنم و بعد استخاره بکنم به میخانه بروم. خوب آمد که بروم. بد که آمد حالا يك فکر دیگری می‌کنیم. با (سقاهم رهم شرابا طهورا) «4» با (عینا یشرب بها) «5» با این روایت بسیار پرنکته و اشاره امیرالمومنین باید

(2) نقد النقود: 676؛ جامع الاسرار: 205؛ جامع السعادات: 122 / 3.

(3) بحار الانوار: 367 / 75، باب 28، حدیث 2.

(4) انسان: 21.

(5) انسان: 6.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 205

این حرف را میزان گیری کرد. شش یا هفت تا از آن آخوندهای معتبر آن زمان خدمت آشیخ عبدالکریم حائری می آیند که دین دارد از دست می رود و حوزه آلوده می شود و اوضاع دارد به هم می خورد و مطالب را مبهم می گویند برای تحریک مرحوم آیت الله حائری که مثلاً حالا آن کسی که اسمش را می بریم شما باید حکم واجب کنید که از این حوزه برود. حرفهایشان را زدند و فرمود: حالا چه شده؟ گفتند: بله این حاج آقا روح الله این شعر را گفته است

روم ز دانه انگور سبچه ای سازم برای رفتن میخانه استخاره کنم

حاج شیخ يك لحظه فکر می کند و می بیند اصلاً برخورد منفی با ایشان درست نیست، ایشان اصلاً خودش فقیهی و اصولی و فیلسوف و عارف است. شخصیتی مدرس است. این اصطلاحات هم اصطلاحات اهل عرفان هست و بیشتر این اصطلاحات را امام از مرحوم شاه آبادی گرفته. حاج شیخ به آن چند نفر می گوید من به شما ماموریت می دهم همین امروز بروید. حاج آقا روح الله را ببینید و از قول من قاطعانه به او بگویید در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست. این بیچاره ها هم همه تعجب می کنند و بعد هم بلند می شوند و می روند، داستان تمام می شود.

این «سهلت موارد» تحصیل و آمادگی برای ورود به این نهری که امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید بدون تحمل گذشت ها، بدون تن دادن به مشقات و بدون دست شستن از لذات حیوانی، بدون قید و شرط امکان ندارد آدم در خانه اش بخوابد و بعد فکر بکند از این عذاب می تواند بنوشد و خودش را سیراب بکند. امیرالمؤمنین (ع) در این جمله می خواهند بگویند عظمت و ارزش کمال روحی و اوج انسانی چنان برای اینان معلوم و آشکار بوده که برای رسیدن به این کمال روحی و اوج انسانی و سیراب شدن از آن نهر سخت ترین تلاش ها در علم و عمل برای آنان آسان می نمود. حالا يك مثل بزنم. کسی که بالای يك کوه دوهزار متری هیچ هدفی ندارد. ماشین رو هم نیست. مال رو هم نیست. فقط باید پیاده رفت.

به او بگویند روزی سه بار این دو هزار متر را برو بالا و بیا پایین. می گوید نه. من دیوانه نیستم من در سطح صاف راه می روم و برای خودم هم کار ایجاد می کنم می آیم شش هزار متر را روزی سه بار بروم بالا و پایین بیایم نه. اما يك وقت آدم کنار این کوه ایستاده می بیند يك نفر عرق می ریزد و نفس نفس می زند ولی می رود تا سر دو هزار متر و بر می گردد. يك آبی می خورد و يك چایی می خورد و دو ساعت بعد باز می رود يك توبره هم خالی می برد و پر بر می گرداند. آدم تعجب می کند چقدر راحت این دو هزار متر را می رود بالا و می آید پایین. به او می گوییم: آقا از این دو هزار متر (فلا افتتاحم العقبه) «1» از این دو هزار متر بالا رفتن برای شما سخت نیست؟ طبیعتا سخت است. برای او سختی آسان شده. می گوید: نه. من کار هر روزم هست. 4-5 ماه هم باید این کار را بکنم. من نوك این دو هزار متری چون درسش را خواندم، يك معدن طلا پیدا کردم که به احتمال قوی نزدیک 20 كيلو طلا از این معدن می شود استخراج کرد. این خاکها و سنگهایی هم که در این توبره می ریزم از آن بالا دوش می گیرم و می آیم پایین، اینها را باید ببرم در کوره، طلا در اینهاست و باید طلایش را سوا بکنم. رفت و آمد این دوهزار متر عقبه و سربالایی برای این آسان شده. کسی که در این دنیا در این 50-60 سال هدفش رشد انسانی خودش است، هدف کمال روحی است. هدف رسیدن به رضایت خداست. هدف این است که وقتی از این دنیا خارج شد خداوند متعال او را با اکرام و احترام در بهشت قرار بدهد. می بیند هدف آن طرف است. برای رسیدن به این هدف درس خواندن لازم است. گذشت کردن زیاد لازم است. بیداری لازم است. تحمل رنجها لازم است. تحمل مطالعه لازم است. تحمل نوشتن لازم است. تحمل این طرف و آن طرف رفتن برای تبلیغ و از زن و بچه دور شدن لازم است. اما وقتی اهداف را نگاه می کند این مشکلات بر او آسان می شود.

در نراق کاشان خانواده ای فقیر زندگی می کردند، پدر کارمند بلدی بود با يك حقوق بسیار اندك زمان قاجاریه، حدود 250 سال پیش که من فکر می کنم همین رفت و آمد اهل علم در محرم و صفر و ماه رمضان به دورترین نقاط و نزدیک ترین نقاط و اینکه يك بچه می بیند یکی آمد و روی منبر رفت آیه و روایت خواند و مردم دورش را گرفتند و پشت سرش نماز خواندند و به او احترام کردند هر شب او را يك جا میهمانی

(1) بلد: 11.

می‌برند، خود این اوضاع را که يك بچه تماشا می‌کند مایه طلبه شدن در او به وجود می‌آید. خیلی‌ها با دیدن این مناظر آمدند طلبه شدند. آنهایی که حالا خانواده شان اهل علم نبودند، حتما يك روحانی خوب و پاك و درستکار در آن محل رفت و آمد داشته که بچه این خانواده که اسمش مهدی بوده به پدر می‌گوید من می‌خواهم بروم طلبه بشوم. پدر هیچ مقاومتی نمی‌کند می‌گوید من افتخار می‌کنم از خدا می‌خواهم اما پسر تو وضع مرا می‌بینی من به زحمت دارم این زندگی را اداره می‌کنم. برو اما من يك ريال خرجی به تو نمی‌توانم بدهم. پسر 13-14 ساله می‌گوید من از تو چیزی نمی‌خواهم. فقط اعلام رضایت کن که من بروم. می‌گوید برو. از نراق پیاده به دلیجان و سپس به اصفهان می‌آید. کسی این بچه را نمی‌شناخت. يك دوری در شهر می‌زند يك مدرسه‌ای که دیگر تقریبا نزدیک به مغربه شدن بوده چهارپنج تا طلبه که جا نداشتند آنجا درس می‌خواندند، می‌آید از خادم آن مدرسه يك حجره می‌گیرد استاد هم شناسایی می‌کند و برای و خوراکش نان خشك‌هایی که بیرون می‌گذاشتند و پوست هندوانه و خربزه‌هایی که دور می‌انداختند، آن زمان هم این قدر آلودگی در کره زمین نبود. چیزی که مردم دور می‌ریزند یعنی از ملکیشان خارج کردند. صبحانه و نهار و شامش را این جور تامین می‌کند. برای مطالعه هم می‌رود زیر چراغ دستشویی مدرسه چون شب‌ها چراغ نداشته نه پول داشت چراغ بخرد و نه روغنش را بخرد. کنار دستشویی‌های آن زمان که چاله اش بیرون بوده است. چراغ‌های روغنی که روغن پیه در او می‌ریختند و يك فتیله داشته و دود هم می‌کرده است. به این شکل به تحصیل علم شروع می‌کند. حالا هدفی که در باطن این انسان بوده تمام این مشکلات و گرسنگی را و نان خشك خوردن و شب‌ها کنار چراغ مستراح مطالعه کردن را برایش آسان کرده است. «سهلت موارد» اول با دید گسترده به توفیق خدا؛ هدف را که می‌بیند برای رسیدن به این هدف این دو هزار متر عقبه را که می‌خواهد برود بالا رفتن برایش آسان است گرچه طبیعی سخت است.

يك روز می‌آید از کنار بقالی نزدیک مدرسه برود. بقال صدایش می‌زند. می‌گوید تو لباس نداری بپوشی. تمام لباس‌ها پاره پاره و وصله پینه. هوا داشت سرد می‌شد. مظلومانه جواب نمی‌دهد. خیلی آقا منش به بقال می‌گوید نه. من لباس عوض کردن ندارم همین که پوشیدم مرا کفایت می‌کند. بقال فردا که می‌آید رد بشود صدایش می‌زند. يك پالتوی تمیز زمستانی به او می‌دهد. نمی‌گیرد. می‌گوید من نیاز ندارم. اصرار می‌کند. قسمش می‌دهد. پالتو را می‌گیرد. فردا پالتو را بر می‌گرداند. به بقال می‌گوید يك بار پوشیدم در حجره به شدت احساس حقارت کردم و بعد هم فکر می‌کنم این لباس تنم باشد هر وقت بیایم از درب مغازه تو رد بشوم و تو را ببینم دچار رنج روحی می‌شوم که منی که در راه خدا دارم قدم بر می‌دارم بگویی و نگویی باید زیرمنت يك بنده خدا باشم پالتو را تا کرده پس می‌دهد. هر کاری می‌کند بقال می‌گوید نه. بالاخره با این سختی کار را ادامه می‌دهد. پدرش را در نراق می‌کشند. اقوام او نامه می‌نویسند بیا. نامه‌ها را نمی‌خوانده. می‌گذاشته زیر همان گلیم پاره. چهار پنج تا نامه می‌آید. نامه هم از نراق تا اصفهان 5-6 روز طول می‌کشد و

نمی خواند. اطرافیان او يك نامه به استادش ملا اسماعیل خواجویی می نویسند که پدر این بچه را کشتند بگویند: بیاید ما چندتا نامه نوشتیم نرسیده است، ملا اسماعیل او را می خواهد. آرام آرام به او می گوید که يك درگیری پیدا شده و مظلومانه و بی گناه پدر شما زخمی شده و بالاخره همه باید بمیرند انبیاء هم مردند و پدر شما هم از دنیا رفته است. چندتا نامه برای تو آمده است. می گوید بله نخواندم. می گوید شما را خواستند. به ملا اسماعیل می گوید شما به عنوان فقیه به من حکم شرعی واجب کن که یکی دو روز بیشتر نراق نمانم که از درس عقب نیفتم. هر کاری می کند که این حکم را نکند. اصرار می کند. بالاخره ملا اسماعیل می گوید باشد. حکم من این است که شما دو سه روز بیشتر شرعی نیست در نراق بمانی. خیلی خوشحال می شود و می آید سر قبر پدر می رود و مادر را می بیند و فاتحه ای می خواند و تسلیتی می گوید و دوباره به اصفهان بر می گردد. بالاخره با دیدی که نسبت به هدف داشته که قطعا هدفش زنده نگاهداشتن اهل بیت و قرآن بوده تمام این مشکلات را تحمل می کند و نهایتا به ملامهدی نراقی تبدیل می شود و بعد هم که خدا آن فرزند بزرگوار ملا احمد نراقی را به او می دهد. تبدیل به يك چهره دائمی و ابدی و به انسان کامل و به عارف وارسته و بالاخره يك شخصیت کم نظیری می شود و کتاب های بسیار با ارزشی می نویسد که حضرت امام ولایت مطلقه فقیه را از کتاب عوائدالایام و مستندالشیعه این پدر و پسر مطرح کرده است.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 207

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه چهل و هفتم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 88 / 8 / 25

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

توضیح مختصر دیگری که در کنار جمله «سهلت موارد» باید داده بشود این است که این آب خوشگوار شیرین معنوی که امیرالمومنین (ع) می فرماید: احب عباد خدا از آن سیراب شدند. جایگاههایی که مربوط به این آب شیرین معنوی است، ورود به این جایگاهها چگونه بر احب عباد سهل و آسان است. این آب خوشگوار و شیرین معرفت و یقین و تکالیف الهیه است. این آسان بودنش چگونه است؟ بر همه هم آسان نیست. چنانکه در قرآن می خوانیم در سوره مبارکه بقره (انها لکبیره) «1» این نماز، این صبر و حوصله و استقامت به طور طبیعی سنگین و دشوار است. «الا علی الخاشعین» نه برای همه. برای اهل خشوع که خشوعشان برای معرفتشان و یقینشان به حقایق هستی، می باشد. آسان است. علت

آسانی با ذکر مثال معدن طلائی در دو هزار متری قله است آن کسی که آگاه به این معدن است و می داند به دست می آورد سربالایی برای او آسان است. ولی جاهل به معدن. دو قدم می رود می گوید نفسم گرفت بر می گردد. زیربارش نمی رود. علت این آسانی را باید در باور اینها نسبت به نتایج کار جستجو کرد.

برای باور کردن قرآن در خود قرآن به انسان راهنمایی شده است. (ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسوره من مثله ... فان لم تفعلوا) «2» که لم تفعلوا تا به حال ادامه داشته. اگر نمی توانید يك سوره بیاورید (فاتقوا النار التي وقودها الناس والحجاره) از آتشی که هیزم این آتش و زغال و آتشگیره این آتش خودتان هستید. پرهیزید و قبول بکنید قرآن را که وحی است.

وقتی وحی بودن خودش را ثابت می کند و بر قلب مبارك صادق مصدق نازل شده. آدم عاقل، آدم منصف آدمی است که جوامردی دارد. مردانگی و مروت دارد و از عقل بهره می برد. فکر می کند و قرآن را باور می کند! به عنوان وحی الله؛ پیامبر را به عنوان رسول الله باور می کند. قرآن را تصدیق می کند. پیامبر را تصدیق می کند. اخلاق انسانی هم اقتضا می کند که انسانی که ثابت شده واقعا راستگو است، هر راستگویی را تکذیب نکند و کاذب و مفتری را تصدیق نکند.

نصیحت بسیار پرمغزی پیامبر اکرم (ص) به معاذ بن جبل دارند که به معاذ بن جبل می فرماید «ایک ... ان تکذب صادقا» «3» یعنی من تو را برحذر می دارم. در این زمینه مواظب خودت باش. این يك کار خطرناکی است که حرف يك آدم راستگو و صادقی را باور نکنی. خدا در قرآن کریم گروهی را به عنوان صادقین مطرح کرده و امر واجب می کند. (کونوا مع الصادقین) «4» قیامت اهل صدق را بیان می کند. (یوم ینفع الصادقین صدقهم) «5» مطالب اینها را انکار نکنید. البته ما وقتی قرآن را باور کردیم از طریق آیات می فهمیم در راس صادقان عالم انبیا خدا و ائمه طاهرین هستند و انسان های عادل که گاهی 80-90 سال بین مردم زندگی می کردند و راستگویی و صدقشان برای مردم ثابت بوده. اصلا خودشان را نیازمند به گناه نمی دیدند که گناه کنند. (ایک ان تکذب صادقا او تصدق کاذبا) آدم های لاابالی، پست و بی تقوا و دروغ گفتن برای ایشان مثل نقل خوردن است. اینها را تصدیق نکنی و حرفشان را باور نکنی و به گفتار ایشان عمل نکنی.

احب عباد اولای آیات قرآن را باور دارند که من الله است. رسالت رسول خدا را باور دارند که من الله است. حالا يك سلسله مسائل تکلیفی و عملی و اخلاقی را در قرآن مجید می بینند که انجامش برای آنها بی

(2) بقره (2: 23) 24.

(3) بحار الانوار: 129 / 74، باب 6، حدیث 33.

(4) توبه: 119.

(5) مائده: 119.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 208

باور نکردند یا باورشان ضعیف است؛ مشقت آور و سخت است. ولی تمام این سختی‌ها و بارها و سنگینی‌ها و تلخی‌ها
برایشان آسان و شیرین است.

آنان در قرآن مجید دیدند خداوند درباره يك عمل مستحی مثل نماز شب فرموده (فلا تعلم نفس ما اخفى لهم من قوه اعين)
«1» هیچ کسی را آگاه نکردم، آگاهی هم ندارد به آنچه که برای اهل نماز شب قرار دادم. بیدار شدن برایشان سخت
است با اینکه خدا را به حقیقت باور دارند. حرفشان را به حقیقت باور دارند. نتیجه نماز شب را باور دارند به حقیقت.
این باور پیمودن این راه را خیلی برایشان آسان می‌کند. بعد از این است که امیرالمومنین (ع) در جمله بعد می‌فرماید
«شرب نهلا وسلک» لغتی را که حضرت استعمال می‌کند جددا یعنی راه هموار، راهی که آسان می‌شود در آن حرکت کرد.
راهی که محکم است و زیرپایش خالی نمی‌شود. گودال ایجاد نمی‌شود که آدم ضرر بکند.

قرآن را که باور کردند. حرف خدا را که باور کردند. وعده خدا را به نتیجه نماز شب باور کردند با این باور و با دیدن آن
نتیجه با چشم دل واقعا سخت است از رختخواب تابستان و زمستان بلند شوند و وضو بگیرند و بیایند یازده رکعت نماز
بخوانند با اینکه به آنها واجب نیست. حالا واجب يك زوری پشت آدم می‌گذارد. اما این نماز که واجب نیست ولی ما
می‌بینیم متعهدان و اهل نماز شب شوق و ذوق به این کار دارند.

يك وقت من در منی يك کسی را سال 45- 46 می‌شناختم که وقتی ازدنیا رفت نزديك در ورودی حرم حضرت رضا که
با 300- 400 میلیون نمی‌شود قبر خرید ولی رهبر معظم دستور دادند مجانی دفنش بکنند. ایشان اعمال حج تمتع را انجام
داده بود برگشته بود که به نیمه دوم وجوب وقوف در منی برسد. با یکی از دوستان تهرانی من همانجا از ابتدای سفر آشنا
شده بود او زیاد با او رفت و آمد داشت. خسته شده بود و يك مقدار ذهنش به هم خورده بود و فکر می‌کرد 4- 5

دقیقه به نماز صبح مانده بود. نمی دانست که حالا وارد منی شده اول نیمه شب است و نیمه دوم منی است و می تواند در آنجا بیتوته بکند. من آن وقت او را دیدم يك حالت عصبانیتی به او دست داده. چهره اش درهم فرو رفته از شدت خستگی فکر می کرد. این بنده خدا که با او رفته بود چون پیرمرد هم شده بود. در انجام حج تمتع او سهل انگاری شده و دیرماشین گرفته است و حالا منی رسیده نور زیادی هم در منی بوده با چراغهایی که گذاشته بودند به آسمان نگاه کرده بود فکر می کرد نزدیک فجر صادق است گویا او داغ جوان دیده. به يك شکلی و حالتی که انگار نزدیک سخته است گفت چکار کردید؟ چطوری برنامه را جور کردید که نماز شبم از بین رفت. نابود شد. انگار داشت دیوانه می شد. بعد دوستم به من گفت ببین چه می گوید؟ به او گفتم آقا هنوز لحظه شرعی نیمه شب نرسیده. ده دقیقه مانده به ساعت دوازده و نیم عربستان که یا دوازده که نیمه شب شروع می شود. اول می خواست باور نکند بعد مثل اینکه چشمش را باز کرد و دید من هستم. سابقه ام هم خیلی زیاد بود. گفت واقعا صبح نشده؟ گفتم نه آقا 5-6 ساعت مانده به صبح. انگار سلطنت کره زمین را به او دادند. به قدری چهره باز شد و حالت انبساط برایش آمد و بعد رفت يك گوشه و مشغول نماز شبش شد.

همین نماز شب من فکر می کنم در صدد بالایی از مردم ایران حتی آدم های مذهبی برای نماز صبح بلند نمی شوند. «انها لکیره» و این سنگینی تکلیف را باید در عدم باور آنها یا در ضعف باور آنها جستجو کرد. معرفت احب عباد، یقین احب عباد، باور احب عباد باعث شده که در انجام تکالیف الهی يك روح شادی داشته باشند و مشتاق باشند و این جاده را طی بکنند یا جاده های دیگر. جاده واجبات و جاده علم و معرفت را طی کنند.

ما در احوال بسیاری از علمای بزرگ گذشته که بررسی می کنیم با چه مشقت هایی روبه رو بودند ولی خیلی راحت آن مشقت ها را تحمل کردند و در خودشان شکستند. من اوایل طلبگی پیش يك بزرگواری جامع المقدمات می خواندم. اهل دهات های اصفهان بود از دنیا رفته است. خیلی چهره نورانی داشته و با پدرم رفیق بود. پدرم به او سفارش کرده بود که به ایشان درس بده. آن زمان که ما در قم دچار مشکل و مضيقه و سختی بودیم، يك روز صبح من يك درسی داشتم شش صبح در یکی از همین ایوان های حرم حضرت معصومه (س) يك استادی هم داشتیم که فکر کنم اسفندیار روئین تن بود. انگار سرما در او اثر نمی گذاشت.

من داشتم درس می‌رفتم سرمای سخت آن روز انگشتان پام را می‌زد و من به فکرم هم نمی‌آمد. بروم يك كفشی بخرم که پام آسیب نبیند. چرا به فکرم نمی‌آمد؟ چون آن كفشی که من می‌خواستم بخرم از این كفش‌های لاستیکی بود 15 ریال قیمتش بود که من نداشتم بخرم. استاد جامع المقدمات من می‌گفت که من بیشتر روزها پنهان از طلبه‌هایی که در مدرسه بودند چون يك حجره تنهایی داشتند که کوچک بود و جای دو تا طلبه نبود. ارزن می‌خورم. ارزنی که به مرغ می‌دهند. يك روز چهارشنبه یا پنج شنبه بود و طرف دیگر مدرسه کار داشتم یکی از حجره‌ها ظاهراً آن چراغ پخت و پز را از توی پستو آورده بود در حجره که حجره هم يك هوایی بگیرد و در ضمن يك قابلمه کوچک گذاشته بود که آبگوشت می‌پخت. بوی آبگوشت که به مشام من خورد من بی حال شدم. ولی چرا این سختی‌ها برایشان آسان شده بود. چون نسبت به آن هدف پاك و مقدسی که داشتند، باور داشتند.

كتك خوردن يوسف، طرد شدن يوسف، در چاه انداختن يوسف، بعد فروخته شدنش طبق قرآن به وسیله کاروان، چون تمام ضمائر جمع آیه به کاروان بر می‌گردد. «شروه» همان‌هایی که خداوند می‌گوید «جائت سیاره» (بشنم بخش دواهم معدوده) «1» این گونه به سر يك موجود با ارزش بزنند کمتر از 10 دینار بفروشند که به قول خودشان از شرش خلاص بشوند نکنند خانواده اش بیایند و گیر بدهند و اختلاف و نزاعی برپا بشود. بعد هم بیاید در کاخ مصر هفت سال در برابر دعوت آن زن قرار بگیرد که جوان‌های امروز ما 7 ثانیه اش هم طاقت ندارند. 7 سال دعوت آن زن را بگوید نه. جوانی که زن ندارد و خودش کپسول شهوت است این همه سختی بعد هم زندان بیفتد. با يك مشیت مشرك و کافر آن هم زندان‌های فرعون مصر که همه آن شکنجه بود. چطور همه اینها را به خودش هموار کرد و تقلب برای نجات خودش نکرد. حيله گری نکرد. خودش را معرفی نکرد بعد از آزاد شدن از زندان که پادشاه مصر گفت: تو پیش من خیلی جایگاه داری چه می‌خواهی؟ نگفت چهارنفر را با من کن، با سه چهار تا اسب تا مرا کنعان ببرند من برای اینجا نیستم. من 30 سال است که پدرم و مادرم را ندیدم. بهترین لذت این بود که بروم پدر و مادرش را ببینم. اما هدف او وقتی از زندان آزاد شد و دید مقام به او می‌دهند، نجات مردم مصر از شرك و 7 سال شدت قحطی بود. این هدف فراق پدر و مادر را بر او خیلی آسان کرد. یا وقتی از خواب بیدار می‌شود، پیغمبری مثل یعقوب که يوسف پیغمبری او را باور دارد به او می‌فرماید: (كذلك يجتبيك ربك و يعلمك من تاويل الاحاديث و يتم نعمته عليك) این يجتبيك و يعلمك که علم حقایق است، تاویل یعنی حقایق و كتك خوردن از برادران که هیچ کدام از این سه پیش بینی را پدر به او نرسید. پس معلوم است که این جاده را باید بروم. در چاه به او نرسید باید ادامه بدهد. در کاروان با آن همه تحقیری که شد نرسید، باید ادامه بدهد. 7 سال در کاخ عزیز نرسید باید ادامه بدهد. 9 سال زندان، پایان زندان شروع شد (يجتبيك ربك يعلمك من تاويل الاحاديث و يتم نعمته عليك) «2» حالا شده عزیز مصر و عقبه‌ها مشکلات طی شده. چطور بر خودش آسان کرد؟ برای پیش

بینی‌های پدر و چون همه را با فعل مضارع گفته حالا به زبان عبری است. قرآن مجید به عبری برگردانده است. (يَجْتَبِيكَ رِيكَ) نه در خانه من. آینده این جاده باید طی بشود.

«سهلت موارد» ورود به این آب خوشگوار معنوی حالا چه این آب در دنیا باشد یا (عینا یشرب بها عبدالله) «3» در آخرت باشد. با این نگاه آدم سختی‌ها برایش آسان می‌شود. تحملش بالا می‌رود و ناگواری‌ها گوارا می‌شود. يك ناگواری برای همه انبیا پیش آمد که ملاك آن ناگواری در ما هم وجود دارد. چه برای ما که در قم هستیم و چه هم لباسی هایمان که در شهرهای دیگر هستند این ناگواری‌ها هم الان اوج دارد و هنوز فروکش نکرده است.

انبیاء خدا در جوامعی که مبعوث به رسالت می‌شدند اگر در قرآن مجید هم جستجو کنید مطالب بیشتری به دست تان می‌آید. مردمی کوتاه نظر، که به قول امیرالمومنین همه زندگی و حیات را در آشپزخانه خانه و يك مغازه و يك زمین زراعت می‌دیدند. نگاه گسترده ای به عالم و آینده عالم نداشتند. مردمی حسود،

(1) یوسف (12): 20.

(2) یوسف (12): 6.

(3) انسان: 6.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 210

جاهل، مردمی فقط منفعت شخصی طلب، مردمی مغرور، و مردمی اسیر فرهنگ پدرانشان که اصلا حرف انبیاء را در ابتدای امر باور نمی‌کردند. یعنی می‌گفتند: میخواهی ما را از دین پدرانمان جدا بکنید. ما الان ده تا خدا داریم تو می‌گویی يك خدا قبول بکنیم. يك چنین مردمی که در شهوترانی‌های جنسی و شکمی و در به دست آوردن مال واقعا مردم بی قیدی بودند. حالا انبیاء آمدند می‌گویند: شهوت باید مقید باشد، به دست آوردن مال باید مقید باشد، شکم باید مقید باشد، بت‌ها باید بروند، خدا باید در زندگی تان باشد. اینها با انبیاء چه کردند؟ انبیاء در اینها جا نمی‌گرفتند. دائم اینها در مقابل انبیاء حالت دفع داشتند. تهمت‌های زیادی هم می‌زدند که نه این کتاب فرستاده خدا نیست. خودتان می‌نشینید می‌سازید به عنوان وحی می‌آیید به خورد ما می‌دهید. شما دروغگو هستید. شما می‌بینید انبیاء با آن خدا نگری و با آن

هدف بینی شان و با آن معرفت بالا در میان چه مردمی قرار گرفتند. آنها کمال روح را نگاه می کنند. رشد جان را نگاه می کنند آنها دارند رضایت خدا را نگاه می کنند. آن باورها تحمل ناگواری ها را برای آنها گوارا کرده بود. این است که هیچ کدام از زیربار مسئولیت فرار نکردند. از پروردگار هم تقاضا نکردند ما را بازنشسته کنند. نوح (ع) 950 سال تبلیغ دین کرد و نگفت مرا بازنشسته کن. پیغمبر اکرم (ص) آخرین لحظه می خواست مسجد بیاید نمی توانست قدم بردارد امیرالمومنین (ع) و فضل بن عباس زیر بغلش را گرفتند و او را به مسجد رساندند برای اینکه باز تبلیغ دین بکند. این ناگواری ها را تحمل کردند. سال ها گفتند دروغگو هستید. کذاب هستید. ساحرید. بخونید. (يقولون انه لجنون) «1» هر روز در مکه به پیامبر اسلام دیوانه می گفتند. همان ملاك كه در انبياء بوده است. باعث هجوم مردم بوده، الان در ما هم هست. ما دنبال علم هستیم. دنبال معرفت هستیم. دنبال کمال خودمان و دیگران هستیم. دلسوز مردم هستیم. دلمان می خواهد مردم پاك بشوند. دلمان می خواهد مردم صادق بشوند. دلمان می خواهد مردم اهل بهشت بشوند. اما به ما چه می گویند؟ می گویند هر بلایی سر مملکت آمده از دست شما آخوندهاست. تاکسی ها ما را سوار نمی کنند. بعضی جلسات که در مناطق مختلف بوده حالا دعوت مان نمی کنند. این ناگواری ها برای انسان هدف دار و آن کسی که جهان بینی دینی دارد و آن کسی که دنبال انبیاء دارد حرکت می کند قابل تحمل است. نمی گوید. من دیگر خسته شدم تحملش را هم ندارم در خیابان فحش به ما می دهند و گاهی دو تا بچه جلف موتورسوار رد می شوند عمامه را می اندازند. آتشی که زمینه این فضا را فراهم کردند قطعا در قیامت دادگاه های سخت و حساب بدی خواهند داشت. همه این فضاها از هوای نفس تولید می شود.

من که هدف و جهان بینی دینی دارم. و به دنبال کار انبیاء هستم، تحمل می کنم و از لباس بیرون نمی آیم. نمی آیم يك مدرك بگیرم و با گرفتن مدرك بعد از اینکه این همه سهم امام زمان را خوردم لباس را در بیاورم و ریش را بتراشم و بروم يك جایی استخدام بشوم و مدیر بشوم و پول حسابی به جیب بزنم. چهارخط شعر زیبا هم در زمینه تحمل ناگواری ها برای باورکرده ها و هدف نگرها بخوانم.

ای مسیح خوش نفس چونی زرنج که نبود اندر جهان بی رنج گنج.

که حالا اگر مسیح بود جواب می داد و می گفت ما تا محکوم شدن اعدام به دست یهودیان راهمان را ادامه دادیم. اصلا برای ما مهم نبود که یهود چقدر برای من مشکلات ایجاد کرد. این البته خطاب به ما است.

ادبیات ما این جمله را دارد. سعدی هم می سراید:

نابرده رنج گنج میسر نمی شود

اما آدمی که دوهزار متر کوه را باید برود بالا می داند چه چیزی در آن بالا قرار داد. مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد. همه اینها از این آیه قرآن گرفته شده (آن لیس للانسان الا ماسعی) «2» اگر انسان دنبال اهداف مثبت و نتایج بالاست. برای انسان غیر آنچه که بکوشد نخواهد بود.

چونی ای عیسی زدیدار یهود چونی ای یوسف ز اخوان حسود

یوسف چگونه برخورد کرد. چگونه تحمل کرد. خیلی سنگین بود آن چه که برای یوسف پیش آمد. اما به قول حضرت سیدالشهداء در روز عاشورا به پروردگار عرض کرد همه این اتفاقات چون در برابر دید تو و

(1) قلم: 51.

(2) نجم: 39.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 211

مشاهده توس و بالاخره این پرونده پیش تو رسیدگی می شود برای من تحملش آسان است. قبول می کنم تا آخرش هم می روم.

تو شب و روز از پی این قوم غَمَر چون شب و روزی مدد بخشای عمر

یعنی ملت کوتاه بین که ما در آنها جا نمی گیریم. همه چیز را به گردن ما می گذارند. یعنی بایست تو خودت شب و روز خدایی. کمک کن، کنار نرو. فرار نکن.

آه از این صفرائیان بی هنر چه هنر زاید زصفرا دردسر.

واقعا ناله دارم از این مردمی که مزاجشان صفرایی است. این را بدان که نود درصد از مردم در دسر ایجاد می کنند اصلا کارخانه ساخت مشکلات هستند برای تو ولی (فاصبر كما صبر اولوا العزم من الرسل) «1» دائم به پیامبر دلداری می دهد. ایستادگی کن. عقب نشینی نکن. دنبال مردم برای هدایتشان برو.

من يك وقت گفتم امام حسین از مدینه حرکت کرد شش ماه در مکه بود، بعد روز هفتم از مکه بیرون آمدند چون نمی توانستند محرم به عمره حج بشوند، عمره مفرده را هم قبلا به جا آورده بودند. اصلا محرم نبودند که از احرام در بیایند. این هم يك اشتباهی است که حج را بدل به عمره کرد. حج تمتع روز نهم ذی الحجه شروع می شود. ایشان هفتم از مکه بیرون آمدند. او مسیر مکه تا کربلا که نزدیک دوهزار کیلومتر است، سپری کردند. بعد حادثه کربلا پیش آمد. اگر همه این حوادث اتفاق افتاد برای نجات سه نفر بود. حر بن یزید و دو تا برادر که از خوارج بودند، بعد از شهادت ابی عبدالله (ع) تنها مانده بود برگشتند. اگر این حادثه ناگوار کربلا که امام تحملش کرد. محض نجات و هدایت سه گمراه اتفاق افتاده باشد، می ارزد.

باید در کنار این صفرائیان نامرد تحمل کرد تا ببینیم بالاخره با صبر و ایستادن ما و با تحمل ما بیدار می شوند یا بیدار نمی شوند. روز عید فطر در اصفهان مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی این انسان والا نماز عید خواند. يك نماز هم در اصفهان بود با بودن ایشان فطره زیادی به ایشان دادند و ایشان هم همه را همان وقت به وسیله موثقین پخش کرد. يك پیرمردی آمد کنار جاثماز گفت من واقعا مستحق هستم و دروغ نمی گویم. يك مقدار فطره به من بدهید ایشان فرمود: تمام شده و خودم پول هم در جیبم ندارم. حالا این شخص کارد به استخوانش رسیده بود. آب دهانش را جمع کرد و به صورت سید شیخ جعفر انداخت. گفت که ادعای نیابت امام زمان (ع) را می کنی و يك گدا را نمی توانی اداره کنی. ایشان هم به محاسن و صورت دست کشید و بلند شد عبایش را برداشت و رو کرد به مردم، گفت: يك مستحق دیگر مانده من در صف می گردم اگر کسی فطره اش را نداده و اگر همه فطره دادید يك كمکی بکنید، عبایش را پر از پول کرد و برگشت. گفت بیا این از ما بیشتر نمی رسید. با این صفرائیان بالاخره باید تحمل کرد. ما جایی در دنیا پیدا نمی کنیم که برویم همه احترام بکنند اینجا هم بدتر از بدترش کردند ولی انشاء الله برای خدا فرار نمی کنیم و خودمان را هم بازنشسته نمی کنیم و از لباس هم در نمی آییم. امام عسگری می فرماید: روحانیون مکتب ما را می آورند از همه بالاتر نگاه می دارند تاج قیمتی به سرش می گذارند و به او می گویند از اولی که تبلیغ دین کردی تا به حال هر کس پای منبرت بوده و به وسیله تو هدایت شده صدایش کن، دست همه را بگیر بهشت ببر. اما اجر تو از اجر همه اینها بالاتر است. این معنی «سهلت موارد» است.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 212

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه چهل و هشتم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 88 / 8 / 26

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

کسانی که، کسب معرفت خداشناسی، قیامت شناسی، عاقبت شناسی، خودشناسی از طریق قرآن، انبیاء، ائمه موفق شدند و نتایج هر کار مثبتی را آگاه شدند و باور کردند. وارد انجام تکالیف الهیه شدند که همان راه مستقیم خداست. به خاطر آن معرفت و انجام این تکالیف به آنها باورشان سخت نیامد و در برابر تمام موضع گیری های منفی مردم زمان تحمل کردند و آزارهای مردم و تحقیر مردم را به صورت مانع سد، دیوار در نیاوردند و به حرکت شان ادامه دادند.

البته دلسوز مردم هم بودند چنانکه در قرآن ملاحظه می کنید يك پیام انبیاء به مردم این بود (انی ناصح لکم امین) «1» من خیرخواه شما هستم در همه امور حیات شما امین هستم، اهل ضرر به شما یا دعوت به چیزی که خسارت دارد نیستم این نشان از محبت این گونه بندگان به مردم دارد.

برای اینکه بدانید مجموعه تکالیف صراط مستقیم حق است؛ به سه آیه در قرآن که با هم پیوند دارند در سوره مبارکه انعام آیات 151 و 152 و 153 پروردگار عالم در این آیات مسائل اعتقادی و اخلاقی و خانوادگی و اجتماعی و عملی را در نه بخش مطرح می کند که از این آیات خیلی راحت می توانید این عناوین را استفاده کنید.

در پایان می فرماید (و ان هذا صراطی مستقیماً) یعنی کسی از ما پرسد این که شبانه روز ده بار به صورت واجب در نماز می خوانیم اهدنا الصراط المستقیم این صراط مستقیم و جاده چیست؟ جوابش در همین آیات سوره انعام است که این يك جاده معنوی است که امیرالمؤمنین در همین خطبه با تعبیری که از جاده دارند و صفی که برایش می آورند می فرماید: سبیلا جددا سبیل جدد یعنی يك جاده محکم، استوار.

که زیر این جاده چاه و چاله ندارد؛ يك جاده استواری و محکمی است که طبق آیات قرآن سالک در این جاده به چهار واقعیت می تواند برسد. یکی لوای حق است (فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملاً صالحاً) که این (فليعمل عملاً صالحاً) «2» امور مثبت فردی، خانوادگی، اجتماعی و اخلاقی را می گیرد (ولا يشرك بعباد ربه احداً) اعتقاد به توحید را هم شامل می شود.

اگر کسی امید به لقاء دارد با جاده آن (السابقون السابقون* اولئك المقربون) «3» این يك مقام است. (ورضوان من الله اكبر) (راضيه مرضيه) (رضى الله عنهم و رضوا عنه) مقام رضایت الله و بعدش هم به اعتبار جنتی؛ جنت الله است. جنت الله، لقاء الله، قرب الله، رضا الله، جنت الله است.

در پایان این جاده است که در آیات انعام می فرماید: (ولا تتبعوا السبل) «4» از فرهنگ های دیگر پیروی نکنید (فتفرق بكم) که همه شخصیت شما و انسانیت شما، ارزش های شما را متلاشی می کند، (ان هذا صراطى مستقيماً) دو نکته بسیار مهم است یکی یا صراطی نسبت است که در ما يك سیری در دعای جوشن کبیر بکنیم بعد بدانیم این صراط، صراط کیست؟

یکی هم صفت مستقیم است که خداوند همه راه راست را نسبت به خودش داده شده است: مثل یبقی، صراطی، جنتی و هم صفت مستقیم آمده (و ان هذا صراطى مستقيماً فاتبعوه السبل) واقعاً اگر این نتایج چهارگانه را می خواهید چون در سوره کهف هم می گوید: (من كان يرجعوا) آن کسی که امید دارد لقاء را یا (هو و الا

(1) اعراف: 68.

(2) کهف: 110.

(3) واقعه: 10) 11.

(4) انعام: 153.

ذکر للعالمین) «1» اما این ذکر برای چه کسی ذکر است (لن شاء منکم ان یستقیم) اگر شما بخواهید برایتان ذکر است اما اگر نخواهید (ولایزید الظالمین الا خساراً) «2» همین نخواستن راه من، و پشت کردن به قرآن خسارت است؛ نه اینکه خدا به قرآن خسارت زده است یا عمل آن انسان به قرآن خسارت زده است. قرآن که منبع خیر و شرف است؛ منبع رحمت است.

جمله وارثی من عذب فرات تمام شد پس اولین جامی که می نوشید یعنی وقتی که وارد تکالیف الهیه می شود از این چشمه خوشگوار، وارد راه شده است؛ پس از این بستگی به خودش دارد که این راهرو حرکت را تا آخر ادامه بدهد یا نصف کار رها کند اما احب عباد این طور نیستند حرکت شان را ادامه می دهند (فمنهم من قضی نحبه) «3» در سوره احزاب است این آیه از آیاتی است که وجود مبارك سیدالشهدا در مسیر مکه به کربلا گاهی قرائت کرده اند از جمله وقتی خبر شهادت قیس بن مسهر صیداوی؛ جوان بیست و هفت هشت ساله کم نمونه یا بی نمونه است. وقتی خبر شهادت قیس به حضرت رسید او داستان مهمی دارد که نامه حضرت را به کوفه می برده است؛ چهار بار این جاده را سفر کرده است، و در آخرین برگشت دستگیر می شود اما قبل از اینکه مأمورین به او برسند نامه را از بین می برد.

وقتی او را پیش ابن زیاد می برند می گوید: نامه حسین بن علی را بده که به ابن زیاد گفت: در آن کلاسی که ما در آن درس خوانده ایم به ما گفتند: اگر گرفتار شدی سرت را خواستند سرت را نگه دار و سرت را بده و به ابن زیاد گفت: من سرم حاضر است اما سرم حاضر نیست به او گفت: نامه را بده گفت: من نامه را از بین بردم. ابن زیاد گفت: می دانی به چه کسانی این نامه را نوشته است گفت: بله گفت اسمشان را ببر آزادت می کنم گفت: نه من آنجایی که درس خوانده ام این درس را به من داده اند که اگر سرت را خواستند نده سرت را بده حالا سر من حاضر است.

ابن زیاد گفت: پس برو در مسجد کوفه از یزید و من تعریف کن و علی بن ابیطالب و حسین بن علی (ع) را تکذیب کن. آزادت کنم. گفت: این پیشنهاد خیلی خوبی است. بعد پیش خود گفت ما این نامه را که به نام سه چهار نفر بود می خواستیم به آنها بدهیم و امام در این نامه نوشته است من دارم به سوی عراق حرکت می کنم حالا به کل مردم می گوئیم حضرت امام حسین (ع) دارد می آید عراق.

قیس آمد و اعلام کرد و همان اعلام هم باعث شد که ابتدا اصحاب حضرت تا روز تاسوعا 42 نفر بودند 30 نفر با خبر او کربلا آمدند که داستان همراهی آنها واقعاً خواندنی است. زیباترین کتابی که مقام هفتاد و دو نفر را شرح داده است. کتاب عنصر شجاعت از مرحوم حاج میرزا خلیل کمره‌ای است که 7 جلد است که يك جلد 700 صفحه مربوط به مسلم بن عقیل و کوفه است و سه جلد مربوط به هفتاد و دو نفر و سه جلد هم مستقلاً درباره خود حضرت ابی عبدالله الحسین است. به نظر من از زمان حادثه کربلا تا حالا هیچ کتابی نیکوتر و با بنیان‌تر از این کتاب نیست.

در هر صورت وقتی که اولین گام را در انجام تکلیف بر می دارند احب عباد خدا دیگر این جاده را طی می کنند اجازه هم نمی دهند چیزی مانع شان بشود و به این چهار حقیقت هم می رسند، به لقاء حق آنهایی که رفتند رسیدند. امام خیر شهادت قیس را شنید آیه را خواند یعنی قیس از مصادیق این آیه است که ابتدای آیه این است (من المؤمنین) نه همه؛ من، من تبعیضه است ای کاش کسانی که وارد این حوزه ما می شدند در همه چیز حوزه وارد می شدند. خدا يك عده ای را جدا کرده است.

(من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه) صدقوا ما عاهدوا الله علیه را یعنی به پیمان شان به خدا عمل کردند، وفا کردند ولو به قیمت کشته شدن باشد (فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلاً) «4» و ما فعلاً منتظر آن شهادتیم.

(1) تکویر: 27.

(2) اسراء: 82.

(3) احزاب: 23.

(4) احزاب: 23.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 214

اما جمله بعد، دو صفت و ویژگی است: ویژگی اول که در همین مورد محل لغزش میلیاردها انسان در طول تاریخ بوده است و اندکی از این لغزشگاه، سالم عبور کردند که حالا به خیلی موارد می شود مثال زد من کلی تر می گویم خودتان می توانید تطبیق بکنید.

با شناختی که از احب عباد پیدا کرده ایم با ویژگی هایی توضیح داده شد امام در اینجا می خواهد علت روانی تمام مسائل الهی و عمل به تمام مسائل را بیان بکنند ببینید آیا این به منزل علت است یا نه اصلاً چه شد به آسانی باور کردن چون خیلی از ما در همین روزگار تا حدی اهل باوریم ولی در سلوك لنگ می زنیم گاهی متوقف می شویم؛ گاهی خسته می شویم

گاهی ناامید می‌شویم به خصوص خیلی برای من درد آور است. طلبه‌ای به من گفت حالا ده سال یا پانزده سال ما در قم ماندیم رسائل و مکاسب و کفایه خواندیم و تفسیر و هج البلاغه دیدیم آخرش چه می‌شود؟

این مقدمه پوچ گرایی و مقدمه پوک شدن است. مقدمه از دست دادن سرمایه‌های هبه شده است؛ این مقدمه ناامیدی است که پروردگار و زنش را با کفر یکی دانسته است. (اِنَّهٗ لَا یُبَاسُ مِنْ رُوحِ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمَ الْکَافِرُوْنَ) «1» خوب روایت باب علم و باب عقل را ببینید. روایات باب تعلم و باب تعلیم را ببینید. روایات باب تبلیغ و روایات باب صبر در مقابل ناگواریها را ببینید زندگی انبیاء و حیات ائمه را ببینید این راهی که الان انتخاب کرده اید به چهار چشمه می‌رسد: لقاء الله، قرب الله، رضایت الله و جنة الله. اینجا اصلاً جای ناامیدی نیست. جای امید و جای دلشادی است. جای نشاط و سرور است باور کردی خوب کار کن. باور نکردی برو چند آدم حسابی را ببین به مسائل الهیه باورت بدهند! مسائل الهیه را آنها بی مانع رفتند و به این چهار حقیقت رسیدند. ما جریانات را تبدیل به مانع می‌کنیم می‌گوییم دوره ما تمام شده همه ما را مسخره می‌کنند از عالم قدرشناسی نمی‌کنند.

و دنبال يك كسب دیگر بریم يك کسی که از قم رفته است و يك شهری دور دستی که اهل همان شهر هم است او کفایه که درس می‌داد گویا خود آخوند کفایه درس می‌داد. همه چیز را در حضور دارد. تمام تأملات کفایه را شکافته است. ولی خوب او به جایی نرسید که از نظر اقتصادی سرمایه‌دار بشود با يك حسرتی به من می‌گفت‌ای کاش این بیست و پنج سالی که برای درس خواندن گذاشتم می‌رفتم فوتبالیست می‌شدم الان باشگاه‌ها من را با چه قیمتی گران می‌خریدند در حالی که ما برای تحول از این افکار در قرآن و روایات مطالب عالی داریم. شما شیخ آل رحیم را می‌شناسید که به نظر من قدیمی‌ترین کسی که این داستان را سید بن طاووس نقل کرده است که ایشان طلب نجف بود و گرفتار بیماری سل و مضیق اقتصادی بود و با زحمت خوراکش را تأمین می‌کرد. در گرما روزهای تعطیل نجف داس بر می‌داشت و گندمی؛ جوی؛ ارزنی درو می‌کرد. پولی به او می‌دادند طول سال را با بدبختی می‌گذارند. روزی در یکی از کوچه‌های نجف چشمش به دختری افتاد و عاشق این دختر هم شد بعد در خان دختر پدر رفت و او در را وا کرد شیخ تمام لباسهای او وصله خورده و دختر خانواده نسبتاً از نظر اقتصادی وضع خوبی داشتند. گفت بفرمایید: حاج شیخ گفت خواستاری دخترتان آمدم. گفت: آقا شیخ من دخترم را که از زیر بوته پیدا نکردم.

شیخ يك رفيق داشت. به او گفت: بابا جان خدا بن بست برای انسان قرار نداده است؛ برو چهل شب چهارشنبه مسجد کوفه شاید وجود مبارك امام عصر مشکلت را حل کند. شب چهلم هوا سرد بود؛ يك قهوه دم کرد که دید يك عرب 40 ساله آمد آن سو نشست. شیخ در دلش گفت خدا نکند عرب بگوید يك لیوان قهوه به ما بده این قهوه انداز خود من است اگر عرب بخواد بخورد که کل قوری را می‌خواهد. اتفاقاً دید او گفت يك فنجان قهوه به ما بده.

چاره‌ای نداشت قهوه را ریخت و ایشان هم فقط لب مبارکش را تر کردند و قهوه را برگرداندند فرمودند: بخور بیماری سینه‌ات خوب می‌شود و مسئل آن دختر هم حل کرده ام فردا برو به تو می‌دهند. اما مسئل اقتصادی؛

امام زمان (عج) به او فرمود: پروند اقتصاد تو را خدا به مضيقه رقم زده عوض هم نمی‌کند تو تا آخر عمرت مشکل اقتصادی داری با آن بساز تا روز قیامت که خدا جبران بکند؛ بالاخره يك نان با زحمت گيرت می‌آید. خیلی ناامیدی دلسردی بد است خیلی این سؤال بد است که حالا ما 15 سال خواندیم خوب آخر

(1) یوسف:.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 215

چه میشود؟ این همه روشنائی در آیات قرآن و این همه نور در روایات و این همه الگو در بزرگان دین است.

همین حضرت علت را بیان می‌کند که «سلك سبيلاً جددا» به قدری راحت رفتن «و ارتوا من عذب فرات ... فشرّب نهلاً و سهلت له موارد» که تمام ورود به جایگاه‌های تکالیف برایشان آسان بود «قدخلع» خیلی مهم است و قیامت میلیاردها نفر جهنم می‌روند بخاطر همین بار منفی که آنان از خودشان دور کرده اند و نگذاشتند تبدیل به مانع بشود. (قد خلع سراييل الشهوات و تخلى من الهموم ألا همأ واحداً انفراداً) خیلی عجیب‌اند. اینها البته همه می‌توانند اینها بشوند قطعاً آن تمام جاده‌ها باز است (والذين جاهد فينا) این وعده پروردگار است تو وارد شو و زحمتش را بکش و هدف خود را در هم فعالیتها معامل با من باشد من هم وارد معامل با تو می‌شوم (والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا) «1» خودم دستت را می‌گیرم هم جاده‌ها را به رویت باز می‌کنم (قد خلع سراييل الشهوات) این شهوات چیست؟ ما کلم شهوت را بکار می‌گیریم و در ذهن ما فقط غریز جنسی به نظر می‌رسد در حالی که شهوت خاص و غریز جنسی که قرآن و روایات می‌خواهند مردم آلوده به آن نشوند از مصادیق این لغت شهوت است.

شهوت و شهوات هر دو مفرد و جمع در قرآن کریم آمده است. کلم شهوت به معنی خواستن است شهوات یعنی خواسته ها. این خواسته‌ها گاهی مربوط به غریز جنسی است که کسی آزادش را می‌خواهد حلالش که حلال است که جای بحث ندارد.

(والذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم) «2» یعنی آنجا حفظ لازم ندارد. يك وقت قبل از انقلاب در خیابان ایستاده بودم آنجا می گویم حفظ ندارد (الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم) خدا با شهوت رانی حلال حرفی ندارد قیدی در آیه نگذاشته فقط می گوید در مورد زنهای شرعی یا آن زمانی که کنیز شرعی بوده (او ما ملکت ایمانهم) نه آزادیم حتی يك بار پروردگار عالم در شبهای ماه رمضان کنار زنهای شرعی قرار گرفتن را ممنوع کرد.

اما بعضی طاعت نیاوردند بالاخره این کار را کردند و پروردگار آیه فرستاد ما این حکم را برداشتیم (احل لکم لیل الصیام الرفث) «3» یعنی کنار همسر بودن ولی بعضی از شما به این حکم من خیانت کردید اما وقتی می گوید الا همسران شرعی که آنجا حفاظتی لازم ندارد. با توجه به این معنا که حفاظتی لازم ندارد.

من در خیابان ایستاده بودم دیدم يك تاکسی خالی جلوی پایم ترمز کرد و شدید می خندد گفت که در را باز کن بیا بالا کمی هم لات منش بود، چون من او را نمی شناختم گفتم: غریبه است. شاید ساواکی باشد بخواهد ما را ببرد گفتم: نه پائین آمد در را باز کرد و گفت بیا بالا من يك داستان از شما می خواهم برایت بگویم.

پنج و یا شش ماه پیش من از خیابان نیروی هوایی رد می شد دیدم که اذان تمام شده شما به قیاف من نگاه نکن ریش تراشیده و لاتم هستم؛ اما نماز خوان هستم گفتم: تاکسی را جلوی مسجد گذاشتم. آمدم نماز بخوانم شما منبر بودید داشتید راجع به حقوق زن و شوهر صحبت می کردید تا به حق غریز زن و مرد رسید که شما گفتید خوب هفته ای يك بار مستحب است چهار ماه يك بار واجب است مرد حق ندارد استنکاف بکند از ادای غریز زن، زن حق ندارد مرد را کنار بزند و بعد گفتید خوب از آیات و روایات استفاده می کنیم اگر زن و مردی مزاج با حرارتی داشته باشند هر شب هم بخواهند حق همدیگر را ادا کنند عیبی ندارد. گفت ما خانه آمدیم این را برای زن خود گفتیم زن ما به من قسم داد که تو را به خدا، تو را به قرآن هر شب برو پای منبر این آقا خیلی آقای خوبی است.

این بیان امیرالمؤمنین علیه السلام خیلی روشن است که موارد نامشروع است. کلم شهوت یعنی خواستن. اشتها که در باب افتعال است. شهوات یعنی خواسته ها اما کجای قرآن این کلمه با جمع آمده سور مبارک

(1) عنکبوت: 69.

(2) معارج: (29) 30.

(3) بقره (2): 187.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 216

آل عمران (زین للناس حب الشهوات) «1» محبت به خواسته‌ها آرایش داده شده یعنی خواسته‌هایی که در وجود انسان است چیست؟ (من النساء و البنین و القناطیر المقتنطه من الذهب و الفض و الخیل المسومه و الانعام و الحرث ذلك متاع حیا الدینا) کلم متاع یعنی مورد بهره وری و لذت بردن متاع که پایه‌های لذت برای مردم است ولی بعد می‌گوید قانع به همین‌ها نباشید چیزهایی دیگر هم است که اگر شما می‌خواهید مانند زن، پول، مرکب، زمین، زراعت و بچه هماهنگ با احکام خدا و خواسته‌های خدا بدست بیاورید (عنده حسن المآب) چهار آیه است که يك سیر کمالی بسیار عالی را برای انسان بیان می‌کند. آنگاه می‌خواهید اگر هماهنگ با خواسته‌های خدا باشد اهل تقوی می‌شوید یعنی حرام نخواهید؛ باطل نخواهید اهل تقوی می‌شوید. سپس آی بعد می‌گوید: (الذین اتقوا عند ربهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ازواج مطهره و رضوان من الله و الله بصیر بالعباد) «2» بعد عباد را تفسیر می‌کند.

در آی بعد (الذین یقولون ربنا اننا آمانا فاغفر لنا ذنوبنا) «3» و در آی بعد پنج خصوصیت برای عباد بیان می‌کند که آخرین آن (والمستغفرین بالاسحار) «4» خوب آن که عیبی ندارد این (قد خلع سراویل الشهوات) یعنی تمام خواسته‌هایی که مانع می‌شود که آدم صراط المستقیم را برود و احکام الهی را انجام بدهد و خواسته‌های خدا را در زندگی پیاده بکند. شهوات یعنی اموری که نمی‌گذارد آدم راه برود و وقتی متوقف بشود آن چهار تا را از دست داده است لقاء و قرب و رضایت و جنت.

احب عباد؛ خواسته‌های غلط را قلع یعنی کنده‌اند اصلاً ریشه کن کرده‌اند از وجود خودشان نمی‌خواهند مگر آنی که خدا می‌خواهد.

(1) آل عمران (3):.

(2) آل عمران (3): 15.

(3) آل عمران (3): 16.

(4) آل عمران (3): 17.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 217

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه چهل و نهم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 88 / 8 / 30

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

خطب 86 دو بخش کامل و جامع دارد در بخش اول خطبه وجود مبارك امير المؤمنين (ع) 40 ویژگی از احب عباد خدا نقل می کند و در بخش دوم هم اوصاف مردم بی ایمان و جدای از حق را بیان می فرمایند. از آنچه که حضرت در بخش اول بیان کرده اند مواردی که بیان شد یکی خوف احب عباد خداست و یکی حزن احب عباد خداست و یکی آماده کردن توشه برای عالم آخرت به وسیل این انسان های جامع و کامل است. تا جایی که حضرت با چند جمل بسیار عرفانی بیان کرده اند که اینها از آب خوش گوار خود را سیراب کرده اند «**واریتوی من عذب فرات**» که این عذب فرات کنایه از معرفت حق و ایمان به حق و محبت به حق است عمل به فرمان های حق است که همه را يك جا حضرت تعبیر به آب خوش گوار کرده اند و بعد فرمودند: برای اینکه خودشان را به این جایگاهها برسانند؛ چون من عذب فرات مفرد ولی سهلت له موارد؛ موارد جمع است. جمع مورد است به ناچار باید گفت که این همان عذب فرات همان علم بالله است، معرفت بالله است؛ محبت بالله است. اجرای دستورات حق است که آنان تمام اعضاء و جوارح ظاهر و قلب را که در باطن است در اختیار پروردگار مهربان عالم قرار داده اند. دل را از معرفت و محبت و ایمان سیراب کرده اند. اعضاء و جوارح از عمل صالح سیراب کرده اند و مجموعه برنامه هایی که به نظر تود مردم از کندن کوه سخت تر است و برای مردم سنگین بوده ولی برای اینها به وسیل خودشان هم آسان شد.

«**سهلت له موارد**» جمل سهلت مجهول است ولی فاعلش در حقیقت خودشان هستند چکار کرده اند که طلب معرفت و محبت و طلب دستورات حق به آنها آسان شد. چون اینها همان ابتدای حرکت و ورود به فضای حق هدف شناس خوبی شده اند، هم هدف از خلقت خودشان را خوب شناخته اند که چهار هدف است آن چهار هدف در قرآن کریم مطرح است انسان آفرید برای اینکه تبدیل به خلیفه الله بشود، انسان را آفرید تا شمع دان چراغ هدایت پروردگار بشود. انسان را

آفرید تا این خاک زنده شده خود را به کرامت نهای برساند در قرآن مجید در حقیقت خلافت و هدایت و کرامت و معرفت چهار هدف به اصطلاح، اهداف خلقت انسان است. عاشق بود خاک را تبدیل به یک موجود زنده کند که این خاک زنده ظرف تجلی این چهار حقیقت قرار بگیرد. باید مسیرش را طی کرده تا آن هدف خدا را تحقق بدهند.

آنان خود را مدیون دیدند و ادای این دین را به خود واجب دیدند محبوبشان را که در حدی شناخته بودند و پایان راه را هم شناخته بودند. پایان جاده لقاءالله است، قرب الله است، رضوان الله است، جنه الله است. خیلی آن وقت عجیب است که علاوه بر این رسیدن به این موارد با این هدف شناسی برایشان آسان شد علاوه بر این که خود این یک حقیقت است در وجود آنها تا لحظ خروج از دنیا خسته نشدند.

دو روایت در این زمینه دربار وجود مبارك حضرت سید الشهداء (ع) وارد شده که هر مقدار شدت حادثه روز عاشورا بیشتر می شد امام چهره اش برافروختر می شد. «1» یعنی عقب نشینی روحی نمی کردند و سست نمی شدند. علت شادی در چهره حضرت از باب محبت بوده؛ از باب شکایت نیست.

گریه کردن يك امر طبیعی است و گریه بر داغ اولاد منعی ندارد. در شرع یعنی يك جنب انسانی پذیرفته شده است. از جانب حق گریه بر اساس محبت به اولاد بوده هیچ بوی شکایت و گله‌ای در گری اهل بیت دیده نمی شود. اوج مسئل را زینب کبری (سلام الله علیها) بیان کرده اند. وقتی ابن زیاد با حالت تمسخر به دختر امیرالمؤمنین (ع) گفت: حالا دنیا را چگونه دیدی یعنی دیدی که ما پیروز شدیم. دیدی که شما شکست خوردید و این 72 نفر شما قطعه قطعه شدند جوابی که زینب کبری (سلام الله علیها) به او داد. زینب کبری حقیقت را گفت که حالا من هم در این زمینه تنها نیستم افراد دیگر هم در گذشته این اعتقاد را داشتند که من در کتاب اهل بیت نوشته ام که عصمت يك مقام انحصاری در تعداد معین نبوده که مردم عوام 14 معصوم می دانند یعنی پانزدهم نداریم فکر می کنم 124 هزار پیغمبر بودند. صریح قرآن است که مریم مادر

(1) بحار الانوار: 57/45، باب 37.

مسیح دارای مقام عصمت بود چون قرآن می‌فرماید: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ) «1» این طهارت طهارت آبی که نیست. فاعل طهارت پروردگار است که اگر خداوند متعال برای انسان وارد کاری شد این سلب اختیار از انسان است مایه‌های عصمت را او فراهم کرد يك کسی مثل مریم مقدس این مایه‌ها را رشد داد و خودش را از هر گناهی حفظ کرد. البته يك بار با طهرک می‌گوید در جای دیگر به صورت دیگر می‌گوید در سور احزاب هم که درباره اهل بیت است ما شك نداریم (یطهرکم تطهیرا) «2» دلیل بر عصمت است. پس فاطمه زهرا (س) هم همینطور. آنوقت يك تعداد کمی هم جزء همین گروه هستند که من این معنا را در کتابهای قدیم دیده‌ام که يك عده‌ای هم بنا بر فرمایش‌های امام صادق (ع) و متن بعضی از یاران؛ علی اکبر و قمر بنی هاشم و زینب کبری هم داری مقام عصمت می‌دادند.

برای شناخت جایگاه زینب کبری به دو مطلب باید عنایت کنید یکی اینکه وقتی به دنیا آمد پیغمبر اکرم (ص) فرمود هر که برای این دختر گریه کند، ثواب گریه بر او با ثواب گریه بر حسن و حسین مساوی است.

جایگاه چقدر است و يك مطلب دیگر هم به نظر من بر هر اهل علمی؛ واجب اخلاقی است که کتاب فضیلت‌های فراموش شده حالات مرحوم آخوند ملا عباس تربتی پدر مرحوم راشد را بخواند اگر مرحوم راشد این مسائل معنوی و مسائلی که در افراد کم اتفاق می‌افتد خود با چشم در پدر خود ندیده بود و کس دیگری برایش نقل می‌کرد خیلی سخت بود قبول بکند.

اما آن چیزی که از چشم پدرش دیده يك حال عجیبی از ایشان نقل می‌کند: که فکر می‌کند پدر در حال رفتن است چون برخوردی که پدر با آن حال داشت کاملاً نشان می‌داد پرده کنار رفت. آثار آخرت نمودار شده و ایشان دارد با ملکوتیان گفتگو می‌کند یعنی هم حرف می‌زند و هم جواب می‌گیرد. مرحوم راشد نوشته ایشان در همان حال در يك هاله‌ای از نور فرو رفته بود که من این نور را دیدم که می‌گویم کم اتفاق می‌افتد شاید بگوییم برای يك میلیارد برای يك نفر هم اتفاق نمی‌افتد مرحوم آخوند از احب عباد خدا بوده که يك چنین اتفاقی برایش افتاده بعد گفت: این نور ایشان را رها کرد چشمش را به ما انداخت می‌گویند:

من به پدرم گفتم که چه شد به اینجا رسیدی؟ چون قبل از مردن آثار عالم بعد را دید و يك حرفهایی زد و چیزهایی را شنید که من نمی‌شنیدم جواب نداد دوباره گفتم: بار سوم برگشت به من گفت: حسین علی اسم آقای راشد است اذیت نکن ولی من بالاخره دیدم که باید اصرار بکنم مسئله را کشف بکنم ایشان باید بگوید وقتی برای بار آخر اصرار کردم فقط همین جواب را داد دیگر هم حرف نزد.

يك هفت ديگر هم زنده بود باز همان واقعه اتفاق افتاد و همان گفتگو و بعد هم از دنيا رفت ولی هر چي اصرار کردم نگفت آخرش برای اينکه من زياد سؤال نکنم گفت برو تا ببینی. همین که امیرالمؤمنین در خطبه فرمود: «سلک سیلا جدد» راه را رفتند تا دیدند و شنیدند و یافتند و برای همه میسر است، گفت: برو تا ببینی. آن کتاب خیلی خواندنی است ولی آدم عالم؛ ربانی، آخوند واجد شرایط، آخوند با عمل صالح، آخوند با اخلاق حسنه، آخوند با حوصله بالا، آخوند خدمتگزار، آخوند خدا ترس را هم اینها را در وجود آخوند تربتی می بیند.

زينب کبری در جواب عبيدالله فرمودند: «ما رأيت منه الا جميلا» آن چه که من دیدم زيبا بود برای اينکه مردم ورق روی زندگی را می خوانند پشت ورق را نمی خوانند. قرآن می فرماید: (يعلمون ظاهراً من الحياه الدنيا و هم عن الاخره هم غافلون) «3».

آنان اين مسیر را با هدف شناسی یا اهداف شناسی طی کرده اند و طی کردن هم برایشان آسان بود بخاطر اين اهداف شناسی هم آسان شد. که از فرمایشات وجود مبارك امير المؤمنين (ع) استفاده می شود که اينها راه را بدون برخورد به موانع طی کرده اند راحت طی کرده اند. بخاطر آن هدف شناسی خسته و کسل نشدند و هر چي از ديگران باران وار بر آنها می بارید افروخته می شدند. اين افروختگی و نشاط شان برای چي بود

(1) آل عمران (3): 42.

(2) احزاب: 33.

(3) روم: 7.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 219

که خواست محبوب را عمل کرده اند. دینشان را در حد خودشان نه در حد عظمت خدا ادا کردند. آدم خوشحال می شود وقتی دین را ادا می کند. وقتی طلبکاری را مثل خدا خشنود می بیند حالا دین در آن روز جهاد و قتال بوده است. دین را ادا کرد و هر چه اين دین داشت تمام می شد امام برافروخته تر می شد. ای کاش اینهایی که شعر کربلا می سرایند بر اساس معرفت نسبت به امام حسين (ع) و اهل بیت شعر بگویند. اما روایت دومی که مرحوم مجلسی نقل می کند که وقتی

شمر خنجر تیز را به گلوی مبارك گذاشت و مرحل اول برای بریدن سر کشید؛ امام لبخند زدند. «1» این لبخند چه بود؟! آنها که حتی دشمنانشان را مسخره نمی کردند خوب معلوم است این لبخند لبخند حاصل از رضایت امام از پروردگار و ادای دینشان است حاکی از این که راه را به درستی به سلامت و به صحت به پایان رساندند. این نکات را که کنار هم قرار بدهیم مطلب مهمی بدست می آید که اینها چه طور در این جاده به مانع برخورد نکردند و مانع این جاده چیست؟ ما از آیات قرآن و روایات استفاده می کنیم که مانع این راه هوای نفس است یا به عبارت قرآن و روایات شهوت است، به عبارت ساده تر هوای نفس، شهوات عبارت است از مجموع خواسته هایی که انسان برایش پیدا می شود و این مجموعه خواسته ها با خواسته های پروردگار در ضد است در خلاف خواست حق است یعنی آن که دچار شهوات یا هوای نفس است یا به عبارت دیگر خواسته های بی مهار هر چه می خواهد خدا نمی خواهد یا هر چه را نمی خواهد خدا می خواهد؛ یعنی این اختلاف اصولی بین اینها و بین پروردگار است. حالا تعابیر قرآن و روایات بسیار عجیب است.

اما تعابیر قرآن (ارایت من اتخذ الهه هواه) «2» اتخاذ یعنی با تمام وجود هوای نفس را اله خود گرفته است. آدم مطیعی و فرمانبرداری است، آدم تسلیمی در برابر هوای نفس است. یعنی تمام این ویژگی های عالی را برده این طرف تسلیم هوای نفس است. به جای تسلیم به رب العالمین تابع هواست به جای متابعت از خدا عاشق هواست یعنی آنی که می خواهد عاشق آن است که بجای (اشد حباً لله) «3» بدست بیاورد و این خطرناک ترین برنامه است. اگر بخواهید خطر سقیفه را عمیق بدست بیاورید این است که امام منصوب شد خدا را در جایگاه مأمومی آوردند و مأموم را که تا ابد باید مأموم باشد در جایگاه امامت آوردند به امام گفتند: تو مأموم و به مأموم بی سواد و بی رتب و منزلت گفتند: تو امام هستی کار دین دنیا و آخرت مردم را دادند به مأمومی که اشراف علمی و عقلی به این امور نداشت و آنکه اشراف عقلی و علمی و دینی به امور دینی داشت در جایگاه مأمومی قرار دادند، و به امام گفتند: تو حق فرمان دادن و راهنمایی کردن نداری. هم اینها را ما خودمان انجام می دهیم و اسلام و امت پیغمبر را به اینجا رسانده اند که ملاحظه می کنید. حالا زمان ما یک میلیارد نفر از بعد مرگ پیغمبر شاگردان مکتب سقیفه هستند. از شجر طیب خلقت انسان و دین اسلام چه قدر تا حالا این درخت ریزش داشته و چند میلیارد نفر را در جاد جهنم فرستادند و عد اندکی با امیرالمؤمنین (ع) باقی مانده اند که اگر این جابجایی انجام نگرفته بود؛ جهان امروز جهان اسلام بود.

و تمام جوامع مسلمان بودند اما شما می بینید چه تفرق عظیمی در جامع جهانی است و چه تفرق خطرناکتری در امت اسلام است. آلهایی که اهل هوای نفس هستند يك چنین جابجایی را مرتکب شده اند هوی را به جای خدا معبود قرار داده اند. این تعبیر خود قرآن است که اگر انسان عمق این مسائل را نگاه نکند برایش خطر هوی نفس روشن نمی شود. جابجایی هوای نفس به جای ذات مستجمع صفات کمال و تسلیم در مقابل خدا بجای تسلیم در مقابل بت درون که

مادر بتها، بت نفس است. هم این آلودگی‌های بیرون و اوضاع جهان را همین بت درون به وجود آورده است. مادر بت‌ها بت نفس است.

کجا آنان به خدا رو کنند؛ کجا آنان در راهی قرار بگیرند که به سوی خدا حرکت بکنند؛ ایشان همان کسانی هستند که قرآن مجید می‌فرماید: اکنون با این وضعشان در سور انعام است (کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها) «4» هر چه هم می‌گوییم دستت را بده از چاه عمیق دریاوریم، گوش نمی‌دهد می‌گوید زندگی همین است که من دارم. لذت همین است که من دارم. تسلیم همین است که من دارم. متابعت همین است که من

(1) بحار الانوار: 56 / 45، باب 37.

(2) فرقان: 43.

(3) بقره (2): 165.

(4) انعام: 122.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 220

دارم (وهم یحسبون اَنَّهُم یحسبون صنعاً) «1» گرفتار بیماری خیالی باقی شده‌اند. هر چه لغت حسب در قرآن است یعنی گمانی که دلیل و حجت در پشتش نیست. گمانی که تکیه‌گاه ندارد گمانی که پوک و پوچ است گمانی که خودش از عوارض هوای نفس است.

خوب این تعبیر قرآن است (أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ) اما تعبیر پیغمبر خیلی جالب است که می‌فرماید: «اعدی عدوک نفسك التي بین جنبيك» «2» این بین جنبيك خیلی مهم است که بین دو پهلوی انسان شکم قرار دارد و شهوت یعنی این معبودی که به عنوان خدا انتخاب کردم مای خلقت معبود شکم و شهوت است که اعدای عدوک نفسك التي بین جنبيك.

در شیراز يك شب جلسه‌ای بود مسئل هوای نفس مطرح شد و اینکه چرا رسول خدا (ص) می‌فرماید: «اعدی عدوك» چگونه هوای نفس دشمن انسان است و دشمن تر است. آدم حکیمی در آن جلسه بود گفت هر دشمنی را با محبت کردن به او می‌شود تبدیل به دوستش کرد این در قرآن مجید است که به پیغمبر می‌گوید به گونه‌ای به اینها رفتار کن که ولی و حمید شوند يك دوست کامل و جامع برایت باشد مثلاً فرض کنید کسی با آدم بد است آدم هم می‌فهمد که او مشکل دارد.

ولی او يك میلیون تومان در خانه‌اش می‌فرستد یا يك مشکل او را حل می‌کند. او به دست و پای آدم می‌افتد، گفت هر دشمنی را با پرداخت به او با احترام به او با محبت به او می‌شود تبدیل به دوستش کرد اما نفس را هر چه به او بدهی قوی‌تر می‌شود و خواسته‌اش بیشتر می‌شود و تو در مقابل او ضعیف‌تر می‌شوی و تسلیم‌تر می‌شوی. این جرمی که يك بار گناه بیاورد بگو ای داد و بیداد خیلی برای من نفرت آمیز بود و دیگر نمی‌خواهم دهنش را ببند. حکماء الهی می‌گویند: دهان هوای نفس عین دهان جهنم است. معد هوای نفس عین معد دوزخ است قیامت وقتی دوزخیان را در دوزخ انداختند و هفت طبقه پر شد خود پروردگار به دوزخ خطاب می‌کند.

که در قرآن است (هل امتلأت) «3» آیا سیر شدی دیگر کارت تمام است. معده دیگر جا ندارد. بین آخرت و دنیا چهار فرق است يك فرقش این است که در آخرت همه چیز زنده است حالا ما ممکن است این مطلب را درك نکنیم و (انّ الدار الآخرة لهی الحيوان) «4» اما دنیا اینجور نیست دنیا بخش عمده اش جمادات هستند. حیات به این معنایی که ما تصور داریم ندارند؛ حالا آن دقت فلسفی را باید کنار گذاشت که در بحث وجود می‌کنند و بعد وجود مقول به تشکیك می‌دانند بعد می‌گویند جماد هم حتی يك نحوه وجود دارد؛ يك نحوه شعوری دارد.

حالا می‌گویند منهای دقت فلسفی، دنیا آمیخته با حیات و مرگ است اما در آخرت مرگی وجود ندارد (انّ الدار الآخرة لهی الحيوان) خدا با جهنم حرف می‌زند یعنی با يك موجود زنده (هل امتلأت) بالاخره پر شدی جهنم جواب می‌دهد باز هم بریز. اینجا يك نکته مهمی وجود دارد که بحث حدود و قصاص و بعضی از موارد منفی دیگر ملاحظه می‌کنید. خدا که جنس زن را مقدم کرده (الزانية والزانی) «5» یعنی زنان بیشتر از مردان مای ایجاد بستر فساد هستند. اول سراغ آنها که اغلب جنس زن بی دین است که مرد را به دام می‌اندازد که در باب فضل الفقر و الفقراء بحار الانوار از رسول خدا (ص) نقل شده است که: «اطلعت علی الجنة» «6» خداوند متعال من را از بهشت آگاه کرد و بهشت را نشانم داد.

(3) ق: 30.

(4) عنکبوت: 64.

(5) نور: 2.

(6) بحار الانوار: 55 / 69، باب 94، ذیل حدیث 85.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 221

دو طایفه را در بهشت خیلی کم دیدم یکی ثروتمندان و دیگری زنان که قطعاً منظور از این ثروتمندان همان هستند که در سور توبه مطرح است (يَكْنُزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفُضَّةَ وَ لَا يَنْفَقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبِشْرِهِمْ بِعَذَابِ الْيَمِ) «1» منظور از زنان همین‌هایی هستند که می‌بینید که بی دین و کم دین هستند خیلی در بهشت زن کم است. مردهای بهشت با نبود زن چه کار می‌کنند با حور العین پروردگار خلأ را جبران می‌کنند چاره‌ای نبوده يك مشت زنان بهشتی ساخته است که دنیایی نیستند.

جهنم را با ضمیر مؤنث آورده مثل این که نکته دارد که اگر این جهنم را به صورت آدمی زاد بسازند همین زنان لخت و مردان هوی پرست می‌شود که به این شکل در دنیا، جهنم هستند در قیامت هم به شکلی دیگر، جهنم هستند.

می‌پرسد: سیر شدی جهنم جواب می‌دهد که (هل من مزيد) باز هم اضافه کن حالا که هیچ کسی دیگر نمانده که در جهنم بیاندازم آنکه دچار هوای نفس است با میلیاردها تومان اختلاس دزدی تمام نمی‌شود، با هزاران گناه تمام نمی‌شود. دهان هوای نفس و معد نفس همان دهان جهنم و معد جهنم است حالا این احب عبادالله چه طور راحت این جاده را طی کرده‌اند تا به مقام قرب و لقاء و رضوان و جنت رسیده‌اند امام می‌فرماید: «قد خلع سراويل الشهوات» هوای نفس را ریشه کن کرده‌اند که دیگر در این جاده توقف نکنند و سست نشوند و مسخره‌ها در آنها اثر نگذارد، جاده را بی مانع و هدف‌دار کرده‌اند.

(1) توبه: 34.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 222

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه پنجاهم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 88/9/1

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

در جمل «قد خلع سراويل الشهوات و تخلص من المموم الا همأ واحداً انفرده» امیر المؤمنین (ع) حرف قد را در این جمل «قد خلع سراويل الشهوات» به کار گرفتند. بکار گرفتن ادات چه در قرآن و چه در روایات قطعاً بی جهت نیست. بعضی از ترجمه‌های قرآن مجید از ترجم ادات غفلت کرده‌اند. إنّ أنّ، لا تأکید، نون تأکید ثقیله، حرف قد، در حالی که بی‌توجهی به معانی این ادات، ترجمه را ناقص می‌کند قد هم به عنوان حرف تحقیق در بین ادیبان مشهور است که ترجمه‌اش قطعاً؛ حتماً؛ محققاً می‌شود ولی این امر اتفاق افتاده به یقین اتفاق افتاده است، بعضی از مفسرین نهج البلاغه می‌فرمایند: چهل ویژگی که امیر المؤمنین در بخش اول خطبه بیان کرده‌اند در خودشان به طور کامل بوده است.

البته این چهل ویژگی محدود به وجود مبارك حضرت نیست هم انبیاء اینطور بوده‌اند هم ائم طاهرين این طور بوده‌اند. آیات قرآن مجید ویژگیها را دربار انبیاء بیان می‌کند و را روایات هم دربار ائمه نشان می‌دهد.

در تاریخ قبل از اسلام بعد از اسلام پاکانی بوده‌اند که پروردگار عالم در سور مبارك یونس از آنها به عنوان اولیاء الله یاد می‌کند که همین گونه بوده‌اند یعنی به طور قطع از تمام خواسته‌های غیر خدایی گذشت کردند و این بالاترین گذشت است.

جهاد اکبر هم همین است که شیخ حرّ عاملی همین را در جلد یازدهم وسائل نقل می‌کند و هم به چند صورت مرحوم آیت الله العظمی بروجردی در جامع الاحادیث باب جهاد نفس نقل می‌کنند: که پیغمبر از يك جنگی برگشتند رو کردند به یاران فرمودند: «قضوا من الجهاد الاصغر و بقی علیهم الجهاد الاکبر».

«و قيل يا رسول الله و ما الجهاد الاكبر قال: جهاد النفس» **«1»** همانگونه که در میدان نفس در مقابل دشمن می ایستید و فرار نمی کنید؛ البته مؤمنین واقعی اینچنین هستند که دشمن را به عقب برانید و نیروی دشمن را در هم بشکنید کاری کنید که دشمن دوباره هوس جنگ نکند هم این خصوصیات باید در جهاد اکبر به کار گرفته شود.

در برابر خواسته های خلاف حق باید ایستاد نفس با هم وجود دعوت می کند که این کار بشود مؤمن با هم وجود می ایستد که نمی خواهم این کار بشود. بسیار نفس را در درخواست های شیطانی اش گرسنه می گذارد تا بمیرد.

مرگ نفس که حیات حقیقی نفس است در معارف زیاد دیده می شود مثلاً در نهج البلاغه در يك فرازی امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: «قد احیی عقله و امانت نفسه» **«2»** موت نفس حیات واقعی نفس است یعنی وقتی که انسان جواب خواسته های بی محاسبه اش را نداد گرسنه گذاشت ضعیف می شود صدایش کم می شود وقتی می بیند آدم جوابش را نمی دهد فروکش می کند این خواسته ها به قول امیرالمؤمنین در خطب 86 کنده می شود «قد خلع سراويل الشهوات» **«قد احیی عقله»** چه کار زیبایی داشتند یعنی این عقل طبیعی مادرزادی را زنده کرد و به عقل الهی عقل ملکوتی عقلی که کنار انبیاء نامش برده می شود تبدیل کرد آن روایتی که تمام فرهنگهای عالم نظیرش نیست.

مفصل است که يك بخش آن را شاید از گذشته تا حالا شرح کرده اند که جنود عقل و جهل يك بخش آن روایت است.

(1) وسائل الشیعه: 15/161، ابواب جهاد النفس و یناسبه، باب 1 حدیث 20208؛ جامع الاحادیث: 13/244، ابواب جهاد النفس و تهدیهها، باب 1، حدیث 578.

(2) نهج البلاغه: خطبه 210.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 223

این ارزش عقل پخته است و عقل الهی است. این عقلی که در این میلیاردها مردم است کار نمی کند در این زمینه نگاهش را تبدیل به نگاه مادی کرده اند یعنی چشم معنوی اش را کور کرده اند «یا هشام انّ الله علی الناس حجّین حجه ظاهره حجه باطنه و فاما الظاهره فالرسل و الانبیاء الأئمه و اما الباطنه فالعقول» **«1»**

یعنی کدام عقل را موسی بن جعفر (ع) می گوید که پدر بزرگوارش برای این عقل دو ویژگی بیان کرده است: «العقل ما عبد به الرحمن» «2» حالا که این چند میلیارد نفر در گردون عبد به الرحمن نیستند معلوم می شود جاهل هستند البته این تمدنی را که هم بوجود آورده اند با زحمات علوم مادی به وجود آورده این ملاک ارزش می شود ولی پروردگار در کار نیست آن عقل عقلی است که انسان را تسلیم پروردگار بکند. یا به قول حضرت رضا (ع) که در آن نام بسیار مهم دربار فلسف احکام به نقل از عیون اخبار الرضا می فرمایند: نماز شکر پروردگار است؛ یعنی اگر کسی نماز بخواند حق نعمتهای خدا را ادا کرده است. در این میلیاردها نفر آن عقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان کجاست آنان که با این آلودگی شان به گناهان خودشان جهنم می روند و هم کس و کارشان را به جهنم می برند در سور ابراهیم (احلوا قومهم دار البوا) «3» تنها خودشان جهنم نمی روند هم نزدیکان را هم وارد جهنم می کنند به دنبال خودشان به جهنم می کشند. بعضی ها در توضیح جاهل می گویند: جاهل یعنی کسی که حرکات و اعمال و کوشش آن ارزشی نیست این آدم جاهل است.

آن که در کاخ زندگی می کند میلیاردها تومان در اختیارش باشد یا ریاست هم داشته باشد آن او معقولان حکیمانه ای ندارد جاهل است؛ که در آیات مربوط به حضرت لوط او به قومش خطاب می کند (یا ائتم قوم تجهلون) «4» یعنی شما کار بی ربط و غیر عاقلانه دارد کار غیر حکیمانه دارید. عقل این است که در مردم جهان بالای نود درصد شان تعطیل است؛ وجود ندارد. احیای عقل به چه چیزی است؟ به فکر او اندیشه و عاقبت بینی به سؤال کردن است. این احیای عقله و امات نفس چگونه امات نفس فقط گوش به خواسته های نامعقول ندادند تا بی خواسته شد نفس، فقط خواسته های الهی از مشرق وجود نفس طلوع کرد.

آنان با خواسته های هماهنگ با پروردگار عالم تمام درجات و منازل عمل صالح و اخلاق حسنه اعتقاد و ایمان را طی کرده اند. منظور فقط حرف قد است که امام نفس اینها را آلود به يك خواست خلاف خدا هم نمی داند چون هم قد دارند و هم خلع دارند. این پیراهن های شهوات را از درونشان و قلبشان کنند؛ این برنامه کنند تمام پیراهن های شهوات از درون خود است که آنان را از تمام حجاب های ظلمانی بیرون کشید.

در سور مبارک انعام است (امن کان میتاً) «5» این میت میت عقلی است یا کسی است که دچار مرگ قلبی است یعنی باطن يك ذره نور ندارد؛ پیوندی با حقایق عالم ندارد (أو من کان میتاً فأحییناه) با چه آحییناه با نبوت انبیاء و امامت امامان و با قرآن و با تفکر خودش که ما زمینه اش را فراهم کرده ایم. این احیاء، احیاء اجباری نیست چون هدایت اجباری هیچ منفعتی برای هدایت شده ندارد خود او هم در قرآن می گوید: (فلو شاء الله لهداکم اجمعین) «6» اگر بنا به اجبار بود که شما يك گمراه هم در عالم پیدا نمی کردید. هدایت اجباری که سودی ندارد کاری که من کرده ام نمی شود گردن عبد گذاشت.

خوب احیاهم به این وسائل کم است (مثله فی الظلمات) داستان برای آدمی است که نه در يك تاریکی و نه در دو تاریکی از این جا به بعد جمع است. نمی دانیم از دو به بالا منظور پروردگار چند ظلمت است و چند نوع ظلمت است (کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها) نمی خواهد از هم حجابها در بیاید.

(1) الکافی: 16/1؛ کتاب العقل و الجهل: حدیث 12.

(2) الکافی: 11/1؛ کتاب العقل و الجهل: حدیث 3.

(3) ابراهیم: 28.

(4) غل: 55.

(5) انعام: 122.

(6) انعام: 149.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 224

حجابهای ظلمانی که همان خواسته‌های نامعقول است که جلوی تابش هر نوری را می‌گیرد حتی اگر آدم بخواید با خواسته‌های پشت این حجاب زندگی می‌کنند و وقتی نخواست که شروع جهاد اکبر است نور می‌تابد و همین يك ذره نوری که انسان در باطن خودش داشته باشد عامل حرکت به جانب حقیقت خواهد شد.

شهوات «قد خلع سراپیل الشهوات» در کتاب خدا هم بصورت جمع آمده شهوات هم به صورت مفرد و معنی اش را که عرض کرده‌ام. حالا چند تا آیه در این باب چه جمع و چه مفردش ملاحظه کنید. آل عمران آی 14 از مهمترین آیات قرآن کریم است و می‌فرماید: (والله عنده حسن المآب) عاقبت بخیری و کمال زندگی و بازگشت نیکو فقط پیش پروردگار است. ارزشها فقط پیش پروردگار است. از آنجا باید بخواید با توجه به این جمل آخر در توضیح جمل اول (زین للناس حب الشهوات) باید فاعل زین در این آی شریفه پروردگار نباشد حالا آن که به نظر ما آرایش می‌شود یا عوامل خارجی است یا عوامل درونی است. یا از خود ما است یا کسی اینقدر شیرین برآیمان حرف می‌زند که ما را نسبت به آن مطلبی

که محور حرفش است وادار می کند و هوس پیدا کند که برای بدست آوردنش راه بیافتیم. حالا فرقی نمی کند چه عوامل برونی باشد فرهنگهای بیرونی باشد منازلی باشد که آدم با چشمش ببیند و به شدت به هوس بیافتد بالاخره زین يك فاعلی دارد که پروردگار بیان نکرده شاید به خاطر فراوانی فاعل باشد.

«للمؤمنين» هم نمی گوید می فرماید: «لنناس» چون مؤمنین واقعی به قول پروردگار آدمهای گول خوری نیستند که کسی بیاید با آرایش دادن صندلی یا آرایش دادن پول یا آرایش دادن خانه آنان به هوس بیاندازد و آنان برای بدست آوردنش به آتش بیندازند. نه آنها يك زندگي معقولى دارند حالا يا زندگیشان در فضای بسط است (يسط الرزق لمن يشاء) «1» يا در فضای قدر و محدود است «و يقدر» اگر مؤمن در بسط است؛ غوغا می کند و این بسط زندگي برای توش آخرت است چون بخيل هم نیست اضافه های درآمد را از قرآن یاد گرفته که چه کار کند با تمام ابرازهای مادی آخرت معنوی آباد می سازد یعنی معمار زرنگی است. مؤمن می فهمد عناصر و ابزاری که پروردگار در اختیارش گذاشته با اینها چه بسازد. آدم روشن بین است اصلاً روشن فکران عالم اینها هستند که در کشور ما به اشتباه غرب زده را روشنفکر می گویند. آنها فى الظلمات هستند؛ کجای فکرشان روشن است.

(زين للناس) حالا هر فاعلی که اغلب تفاسیر آن را غیر خدا می دانند. مرحوم علامه طباطبائی که خیلی مصر است که فاعل غیر خداست که چنین نفرموده اند ولی از «والله عنده حسن المآب» می فهمیم که این والله عنده را با تمام مسائل قبل از خودش به مقابله انداخته (زين للناس حب الشهوات) شهوات در اینجا خود پروردگار معنی می کند. موضوع های خواسته های از شهوات است که در اینجا آن متعلقات خواسته های انسان است. و او دوست دارد انجام بگیرد من النساء این يك موضوع خواست انسان است «و البنين و القناطر المقنطره من الذهب و الفضه پول و الخيل المسومه» مرکب و اسبها نشان دار خیلی جالب است که خیل مسومه اسبهای نشان دار است که برگشت به پژو و پیکان و بنز و انعام چهار پایان دارد و در هر چه که بکار بگیرند.

می خواهند از گوشتش مرتب کباب تنوری بخورند یا از لبنیاتش استفاده بکنند «و الحرث» کشاورزی «ذلك» یعنی هم اینهایی که گفته ام «متاع الحياه الدنيا» اموری است که در زندگي دنیا مورد بهره وريتان قرار می گیرند اما هيچ چيزش ماندنی نیست بالاخره يك مدتی از دستتان خواهد رفت. بالاخره وقتی مرگ پيش بیاید زن و بچه ها از دست می رود و پول هم از دست می روند مرکبهای نشان دار از دست می روند چارپایان و زمین کشاورزی از دست می روند. اگر شما این موارد را عاقلانه بهره برداری کنید همان زرنگی که اهل ایمان دارند، معمار زرنگ باشید و از این مجموع ابزار انسانی و حیوانی و غیر انسانی و حیوانی درست استفاده کنید با مجموعه ابزار می توانید آخرت را آباد سازید «والله عنده حسن المآب» اما اگر بی حساب می خواهید

(1) اسراء: 30.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 225

از آن استفاده کنید متاع غرور برای شما می شود یعنی در فتنه و کبر می افتید و اگر خواسته هایتان و متعلقاتش الهی نباشد در غرور می افتید.

برخورد الهی با جنس زن و برخورد الهی با فرزندان و با ثروت و با مرکب و کل خواسته ها در زمین متعلقات هماهنگ کردن با پروردگار مهربان عالم است. يك مورد را برایتان می گویم در انگلستان ده آخر صفر من يك روز سخنرانی می کردم چشمم به يك چهره ای خاص افتاد. آدم وقتی تمرین در شناخت چهره ها داشته باشد نمی تواند یکسان ببیند. دیدم يك نفر با کراوات و ریش کاملاً تراشیده و با يك لباس خیلی مرتب روی صندلی جلو نشسته است معلوم بود که این باید يك آدم ویژه ای باشد.

من که نمی دانم ایرانی یا افغانی است چون پای منبر من عرب یا افغانی می آمد مثلاً يك افغانی يك بار بعد منبر روز چهارشنبه که تاجر فرش بود و ثروت بالایی داشت به من گفت جمعه دعوت من را قبول بکنید.

روز جمعه ماشین فرستاد در خان ما، دیدم يك خان دو طبقه وسیع هم است دعای ندبه خوانده می شود. آنجا هم گرانی بیداد می کند یعنی شما هم سوار يك تاکسی که می شوید دو تا ایستگاه آن طرفتر پیاده که می شوید به پول الان ما سی هزار تومان می شود يك صبحانه دادن خیلی گران در می آید من دیدم حدود دویست مرد و زن در این خانه است و کسی هم دعای ندبه می خواند خیلی هم خوب می خواند مردم خوبی هم هستند بعد به همه صبحانه داد و بعد از من خواست که بیست دقیقه صحبت کنم گفت امسال که شما به مراسم دعای ندبه آمدید سال چهلیم است که من این دعای ندبه را در لندن برگزار می کنم.

این مرد افغانی شیعه در آن ملت و با آن همه ثروتش و زنان و دختران نیمه عریان را که آدمی ببیند اگر هوای نفسانی باشد همه را می خواهد و اصلاً نمی تواند به یکی از آنها قانع باشد. اما اگر کسی جهاد اکبر کرده باشد از خانه که بیرون می آید خیابانهای لندن مثل معراج پیغمبر است. شب اولیاء خدا است و زیبایی آنان اصلاً جلب نمی کند.

جهنم را با اهلش می بیند و نفرت پیدا می کند بعد از منبر همان فرد کراوات قرمز کنار دست من نشست خیلی برخورد زیبایی داشت و ما دو تا همان جلس اول جذب همدیگر شدیم فردا زودتر از همه می آمد. يك روز هم به من گفت که من فردا نهار می آمم چون آدرس بدهم خان من را پیدا نمی کنی.

بعد هم فهمیدم او يك آدم درس خوانده ای است و وکیل حقوقی شرکتهای معتبر اروپایی در انگلیس و هلند و در کشورهای نزدیک ماست. رفتیم خانه اش را دیدم که خودش غذا درست کرده و سفره را می چیند به او گفتم شما ازدواج نکردید؟ گفت: ازدواج کردم ولی همسر امریکا است. گفتم: برمی گردد؟ گفت: نه گفتم: چرا؟

گفت: من همسر را از ایران گرفتم با اینکه قیافه من را می بینید فکر می کنید من خیلی بی دینم. اما من به اقتضای کارم که در شرکت های انگلیسی است به این شکل هستم. ایران رفتم سالها قبل يك خانواده ای را پیدا کردم که متدین و زن چادری هم می خواستم با اینکه من سی سال در لندن هستم او را آوردم و خیلی هم به او دل بسته شدم در آراستگی ظاهری زیبایی و اخلاق و رفتار جامع بود چند سالی بود که با هم بودم يك روز گفت که من از شنبه می خواهم مانند دخترهای انگلیسی بیرون بروم یعنی فرهنگ اینجا شدید جذبش کرده بود گفتم: یعنی با بدن نیمه عریان گفت: بله!.

آنجا قانون این است که اگر مرد بخواهد در برابر خواست زن مقاومت کند مرد را محکوم می کنند که دادگستری انگلیس کل ثروتش را به نام زن می کند و او را بیرون می کند. گفت من با اینکه در کمال عشق به او بودم خیلی صحبت کردم گفت: همین است که می گویم، گفتم: ده یا پانزده روز توی چادر و لباس بلند باش تا برویم سفارت من خودم با کمال میل طلاق می دهم طلاق بگیر و بعد برو. گفت اگر زن من باشی و اینجور بیرون بروی من فردا در دادگاه الهی جواب خدا را نمی توانم بدهم چون این طور بیرون رفتن پایمال کردن زحمات هم انبیاء و ائمه است. در حوز من نباید این کار صورت بگیرد گفت: قبول کرد با اینکه خود ایشان هم از نظر قیافه و زندگی و هیکل و پول چیزی کم نداشت بالاخره طلاق گرفت و بعد با یکی آمریکا رفتند.

خبری از آنها ندارم بعد از آن هم ازدواج نکردم. گفتم: خدایا من بخاطر تو صبر می کنم این امات نفسه است این «زین للناس حب الشهوات» است. گفت: با اینکه او را می خواستم دیدم خدا نمی خواهد من با این باشم خیلی هم طلاقش برای من تلخ بود.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 226

فرزند و پول هم همین است «الخیل المسومه و الأنعام» هم همین است. این متعلقات مربوط به هوای نفس است که هم اینها آدم را جهنم می برد متعلقات زلفشان به خواسته هایی گره خورده که آن خواسته ها با پروردگار هماهنگ است «و الله

عنده حسن المآب» کنار آن زن و بچه‌ها و کنار آن پول و مرکب و انعام و حرث آدم عاقبت به خیر می‌شود «حسن المآب» پیدا می‌کند این آیه چقدر جالب است! (والله يريد أن يتوب عليكم) «1» خواست خدا این است که توجه به شما داشته باشد یتوب در اینجا توب اصطلاحی نیست یعنی رویکرد.

(فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه) «2» یعنی رویکرد پروردگار و خدا اراد دائمی دارد «یرید» که مضارع است. (ان يتوب عليكم) این برنام خدا نسبت به شما است (ويريد الذين يتبعون الشهوات) «3» آتھایی که اهل هوای نفس هستند و پر از خواسته‌های ضد خدا هستند. آتھایی که تابع این گونه خواسته‌ها هستند و دائم اراده دارند «ان تميلوا ميلاً عظيماً» شما را به انحراف سنگینی دچار بکنند ولی شما را هم عین خودشان هوایی کنند و خواسته‌های بی حساب و نامعقول در شما تقویت کنند. شما با بنده شدن با این خواسته‌های نامعقول به انحراف سنگینی دچار بشوید.

(1) نساء:.

(2) بقره: 37.

(3) بقره: 27.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 227

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه پنجاه و یکم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 88/9/2

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

در رابط با شهوات به معنای خواسته‌های بی‌مهاری و بی‌محاسبه چند مسأله مهم را باید توجه داشت. يك مسأله؛ شناخت این خواسته‌های بی‌مهاری است که من از کجا بدانم این خواسته ای که در درون من رخ نشان می‌دهد و مرا گرفتار خودش کرده که من به زبان می‌آورم و می‌خواهم که این هوست.

و این خواسته و این شهوات از کجا بدانم که مخالف با خواسته‌های پروردگار عالم است یا ضد خواسته‌های انبیاء خدا و ائمه طاهرین است یا حداقل مخالف با عقل است. یقیناً اگر انسان درحالی که از طریق مطالع کتابهای قوی دینی یا از طریق سؤال از اهلش آگاه به خواسته‌های خدا و انبیاء و ائمه نشود که خواسته‌های خودش را به آنها میزان گیری کند و بفهمد که این هوای نفس است یا يك خواست مثبتی است. نمی‌تواند هوی را بشناسد نمی‌تواند شهوات را بشناسد تا به قول امیرالمؤمنین (ع) در فضای «خلع» این شهوات قرار بگیرد «قد خلع سراپیل الشهوات» خوب نشان می‌دهد که احب عباد خدا، هوای نفس و شهوات و خواسته‌های خلاف خدا و انبیاء و ائمه را شناخته بودند.

این خواسته‌های خلاف را اگر در وجودشان بوده چراغش را خاموش کرده‌اند و خلع کرده‌اند. توجه به این مطلب ضروری است که آدم خدای نکرده اشتباه نکند و جزء آنهایی نشود که قرآن مجید می‌فرماید: «اساؤ السواى» «1» هستند «اخرین اعمالاً» «2» هستند حرکاتشان خسران بارترین حرکات است ولی «یحسبون انهم یحسنون صنعا» «3» این اشتباه پیش می‌آید اگر علم به خواسته‌های حق نباشد. اگر آگاهی به خواسته‌های انبیاء و ائمه نباشد ولی انسان آن خواسته‌ها را شناخت خیلی راحت خواسته‌های غلط خود را می‌فهمد. این يك مسئله.

اما مسئل دوم؛ این مجموعه خواسته‌های بی‌محاسبه که پروردگار از آنها تعبیر به هوا کرده خیلی این تعبیر لطیف است. آنان در صورتی که میدان جولان در درون داشته باشند و زورشان به آدم برسد یا آدم را به طرف فرهنگ عملی شیطان بکشد هر مقداری میدان جولان هم داشته باشد و بر انسان حاکم باشد آن مقدار مانع حرکت در راه خداست آن مقدار سد است و آن مقدار تاریکی است. سعدی در آن شعر بسیار معروفش که اولین بار در شعرای ایران شاعری کلم آدمیت را در قافیه شعر قرار داد.

سعدی آدم عالم و ملائی بوده و منبر هم می‌رفته چهار و پنج تا از منبرهایش را خودش نوشته یا آنهایی که پای منبر بوده‌اند در مقدمه کلیات قدیمش چاپ شده می‌فرماید:

خور و خواب و شهوت منظور کلم شهوت است. شغب و جهل ظلمت است. که در روایات و آثارمان هم است اینها پرده‌های ظلمانی بین انسان و بین پروردگار است. اما تعبیر به هوی شده؛ هوی مصدرش به معنای سقوط کردن است. افتادن از بالا به پائین است که این سقوط در اینجا یعنی سقوط از ارزشها؛ سقوط از آدمیت، سقوط از انسانیت، سقوط از اخلاق و عمل صالح

در سور طه «4» این معنا به وضوح دیده می شود که پروردگار عالم می فرماید: اگر کسی این گونه «فقد هوی» سقوط کامل کرده که روز قیامت می بیند سقوط از بهشت به دوزخ است.

یکی از سوره هایی که کلم شهوات در آن به صورت جمع استعمال شده سور مریم آی 59 است. دربار جامع بعد از نوح است «فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلاه واتبعوا الشهوات» که اضاعه نماز در کلم واتبعوا الشهوات مندرج است. اما به خاطر اهمیت نماز و ارزش نماز پروردگار جلوتر فرموده و الا این «اضاعوا الصلاه» در شهوات است چرا اضاع الصلاه چون يك خواست مخالف خدا است. من نمی خواهم نماز بخوانم

(1) روم: 10.

(2) کهف: 103.

(3) کهف: 104.

(4) طه: 81.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 228

«وَتَبِعُوا الشَّهَوَاتِ» میل به ربا و دزدی و غصب می کشد. میل من به نگاه کردن به نامحرم و ارتباط نامشروع می کشد همه این امیال سقوط است. اگر اینها ادامه پیدا کند «فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا» «1» غی در اینجا به معنای عذاب دوزخ است.

خوب همین مطلب شهوات را در روایات بررسی کنیم من این مطلب را که عرض می کنم و آن این است که از رسول خدا تا امام عسکری (ع) روایاتشان در این گونه ابواب است.

روایاتی در فقه و اصول دارند که ما می دانیم يك بخش از اصولمان؛ اصول باد کرده است نه يك اصول منظم و دقیقی که با چهار و پنج سال کار کردن آدم را در راه اجتهاد قرار دهد از امامان ما نشأت گرفته است. می گویند: که اولین بار سنی ها اصول نوشته اند اما این بی انصافی است. اما قاعده «لَا تَنْقُضُ الْيَقِينَ بِالْشَكِّ» از امام صادق (ع) است. آنها يك مطلبی را به صورت تلگرافی و به صورت قانون اساسی بیان می کردند. بزرگان دین ما توضیح داده اند از مجموع این مسائل

اصول بوجود آمده است. روایات اصولیشان و روایات فقه شان يك روان کاوی بسیار کامل و دقیق از انسان است. یعنی به تمام انسانها تا قیامت فهمانده‌اند که تو چگونه هستی.

چه گرفتاری یا مشکلی در باطن داری. تو بیماری و این بیماری ناعلاج نیست. علاج دارد در خطب 108 نهج البلاغه. چه روانشناسی و روانکاوی دقیقی از مرد و زنی کرده که دچار شهوات یعنی خواسته‌های نامعقول و خواسته بی‌مهارند. که در نهایت متعلق این خواسته‌ها بصورت غیر مشروع شکم و غریز جنسی است. مال و ریاست و مقام است.

مطلبی که پیغمبر اسلام (ص) می‌فرماید: این مقام خواهی و وکالت و وزارت سلطنت چنان به دل می‌چسبد که آدم هم مسائل مربوط به شکم و غریز جنسی را و هم پول را و از همه بیشتر ریاست را چنان می‌خواهد که در يك روایت پیغمبر اکرم (ع) این چسبیدن به دل را روانکاوی کردند.

يك وقتی بخش عمده فرمایش‌های حضرت صدیق کبری (سلام الله علیها) را نگاه می‌کردم يك متنی دارند برای بعد از نمازهای عصر ایشان است که بصورت دعا حضرت صدیقه انشاء کرده‌اند. فاطمه زهرا (سلام الله علیها) مسئله شکر را به دو صورت رده بندی کرده‌اند. بخش اول؛ يك شکر حداقل اقرار در پیشگاه پروردگار «الحمد لله رب العالمین» به خاطر نعمتی که دارم و بخش دوم؛ «الحمد لله رب العالمین» بخاطر آن که ندارم این خود شکر است که خداوند متعال واقعاً محبت عجیبی به بعضی از ما کرده که راه را برای مقام باز نگذاشته است. آن که مقام می‌گیرد از نظر توان روحی و تقوایی باید مثل یوسف باشد و الا لغزیدن او قطعی است و الا عوض شدن قطعی است. ممکن است صاحب مقام خیلی زیبا به مردم بگوید اگر من سر کار بیایم این کار را می‌کنم. یقین بدانید امین بیت المال شما هستم، یقین بدانید به اقوام خود مقام نمی‌دهم. این روش امیرالمؤمنین بود يك پست به برادر خود و خواهر زاده نداد ولی وقتی آدم روی صندلی می‌نشیند این جایگاه از قوی ترین جایگاه ایجاد غفلت و غرور و دچار شدن به شهوات است. حضرت زهراگاهی به نداشته شکر می‌کند.

ما هم باید خدا را شکر کنیم که میلیاردها پول به ما داده نشد خدا را شکر که زمین امتحان ما را در مقام قرار نداد والا همان دو و سه ماه اول به چاه جهنم فرو می‌رفتیم و حالت نکس پیدا می‌کردیم خیلی مشکل است.

پیغمبر اکرم (ص) می‌فرماید: «آخر ما یخرج من رؤوس الصدیقین حب الجاه» 2» آیا این روایات مربوط به آنگاه است که هنوز مقام گیرشان نیامده ولی در تکاپوی این است که گیرشان بیاید یا نه گیرشان آمده است و حالا آخرین چیزی که از دل مردم یا از دل مؤمنین هم نمی‌گوید چون می‌دانسته که چه بگوید: «آخر ما یخرج من رؤوس الصدیقین» یعنی تمام اشکالات مربوط به عبادات و خدمت به خلق و مشکلات هوای نفس را مشکلات شهوات حل کرده است. آدم صالح آخرین چیزی که از او می‌شود اگر خیلی اهل خدا باشد؛ عشق به ریاست است.

(1) مریم: 59.

(2) شرح فصوص، ابن ترکه: 831/2.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 229

در فضای شهوات چه میدانی برای شکم باز می‌کند شما از خوراك مردم دنیا خبر دارید بعضی‌ها برای اینکه در بین خودشان خودی نشان بدهند که ما هم متمدن و روشنفکر هستیم، گوشت خوک می‌خورند، عرق می‌خورند جلس مرد و زن مختلط دارند عروسی‌های آنچنانی دارند.

از نظر روابط جنسی که ایران را هم که می‌شناسید در صفح یکی از روزنام معروف نوشته بود. ملت ایران شرمند مسائلی هستند که دزدیدن زنها و دخترها یا به صورت آزاد تجاوزهای به عنف فراوان شده است. در شهرهای بزرگ خیلی از فروشگاه‌ها حتی به وسیل مردمی که ما آنها را مسجدی می‌شناختیم. حتی در آشیان اهل بیت قم خیلی از مردها دخترهای زیبا و جوانی را انتخاب کرده‌اند و فروشنده مغازه‌شان قرار داده‌اند. من ایام تولد حضرت رضا (ع) دو سه شب در دو شهر نزدیک غروب منبر می‌رفتم يك شهر 18 هزار جمعیت داشت. روزی از خیابانش عبور می‌کردم هفت و هشت تا از مغازه‌ها را دیدم يك دختر یا دو دختر بعد به یکی از دوستان گفتم که: چرا این شهر اینطوری شده؛ این شهر که جایگاه فقها و ادیبان و عرفاء و شعرا بوده با این جمعیت اندك 700 سال است منطق مرجع و فقیه خیز است.

گفت ظاهر را نگاه نکن بیشتر کسانی که دختر آورده‌اند بعضی‌ها از اینها هم صف اول نماز جماعت بوده‌اند. بالاخره با دخترها ارتباط دارند یا آنها را صیغه کرده‌اند یا زن دوم شان شده یا رابط آزاد دارند. این فضای شهوات یعنی خواسته‌های نامشروع که عوامل تحریکش هم در روزگار ما در و دیوار و عکس‌ها و لباسها شده‌اند. کسی هم به فکر این امور نیست من سی سال به هر که می‌گفتم تا تنور داغ است بیایید نون تقوا و نون حجاب را بچسبانید من فقط این جمله را شنیده‌ام که باید کار فرهنگی کرد خوب ما که همه چیزمان دارد از دست می‌رود.

حالا روانکاوای امیرالمؤمنین و روانکاوای ائمه را بگویم. در نهج البلاغه خطبه 108 درباره گرفتاران به خواسته‌ها نامشروع و نامعقول حرف می‌زند «اقبلوا علی جیفه قد افتضحوا بأكلها» روی کردن به مردار یعنی شکم پروری هوی پرستان مال

حلال نیست. در شکم این هوی پرستان لقم پاک نیست غریز جنسی شان عمل مرد پاک و زن پاک نیست. تمامش جیفه و مردار است.

یعنی حضرت تجسم حرامی که خواسته‌های آنان به آن گره خورده را با حرف قد نشان می‌دهد «قد افتضحوا بأكلها» آنانی که در دنیا اکثریت را تشکیل می‌دهند در ایران هم هستند. آدم‌های آبرو دار و با شخصیتی هستند. حضرت می‌فرماید: آدم‌های رسوایی هستند اینها نه پیش خدا آبرو دارند و نه پیش انبیاء و ائمه نه پیش اولیاء خدا «قد افتضحوا بأكلها» خوردن در اینجا معنی عام می‌دهد هم آن که به ناحق مال می‌خورد آن که غریز جنسی است به ناحق در زندگی دارد، آن که لقمه‌های حرام در زندگیشان است، اینها آدم‌های رسوایی هستند آدم‌های پوکی هستند.

حضرت رسول الله (ص) می‌فرماید: «الدنيا جيفه» ¹ منظور از این دنیا همان خواسته هاست خواسته‌هایی که متعلقاتش حرام است نه این خورشید و ماه و ستاره و زمین و دریا اینها که نعمت‌های پروردگار است. اینجا که به قول امیر المؤمنین برای آتھایی که درست فکر می‌کنند، مسجد خانه احباء الله است. دنیا متجر اولیاء الله است. این دنیا یعنی همان خواسته‌های نامشروعی که متعلقاتش آتھاست «الدنيا جيفه طالبها كلاب» دنیا مرداری است که درخواست کننده‌اش انسان نیست؛ اخلاق سگ را دارد که هر جیفه‌ای را می‌خورد هر مالی را می‌خورد و شکم آزاد است. در سگ غریزه آزاد است و برنامه‌های دیگرش هم آزاد است «الدنيا جيفه طالبها كلاب»

«واصلحوا علی حبها و عشق شیئاً» این یکی از مواردی است که حضرت امیرالمؤمنین لغت عشق را استعمال کرده که خیلی از متدین‌ها از این کلمه وحشت دارند و می‌گویند ما در اسلام عشق نداریم عشق هم در امور مثبت آمده است. امیرالمؤمنین قبل از جنگ صفین به کربلا که رسیدند به زمین اشاره کردند فرمودند:

(1) مصباح الشریعه: 138.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 230

«مصارع عشاق» ¹ در اصول کافی هم روایتی داریم در باب عبادات من عشق العباده فعانقها و احبها بقلبه و باشرها بجسده که بعد ارزش را بیان می‌کند اینجا عشق منفی است.

حالا ضررهای این عشق «و من عشق شیئاً اعشى بصره» «2» کسی که اینگونه عاشق جیفه بشود این عشق کورش می کند یعنی کور دل نه چشمش را کور می کند روانکاوی و روانشناسی از این بهتر دلش را بیمار می کند. یعنی از خدایی بودن و ملکوتی بودن در می آورد چه با او می کند که در سور اعراف می گوید «و لکنه اخلد الی الارض» «3» فقط خواهان امور مادی می کند هیچ چیز دیگر نمی فهمد.

«فهو ينظر بعین غیر صحیحه» نگاه هایش دیگر نگاههای درستی نیست دریافت هایش دریافت های درستی نیست «و یسمع بأذن غیر سمیع» گوش، می شود گوش حیوان چشم می شود چشم حیوان.

چی شده که کوردل شده و دلش بیمار شده چه بلایی به سرش آمده است. که «ینظر بعین غیر صحیحه و یسمع بأذن غیر سمیع» خطر را ببینید چیست؟ و خطر شناسی مثل امیرالمؤمنین را ببینید تا کجا است که من بنظرم می آید به خودش قسم اگر تمام روانشناسان شرق و غرب جمع بشوند با هم علمشان این طور نمی توانند منحرف را بشناسند، چه شده اینجوری شده باز هم حضرت حرف قد را استعمال کرده اند و عظیم ترین خطر این خواسته های نامربوط را بیان کرده اند این می خواهم ها را البته به غلط هم می گویند دلم می خواهد که توجه ندارند دل عضوی برای خدا است شکم و شهوت عضوی است. مال دنیا فقط برای زنده بودن و تولید نسل است. علت دیگر ندارد آنها را برای گناهان مربوط به شهوت جنسی نداده اند.

«قد خرت الشهوات عقله» عقلشان را تکه پاره کرد این خواسته های نامعقول یعنی اگر قطعه قطعه کرده عقلشان را «خرقت» تکه پاره کرده پس دیگر عقلی برایشان نمانده که بیایند و خودشناسی بکنند خداشناسی بکنند عاقبت شناسی بکنند و بیایند به دل روحانیت بی نظر دلسوز گوش بدهند نه بی عقل شده اند «وامات الدنيا» همان جیفه که حالا به صورت مردار خودش را نشان نمی دهد الان تا قیامت این جیفه الان بصورت زیباترین زن بی دین به صورت طلا و نقره به صورت حقوق نامشروع که اگر حشش نبوده این مقام را قبول بکند. الان که این جیفه در چهره های مختلف خیلی زیبا خودش را نشان می دهد. این معنی دنیا است یعنی همان «وامات الدنيا قلبه» مثل زهر خوردن؛ حالا ممکن است يك ظاهر خوبی داشته باشد به خائن گفته باشند زیباترین مشکلات را بساز و روکشش را از عسل شیرین تر بساز و يك مقدار سیانور را مخلوط کند تا در 10 ثانیه بمیرد.

این جیفه خوراك این دل نیست ولی بخورد دل را می کشد «و ولهت علیها نفسه» این علیها به جیفه بر می گردد شیدای این جیفه شده که هر چه هم به او بفهمانی این جیفه است می گوید نمی دانید این طلای بیست و چهار عیار است.

نمی فهمد عاشق و شیدای این جیفه شده تا چه حد «فهو عبد لها» این جابجایی چقدر سخت تر است این باید عبدالله بشود، حالا بر اثر هوای نفس عبد الشیطان، عبد این جیفه شده چه پستی هم عبد خود جیفه شده «و لمن فی یدیه شیء

منها» تا يك قسمتی از این مردار دست یکی می بینید چنان پیشش خم می شود؛ چنان از آن تملق گوئی می کند که سر تو از آسمان بزرگتر است قد تو را هیچ سروی در این عالم ندارد.

عقل تو را حتی انبیاء هم نداشتند برای اینکه يك تك مردار را از دست او به طرف خودش جهت بدهد «حیثما زالت زال الیها و حیثما اقبلت اقبل علیها» در زوالش این زائل می شود در اقبال او این هم مقبول می شود کارش هم بجایی رسیده که «لا ینزجر من الله بزاجر» هیچ پند خدا او را باز نمی دارد. از این حرکت خائنانه «لا ینزجر من الله

(1) بحار الانوار: 295 / 41، باب 114، حدیث 18.

(2) کافی: 83 / 2، باب العباد، حدیث 3.

(3) اعراف: 176.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 231

بزاجر و لا یتعظ منه بواعظ» هیچ نصیحتی و موعظه ای از طرف پروردگار مهربان عالم در او اثر نمی کند این خطبه البته کاملش برای مردم گفتنی است. این خطبه را در ده عاشورا می شود از مصادیق اتم آن سی هزار نفری را گرفت که آمده بودند. کربلا و این حادث عجیب را برای بدست آوردن مردار مالی و شهوات جنسی، این جنایت را کرده اند. شمر و عمر سعد یا خولی برای رضای خدا که نیامدند قبل از آمدن کوفه به آنها گفتند زمین و پول می دهیم.

برای این جیفه و مردار هجوم آوردند که هزار و پانصد سال است در عالم رسوا شدند که حتی بدترین بی دینان با انصاف دنیا کار اینها را امضاء نمی کنند.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 232

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه پنجاه و دوم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 88/9/3

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

در توضیح «قد خلع سراپیل الشهوات»¹ باید گفت: که خدای متعال در قرآن مجید راه هر نوع بهانه آوردن را برای ارتکاب برنامه‌های خلاف بسته است. ما در قرآن مجید نداریم که حضرت حق گروهی را در کنار دینش معذور دانسته باشد، با همین لغت الا من اضطر، که این اضطرار در آیات مربوط به طعام استعمال شده و چون در آن زمان که سفرها در بیابانها بوده و با مرکبهای کند و پول هم کم بوده ممکن بود که يك کسی گرسنه بماند و به مرز مرگ برسد، آنجا اجازه داده‌اند از حیوان حرام گوشت بخورد اما دو قید دیگر هم برای آن خوردن آورده که غیر باغ و لا عاد آنجا باید توجه داشته باشد که میت حلال شده بخاطر اضطرار را با اشتها و میل باطنی نخورد.

و به انداز حفظ جانیش بخورد و از حد خودش تجاوز نکند و نگوید حالا که بر من حلال شده پس بگذار مثل چلوکباب توی شهر هم با میل و سنگین بخورم و يك دلی هم از غذا در بیاورم حتی گوشتهای استخوانهایش را خالی بکنم و بخورم آنجا هم بالأخره يك تقوایی برای آدم ترسیم کرده‌اند، پس اضطرار خارج از این بحث است مثلاً هیچ کسی در قیامت نمی‌تواند بگوید به این رابط نامشروع ناچار شدم و یا به این که دو میلیارد از جیب دولت بدزدم ناچار شدم و یا مثل اینکه در علمای غیر شیعه که فتوای نایاب خیلی داده‌اند مثل فقهای بی شعور عربستان که فتوا داده‌اند کمک کردن به حزب الله لبنان حرمتش اظهر من الشمس است و حتی دعا کردن به آنها هم حرام است.

معنی آن این است که اسرائیل بماند و سایه‌اش به سر مصر، عربستان و اردن باشد، عمق فتوای این بی شعورهای شیطان پرست همین است فردای قیامت می‌گویند که ما معذور و مضطر بودیم ولی از آنها قبول نمی‌کنند پس باید گفت راه «خلع سراپیل الشهوات و هموماً تخلی» از هم دغدغه‌ها «الا همواً واحداً انفراداً» همان است که در جمل بعد است یعنی راه باز است و همه در حد خودشان متمکن هستند بعد هم سفر هم شهوات که جلوی آدم پهن نمی‌شود والا آدم از خوشحالی دق می‌کند و باقی نمی‌ماند که شهوات را ادامه بدهد هر کسی در سفر شهوتی یا دو شهوت یا سه شهوت قرار می‌گیرد. در تقسیم بندی که ما در قرآن و روایات می‌بینیم شهوت شکم در روایات ما است. شهوت غریز جنسی همه در روایات ما و در آیات ما همینطور شهوت مال خواهی، ممکن است يك کسی یا شهوت جنسی ندارد یا نمی‌خواهد داشته باشد، شهوت متمرکز یا در شکم و یا در غریز جنسی و یا در پول و یا در ریاست و یا در شهوت عقلی است که اروپایی‌ها بالای دویست سال گرفتارش بودند که البته بعضی از دانشمندان آنها مثل پیرسو قبول نداشته ولی وقتی علم گسترده شد و در درگیری با کلیسا چراغش خاموش شد خیلی خوشحال به علم شدند و برایشان لذت عقلی داشت و علم را در زندگی

به جای پروردگار نشاندهند یعنی تبدیل شد به بت و علم گرایی و عقل گرایی که خود این يك داستان خیلی مفصلی دارد يك وقت فرصت بشود من برایتان ریز این مسئله را می گویم که چه جنایتی اتفاق افتاد و این علم گرایی و عقل گرایی باعث شد آنها دین از زندگی آنها به يك طرف رانده بشود و از متن زندگی درآورده بشود و این جنایت هم به گردن پاچا و کشیشهای کلیساهای اروپاست و محاکم جنایت کاران در قیامت واقعاً تماشایی است.

وجود مبارك امام باقر و امام صادق خیلی با عقل گرایی محض مبارزه کرده اند و شاگردانی را هم تربیت کرده اند که علم کلام هم از همان جا ناشی شد اما این عقل گرایی آنها را به حس گرایی کشاند بطوریکه نهایتاً منکر غیب شدند و گفتند ما چیزی را احساس نمی کنیم پس وجود ندارد البته این سد راه هم شکستند نه اینکه باقی ماند و «للباطل جولة و للحق دولة» گاهی حق پوشانده می شود ولی این پوشش دائمی نیست بالاخره می آیند پرده را کنار می زنند می گویند حق با اینها نبوده حق با حق است که ماندنی نیست هر چی هم که زور بزنند در جهان حقی را بپوشانند نمی توانند. ابن ابی الحدید به امیرالمؤمنین خطاب می کند و می گوید خیلی در شگفتم که صد سال بنی امیه کوشیدند و تو را در پوشش سنگینی قرار بدهند که فراموش بشوی دوستان شما

(1) بحار الانوار: 56 / 2.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 233

که از ترس بنی امیه نمی توانستند فضایل شما را بگویند و دوستان از ترس نگفتند ولی دشمنان با هم نیرو پوشانند ولی الان شما يك چهر جهانی اظهر من الشمس هستید.

پس حقیقت قابل پوشیدن نیست در هر صورت این «خلع سراپیل الشهوات» امکانش وجود دارد «و تخلی من الهموم الا همماً واحداً» هم امکان دارد البته در توضیح آن جمله هفت مسئله مطرح می شود که این مطرح شدن مال نتیج «تخلی من الهموم الا همماً واحداً» است و خیلی هم زیباست ولی اگر مطرح بشود لذتش را خواهید برد.

ما يك سلسل بسیار مهم در زمین انواع شهوات داریم که واقعاً باید گفت فرهنگ شیعه در این زمینه سنگ تمام گذاشته و آنچه که از ائمه ما رسیده به عقل کسی نمی رسیده که بیان بکند من قبل از اینکه وارد اصل روایت بشوم يك روایت را به عنوان نمونه برایتان می خوانم که در اصول کافی در جلد دوم دربار رده بندی آمده و در مقدم آن روایت دارد به حضرت

صادق عرض می کنند گروهی را ما در مدینه می بینیم «یلمون بالمعاصی» ¹ از هیچ گناهی صرفه نظر نمی کنند با آنها حرف می زنی می گویند ما شیعه جعفری هستیم.

بیخود وابسته به امام صادق نیستیم ما امیدمان به امام صادق که فردای قیامت راحت دست ما را بگیرد و نگذارد ما را به جهنم ببرند که در روایت ظاهراً دارد امام در آن لحظه جابجا شدند و خیلی متأثر شدند و فرمودند:

«لیسوا لنا بموال والله لیسوا بموالنا» بقسم جلاله قسم که اینهایی که شما می گوید خود را در ارتکاب هر گناهی آزاد می دانند اینها شیعه ما نیستند در مدینه در زمان بنی عباس دو شهوت اوج داشته چون پول فراوان بوده شکم و غریز جنسی که يك سفر گسترده ای برایش پهن بود بخصوص حاکمان زمان هم شبهای کثیفی داشتند خود اهل تسنن نقل می کنند که تا اذان صبح هر شب، هارون پنجاه هزار دینار خرج کرد و کارهایی که می کردند آدم واقعاً شگفت زده می شود اولاً نوازندگان گران قیمت شبها برایشان موسیقی می زدند و دخترهای جوان و زیبا چهره همراه با این نوازندگان تا نیمه های شب برایشان می رقصیدند و می دانید که اهل تسنن هیچ نوع موسیقی را حرام نمی دانند یکی از دانشمندان بدبخت و بی چاره آنها آمده و عمرش را خرج کرده و يك کتابی نوشته بنام الاغانی، یعنی خوش صداهای تصنیف خوان که چند جلد است که اینها را از زمان بنی امیه در این کتاب رده بندی کرده در این کتاب برای اینکه دنیا فراموش شان نکند که چه اهل فحشاء و منکراتی در دل این امت مظلوم و بدبخت زندگی می کردند و چه پوهایی می گرفتند کتاب الاغانی خیلی عجیب است.

فردای قیامت خدا به این دانشمند سنی بگوید مثلاً چه خلأیی در بین امت پیغمبر احساس کردی که آمدی چهل سال این طرف و آن طرف بگردی که کدام فاحشه قشنگتر می خوانده و قشنگتر می رقصیده و چه کسانی برایشان قشنگتر می نواختند ولی در هر صورت این کار را کردند و در بنی عباس پسران زیبا چهره را لباس بسیار بسیار جالب مثل دختران می پوشاندند که دیگر خیلی به چشم حکام بنی عباس بنمایانند و بعد هر گناهی که دلشان می خواست با این پسران مرتکب می شدند و خود این زمینه اثر در مردم گذاشته بود «الناس علی دین ملوکهم» تجربه ثابت کرده که دولت به هر طرفی که بچرخد اکثر مردم هم به همان طرف می چرخند اگر يك دولتی دزد باشد ملت هم می زنند به دزدی و اگر يك دولتی دروغگو باشد ملت هم می زنند به دروغگویی، يك دولتی افراد بدنه اش اهل اختلاص باشند ملت هم می گویند چرا ما نخوریم فقط آنها بخورند.

اگر يك دولتی به دنبال شهوت جنسی باشد آن ملت هم به دنبال آن می روند. این روایت «لیسوا لنا بموال» اخطار سنگینی است که باید برای مردم توضیح داد که شما باید بگویید ما شیعه هستیم و امامان ما امضاء بکنند اقرار شما را یا نه

برعکس، آنها باید افعال و اخلاق شما را ببینند بگویند شیعه هستید یا نیستید کدامش جا دارد که ما خودمان را به ائمه تحمیل نکنیم.

يك روايتی حضرت باقر دارند جابر جعفی نقل کرده که در باب طاعت و تقوای اصول کافی است در جلد دوم کافی حتماً این روايت را ببینید که من يك وقت این را به آموزش و پرورش پیغام دادم که هیچ فرهنگی در عالم این متن را ندارد این روايت را به کتابهای درسی بیاورید و به کلاسها و دانشگاهها که

(1) کافی: 68/2.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 234

حضرت به جابر می گوید: جابر آیا اگر کسی خودش را به شیعه منتسب کرد کافی است و اینکه فقط بگویند من شیعه هستم کافی است؟ یا نه شیعه با این ویژگیها تشیعاش تحقق پیدا می کند.

امام صادق فرمودند: «لیسوا لنا بموال» شیعیان ما شهوت حرام شکمی ندارد شیعیان ما شهوت جنسی حرام ندارد این دیگر تعارف ندارد شیعیان ما زنا کار نیست اهل رابط نامشروع با زنان نیست یا اگر زن شیعه است اهل رابط با مرد غریبه نیست «انما اصحابی من اشتد ورعه و عمل لخالقه و رجا ثوابه فهؤلاء اصحابی»¹.

شیعیان ما این دور کوتاه عمرشان عمل خدا هستند و خدا کارفرما یشان است و کاری هم که میکنند امید پاداششان به خداست نه به حاج محمد تقی و حاج محمد حسن از آنهاپی هستند که حافظ دربار آنها فرمود:

غلام همت آتم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

«تخلی من الهموم الا هماً واحداً» یعنی آتھایی که شیعه واقعی هستند زیر بار فلك نمی روند همینها هستند که پروردگار به دنیا خطاب کرده از هم طرف سفره خود را برای آنها باز کن همینها هستند که قرآن می فرماید:

«سیجعل لهم الرحمن وداً» راه زندگی را مردم بلد نیستند و الا اگر بیایند با خدا زندگی بکنند دنیای بسیار پاکی نصیبشان می شود آخرتشان هم آباد می شود خوب این يك نمونه روايت، حالا به چند روايت مهم هم عنایت بکنید.

يك متنی را مرحوم فیض دارند که بسیار عالمانه و حکیمانه در **المحجۃ البیضاء البیضاء** جلد 5 صفح 145 این را از قرآن گرفته «فأعظم المهلكات لابن آدم شهوة البطن» یکی از سنگین ترین مهلكات برای انسان ها شهوت بطن و شکم پرستی است، نه خوردن مال حلال، نه دنبال کار رفتن برای بدست آوردن مال حلال. در جایی دیگر می فرماید: «ما جعلناکم جسداً لا يأكلون الطعام» ما نمی گوئیم نخورید ما فقط می گوئیم حرام نخورید، ما نمی گوئیم دنبال کاسبی نروید می گوئیم که «لا تأكلوا أموالكم بباطل إلا ان تكون تجاره عن تراض» این شهوت بطن یعنی دنبال ممنوع ها رفتن و مرزهای خدا را شکستن و تجاوز به حدود الهی کردن و فقط بخاطر این شهوت شکم بود که اخراج آدم و حوا من دارالقرار این دار القرار یقیناً منظور آخرت نیست یعنی از پیشگاه پروردگار از آن حرمتی که داشتند از آن مقامی که داشتند «الی دار الذل و الافتقار» آمدند اینجا آن عزتی که در پیشگاه حق داشتند با همین شهوت شکم به ذلت برگشت البته با آن توب عجیبی که سراسرش دریای ادب است دوباره عزت را برگرداند.

«اذ نھیا عن اكل الشجرة» حالا اجازه بدهید بعداً در تفسیر قرآن به سور بقره که رسیدیم تمام شئون مربوط به آدم و این نھی و این اكل و این خروج و این که این نھی چه نھیی بوده و شکستن این نھی چه شکستی بوده همه آنجا مورد بحث قرار بگیر «اذ نھیا عن اكل الشجرة» خوب نھی شدند چه شد «غلبتهما شهواتهما» این شکم به هر دو تسلط پیدا کرد «حتی اکلا منها فبدت لهما سوءاتهما» این مال شهوت شکم است.

اما شهوت جنسی يك گرگی است که قدرت شکم در کنارش مثل قدرت مورچه در مقابل گرگ است و بسیار خطرناك است مخصوصاً اگر هیجان پیدا کند خطیب بغدادی در تاریخ بغداد این روایت را از رسول خدا نقل می کند بسیار عالی است و می فرماید: «مَنْ عَشِقَ» 2 یعنی کسی که بشدت دچار غریز جنسی شود «فَعَفَ» یعنی «عفت البطن و الفرج» بخرج بدهد و با پاکدامنی به میدان بیاید «فَكْتَمَ» یعنی اخلاص هم بورزد و این طرف و آن طرف نگوید که ما در خلوت با يك دختر 17 و 18 ساله گیر افتادم هیجان عجیبی هم به ما دست داد اما دیگر خدا به ما لطف کرد نجات پیدا کردیم.

(1) کافی: 2/ 77.

(2) تفسیر روح البیان: 4/ 245.

پیغمبر می فرماید: مدام خودنمایی نکند «من عشق فغف فکتم» پنهان کند بگوید، ما با خدا يك معامله ای کرده ایم که دلمان می خواهد خود خدا بداند بعد وقتی که عمرش تمام بشود از دنیا می رود «فهو شهید» چه مقامی «من اشر فغف فکتم فمات فهو شهید».

رسول خدا با چند نفر آمدند بیرون مدینه کاری داشتند دیدند يك جوانی که حدود 20 سال داشت پیراهنش را درآورد خیلی گرم روی این ریگهای داغ دارد می غلطد ریگهایی که نمی شود دست رویشان گذاشت نمی شود. آن هم گرمای مدینه، بعد هم پیراهنش را پوشید. حضرت فرمود: صدایش کنید، آمد و سلام کرد. حضرت به او فرمود چه کار می کردی؟ گفت: آقا ما ازدواج نکردیم هر وقت شهوت جنسی به ما حمله می کند و نمی خواهیم گناه بکنیم می آییم بیابان چون از شما یاد گرفته ایم که شهوت رانان اهل جهنم هستند و چه عذابهایی دارند وقتی می بینم بدنم واقعاً طاقت نمی آورد بعد به خودم می گویم ای بدبخت تو طاقت نداری يك چشم به هم زدن با این ریگهای داغ تماس بگیری قیامت چه جوری می خواهی بروی جهنم در آن موقع این هیجان شهوت می خواهد خلاصه ما توی جنگ هستیم یا رسول الله!.

يك گرگ به این خطرناکی را که گاهی خرناسه می کشد و می گوید می خواهم ولی ما می آییم گلپوش را می گیریم و خفه اش می کنیم و به او می گوئیم غلط می کنی که می خواهی، آنوقت ببینید پیغمبر به او فرمودند: به این یاران من دعا کن خدا دعای تو را دعای مستجاب قرار داده.

همین جاست که يك جوانی وقتی خودش را نگه می دارد عفت نفس بخرج می دهد و یاد داشته باشد که دعا کند که خدایا يك زن خوب نصیب من کن، قطعاً خدا نصیبش می کند. قبل از انقلاب يك جوان خوش هیکل و خوش صورتی بود که خیلی آدم لاتی بود و بعد با يك حادثه ای زیبا توبه کرد و با دو تا آخوند خیلی رفیق شد یکی من بودم و یکی هم يك پیش نمازی بود که در تهران داشتیم که برای دین واقعاً آدم مؤثری بود خدا رحمتش کند. يك روز این جوان آمد پیش من گفت حالا که من توبه کردم و با يك دختر عقد کردم که اول چادری بوده ولی چند ماه است که با هم هستیم حالا می گوید که من می خواهم چادرم را بردارم و مثل همین دخترهای تهران بیرون بروم هر کاری می کنم گوش نمی دهد آیات مربوط به حجاب و ارزش حجاب را یادش دادم، رفت و بعد از يك هفته آمد و گفت که قبول نمی کند، چه کار کنم اگر من از این زن بچه دار بشوم می ترسم نسلم فاسد شود، گفتم اگر می توانی با خدا معامله کنی از این بگذر، گفت آخر خیلی عاشقش هستم. گفتم پس وضعیت از این بهتر نمی شود.

معامل با خدا در حقیقت از سربالای سنگین رفتن است بعداً گفتم باشد می گذرم ولی با همدیگر توافق کردند طلاق داد و تمام شد گفتم وقتی از این شهوت از این عشق گذشت کردی، پیغمبر می گوید: دعا کن خدا زنی که می خواهی نصیب

کند چند ماه از این جریان گذشت من يك روز از حرم حضرت رضا (ع) می آمد، او را دیدم، فهمیدم همسری پاکیزه نصیبش شده و چهار بچه از او دارد.

امیرالمؤمنین (ع) در باب شین غرر الحکم می فرماید: «من تسرع الى الشهوات» این تسرع در این جمله یعنی کسی که از هول حلیم توی دیگ بیافتد، «من تسرع الى الشهوات» مطلق است یعنی شامل شهوت شکم و پول و جنسی و مقامی می شود در ادامه روایت دارد: «تسرع اليه الافات»، چون از دل شهوات حرام که رضایت خدا و بهشت بیرون نمی آید بلکه از دل شهوات حرام شهوت جنسی ایدز می آید و یا سفلیس و یا سوزاك می آید و یا بی آبرو شدن و زندان می آید. این نگاه امیرالمؤمنین «من تسرع الى الشهوات تسرع اليه الافات»

باز هم در يك جمل حکیمان دیگر می فرماید: «امنع نفسك من الشهوات تسلم من الافات» ¹ جلوی نفس خودت را بگیر حیف است که خودت را توی شهوات بی در و پیکر بیاندازی «تسلم من الافات» یعنی سالم می مانی و آبرو می ماند و بدنت هم سالم می ماند.

(1) غرر الحکم: 305، حدیث 6971.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 236

و در کلام دیگری می فرماید: «اهجروا الشهوات» ¹ جدا بشوید هجران یعنی قهر شدن، جدا شدن و دور شدن، «فأنتها با ان مؤکده، أنتها تقودکم الى رکوب الذنوب و التهجم على السيئات» یقین بدانید که اگر دچار شهوات آزاد بشوید رهبری می کند شما را به ارتکاب هم گناهان و هجوم کردن به زشتی ها هول می زنید که بد بشوید.

پروردگار به عیسی بن مریم می فرماید: «افطم نفسك عن الشهوات الموتيات فطم» یعنی بریدن یعنی نفست را از شهوات هلاک کننده ببر. نه هر شهوتی «و کل شهوة تباعدك متى» از شهوات هلاک کننده ببر و از هر شهوتی که می دانی تو را از من دور می کند «فاهجرها» قطع رابطه بکن، هجرت بکن، اجتناب بکن و دور شو.

(1) غرر الحکم: 305، حدیث 6972.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 237

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه پنجاه و سوم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 88/9/8

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

بخش مورد بحث خطب 86 را وجود مبارك حضرت اميرالمؤمنين از احب عباد خدا نشان می دهد که انسان را دچار شگفتی می کند نسبت به معرفت آنها، حرکت آنها و وجود آنها که کاربردی ترین وجود در تاریخ است در جمل «قد تخلی» یا جمل قبلترش که بحث شد «قد خلع سراييل الشهوات» گذشت از این گناه را از خواسته های نامعقول و غیر منطقی نشان می دهد خواسته هایی که دائماً هجوم دارد به انسان و اهل ضلالت هم حافظ این خواسته ها هستند (ولقد اضل منكم جبلاً كثيراً) «1» در سور یاسین خطاب به کل شیاطین که در هر روزگاری به تناسب آن روزگار هم ابزار را برای حفظ شهوات برای تولید هوای نفس در مردم بکار می گیرند ولی اینان در هر زمانی که قرار دارند قرار گرفتند و در میان هر ملتی که باشند و در برابر هم ابزارهای دشمن «خلع سراييل الشهوات».

به نظر می آید برای شناخت واقعی اصحاب حضرت سید الشهداء که دیگر یقینی است مجموع شان گروه احب عباد الله هستند يك مطالع دقیق لازم است دربار زمان آنها که حدوداً 50 سال بعد وفات پیغمبر اکرم می باشد اگر این 50 ساله شناخته نشود خیلی مشکل به نظر می رسد که این بزرگواران شناخته بشوند روزگاری که خلفای سقیفه در 30 سال که این عنوان دربار هیچ کدام از آنها صدق نمی کند، يك نفر پیغمبر با لفظ خلیفه در 23 سال عمر نبوتش معرفی کرده اند آنهم امیرالمؤمنین است که شایستگی کامل خلافت از جانب پیغمبر را داشته، روایت اصیل محکم در کتب اهل سنت داریم که حضرت را به عنوان خلیفه یاد کرده اند صراحت هم دارند «انت خلیفی» «2» غیر روایات «انت منی بمنزله هارون من موسی» «3» که در ارتباط با آی و واعدناست (وقال موسی لایخیه أخی فی قومی) «4» خوب خلافت هم از آن استفاده می شود بخاطر همین است پیغمبر او را به منزل هارون من موسی خطاب کرد.

خوب سی سال زمان اهل سقیفه و زمان معاویه و یزید دنیای اسلام تبدیل به دنیای شهوات و دنیای پول و دنیای گناه، دنیای انحراف شده بود. بعضی از این هفتاد و دو نفر بعد از مرگ پیغمبر تا کربلا در عبودیت خالصانه و دچار نشدن به شهوات و امیال و خواسته‌های نامعقول معجزه کرده اند، خوب در حقیقت در سلوك الی الله مانع برای خودشان نگذاشته اند نه از درون خودشان مانع برای حرکت داشتند و نه در بیرون کسی یا دولتی یا جمعی یا حزبی زورش رسید که برای اینها مانع ایجاد کند.

اگر بخواهید خطر این شهوات را در يك كلمه بیان بکنید باید بفرمایید خواسته‌های نامعقول در صورتی که میدان فعالیت در باطن داشته باشند با پروردگار عالم در امور تشریع در جنگ هستند، این است خطر این خواسته ها.

خوب چه گذشت و اثار عظیمی کرده اند اینها در این زمینه و «تخلی من الهموم الا همأ واحداً انفراداً به» «5» از تمام هموم خالی شده اند مگر يك دغدغه و آن هم خدا، همین یعنی در خدا محوری اینها حرف آخر را زدند، در این عالم در هر شرایطی قرار گرفته اند گفتند ببینید محبوب ما کیست؟

«انفراد به» بعد جملات بعد را ببینید که در ارتباط با همین دو جمله است «فخرج من صفه العمی» اگر يك کاوش دقیقی در قلب اینها بشود نقطه تاريك در دل آنها یافت نمی شود.

(1) یس (36): 62.

(2) تفسیر آلوسی: 206 / 18.

(3) تفسیر آلوسی: 206 / 18.

(4) اعراف: 142.

(5) نهج البلاغه: خطبه 86، فی صفات المتقین.

دل، خورشید است. نور است «فخرج من صفة العمی و مشارك اهل الهوی» «1» گاهی انسان گذشت‌های اینها را به شکل واقعاً معجزه می‌بیند که 90 درصد مردم دنیا انگار ناتوان از این حرکت هستند، و خودشان را به مردگی زده اند که ما نمی‌توانیم. شما دقیقاً شورای تشکیل شد با طرح عمر برای بعد از مرگ خودش را دقت کنید که شش نفر معرفی می‌کند طلحه و زبیر و عبد الرحمن ابن عوف، سعد وقاص، عثمان، امیرالمؤمنین، که می‌گوید که بعد مرگ من اینها در يك اتاق درسته باشند سه روز مهلت دارند تا حاکمی تعیین کنند در غیر اینصورت هر شش تا را بکشید و يك حاکم خودتان تعیین کنید.

اولاً شما چه کاره بودید که برای امت چنین تصمیمی گرفته اید، خودتان که می‌گویید که باید اهل حل و عقد بنشینند و حاکم تعیین کنند، خودتان این شش نفر را که اهل حل و عقد نبودند و بعد به چه دلیل فتوای قتل این شش نفر را داده اید ثالثاً این‌هایی که تعیین کرده ای کاملاً نشان می‌داد که امیرالمؤمنین از بین اینها انتخاب نمی‌شد، یعنی يك کاری که کرده اید کسانی را وارد این کار کرده اید که اقل رأی درباره امیرالمؤمنین داشته اند، اکثر رأی به طرف دیگری بود حالا هر کی که می‌خواهد انتخاب بشود.

جلسه تشکیل شد در ضمن هم عنایت بکنید صندلی حکومت بر يك ملت و يك کشور است که آنروز بالای ده برابر کشور فعلی ایران بود.

يك مملکتی که مرکزیت عربستان و ایران و مصر و شامات و فلسطین و عراق بود این مجموع کشور حالا صندلی به آدم نزدیک بشود برای اینکه حاکم چنین کشوری بشود عبد الرحمن بن عوف در آن جلسه گفت: من حال حکومت را ندارم هم شما من را وکیل بکنید زودتر کار را تمام بکنید، من يك نفر از بین شما انتخاب بکنم، همه گفتند: تو وکیل هستی، دستش را برد طرف امیرالمؤمنین «علی کتاب الله و سن رسوله و سنه شیخین» امام فرمودند: من حکومت را قبول می‌کنم که قانون حکومت من، قرآن و روش پیغمبر باشد، من سنت شیخین را قبول ندارم.

عبد الرحمن دستش را بیرون کشید، گذاشت در دست عثمان، قوم و خویشش بود، گفت: تو چی؟ گفت: من با هم وجود این شرایط را قبول می‌کنم، دستش را کشید. داد به دست امیرالمؤمنین و گفت: قبول کن علی کتاب الله و سنه رسوله و سنه شیخین؟ فرمود: کتاب خدا و سنت پیغمبر آری، بقیه اش هیچ، دوباره دست عثمان را گرفت، سه بار تکرار شد، عثمان شد حاکم، 13 سال دیگر، امیرالمؤمنین خانه نشین شد برای اینکه يك دروغ نگفت. عثمان و دو حاکم قبلش کار جامعه را به جایی رساندند که وقتی روز اول با امیرالمؤمنین بیعت کردند، حضرت فرمود: جامعه ای را به من سپرده اند که به جامع جاهلیت قبل از پیغمبر برگرداند.

ماشاء الله به این ملت و بعضی از سردمدارانش در تولید دروغ که دریا وار روزانه در کشور است، اصلاً مردم و بعضی از صندلی داران تبدیل به کمپانی ساخت دروغ شده اند می گویند ما شیعه هستیم خوب این روش امیرالمؤمنین است.

حالا این نمازهایی که ما می خوانیم روزه هایی که ما می گیریم خیلی مهم است که در قیامت رد نشود و لباس های شهوات را از وجودش در بیاورد. «قدخلع سراويل الشهوات و تخلی من الهموم الا هماً واحداً انفراداً به فخر من صف العمی» قلب ایشان محبت خدا دارد و نقطه ای سیاهی در ایمان ایشان پیدا نمی شود.

«و من مشارك اهل الهوى» محال است آنها را ببینید که با پیشنهادات عبد الرحمن عوف تاریخ، مشارکت بکنند، محال است، برای چی امیرالمؤمنین گردن در برابر عبد الرحمن عوف کج بکند و شرایط را قبول بکند تمام عالم فانی در نگاه علی است.

این جملات نشان می دهد انگار اینها هم وجودشان معجزه است یعنی میلیاردها نفر که اهل هوا بودند در کنار ایشان کلشان يك مورچ ضعیف هم حساب نمی شوند.

«وصار من مفاتيح ابواب الهدى» «2» هم وجود اینها کلید چشم و روح و دست و پای و حرف ایشان شد.

برای اینکه تمام درهای هدایت را به روی مردم باز بکنند.

(1) نهج البلاغه: خطبه 86 فی صفات المتقين.

(2) نهج البلاغه: خطبه 86.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 239

به قول امیرالمؤمنین که پیغمبر را چنین تعریف می کند «و کلامه حکم نظره عبر و سکوت فکرة» «1» البته اینها ساکت شدنشان هم کلید باز کردن در هدایت است فعل معصوم، کلام معصوم، تقریر معصوم، همه حجت است، درست هم است همین سکوتشان هم دلالت بر هدایت است پیغمبر اکرم به اصحابشان می فرمودند: عیسی بن مریم به حواریون فرمودند: «تحبوا الى الله» خودتان را محبوب خدا کنید، این بهترین سرمایه است «تحبوا الى الله» چگونه يك راهنمایی

بیشتر نکرده، يك دنیا معنا در این راهنمایی است، «بغض اهل المعاصی» «2» در نفرت از اهل گناه زندگی کن، هرکی می‌خواهد باشد، پدر تو در قلبت نفرت داشته باش که جذب اعمال زشت او نشوی، نیازی نیست او را کتک بزنی، با زبان طردش بکنی نه در نفرت باش یعنی عمل او را دوست نداشته باش.

حواریون گفتند اینجور که مسیح برای ما می‌گوید خوب هیچ کی در این دنیا برای ما نمی‌ماند و از حضرت پرسیدند «من بحال؟» «3» پس با کی رفت و آمد کنم 90 درصد اهل معاصی هستند، يك فرهنگ خیلی زشتی است که بگویند دیگران خوردند، چرا ما نخوریم، دیگران بردند چرا ما نبریم، پس تکلیف محراب پیغمبر که دارد خالی می‌شود اگر ما دنبال درس و بحث نباشیم چه می‌شود.

اگر خدای نکرده در امر دین، کشور به جایی برسد که دعبل زار زار گریه کرد و حضرت رضا بشدت متأثر شدند. خطاب به امام هشتم کنار مأمون با کمال شجاعت گفت: «مدارس آیات خلت من تلاو» تمام مدرسه‌هایی که باید دست اهل بیت باشند از تعلیم دین واقعی و تربیت دیندار خالی شده پس زحمات انبیاء چی می‌شود خیلی اینها ناراحت شدند حواریون اینجور که تو می‌گویی خدا حافظ شما، برویم خدا در را ببندیم، با کی بحالست کنیم، اینجور عیسی فرموده من زیاد در زندگی دیده‌ام در حد خودم می‌گویم زیاد نسبت به کل جامع ایران نه چیزی نبودند تعدادی نبودند فرمود:

«من یدکرکم الله رؤیته» با کسی هم نشین بشوید که نگاهش می‌کنید چهر او شما را به یاد خدا بیندازد

«و یزید فی علمکم منطقه» وقتی دهان باز می‌کند حرف می‌زند سخن او به علم شما بیافزاید.

«و یرغبکم فی الآخر عمله» کار او، روش او، برخورد او، شما را مشتاق قیامت کند «وفصار من مفاتیح ابواب الهدی و مغالیک ابواب الری» امیرالمؤمنین اینها از يك طرف هم وجودشان و آثار وجودشان کلید برای باز کردن درهای هدایت و از طرف دیگر هم وجود قفل است که بزنند به هفت در جهنم که مردم از آن در وارد نشوند «وفصار من مفاتیح ابواب الهدی و مغالیک ابواب الری» این چند جمله به همدیگر وصل است امام صادق علیه السلام در مبارزه با هوای نفس در روایتی می‌فرماید: «جعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر» «4» و در روایتی دیگر می‌فرماید: «من غلب علمه هواه فهو علم نافع» «5» دانشمندی که دانشش با خواسته‌های نامعقولش قاطی نشود. آن دانش دانش سودمندی است که مفهوم مخالفش می‌شود اگر عالم علمش با هوای نفسش قاطی بشود این را با قدرت ایمان و اخلاصش از بین ببرد شیطان از سایه او فرار می‌کند علم خسارت بار می‌شود «و من جعل شهوته تحت قدمیه فَرَّ الشیطان من ظله» کسی که هواها و خواسته‌های نامعقول اینقدر نیروی دافعه اش در برابر شیاطین قوی می‌شود که پنج تا شیطان يك جا جمع بشوند با آن

چهره ای که از خودشان به مردم تحمیل کرده اند و به امیرالمؤمنین تحمیل کنند برای صندلی دروغ بگویند هرگز دروغ نخواهد گفت امام صادق به يك مردی

(1) الكافي: 230 / 2، باب المؤمن؛ بحار الانوار: 365 / 64.

(2) مستدرک الوسائل: 196 / 12، باب 6، حدیث 13865.

(3) الكافي: 39 / 1، باب مجالسه العلماء و صحبتهم.

(4) جامع الاخبار: 100.

(5) جامع الاخبار: 100.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 240

فرمودند: «اجعل قلبك قريناً براً» ¹ با دلت يك کاری بکن که رفیق نیکوکاری برایت بشود. «او ولداً واصلاً و اجعل عهلك والداً» یا حداقل دلت يك فرزندی باشد که برای تو مثبت و اهل صل رحم باشد تتبع دانش خودت را به منزل پدر قرار بده که باید از او پیروی کنی «واجعل نفسك عدواً» نفس در اینجا یعنی مجموع ناخواسته‌های نامعقول اینها را دشمن خودت واقعاً بدان «تجاهدها» که دائماً با آن در جنگ باشی دست به دستش نده با او رفاقت نکن «و اجعل مالك عاری تردّها» تمام ثروتی که خدا به تو داده عاریه حساب کن که بالاخره باید برگردانی یا به همین دنیا باید برگردانی و یا با مردنت به دست دیگرانی که بعد از تو است برگردانی مال را عاریه بدان و چه بهتر که آنچه خدا به ما داده با کار خیر به خدا برگردانیم.

(1) کافي: 454 / 2، باب محاسبه العمل.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 241

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه پنجاه و چهارم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 88 / 9 / 9

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

در کتاب پرارزش جامع الاحادیث الشیعه مرحوم آیت الله العظمی بروجردی جلد 16 صفح 328 روایت شده «آنکه دخل علی رسول الله رجل اسمه مجاشع، فقال: يا رسول الله كيف الطريق الى معرفه الحق؟» «1» راه حق شناسی چیست؟ «فقال: معرفه النفس» اینجا به معنای خودشناسی است نه آن نفسی که معنای هوی و شهوات خاصه دارد بلکه مراد «من عرف نفسه فقد عرفه ربه» می باشد.

که تقریباً برای اینکه حالا ظاهر وجود خودمان را بشناسیم که در این کارگاه بدن و در این خلقت بدن که ریشه اش خاک است و مرتب بعدش نطف مرد مخلوط با نطف زن می شود که برای اطلاعات بهتر می توانید به کتاب «آفرینش انسان» یک دانشمند فرانسوی و یا کتاب انسان موجود ناشناخت کارل فرانسوی یا کتاب فیزیولوژی انسان مراجعه کنید. همچنین در توحید مفضل و مقدمه دعای عرفه بخش معرفه النفس بیان شده است.

با این پنج منبع یعنی با آن سه منابع خارجی و توحید مفضل و مقدم عرفه حضرت ابی عبدالله الحسین تا حدی انسان آشنای با وجود خودش می شود و از دل این آشنایی آشنای به سازند و به وجود آورنده این کارخانه می شود.

«فقال يا رسول الله فكيف الطريق الى موافقه الحق» چه راهی وجود دارد که ما تمام زندگی مان، هم باطنمان، هم ظاهرمان هماهنگ با خدا باشد «قال مخالفه النفس» اینجا نفس به معنای همان مجموع خواسته های بی در و پیکر است همان شهوتی که در جمل امیرالمؤمنین در خطب 86 «قال يا رسول الله فكيف الطريق الى رضاء الحق» راه رسیدن به رضایه الله چیست، «قال سحق النفس» مخالفت با خواسته های نامعقول، مبارز با خواسته های نامعقول که حالا ترجم عبارت می شود به خشم درآوردن نفسی که آلوده به هواهاست «فقال يا رسول الله فكيف الطريق الى وصل الحق» راه رسیدن به

وصال پروردگار چیست «قال هجر النفس» یعنی رابط خودت را با هواها ببری و با بریدن از هوی اتصال به حق پیدا می‌کنید.

«فقال يا رسول الله فكيف الطريق الى طاعة الحق» خوب چه راهی را حرکت بکنیم که اهل طاعت پروردگار بشویم «قال عصيان النفس» این که از ناخواسته‌های نامعقول سرپیچی کنی «فكيف الطريق الى ذكر الحق قال نسيان النفس» این که هواها را از یاد ببری تا در وجود تو رخنه نکنند. «فقال يا رسول الله» يك دوستی دارم که آدم بی سوادى است فقط امضای خودش را بلد است که چگونه امضاء کند ولی نورانی است باطن صافی دارد زمانی که دو تایی با همدیگر نشسته بودیم یا در جلسه ای بود صحبت هوای نفس پیش آمد جمل جالبی ایشان گفت اگر موتور ماشین را هواگیری نکنند. مرتب خاموش می‌شود وقتی هوا با موتور این کار را بکند هوای به لغت ایرانی را گفت این هوا به لغت عرب یعنی مجموع خواسته‌های نامعقول، مثل قشنگی می‌زد می‌گفت هوای ماشین نامیزان است، موتور خوب کار نمی‌کند، گاهی خاموش می‌کند، بعد می‌گفت: اگر ما گرفتار هوا بشویم دیگر موتور وجود ما برای حرکت به سوی خدا کار نمی‌کند و خاموش می‌شود و گاهی هم روشن نمی‌شود. «فقال يا رسول الله فكيف الطريق الى قرب الحق» «قال التباعد عن النفس» اگر به قرب حق می‌خواهی بررسی از هوای نفس باید دور شوی آنهایی که دچار هوای نفس هستند نهایتاً به سه بلا دچار می‌شوند که هر سه بلا در قرآن کریم مطرح است.

اول: «فی ضلال» قرار می‌گیرند یعنی گمراهی بعد قرآن مجید به فی الضلال در آیات دیگر اضافه می‌کند یعنی گناه که ادامه پیدا می‌کند دچار فی ضلال مبین می‌شوند یعنی شدت آن ضلال مبین از آن ضلال بیشتر

(1) بحار الانوار: 72 / 67، باب 45، مراتب النفس؛ عوالی الآلی: 1 / 246.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 242

است، در ضلال به توبه نزدیک تر هستند ولی در ضلال مبین توبه دورتر از آنها قرار می‌گیرد و دیرتر حاصل می‌شود و سومین بلا که ظاهراً دیگر از آن بلا نجاتی ندارند فی ضلال بعید حالا باید بحث کرد که چه کسانی فی ضلال می‌افتند چه کسانی به ضلال مبین می‌افتند، چه کسانی به ضلال بعید می‌افتند.

بعید، یعنی این آخرین شخصی از آلهایی است که روز قیامت وقتی آن حاقش برای فی ضلال روشن شد لانه می‌زند که لان شان در سور آل عمران بیان شده است. (تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا) «1» اینهایی که نزدیک به هوای نفس بوده اند فریاد می‌زنند ای کاش بین ما و بین هوای نفس ما (امدأ بعیداً) روزگار بسیار دوری بود که میلیونها سال اگر می‌گشت ما به آن نمی‌رسیدیم، قرب حق يك اتباع عن الحق، آلهایی که قرب به هوای نفس دارند آرام آرام دچار فی ضلال می‌شوند، ادامه می‌دهند فی ضلال مبین شده، سپس دچار فی ضلال بعید می‌گردند. حالا چه کسی بیاید اینها را نجات می‌دهد، اینها به هیچ نجات بخشی گوش نمی‌دهند، نجات بخشها را مسخره می‌کنند (یا حسره علی العباد ما یأتیهم من رسول) «2» نکر در سیاق نفی است (ما یأتیهم من رسول الا کانوا به یستهزئون) که (کانوا به یستهزئون) از نظر ادبی ماضی استمرای است، اصلاً دائم تا آخر عمر در حال دهان کجی مسخره و کردن بوده‌اند.

«فقال یا رسول الله فکیف الطريق الی وصل الحق قال هجر النفس» هجر به معنی قطع رابطه است، هجرت از مکه به مدینه یعنی قطع کردن زندگی از مکه، هجر نفس یعنی قطع تباعد یعنی دور شدن.

«فکیف الطريق الی انس الحق قال الوحشه من النفس» وحشت به معنی ترس نیست می‌گوییم وحشی، وحوش در قرآن هم آمده (إذا الوحوش حشرت) «3» یعنی رمیدن، یعنی همانطور که آهو آدم را می‌بیند رم می‌کند و دور می‌شود انسان باید همیشه در رمیدن از نفس شد، و احساس امنیت نکند «فقال یا رسول الله کیف الطريق الی ذلك» همه اینها که فرمودی بالاخره يك كمکی يك نیروی يك مایه ای يك چیزی باید باشد که اینها را تحقق بدهد «قال الاستعانه بالحق علی النفس» که این جمله آخر همان جمله اول خطب 86 است «إِنَّ مِنْ أَحِبِّ عِبَادِ اللَّهِ عَبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ» این که در مبارز با هوای نفس از وجود مقدس حق کمک بگیریم چنان که در آیات مربوط به جهاد چه در سور آل عمران، چه در انفال، خدا یاری خودش را علم کرده که به مجاهدان من یاری می‌دهم اینجا هم شما اگر مبارز با خواسته‌های نامعقول داشته باشید که شدید تر از جنگ با کفار و مشرکین است، حتماً من شما را یاری می‌دهم.

جمله «خلع السراويل الشهوات» با این روایات کاملاً تمام است.

جمله بعد «و تخلی من الهموم الا همّاً واحداً انفراداً» به شما باید تمام اوصاف بیان شد تا اینجا را مرور بفرمایید تا با آراسته شدن به آن اوصاف و چشیدن لذت آن اوصاف هم باطن از هم هموم و دغدغه‌ها و اهتمام‌ها خالی شود، مگر يك اهتمام که اینجا چقدر مناسب است که روایتی از امیرالمؤمنین نقل بکنم که ایشان می‌فرماید: «قدر الرجل علی قدر همته» «4» ارزش انسان به اندازه همان همت و دغدغه‌ای است که دارد.

قبل از انقلاب هم مباحثه‌ای داشتم با هم اسفار می‌خواندیم يك روز يك كمی دیر آمد با اینکه آدم منظمی بود دیر آمد گفت: توی صحن داشتم می‌آمدم علامه طباطبایی را دیدم گفت: رفتم جلو سلام کردم و جواب داد ایشان گفت يك

نصیحت به من بکن، دنیا و آخرت من را آباد کن، مرحوم علامه عادتش نبود که زود جواب بدهد تا نمی‌پرسیدند شروع نمی‌کرد.

يك لحظه فکر کرد، گفت: «**اَنَا لله و انا اليه راجعون**» راهش را ادامه داد، همین آنهایی که همتشان اینقدر مثبت است که خودشان را آگاه به جریان وجودی خودشان کرده اند جریانی که فقط در این آیه به کوتاه ترین جمله

(1) آل عمران (3): 30.

(2) یس (36): 30.

(3) تکویر (81): 5.

(4) نهج البلاغه: حکمت 47.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 243

به زیباترین مفهوم بیان شده «**اَنَا لله و انا اليه راجعون**» ان جریان وجودی مثبتش با اتصال به مبدأ و تنظیم سفر به سوی مقدس اوست «**من المبدأ الى المبدأ**» اتصال به مبدأ با همین ایمانی که قرآن مطرح کرده میسر است و حرکت به سوی آن مبدأ و بازگشت به مبدأ با اجرایی کردن ایمان یعنی عمل به خواسته‌های پروردگار عالم میسر است با این وصل، با این حرکت، با این رجوع قطعاً شخصیت انسانی انسان از چنگال هوای نفس در امان می‌ماند اینها غیر از این هم و غم دیگر ندارند، این نگاه بعضی از مفسرین نهج البلاغه است و نگاه علامه طباطبائی به این نگاه است «**تخلی من الهموم الا هماً واحداً انفراداً**» به يك اتصال به پروردگار بعد حرکت به سوی حضرت او با نظام دادن سفر که نظامش با آیات قرآن و روایات میسر است. با چنین همتی آدم چقدر ارزش پیدا می‌کند فکر می‌کنم.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 244

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه پنجاه و پنجم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 88/9/10

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

به اینجا رسیدیم که امام (ع) بعد از بیان يك سلسله ویژگی‌های احب عباد الله که هر کدام منزلی از منازل سلوك و هر کدامش حرکتی به سوی پروردگار است و بخشی از آن خودسازی کامل است و بخشی از آن پیرایش باطن از حالات منفی است که البته در آنها در حال سیر و سلوکشان ریشه دار قوی نبوده و بعد می‌فرماید: «صار من مفاتيح ابواب الهدى و مغاليق ابواب الردى» اینها تبدیل به کلید شد و در جهتی تبدیل به قفل شدن در جهت دیگر، تبدیل به کلید هدایت شدند و با هر که برخورد بکنند در هر کجا، در هر شرایطی، عاشقانه می‌خواهند مردم را اصلاح کنند و عاشقانه می‌خواهند هر راه انحرافی را به روی مردم ببندند این وضع اینهاست تا زمانی که با مردم سر و کار دارند، با فرد سر و کار دارند، با خانواده‌ها سر و کار دارند، با جامعه و ملت سر و کار دارند.

مهم این گردیدن «صار من مفاتيح ابواب الهدى و مغاليق ابواب الردى» آیا این گردیدن، خاص يك گروه است یا نه بلکه يك راهی است از باب رحمت پروردگار که به روی همه باز است یعنی به روی هر مکلفی اعم از هر مرد و هر زنی ما در این خطبه وقتی دقت می‌کنیم و به فرمایشات پاکانی که وارد تفسیر این خطبه شدند دقت می‌کنیم به این نتیجه می‌رسیم این گردیدن يك راه عامی است و برای همه باز است. ولی این گردیدن منوط به این است انسانی که باید صیورت پیدا بکند و گردیدن برایش حاصل بشود مشتاق و علاقمند باشد و بخواند به آن کمال برسد به خصوص اینکه ما از آیات قرآن و روایات این گردیدن را کاملاً استفاده می‌کنیم و می‌بینیم که در متن آیات و روایات است که پروردگار انسان را به همین تعبیر کاسب می‌داند و در امور معنوی انسان را تاجر می‌داند در امور معنوی به نتیجه دنیا را تجارت خانه می‌داند و کل نعمت‌ها و نعمت عمر و نعمت اراده و اختیار و مجموع نبوت انبیاء و ولایت ائمه طاهرين را سرمایه می‌داند (یا ایها الذين آمنوا هل ادلكم على تجار تنجيكم من عذاب اليم) «1» که خودتان قفل درهای جهنم بشوید و در دو آیه بعد (جنات عدن تجري من تحتها الانهار و مساكن طيبه) کلید باز کردن درهای بهشت بشوید.

از این سه چهار آیه شریفه در سوره مبارکه صف غیر از این را می‌فهمیم دست به تجارتی بزنید که نتیجه اش بسته شدن در عذاب الیم به روی شما باشد (تنجيكم من عذاب اليم) و در آیات بعدش (جنات تجري من تحتها الانهار) یا (ومساكن طيب في جنات عدن ذلك الفوز العظيم) «2» اصلاً وجودتان باز کننده درهای بهشت به رویتان باشد از صریح آیات این

را درك می کنیم کلمه کسب هم که در قرآن کریم زیاد آمده است مثل (کل نفس بما کسبت رهینه) که نوع کاسبی چه نوعی بوده است.

اگر گناه را کاسب بوده اید پس به اسارت خواهی رفت برای ابد و اگر کاسب حقایق دیگر بوده اید که باز در آیه بعد از (کل نفس بما کسبت رهینه الا اصحاب الیمین فی جنات یتساءلون عن المجرمین) که وجودت باز کننده درهای بهشت است.

در هر صورت حکما می گویند الآن این مال گذشتگان نیست با تحقیقات گفته اند وجود انسان محل گفتگوی هفت میلیون مسئله است شاید باز هم بعدها به این عدد اضافه بشود روان انسان و آنچه که مربوط به روان است، مغز انسان و آنچه که مربوط به مغز است؛ بدن انسان و آنچه که مربوط به بدن است. یعنی مجموع امور مادی و معنوی او هفت میلیون مسئله دارد که مقصد این هفت میلیون مسئله انسان است این هفت میلیون رشته از این موجود ساطع شده طلوع کرده است و خداوند متعال هر مرد و زنی را که آفریده است جهانی از استعدادها در او بودیعه نهاده است و به تعبیر فلاسفه و از قوهها آفریده قدرت ها، نیروها و به

(1) صف (61): 10، 11.

(2) مدثر (74): 38، 40.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 245

وسیله انبیاء و ائمه طاهرین طرح و تمکن هم داده (مکنهم فی الارض) برای این که مجموع این استعدادها به فعلیت برساند با طرحهای علمی تنها نمی شود استعدادها به فعلیت برسند يك جمله بسیار با ارزشی را درباره در علم در روزگار جدید پیرو دارد که برای شما نقل می کنم به نظرم باید با آب طلا نوشته شود که خودشان نسبت به این علم در رابطه با انسان به این نتیجه رسیده اند که آیا علم در رابطه با وجود انسان همه نوع کاربردی را دارد که ما از پروردگار دین و انبیاء جدا بشویم و بگوئیم دیگر کاربرد اینها تمام شده است الآن دیگر باید میدان دار، علم باشد؟

انسان ظرف انواع استعدادهاست و راه به فعلیت رسیدنش همان راه هدایت الهی است. (قلنا اهبطو منها جميعاً فاتا یاتینکم مئی هدی فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون) «1» البته دو اثر هدی، نداشتن خوف و حزن است. آثار دیگری هم دارد شما کلمه هدی را در قرآن مجید از طریق معجم بگیرید از جزء اول تا آخر قرآن آثار هدایت بیان شده است و انسان را هدایت می کند به اینکه تمام استعدادهای خود را به فعلیت برساند در این زمینه هم برای هر فردی، هر جمعی حجت دارد، این دنیا همان دنیایی است که آدم به مقام در این دنیا رسید این مقام کمی نیست، شما کلمه را در قرآن مجید مشتقاتش ببینید (ان الله آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین) «2» و چقدر قوی استعدادهای خود را با هدایت الهی به فعلیت رسانده است.

این دنیا همان دنیایی است که يك بچه در چاه افتاده اش با فعلیت استعدادهایش سر از تحت عزیزی مصر وجود در می آورد جغرافیای مصر که در آفریقا است این میدانی برای یوسف نبوده و چیزی نبوده است اما چگونه این استعدادها را به فعلیت رساند خودش می گوید (انه من یتقی و یصر فان الله لا یضیع اجرا لمحسنین) «3» این همان دنیایی است که در آن چوپان گلیم پوشی تبدیل به کلیم الله می شود و برای فرعون و فرعونیان همین اعجاب انگیز بود که این گلیم پوش عصا به دست چه دارد می گوید چه کار دارد می کند البته بینندگان در آن زمان نمی فهمیدند اما برای ما که روشن است چه طور این گلیم پوش سر از مقام کلیم الله در آورد.

دو صفت موسی را دختر شعیب برای بابایش گفت (استاجرہ انّ خیر من استاجرت القوی الامین) «4» همه حرف ها در این امین است چرا رسول خدا را جاهلان بی علم، بی فرهنگ خودشان لقب داده بودند امین، چون همه خوبی ها را در او می دیدند همه ارزش ها را در او می دیدند این همان دنیا است این همان دنیاست که يك بچه یتیمی که اصلاً پدر را ندید و قبل از ولادتش پدر از دنیا رفت و چند ماهه بود به احتمال قوی که مادر را از دست داد این بچه یتیم در بدترین محیط عالم و میان بدترین مردم تبدیل به وجود مبارك پیامبر عظیم الشأن اسلام می شود با همین هدایت پروردگار (الم یحدک یتیمافاوی و وجدک ضالافهدی) «5» این همان دنیاست.

اینجا جایی نیست که طبیعی انسان در هم کوبیده بشود، طبیعی ساختمان شخصیتش فرو بریزد، طبیعی هیچ کسی هم نمی تواند این حرف را بزند که آقا برای رسیدن به مقامات عالی انسانی و الهی شانس نداشته اند این جمله دروغ است احدی را پروردگار بی شانس خلق نکرده است همه شانس دارند که کلید بشوند برای باز کردن درهای بهشت و قفل بشوند برای بستن درهای دوزخ.

اصلاً ما را آفریده اند برای گردیدن و تبدیل شدن ما به بهترین مخلوق خدا این گردیدن دست خودمان نبوده اما ما را مرتب گرداندند تا رسید به آنجا که (ثم انشاناہ خلقاً اخر فتبارک الله احسن الخالقین) «6» وقتی این جسم را يك عالم، يك

حکیم، يك رحيم، يك قادر با گرداندنش از منزل به منزل و مرتبه به مرتبه تبديلش بکند به يك موجودی که برگردد و به خاطر این تبدلات و تغییرات به خودش بگوید (تبارك الله احسن الخالقين) معلوم می شود که بهترین مخلوقش را درست کرد. تبارك یعنی موجودی که بهره فراوان دارد يك بهره

(1) بقره (2): 38.

(2) ال عمران (3): 33.

(3) یوسف (12): 90.

(4) قصص (28): 26.

(5) ضحی (93): 6، 7.

(6) مؤمنون (23): 14.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 246

دست خالق همین گرداندن نطفه منزل به منزل تا تبديلش کرده به يك انسان کامل در قوا و در استعدادها که این گردیدن را می گوئیم گردیدن تکوینی چون که دست خودمان نبوده است.

اما چقدر سیرش را زیبا گرداند تا اینکه (فتمثل لها بشراً سوياً) «1» و یا سیره اش را تا (احسن التقویم) گسترش داد این که حالا صیورورت تکوینی است و اما صیورورت تشریعی آن را که دیگر طرحش را داده به انبیاء و ائمه طاهرین و تمام امکانات گشتن را به خود ما داده و معماری این کار را به دست خودمان داده سپرده که حالا بیا بشمار حالا بیا با این طرح حرکت کن تا مؤمن بشویم، تا مقرب بشویم و تا متوکل بشویم چون که خدا متوکلین و مؤمنان و مقربان را دوست دارد.

و اما آن هفت مرحله ای را که حکما در رابطه با انسان مطرح کرده اند عبارت است از علم شهود، اخلاق، حکمت، عرفان، مذهب که این «صار من ابواب مفاتیح الهدی» بدون علم و بدون معرفت که نمی شود بلکه من باید آگاه به طرح گردیدن بشوم تا بگردم اگر آگاه به طرح گردیدن یعنی آن طرحی که در اختیار انبیاء و ائمه بوده. من باید عالم به آن طرح

بشوم. این علم را که به دست آوردم، گردیدن به وسیله این علم که حضرت تعبیر به صار می کند یعنی عالم شدنی که یتنفع بعلم خودم و همه از آن علم‌هایی نباشد که پیش من باشد ولی نگردم با این علم عالمون یتنفع بعلمه، نشوم بلکه از این علم منتفع شوم شما سوره اعراف را ببینید که درباره آن کسی که ظرف علم بود ولی نگردید و متحول نشد و با آن علم عالمون یتنفع بعلمه نشد. (مثله کمثل الکلب) «2» می فرماید: که درباره عالم است.

اینجا آن جمله پیرسورا بگویم البته بگذارید منازل دیگر را بگویم که حرف او بهتر روشن می شود.

فلاسفه می گویند این علم قرار داده شده برای تفکیک واجب از ممکن حالا تا این مقدارش خیلی خوب است که آدم بفهمد مرحوم صدر المتألهین در اسفار عربی اش این شعر فارسی را آورده.

سیه رویی ز ممکن در دو عالم یعنی استقلال، یعنی استغناء این عدم استقلال و عدم استغناء ز ممکن هرگز نشد جدا بله وجود مطلق یعنی مؤثر در همه امور وجود ممکن یعنی محکوم دست او در همه امور حالا یا حکم تکوینی یا حکم تشریعی.

من با فلسفه چه بشوم که درك كنم خود را که چه کسی هستم جایگاهم کجاست و پروردگار کیست و جایگاهش چیست و من نسبت به او باید چکار بکنم درك بکنم یعنی با این علم به اینجا برسم که والله استقلال و استغنائی ندارم این آزادی هم که می گویند همین اختیار من در انتخاب است حالا اگر فیلسوف خوبی شدی بیا از این اختیارت برای انتخاب حسن و احسن استفاده کن.

شهود یعنی چه؟ یعنی مشاهده برای حرکت به سوی مشهود و شاهد و مشهود چون من می توانم در کنار خیلی چیزها حاضر باشم و از حضورم استفاده بکنم برای اینکه به لقاء مشهود برسم البته اینها خیلی بحث دارد نمی خواهم معطل بشوم گردیدن و متحول شدن به وسیله اخلاق یعنی این که چه بشوم یعنی این که رشته اخلاق که پیراستگی و آراستگی باطنی است و حسنات اخلاقی را در خودم ظهور بدهم و رذایل اخلاقی را دفع بکنم و دائماً بشوم که پیغمبر فرمود: «تخلقوا باخلاق الله».

یعنی بگردم با مسائل اخلاقی و حرکت بکنم تا برسم به اخلاق الله گردیدن به وسیله حکمت چون همه اینها را آدم می تواند بخواند و متوقف باشد همه اینها را می تواند به دست بیاورد ولی مثل يك انبار باشد مثل انبارهای مردم یا مثل يك نوار باشد. اما کدام حکمت، همانی که جزء اهداف انبیاء بوده است «یعلمه هم الكتاب والحکمه» که شما بخشی از آن را در سوره لقمان می توانید ببینید که به نظر من این سوره در ایام عاشورا قابل بحث برای مردم برای شناساندن اصحاب ابي عبدالله است که به فرموده امیرالمؤمنین حکما بودند این حکمت‌های لقمانی که در قرآن است اصول شخصیت را تشکیل می دهد.

(1) مریم (19): 17.

(2) اعراف (7): 176.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 247

اما گردیدن به وسیله عرفان: سید حیدر آملی در کتاب هایشان خیلی زیبا طرح می دهد که ما يك شریعت داریم اصلاً کلمه شرع و شریعت یعنی مجموعه قوانین (شرع لكم من الدين) «1» یعنی قانون برایتان جعل کردم ما يك شریعت داریم و يك طریقت و طریقت عبارت است از همراه با شریعت حرکت کردن در صراط مستقیم، يك حقیقت هم داریم که عمق واقعیات عملیه را من با قلبم لمس بکنم دریافت حقیقت که به من قدرت تکاپوی خالصانه می دهد.

اما گردیدن به وسیله مذهب یعنی شیعه واقعی شدن را با يك روایت که در این باره برایتان بخوانم توضیح می دهم مرحوم صدوق دارد این روایت را امام هشتم می فرمایند «شیعتنا الذين يقيمون الصلوه و يؤتون الزکا و يحجون البيت الحرام و يصومون شهر رمضان و يوالون اهل البيت و يبرءون من أعداء أولئك اهل الايمان و التقى والامانه» «2» نه تا خصلت را به عنوان تشیع مطرح می کنند که در هر کسی از اینها باشد این شیعه است.

ما با این هفت حقیقت که يك بار دیگر تیتز آن را بگویم علم، فلسفه شهود، اخلاق، حکمت، عرفان، مذهب باید بگردیم تا برسیم به این نقطه «یا ايتها النفس المطمئنه» حالا در این ابعاد هفت گانه که عرض کردم همه اش حرکت عبادی است می توانیم حرکت عبادی هم نداشته باشیم اصلاً این علوم را به دست بیاوریم به قول حضرت باقر فقط پای این علوم بنشینیم برای شکم چرانی با هر رشته از این رشته ها که می بینید چقدر جنایت می شود.

اینجاست که اگر با این هفت مرحله برابر با هدایت نگردیم با همین علوم دچار فساد نفس می شویم و همانی می شویم که از پیغمبر نقل کرده اند «العلم هو الحجاب الاکبر» من نمی خواهم اسم ببرم دوست هم ندارم اسم ببرم الآن پنج شش نفر در ذهنم هست که بعضی از آنها تا حد مرجع تقلید شدن در نجف درس خواندند و وقتی که برگشتند رضا خان به مدارس، حوزه ها، به آخوند، به علم، به دین حمله کرد با آن علم شان فکر کردند بساط علم برچیده شد و دیگر نمی توانند زندگی کنند همان زمان کت و شلواری شدند و کراواتی شدند و ریش شان را هم تراشیدند رضا شاه هم برای تشکیل دولت جدیدش دنبال يك مشت باسواد می گشت برای دادگستری، برای آموزش و پرورش، برای مجلس اینها همه رفتند و در

مقابل او کمر خم کردند خدا می داند به این دین و به این مملکت چقدر خیانت کردند بعضی از آنها تا بعد از پیروزی انقلاب زنده بودند هشتاد نود سال شان بود اعدام شان کردند این علم است آن هم علم دین و فلسفه و حکمت و مذهب که همه آنها قرآن فهم بودند.

ولی بعضی از آنها اشعاری در بی حجابی دارند که آدم متحیر می شوند چگونه اینها دچار کفر باطنی شدند و ضروریات را منکر شدند و همینها با دارا بودن مقام اجتهاد جزو اولین کسانی بودند که زن هایشان را بی حجاب کردند و در جلسات عمومی زیر بغل خانم هایشان را گرفتند و آوردند و نشستند تا دیگران تشویق بشوند به بی حجاب شدن همه اینها هم این هفت مرحله را خوانده بودند.

پیرسو در کتاب تاریخ علم صفحه 693 می گوید تمام این هفت منزل را شما در نظر بگیرید درباره نود درصد مردم دنیا البته بخش عالمان و آنهايي که مدعی دین داری هستند این خودش یکی از دانشمندان معروف اروپا است می گوید: سال هایی که علم فوق العاده گسترش پیدا کرده بود در آن زمان، ورشکستگی علم اعلام شد، یعنی دانش نتوانست کار مثبتی بکند و تمدن قابل قبولی را ارائه بدهد، بشر را واژگون در ضلالت و در هلاکت و نابودی کرد.

يك بار دیگر جملات نورانی امام را عنایت کنید از جمله ای که از شروع این مباحثه شروع شد می خوانم چقدر زیباست «خلع سراپیل الشهوات و تخلی من الهموم الا همّاً واحداً انفراداً فخرج من صف العمی و مشارك اهل الهوی و صاره من مفاتیح ابواب الهدی و مغالیق ابواب الردی».

(1) شوری (42): 13.

(2) وسائل الشیعه: 1/ 24.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 248

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه پنجاه و ششم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 88 / 9 / 16

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

در خطبه 86 مطرح است که وجود مبارك اميرالمؤمنين در اين چهار جمله از بينايي احب عباد و حرکت آنها براساس اين بينايي و شناختی که احب عباد از نشانه‌های راه دارند منحرف در حرکت نمی‌شوند. در جمله چهارم می‌فرمایند: از تمام فضاهاى خطر به سلامت رد می‌شوند و خود را به منزل مقصود می‌رسانند «قد ابصر طريقه و سلك سبيله و عرف مناره و قطع غماره» تاریکی، خطر، فضای خسارت بار.

در جمله اول امام با به کار گرفتن حرف قد که حرف تحقیق است، اين بزرگواران را بينای به راه می‌بینند. اين راه چه راهی است؟ شما به هر محققى و به هر متخصصی در مسائل نهج البلاغه مراجعه کنید یا شروح مهمی که بر نهج البلاغه زده شده است ملاحظه می‌کنید که همه اين راه که اينها بينای به آن راه شدند صراط مستقيم حق می‌دانند. و اگر شرح هم بر نهج البلاغه نبود و تحقیقی هم در اين جملات صورت نمی‌گرفت، طبیعی بود که در اين مراجعه به اين جمله «قد ابصر طريقه» انسان به دست می‌آورد که چنین انسان‌هایی راهی را جز صراط مستقيم پروردگار انتخاب نکرده اند و اگر در غير اين راه بودند، اين نبودند.

چگونه احب عباد شدند با سير در صراط مستقيم صراطی که کراراً قرآن مجيد از آن اسم برده است و اين راه مستقيم را پروردگار عالم به خودش نسبت داده است (ان هذا صراطى مستقيماً) «1» وجود مقدس او است که از باب رحمت و لطف اين راه را برای بندگان ترسیم کرده است.

اما وقتی که به مجموعه آیاتی که در باب صراط مستقيم در قرآن است، رجوع می‌کنیم می‌بینیم اين صراط که يك صراط معنوی است، يك جاده ملکوتی است، ترکیبی از سه بخش عقاید حقه، اعمال صالحه و حسنات اخلاقی است. عقاید حقه را که پروردگار با دليل، با حکمیت در قرآن بيان کرده است و به عبارت ساده تر راه را از چاه شناسانده است. ابزار درك آن را به انسان مرحمت فرموده است (إنا خلقنا الانسان من نطف امشاج نبتليه فجعلناه سميعاً بصيراً) «2» قدرت شنیدن و پذیرفتن به او داده اند و قدرت درك و بينايی به او داده اند.

البته اگر شنوایی را به کار بگیرد و تکبر در مقابل شنیدن حق نکند و با همین گوش که وصل به عدل است، وصل به قلب است بشنود، حالت پذیرش برای او می‌آید، حالت شناخت برای او می‌آید، حق را وقتی درك بکند حق را از دست نمی‌دهد. و پایبند به حق می‌شود. يك روایت مفصلی را شيعه و سنی نقل کرده اند که ابتدای روایت با اين جمله شروع می‌شود «ان المؤمن لدى الحق اسير» «3» همه وجود مؤمن پایبند به حق است.

موانع باطنی وقتی نباشد انسان همین گونه می شود، پایبند به حق می شود صراط مستقیم از مصادیق حق است، خیلی جالب است که شبانه روز ده بار بر عباد خود واجب کرده که متذکر این جاده بشوند. در سوره حمدی که در نماز می خوانند «اهدنا الصراط المستقیم» حالا یا به معنای ثبنا، یا صراط مستقیم هم از مقوله تشکیک باشد که همین طور طی این راه با حال بیشتر، با معرفت بیشتر، با محبت بیشتر و به صورتی که عنایت پروردگار را بیشتر جذب بکند.

اینها راهها را شناختند، راهی که یقیناً انسان را به خیر دنیا و آخرت و سعادت امروز و فردا می رساند. مگر می شود راهی را که خدا با علمش، با حکمتش، با عدلش، با رحمتش نظام داده باشد انسان را به خیر دنیا و آخرت نرساند. مگر می شود در آیه شریفه سوره مبارکه آل عمران که اوایل سوره به پیغمبر یاد می دهد؛ بگو البته گفتار پیغمبر گفتار بر مبنای عرفان و شناخت و معرفت است (قل اللهم الملك) «4» خطاب عبد

(1) انعام: 153.

(2) انسان: 2.

(3) کنز العمال: 163 / 1، حدیث 816.

(4) آل عمران: 26.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 249

به حق است تا آنجایی که می گوید «بیدك الخیر» به این جهت از وجود مقدس او شری صادر نمی شود. چون نقصی در آنجا نیست، خلایق در آنجا نیست. آنجا همه کمال است و جمال، جلال است و زیبایی، علم است و بصیرت، رحمت است و حکمت آنچه از آن ناحیه صادر می شود خیر است راهی که ترسیم کرده است خیر است و موصل به خیر است چون «لا یخرج من الخیر الا الخیر». يك روایتی رسول خدا دارند که حضرت می فرمایند: «شجر أنا اصلها» شجره اینجا نکره است دلالت بر عظمت می کند یعنی درخت عظیمی است، درخت فوق العاده ای است، درخت مهمی است.

«أنا أصلها» که من ریشه این درخت هستم. این ریشه را در قرآن مجید ببینید چیست؟ ریشه ایمان است (آمن الرسول بما أنزل إليه من ربه) «1» آن هم چه ایمانی که ریشه خلق عظیم است (وانك لعلى خلق عظيم) «2» ریشه عالی ترین و زیباترین عمل خالصانه است (وعلى فراعها) تن از این ریشه بیرون زده که امیرالمؤمنین است.

ولی آنچه که در این تنه است مثل تنه درختان طبیعی محصول ریشه است ریشه از کجا تغذیه می کند فقط خدا، تنه از کجا تغذیه می کند ریشه «والحسن والحسين ثمراتها والشيع ورقها» «3» منظورم از روایت این جمله است «فأبى أن يخرج من الطيب إلا الطيب» پاک از پاک در می آید، خیر از خیر در می آید هیچ وقت از خیر شر صادر نمی شود به همین خاطر پروردگار عالم اسمش را مضل ضال گذاشته است. شیطان مضل ضال هم گمراه است (ولقد اضل منكم جبلاً كثيراً) «4» و هم گمراه کننده است.

یعنی بافت او این است، خدا را نمی خواهد، دین را نمی خواهد تلاش می کند که دیگران هم خدا را نخواهند. و شئون خدا را نخواهند.

دنباله روایت پیغمبر اکرم (ص) فرمودند: «انا مدين العلم و على بابها فمن اراد المدين فليأتها من بابها» یعنی حواستان باشد بعد از مرگ من، حقیقت را از غیر علی نخواهید، دین را از غیر علی نخواهید، راهنمایی را از غیر علی نخواهید، علی (ع) دری برای شهر علم است. «قد ابصر طريقه» راه را شناخته اند. راهی که موصل به خیر و آخرت است که حالا يك جزء از این راه را که فرائض الهیه است در نهج البلاغه ملاحظه می کنید. چقدر لطیف حضرت بیان می کنند «الفرائض أذوها الى الله تؤدكم الى الجنة» فاعل تؤدکم در این جمله پروردگار نیست، فاعل این جمله تؤدکم الفرائض است. خداوند متعال طرح و نقشه می دهد بعد این نقشه را هر کسی به اجرا بگذارد، نتیجه نقشه برایش ظهور می کند، یعنی اجراء او را به بهشت پروردگار می رساند «تؤدكم الى الجنة» «5».

حالا حرف این است که این بزرگواران این راه را از کجا شناختند این مهم است «قد ابصر طريقه» چگونه راه را یافتند. بسان این تشنه کامان آب جستند در این تاریك شب مهتاب جستند.

آیاتی در قرآن مجید در مسئله راهیابی است. (وبالنجم هم يهتدون) «6» باب افتعال یافتن راه و پیدا کردن راه که آن را پیدا نکردند، بی زحمت که راه را پیدا نکردند، بی کمک راه را پیدا نکردند، (با) بای استعانت به کمک ستارگان راه را پیدا کردند. شما تأویل این آیه شریفه را در روایات ببینید يك يار کمک آنها برای پیدا کردن راه انبیاء، ائمه بودند. در این زمینه عقل به آنها کمک داده، اندیشه به آنها کمک داد، تماشا به آنها کمک داد، تفکر به آنها کمک داد. آنان آدمهایی به خود آمده هستند که خیلی هم در زمینهها معطل نبوده اند،

(1) بقره: 285.

(2) قلم: 4.

(3) بحار الانوار: 43 / 37، باب 50، حدیث 19.

(4) یس: 62.

(5) نهج البلاغه: خطبه 166.

(6) نخل: 16.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 250

زمانی طولانی نمی خواست که اینها این ویژگی ها را پیدا بکنند. يك زیبایی کار اینها این بوده که عقل را معطل نکردند و عقل را فقط به امور مادی صرف نکشیدند.

این کرامت آنها بوده است. فکر کردند کیستند از کجایند به کجا آمده اند برای چه آمده اند کجا می خواهند بروند و خودشان را رها نکردند و در فضای تاریک غفلت دست و پا نزدند.

از انبیاء خدا، از ائمه طاهرين، کمک گرفتند و از محتویات وحی جایگاه خود را پیدا کردند. حالا آنهایی که به قرآن مراجعه کردند واقعاً چه جایگاهی در این عالم از این جایگاه بالاتر. این جایگاه را خدا برای چه کسی درست کرده به چه کسی عنایت کرده است که ما در قرآن می بینیم در آیاتی که لام انتفاع در آن ذکر شده و در آیاتی که کلمه تسخیر و مشتقاتش آمده است.

برای نمونه چند آیه را قرائت می کنم «خلق لكم ما فی الارض جميعا» که هنرمندانه اگر این آیه را معنی بکنید معنایش این می شود آنچه را که در زمین آفریده ام باید هزینه تو بشود. آنچه آفریده شده آن قدر جایگاه ندارد که تو هزینه آنها بشوی. این را خوب فهمیدند که نباید خودشان و عمرشان را هزینه گاو و گوسفند کنند. یعنی فقط در این محور بچرخند چرخش

منتهی به این بشود که یا گاو و گوسفند اضافه کنند، یا طلا و نقره اضافه کنند، یا زمین و پاساژ اضافه کنند، یا کارخانه اضافه کنند بعد هم بدنشان فرو بریزد.

چرا تمام حاصل عمر را در يك لحظه بگذارند و بمیرند. چه چیز در زمین بالاتر از انسان است که انسان هزینه او بشود کاری به امور شرع نداریم گاهی باید سراغ عقل رفت که مردم اول عقل را قبول نکنند بعد از شرع مطهر کمک بگیرند. عقل چه می گوید: دانی باید فدای عالی بشود نه این که عالی باید فدای دانی بشود.

عبارت ساده گوسفند باید برای آدم قربانی بکنند یا آدم را باید برای گوسفند قربانی بکنند. انسان باید در برابر طلا و نقره ذبح بشود یا طلا و نقره باید خرج آدم بشود. مرحوم آقای راشد نقل می کردند کتاب فضیلت های فراموش شده آمده است واقعاً خواندنی است. ایشان می گفتند من يك بار از تهران به تربت حیدریه رفتم که شهرما بود از آنجا پانزده کیلومتری تربت روستای کاریز رفتم که محل زندگی پدرم بود. آخوند ملاعباس هر روز از آنجا تربت می آمد و درس می داد و برمی گشت آدمی ملایمی هم بود.

گفتند ما تهران که بودیم و استاد دانشکده معقول و منقول شده بودیم و بعد يك مقدار امروزی زندگی می کردم عمامه ژرژت و عینک دسته طلایی و کفش ورنی براق و بالاخره تهران بود. رادیو هم می خواستیم برویم خیلی باید آخوند تر و تمیزی باشیم. غروب وارد بر پدر شدم و صبح هم طبق معمول با او آمدم تربت برگشت به من گفت حسینعلی بود من در یکی از این به اصطلاح سراها آن وقت نمی گفتند پاساژ در یکی از این سراها که من دیده بودم همین سرا را سرای خیلی قدیمی با حجره های تنگ و تاریک قدیمی تیر چوبی بود. این پالان الاغم هم احتیاج به تعمیر داشت، دادم به يك پالان دوز تعمیرش بکند پدر گفت بیا با هم برویم این پالان را بگیریم بگذاریم روی این الاغ که گذاشتمش اینجا توی طویله و با هم برگردیم کاریز که می فرمودند: این پانزده کیلومتر را بابام دقیقاً نصف کرده بود نصفش را سوار می شد و نصفش پیاده دنبال الاغ می رفت. می گفت: این حیوان هم حق استراحت دارد حتی زمستان، حتی در برف نصف راه را سوار می شد.

خدمت ایشان در مغازه پالان دوز رفتیم خیلی می گفت پدرم آدم مؤدب به آدابی بود احدی با چشم حقارت نگاه نمی کرد از آنهایی بود که امیرالمؤمنین (ع) در این خطبه فرمود: واقعاً این گونه بود احدی را به چشم نگاه نمی کرد با يك دنیا ادب به پالان دوز سلام کرد و خیلی مؤدبانه گفت این کار مربوط به من انجام گرفته، گفت: بله، جناب آخوند. پالان را نشان داد پدرم برگشت به من گفت: حسینعلی حالا من که دیگر پیر شدم و يك خورده ضعیف شدم پالان را بردار بیرون برویم که بعد بگذاریم روی الاغ و برویم. گفت ما حالا به خودمان نگاه کردیم استاد دانشگاه و علامه، چه جویری ما جلوی این مردم پالان را برداریم و بیندازیم روی کولمان، گفت: يك لحظه که معطل شد خودش پالان را بلند کرد و

گذاشت روی دوشش گفت: حسینعلی جان، لباسی بپوش که تو را نوکر خودش نکند لباسی بپوش که آن لباس هزینه تو باشد نه تو هزینه لباس یعنی حرکت در همه امور حرکت صعودی باشد نه حرکت نزولی.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 251

(خلق لكم ما فی الارض جمیعاً) «1» هر چه در زمین است باید هزینه انسان بشود (وسخر لكم اللیل و النهار و الشمس والقمر و النجوم مسخرات بامرہ) «2» نه تنها زمین و محتویات زمین بلکه آسمان و محتویات آسمان هم باید هزینه تو بشود. خیلی آفتاب پرستی حماقت است. آفتاب باید هزینه تو بشود نه تو هزینه خورشید، ماه باید هزینه تو بشود ستارگان باید هزینه تو بشود.

بالا و پائین، زمین و آسمان، باید خرج تو بشود. جایگاه تو کجاست؟ در این عالم هستی که از خودت می‌پرسی کیستم؟! با توجه به این آیات آنها هم این حقیقت را فهمیدند، بینای راه شدن با کمک عقل، کمک انبیاء، کمک ائمه، کمک قرآن این را فهمیدند که وقتی آیات کتاب خدا می‌گوید همه چیز زمین، و همه چیز آسمان باید هزینه تو بشود. تو بین خدا و بین همه موجودات قرار داری یعنی تو ما فوق همه و مادون حق هستی در چنین جایگاهی حالا تو باید هزینه چه کسی بشوی.

اینجا قرآن جواب می‌دهد. در آیات زیاد و به شکل‌های گوناگون که تو باید هزینه خدا بشوی و آن وقت که تو هزینه خدا شدی هزینه شده‌های تو چه می‌شود.

هزینه شده‌های من را هم قرآن جواب می‌دهد (وما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عندالله) «3» همه هزینه شده‌ها به خودت بر می‌گردد. در اجر رسالت خیلی عجیب است که اول به پیغمبر می‌گوید «قل لا اسئلكم علیه اجرا» نکره در سیاق نفی است کلمه اجر هیچ چیز نمی‌خواهد (الا المود فی القری) «4» مودت یعنی محبت توأم با اقتدا که با محبت فرق دارد. بعد خدا به پیغمبر می‌گوید به مردم بگو (وما سألتکم علیهم من اجر فهو لكم) «5» همین مودت به خودتان بر می‌گردد «وما سألتکم من اجر فهو لكم» به هر نحوی باید هزینه بشوی، چون تو موجود ما فوق هستی نسبت به کل موجودات و مادون هستی نسبت به خدا می‌باشی.

تو وسط بین خدا و بین هستی قرار گرفته ای این جایگاه تو است. حالا تو باید هزینه مافوق خودت عقلاً، شرعاً این همه آیه و روایت می‌فرماید: آنچه را که هزینه می‌شود باز به خودت بر می‌گردد. این طریقی است که آنها با کمک شناخته اند که ببینید راه را شناخته اند و راهنما را هم شناخته اند. خود را هم شناخته اند که باید هزینه بشوند، شناخته اند. خودشان باید هزینه چه کسی بشوند آن هم شناخته اند. این مجموعه مطالب ذیل کلمه بصیر است.

(1) بقره: 29.

(2) نحل: 12.

(3) بقره: 110.

(4) شوری: 23.

(5) سبأ: 47.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 252

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه پنجاه و هفتم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 88 / 9 / 17

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

«قد ابصر طريقه و سلك سبيله و عرف مناره و قطع غماره» بینای به راه می داند که این راه همان صراط مستقیم حق است به عبارت دیگر راه تشریعی پروردگار است نه راه تکوینی.

در پیمودن راه تکوین یعنی راه طبیعت وجودی و تمام موجودات عالم با هم مشترك اند. ولادت انسان، مرگ انسان، گردش خون انسان، جنین بودن انسان، طفل شدن، نوجوان شدن، جوان شدن، پیر شدن اینها مسیر تکوینی است که انسان در این مسیر با همه موجودات سر يك سفره است.

اما در مسیر تشریع که مسیر تربیت و رشد و کمال و خیر و تحصیل سعادت دنیا و آخرت است؛ انسان جدا از اغلب موجودات این راه را شناخت. باید بگویم این آدم، موجودی جستجوگر و تحقیق کننده ای بوده، آدمی بوده که دنبال واقعیت بوده که توانسته است راه خاص خود را که صراط مستقیم است بشناسد.

اسبابی هم در این شناخت دخالت داشته است که در قرآن مجید مطرح است امروز به صورت بصائر مطرح است. وسائل شناخت، وسائل روشن بینی، زمینه های بینایی. که وقتی راه را شناخت، قناعت به شناخت نکرد «سلك سبيله» و حرکت کرد یعنی اهل عمل و اهل جهاد شد، اهل کوشش شد «و عرف مناره» نشانه های راه برایش روشن شد، نشانه های راه را شناخت.

«و قطع غماره» خطر در راه زیاد بود خطر هوای نفس بود، خطر شیاطین بود، خطر مال بود، خطر مقام بود ولی همه را به سلامت عبور کرد تا به آن مقصد اعلاء رسید. این بصیر بودنشان در حقیقت شعاعی و نوری از صفت بصیر حضرت حق است. بصیر یعنی آن موجودی که با علم و دقت هر چیزی را نگاه می کند نگاهش نگاه معمولی نیست، نگاه او با معرفت و با دقت است.

فرقی نمی کند که این نگاه با چشم سر باشد یا با چشم دل باشد. برای اینکه حقیقت را بفهمد يك نگاه جامع، يك نگاه کامل، يك نگاه حقیقت یاب باید داشته باشد. در سوره بقره (والله بصیر بما يعملون) «1» نه فقط ظاهر اعمال تان را می بینم، عمق اعمال تان را می بینم که این عمل بر چه اساسی انجام گرفته، بر چه نییتی انجام گرفته، به خاطر چه انجام گرفته است. من بصیر به ذات کارتان نگاه می کنم. ریزه کاری های کارتان و علل کارتان و آثار کارتان برای من روشن و معلوم است.

شما نمی توانید ظاهر يك عمل خوبی را به من ارائه بدهید، که فکر بکنید من از باطن و از حاق آن کار خبر ندارم، برای من روشن است باز در سوره بقره می فرماید (ان الله بما تعملون بصیر) «2» سوره سبأ (واعملوا صالحاً) «3» عمل صالح به جای بیاورید، یعنی عمل مطابق با خواسته های من و با نیت خالص عمل صالح این می شود. چون عملی که با خواسته های حق نباشد این عمل، عمل صالح نیست. عملی که مطابق با خواسته های حق است ولی لله نباشد آن هم عمل صالح نیست در عمل صالح دو حیثیت قرار دارد یکی هماهنگ با فرمان های پروردگار است و یکی لله انجام می گیرد.

(واعملوا صالحاً انی بما تعملون بصیراً) یقیناً من ذات عمل شما را می دانم و حقیقت عمل شما را می دانم در عمل بازیگری نکنید که خدا بصیر است. در احوالات مرحوم آیت الله العظمی بروجردی است که در همین شهر قم يك روزی بزرگان از علما خدمت شان رفته بودند. افرادی از خدمات ایشان صحبت کردند که در زمان شما حوزه 700 نفری، 7000 نفر

شد، در زمان شما درس‌ها گسترده تر شد، بعضی‌ها گفتند اسلام تشیع را تا آلمان و آمریکا، و دیگر نقاط جهان رساندند. بعضی‌ها گفتند: از برکت وجود شما کتاب خلاف شیخ طوسی و مجمع البیان در مصر چاپ شد، بعضی‌ها گفتند: این مسجد با عظمت از برکت شما بر پا شد. ظاهراً يك روحانی از شهرستان آمده بود پیرمردی ساکت بود. همه حرف هایشان را زدند و تمام شد

(1) بقره: 96.

(2) بقره: 110.

(3) سبأ: 11.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 253

مرحوم آقای بروجردی به آن پیرمرد فرمودند شما مطلبی ندارید خیلی آرام گفت من هم يك مطلب دارم. ایشان فرمودند: بفرمائید گفت: که «أخلص العمل فان الناقد بصير» «1» آن کسی که عمل را ارزیابی می کند نقد می کند او به حاق عمل و به حقیقت عمل آگاه است. که برای چه این کار را کردی و به چه خاطر این کار را کردی ظاهر عمل برای مردم عمل صالح است اما ممکن است باطن عمل صالح نباشد.

نوشته اند: خیلی ایشان گریه کردند اشك از چشمشان روی صورت شان سرازیر شد و از محاسن شان همین جور روی لباس شان می ریخت و تکرار می کردند «أخلص العمل فان الناقد بصير»، بصیر. بصیر در قرآن مقابل اعمی قرار داده شد. در سوره فاطر آیه 19 که از آیات بسیار مهم قرآن است می فرماید: (وما يستوی الأعمی والبصير) امام صادق (ع) اعمی و بصیر، نور و ظلمات، ظل و حرور، مرده و زنده را به مؤمن واقعی و غیر مؤمن واقعی تقسیم کرده اند. در پیشگاه پروردگار اعمی و بصیر در هیچ نقطه ای اشتراك ندارند. تاریکی با نور نمی خواند، ظل و حرور با هم نمی خوانند، اعمی و بصیر با هم نمی خوانند.

مراد از بصائر که در قرآن مجید مطرح است چیست؟ پروردگار عزیز عالم در سوره مبارکه اعراف آیه 202 می فرماید «هذا» این هذا کاملاً بصائر را معنا می کند اشاره به کل آیات قرآن کریم است (هذا بصائر من ربکم و هدی و رحم لقوم

یؤمنون) چه آیه زیبایی است این آیات زمینه‌های بیدار کننده و ایجاد بینایی در شما است (من ربکم) از جانب مربی شما از جانب تدبیر کنندگان زندگی شما است. دقت کنید ببینید «من الرحیم یا من الرحمان» نمی‌گوید، (بصائر من ربکم) اینها وسیله بینایی از جانب رب شما مالک شما، مدبر شما است، آن کسی که به شما نظر تربیتی و رشد ندارد «و هدی» و این آیات وقتی که شما را با حقیقت آشنا کرد و چشم بینا به شما داد شما را راهنمایی می‌کند به حقیقتی که باید راهنمایی بشوید و رحمت الف و لام ندارد و رحمت کمال و رحمت خدا به شما است. شما چه کسانی هستید «لقوم يؤمنون» برای مردمی که بخواهند اهل خدا بشوند برای مردمی که بخواهند اهل حقیقت بشوند، اهل دین بشوند.

در سور انعام آیه 104 می‌فرماید: (قد جاءکم بصائر من ربکم) اینجا هم باز رب به کار گرفته شده «فمن ابصر» کسی که دنبال این وسایل بیاید این وسایل را به کار بگیرد «فلنفسه» به نفع خودش است و کسی که نخواهد دنبال این وسایل بیاید و نخواهد گوش بدهد «فعلیها» به زیانش است چیزی گیرش نمی‌آید و تهدیدست می‌ماند «وما انا علیکم بحفیظ» من مأمور نگهداری شما نیستم که جهنم نروید. من دین اجباری برای شما نیاوردم. به شما عقل داده شده زمینه فطری دارید، باید بشنوید و قبول بکنید و هدایت بشوید.

طبق این آیاتی که قرائت شد همه آیات قرآن زمینه بصیرت است، قرآن حق است، قرآن شفاء است، قرآن نور است، قرآن ذکر است. اگر بخواهید تمام اسامی قرآن کریم را به دست بیاورید. در جلد اول تفسیر ابوالفتح رازی ایشان همه اسامی قرآن را از آیات کتاب خدا درآورده است حدود 52 تا 54 نام برای قرآن است که هر نامی دلالت بر معنایی یا معانی ای دارد که به وسیله آن اسامی آدم قرآن کریم را خوب بشناسد.

یکی از مصادیق بصائر آیات قرآن است. یک مصداق دیگرش وجود مبارك رسول خداست. در سور احزاب آیه 45 می‌فرماید: (انا ارسلناک شاهدا) شاهد چیست؟ پیغمبر یعنی وجود و عمل پیغمبر، منش پیغمبر گواه بر این است که او در صراط مستقیم است. (یس والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم) «2» شاهد توحید است، شاهد قیامت است رفتارش نشان می‌دهد، کردارش نشان می‌دهد، عملش نشان می‌دهد (ومبشرا) او بشارت دهنده به این که تمام کارهای مثبت شما برای شما آثار دنیایی و آخرتی دارد و «نذیرا» او هشدار دهنده است به اینکه مجموع کارهای انحرافی شما منتهی به عذاب اَلیم می‌شود «وداعین الی الله» پیغمبر اکرم (ص) شما را به سوی خدا دعوت می‌کند «باذنه» و این تعبیر چه تعبیر زیبایی است «و سراجا منیرا» پیغمبر

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 254

چراغ نور دهنده است، چراغ روشنگر است یعنی همه وجود او سراج منیر است این یکی از مصادیق بصائر است.

از مصادیق دیگر بصائر که در زمان ما به صورت فیزیکی وجود ندارد. در قرآن مجید می بینیم به خصوص نبوت موسی بن عمران و مسیح یا در روایات می خوانیم معجزات و خوارق عادات از مصادیق بصائر است که من يك نمونه از آثار این را برایتان عرض می کنم.

در اواسط سوره طه خداوند متعال می فرماید: جادوگران را فرعون جمع کرد با امید اینکه صددرصد بر موسی پیروز می شود. جادوگران که آمدند با فرعون گفتگو کردند. فرعون از آنها هم امید گرفت، به او گفتند ما یقیناً دشمن تو را شکست می دهیم. روز موعود رسید دیدند يك کسی با يك لباس مندرسی وارد میدان شد و يك چوب دستی هم بیشتر هم پیش او نیست. ابزار جادوگران و ساحران يك گوشه میدان را پر کرده بود که حالا قرآن هم بیان نمی کند آنها چه کردند ولی بالاخره چشمها را پر کرد. خداوند به موسی بن عمران (ع) فرمود: اول آنها کار را شروع بکنند. موسی بن عمران (ع) هم اصرار کرد که شما توانان را به میدان بیاورید وقتی که جادوگریهای آنها شروع شد که خیلی همه عجیب و غریب بود. سپس موسی چوب را انداخت تبدیل به يك مار عظیم الجثه شد تمام ابزار جادوگران را يك لقمه کرد و بعد موسی دستش را برد روی گرده این مار عظیم الجثه تبدیل به همان چوب شد بی کم و کاست.

هیچ کسی بهتر از جادوگران بینای به این کار نشد فهمیدند به این سبک که این کار جادو نیست، سحر نیست کار کار انسان نیست، این وابسته به پشت پرده است وقتی که اژدها را گرفت و تبدیل به همان چوب معمولی شد همه به سجده افتادند و گفتند: (آمینا برب هارون و موسی) «1» یعنی آنها مالکیت خدا و تدبیر خدا را با این بصائر موسی یافتند فرعون تهدید کرد و گفت شما را دار می زنم، دست راست و پای چپ شما را قطع می کنم. جادوگران چقدر حق زیبا را درك کرده بودند که به فرعون گفتند هر کاری دلت می خواهد انجام بده ما خدایی را که پیدا کرده ایم از دست نمی دهیم، ما این گوهر یافته را مفت به تو نمی دهیم. همه آنها شهید هم شدند، این بصائر است.

پس وجود پیغمبر، آیات قرآن، معجزات از مصادیق بصائر است و از جمله مصادیق بصائر وجود مبارك ائمه طاهرين عليهم السلام است. يك روز تهران رفته بودم از منزل آمدم بیرون بروم جایی درب خانه باز بود صاحب خانه کنار در بود، پیرمرد محاسن سفیدی بود من به او سلام کردم گفت: کار ضروری داری؟ گفتم: نه گفت: بیا داخل رفتم توی اتاق نشستم به من گفت: اگر از تو پرسند ادل دلایل بر وجود خدا چیست؟ چه می گوئی من فهمیدم در ذهن او يك چیزی

ادل دلیل است. گفت: حالا يك کسی دارد می پرسد که نه قرآن قبول دارد، نه دین را قبول دارد، نه آخوند را قبول دارد. به شما می گوید ادل دلیل چیست؟ یعنی راه را هم بر من بست که نگویم قرآن. گفتم: نمی دانم از خود شما بپرسند ادل دلیل بر وجود خدا چیست؟ گفت: اگر از من بپرسند می گویم: ادل دلیل، علی بن ابیطالب (ع) اگر عالم خدا نداشت خدای عالم، خدای خبیر، خدای عادل، خدای بصیر پس وجود علی بن ابیطالب (ع) را چه کسی خلق کرده است؟ که شب نوزدهم شمشیر ابن ملجم فرق او را شکافته، مغز را شکافته تمام مغز پر از خون شده است زهر به همه جای بدن اثر کرده است. علی بن ابیطالب با این ضربه سنگین مغزی کور و کر نشد، لمس نشد، دست و پایش کج نشد، حافظه اش از بین نرفت، علمش از بین نرفت. روز نوزدهم و بیستم را زنده بود شب بیست و یکم نزدیک نیمه های شب وصیت براساس علم و بصیرت و آگاهی نظام فرموده است. و رده بندی وصیت چقدر مهم است. گفت این ادل دلیل بر اینکه عالم خدا دارد راست هم می گفت، ائمه از مصادیق بصیر هستند از مصادیق بصائر هستند.

يك آیه درباره رسول خدا دو آیه هم درباره قرآن قرائت کنم که بحث عمیق تر بشود. در این سوره سبأ آیه 46 که مردم را به تفکر دعوت کرده است (ثم تفکروا) اندیشه کنید، ارزیابی کنید اینکه مردم می گویند: (يقولون انه لجنون) «2» (ما بصاحبکم من جن) هیچ علامتی از جن زدگی در او نمی بینید دروغ می گوئید شما حرف های او را ببینید، رفتار او را ببینید، کردارش را ببینید (ان هو الاذیرا لکم بین یدی عذاب شدید) او که شما را

(1) طه: 70.

(2) قلم: 51.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 255

به عواقب انحرافات هشدارهای حکیمانه می دهد. (تفکروا ما بصاحبکم من جن) ببینید از طریق اندیشه در وجود پیغمبر به مردم بیداری بدهد، به مردم بینایی بدهد.

در باب خود قرآن سوره ص آیه 29 (كتاب انزلناه اليك مبارك ليدبروا آياته الله) لام امر است و امر واجب است (وليتذكر اولوا الالباب) اینجا خرد، محور مطلب است. خردمندان را می گوید که متذکر بشوند و مردم را می گوید، تدبر در

آیات بکنند تا بصیر بشوند. اندیشه در وجود پیغمبر، اندیشه در قرآن، اندیشه در معجزات، اندیشه در خوارق عادات، اندیشه در وجود ائمه طاهرين نسبت به حق در همه شؤون بصیرت می آورد.

این آیه هم خیلی قابل بحث است در سور یوسف آیه 108 (قل هذه سبيلي) خطاب به پیغمبر است. به مردم بگو راه من این است توضیح سبیلی (ادعوا الى الله على بصير انا و من اتبعني) من با روشن بینی؛ شما را به خدا دعوت می کنم و تابعان من که اینجا مصداق آنها ائمه طاهرين عليهم السلام هستند، براساس بینایی و حق بینی و واقع بینی شما را به خدا دعوت می کنیم این معنای (قد ابصر طريقه و سلك سبيله عرف مناره و قطع غماره) است. قطع غماره این طور معنا کرده اند از تمام دریاهاى پرنخطر خودشان را سالم به ساحل نجات می رسانند.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 256

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه پنجاه و هشتم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 88 / 12 / 2

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

امیرالمومنین (ع) یکی از ویژگیهایی که در خطبه 86 برای محبوبترین عباد خدا بیان می کنند مساله یقین آنها است که در حقیقت آخرین درجه و منزله ایمان است. اهل لغت و اهل تفسیر و کسانی که با عرفان مثبت شیعی یعنی عرفان اهل بیت سرو کار دارند در توضیح یقین می فرمایند:

یقین یعنی آن قبول، پذیرش و باوری که مطلقاً شك در آن وجود ندارد. و یقین به معنای حقیقتی آن است که ثابت و پایدار در قلب است، خطری آن را تهدید نمی کند و به معنای آشکار بودن و روشن بودن و واضح بودن حقیقت است. اگر همه عالم جمع شوند و بخواهند این حقیقت روشن و حقیقت آشکار را از قلب بگیرند، چنین قدرتی ندارند با توجه به این معنایی که از یقین شده بهتر روشن می شود که چرا امیرالمومنین (ع) یقین را به نور خورشید مثل زده اند.

«فهو من اليقين على مثل ضوء الشمس» «1» محبوبترین بندگان خدا در مساله یقین مانند نور خورشید است. یعنی همین طوری که ما ظهر، نور خورشید را می بینیم و باور داریم و علم به این نور داریم و می بینیم این معلوم علم ما است. حالا 6

میلیارد جمعیت هم بخواهند این باور ما را بگردانند و به ما بقبولانند که هیچ نوری وجود ندارد، نمی‌توانند. یقین برای آنها مثل نور آفتاب در روز است. این یقین از دست نمی‌رود. یعنی وسوسه‌ها و سفسطه‌ها و خناس‌گری نمی‌تواند یقین آنها را از بین ببرد. حالا مساله این است که این یقین را از کجا به دست آورده‌اند.

در امت اسلام این یقینی که اهل یقین به دست آورده‌اند یا به دست می‌آورند بالاترین منبع آنها قرآن کریم است و فرهنگ پاك اهل بیت است. آدم با انصافی که به عمق آیات قرآن و عمق فرهنگ اهلبیت به توفیق پروردگار رسیده و به حقایقی که قرآن مطرح کرده، در قرآن همراه با دلیل و برهان است و این یقین هم از منبعی مثل قرآن، اهلبیت و تفکر و اندیشه صحیح خود انسان به دست آمده چطور سفسطه و وسوسه می‌تواند به این یقین ضربه بزند.

برای یقین سه مرحله بیان شده است: «للیقین ثلاث درجات الأولى علم یقین و هو العلم الذی حصل بالدلیل» (2).

علم یقین یعنی علمی که با دلیل برای انسان حاصل شده است. حالا این دلیل، دلیل علمی، دلیل عقلی، دلیل طبیعی، دلیل ریاضی هر دلیلی که برای اثبات حقیقتی کمک کرده باشد. علم یقین این می‌شود. يك دلیل روشنی که برای تعریف این سه مرحله می‌آورند که اغلب هم به این دلیل متوسل شده‌اند.

مرحوم مجلسی به این دلیل اشاره کرده است که: «علم یقین: «کمن علم وجود النار بروی الدخان». این را دلیل طبیعی می‌گویند. دود يك امری مربوط به طبیعت است که از آتش بلند شده است. طرف آتش را نمی‌بیند، اما از دور دود را ملاحظه می‌کند، با دیدن دود، حکم به وجود آتش می‌کند. یقین هم دارد که برای او قطعی است. دود که از گل تر و تازه بلند نمی‌شود، از درخت شاداب بلند نمی‌شود، دود مربوط به آتش است. «والتانیة عین یقین». عین مشاهده یقین است «و هو اذا وصل الی حد المشاهد کمن و رأى النار و الثالث حق یقین و هو کمن دخل النار و اتصف بصفاتها». در آتش بیافتد و متصف به صفات آتش شود. یعنی سوختن و داغ شدن.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان در توصیف حق یقین می‌فرمایند:

اضافه حق به یقین برای تاکید آمده است، چون حق هم به معنی ثابت است و یقین هم به معنی ثابت است چون به معنای ثابت است هر دو آنها، مضاف و مضاف الیه يك واقعیت است به معنی ثابت است. «اضاف

(1) نخب البلاغه: خطبه 86.

(2) بحار الانوار: 135/67، باب 52.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 257

الحق الى اليقين و هما واحد للتاكيد «1». یقین به معنای امر ثابت لا شك فيه است و حق هم به معنای امر ثابت لا شبهه فيه است.

یکی از اوصاف قرآن مجید حق است، یعنی يك ثابتی که نمی شود در آن شك كرد. آن مساله تا حدی که قرآن مجید ثابت می کند که وحی در وحی بودن دیگر شکی در آن نیست گرچه قبول نکند. که می فرماید: (ان هذا هو الحق اليقين) «2». سپس مرحوم طبرسی ادامه می دهد. «أى هذا الذى اخبرتك به من منازل هولاء الاصناف الثلاث». آنچه که از مرتبه ها و تفاوتها ی این سه صنف برای شما بیان کردم و خبر به شما دادم «هو الحق الذى لا شك فيه».

این تقریبا تعریف یقین است. باز هم چندتا جمله مرحوم طبرسی دارند در ذیل آیه (كلا لو تعلمون علم اليقين) «3» که می فرماید: «لو تعلمون الامر علما يقينا» «4» یعنی امر قیامت. اگر اینها یقین به آخرت داشتند «لشغلکم ما تعلمون عن التفاخر و تباهی بالعزه و الكثره». شما را از این امور اعتباری که با پول و مقام به یکدیگر فخر می کنید و فخر می فروشید اگر به قیامت یقین داشتید باز می داشت. شما را از این امور بی فایده و امور بیهوده منحرف می کرد. «وعلم اليقين، العلم الذى يثلج به الصدر بعد اضطرب الشك فيه». علم اليقين یعنی دانشی که سینه تو را آرام می کند راحت می کند بعد از اینکه شك در این قلب موج داشته باشد. این معنی یقین است. یقین اینها مثل نور خورشید است که نسبت به خدا، نسبت به قیامت، نسبت به قرآن، نسبت به هر امری که باید یقین داشته باشند.

پروردگار در سوره انعام آیه 75 به نظر می رسد می خواهد ارزش و اهمیت یقین را بیان کند. «و كذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات والارض و ليكون من الموقنين». ملکوت صیغه مبالغه ملك است. ملکوت یعنی ان فرمانروایی واحد. فرمانروایی مطلق بر جمیع آسمانها و زمین به ابراهیم ارائه شده است. البته این نری از افعال قلوب باید باشد. ارائه قلبی شد چون مساله یقین را در پایان آیه مطرح می کند.

احتمال هم دارد که خداوند بخاطر آن اخلاص و تسلیم و پاکی ابراهیم گوشه پرده را کنار زده و ابراهیم این نظام واحد هستی و حاکمیت حق را با چشم مشاهده کرده باشد. برای اینکه او را در عرصه یقین قرار بدهد.

يك پرده ای از عجایب آسمانها را برای شما عرض کنم که در این زمینه دانشمندان با ابزاری که اختراع کرده اند به خصوص دوربینهای عظیم نجومی که آسمانها را در قرآن مجید ببینند به چه معنا است و ملکوت این آسمانها به گونه ای است که انسان وقتی این عظمت را می بیند می فهمد که کار يك موجود محدود نیست یقین به وجود مقدس او پیدا می کند.

دانشمندان نوشته اند ما در گوشه کهکشان به سر می بریم، یعنی منظومه ما که خورشید و زمین و مریخ و عطارد، زحل، مشتری، نپتون است. این کهکشانی که شبهای صاف تحت عنوان راه شیری یا راه مکه مورد گفتگوی مردم است حدود 300 میلیون ستاره دارد. این کهکشان یعنی همین راه شیری، یکی از مجموعه 30 میلیون آن را تا کنون شناسایی کرده اند و پرونده برای آن تشکیل داده اند. يك کهکشان که ما با چشم می بینیم و منظومه ما در گوشه آن است و 300 میلیون ستاره دارد از این نوع کهکشان تا کنون 30 میلیون شناخته شده است. فاصله بین دو کهکشان 2 میلیون سال نوری است یعنی اگر يك کسی با مرکبی ثانیه ای 300 هزار کیلومتر از این کهکشان بخواهد به کهکشان همسایه اش سفر بکند 2 میلیون سال نوری طول می کشد. در ضمن با توجه به این بخش کوچکی که از عالم بالا تا حالا شناخته شده است. شما ببینید

(1) تفسیر مجمع البیان: 9/ 380، ذیل آیه 95 سوره واقعه.

(2) واقعه (56): 95.

(3) تکاثر (102): 5.

(4) تفسیر مجمع البیان: 10/ 432، ذیل آیه 5 سوره تکاثر.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 258

آیه سوره آل عمران و سوره حدید که می فرماید: (سابقوا الی مغفر من ربکم و جن عرضها كعرض السماء و الارض) «1» بهشتی که پهنای آسمانها و زمین را دارد. در سوره حدید (عرضها السموات والارض) «2». آن بهشت و جایی که بهشت در آن است که قرآن از آنجا اسم می برد به سدره المنتهی و به احتمال قوی سیاره باشد که خداوند بهشت را در آنجا بر پا

کرده است. حالا فکر کنید آن سیاره چه حجمی دارد و چه پهنایی دارد که بهشت به پهنای آسمانها و زمین در آنجا قرار دارد.

این معجزه را حالا حساب کنید. در آیه 47 سوره ذاریات می‌فرماید: **(والسماء بنیانها)** باید ما آسمانها را با قدرت خود به وجود آوردیم **(وانها لموسعون)**. و دائم در حال وسعت دادن آنها هستیم. این هم از عجایب آیات قرآن است آنهم 1500 سال پیش که ملتها فقط تا پشت بام خانه هایشان را خبر داشتند ولی پروردگار عالم در رابطه با گسترده شدن آسمانها خبر می‌دهد.

«إنا لموسعون» هم اسم فاعل است و عملش هم عمل مضارع است یعنی تا این جهان برپاست پیوسته پروردگار عالم را گسترده می‌کند. که مانند يك بادکنکی است که بزرگتر می‌شود و در لحظه اول قیامت می‌ترکد و کل آن متلاشی می‌شود. روایتی از حضرت صادق (ع) نقل شده است. امام می‌فرماید: از زمان آدم تا روز ظهور امام دوازدهم، دانشی که بشر به آن میرسد دو حرف است. حضرت حجت با بیست و پنج حرف دیگر همه را به مردم تعلیم می‌دهد. **«3»** علم آن روزگار چه سفره عظیمی است؛ خدا می‌داند.

کسی که به یقین برسد، یعنی حقایق را با دلایلی که کنار او است درک بکند. این یقین يك نردبان برای این است که انسان را به مقامات بزرگ معنوی برساند. در سوره مبارکه سجده آیه 24 **(وجعلنا منهم ائمه يهتدون بامرنا)**. انبیاء پیشوایانی بودن که به امر ما به هدایت مردم برخاستند.

ائمه چرا به این مقام رسیدند؟ **(لما صبروا)**. يك دلیل آن این است که در برابر تمام مشکلات ایستادند. و با شکست مواجه نشدند **«وكانوا بأياتنا يؤقنون»**. حالا این آیات یا آیاتی کتابی بوده که به آنها نازل شده است. **(آمن الرسول بما أنزل إليه من ربه)** **«4»** که این آمن الرسول یعنی ایقن الرسول. چون رسول خدا که نعوذ بالله در ایمانشان دچار شک نبودند. **(لما صبروا)** دلیل است که خود ایستادگی در مقابل مشکلات، شکست نخوردن آدم را به مقامات عالی می‌رساند. بسیاری از علماء با مشکلات زیاد اقتصادی و مادی روبرو شده اند، با سرزنش روبرو شده اند. با کمبود مکان روبرو شده اند اما بالاخره ایستادند تا به مقامات عالی رسیدند.

يك عالمی می‌فرمودند: در زمان مرحوم نائینی من در نجف درس ایشان می‌رفتم، خیلی زندگی به من سخت گذشت یعنی مرزی رسیدم که نزدیک بود طلبگی را رها کنم ولی به فکر رسید درد خود را به امیر المومنین (ع) بگویم. چند تا تکه نان خشک بیشتر نداشتم و این نان خشک هم اگر می‌خوردم شام نداشتم. خیلی تحمل می‌خواهد. شکم و شهوت هم زورش زیاد است اگر آدم بتواند در مقابل این دو گرگ حمله ور بایستاد راهش را ادامه بدهد، کار مثبتش را ادامه بدهد یقیناً

درهای رحمت خدا باز می شود. ما توجه به سند خدا نداریم. از سندهایی که خدا در قرآن پیش روی ما گذاشته است. می فرماید: (والذین جاهدوا فینا لنهدينهم سبلنا) «5». این يك سند (ان مع العسر یسراً) «6». یعنی مشکل تداوم ندارد تا آخر عمرتان دوباره تکرار می کند (ان مع العسر یسراً). گفت چند تکه نان خشك را در يك کیسه ای ریختم و زیر عبايم گرفتم. به این نیت که حرم امیر المومنین (ع) بروم و کیسه را کنار ضریح بگذارم و بگویم این زندگی من است. یعنی کسی پیش شما

(1) حدید (57): 21.

(2) آل عمران (3): 133.

(3) بحار الانوار: 336 / 52، باب 27، حدیث 73.

(4) بقره (2): 285.

(5) عنكبوت (29): 69.

(6) شرح (94): 5.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 259

باشد که معروف به حلال مشکلاتی و او درس بخواند برای اینکه به دین شما کمک کند ولی نان نداشته باشد بخورد. گفت از آن دو سه تا پله صحن امیر المومنین که پایین آمدم يك نفری به پشت شانه ام زد، برگشتم او را نشناختم، به من گفت با این کیسه ات خانه برگرد، خود این صاحب قبر که می خواهی بروی با او دعوا کنی در زندگی خودش گاهی هم این دو سه تا تکه نان هم به او نمی رسید. اما صدا او درنیامد. ایشان گفت باعث شد من آرام شدم و در حوزه ماندم و البته به مقام خوبی هم در علم و عمل و تقوا رسیده بود که من گاهی که یاد ایشان می کنم حسرت او را می خورم شاید در مدت 40 سالی که در شهر خودش بود بالای 300 نفر آن روزگار طلبه مفید تربیت کرد که حالا بعضی از آنها پیرمرد هستند و بعضی از آنها فوت کردند که در شهرها پیشنماز، نویسنده، منبری بودند. نفس عجیبی و اخلاق عالی فوق

العادهای پروردگار به او داده بود. (لما صبروا و كانوا بآياتنا يوقنون). كانوا در اینجا ماضی است. یعنی قبل از اینکه به مقام امامت برسند كانوا به (ایاتنا یوقنون). اهل سنت يك عالمی بنام بیضاوی دارند. که در تفسیر خود می گوید: «اتقان العلم». پابرجا کردن علم در قلب «بنفی الشك و الشبهة عنه نظرا و استدلالا»¹. که با دلیل و برهان و حکمت دانسته خودم را پا برجا کنم. قرآن مجید برای باور کردن حقایق به مردم به اهل تبلیغ سه روش نشان می دهد: (ادع الی سبیل ربك بالحکم) «2». حکمت یعنی علم همراه با دلیل البته اگر مستمع توان درك آن را داشته باشد، اگر ندارد: «والموعظه الحسنه». از راه عاطفی وارد شود، از راه نصیحت خوب وارد شود عبرتها، پندها، داستانهای خوبان، بدان «وجادلهم بالتی هی احسن». جدالی که در بین جدالها از همه نیکوتر باشد. یعنی يك جدال هنرمندانه باشد. مثل جدالی که وجود مبارك امام رضا (ع) با کشیش مسیحیان منطقه خراسان داشتند که به حضرت در آن مجلس عمومی گفت: نظر شما راجع به عیسی چیست؟ فرمودند من نظری ندارم؟ شما نظرت را بگو یعنی وارد جدال شدند. یعنی گفتگویی که طرف را مات می کند. آنها نظرشان چنان که قرآن نقل می کند اقنوم ثلاثة است: ابن، اب، روح القدوس يك شرکت خدایی که از سه عنصر این خدا واحدی که آنها می گویند ترکیب شده است اب (خدا)، ابن (عیسی) و روح القدوس. گفت این نظر ماست که عیسی اله است، محبوب است نه خالق. این را دقت داشته باشید. نمی گویند خالق است، بلکه می گویند محبوب است. بعد گفت نظر شما چیست؟ امام رضا (ع) فرمودند: من نظرم نسبت عیسی مسیح يك نظر منفی است. گفت چطور؟ حضرت فرمودند؟ عیسی در تمام مدت عمر خود نه يك رکعت نماز خوانده است نه يك روزه گرفته است. و گفت: خیلی عجیب است که به شما عالم آل محمد (ص) می گویند تو چه علمی داری که خبر نداری اگر نماز خوانها را بشماریم در راس نماز خوانهای عالم و در راس روزه گیرها عیسی مسیح است. امام رضا (ع) فرمودند: شما که مسیح را محبوب می دانید این محبوب برای چه کسی نماز می خوانده و برای چه کسی روزه می گرفته است. (فیهت الذی کفر) «3». در این قضیه ماند. این جدال نیکوتر است در بین جدالها است.

می گوید یقین پا برجا کردن آن آگاهی و دانستن همراه با دلیل است، یعنی آن دلیل سد مستحکم پایه علم است «و لذلك لا یوصف به علم الباری». نمی گوییم خدا یقین برای او حاصل شده به این حقیقت چرا؟ چون علم خدا، علم حضوری است نه علم حصولی «لا العلوم الضروری» دو دو تا چهار تا با دلیل محکم کردن لازم ندارد هر بچه ای هم با انگشتش دو دو تا را چهار تا می گوید اما گذشته از علم حضوری و علم ضروری چرا علم دیگر را در حقایق با دلیل اگر محکم کنند و ثابت کنند یقین می شود و این یقین واقعا سرمایه عجیبی است با توجه به اینکه آدم یقین به خدایی پیدا می کند که کلی سند برای آدم سرمایه عجیبی است که بتواند آدم مشکلات و سختیها را رد کنند به عبادات تکیه کند.

(1) تفسیر البیضاوی: 1/ 127.

(2) نخل (16): 125.

(3) بقره (2): 258.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 260

جابر جعفری نقل می‌کند. «قال لی ابو عبدالله» **«1»** امام صادق (ع) به من فرمود: «یا اخا جعفر» برادر جعفری این هم خیلی مهم است امام صادق جابر را برادر خودشان خطاب می‌کنند این مقام کمی نیست «ان الایمان افضل من الاسلام» اسلام یعنی شهادت ظاهری ایمان یعنی شهادتینی که قلب شهادت را بدرقه می‌کند. «و ان الیقین افضل من الایمان» چرا چون ایمان در خطر شك هست و یقین نیست «و ما من شیء أعز من الیقین» ما حقیقتی کمتر از یقین نداریم أعز در این جا عزیز الوجود یعنی کم یاب است. یعنی بیشتر امت ایمان دارند ولی ایمانشان تا وقتی می‌ماند که در معرض شك و شبهه قرار نگیرد. يك توضیحی در باره اسلام و ایمان داده شده که خیلی به نظر من پر قیمت است اسلام یعنی دین بدون ولایت اهل بیت. ایمان یعنی دین با ولایت اهل بیت و یقین اعلا مرتبه ایمان است که قطعیت دل به حقایق است. ایمان اخص و افضل از اسلام است یعنی مرتبه ای بالاتر از اسلام است، چون دین اسلام بدون ولایت پایه‌اش سست است. ایمان با ولایت يك مقدار محکم است یقین دیگر حسابی محکم است و قابل تخریب نیست. ولایت را در مجمع البحرین چنین معنا کرده است «الولای بالفتح محب اهل البیت و امتثال اوامرهم و نواهیهم و التأسی بهم فی الاعمال و الاخلاق» **«2»** با این ولایت هم ایمان به معنی که قرآن می‌گوید ظهور می‌کنند بعد از آن در هر شقاوتی را یقین با ولایت می‌بنند و در هر سعادت را هم باز می‌کنند.

(1) کافی: 51/ 2، باب فضل الایمان علی الاسلام و الیقین، حدیث 1.

(2) مجمع البحرین: 4/ 561.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 261

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه پنجاه و نهم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 88/12/3

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

به نظر می‌رسد این جمله ملکوتی امیر المومنین (ع) در رابطه با «احب عباد... فهو من اليقين على مثل ضوء الشمس»
 «1» در دو جهت می‌شود از آن استفاده کرد. البته عنایت فرمودید یقین، همان علم استدلالی است آگاهی که این
 آگاهی، متکی به دلائل قوی متین غیر قابل رد است تا جایی که در نوشته‌های بعضی از حکماء و فلاسفه دیدم آنها از
 این دلائل محکم و متین غیر قابل رد که بسیاری از حقایق بر آن متکی از تعبیر دو دوتا چهار تا کرده اند. یعنی يك
 آگاهی که اگر کسی در مقام رد آن بر بیاید رد آن سفسطه است. و مطالب بیهوده و یاوه است. البته می‌دانید که تاریخ
 بشر ثابت کرده است که اینگونه نیست که اگر حقایق دو دوتا چهار تا به مردم ارائه بشود صد در صد مردم قبول کنند
 اغلب در طول تاریخ مردم دچار حجابهای ظلمانی سختی بودند از همه بدتر هوای نفس بوده تا جایی که ما در قرآن
 می‌بینیم بنی اسرائیل دوره اول با دیدن 9 معجزه از موسی بن عمران (ع) و نابود شدن فرعونیان باز هم تسلیم موسی و
 تورات نشدند و قرآن مجید می‌فرماید: به موسی بن عمران گفتند که (لا تقولوا راعنا و قولوا انظرننا) «2» که در روزگار
 بعثت پیغمبر هم نزدیک بود يك عده ای از تازه مسلمان‌ها همین را به پیغمبر پیشنهاد کنند که پروردگار جلوی کار آنها را
 گرفت، معنی آن هم این بود که به موسی بن عمران گفتند: خودت و پروردگار در قانون‌گذاری خواست ما را رعایت کند
 نه اینکه خدا خواست خودش را به ما ارائه بدهد، آنچه که ما می‌خواهیم خدا حلال کند و آنچه که ما می‌خواهیم خدا
 حرام کند. و این شکل افراد کم نبوده اند در طول تاریخ الان هم کم نیستند. الان هم اگر بنا باشد ارزیابی بشود قطعاً نود
 در صد از این 6 میلیارد نفر حرفشان همین است. یعنی همین راعنا است. يك جمله ای در نهج البلاغه است در یکی از
 خطبه‌ها که کوتاه هم است در خطبه، مطلب خیلی مهمی است و مانع دل‌سردی، ناامیدی، عقب نشینی است. این جمله
 امیر المومنین می‌فرماید: «لا تستوحشوا في طريق الهدى لقل اهلها». وحشت غیر از خوف می‌باشد. وحشت، به معنی رم
 کردن است. و حیوانی که رم می‌کند در حقیقت می‌خواهد فرار بکند از آن مسئولیتی که می‌خواهند برعهده اش بگذارند

یا رم بکند که در جمع نباشد با جمع نباشد یا بخیال خودش از يك خطری فرار بکند. این غیر خوف می باشد. می گوید رم نکنید از کوره در نروید و فکر نکنید که کار حوزه ایمان تمام شده است. چون اکثر مردم خارج از این مدار زندگی می کنند. زیرا همیشه اهل طریق هدی کم بوده است. «لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقلّ اهل» «3». به قول جلال الدین از هزاران تن يك تن صوفیند. یعنی عارف واقعی، عارفی که عرفان مثبت دارد مگر چند نفر هستند؟ یا سعدی بعد نود سال که بخش عمده ای از آسیا را گشته است و مقداری از افریقا را، استادان زیادی را دیده است، عارفان مدعی زیادی را دیده است، معلمان زیادی را دیده بعد از اینکه برمی گردد شیراز و گلستان و بوستان خود را در اواخر عمرش تنظیم می کند، این حقیقت را که عینا مشاهده کرده بود در آن قصیده بلند در يك خط می گوید واقعا هم همین است. (عالم و عابد و صوفی همه طفلان رهند. مرد اگر هست بجز عالم ربانی نیست) که شما در قرآن مجید هم می بینید پروردگار عالم در معرفی عباد واقعی خودش می فرماید (اعملوا آل داود شکراً و قلیل من عبادی الشکور) «4» با توجه به معنی شکر در قرآن که عبارت از انجام تمام خواسته های خدا است، معنی شکر است در قرآن «اعملوا آل داود شکراً». شکر در این جا مفعول لأجله است یقیناً و برای «اعملوا» آمده است و عمل کنید، کار کنید، عبادت کنید، زحمت بکشید قدم مثبت بردارید برای چی؟ بخاطر تحقق شکر. یعنی بنده شاکر، بنده ای است که تمام نعمتهای خدا را و وجود خودش را در همان جایی قرار می دهد که

(1) نهج البلاغه: خطبه 86.

(2) بقره (2): 104

(3) نهج البلاغه: خطبه 192.

(4) سبأ (34): 13.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 262

خداوند خواسته است، این معنی شکر است. حالا در جامعه خودمان، که به اصطلاح جامعه مذهبی است، شما چند نفر شاکر به این معنا پیدا می کنید؟ یا بقول ائمه (علیهم السلام) ما که یقین را می گویند (اعز) یعنی کمبود ترین شی است، چند نفر اهل یقین پیدا می شود؟ منظورم این است که ما دلائل متین و محکم داریم، اولاً خود قرآن مجید یکپارچه ادل دلائل

برای حقایق است، که در قرآن مجید با این تعدی علنی که کرده است که (وَأَن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ) «1». این دعوت را هیچ کسی در آن زمان نتوانست جواب دهد، تا حالا هم کسی جواب نداده است و با توجه به آیه سوره اسراء، که خیلی ها به غلط می گویند اسراء (به فتح) اسراء باب افعال است یعنی سیر دادن. (قُلْ لِّئَن اجْتُمَعَتِ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَن يَأْتُوا بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا) «2» این وحی بودن آن است. خود پیکره کل آن دلیل است که اگر به باب فضل قرآن در جلد دوم اصول کافی عربی مراجعه بفرمایید زیبا ترین روایات را کلینی از پیغمبر و اهلبیت علیه السلام در باره قرآن نقل می کند روایتی که يك متن بسیار مهم و در کتب اهل تسنن هم عین این متن را من دیدم از جمله: کسانی که این متن را نقل کرده اند فاضل هندی در کتاب کنزالعمال خودش و جالب اینکه این متن را آنها از امیر المومنین (ع) نقل کرده اند و ما از یکی از اصحاب پیغمبر عظیم الشان اسلام (ص) به نام مقداد نقل کردیم. ما می گوئیم مقداد می گوید پیغمبر (ص) فرمودند، آنها میگویند علی بن ابی طالب (ع) می گوید ولی متن يك متن است در يك بخشی از آن پیغمبر درباره قرآن می فرماید: «و هو دليل». خود اصل پیکره قرآن دلیل است. دلیل یعنی يك حقیقتی که انسان را به حقیقت دیگر یا به حقایقی دیگری راهنمایی می کند که این دلیل باعث می شود درب هر شك و تردید و وسوسه ای را ببندد. با توجه به این که خود قرآن دلیل است و در قرآن دلائل فراوانی ذکر شده است. (قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجُجُ الْبَالِغُ) «3» دیگر چه دلیل از حجت بالغه بالاتر است و با توجه به اینکه خود پیغمبر و ائمه حجت هستند روایت صادر شد واقعی از آنها حجت است ولی ملاحظه می کنید اکثر حتی زیر بار دلیل هم نمی روند، قبول نمی کنند اینها بیماران هوای نفس هستند، بیماری اینقدر قوی است که با دلیل، با برهان، با قرآن فعلا علاج نمی شود حالا آینده آنها را نمی دانیم. آگاهی همراه با دلیل می شود یقین. که البته دنبال آن می روند و اهل انصاف هستند و انسانهای نرمی هستند در برابر حق واقعا متواضع و فروتن هستند اینها می شوند اهل یقین. بعد امیر المومنین (ع) این یقین را می فرماید: «عَلَىٰ مِثْلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ» که حالا دوتا معنا می شود از آن استفاده کرد. یکی اینکه خود یقین اینان يك خورشید باطنی است برای آنان. يك خورشیدی که تمام تاریکیها را فراری داده است، تمام حجابها را برطرف کرده است و بحقیقت، تمام حقایق را بعد از آن آگاهی با دلیل باور کرده است و با چنین خورشید باطنی نمی شود این باور را از آنها گرفت که مانند خورشید ظاهر است یعنی شما اگر شب چراغ را روشن نکنید ابداء، با نبود چراغ نمی شود چیزی را تشخیص داد. کدام رنگ، کدام شیء، کدام تابلوی دیوار را، کدام رفت و آمد را؛ چه چیزی را می شود تشخیص داد. اینکه می گویند تمام حیوانات مودبی شب بیرون می آیند درندگان شب بیرون می آیند برای چه؟ برای اینکه دیده نشوند، به دام نیفتند که بتواند حمله کنند، بتوانند بگزند یا دزدان همیشه شب می روند دزدی، البته تا تمدن غرب حاکم نشده بود دزدی

در روز وجود نداشت اما الان بخاطر تاریکی باطن خیلی‌ها، دزدی روز هم وجود پیدا کرده است میلیادری هم وجود پیدا کرده است با تقلب با سند سازی با ترفندهای مختلف می‌دزدند. وقتی انسان دنبال این آگاهی با دلیل نرود در باطن دچار ظلمت است، ظلمت را نمی‌شود دید، قیامت را نمی‌شود دید نبوت انبیاء و امامت، امامان را نمی‌شود دید حلال و حرام را نمی‌شود دید. اما امیر المومنین علیه‌السلام می‌فرماید: این بزرگواران خورشید باطن دارند و دیگر آن تاریکی‌ها پی که در آن تاریکی‌ها حقیقت را نمی‌شود دید و مانع هر حرکتی مثبت در وجود است منتفی است علت هم دارد، علتش هم این است که با این آگاهی‌های متکی به دلیل در حوز جاذبه ذات مستجمع جمیع

(1) بقره (2): 23.

(2) اسراء (17): 88.

(3) انعام (6): 149.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 263

صفات کمالی قرار گرفته اند که در قرآن می‌گوید: (الله نور السموات و الارض) «1». یعنی در روشنائی خود او همه چیز را می‌شود دید. در نور وجود مقدس او همه چیز را می‌شود دید و اینها معرفت به خدا و قیامت پیدا کرده اند، معرفت آنها همراه با دلیل است این مجموعه شده است به خورشید باطن برای آنان و زندگی آنان هم بین مردم واقعا يك زندگی ممتاز است. حالا شما انبیاء را ببینید در بین ملت‌هایی متولد شده اند و رشد کرده اند که دچار ظلمات بودند، ولی اینها با تفکر در عالم با اندیشه در خودشان، با تکیه بر آیین انبیاء قبلی خودشان خورشید باطن داشتند. روش و منش و عادت و زبان و چشم و قدم برداشتن آنها با تمام افراد ان ملتی که بین خوشان بودند فرق می‌کرد. درباره ابراهیم (ع) خدا می‌فرماید: (وان من شیعه ل ابراهیم) «2». ضمیر در «شیعه» به نوح بر می‌گردد که در آیات قبل از این آیه است بالاخره بوسیله چهار تا انسان مومن ادم با یقین آن فرهنگ اصیل نوح که اتقوا الله، واعبدوا الله. اینها اصول دین نوح بوده است. اینها منتقل شده است به حضرت ابراهیم (ع)، ابراهیم با توجه به اصول دین، نوح (ع) با توجه به اندیشه ای که خودش در

عالم داشته با بکار انداختن عقل خودش، اهل یقین شده است جزء صالحین شده است بعد هم این امتیازات باعث شده است که مبعوث به رسالت بشود. شکل زندگی آنهایی که خورشید باطن دارند با همه فرق می‌کند. همه بی‌درب و پیکر زندگی می‌کنند ولی آنها قانونی زندگی می‌کنند، همه بی‌نظم هستند، آنها با نظم هستند، همه در جهل هستند آنها حتی با علم گسترده باز هم دنبال علم هستند. این دعا برای پیغمبر است: **«(رب زدنی علما) 3»**. **«رب اربی الاشياء كما هي» 4»**. با داشتن حتی علم فوق علم همه باز هم دنبال علم بودند یعنی تحرك همه جانبه مثبت داشتند حالا در این زمینه که زندگی آنها، نور است در يك روایت است که مدخله نور، مخرجه نور، کلامه نور، فعله نور، با توجه به این مساله که با قبول اصول بیان شده در نبوت انبیاء با توجه به اندیشمندی و خرمندی خودشان، مشرق طلوع نوریقین و خورشید یقین شده اند. سور انعام آیه 122 این از زیبا ترین آیات سوره مبارکه است: **«اومن كان ميتاً فاحييناه»**. فاعل احیاء در آیه پروردگار است این میت یعنی قبل از رسیدن دلائل خدا، وهدایت و حجت‌های خدا، انسان يك مرده بوده. مرگ یعنی توقف، یعنی يك موجودی که هیچ حرکت مثبتی نداشته، متوقف بوده و نهایتاً میت معنی بکنیم به اینکه از هدایت بهره نداشته است **«فاحييناه»** و ما او را زنده کردیم با تکان دادن عقلش، با قرآن، با نبوت با زمینه دادن برای اندیشه با میل به ارتباط با اهل خدا، اینها همه ابزار احیاء پروردگار است زنده اش کردیم حالا که اهل هدایت و اهل قرآن و اهل نبوت شد، حالا که از آن میت بودن درآمد بعد از این حرکت، **«وجعلنا له نوراً يمشي به في الناس» 5»**. ما برای او نور قرار دادیم، خورشید باطن قرار دادیم یعنی اینقدر تکاپو کرد تا به آگاهیهای متکی به دلائل مستحکمی رسید چنین انسانی با داشتن چنین خورشیدی در باطن که از برکت نور آن همه حقایق را می‌بیند. **«کمن مثله في الظلمات»**. این آدم با کسی که غرق انواع تاریکیها ظلمت جهل، ظلمت کبر، کبر در مقابل حق، ظلمت ریا، ظلمت شرك، ظلمت کفر. نور جمع ندارد در قرآن مجید خیلی هم این کلمه در کتاب خدا آمده ولی همه جا مفرد آمده است. چون تمام حقایق نور است کمن مثله في الظلمات واقعا زندگی این آدم با خورشید باطن مانند کسی است که في الظلمات یعنی در چاه تاریکیها سرنگون است و دست من و انبیاء و کتابهای من دراز است برای اینکه او از این ظلمت بیرون بیاید. **«ليس بخارج منها»**. چندین چراغ دارد ولی بیراهه می‌رود. دلیل و برهان و علم را قبول نمی‌کند. آیا زندگی آن انسانی که درون آن مشرق طلوع خورشید یقین شده است و تمام حرکات و اعمالش بر اساس آن یقین خودش است با زندگی **«من في الظلمات»** یکی است؟ **«کمن مثله في»**

(2) صفات (37): 83.

(3) طه (20): 114.

(4) تفسیر القرآن الکریم (ملاصدرا): 342 / 2.

(5) انعام (6): 122.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 264

الظلمات) «1». آیه بعد سوره مبارکه حدید است که این برای دنیای اینها است که در همین سوره آخرت آنان را با مساله نور مطرح می کند. (یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله) «2». ای مردمیکه اهل ایمان هستید تقوا داشته باشید یعنی خودتان را از درگیر شدن از عذاب دوزخ حفظ کنید. عامل ورود به عذاب دوزخ ارتکاب کبائر و اصرار بر صغائر است که شامل کل گناهان ظاهر و گناهان باطن می شود. (ولاتقربوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن) «3». این (یا ایها الذین آمنوا) یعنی اینهایی که ایمان عام دارند اینها را خطاب قرار داده است که مومن هستند ولی اهل گناه هم هستند خدا و قیامت هم قبول اما لغزش آنان هم زیاد است ایمانش ضعیف است. (یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله). از تمام کبائر و اصرار بر صغائر بپرهیزید (وآمنوا برسوله) به حقیقت پیغمبر را قبول کنید که (آمنوا برسوله) (سلموا تسلیما) «4» سوره احزاب است با این دو واقعیت، یعنی با (اتقوا الله و آمنوا برسوله) «5» حالا نوبت من است که عکس العمل نشانانتان بدهم و من سه عکس العمل نشان میدهم: (یوتکم کفلین من رحمته) «6». کفلین اغلب می گویند دنیا و آخرت، اگر شما اهل تقوا بشوید و اگر تسلیم پیغمبر بشوید (یوتکم کفلین من رحمته) من هم در دنیا رحمت را نصیب شما می کنم هم در آخرت. (یجعل لکم نورا تمشون به) «7». این تمشون به معنی راه رفتن نیست به معنی این است که برای شما نور قرار می دهم، یعنی وقتی در مسیر من قرار گرفتید، وقتی به طرف من حرکت کردید، وقتی از کبائر و صغائر اجتناب کردید، وقتی تسلیم پیغمبر من شدید، از لابه لای این همه واقعیات دلائلی نصیب شما می شود که قلب شما نسبت به توحید و قیامت و نبوت محکم و ثابت میشود این همان (یجعل لکم نورا) است که پاداش این عملکرد شما است. (ویغفر لکم) گناهان گذشته شما را هم می بخشم (والله غفور رحیم). ببینید هم در آیه انعام این نکته را داشت (یمشی به) این باء که سر ضمیر آمده است باء سببیت است یعنی به سبب این نور در بین مردم زندگی می کنید. در سوره مبارکه حدید هم که جمع آورده. «تمشون به» به سبب این نور

یقین، در بین مردم زندگی می کنید. این يك معنى یقین است. «على مثل ضؤئ الشمس». معنى دوم هم این است من فكر می كنم از لوازم معنای اول است واقعا لازم معنای اول است کسی که چنین خورشیدی را در باطن دارد. با داشتن چنین خورشیدی می تواند این خورشید را به اسارت بگیرد و بگوید فقط برای خودم. می تواند همچنین حرفی بزند می تواند در خرج کردن این نور برای اهل ظلمت گرفتار بخل باشد ما می گوئیم نور. وقتی خورشید در این باطن طلوع کرده، دیگر با طلوع این خورشید و این یقین، واقعا جایی برای کبر و حسد و کبر و ریا و غرور نمی ماند، چنین انسان با نوری عاشقانه، فداکارانه، مشتاقانه، بدون خستگی، بدون ناامیدی، بدون کسل شدن از حرفهای مردم، از تهمت های مردم، از افتراهای مردم حرکت می کند، شما قرآن مجید را ببینید، فرعون به سحره خودش یعنی به مامورین خودش می گوید بزرگ شما، استاد و همه کار شما و در سحر و ساحری موسی بن عمران است، به مردم مصر می گوید این آمده نظم جامعه را به هم بریزد و وحدت جامعه را بشکند و آمده دین شما را نابود بکند، تهمت کذب، تهمت سحر، تهمت ظلم در این پرونده به تمام خویان زده شده است. اینکه حضرت سید الشهداء (ع) با خط مبارك خودشان می نویسند و پیش محمد حنفیه برادرشان می گذارند و در آن نوشته این چهار جمله را دارند: «فانی لم اخرج بطرا ولا اشرا ولا مفسدا ولا ظالما» «8» ادم از این نامه درك می کند که این چهار تا تهمت را به

(1) انعام (6): 122.

(2) حدید (57): 28.

(3) انعام (6): 151.

(4) حدید (57): 28.

(5) احزاب (33): 56.

(6) حدید (57): 28.

(7) حدید (57): 28.

(8) المناقب: 89 / 4.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 265

حضرت زدن یعنی حتی مردم مدینه را باور داده بودند که حسین بن علی مفسد است، طاغوت است، اشر و بطر است، اینها را می گفتند: ایشان هم با چند تا از اهالی مدینه و اهلیت خودشان به سوی کربلا رفت، چقدر به امیر المومنین علیه السلام تهمت زده اند، شما درددلهای ایشان را در نهج البلاغه ببینید، که يك جایی می فرماید: دل من را مانند نمك در آب در سینه ام آب کردند، انبیا خدا و خود پیغمبر اکرم (ص) چقدر تهمت خورد و ما يك پیغمبر، يك ولی خدا، يك عالم ربانی اهل یقین را سراغ نداریم که بخاطر این جریانات ضد خودش دست از رسالت خودش در زندگی اهل ظلمت برداشته باشد. شاید معنی «فهو من اليقين على مثل ضوء الشمس» این باشد که اینها خورشید باطن را ظاهر و آشکار می کنند از طریق زبان خودشان، قلمشان، عملشان و دنبال تاريك دلان و غافلان می دوند و از پرتاب سنگ آنها و جریان سازی آنها و افتراءات آنها فراری نمی شوند. چرا فراری نمی شود؟ این نکته را بدانیم بد نیست. بخاطر یقین خودشان است، یقین دارند که این قدم برداشتن برای نجات اهل ظلمت يك عبادت بسیار مهمی است حالا جمله بعد امیر المومنین (ع) اتفاقا چند تا وصف عالی برای اهل یقین بیان می کنند که می رسیدم با این نکته اینها دائم خود را در ارفع امور قرار می دهند. با بستن در و نشستن در خانه که انسان راهی به ارفع امور نمی برد، اینها با نور خودشان می بینند که این بیچاره ها دارند به جهنم می روند. حالا مريض است این مريض بالاخر از درد ناله می کند. نال اینها همین سنگ زدن و کشتن و افترا بست دروغ گفتن و ظلم کردن است ولی نا امید نمی شوند، دلسرد نمی شوند دلتنگ نمی شوند این نوری که خدا به آنان داده است در کمال سخاوت و جود و کرم می خواهند هزینه کنند که البته هزینه کردن آنان برای خودشان هزینه بر است ولی این هزینه بری را حتی تا مرز شهادت قبول کردند و پذیرفتند این هم احتمالا يك معنای دیگر «على مثل ضوء الشمس» باشد. يك روایتی هم ادرس آن را هم بدهم کاملش را ببینید خیلی مفید است چاپ ایرانی بحار چاپ اسلامیة چاپ اخوندی جلد 77 مواعظ پروردگار به عیسی بن مریم (ع) يك جمله آن این است که مثل خورشید باش صبح که طلوع می کند برای خرج کردن و پخش کردن نورش بخل ندارد به همه خانه ها، به همه کوهها، به همه باغها، به همه موجودات زنده می تابد اهل یقین هم عین خورشید هستند. اخلاقشان، عاشق تابیدن هستند برای فراری دادن ظلمتها از خمیه زندگی مردم.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 266

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه شصتم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 88/12/8

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

سه مطلب درباره یقین گفته شد. در توضیح این جمله «و هو من اليقين على مثل ضوء الشمس» «1»

مطلب اول؛ اینکه یقین برای اهل یقین، که عبارت از علم استدلالی است که این علم تمام درها را به طرف شك و تردید و وسوسه می بندد برای اهل یقین مثل نور خورشید است. چنان که انسان همه حقایق مادی را از برکت نور خورشید می بیند در دید خودش هم حق را در محدوده دیده یقین پیدا می کند آنها هم در قلبشان مانند خورشید یقین دارند. نسبت به موضوعات یقینی که خدا باشد، قیامت باشد، مسائل الهی باشد، قرآن باشد يك باور ثابت دارند. يك باور دائم دارند، يك باور مستحکمی دارند که خطرات نمی تواند این باور را خراب کند. و اگر حد آن خیلی بالا باشد مثل باور امیرالمومنین (ع) که فرمود: اگر پرده از روی هر چیزی بردارند به یقین من اضافه نمی شود. این يك معنا.

مطلب دوم؛ این بزرگواران یقین آنها مثل خورشید است. که نورش هزینه می کند یعنی با آنچه که برای آنها معلوم یقینی است دست مردم بی یقین را هم می گیرند و خورشید وار بر اهل تردید، بر اهل شك و وسوسه، که در جملات بعدی امام اشار به این حقیقت هم می کنند، می تابند و این نور یقین خودشان را به دیگران انتقال می دهند.

مطلب سوم؛ از دو آیه قرآن سوره مبارکه حدید و حشر استفاده می شود این است که آنان با این یقین زندگی می کنند. یعنی کیفیت زیست آنها، کیفیت مشی آنها، بر اساس همین یقین است. در سوره حدید می فرماید: (يَجْعَل لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ به) «2» و در سوره انعام می فرماید: (جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ) «3» که این باء، باء سببیت است به وسیله این یقین در بین مردم زندگی می کنند. چون آنان اهل یقین هستند، هیچ وقعی به جریانات ضد یقین نمی گذارند مریض نمی شوند، بیمار نمی شوند، حوادث روی آنها اثر منفی نمی گذارد. با یقینی زندگی می کنند.

در نهج البلاغه ما آثار این یقین را در زندگی شخص امیرالمومنین (ع) می بینیم که می فرماید: «و الله لان ايت على حسك السعدان مسهدا و اجرا في الاغلال مصفدا احب الى من ان القى الله و رسوله يوم القيامة ظلما لبعض العباد و غاصبا لشي

من الخطام» 4» يك جمله امام خمینی (ره) در قم داشتند که اوایل پیروزی انقلاب فرمودند که: هیچ گاه از انسان مومن عادل اگر زمام امور به دست او افتاد از این که حکومت او به دیکتاتوری منتهی بشود، نباید ترسید. خیلی ایشان زیبا معنی کرده اند که چرا نباید ترسید؟ دیکتاتور چه می خواهد؟ دیکتاتور یعنی آدم زورگو، آدم ستمگر، آدم دچا رهوای نفس. می خواهد در کنار قدرت خود هر چقدر زمین گران را به دست بیارد. هر مقدار پول به دست بیاورد، هر مقدر عیش و نوش به دست بیاورد برای خودش در يك مملکت 6 تا کاخ بسازد.

بعد فرمودند امیرالمومنین (ع) که در کمال زهد به سر می برد و در چهار سال و چند ماه حکومت خود از بیت المال حقوق هم نگرفت. اهل دنیا که نبود. حکومت را ابزاری برای اجرای احیای حق می دانست؛ غذای او هم یا نان خالی بود یا نان سرکه بود یا نان خرما بود این آدم چگونه به دیکتاتوری برسد. اول ما باید ببینیم دیکتاتور چه می خواهد؟ آنچه را دیکتاتور می خواهد هیچ يك آن را مومن عادل نمی خواهد. چه راهی دارد به دیکتاتوری برسد؟ نه در مسیر سیاست، نه در مسیر اقتصاد، نه در مسیر فرمانروایی. این اصلاً راهش به دیکتاتورای بسته شده است. چطور می شود آدم فکر کند که اگر سلیمان، امیرالمومنین، مومن عادل به معنای واقعی، به حکومت برسد، حکومت او حکومت دیکتاتوری می شود. امام خمینی (ره) می فرمودند:

(1) نهج البلاغه: خطبه 86.

(2) حدید: 28.

(3) انعام: 122.

(4) نهج البلاغه: 215.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 267

افراد ناباب می گویند دیکتاتوری تاج، حالا می گویند دیکتاتوری عمامه، دیکتاتوری نعلین، البته امام داشتند يك انسان عادل فقیه والای با تقوایی را توضیح می دادند که مصداق اتم آن امیر المومنین بوده است. کسی که با یقین در بین مردم زندگی می کند راهی به گناه نمی تواند داشته باشد. لذا مرحوم علامه مجلسی وقتی یقین را توضیح می دهند با استناد به چند

روایت که از قول معصوم نقل می کنند: که یقین از عناصر معنوی اعز است. بعد خود مرحوم مجلسی می فرماید: اعز در اینجا یعنی یقین. شریفترین حال معنوی برای انسان یا کمیابترین اعز، عزیز به چه معنا است؟ به معنای با ارزشترین یا به معنای کمترین است.

مرحوم مجلسی این معنا را پسندیدند ولی حق هم با مرحوم مجلسی است که می فرماید: اعز به معنای کمترین است در يك ملت مومن یقین از عناصری است که خیلی کمیاب است. بعد می فرماید: من معنا را می پسندم به دلیل اینکه یقین، با هیچ معصیتی سازگاری ندارد. یعنی آن کسی که با علم استدلالی واقعا باور کرده است، اگر بخواهد معصیت کند مثل اینکه خدا را با چشم سر می بیند. چطور در مقابل پروردگار گناه کند. روایاتی در این زمینه آمده است:

«یونس بن عبدالرحمان: قال سألت ابا الحسن الرضا (ع) عن الايمان واسلام» 1. از وجود مبارك حضرت امام رضا (ع) درباره ایمان و اسلام پرسیدم که حالا فرق آن را امام برای من بیان کند. «فقال:» حضرت امام رضا (ع) فرمودند: «قال ابو جعفر» امام باقر (ع) فرمودند: «انما هو الاسلام» اولین در ورودی به حقایق، اسلام است. این اسلام آیا به معنای لغوی گرفته شود خطاب به ابراهیم است. (اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمين) 2 که ای ابراهیم همه وجودت را و همه خواسته ات را واگذار به من کن. همه چیز را از من بگیر. این تسلیم در مقابل خواسته های پروردگار است که تسلیم من شو. البته انبیاء که تسلیم حق بودند، تسلیم آنان، میوه شیرین معرفت آنها بودند. هیچ معلمی را بالاتر از خدا نمی دیدند که تعلیمات مربوط به زندگی را از غیر خدا بگیرند.

هیچ قدرتی را فوق قدرت خدا نمی دانستند که برای زندگی کردن به آن قدرت غیر خدا تکیه کنند. اسلام یعنی آن حالت قلبی تسلیم است، به معنی يك دين ضعيفی نیست که من قبول کردم يك نمازی بخوانم، گاهی هم نمی خوانم. يك روزه ای می گیرم گاهی هم اگر نشد نمی گیرم. يك مکه ای بروم، يك عبادت اندکی کنم یعنی اسلام ضعیف است. «والايمان فوقه بدرجه» اما ایمان فوق اسلام است که با توجه به لغت ایمان باید گفت آن اسلام در روایت همین اسلام ظاهری است که بیشتر مردم دارند. در بزنگاهها شکست می خورند و منحرف می شوند.

«والايمان فوقه بالدرجه» اما ایمان يك مقداری قوی تر است. آدم را در مقابل حد اقل کبائر حفظ می کند مؤمن ممکن است دچار صغیره هم شود، چنان که در روایات گفته اند ممکن است دچار گناه هم شود اما اصرار بر گناه ندارد. «و التقوى فوق الايمان بدرجه» اما آن کسی که روح خودداری بر اثر تمرین و معرفت به پروردگار پیدا کرده است به جایی رسیده است که مانند یوسف در خلوت کاخ با زنی جوان و زیبا روبرو می شود شکست نمی خورد و نمی لغزد.

طبق این روایت، يك مومن با تقوا داریم که در درجه ضعیف است. یعنی این تقوای فوق ایمان یعنی درجه بالاتر از ایمان است «و یقین فوق التقوی»

اما یقین مرتبه نهایی ایمان و تقوی است. «ولم یقسم بین الناس شی اقل من یقین» در تقسیم یقین ظرف یقین خیلی کم بوده است. اینجا روایت امام رضا (ع) می فرماید: موهن جبر نیست یعنی آلهایی که یقین را دنبال می کنند کم است خدا که بخل ندارد از اینکه نور به انسان بدهد. حالات مثبت انسان يك زمینه‌هایی دارد که با دعا و زحمت و کوشش با تحصیل با درس به دست می آید کسی که هم دنبال نکند نمی تواند به دست آورد. این معنی «ولم یقسم بین الناس شی اقل من یقین» است. چون اگر انسان فهم روایت نداشته باشد، گاهی روایات

(1) کافی: 52، حدیث 5؛ بحار الانوار: 138/67، باب 52، حدیث 4.

(2) بقره: 131.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 268

خیلی راحت انسان را به جبر می کشاند. فکر می کند که این جبر در امور تشریعی است. ابدا به جبر ارتباطی ندارد امور تکوینی هم کل آن جبر است.

«قال قلت» می گوید: «فای شی یقین» یقین چیست؟ امام یقین را به لوازم آن تعریف کرده اند نه عنصر یقین را. لغت می گوید عنصر یقین علم استدلالی است که اعتقاد انسان نسبت به حقیقت مثل دو دوتا چهار تا است باشد. «قال التوکل علی الله» اینکه خداوند متعال را انسان وکیل خودش قرار دهد. کارگردان خودش قرار دهد، یعنی کار عادی خود را انجام دهد مراجعه به ادارات انجام دهد، مراجعه به مردم را انجام دهد ولی توجه داشته باشد که این مرجع که استقلالی در هیچ کاری را ندارد خود اینها هم يك وسیله و ابزاری هستند در دست قدرت پروردگار که خدا را کارگردان کار خود بگیرد خود این حالت خیلی پر قیمت است که انسان برای حل يك مشکلی راه بیفتد چاره ای هم ندارد باید در اداره ها، نهادها، پیش افراد برود ولی در خلوت دل خود به پروردگار بگوید هیچ تکیه گاهی به افراد ندارد. از وجود مقدس تو می خواهم این گره را باز کنی که این مشکل حل شود این معنی توکل است. «والتسلیم لله» یقین یعنی کاملیت بین یدیه الغسال. من تسلیم، تعلیم تو هستم، تسلیم دین تو هستم، تسلیم خواسته های تو هستم.

(والرضا بقضاء الله) کلمه قضا در امور تشریعی زیاد به کار رفته است که به معنی حکم است، به معنی فرمان است (قضی ريك لا لاتعبدوا الا اياه) «1» کلمه قضا در آیات یا روایات هیچ ارتباطی با جبر ندارد که چیزی گاهی اتفاق کرد تازه آن قضا هم از نظر عقلی و فلسفی و روایی خیلی بحث دارد و قابل بررسی است که این قضای الهی ابتدایی است یا نه؟ برای قوم یونس قضای الهی این بود که عذاب شوند ولی همین قضا مقید به این بود که در صورتی در علم الله که توبه نکنند. اما اگر توبه کردند ما قضا را از اینها برمی داریم يك قضای دیگری قرار می دهیم عذاب برود و نعمت به سوی اینها سرازیر شود. من به تمام جوانب احکام واقعا راضی هستم هیچ دل نگران نیستم که حالا به من حکم کردی اول سال حساب کنم خمس به من تعلق گرفته است یا نه؟ با کمال خشنودی بپردازم.

در قلب حرجی «ما قضیت» نباشد که اگر رضایت به قضا نباشد شخص پروردگار در قضای تشریعی قسم خورده است که می فرماید: (فلا و ريك لا یومنون) «2» به پرودگارت قسم، ایمان ندارند، مگر آنچه را که بر آنها حکم کنی و در باطن حرجی نسبت به این حکم احساس نکنند. «والتفویض الی الله» در ابتدای جامع المقدمات آمده است: «اول العلم معرفة الجبار»

که در حوزه ده یا پانزده سال بخوانم و آخر الامر تفویض الامر الیه. خودم را به خداوند واگذار کنم که پروردگار هر طرحی را بریا من برنامه ریزی کند من خودم و کارم را به پروردگار واگذار می کنم بگیرد.

«قلت» راوی گفت: من به امام رضا (ع) عرض کردم: «فما تفسیر ذلك»

من تفسیر کلمه یقین را خواستم. شما لوازم آن را بیان کردید. یونس انسان فهمیده ای بود و حرفهای ائمه را در حد خودش می فهمید. فهمید که این چهار مطلب از لوازم مسئله است امام رضا (ع) فرمودند: «هكذا قال ابو جعفر» حضرت امام باقر (ع) همین هائی که گفتم را فرمودند. یعنی حالا تو توکل و تسلیم به قضا و تفویض علی الله را پیدا کن که خود این کار خیلی زمان می برد. چون حضرت امام باقر (ع) همین مقدار را فرموده اند.

مرحوم مجلسی توضیح توکل را چه قدر زیبا داده اند. «فانه اذا حصل اليقين فی النفس بالله سبحانه و وحدانيته و علمه و قدرته و حکمه و تقدیره للاشیاء و تدبیره فیها و رافته بالعباد و رحمة» «3»

برای من به توفیق حضرت حق چنین کشف شد که چرا پروردگار عالم در بیش از دو هزار آیه قرآن که يك سوم قرآن مجید است به طور گسترده ای صفات خودش را بیان می کند. کاری به ذات خود ندارد. ذات

(1) اسراء: 23.

(2) نساء: 65.

(3) بحار الانوار: 138 / 67، باب 52.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 269

يك علم پنهان است فقط نزد خودش است، برای انبیاء هم روشن نبود اما صفات قابل فهم است و همین صفات اگر در ماه رمضان یا محرم و صفر هنرمندانه به مردم تفهیم شود ایمان مردم را پر بارتر می کند شوق آنها را به عمل بیشتر می کند نفرت آنها را از گناه سنگین تر می کند.

کسی که از طریق قرآن و ادعیه مثل جوشن کبیر، عرفه، کمیل، ابوحزه، و دلائل عقلی و طبیعی به یقین رسید که خداوند در همه شان و منزلتش وحدانیت دارد شريك در هیچ چیز ندارد. یقین به علم حق، به قدرت حق، به حکمت حق به اندازگیری حکیمانه آن نسبت به اشیاء و تدبیر در عالم هستی و مهربانی و رحمت خداوند به عباد پیدا کرد. «یلزمه التوکل علیه فی امور» به ناچار او را در تمام امور کارگزار خود قرار می دهد «یلزمه التوکل علیه فی امور والاعتماد علیه والوثوق به»

واقعا همین است. يك وقتی مشکلی برای خود من پیش آمده بود. اطرافیان و خانواده به من می گفتند: به کجا خواهد رسید؟ گفتم: به بهترین وجه به نقطه پایان خواهد رسید. گفتند: غیب می گویی؟ گفتم نه. با يك سند خیلی محکم این است. که خداوند متعال می فرماید: (ان الله يدافع عن الذين آمنوا) «1» خداوند سند داده است که من از مردم مومن دفاع می کنم ما هم یکی از آتھایی که پروردگار مدافع ما است و اینقدر زیبا دفاع کرد و همیشه من در آن مشکل می گفتم خدایا کل اینها ابزار در دست تو هستند اینها چه کسانی هستند. چون گاهی به من هم می گفتند به فلانی مراجعه کن گفتم نه مراجعه غیر طبیعی نمی خواهم داشته باشم. یعنی همه اینها ابزار هستند و در دست قدرت خداوند هستند او این گره را یا این مشکل را خداوند می چرخاند تا گره باز شود.

اما معنای تسلیم: «التسليم له في جميع احكامه و خلفائه فيما يصدر عنهم» یعنی خدایا من در برابر تمام احکام تو و انبیاء تو وائمه تو و آنچه که از انبیاء و ائمه به عنوان احکام تشریحی و اخلاقی به من رسیده است من تسلیم هستم. «الرضا بكل ما يقضى عليه على حسب المصالح من النعمه»

چند وقتی می‌خواهد در رفاه تو باشی راضی باش «والبلاء» چند وقت می‌خواهد من را در تنگنا و مضيقه آزمایش قرار بدهد البته انسان هم باید بفهمد که این آزمایش حق است و راضی باشد. «والفقر والغنى والعز والظلم»

يك وقتی برای تو تنگ دستی پیش می‌آید کیسه پر پول مهیا می‌شود. يك دفعه در جامعه شخصیت عظیمی می‌شوی که همه تو را به عظمت نگاه می‌کنند. يك مرتبه هم پیش می‌آید که در تمام نمازجمعه‌ها نود سال او را ناسزا می‌گویند. از زمان خودش هم ناسزا می‌گفتند راضی به قضای الهی باشد. حالا این قضا، قضای ابتدایی است یا قضای تشریعی است فرق نمی‌کند. «و تفويض الامر اليه في دفع شر الاعادي الظاهره والباطنه»

خدایا من خودم را به تو واگذار کردم. در حقیقت امر، کار و زندگی من، تو هستی که باید شر دشمنان ظاهری و باطنی من را با ابزار که در اختیار خودت است دفع کنی. در سوره حج آیه 38 فرموده است: «ان الله يدافع عن الذين آمنوا ان الله لا يحب كل خوان كفور»

شخصی که وارد به خیانت می‌شود، آن کسی که انسان ناسپاسی است و از نعمتهای خدا سوء استفاده کند از او دفاع نمی‌کند، چون خائن کفور را دوست ندارد اما شخص مومن را که دوست دارد از دفاع می‌کند و پوزه او را به خاک می‌مالد. که رابطه لایجب کل خوان کفور با ابتدای آیه اینطور است.

صفوان جمال از امام صادق (ع) می‌پرسد این آیه را برای من توضیح دهید: در داستان موسی و آن مرد عالم در سوره کهف آمده است (واما الجدار) «2» «فكان لغلامين يتيمين في المدينة و كان تحته كنز لهما» یعنی دو تا پسر بچه.

صاحب يك گنجی زیر این دیوار خرابه بودند که این گنج را می‌گویند صفحه طلا بود که خیلی با ارزش بود. امام صادق (ع) برای صفوان صفحه طلایی را بیان فرمود. این مطلب را من از جاهایی دیگر استفاده

(1) حج: 38.

(2) کهف: 82.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 270

کرده‌ام. که صفحه‌ای از طلا یا نقره با ارزش بوده است. اما حضرت باطن آیه را چنین تفسیر می‌فرماید: اما آن گنج از طلا یا نقره نبود «انما کان اربع کلمات» که حالا روی چهار جمله روی این صفحه طلا بود.

جمله اول: «لا اله الا انا» اعلام توحید محض است.

جمله دوم: «من ایقن بالمولد لم یضحك سנה» کسی یقین به مرگ دارد خنده مستانه ندارد.

جمله سوم: «ومن ایقن بالحساب لم یفرح قلبه» کسی که یقین به دادگاههای قیامت دارد قلب او گرفتار فرح نمی‌شود.

فرح یعنی خوشحالی که توأم با غرور است. که هیچ وقت انسانی که یقین به حساب دارد مغرور نمی‌شود اما خوشحال‌های مثبت چرا؟ پیامبر اسلام (ص) وقتی صفات خوبان بندگان خدا را می‌گویند می‌فرماید: «اذا احسنوا استبشروا» وقتی کار خوب می‌کنند؛ شاد می‌شوند. «1» شادی ثروتمندان بی دین همراه با غرور است. «و من ایقن بالقدر لم یخشع الا الله» «2» کسی که همه قدرت را از خداوند می‌داند جزء از خداوند در ترس و خشیت نخواهد داشت این چهار جمله‌ای بوده که در این صفحه طلا بود.

(1) کافی: 240/2، حدیث 31.

(2) کافی: 58/2، حدیث 6.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 271

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه شصت و یکم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 88 / 12 / 9

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

تا حدی بحث یقین روشن شد، بعد از یقین امیرالمومنین (ع) به روش و وضع و برنامه‌های اهل یقین اشاره می‌کنند. که در جمله اول می‌فرمایند: «قد نصب نفسه لله سبحانه فی ارفع الامور»¹

از الله استفاده می‌شود که اینها مقام با عظمت اخلاص را دارا هستند، تنها کسی را که انتخاب کردند که نظرش را به حالات خودشان، به اعمالشان، به اخلاقشان، به افکارشان جذب بکنند خداوند است، و چشم از غیر خدا نسبت، به خودشان پوشیدند، به یقین رسیدند که باز و بسته شدن درهای بهشت، پاداشها و باز و بسته شدن درهای دوزخ دست کسی نیست کلید باز کننده هشت در بهشت عمل مخلصانه است، اخلاق پاک است، این عمل و اخلاق وقتی برای شخص پروردگار صورت می‌گیرد باز کننده درهای بهشت است، اینکه در این جمله بعد از الله «ارفع الامور» است، «قد نصب نفسه لله سبحانه فی ارفع الامور»

ابتدا باید بدانیم که اینها از هر کار بی ارزشی، از هر لغوی، از هر کار پستی از هر حرکت درونی و برونی که قیمت ندارد پرهیز دارند، اگر بنا باشد عمر، انرژی، فعالیت و کوششان را هزینه بکنند می‌آیند در «ارفع الامور» هزینه می‌کنند.

وجود مبارك حضرت سید الشهداء (ع) روایتی را نقل می‌کنند از پیغمبر اکرم (ص) که ظاهراً در مدتی که معاصر رسول خدا (ص) بودند هفت سال از عمرشان را، این روایت را مکرر شنیدند از پیغمبر (ص)، چون با تعبیر «کان یقول» ذکر می‌کنند، کان یقول ترکیب ماضی و مضارع دلالت بر استمرار دارد. نه يك بار نه دو بار، مثل اینکه تا آخر عمرشان پیغمبر اکرم (ص) این مطلب را می‌فرمودند و امام با دو گوش خودشان شنیده‌اند از زبان پیغمبر (ص) که «ان الله»، خیلی روایت مهمی است و همه جا به درد می‌خورد این روایت، در امور عملی در امور اخلاقی در هزینه کردن مال در انتخاب رفیق، در انتخاب همسر، همه جا این روایت کاربرد دارد، «ان الله یحب معالی الامور»².

امور عالی، ظاهراً صفت در اینجا به موصوف اضافه شده است، «معالی الامور» یعنی الامور عالیه، کارهای با ارزش، کارهای پر قیمت، این را خداوند دوست دارد. در این زمینه می‌شود گفت: پروردگار عالم تمام صفات نیک و اعمال نیک را که جزو معالی الامور است دوست دارد، عدالت، مهر، تواضع، محبت به غیر، نماز، روزه است، سایر واجبات، مجموعه معالی الامور است، در هر ظرفی که قرار بگیرد به تناسب محبت به معالی الامور به مضروفش هم محبت پیدا می‌کند به تبع محبت به معال، مضروف همین معالی الامور است ظرف وجود انسان، وقتی مضروف محبوب خدا بشود به تبع، ظرف هم محبوب خداست. در مقابل این گروه کسانی هستند.

امام حسین (ع) در جمله بعد می‌فرمایند: خداوند نفرت دارد از امور زشت، پست و بی ارزش، که اگر اینها در يك ظرفی قرار بگیرند، به تبع ظرف هم مورد نفرت خداست، (لایحِبُّ الظَّالِمِينَ) «3»، (لایحِبُّ الْمُعْتَدِينَ) «4»، (لایحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ کَفُورٍ) «5».

که شما می‌توانید معال الامور را در قرآن مجید از آیاتی که یحِبُّ در آنها از جانب خدا استعمال شده در بیاورید مثل (یَحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ یَحِبُّ الْمُسْتَطْهِرِينَ) «6»، (وَاللَّهُ یَحِبُّ الْمُحْسِنِينَ) «7»، که در همین «وَاللَّهُ یَحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»

(1) نهج البلاغه: خطبه 86.

(2) عوالی الآلی: 67 / 1، الفصل الرابع.

(3) آل عمران: 57.

(4) بقره: 19.

(5) حج: 38.

(6) بقره: 222.

(7) آل عمران: 134.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 272

پروردگار قبل از این جمله، معالی الامور را بیان کرده است، (الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكََاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ) «1» امور پست را هم از آیات مقابل این آیات می‌شود بدست آورد، (لایحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ کَفُورٍ) «2»، (لایحِبُّ الظَّالِمِينَ) «3»، به تناسب این مضروب خدا یا محبت به ظرف پیدا می‌کند یا نفرت از آن، در مقابل این گروه «قَدْ نَصَبَ اللَّهُ سَبْحَانَهُ فِي أَرْفَعِ الْأُمُورِ»

گروهی هستند که با همه وجود دنبال ارفع الامور هستند، که حالا عرض می‌کنم بخشی از ارفع الامور، کسب هم می‌کنند، آدم عالمی می‌شوند، آدم عابدی می‌شوند، آدم مهرورزی می‌شوند واقعا دنبال حقایق می‌روند و این حقایق را بدست می‌آورند. اما در وجود اینها آن‌الله که در جمله امیرالمومنین (ع) است حذف می‌شود. اگر الله نباشد پس می‌شود قد نصب نفسه لناس، یا للهواه یا للشیطان اینها هم‌انگیزی هستند که دچار، به قول یکی از فلاسفه خود توری می‌شوند. یعنی با این ارفع الامور باد می‌کنند، و منظورشان هم این است که این باد شدن را در برابر مردم قرار بدهند که مردم از آنها با القاب گوناگون یاد بکنند و ستایششان بکنند، آنها را برترین بدانند. در هر صورت به قول حضرت صادق (ع) اینها با به دست آوردند حقایق با توجه نبود الله مطاعشان نفس خودشان است، اینها يك عمری دور خودشان می‌گردند، اینها را به تعبیر دیگر در روایت اسم بردند و در قرآن مغرور گرفتار منیت، گرفتار خودبینی، گرفتار خودپرستی، اما آن کسی که «قد نصب نفسه لله» تمام وجود خودش را برای خدا قرار داده «فی ارفع الامور» حقیقت است که هم به مقام لقاء برسد و هم به مقام قرب برسد هم رضایت پروردگار مهربان عالم را جلب بکند.

شما شنیدید وقتی شیخ انصاری در معرض مرجعیت قرار گرفت، حق را پنهان نمی‌کند یعنی الله باعث می‌شود که حق را پنهان نکند، به کسانی که به محضر مبارکشان عرض می‌کنند شما اعلم هستید و خودتان را در این مقام قرار بدهید در مقام مرجعیت، ایشان می‌فرمایند: نه من اعلم نیستم من يك هم مباحثه‌ای داشتم به نام سعیدالعلماء که رفته ایران در بارفروش مازندران زندگی می‌کند که الان این شهر را می‌گویند بابل. من خودم به ایشان نامه می‌نویسم بیايند شهر نجف عَلم مرجعیت را به دوش بگیرند. دو سه ماه طول می‌کشید تا نامه بیايد و برگردد. الله بودن سعیدالعلماء را ببینید که چقدر راحت و بی دردسر و بدون خرج کردن پول و گرفتن نیرو و خود نشان دادن، آن مرجعیت آمده است، يك وقت آدم خودش میل دارد مرجع بشود، کارهایی می‌کند تا مرجع بشود، ولی هیچ کاری کسی نکند و مرجعیت به این آسانی بیايد در خانه اش، مقام معنوی هم اصولاً لذتش برای افراد بیش از لذت مقام مادی است، اینکه شاه باشد یا رئیس باشد و یکی باشد مرجع تقلید. اگر الله نباشد لحظه به لحظه به خاطر این مقام قند تو دلش آب می‌کند، و اگر الله نباشد این شخص خودش مواظب القابش است که مواظب باشید کم ننویسند، کم نگذارند، ولی یکی مفت این مقام می‌آید سراغش. چقدر خوب بود در حوزه‌های شیعه يك کلاسی هم قرار می‌دادند نه برای شناخت رجال روایات، برای شناخت رجال الهی، مثل همین دو نفر.

که از اول دانشجو را با مخلصین و مخلصین آشنا بکنند و او را در يك عرصه خلوصی بار بیاورند که یقیناً جای این کلاس در قم، مشهد، نجف و حوزه‌های دیگر خالی است. که يك ریاست واحد بیايد سراغ آدم که مرجع کل شیعه بشود و معارضی نداشته باشد و بعد برگردد در نامه شیخ و در جواب شیخ بنویسد: درست است که در روزگاری که من در نجف بودم گاهی دقت نظرم بیشتر بود و من را بر خود مقدم دانستی اما من سالهاست از حوزه جدا شدم، در شهر من هم آن

حوزه‌ای که مثل نجف باشد نیست، من را تارك حساب کنید، قبول مرجعیت برای من شرعی نیست و من الان خود شما را اعلم می‌دانم. ببینید این فضا الان اگر ایجاد بشود به همان شکل ایجاد خواهد شد؟

(1) آل عمران: 134.

(2) حج: 38.

(3) آل عمران: 57.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 273

نامه بعد از سه ماه برگشت خدمت شیخ، دیگر علمای بزرگ بی حسادت، علمای بزرگ بی کبر، علمای بزرگ بی غرور آن روزگار همه به راحتی تن به مرجعیت شیخ دادند، میرزای شیرازی از دنیا رفته بود، نزدیک به اتفاق نظر علما، مرحوم آقای سید محمد فشارکی اعلم شناخته شد. دو نفر از شاگرد درس مرحوم فشارکی شما را خوب می‌شناسید مرحوم آیت الله حاج کریم حائری و میرزا حسین نائینی پیغمبر اصول این دو نفر بزرگوار علم استاد را به خودشان منتقل کرده بودند، هر کاری کردند استاد حاضر به قبول کردن مرجعیت نشد، بالاخره علت را پرسیدند، گفتند همه شرایط که در شما جمع است. آنهم شرایط به آن سختی که چند میلیون برابر رستم قدرت در جهت درونی می‌خواهد که آدم این شرایط را بدست بیاورد، «من كان من الفقهاء، صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً لهواه» که این کندن کوه دماوند با دندان است، «مطيعاً لامر مولاه» «1»، اینها شرایط است. چرا قبول نمی‌کنید؟

ایشان گفتند: وقتی که میرزا از دنیا رفت من چند روز در حرم امیرالمومنین (ع) تا نماز صبح به سر بردم و غصه خوردم و گریه کردم ناله زدم اما در این موج ناله و گریه و غصه گاهی يك شادی، قلبم حس می‌کردم، فکر کردم سید در عزاداری تو داری گریه می‌کنی تو ناراحت هستی در مرگ مرجع تقلید، این رشته ضعیف شادی در قلبت چیست؟ دیدم برای این است که من می‌خواهم مرجع بشوم، من که از مرجع شدن خودم شادم این مرجعیت لله نیست و بعد این آیه را خواندند. (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) «2» و در را بست و رفت در خانه و قبول نکرد.

«قد نصب نفسه لله سبحانه في ارفع الامور» آن وقت کسی که در بالاترین امور، چون حضرت با افعال تفضیل مطرح می کنند ارفع الامور که خودشان هم همین گونه بودند امام در احوالاتشان نوشته شده در جلد اول الغارات من این روایت را دیدم، کتاب بسیار مهمی است الغارات، خیلی هم قدیمی است مال حدود قرن چهارم آنجا نوشته امیرالمومنین (ع) هر وقت می خواست عملی انتخاب بکند برای خدا چه در واجبات چه در مستحبات، چه در امور مالی، چه در امور اخلاقی، اصعب و ارفع را انتخاب می کرد. آن کسی که بارش سنگینتر بود و هزینه بیشتری می برد، از بدن بیشتر نیرو می گرفت، که الان در جامعه ما کار در مردم برعکس شده، اغلب در منبرها از من می پرسند، يك مرجعی را به ما معرفی بکنید که فتوایش خیلی آسان باشد، اما امیرالمومنین (ع) در انتخاب «اصعب الامور و ارفع الامور» را که اعرف امور بود انتخاب می کرد، اینها با قرار دادن خودشان در گردانه الله تمام جریانات ضد خودشان را ضد فرهنگ شان را به آسانی هضم می کنند خسته نمی شوند، خودشان را بازنشسته نمی کنند، راهشان را ادامه می دهند. اما خیلی موارد را می شود ارفع الامور گرفت.

من دو سه مورد را برایتان عرض می کنم، یکی نماز شب است، از کجا نماز شب را با این که امر مستحبی می گوئیم ارفع الامور، چون ما در سوره سجده آیه هفت با نکره در سیاق نفی می بینیم پروردگار می فرماید هیچ کس نمی داند که آن کسی که من برای اینها در شادی دل قرار دادم چه هست، این روایت در ذیل همین مستحبات است که «إن الله يقول اعددت لعباده الصالحين ما لا عين رأت و لا اذن سمعت و لا خطر على قلب بشر» «3»

این حدیث قدسی است، در جوامع روایتی هم این آمده «ما لا عين رأت». «ملا عين رأت» که بهشت و پیغمبر اکرم (ص) شب معراج دیدند، «و لا اذن سمعت» ما که از طریق قرآن مجید اوصاف بهشت را می شنویم «و لا خطر على قلب بشر». اصلا خیال او به قلب کسی ساخته نمی شود با اینکه آدم خلاق خیال است و ده کوه طلای 24 عیار را می تواند در باطنش خلق کند. «لا خطر» یعنی که به ذهن انسان خطور نکرده است. معلوم می شود مقام فوق بهشت است. این یکی از موارد «ارفع الامور» است، البته من نمونه نماز شبی که حالا فکرم است یا در آیه مطرح است، در مدت عمرم در دو نفر دیدم، یکی يك فرش فروش بود در همدان، یکی هم

(1) الاحتجاج: 2/ 458.

(2) قصص: 83.

(3) عوالی الآلی: 4/ 101، حدیث 148؛ بحار الانوار: 8/ 92، باب 23.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 274

يك كاسب بود در كرج. با اينها هر كدام بالای سی سال آشنا بودم، نهایتاً اينها ديگر ساعت دو بيدار بودند. من كه دركشان نمی كردم، كه خیلی مسئله عجیبی است كه آدم بایستد در پیشگاه پروردگار و مثل عاشق در فراق یار اینجوری گریه می کردند، طاقت نداشتند از گریه، اينها وجودشان در پیشگاه پروردگار در حقیقت آئینه‌ای بوده در برابر انواع صفات حضرت حق، واقعا هم متخلق به اخلاق بودند، واقعا متخلق به اخلاق بودند، البته یکی هم بود من او را ندیده بودم. وقتی مرد، بخاطر رفاقت با بچه هایش ختم ایشان رفتم آن زمان واعظ، اوصافی كه از این میت بیان كرد این بود كه از سن تكلیف تا شب مرگ كه بالای هشتاد سال بود نماز شب ایشان ترك نشد و در قنوت نماز وتر از اول تا آخر دعای كمیل را هر شب با گریه می خواند حتی شب مرگش، آن كه آدم نزدیک مرگش، هوش و حواسش سر جا باشد و حال داشته باشد قبل از اذان صبح كه مرگ برسد در بستر نماز شب را مثل شب‌های دیگر بخواند با دعای كمیل و با گریه و بعد هم بمیرد، ظاهراً سی سال بعد از آن ختم همین سه یا چهار سال پیش با یکی از آقا زاده‌هایشان يك جا مهمان بودم، كه پدر شهید هم بودند این بزرگوار كه خودش هم فوت کرده، به او گفتم آقا سی سال پیش واعظ در ختم پدرتان راجع به پدرتان این حرف را زد درست بود؟ گفت كاملاً.

خیلی حال روحیه می‌خواهد خیلی معرفت و عشق می‌خواهد كه آدم دو ساعت شب را بيدار باشد و در آن قنوت با آن پیرمردی ایستاده كمیل بخواند، مرحوم الهی قمشه ای هم كه از اساتید من بودند همین طور بودند البته ایشان نماز وتر را كه شروع می‌کردند به قنوت كه می‌رسید يك قرآن كف دست راستش بود و يك دستش هم به طرف حق بلند بود، با یارب یارب گفتن و سیصد بار العفو و هذا مقام العائد و گریه اش بند نمی‌آمد، این یکی از مراتب ارفع الامور «نصب نفسه لله سبحانه فی ارفع الامور»

یکی از ارفع الامورها هدایت مردم است، كار خدایی است، كار صد و بیست و چهار هزار پیغمبر با این سودی كه رسول خدا (ص) بیان کرده است. وقتی امیرالمومنین (ع) را می‌فرستادند برای یمن، اولاً برای نشان دادند احترام مبلغ و ارزش مبلغ با پای پیاده از مسجد تا بیرون شهر مدینه بدرقه کردند امیرالمومنین (ع) را، و وقت خداحافظی به او فرمودند: «یا علی ... لأن یهدی الله علی یديك رجلاً»

باز هم ببینید كه هدایت را وصل به خدا فرموده كه منبری و هدایتگر، تورم شخصیتی برایش بوجود نیاید.

که من بودم دویست نفر را با دین آشنا کردم، چند تا چاقو کش را برگرداندم، وقتی به پیغمبر (ص) می گوید (انك لا تهدى من احببت و لكن الله يهدى من يشاء) «1» یه مبلغ باید پرونده به خود بستن هدایت را برای همیشه ببندد «لأن يهدى الله على يدك رجلا خيرا لك» «خیر» در این جا افضل تفضیل است «مما طلعت عليه الشمس و غربت» «2»

قطعا این کار جزء مصادیق ارفع الامور است، يك مرحله يك مصداق دیگر ارفع الامور، جهاد با نفس است، یعنی ایستادن در برابر خواسته های نامعقول غیر منطقی و اینکه آدم اجازه ندهد این خواسته هایی که در همه است به عمل برسد، و این خواسته ها را در نطفه خفه کند که پیغمبر از این مسئله تعبیر به جهاد اکبر کرده است. «مرحبا بقوم، قضاو الجهاد الاصغر و بقی عليهم الجهاد الاكبر فقیل یا رسول الله ما الجهاد الاكبر قال: جهاد النفس» «3».

چهارم از مصادیق ارفع الامور، طلب معرفت است، که من بینم وجود مقدس حق یا پیغمبر (ص) یا امیرالمومنین (ع) یا ائمه دیگر (علیهم السلام) از من چه می خواهند. بروم خودشان را بشناسم که این اشرف علوم است، علم بالله علم به پیغمبر علم به امام و شناخت فرهنگشان که اشرف فرهنگ است. آن هم یکی از موارد ارفع الامور است، «قد نصب نفسه لله سبحانه فی ارفع الامور».

من نکته سبحانه را که به نظرم رسیده در شروع نهج البلاغه نبوده و ندیدم این بار برایتان عرض بکنم که چرا امیرالمومنین (ع) اینجا سبحانه را استعمال کردند، می خواهند بگویند تو وجودت را در مقابل کسی قرار می دهی که از هر عیبی از هر نقصی از هر امر بی ارزشی منزّه است، یعنی بدان خودت را کجا قرار می دهی و با چه کسی خودت را روبرو می کنی. آینه وجودت در برابر چه کسی قرار می گیرد، که او تجلی

(1) قصص: 56.

(2) کافی: 28/5، باب وصیه رسول الله و امیرالمؤمنین، حدیث 4.

(3) الامالی للصدوق: 466، المجلس الحادی و السبعون.

کند در این آینه که او الله است که مستجمع جمیع صفات کمال است، و هیچ عیب و نقص و خللی در وجودش، در صفاتش در کارش وجود ندارد.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 276

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه شصت و دوم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 88/12/10

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

عنایت فرمودید در جمله «نصب نفسه لله سبحانه في ارفع الامور» احب عباد خدا محور همه حرکاتشان، اعمالشان، اخلاق و رفتارشان وجود مقدس حضرت حق است، یعنی بنده صرف و خالص پروردگارند و ابداً حاضر نیستند که خود را با غیر خدا معامله کنند.

این حال همه انبیاء خدا و ائمه طاهرين و اولیاء خاص الهی بود. در قرآن مجید هم از قول آنها نقل می کند پروردگار (ان صلاتی و نسکی) «1» نه تنها نمازم نه تنها دیگر عباداتم، «و محیای»، اصل بودم، حیاتم، زندگیم. «و مماتی» و حتی مردم «الله رب العالمین»، روزی که بنا باشد بمیرم برای خدا می میرم، برای خدا این سفر را شروع می کنم، برای خدا قدم به عالم بعد می گذارم، اینها موارد ارفع الامور است، صلاه لله، هرگونه عبادت لله، زنده بودن لله، مردن لله، و مصادیقی که در جلسه قبل شنیدید، ارفع الامور است.

خود امیرالمومنین یکی دو سه مورد ارفع امور را در دنباله این جمله بیان می کنند جمله اولشان این است «من اصدار كل وارِد عليه» «2» اصدار باب افعال است به معنی خارج کردن، در آوردن می باشد. من اصدار که من، من بیانیه است ارفع الامور را بیان می کند، «اصدار كل وارِد عليه»، کلمه - کل - هم خیلی در اینجا حرف دارد که هر کسی بر اینها وارد می شود و گرفتار يك چاله ای است گرفتار چاهی است، حالا این چاله این چاه مادی است، علمی است، اجتماعی است، شك است، وسوسه است، دچار يك دشمن است، هر چاله ای در آن است، هر چاهی که در آن افتاده این وارِد، این بزرگواران دستش را می گیرند كمك می کنند از این چاله و چاه در می آورند، به عبارت دیگر اینها همان اخلاق نصیریّه

پروردگار مهربان عالم را گرفته‌اند. ما در قرآن زیاد این کلمه را درباره خداوند می‌بینیم، (وَكُفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا) «3»، (نصر من الله وفتح قريب) «4»، یاری خدا برای همه مهیا است اگر از او یاری بخواهیم بجزای یاری پروردگار یکی همین احب عباد است اینکه امیرالمومنین می‌فرمایند: «مِنْ اصدار كلِّ وارد»، ولی نسبت به هیچ کس رو ترش نمی‌کنند. کم ظرفیت نیستند، عصبانی نمی‌شوند، اخلاق تندی نشان نمی‌دهند.

يك وقتی از شهری عبور می‌کردم خیلی برام جالب بود از يك خیابان می‌گذشتیم یازده شب بود، دیدم به در يك خانه ای تابلوی نصب است و نوشته 24 ساعته ما در خدمت شئائیم و از شما پذیرایی می‌کنیم و شما را قبول می‌کنیم.

صاحب آن خانه زمستان کرسی گرم داشت و تابستان هم سفره پهن داشت، البته آنجا مورد دزدی نبود و از باز بودن در ترسی نبود، يك وقتی مسافری می‌آمد آنجا و آنجا مسافرخانه ای نداشت و می‌دید که در این خانه باز است، دری می‌زد و اینها مسافر را می‌آوردند و چند روزی که در آن جا برنامه داشت پذیرایی می‌کردند. «مِنْ اصدار كلِّ وارد»

حالا یکی می‌آید خدمتشان می‌گوید مشکل مالی دارد، بتواند خودش حل بکند، حل می‌کند، نتواند با چهار یا ده نفر پولدار که رفیق بودند با او، از آبرویشان استفاده می‌کردند که مشکل مشکل داران مالی را حل بکنند، اگر يك فرد غیر عالم به آنها مراجعه بکند و بگوید آقا من دچار وسوسه و شك شدم، در چاله تردید افتادم، چون اینها اهل معرفت هستند و یقین شان هم در جملات قبل شنیدید که یقین خورشیدی است، می‌توانند مشکل درونی افتاده‌های در چاله و چاه وسوسه و فریب دشمنان را حل بکنند. یا اگر گرفتار يك دشمن ظاهر هستند، دشمن اسلحه ای، حل می‌کنند.

(1) انعام: 162.

(2) نهج البلاغه: خطبه 86.

(3) نساء: 45.

(4) صف: 13.

مرحوم حاج آقا محسن عراقی ظاهراً در 170 یا 180 سال قبل که مرحوم آیت الله شیخ فضل الله نوری را خیلی خوب درکش می کند ایشان اراك بود و آن شیخ هم تهران بود و درگیر با دو استبداد بود، مرحوم شیخ. دیگری استبداد قاجاریه و یکی استبداد مشروطه، استبداد بدتر از قاجاریه، و ایشان وقتی که مواضع شیخ را دینی و اجتماعی می بیند، شرعی می بیند، به پول آن زمان دو هزار تومان می فرستد برای شیخ فضل الله با يك نامه که در این نامه فقط يك خط شعر نوشته بود:

من نمی گویم سمندر باش یا پروانه باش چون به فکر سوختن افتاده ای مردانه باش

انصافاً هم شیخ مردانه ایستاد، کارش منجر به این شد که شهید بشود، اما ایستاد و نه خواسته سفیر ارمنی را گوش داد نه سفیر روس را گوش داد و نه خواسته دیگران را، و عجیب است خیلی عجیب است روزی که می خواست مجلس شورای اسلامی افتتاح شود، در همان روز که حاج شیخ فضل الله را به خاطر اینکه ایشان می گفتند ما مجلس شورای ملی نمی خواهیم که دست پخت انگلیس است، ما مجلس شورای اسلامی می خواهیم که این جمله را در اعلامیه ها زیاد تکرار کرده است. ولی محاکمه اش می کنند و محکوم می کنند روز ولادت امیرالمومنین به دارش می کشند در همچنان روزی در همان ساعتهای شهید شدنش مجلس شورای اسلامی افتتاح شد. یعنی آن نگاه و آن خواسته اش و آن نظرش، چون خالص بود پاك بود و جزء همین افراد بود، «اصدار كل وارد علیه»

می خواست واقعا مردم را از چاله ای که انگلیس کنده بود نجات دهد، نیتش تحقق پیدا کرد، کار پروردگار است که نیتهای خالص را ولو زمان دارندگان نیت، شرایطی نباشد برای تحققش، بالاخره با اراده اش تحقق می دهد، این معنی این جمله است که شما روی کلمه - کل - عنایت داشته باشید که هر - واردی - را ایشان می پذیرند و از چاله و چاهی که در آن افتاده است در می آورد.

روایات یاری دادن به مومن، یاری دادن به مسلمان، یا حل مشکل درونی يك نفر را اگر ببینید. در جلد دوم اصول کافی در جلد یازده وسائل در باب ایمان و کفر که بخار که حدود ده جلد است، واقعا پادشاهی که برای این کارها پیغمبر اکرم (ص)، ائمه طاهرين (علیهم السلام) بیان کردند برای ما قابل درك و قابل محاسبه نیست، مثلاً در روایتی دارد که مردی می خواست عمره رجبیه برود امام صادق (ع) به او فرمود: ثواب و پاداشش را می دانی؟ عمره رجبیه ای که يك ساعت و نیم بیشتر اعمالش طول نمی کشد، چون عمره، منا و عرفات و مشعر و قربانی ندارد. کل عمل در خود مسجد الحرام انجام می گیرد، عرض کرد نمی دانم پاداشش چیست.

البته عمره‌ای که لله آدم انجام بدهد، فرمود مطابق با این است که سطح زمین را از طلا پر بکنی و صدقه بدهی، خیلی برای این مرد اعجاب انگیز بود، بلند شد که برود، امام صدایش کردند فرمودند به عملی که پاداش بیش از عمره رجب را دارد راهنمایت کنم؟ اگر مشکل کسی را حل بکنی، بتوانی حل بکنی، يك وقت آدم واقعا نمی‌تواند، که تکلیفی ندارد، اگر بتواند و حل نکند معصیت بزرگی را مرتکب شده است، اگر حل بکند امام صادق (ع) فرمودند ده برابر پاداش عمره در نامه عملش ثبت می‌شود.

جمله بعد «و تصییر کلّ فرعٍ الی اصله» «1»

اینها اینقدر عالم و با معرف و آگاهند که هر فرعی را به آن اصل اولیه و آن ریشه اولیه بر می‌گردانند و فرع را در ذات اصل جستجو می‌کنند. دیگر فرع برایشان حجت می‌شود.

این یعنی چه؟ به نظر می‌رسد که چهار یا پنج معنا داشته باشد. «کل فرع الی اصله» يك مصداقش، یعنی این را ببریم بگوئیم مثل لغت عرب است که يك لغت معانی فراوان یا مصادیق فراوان دارد.

يك معنی یا يك مصداقش این است که: آنکسی که نسبت به توحید یا نسبت به هستی، نسبت به انبیاء، نسبت به ائمه متحیر و سرگردان است، می‌گوید برایم روشن نیست، برایم ثابت نیست این انسانی که وجودش فرع است، فرع هستی است یا فرع قدرت پروردگار است، «تصییر کلّ فرعٍ الی اصله»

این فرع بیرون رفته را، فرار کرده را، یا این آدم متحیر سرگردان را به پروردگار برمی‌گرداند به انبیاء بر می‌گرداند به ائمه، به قرآن برمی‌گرداند، اینقدر زیبا برایش استدلال می‌کند حرف می‌زند تا این بیچاره سرگردان متحیر این امواج شیطانی و ابلیسی در باطنش آرام بشود.

(1) نهج البلاغه: خطبه 86.

یا نه هر معلولی را به علتش بر می گردانند، حالا این معلول در دایره علم باشد در دایره طبیعت باشد، به اصطلاح هر ساختمانی دلالت دارد بر اینکه بنا دارد، معمار دارد، مهندس دارد، هر معلولی را به علت برمی گردانند، معلول را تنها نمی بیند جستجو می کند درباره علت که معلول به علت برگردد.

این هم يك مصداقش است. يك مصداق دیگرش که در حوزه خیلی فراوان است و هر روز در درسها این کار را می کنند، برگرداندن فروع فقهی به اصول، برای اینکه مکتب اهل بیت را از خطر اخباری گری و تحجر و سلفی شدن حفظ بکنند

چهارم هم برگرداندن جریاناتی که فلسفه و حکمتش برای ما معلوم نیست، به پروردگار عالم، زمینه سازی برای تعبد. که دنبال فلسفه نگردید چرا باید به این دیوار در (جره) سه روز دهم و یازدهم و دوازدهم هفت تا ریگ بیندازیم؟ چرا هشت تا نیندازیم چرا شش تا نیندازیم؟ اصلا چرا باید بیندازیم؟

چرا باید ما دور این خانه سنگی هفت بار بچرخیم؟ چرا باید نماز صبح که وقتمان بیشتر است دو رکعت بخوانیم؟ و نماز ظهر و عصر را که خیلی وقتمان کم است، چهار رکعت بخوانیم؟

فلسفه خیلی از اعداد عبادی روشن نیست، با يك آرامش اینها را برای مستمع به حق برمی گرداند و طرف را آرام می کند، قانعش می کند، چرا این حیوان را رو به قبله باید حتما سر ببریم؟ ما می خواهیم این حیوان خونس برود پوستش را بکنیم و گوشتش را بخوریم حالا از آن طرف سرش را ببریم، چرا حتما باید مصرّ باشیم اینطوری سر بریده شود؟

این فرمولی است که حکمتش معلوم نیست، این را به پروردگار برمی گرداند. اول خدا را ابقا می کند بعد می گوید قبولش کردی، باورش کردی، حالا حرفهایش را هم باور کن و خواسته اش را هم بپذیر.

جمله بعد: «مصابح ظلمات» «1»

چقدر زیبا است، اینها در میان ملت و جامعه چراغ در تاریکها هستند. واقعا نمی توانند به نور باطنشان و به آن روشنایشان و به آن علمشان که علم هم نور است، برای شخص خودشان قناعت بورزند و اهمیتی به تاریکهای درون دیگران ندهند و بی تفاوت باشند، اینطور نیستند، علمشان را، نورشان را، روشنایشان را استفاده می کنند برای اینکه تاریکهای درون دیگران را فراری بدهند.

امیرالمومنین (ع) در تعریف پیغمبر اکرم يك جمله بسیار جالبی دارند که از آنجایی که در سوره احزاب پیغمبر را اسوه برای ما معرفی کرده است ما هم باید همینطور باشیم.

«طیب دواز بطّه» «2»

قرآنش را، علمش را و نورش را که همان طبش بود برداشته بود دوره گردی می کرد از این محل به آن محل، از این کوچه به آن کوچه، از این منطقه به آن منطقه برای دستگیری از هدایت دیگران. که در این زمینه من دو کتاب را به شما معرفی می کنم. که تمامش مطالب راست است، چون نمونه این کتاب مطالب بی دلیل و بی فایده خیلی دارد، در جمع این کتابهایی که این چند ساله نوشته شده است، و به نظر من بعضی هایشان فوق العاده پول ساز بوده ولی متنی که در آن بوده قابل قبول نبوده است.

اما دو کتاب است که این مصباح الظلمات را مصداق انسانیش را خیلی خوب می تواند به ما نشان بدهد. یکی را اصرار دارم از اول تا آخرش را بخوانید.

کتاب فضیلت های فراموش شده، شرح زندگی مرحوم آخوند ملا عباس تربتی که قلم فرزندشان مرحوم آقای راشد، که این عالم برجسته ای بود، واقعا دانشمند بود و آنچه که نوشته است حقیقت است و بعضی چیزهایش چون آدم روشن فکری بود، اگر خودش با چشم خودش از پدرش ندیده بود و کسی برایش نقل می کرد باور نمی کرد ولی يك چیزهای را از پدر دیده، غیر از کارهای علمی پدر یا منبرهای پدر یا عبادت پدر یا درس پدر، يك حقایقی را هم از ایشان دیده است که آنها چون به قلم ایشان است، مسئله صد درصدی است که این کتاب را بخوانید که ببینید «مصباح ظلمات» یعنی چه؟

یکی هم شرح زندگی مرحوم حاج شیخ غلامرضا یزدی است که اگر این کتاب را قم پیدا نکردید نوه ایشان يك آدم بزرگواری است در قم از ایشان می توانید آدرس کتاب که کجا چاپ شده را پرسید.

(1) نهج البلاغه: خطبه 86.

(2) نهج البلاغه: خطبه 107.

این کتاب هم خیلی خواندنی است، که مرحوم حاج شیخ غلامرضا در ماه رمضان از یزد می‌رفته در دل کویر بین یزد و کرمان و رفسنجان و بم و بندر عباس، ماشین هم نبوده، یک مرکب حیوانی داشته، اول ماه مبارک می‌رسیده به ده صد نفری یا دویست نفری در دل کویر که اصلاً پای آخوندی آنجا نرسیده بوده است. کدخدا و بزرگان محل را می‌خواهد. می‌گوید من ماه رمضان را می‌خواهم اینجا منبر بروم. به او می‌گویند آقا شیخ ما نه پول داریم نه قند و چای داریم، ایشان می‌فرمایند پول نمی‌خواهم قند و چای یک ماه روزه را هم در خورجینم با خود آوردم، که خود من از یزد تا کرمان، کرمان تا سیرجان، سیرجان تا بندرعباس، کرمان تا بم، این گسترده وسیع را گاهی که رفتم، علمانی را هم در آنجا دیدم که الان اغلبشان از دنیا رفته‌اند. حتی علمانی که اهل یزد بودند و پدر و مادرشان زرتشتی بوده در یزد. علمان بزرگوار بسیار متین. اینها می‌گفتند ما محصول رفت و آمدهای حاج غلامرضا یزدی به محل‌ها و ده هایمان بودیم.

یک کتابی خریدم به نام حکمت عملی یا اخلاق، نوشته دکتر محمود بامداد. بسیار کتاب خوبی است غیر از آنچه که قابل انتقاد است. یک روایتی آنجا دیدم که عیسی بن مریم (ع) از خانه یک زن بدکاره آمد بیرون یکمرتبه یک نفر عیسی را دید.

عیسی صدایش کرد و به او گفت، مریض دو مریض است، یک مریض بیماری است که خودش است که می‌تواند برود دکتر، و یک بیماری است که اصلاً بیماری خود را درک نمی‌کند. بی‌حس شده، باید دکتر بیاید بالا سرش، این خانم که تو هم می‌دانی زن بدکاره ای بوده است چون خانه معروف و مشهور بوده است در شهر ناصریه بیماری بوده که باید طبیب بیاید بالای سرش، من رفتم و با او حرف زدم توبه کرد دیگر کسی را برای زنا راه نمی‌دهد.

یکی از حکما می‌گوید: دیده‌ای که اشک بر سوختن جان انسانها در آتش ظلمات و جهل نریزد واقعا صاحب آن دیده آدم بی‌ارزشی است. اینها درد ظلمت دیگران را درد خودشان می‌دانند.

جمله بعد «كَشَّافُ عَشَوَاتٍ» «1»

عشوات یعنی حجاب و سد و مانع، اینها برطرف کنندگان حجابهای شبهات و فرهنگهای خناسان هستند.

جمله بعد، «مِفْتَاحُ مُبْهَمَاتٍ» «2»

هر چیز پیچیده ای را و امور پیچیده‌ای در زندگی مردم چه معنوی و چه مادی برطرف می‌کنند.

«دَقَاعِ مَعْضَلَاتٍ» «3»

دنبال این هستند که مشکلات فرد و مشکلات خانواده و مشکلات جامعه را حل بکنند، عاشق حل مشکلات هستند در هر صورت.

«دَلِيلُ فَلَواتٍ» «4»

اینها گمگشتگان در بیابانهای جهل، کفر، شرک، بی دینی، غفلت را عین بچه خودشان حساب می کنند انگار بچه خودشان، عزیز خودشان در بیابانهای جهل، کفر و شرک و غفلت گم شده اند. می کوشند که این بندگان خدا را اگر بپذیرند. البته از صد نفر، هفتاد نفر قبول می کنند.

می کوشند که اینها را نجات بدهند «يَقُولُ فَيَفْهَمُ» «5»

این هم خیلی جالب است وقتی وارد سخنگویی می شوند. حالا با فرد یا با جمع یا با يك جامعه حرفی را می زنند اولاً حق است، يقول) از کجا می گویم حق است) از اوصافی که در گذشته شنیدیم، اینها قولشان قول

(1) نهج البلاغه: خطبه 86.

(2) نهج البلاغه: خطبه 86.

(3) نهج البلاغه: خطبه 86.

(4) نهج البلاغه: خطبه 86.

(5) نهج البلاغه: خطبه 86.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 280

حق است، قول میسور است به قول قرآن مجید، پیچیده حرف نمی زنند. منافقانه حرف نمی زنند و با گفتنشان بر طبل باطل نمی کوبند، به من چه نمی گویند، «يَقُولُ فَيَفْهَمُ»

وقتی دهان مبارکشان را باز می کنند حرف قابل فهم برای دیگران می زنند

«و یسکُتُ فیسَلَمُ» «1»

اگر هم سکوت بکنند قطعا سکوتشان در مقابل جاهل است (اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما) «2» می بیند اگر با جاهل نادان یا با این معاند جاهل بخواهند بیشتر وارد حرف بشوند دیگر کار به جدل غیر الهی می رسد این است که خودشان را از خطرات جهال و نامردها با سکوتشان حفظ می کنند.

«قد اخلص لله فاستخلصه» «3»

خودشان را برای خدا از هر نوعی ریا سالوس بازی و نفاق خالص کردند. از امتزاج با غیر خدا می پرهیزند، خدا هم آنها را برای خودش انتخاب کرد و جزء عباد مخلصینش قرار داد. «یا عباد مخلصین»، که البته مخلصینی که در قرآن آمده چهار ویژگی دارند که این چهار ویژگی را دیگر اهل سعادت و اهل نجات ندارند.

یکی دو روایت هم در باب اخلاص عنایت کنید.

«ما اخلص عبدُ الله عزوجل اربعین صباحاً»

اینها خیلی قلیل الوجودند، اعزالوجودند، «ما اخلص عبدُ الله عزوجل اربعین صباحاً»

چون باطن و ظاهر را فقط لله قرار داده حتی آن امواج پنهان در باطن را، که یعنی خودش در هیچ چیزی مطرح نباشد، فقط برای خدا مطرح باشد. «الا جرت ینابیغ الحکمه من قلبه علی لسانه» «4»

واقعیتی که برای لقمان پیش آمد «جرت ینابیغ الحکمه من قلبه علی لسانه» (ولقد آتینا لقمان الحکمه) «5» خود پروردگار فاعل تعلیم حکمت بوده است. اگر کسی دیگر بوده است مثل داستان موسی، و آن مرد عالم در داستان کهف بیان می کرد. «اما آتینا لقمان الحکمه»

روایت در کتاب شریف علوم الاخبارالرضا جلد دو صفحه 69 آمده است.

امیرامومنین می فرماید در غرورالحکم: «الاخلاص اشرف نهایه» «6»

این عالی ترین هدف دینداران است، عالی ترین هدف انبیاء و عالی ترین هدف اولیا بوده است. «الاحلاص ملاك العباد»
 «7» اخلاص معیار عبادت است، فردا، ترازوی سنجش عبادات برای پاداش دادن اخلاص است. رسول خدا می فرماید:
 از خدا نقل می کند «الاحلاص سر من اسراری» یعنی يك گنج نهانی است، «استودعته قلب من احببت من عبادی»
 «8»

این را در قلب بندهای که دوستش دارم، همین احب عباد که در این خطبه مطرحند قرار می دهم.

(1) نهج البلاغه: خطبه 86.

(2) فرقان: 63.

(3) نهج البلاغه: خطبه 86.

(4) عیون اخبار: 69 / 2، باب 31، حدیث 321.

(5) لقمان: 12.

(6) غرر الحکم: 197، حدیث 3894.

(7) غرر الحکم: 197، حدیث 3896.

(8) منیه المرید: 133، بحار الانوار: 249 / 67، باب 54.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 281

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه شصت و سوم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 88/12/11

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

جملات پایانی خطبه 86 درباره محبوبترین بندگان خدا که یقیناً مصداق اتم و اکمل اوصافی که وجود مبارك امیرالمومنین (ع) برای این طایفه از بندگان خدا بیان کردند انبیاء خدا و ائمه طاهرين و به تعبیر قرآن کریم اولیاء پروردگارند، یعنی آنهایی که در کلاس انبیاء و ائمه طاهرين متعلمان وارسته‌ای بودند و ارتباطشان با ائمه و اولیاء فقط به خاطر این بود که از طریق آن بزرگواران به رشد لازم و کمال لازم برسند و در این راه به قول وجود مبارك رسول خدا (ص) جهاد اکبر کردند که در ابتدای خطبه هم امام به این صورت اشاره دارند: «اعانه الله على نفسه» «1»

که اگر ما حرف امیرالمؤمنین (ع) را در این جمله به معنای ضرر و زیان بگیریم خداوند آنها را برضد نفسشان بر علیه نفسشان یعنی بر خلاف هواها و خواسته‌های نامعقول یاری و کمک داد. این جهاد، جهاد کمی نیست و این بار، بار سبکی نیست «قد اخلص لله فاستخلصه» «2»

اینها آمدند و خدا محور شدند و در همه زمینه‌های باطنی و ظاهری چشم از غیر حق پوشیدند و تمام حالات باطن و ظاهر خود را با وجود مبارك حضرت حق و خواسته‌های او هماهنگ کردند. اینها وقتی وارد میدان شدند «فاستخلصه» خدا هم آنها را پذیرفت، برای خودش اینان را انتخاب کرد. و آن خالصی واقعی را به خاطر این حرکتی که اینان در اخلاص داشتند و عاشق اخلاص بودند، به آنها مرحمت فرمود و نهایتاً شدند از بندگان مخلص خدا و آنهایی که ظرفیت بیشتری داشتند، عیار اخلاصشان بیشتر بود، شدند از بندگان مخلص پروردگار، که عرض کردم مخلصین نسبت به دیگران حتی نسبت به مخلصین چهار ویژگی دارند که هر چهار ویژگی را قرآن صریحاً بیان کرده است، که بعداً عرض می‌کنم.

نکته مهمی که اینجا تذکرش لازم است این است که ما با این واقعیت یعنی آن اخلاص بسیار بالا می‌توانیم این روایتی را که هم اهل سنت نقل کردند و هم شیعه نقل کرده حل کنیم.

«لضربه على يوم الخندق افضل من عبادة الثقلين» «3» چرا، برای اینکه، اولاً روزی که ایشان این ضربت را زدند در اوج جوانی بودند حدود 23 سالشان بود.

شما يك جوان را تصور در اوج همه هیجانات، آنوقت کار امیرالمؤمنین (ع) را با کل جوانان دنیا نسبت بگیرید که عیار اخلاص حضرت در آن ضربت زدن پرمایه ترین عیار اهل اخلاص بوده است. که خود حضرت هم در نقلی که غرالحکم از حضرت دارد «ملاك العمل الاخلاص فيه» «4» یعنی فردای قیامت خداوند عملی را که می‌خواهد پاداش بدهد، ملاک

پاداش اخلاص است، البته درك عيار خلوص اميرالمومنين خيلى براى ما مشكل است چون اولاً اخلاص يك كيفيت نفسى است، و بعد هم به فرموده پروردگار سَرِّى از اسرار من است كه پيغمبر نقل كردند روايت آن قبلاً خوانده شد. در قلب كسى كه دوستش دارم قرار مى دهم. اين دركش براى ما مشكل است اما ظاهراً رسول خدا (ص) در اين روايت لازمه اخلاص يا نتيجه اخلاص اميرالمومنين را بيان كردند كه عيار خلوص آن ضريت آنقدر بالا بوده كه آن عمل را «افضل من عباده الثقلين» قرار داده است.

(1) نهج البلاغه: خطبه 86.

(2) شرح نهج البلاغه: 368 / 6.

(3) الاقبال: 467؛ شجره طوبى: 287 / 2؛ ينابيع الموده، القندوزى: 412 / 1، حديث 5.

(4) غرر الحكم: 155، حديث 2910.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 282

البته قبل از اين هم اميرالمومنين در گردونه اخلاص بودند. آيه شريفه را بسيارى از اهل سنت، شأن نزول آن را ليله المبيت مى دانند. و خداوند در قرآن مى فرمايد: **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِى نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ «1»**

آن وقت حضرت اميرالمومنين چند سالشان بود؟ هفده يا هيچده سالشان بود. «نفسه ابتغاء مرضات الله» اگر گفته مى شد ابتغاء الجنة، يك مسئله اى بود. اما مى بينيم در آيه الجنة حذف است و فوق جنه آمده است. چه حالى داشتند، چه اخلاصى داشتند اميرالمومنين (ع) كه اگر هم براى بهشت و مصونيت از عذاب آن شب مى خواييد، باز هم عمل قابل قبولى بود چرا كه در قرآن مجيد دارد كه **خَوْفًا وَ طَمَعًا «2»** خدا را عبادت كنيد. طمع به چي؟ بهشت. خَوْفًا از چي؟ من النار. بر فرض اگر طمع از جنه و خوف از نار هم انجام مى گرفت، اين عمل، عمل قابل قبولى بوده است.

اخلاص اميرالمومنين (ع) خيلى عجيب بوده است. يك مقدار دقيق تر عرض كنم كه شما اين را در باره كل عالم از زمان آدم تا قيامت لحاظ بكنيد، حالا در روزگار خودتان و نسبت به خودمان. فرض كنيم اگر در همين لحظه البته با جلوه دادن يقين در قلبمان كه ما در اين موضوع واقعا شك نكنيم، ترديد نكنيم، برايمان 100 درصد باشد كه پروردگار با صد اى

خودش، همان صدایی که به موسی رسید. **کلم الله موسی تکلمیا «3»** با صدای خودش و با مایه یقین، الان اعلام بکند: من به کل و برای ابد جهنم و بهشت را برداشتم، ابداً من نه دیگر بهشتی دارم برای پاداش و نه دوزخی دارم به عنوان مجازات و مکافات، حالا مرا عبادت کنید، چند نفر می مانند در دایره عبادت؟

یعنی حالا با توجه به اینکه دیگر نه بهشتی موجود است تا ابد و نه دوزخی، حالا کبیره مرتکب نشوید، حالا فرائض مرا با حال به جا بیاورید، ولی اگر بخواید آن عیار اخلاص مخلصین را از ما محقق ببیند، خود و خدا، با این اعلام پروردگار در کشور خود ما چند نفر بنده خدا باقی می مانند با توجه به اینکه که دیگر بهشتی و دوزخی ندارد باز شب آنها همان شب باشد و نماز شب بخوانند و در قنوت وتر هم کل دعای کمیل را بخوانند، که بعضی ها را می گویند در قنوت نصف ابوحمزه را يك شب و نصف دیگر را در شب دیگر می خوانند. آن نماز شب بر جا بماند این نماز جماعتها بر جا بماند، این نمازهای مستحبی و نوافل برجا بماند، این نیروی اجتناب از محرمات بر جا بماند. یعنی راه انواع لذت های حرام باز باشد و بداند بهشتی وجود ندارد و دوزخی هم وجود ندارد و به طرف هیچ يك از این لذتها نرود. این اخلاص است، این اخلاص ارفع الامور است. این اخلاص است که پروردگار به خاطر این اخلاص بندگان را برای شخص خودش انتخاب می کند. به این می گوید مال من است نه مال شیطان، نه مال دنیا، نه مال پول، نه مال صندلی، نه مال هوای نفس، نه مال طاغوت، شما ببینید اخلاص نتیجه اش يك **«فاستخلصه»** است چه کار می کند؟ یعنی بالاترین آزادی را که آزادی از غیر پروردگار است به انسان عنایت می کند.

با عیار اخلاص است که **«ضریه علی يوم الخندق»** را می شود حل کرد. که چرا يك عمل افضل من عبادة الثقلین می شود. که يك جوانی بیاید و در مقابل معروفترین پهلوان قرار بگیرد و امید به پیروزی هم داشته باشد. چون امیرالمومنین امیدش به حق بوده است که یا با شهادت یا با منکوب کردن دشمن در هر دو صورت پیروز است. به **احدی الحسنین «4»** که در قرآن است نائل می شود. که حتی بعد از شهادتش بگویند باریک الله به يك جوان 23 ساله که با يك پهلوان 50 ساله ای که هموردی در عرب نداشته حاضر شد رودرو بشود، یا او را به قتل برساند و یا به قول امروزی ها در مدینه و مکه و در قبائل عرب مثل بمب منفجر شود که يك جوان 23 ساله به پهلوان 50 ساله را از پا درآورد. پهلوانی که به امیرالمومنین گفت کس

(1) بقره (2): 207.

(2) سجده: 16.

(3) نساء: 164.

(4) توبه (9): 52.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 283

دیگری نبود که تو را فرستادند. به جنگ من، من با نوك نیزه ام چنان تو را به هوا پرتاب می کنم که سی چرخ بزی و مغزت متلاشی شود. آن وقت در ذهن امیرالمومنین در جنگ با این پهلوان چیزی جز خدا نباشد، خیلی قدرتی است که در اخلاص می خواهد که اصلا به ذهن این انسان 23 ساله خطور نکند که من بودم با این رودرو شدم یا بگویند به به از این 23 ساله که عجب شجاعی داشت، عجب آدم نترسی بود، واقعا زد و کشت این پهلوان پهلوانان را. اصلا هیچ کدام از این فکرها را راه نداد. این چه قدرت اخلاص است، حالا از قول خودشان بشنوید.

این روایت در تحف العقول است.

«طوبی لمن احلص لله» «1» خوش بحال کسی که خودش را برای خدا خالص بکند.

یعنی چشم از همه چیز بپوشد و فقط متوجه پروردگار باشد در حرکات باطنش و هم در حرکات ظاهرش. اینکه در روایت آمده در کتاب شریف کافی: «من كان لله كان الله له» «2» یا يك روايتی را نقل می کنند: «عبدی اطعنی حتی اجعلك مثلی» «3»

نمونه خودم نه مثل خودم. در ادامه می گوید من به چیزی می گویم «كن فيكون»، تو هم این قدرت را پیدا کنی با اتصال که به من بگویی «كن فيكون»

يك تاجری بود در بازار تهران که وضع مادی خوبی هم داشت، اما این ثروت کسب کرده را با خودش برد آنطرف، یعنی اهل تکاثر نبود، اهل جود و کرم بود، بیشتر در موارد دینی، در ساخت مدارس علمیه، مسجد و این نوع کارها صرف می کرد، خیلی آدم بزرگوار و خالصی بود، ایشان با همه وجودش مورد اعتماد و اطمینان مرحوم آیت الله حاج سید احمد خوانساری بود.

مرحوم آیت الله خوانساری خودش در زهد و تقوی و اخلاص حرف اول را می زدند.

که کتاب با عظمت جامع المدارك ایشان نشان می دهد که در روزگار ما واقعا شیخ طوسی زمان ما بودند، علامه حلی زمان ما بودند، جامع المدارك از مدارکی بود که حضرت امام دائم در درس خارج از آن نقل می کردند و بیشتر مطالب کتاب را امام قبول داشتند.

این بزرگوار، که جزء صله عقد آیت الله خوانساری بود ند.

تازه کشف حجاب رضا خانی شده بود، مرحوم خوانساری با اتوبوس از قم داشتند می رفتند به کربلا، در اتوبوس از داخل شهر که رد می شدند، ناخودآگاه بیرون را که نگاه می کردند چشمشان به يك زن بی حجاب افتاد، که پیغمبر می فرماید این نگاه که خبر نداری که یکدفعه يك زن بی حجاب را دیدی و ادامه هم ندادی و زود هم چشمت را پوشاندی، و اتفاقی نظرت افتاد هیچ حرمتی ندارد.

در حال حرکت اتوبوس اتفاقی يك بی حجابی را دید. همسرشان می گفتند سه یا چهار ماه سفر ما طول کشید در کل ایام سفر، نمازشان را نماز جمع می خواندند برای اینکه نگاهشان افتاده به يك نامحرم، می گفتند: شاید سفر ما سفر معصیت باشد و لذا تمام نمازها را جمع خواندند.

همچنین انسانی می گفتند، با ایشان رفته بودیم ساوه که فکر می کنم مهمان مرحوم ساوهای بودم که نزدیک صد سالش بود که از دنیا رفت، گفت با اتوبوس برگشتیم بیایم تهران، شاید 10 فرسخ مانده بود به تهران، به من گفتند که مغرب شرعی شده. شما برو از راننده تقاضا کن که نگه دارد و من پیاده شوم نماز مغرب را بخوانم بعد برویم.

رفتم به راننده گفتم، این مسافر آیت الله خوانساری است، شما ترمز کنید ایشان همین جا در بیابان نماز مغربش را بخواند. راننده گفت برو به این شیخ بگو وقتی رسیدی به خانه نمازت را بخوان. رفتم به آیت الله خوانساری گفتم اینطور شد.

(1) تحف العقول: 100؛ غرر الحکم: 197، حدیث 3905.

(2) بحار الانوار: 319 / 82، باب 36.

(3) الجواهر السنیه: 709 (کلیات حدیث قدسی).

آقای خوانساری گفتند عیبی ندارد. گفتند ما يك راننده داریم و يك اتوبوس حالا که راننده نگه نداشت ما به اتوبوس می‌گوئیم نگه بدارد. زیر لب خطاب به اتوبوس کرد و گفت بایست من نمازم را بخوانم بعد حرکت کن.

اتوبوس خاموش شد، راننده هم خبر نداشت، استارت زد روشن نشد، آمد کاپوت ماشین را بلند کرد، ایشان هم پیاده شد و قشنگ اذکار قبل از نماز و عادات قبل از نماز، عادتش هم این بود که قبل از تکبیره الاحرام می‌گفتند السلام عليك يا ابا عبدالله و بعد تکبیر می‌گفتند. نمازشان تمام شد منم اقتدا کردم.

راننده هنوز داشت موتور را نگاه می‌کردند، وقتی آمدند سوار شوند به راننده آهسته گفتند ماشین راه می‌افتد خودت را به زحمت نینداز و ماشین روشن شد و حرکت کردیم و آمدیم تهران.

البته به نظر می‌رسد این طور آدمها در حوزه‌ها خیلی سخت و به ندرت تربیت شوند. «طوبی لمن اخلص لله»

خیلی این روایت جالب است: «طوبی لمن اخلص لله عمله و علمه» «1»

یعنی بیاید بیست سال عمر صرف علوم اهل بیت بکند و يك بار هم خودش را نگیرد و خودش را از همه آن افرادی که دورش را می‌گیرند کوچکتر بداند و به احدی در ارزیابی خودش بدبین نباشد.

این شعر از زیباترین شعرهای سعدی است که سه خط هم است و بیشتر نیست در گلستان که می‌گوید:

(م) را شی (خ دان) ای مرش (د شه) ا دو ان (درز ف) رمود بر روی آب

یکی آنکه در نفس خود بین مباش یکی آنکه در خلق بدبین نباش

به احدی نظر منفی نداشته باش.

در روایت ما آمده که اولیاء خدا در میان بندگان پنهانند. چه می‌دانیم که اینها کی هستند «طوبی لمن اخلص لله عمله و علمه و حبه و بغضه» بیاید معیار حبش را هم اخلاص قرار بدهد یعنی واقعا برای خدا دوست داشته باشد.

در روایت است که قمر بنی هاشم چهار سالش بود و روی زانوی امیرالمومنین نشسته بود. امام خیلی به او محبت می‌کرد، گفت بابا من را دوست داری، فرمود بله عزیزم دوست دارم، گفت خدا را دوست داری، فرمود خدا را دوست دارم. گفت شما که يك قلب داری دو تا محبت را از دو شخص، چه طور در يك قلب قرار دادی؟

فرمود: نه پسر من دو شخص در قلبم نیست، دو محبت هم ندارم، من تو را برای خدا دوست دارم، و يك محبت دارم. «و حُبَّه و بُغْضَه»

حالا من می‌خواهم با یکی دشمنی بورزم باید بینم واقعا این دشمنی من درسته و مورد رضایت پروردگار است؟ «و اخذَه»

خوش بحال کسی که گرفتنی‌هایش را برای خدا می‌گیرد، در احوالات شیخ انصاری یا مرحوم آخوند خراسانی آمده که: يك طلبه‌ای بوده که به پول آن زمان ماهی يك تومان حقوقش بود، ظاهرا زبان حال شیخ انصاری است، اول ماه دو ريال می‌آورد و خدمت شیخ می‌دهد. شیخ می‌پرسد: این چیست؟ طلبه می‌گوید: این يك تومانی که اول ماه به من دادید از سهم امام دادید، خرج این ماه من هشت ريال بوده و این دو ريال اضافه آمده و حق من نیست، این را بگیرید و به کسی بدید که دو ريال کم آورده است.

خوش بحال کسی که گرفتنش لله است و نگرفتنش هم لله است، نمی‌خواهد خودنمایی کند، نمی‌خواهد ذوق نشان بدهد، نمی‌خواهد هر دفعه قیافه بگیرد بلکه ما سهم امام نمی‌گیریم و احتیاط می‌کنیم مبادا... خود این گونه ادا در آوردن بازیگری است، والا آن کسی که نمی‌گیرد اصلا حرفش را نمی‌زند.

«و اخذه و تركه و كلامه» خوش بحال کسی که می‌خواهد حرف بزند لله حرف می‌زند.

«و صَمَتُهُ» خوش بحال کسی که جایی که جا ندارد حرف بزند برای خدا حرف نمی‌زند.

«و فِعْلُهُ» خوش بحال کسی که روش و منشش برای خدا است.

(1) بحار الانوار: 290 / 74، باب 14، حدیث 1.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 285

«و قَوْلُهُ» خوش بحال کسی که گفتارش برای پروردگار است.

موارد این کلام و قول را باید دید، فکر کنیم که کلامی که حضرت می‌فرماید در خانه است و با زن و بچه است یا اینکه آن قول بیرون و با مردم است، در هر صورت امیرالمومنین یا برای تأکید آوردند یا نه، که مواردش فرق می‌کند ولی خیلی

روایت با ارزشی است: «طوبی لمن اخلص لله عمله و علمه و حبه و بغضه و اخذه و تركه و كلامه و صمته و فعله و قوله» «1»

یکی از بالاترین قسمها شاید قسم به امیرالمومنین باشد. خدایا به حقیقت امیرالمومنین و به اخلاص این عبد مخلصت در حدی که خودت عنایت داری به ما، از آن اخلاصی که به بندگان مخلصت چشاندی برای تامین خیر دنیا و آخرت ما، برای اینکه اعمال ما به باد نرود و یا اعمال ما را نسوزاند از آن اخلاص به همه ما و فرزندان و نسل ما عنایت بفرما.

(1) تحف العقول: 100.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 286

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه شصت و چهارم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 88/12/15

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

اخلاص یقیناً عظیمترین مایه معنوی است که تحقق این مایه معنوی به این است که انسان در عملی که می‌خواهد انجام بدهد اولاً توجه داشته باشد که کل مایه‌های عمل از بدن و ترك عمل، روح و گفتن حرکات، همه من الله باشد. این يك واقعیت که انسان وقتی که خود را در همه شئونش مملوك بداند و مالکی جز خدا را در باطن نبیند، کار را برای او انجام می‌دهد. کار که غیر از خدا هیچ احدی در هیچ شانی از شئون ما دخالت استقلالی ندارد همه مملوكند مثل خود من، چرا من عبادتم را یا کار خیرم را برای جلب توجه مملوك، ضعیف، فقیر، مسکین و مستکین انجام بدهم که از طرف مملوك سودی عاید من نمی‌شود ولی نیت جلب توجه مملوك، عمل من را باطل می‌کند و ساختمان عمل من را تخریب می‌کند.

توجه به مالکیت حق و مملوکیّت خود و مملوکیّت کل موجودات، راه را برای اخلاص باز می‌کند. یکی هم توجه به پاداش پروردگار است، خداوند متعال در کتابهای آسمانی وعده پاداش داده است به عملی که الله باشد و توجه به آیات و روایاتی که ریا را مطرح کردند که کاملاً ضد اخلاص است در این که در قیامت شخص ریاکار هیچ نصیبی از کوششهای خودش ندارد هیچ سودی ندارد، و اهل دوزخ است.

توجه به خدا و مالکیت و به خود و مملوکیّتمان، به دیگران و مملوکیّشان، توجه به اینکه عمل مخلصانه پاداش دارد و عمل ریاکارانه عذاب دارد، در حدی کمک می‌کند که انسان به طرف اخلاص حرکت می‌کند.

يك راهنمائی‌های زیبایی هم در آیات و روایات است که ملاحظه کردید و آن پنهان کردن عمل از دیگران است. که کم کم ربط قلب ما، برای توجه دیگران قطع شود و ریشه کن بشود. عمل را در پنهان انجام دادن به اخلاص خیلی نزدیک است. اینکه احتمالاً بعضی از مستحبات مثل نماز شب را در نیمه شب، در سحر در وقتی که همه خوابند مقرر کردند، به خاطر همین تمرین برای حرکت به جانب اخلاص است، البته قدرت روحی بالایی می‌خواهد که از ابتدا انسان عملی را به خفا و به پنهانی ببرد تا کم کم باب اخلاص قوی بشود.

در یکی از شهرها یکی از علما تعریف می‌کرد که: یکنفر يك مسجدی را ساخت به اندازه ای که مسجد را موکت کردند و آماده نماز خواندن شد دیگر پولش نرسید، که این مسجد را از نظر اسباب و نیازمندیهای مردم برای روضه، برای جشن تاملین بکند، يك کسی که می‌گفتند عاقبت هم معلوم نشد چه کسی بود، ظاهراً شبهای متعددی را در يك گوشه خلوت، ناظر خادم مسجد بود. که چه شیخی خادم در مسجد نیست. بالاخره يك شب که خادم در مسجد را قفل کرد و رفت. قفل مسجد را باز می‌کند. از کنار محراب تا آخر مسجد را در تاریکی شب فرش دستبافت پهن می‌کند، به اندازه چهارصد نفر استکان و نعلبکی و بشقاب و قاشق و چنگال در بسته‌بندهای خوبی انجام می‌دهد و در مسجد را می‌بندد و در گوشه‌ای تا آمدن خادم پنهان می‌شود که دزد به مسجد نزنند.

خادم که می‌آید وارد مسجد شده و اجناس و فرشها را می‌بیند. بعدها خادم تعریف می‌کند که يك کاغذ روی کارتنها گذاشته است که دنبال من نگرد نمی‌توانی مرا پیدا کنی، من مسجد را فرش کردم و به اندازه چهارصد نفر تدارکات آوردم، اگر هم می‌خواهی مرا بشناسی، قیامت مرا خواهی شناخت. و دیگر هم پیدایش نشد.

البته شجاعت می‌خواهد که انسانی مسجدی را تماماً فرش کند به اندازه چهارصد نفر تدارکات بیاورد، برایش خیلی موج می‌اندازد.

در مردم بازار، که مثلاً فلان کس آمد این کار را کرد، همین برای آدم محدودیت ایجاد می‌کند و مایه اعتماد بالایی از مردم برای آدم جلب می‌کند که در آن فضا خیلی کارها می‌توان کرد، اما انسان بیاید از همه این حرفها گذشت بکند و يك عمل را با این گرانی با این قیمت در پنهانی انجام بدهد.

يك واقعیت دیگری که خودم در جریان قرار گرفتم و خیلی هم مهم است این است که يك آقای مرا پنج روز قبل از انقلاب برای ایام فاطمیه دعوت کرد در خانه يك مغازه دار که تمام مردم از این مغازه دار تعریف می‌کردند. هم جنس خوب به مردم می‌داد و هم ارزان می‌داد و آدم قانعی بود.

روز اول روی روی منبر نشسته بود. وقتی نگاهش می‌کردم معلوم بود چهره‌اش با دیگران فرق زیادی داشت وقتی منبر تمام شد. داستانی برایم تعریف کرد که: کسی در همین منبر درس می‌داد وقتی از دنیا رفت

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 287

بعد از پانزده یا شانزده سال در خواب او را دیدم که خیلی چهره‌اش گرفته بود پرسیدم موضوع چیست؟ شما که هم درد دین داشتید هم طلابی را تربیت کرده اید.

گفت: در بین طلاب طلبه ای داشتم که از اهالی دهات اطراف بود روزی در جلسه درس اشکالی وارد کرد که من خیلی بر او خشم گرفتم و او تحقیر شد و دیگر به کلاس نیامد. و اینجا شدیداً مورد عتاب هستم که چه می‌دانی شاید آن طلبه با آن ذهن و حافظه عالم بزرگی می‌شد مثل علامه حلی ولی حالا طلبه ساده‌ای است. بروید او را پیدا کنید و از او حلالیت بطلبید شاید اوضاع من بهتر شود. که او را پیدا کردیم و حلالیت گرفتیم.

سالها گذشت من دیگر این آقا را ندیدم بعدها نوه او را دیدم، از پدر بزرگش پرسیدم، گفت که فوت کرده، پرسیدم ثروت از پدر بزرگت مانده، گفت وقتی پدر بزرگم فوت کرد، يك صندوقی از او مانده بود که در آن صندوق کاغذی پیدا کردیم که نوشته بود، دنبال ثروت من نگردید، من در مناطق مختلف نود خانه ساختم همه را فرش کردم و اسباب گذاشتم و در محضر به ملك جوانهایی که نیاز داشتند در آوردم، این کاغذ هم گذاشتم که دنبال ثروت من نگردید.

ریای بعد از مرگ دیگر معنا ندارد، این اخلاص است، خدای نکرده طوری نشود يك مشیت کت و شلواری را مقابل ما علم بکنند و بگویند این مخلص و تو غیر مخلص.

چند روایت بسیار مهم که یکی از آنها از نظرم گوهر روایات اخلاص است می‌خوانم:

امیرالمومنین (ع) می فرمایند: (کافی ج 2 ص 16) «طوبی لمن اخلص لله العباده و الدعاء»

خوش بحال کسی که عبادتش و دعایش را خالصانه انجام بدهد، حالا هر جایی که هست یا دعا می خواند یا نماز می خواند یا داخل مردم دارد دعا می خواند، ابوحمزه می خواند، کمیل می خواند و یا دعای عرفه می خواند.

«و لم يشغل قلبه بما تری عیناه» در عبادت و دعا نگاهش به غیر خدا نباشد که غیر خدا قلب او را مشغول به خودش نکند.

«و لم ينس ذکر الله بما تسمع اذناه» این سر و صداهای داخل خانه ها، در جلسات، یاد خدا را از او نگیرد.

«و لم یحزن صدره بما اعطی غیره» آنچه که نعمت در اختیار دیگران است ناراحتش نکند. که جمله ظاهرا اشاره به حسد دارد.

همه مردم دنیا غرق نعمت اند، به من چه؟ مملوک پروردگارند، خدا خواسته به اینها لطف کند، حتما آنی که دیگران دارند و به من نداده، ندادنش امتحان من است، من به دیگران کاری ندارم، به اینکه دست خودم از مافی ید دیگران خالی است. این برای من امتحان است، که حالا من ماشین بیست میلیون تومانی ندارم، خانه آنگونه ندارم، صندلی ندارم، شهرت ندارم، به دیگران ابدکاری ندارم، به خودم کار دارم که من در معرض حقم و چه بسا این امتحان هم تا آخر عمرم طول بکشد. مثل مطلبی که وجود مبارك امام دوازدهم به شیخ حسین آل رحیم که از اعراب عراق بود و سل داشت و دلش می خواست که با يك دختری هم ازدواج کند، اقتصادش هم خیلی ضعیف بود و تابستانها کارگری می کرد و گندم درو می کرد و با همان پول چند ماهی را که درس می خواند می گذراند ولی با سختی. در شبی که از سینه اش خون می آمد و قهوه ای هم دم کرده بود که بخورد. مشرف می شود به محضر امام عصر، البته او را نمی شناسد، حضرت قهوه را لب می زنند و می گویند بخور خوب می شوی و فردا برو خواستگاری آن دختر، زمینه اش را آماده کرده ایم. اما پرونده اقتصادیت تا آخر عمرت همین است.

حالا ما که از پرونده خود خبر نداریم اما آنچه خیلی مهم است، این است که مافی الید دیگران خدای نکرده در قلب من اثر نامطلوب نگذارد که صافی من با خدا بهم بخورد و در باطنم چرا ظهور کند. چرا او دارد من ندارم، مگر من چه کم دارم. مگر من کافر، مگر من عبادت نمی کنم، مگر من درس نمی خوانم. خیلی ها هم بودند که خودشان مافی الیدشان خیلی فراوان است مثل مرحوم حاج محمد حسین کمپانی که پدرش ثروتمند فوق العاده ای بوده است. پول فراوانی به ایشان ارث می رسد و ایشان هم همه را خرج در راه خدا می کند. و خودش را به يك زندگی طلبگی فقیرانه برمی گرداند.

(بحار ج 70 ص 205) از وجود مبارك امام عسگری (ع) نقل شده: «لو جعلت الدنيا كلها لقمه واحده»

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 288

اگر همه دنیا را يك لقمه بکنند «و اطعمتها من يعبد الله خالصاً» و با دست خودم اين يك لقمه را در دهانی بگذارم که صاحب آن دهان عبادت خالصانه دارد «لرايت أُنّی مقصر في حقّه» به نظرم می‌رسد که در حق او کوتاهی کرده‌ام.

اینقدر اخلاص ارزش دارد که اگر تمام دنیا را من امام حسن عسگری يك لقمه کنم و در دهان يك مخلص بگذارم. بنظرم می‌آید در حق او کوتاهی کرده باشم.

این روایت را ملامهدی نراقی و ملا احمد به شکل دیگر نقل کردند: «العلماء كلهم هلکی الا العاملون و العاملون كلهم هلکی الا المخلصون و المخلصون في خطر عظیم» «1»

چرا في خطر عظیم؟ چون شیاطین خیلی به کسانی که اهل خودشان هستند کاری ندارند شیاطین خیالشان از ندار راحت است، چه شیاطین انسی راحت است، اما از ما داراها، خیالشون راحت نیست، دنبال این هستند که دارائیهای ما را غارت بکنند مخصوصاً با آن زبان چرب و نرمشان، این جنس دو پای شیطان، مسلک ما را وادار بکند که آقا تو به نظر می‌رسد که خیلی کارهای عالیه داشتی خیلی کارهای خوبی کردی آنها را چرا نمی‌گویی؟ از خودت بگو، گاهی هم دلایل فریبنده می‌آورند مثل اینکه اگر بگویی دیگران هم تشویق می‌شوند از تو یاد بگیرند و این کار را انجام بدهند. گاهی آدم آنجا می‌فهمد که در معرض غارت گرفته یا نه؟

و اما این روایتی که گوهر روایات اخلاص است (بحار، ج 13، ص 21) اخلاص موسی بن عمران را بیان می‌کند در این روایت، هنوز حضرت موسی به پیغمبری مبعوث نشده و جوان هیجده ساله ای است که وارد بر شعیب شده که داستانش را در قرآن کریم دیدید. و بخصوص تائیدی که خدا از دختر شعیب می‌کند، (تَمَثَّلِي عَلَى اسْتِحْيَاء) «2» رفتار دختر شعیب برای دختران امروزی درس است، یعنی به گونه ای حرکت می‌کرد که توجه نامحرم را جلب نکند، موسی بن عمران کنار درخت نشسته بود، دختر شعیب از پشت سرش وارد شد و مستقیماً نیامد جلو، گفت: ای جوان بابایم تو را می‌خواند. گفت عیبی ندارد شما از پشت سر من حرکت کن و من را از جلو راهنمایی کن که خانه‌ات برسیم. «فلما دخل علی شعیب اذا هو بالعشاء مهياً» «3»

وقتی وارد اتاق شعیب شد، سفره پهن شده و آماده بود. شعیب هم گله دار بود و معلوم بود سفره‌ای که انداخته بود، هم گوشت خوبی در آن بود و هم لبنیات خوبی، موسی بن عمران هم بیش از بیست روزی بود که گوشت نخورده بود و علف

بیابان خورده بود که وقتی کنار آن چاه آب نشست گفت: (رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ) «4» ائمه ما می گویند: این دعا فقط برای يك نان خالی بود. «فَقَالَ لَهُ شُعَيْبُ اجْلِسْ يَا شَابِ فَتَعَشْ» بنشین شام بخور، این آدم گرسنه، این جوانی که بیست روز نان خالی نداشته تا بخورد. «فَقَالَ لَهُ مُوسَى اعُوْذُ بِاللّٰهِ» به خدا پناه می برم از اینکه دعوت تو را بپذیرم و سر این سفره بنشینم.

«قال شعيب لم ذاك» برای چی داری پناه می بری؟ واقعا گرسنه ات نیست؟ خیلی گرسنه بود، آدمی که بیست روز چیزی نداشته حداقل باید نصف این سفره را بخورد. «الست بجائع قال بلى، ولكن اخاف ان يكون هذا عوضا لما سقيت لهما»

(1) مجموعه ورام: 118/2.

(2) قصص: 25.

(3) بحار الانوار: 21/13، باب 2.

(4) قصص: 24.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 289

ترسم از این است که بنشینم يك شکم سیر شام تو را بخورم، که این شام عوض کاری باشد که من برای دو دخترت انجام داده ام و از چاه برای گوسفندان شان آب کشیده ام. «و انا من اهل بيت لا نبيع شيئا من عمل الاخره بملء الارض ذهبا» من آن سلطی که در چاه انداختم فقط برای خدا این کار را انجام کردم، نه برای خوشآمد دختران تو و نه اینکه بیايند به تو بگویند و تو به من باريك الله بگوئی.

يك آب کشیدن از چاه در ارزیابی موسی برای خدا نمی ارزد که آدم آن آب کشیدن را بدهد و سطح کره زمین را از طلا پر کنند و به او بدهند. شاید این طلا را بدهند، کجا خرج کند، از دست هم که می رود ولی پاداش مخلصانه قیامت خیلی فوق العاده است.

«فقال له شعيب لا والله يا شاب» شعيب به موسی گفت: به والله قسم، قصد ندارم برای عوض کارت عوضی بدهم، «ولكنها عادتي و عادة آبائي نقرى الضيف و نطعم الطعام، قال فجلس موسی يأكل» ولی عادت من و عادات پدرانم این بود که مهمان نوازی بکنیم.

وقتی نیت شعيب را هم دید و فهمید که نمیخواهد این شام را عوض قرار بدهد و عملش نزد پروردگارش میماند، نشست و غذای شعيب را خورد، بالاخره اينها يك چیزهایی داشتند که شدند کلیم الله. نبی شدن به مقدماتی بوده که یکی از آن مقدمات همین اخلاص است.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 290

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه شصت و پنجم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 88/12/16

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

چند جمله‌ای که قرائت می‌کنم پایان اوصاف و ویژگیهای احبّ عباد خداست، البته منهای مقام نبوت و امامت به معنای خاص.

خداوند از باب رحمت و لطف و احسانش، زمینه آراسته شدن به مجموع این چهل وصفی که امیرالمومنین در خطبه 86 بیان کردند آماده کرده است. یعنی انسانی نیست که استعداد تحقق این ویژگی‌ها را نداشته باشد.

این که گفته می‌شود فلانی شانس داشته که اینطور شده و من شانس نداشتم، اگر شانس به معنای استعداد است خداوند این استعداد را به همه عنایت کرده است.

ما يك مقاماتی را در قرآن داریم که عام و برای همه است، مثل مقام هدایت، چه کسی است که استعداد پذیرش هدایت را نداشته باشد چون مقام انسان مقام خلافت است و مثل مقام کرامت، مقام معرفت، مقام پذیرش امانت (و جملها

الانسان) «1» معنی ندارد بگوئیم او شانس دارد من ندارم، همه شانس دارند، همه استعداد دارند. اگر به این مقامات

کسی خودش را نرساند تنبلی کرده، سستی کرده و ضعف نشان داده و الا يك مدتی است. پروردگار که این مدت را در قرآن یکماه قرار داده است، در باب روزه که يك عبادت بسیار مهم و بسیار عظیم است. پایان آیه حکم روزه می‌فرماید: (لعلکم تتقون) «2» مقام تقوا در یکی از روایات، فوق هر مقامی است یعنی دیگر مقامات که جمع بشود تقوا طلوع می‌کند. در بعضی از روایات هم چهل روز حداقل اعلام شده برای اینکه انسان آراسته به این گونه حقایق بشود.

«فهو من معادن دینه» «3»، این يك وصف است که احب عباد تك تكشان معدن هستند.

يك روایت هم رسول خدا دارند «الناس معادن كمعادن الذهب و الفضه» «4» يك تعبیر دیگری هم دارند «المومن كالارض» «5».

شما ببینید زمین معدن چه آثاری است، مشبه و مشبه به و وجه شبه، همه اینجا درست است، آنهم بیان «افصح الفصحا و ابغ البغاء».

«المومن كالنحل»، مومن مثل زنبور عسل است، شهادش برای خودی است و زهرش برای دشمن و برای بیگانه است «المومن كالشجر، المومن كالمصباح» در گفتار امیرالمومنین «المومن كالجبل الراسخ».

اینجا هم حضرت از احب عباد تعبیر به معدن می‌کند. آن طلا و نقره و گوهری که در این معدن است، دین است، دین چیست؟ قرآن مجید دین است، فرهنگ اهل بیت دین است. اینها در حد خودشان هم آگاهند و هم عاملند که دیگران از این معادن بتوانند بهره برداری بکنند. البته انسانی که باطنش از حجابهای ظلمانی مثل رذایل اخلاقی پیراسته شده، يك آدمی است که درونش صاف است. از حسد و کبر و بخل و ریا و حرص در وجودش هیچ خبری نیست، يك رشته ظلمت هم در وجودش وجود ندارد. از تعلقات زمین گیر کننده آزاد است، نه اینکه ارتباط نداشته باشد، بلکه با زن و بچه‌اش، با مردم، با مغازه، با صنعت، با کشاورزی، ارتباط دارد، این ارتباط را همه انبیاء خدا داشتند ولی این نوع ارتباطشان، ارتباطی نبود که اینها را زمین گیر کند.

(1) احزاب: 72.

(2) بقره: 183.

(3) بحار الانوار: 56 / 2، باب 11، حدیث 36.

(4) کافی: 177/8، حدیث 5821.

(5) بحار الانوار: 444/74، باب 15، حدیث 48.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 291

(رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله) «1» نه تجارت دیگران، نه بیع دیگران، تجارت خودشان.

یعنی واقعا به قول امیرالمومنین دنیا برایشان مسجد است، یعنی خانه، مغازه، اداره و هر جایی که قرار می گرفتند، طبیعت و ضمیر پاکشان، آنجا را برایشان مسجد قرار می داد.

این بزرگواران از تعلقات زمین گیر آزاد بودند قرآن مجید هم این تعبیر را دارد در سوره فرقان (رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا) «2» اینها از همه جلوترند، چون پول و زمین و مغازه و مردم و زن و بچه را مؤخر قرار دادند، می گویند سیر ما به سوی خداست اگر می خواهید با ما باشید دنبال ما بیایید. (واجعلنا للمتقين اماما) ما آدمی نیستیم که از این پیشروی برگردیم و پس روی کنیم. این است که گیر خواسته های زن و بچه و جلوه های پول نیستند که آنها را از حرکت به جانب حق متوقف بکند. از همه چیز برای این حرکت استفاده می کنند.

يك فرازی در کمال است که خیلی قابل توجه است. «اللهم عظم بلاي» این بلا، بالای دوری از پروردگار است، به قرینه جملات بعد. «و افطر بي سوء حالي» زشتی حالات درون من دیگر به حد افراط رسیده «و قعدت بي اغلال» غلها که در سوره اعراف هم آمده به عنوان هدف بعثت پیغمبر (وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ) «3» یعنی این اغلال عبارت از هوی می تواند باشد، فرهنگهای غلط می تواند باشد، محبتهای افراطی به امور مادی (حَبَا جَمًّا) «4» به تعبیر قرآن در سوره والفجر می تواند باشد. «و حبسني عن نفعي بعد آمالي» آرزوهای دست نیافتنی من را اسیر کرده و نمی گذارد من به منافع واقعی برسم «و خدعتني الدنيا بغرورها و نفسي بجنائتها» اینها از این ظلمت ها رها شده و آزاد هستند و شده اند معدن دین، این يك جمله.

در جمله بعد حضرت می فرمایند: «و اوتاد ارضه»

اینها میخهای زمینند، یعنی چه؟ یعنی میخهای همین زمینی که داریم رویش زندگی می کنیم هستند. این را به دو صورت می شود گفت: «اوتاد ارضه» یعنی آن چنان که کوهها از زیر بهم پیوسته اند و زمین را در آغوش گرفته اند و زمین را که دور

خودش و دور خورشید می چرخد، نمی گذارند متلاشی شود، نمی گذارند تکه تکه شود، نمی گذارند يك قطعه اش رها بشود. این بزرگواران اوتاد زمین اند، یعنی خدا از برکت وجود اینها زمین را خیلی وقتها از بلاهای کمرشکن، طوفانها، زلزله ها و مصائب حفظ می کند. وجودشان که در روایت ما است، در بحار مرحوم مجلسی نقل می کنند. که اگر پیر مردان شب زنده دار نبودند و اگر جوانان تائب نبودند اگر بچه های شیرخوار نبودند، من عذاب سنگینی به همه، نازل می کردم. این يك معنای اوتاد ارضه است، یعنی وجودشان برکت دارد.

در يك روایتی در کتب رجالی هست و در قاموس الرجال مرحوم شوشتری هم دیدم این زکریا بن آدم که در قبرستان شیخان دفن است، به امام هشتم نامه نوشت می خواهم بیایم خراسان و بقیه عمرم را پیش شما زندگی کنم. امام در جواب نامه اش نوشتند: من راضی نیستم از قم بیرون بیایم، خداوند متعال به خاطر تو بلاها را از قم دفع می کند. این است معنای «اوتاد ارضه» یا در حکمت 88 نهج البلاغه می خوانیم که: امام باقر این مطلب را دارند ظاهرا از امیرالمومنین هم نقل کردند. «كان في الارض امانان في عذاب الله» «5»

(1) نور: 37.

(2) فرقان: 74.

(3) اعراف: 157.

(4) فجر: 20.

(5) بحار الانوار: 284 / 90، باب 15، حدیث 31.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 292

دو مانع از عذاب خدا بر روی زمین بود. «رُفِعَ احدهما فدونكم الآخر» یکی از روی زمین برداشته شد بر شما باد این دومی «فَتَمَسَّكُوا به» اگر می خواهید زمین آرام باشد، بلا نیاید، شرور نیاید، مصائب نیاید، به دومی متوسل بشویم حالا که اولی را نمی بینیم «اما الامان الذي رفع فهو رسول الله (ص) واما الامان الباقي فلاستغفار»

قال الله تعالى، و بعد از این امیرالمومنین آیه را آوردند در گفتارشان «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» امام صادق روایتی دارند مرحوم مجلسی در جلد 75 صفحه 152 چاپ آخوندی، نقل می کنند. «لو لم يكن من خلقى فى الارض فيما بين المشرق و المغرب» 1»

اگر در تمام کره زمین برای من خدا «الا مومن واحد مع امام عادل» يك مومن بیشتر نبود همراه با پیشوای «لاستغثيت بعبادتهما عن جميع ما خلقت فى ارضى» و همان دو نفر با میل بودند، «لقامت سبع سموات و ارضين بهما»

این همان «اوتاد ارضه» است که دو تا انسان کامل وجودشان طبق روایت باعث می شود که آسمانها و زمین برپا بماند.

این يك معنای اوتاد است. يك معنای دیگرش هم این است که همانطوری که پیغمبر انسان را تشبیه به زمین کرده است، اینها حافظان جامعه و ملت از متلاشی شدن بوسیله گناه و معصیت هستند، کار می کنند، زحمت می کشند، داخل مردم می روند بیدار می کنند مردم را، امریه معروف می کنند، نهی از منکر می کنند با مردم قاطی می شوند برای اینکه مردم را به خدا نزدیک بکنند، احتمالا يك معنایش هم این باشد.

«قد الزم نفسه العدل» عدالت را واقعا به خودش قبولانده است و وجودش را ملزم به عدل کرده است. عدل لغتاً می دانید یعنی چه «وضع الشئ فى الموضع» یعنی انسان هر چیزی را به جای معین خودش بکار بگیرد، وقت گفتن، گفتن، وقت سکوت، سکوت، وقت خرج کردن، خرج کردن، وقت بخل ورزیدن بخل ورزیدن، که مال در گناه هزینه نشود، که بخل در اینجا خودش جزء ارزشهاست. و همین طور به همین تناسب هر کاری و هر امری به جا انجام بگیرد. «قد الزم نفسه العدل» حالا مهم اینست که یکی از مشکلترین امور است و پاداش آنرا هم خداوند می دهد.

«فكان اول عدله نفى الهوى عن نفسه» 2»، چون هوای نفس یعنی خواسته های نامعقول در وجود انسان يك مایه های بی جایی است که همانها باعث می شود آدم ظالم و متجاوز بشود. اولین مرحله عدالت اینان «نفى الهوى عن نفسه» یعنی تابع خواسته خودشان نیستند.

نقل می کنند يك بار در همین شهر قم مرحوم آیت الله العظمی بروجردی، يك ربع مانده به افطار به خادم می گویند: يك آبجوش برای من بیاورید. عرض می کنند آقا يك ربع مانده به افطار می فرمایند آبجوش را بیاور، خادم آبجوش را می آورد، و ایشان می خورند و روزه شان را يك ربع مانده به افطار می شکنند. خادم خیلی تعجب می کند و خدمتشان عرض می کند که چی شد که يك ربع مانده به افطار شما افطار کردید؟ فرمود عالم خیلی بد شد وظیفه نداشتم روزه را ادامه بدهم، این گفتار مرحوم آقای بروجردی است، ما بنده خدائیم، خدا تا يك ساعت مانده به افطار به من امر روزه داشت از يك ربع مانده به افطار به من نهی روزه داشت. ما بنده او هستیم جایی که باید روزه بگیریم، باید بگیریم، این فرمان بردن از خدا

می‌شود. جایی که نباید روزه بگیریم، نباید روزه بگیریم، اینکه می‌گوید دکتر بی‌خود گفته من به دلم نمی‌نشیند باید بگیرم، این روزه باطل است و ادامه آن روزه هم خودبخود روزه را باطل می‌کند.

«فکان اول عدله نفی الهوی عن نفسه» این اولین مرحله عدالت است. فکر کنیم آیا کسی که خودش عادل نباشد می‌تواند مجری عدل باشد؟ یعنی ظالم می‌تواند مجری عدالت باشد؟ محال به نظر می‌رسد. لذا ما با يك آیه

(1) کافی: 350 / 2، باب من اذى المسلمين و احتقرهم، حدیث 1.

(2) بحار الانوار: 56 / 2، باب 11، حدیث 36.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 293

قرآن این روایت را رد می‌کنیم که از قول رسول خدا نقل کردند: «انا ولدت فی زمن الملك العادل» «1» قطعا این روایت ساختگی است، اولاً جمله، جمله زیبایی نیست ثانیاً در سوره لقمان پروردگار شرك را ظلم عظیم می‌داند. انوشیروان مذهبش مذهب ابومزدایی و ابلیسی بوده یعنی ثنوی مذهب بوده و شرك، ظلم عظیم است. انوشیروان نمی‌تواند عدالت پیشه باشد. چون خودش دچار ظلم عظیم بود. حالا منهای آیه و رد روایت، فردوسی در اشعار شاهنامه آورده که انوشیروان، در سه شبانه روزی که ملت ایران علیه ظلم ساسانیان قیام کردند، صد هزار نفر را فرمان داد از مچ، پایشان را گرفتند و آنها را تا نافشان، برعکسشان کردند و انداختند داخل لجن و نابودشان کردند. و باز فردوسی می‌نویسد که در جنگ با روم شرقی همین ترکیه فعلی، انوشیروان نیازمند به پول شد بودجه ارتش کم آمد و يك كفاش پینه دوزی به وزیر انوشیروان گفت من اینقدر مال جمع کردم که می‌توانم بخشی از کمبود بودجه ارتش را بدهم فقط انوشیروان به من اجازه بدهد بچه‌ام مدرسه برود، چون چند طایفه بچه‌هایشان حق رفتن سر کلاس را داشتند. امرای مملکت، موبدان، متولیان آتشکده‌ها، دبیران، و افسران، ظاهراً انوشیروان گفت: نه این برای من ننگ است که داخل مملکت من اجازه بدهم بچه يك پینه دوز مدرسه برود. آنها حق سواد پیدا کردن و حق علم آموختن ندارند.

آیا این ظالم، این می‌تواند مجری عدالت باشد؟ محال است.

ابن ابی الحدید يك بحث خیلی زیبایی دارد راجع به امیرالمومنین در مسئله عدالت، (ج 6 ص 370) می گوید: «اقسام العداله ثلاثه»

عدالت سه قسم است، که این سه قسم ریشه های اصلی «و ما عداها من الفضائل» غیر این سه قسم از فضائل است و فرع بر این سه بخش است. اما بخش اول: «الاولی الشجاعه»، روحیه داشتن، یکی از اصول عدالت روحیه داشتن است، شجاعت و قدرت درونی است، که «و یدخل فیها السخاء»، سخاء دست و دلبازی و جود و کرم، زیرمجموعه این قدرت روحی است. «یدخل فیها السخاء لانه شجاعه»

خود سخاء يك نوع شجاعت است که آدم دل بکند و میلیونها پول در راه خدا بدهد و همین روحیه مال را پیش آدم سبک می کند. مال دیگر جزء اقلام نخواهد شد و جزء متعلقاتی که آدم را زمین گیر بکند. این راحت مانع بخل می شود. «كما ان الشجاعه الاصلیه تهوین للنفس»

مثل اینکه شجاعت جان آدم را پیش آدم يك مایه ای قرار می دهد که بتواند در جهاد این جان را با پروردگار معامله کند. آدم را می گذارد که جزء فاقدین بشود که از جهاد محروم بکند و جانش را با خدا معامله نکند. «فالشجاع فی الحرب جواد بنفسه، و الجواد بالمال شجاع فی انفاقه»

و اما برای مرحله دوم عدالت می گوید: «فهو من معادن دینه»، آدم اگر بخواید دین شناس باشد، خوب باید دین را بشناسد و خود را به دین آراسته کند. «یدخل فیها القناعه و الزهد و العزله»

ظالم که ضد قناعت است، آدم عاشق دنیا، که عادل نیست که ضد زهد باشد. آدمی که «نخوض مع الخائضین» «2» آدمی که عزلت ندارد از گناهان حرفه ای و مجالسشان. اما سومین اصل، حکمت است. یعنی آراسته شدن به حق، همان حقایقی که خدا در سوره لقمان بیان کرده، يك آراسته شدن به علم کاربردی در همه جهات زندگی، آنوقت ابن ابی الحدید می گوید: «و لم تحصل العداله الكامله لاحد من البشر بعد رسول الله الا لهذا الرجل» عدالت کامل بعد از پیغمبر جز برای امیرالمومنین اتفاق نیافتاده است.

البته اگر ابن ابی الحدید نگاه گسترده تری داشت این مسئله را به ائمه طاهرین هم انتقال می داد، البته آنها حکومت دستشان نیفتاد و اگر می افتاد، اینها هم عدالت کامل داشتند.

«و من انصف» این مطلب منسوب به امیرالمومنین است. «فان شجاعته و جوده و عفته و قناعته و زهده یضرب بها الامثال» و امیرالمومنین را با این مسائل، مثل می زنند که از همه بالاتر بوده است.

(1) بحار الانوار: 15/ 250، باب 3، حدیث 1.

(2) مدثر: 45.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 294

این دو نوع عدالت است. «و اما الحکمه و البحث فی الامور الالهیه فلم یکن من فن احد من العرب» که نهج البلاغه‌اش نشان می‌دهد که امام دریای بی‌نهایتی از مدح بودند.

در جمله بعد می‌گوید: «بصف الحق و يعمل به»

حالا در منبر است، پایین است، در خانواده است، وقتی احب عباد حق را بیان می‌کنند قبل از همه عمل به آن هم می‌کنند، حق چیست؟ حق معرفت به قانون هستی است که نظم خالص است که هم شامل خالق و هم شامل فعل اوست و معرفت به قانون موجودیت خویش که این معرفت زمینه بیان حق را بیان می‌کند و زمینه عمل به حق را، که در حقیقت این را در دو جمله باید خلاصه کنیم، خداشناسی، خودشناسی، آن که خدا را نشناسد خودش را نخواهد شناخت. (ولا تکنوا کالذین نسوا الله فانسا هم فانفسهم) «1» این نوع حق است، يك نوع حق هم قرآن است، يك نوع حق سنت پیامبران است، يك نوع حق فرهنگ ائمه طاهرين است. حالا اگر يك آیه به عنوان توصیف حق، يك روایت بخواند به عنوان توصیف از خودش عمل کننده به اوست «لا يدع للخیر غایة الا ائمةا»

برای خیر نهایتی قائل نیست، که بگوید من این عمل را انجام دادم و دیگر هیچ وظیفه‌ای ندارم، نه اینطور نیست. برای خیر و کمال هیچ سد و نهایتی را اعتقاد ندارد و هر خیری را فکر می‌کند که برایش نهایت و غایت نائل نیست، قصد رسیدن به آن را می‌کند. که در سوره انبیاء داریم که خدا می‌فرماید: به تمام پیغمبرانم این را وحی کردم (وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فَعَلِ الْخَيْرَاتِ) «2» «لا مظنه الا قصدها» یعنی در هیچ مورد، گمان خیری را از دست نمی‌دهد مگر این که وصول به آن را قصد می‌کند. یعنی حتی گمان خیر اگر به کاری ببرد، سراغ آن کار می‌رود.

«قد امکن الكتاب من زمامه» به خودش مسلط می‌کند.

يك روایتی از پیغمبر است که می‌فرماید: «فانّ الکيس لدى الحق أسير» «3» مومن پایبند حق است.

قرآن مهار اوست، نه از همه خواسته‌ها، يك سري خواسته‌ها خواسته‌های درست است.

اینکه: «قد امکن الکتاب من زمامه» باید کنایه از فهم قرآن و عمل به قرآن باشد.

«فهو قائده و امامه» قرآن پیشوای اوست و رهبر اوست و امام اوست.

«يُحِلُّ حَيْثُ حَلَّ نَقْلُهُ» هر کجا بار دستورات قرآن حلول بکند یعنی مکلف به تکلیف قرآنی بشود، وارد عمل می‌شود.

«و ينزل حيث كان منزله» هر کجا که قرآن مجید نزول بکند او هم، همانجا منزل می‌گیرد حالا قرآن مجید در عدل بحث دارد، در حرص بحث دارد در اخلاق بحث دارد، هر کجا در هر موردی آیات فرود آمده آنهم در همان موارد فرود می‌آید.

(1) حشر: 19.

(2) انبیاء: 73.

(3) مجموعه ورام: 34/2.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 295

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه شصت و ششم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 17/12/88

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

اوصافی که خود وجود مبارك امیرالمومنین (ع) برای محبوبترین عباد خدا بیان کردند در هر کسی که قرار بگیرد، او را در مدار قرب و رحمت و لطف خداوند قرار می دهد و نهایتاً تبدیل می شود به يك منبعی از خیر به طور مطلق که این خیر هم نصیب خودش می شود هم بخاطر اینکه در یکی اوصاف بیان شد «قد الزم نفسه العدل» «1» خیر را نسبت به دیگران حبس نمی کند. یعنی در جای خودش این خیر را قرار می دهد که غیر خودش دیگران هم هستند. دنیای پاکی را پیدا می کند، آخر آبادی را پیدا می کند، بدون خستگی و بازنشستگی مشتاقانه دیگران را هم به طرف آباد کردن دنیا و آخرتشان سوق می دهد.

اما اگر این ویژگی های در کسی قرار نگیرد، تبدیل به يك منبع شر می شود حتی به فرموده قرآن (شر الدواب) «2» می شود یعنی ضرر و زیانش از همه جنبندگان بیشتر خواهد بود، چه برای خودش و چه برای دیگرانی که به دام او می افتند. هم دنیای خودش را فاسد می کند هم دنیای دیگران را، هم آخرت خودش را نابود می کند هم آخرت دیگران را. ظاهراً در سوره مبارکه ابراهیم که می فرماید: (وَأَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ) «3» همه آخایی را که به دام می اندازد وارد جهنم می کند (وَأَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ) چه بسا که يك بدنه عظیمی از جامعه انسانی را به خرابی دنیا و خرابی آخرت دچار بکند که بعضی از چهره های اینگونه را در جملاتی که در دنباله خطبه است. برایتان معرفی می کنم.

يك نفر بخاطر اینکه تبدیل به شر شد، با يك ملت، با ملتها، با بدنه عظیم جامعه انسانی چه کرد؟ دیگر درنده تر از اینها، ابدا در میان وحشی ترین حیوانات پیدا نمی شود که نگاه خود امیرالمومنین هم به اینگونه افراد همین نگاه است. خودشان هم در پایان خطبه 86 یکی از پلیدترین، کثیف ترین، درنده ترین مصائب این گونه انسانها را بیان می کنند، اسم می برند. بنی امیه، که حضرت امیر در این بخش از نهج البلاغه که حضرت، اسم بنی امیه را برده است رد شده، حرف نزده، توضیح نداده که البته شما کار این طایفه بسیار خبیث و درنده را هم در خطبه های خود حضرت در رابطه با جنگ صفین می توانید در نهج البلاغه ببینید و هم در نامه هایی که به معاویه نوشته اند و معاویه جواب درستی نتوانست بدهد که بخشی از این نامه ها در کتاب وقعه صفین نصرین مزاحم آمده است.

تاریخ هم در دسترس ما است که این گروه از زمانی که سر کار آمدند و آثار خباثتشان هنوز جریان دارد، که یکی از شاخه هایشان همین حکومت سعودی و کسورهای است که حاکمانشان اهل سنت هستند و هنوز باقی هستند. و بدنه عظیمی از جامعه انسانی را دارند به جهنم می کشند. مصادیق فراوان دیگری هم دارند، برای نمونه که این درندگان و این چهره های شرّ نمونه ندارند در حیوانات درنده، یکی از آنها همین پاپ است که دو میلیارد انسان در اختیارش است، حق را هم می داند، اینها چون امروز آدمهای درس خوانده ای هستند، بیشتر رشته علمی پاپ و کشیشها کاردینالها رشته ادیان است. برای مبارزه با فرهنگ حق، خیلی خوب در دانشگاه خودشان از این فرهنگ اطلاع پیدا می کنند. همین آدم هفتاد و پنج ساله اگر بیاید اعلام بکند برای دو میلیارد نفر که برای من ثابت است که قرآن حق است، نبوت حق است،

فرهنگ شیعه حق است، شما که من را واجب الاطاعه می دانید، من به شما حکم می کنم که همه متوسل به این فرهنگ بشوید. اما نمی کنند این کار را. اینها آدمهای نادانی نیستند. شما در قرآن مجید ببینید که درباره علمای یهود و نصارا در آیات می فرماید: اینها منتظر حق بودند، اینها منتظر قرآن بودند، اینها منتظر پیغمبر بودند، خیلی جالب است که قبل از طلوع فرهنگ الهی، اینها خبردار بودند از این فرهنگ، از پیغمبر خبردار بودند. که قرآن

(1) نهج البلاغه: خطبه 86؛ بحار الانوار: 56/2، باب 11، حدیث 36.

(2) انفال: 22.

(3) ابراهیم: 28.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 296

می فرماید: آنچنان که ابناء خود را می شناختند پیغمبر را می شناختند قبل از اینکه بیاید. در سوره اعراف است: (الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ) «1» اینها می دانستند و می شناختند ولی به محض اینکه پیغمبر آمد و قرآن آمد، دیدند که پولشان، جیششان، صندلیشان، دنیایشان محدود می شود دیگر در مدینه، بین یهودیان و مسیحیان، نمی توانند رئیس باشند، دیگر نمی توانند متولی کلیسا و کنیسه باشند. دیگر آن پول سنگین به جیششان سرازیر نخواهد شد، منکر شدند، مسیحیان و یهودیان زمان خودشان را متوقف کردند که مسلمان نشوند، همین جوری نسل به نسل این ایستادن بوسیله آخوندهای یهود و نصارا تداوم پیدا کرد تا حالا. که گناه این چند میلیون یهودی که یهودی ماندند، گناه این صهیونیستها، گناه این مسیحیها با این فرهنگ منحطشان بدون اینکه از اینها کم بشود، به گردن همان اولیها است.

این مقدمه را که عنایت فرمودید حالا بهتر عمق جملات امیرالمومنین به دست می آید.

چه تهدیدی زیبایی کرده است امیرالمومنین، «و آخر» یعنی می فرماید این چهل ویژگی که برای محبوبترین عباد خدا بیان کردم.

حالا يك پرونده ديگري را براي‌تان باز مي‌كنم، يك جمع و يك قوم ديگري را بگويم. كه عنایت داشته باشید این گونه افراد در همه ادیان بودند حتی در تشیع كه من يك چهره‌هایی از چهار چوب شیعه هم در ضمن تفسیر جملات بعد می‌گویم. كه آنها هم همین بودند، آنها هم در اوج درندگی بودند، سگ و شیر و گرگ و پلنگ گلو پاره می‌کنند، شكم پاره می‌کنند، اینها شخصیت پاره می‌کنند، دین پاره می‌کنند. با چنگ و دندان كه روی زبانشان است و با حرفهایشان. توده مردم هم كه با دلیل متدین نیستند، عوام مردم كه با قرآن و با حكمت متدین نیستند. امیرالمومنین می‌فرماید با زبانشان و با رنگ علم زدن به حرفهایشان، ولی با ادا در آوردنشان كه اداي دانشمندان را در می‌آوردند، اداي اهل حال را در می‌آوردند، خیلی زود می‌توانند توده مردم را به دام بیاندازند، و حق را با باطل مشتهه بکنند. نمی‌دانم این مسئله را به این شكل شنیدید كه: پیغمبر اكرم فتنه‌های بعد از خودشان را نگاه می‌کردند و خبر می‌دادند. سه فتنه را صریحا اشاره كردند. فتنه ناكثین، فتنه طلحه و زبیر، فتنه قاسطین و بنی امیه، فتنه مارقین، خوارج نھروان اولاً چقدر دردآور است، چقدر سنگین است كه همین طایفه، همین زبان بازان كه انواع فریبكاران را هم در استخدام داشتند، بصورت آخوند و روحانی، بصورت مفتی، اینها را رشد می‌دادند، اعتماد مردم را به آنها جلب می‌كردند، در سبك بازی قویترین استاد بودند. در پیچیدگی‌هایی كه اینها ساختند حق عینی، نه حق قولی، نه يك آیه، نه يك روایت، يك حق عینی را انكار كردند.

پیغمبر نگاه می‌كرد مانند امیرالمومنین با بودنش میان مردم گم می‌شود. این دردآوریش اینجاست كه در فتنه قاسطین پیغمبر به یارانش می‌گوید در آن گروهی كه در آن روزگار عمار قرار دارد حق باقی است، یعنی عمار را ملاك معرفی می‌كند نه امیرالمومنین را، آیا مظلومیت از این بالاتر شما سراغ دارید، كه يك انسانی سی و سه سال زمان پیغمبر کنار پیغمبر باشد، کنار وحی باشد، فرشته وحی را ببیند و بیست و سه سال پیغمبر او را تایید كند از او حرف بزند، گروندگان به او را فرقه ناجیه بدانند، كرارا به مردم بگوید، «**علی مع الحق و الحق مع علی**» «2»، و بیست و پنج سال در مدینه خودش را به مردم نشان بدهد كه دریای فضائل و كرامات و ارزشهاست ولی این طایفه با آلهایی كه در استخدام داشته بیایند جوی را بسازند و فرهنگی را حاكم بکنند كه این حق عینی زنده زنده، زنده به گور در جهل مردم بشود. و پیغمبر بگوید اگر می‌خواهید بدانید حق در آن روزگار با كسی است ببینید عمار كجاست.

كه البته در این زمینه اینها يك ترفند بسیار خطرناکی زدند. آمدند به معاویه گفتند ما بر باطلیم، پیغمبر گفته است هر جا عمار باشد و عمار را «**تقتله الفئه الباغيه**» گروه متجاوز از حق، عمار را می‌كشد و ما عمار را كشتیم. عمر و عاص و معاویه گفتند ما او را نكشتیم، علی ابن ابی طالب این بنده خدا را از خانه‌اش بیرون آورده و او را به كشتنش داده، فئه باغيه اینها هستند. امیرالمومنین اینها را می‌گوید كه امروز هم در جامعه جهانی امثال اینها كم نیستند در كشور ما هم كم نیستند.

(1) اعراف: 157.

(2) بحار الانوار: 432 / 10، باب 26.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 297

«و آخر قد تسمی عالماً و لیس به» حالا گروه دیگر را به شما می گویم غیر از اینها که محبوبترین عباد حق هستند. اینها کسانی هستند که خودشان را عالم نشان می دهند، علم را و عالم بودن را به خودشان بستند، «و لیس به» ولی اینها عالم نیستند، توده عوام هر جا اینها را ببینند فکر می کنند اینها عالم هستند. آنچه در خود جمع کرده اند و به زبان جاری می کنند و رنگ علمی به خودشان می زنند و ژست معلمی هم می گیرند و چهره دلسوزانه برای مردم می گیرند، گردن کج می کنند، اینها مایه شان این است، «فاقتبس جهائل من جهال» موارد جهلی را از تاریخ در خودشان جمع کرده اند. مثل نخوت، غرور، کبر، حسد، ریا، شهوات نفسانیه، ریاست دنیویه که همه اینها حرف ساز است.

آدم حسود خیلی مکارانه می تواند چهره دلسوزانه بگیرد، آدم ریاکار خیلی مکارانه می تواند نماز، روزه، حج، لباس و چهره را استخدام بکند، آدم دو روی منافق هر کاری می کند. توده مردم هم که درونش را نمی تواند بخوانند می گویند: عجب آدمی است عجب دلسوز است، اینها خیلی راحت در زمان ما زیر پای مرجعیت را، در اعتقاد مردم خالی می کنند، اینها همانهایی هستند که می گویند قرائت هر کسی از دین برای خودش حجت است، ما روحانی لازم نداریم، پیش نماز لازم نداریم، واعظ لازم نداریم، مرجع لازم نداریم، برو خودت بین از این آیات، از این روایات، از این کتابها چه می فهمی؟ مغرور می کنند طرف را، تو خودت عقل و شخصیت داری، برای چه از يك آخوند تقلید می کنی، تو خودت توان داری، نیرو داری، دیگر به او نمی گویند تو که توان داری پس مقدمات سرطان را که در خودت دیدی، خودت طبیب خودت شو، یا اگر دیوار خانه ات خراب شد خودت دیوار را بساز، آنجاها را حرف نمی زنند، نوبت اخذ دین، از متخصصان دین که می رسد مردم را مغرور می کنند. تو عابد هستی یا جاهل؟ تو دیپلمی تو لیسانسی تو فوق لیسانسی برای چه از يك آخوند تقلید بکنی، برای چه حرف يك آخوند را گوش می دهی، خودت سواد داری برو بین از آیه برای خودت چه می فهمی. موارد جهلی را از جهال در خودشان انبار کردند که آنها ابزار کارشان است.

از همه مهمتر ریا است، که دین را به اسارت می گیرند و زیر پوشش دین مسجد ضرار می سازند، منبر جدا می گذارند، حرف جدا می زنند، معنی جدا از آیات می گویند که حضرت به همه اینها اشاره می کنند.

«فاقتبس جهائل من جهال» واقعا چه خطرات عجیبی این جامعه ها را تهدید کرد و تهدید می کند، و اینها چه زخمهای سنگینی زدند و می زدند.

«و اضاليل من ضلال» موارد گمراهی را از گمراهان می گیرند و در خودشان جای می دهند، که زیباترین معنایش در روزگار ما این است که می آیند کتابهای شرقی و غربی را جمع می کنند و چهار حرف از يك فرهنگ شیطانی شرقی، دو تا حرف از فرهنگ شیطانی غربی، اسم هم نمی برند که اینها را از کجا آوردم «تسمی عالما» می گویند دریافت ما، درك ما، اینها را در خودشان می بینند. اسمهای دهن پر کن و در واقع پوچ، حرفهای بصورت عالمانه ولی جاهلانه، مایه های گمراه کننده ولی به شکل اینکه داریم هدایتان می کنیم، راه این است و خیلی جالب تحلیل می کند، یعنی ما روانشناس مانند امیرالمومنین بعد از رسول اکرم نداریم. چقدر اینها را زیبا دارد توضیح می کند، درونشان را، کارشان را وجودشان را.

«و نصب للناس اشراكاً من حبال غرور و قول زور» از جهل جاهلان مایه هایی را جمع کردند، از فرهنگ های مخالفان حق، مطالبی را در خودشان ریختند و آمدند، «نصب للناس اشراكاً من حبال غرور» اشراك یعنی دام، للناس یعنی برای کل، برای مومن و عالم و عامی و برای همه مردم، با طنابهای فریبنده، یعنی از همانهایی که از جهل جهال و اضاليل ضلال جمع کردند، و با حرفهای دروغ، قول زور، حرفهای دروغ، بی پایه، دام درست کردند، این دام را برای چپی پهن کردند؟ معلوم است، (وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبَاً كَثِيراً) «1» اینها مورد خطاب این آیه هستند، شما به میدان آمدید با چهره عالم نما، و با این مایه های اخلاقی جهال، و با برداشتن قطعه قطعه حرف از فرهنگها و با هنرمندی و ترفندی که دارید دام پهن کردید که انسان را از خدا قطع کنید، انسان را از فرهنگ الهی ببرید، دورتان را بگیرند، یا تشکیل قدرتی بدهید و حکومتی برپا

بکنید، در بین يك ملت محدود یا در منطقه وسیع یا در دنیا و با به دام انداختن يك بدنه عظیم از مردم و جیبی را پر بکنید و بیشتر اینها الان در زمان ما، در میلیاردها دلار و گاهی عده‌های نجومی می‌غلطند، با همین ترفندها هم این پولها را بدست آوردند.

حال اگر میدان گسترده تری پیدا نکنند، پول کمتری، نان کمتری، هرچه قدر میدان به دست بیاورند جیب مردم را خالی می‌کنند و مردم را هم نسبت به فرهنگشان اقناع می‌کنند.

مردم هم که در طول تاریخ با دلیل دنبال دین نبودند. آنوقت اینها با این زرنگی و ترفندهایشان آنچنان سعی می‌کنند، روز و شب می‌دوند و با استخدام افراد، که بین مردم از اینها حرف بزنند برای اینکه جامعه‌ای، شهری، ملتی، جهانی او را عالم بدانند یعنی خودشان را جا بیندازند به عنوان عالم که حقیقت فهم است، و نه دیگران حقیقت فهم نبودند و نیستند، من حقیقت را می‌فهمم، همه چی را باید از من تحویل بگیرید، از من یاد بگیرید.

چه غارتی از این بالاتر است که هدف زندگی خودشان را در این می‌بینند که با جانداختن خودشان و پذیرشی که به مردم می‌دهند در يك موجی از به به و احسنت و بارك الله، و کف زدنهای پر شور قرار بگیرند، که با همین به به و احسنت و کف زدنهای مردم بیشتر سوار کار بشوند و اینها يك ظاهر سازیهای عجیبی هم می‌کنند که در چشم مردم خودشان را بزرگ ببینند، يك عده از مردم را با خودشان راه می‌اندازند که چشم مردم خیره بشود.

با دیدن عظمت او که پوشالی است در حقیقت، شگفت زده بشوند و نسبت به اینها روحیه تسلیم پیدا بکنند. يك نامه عجیبی وجود مبارك حضرت سیدالشهداء (ع) به یکی از علمای زمان بنی امیه نوشتند، آنجا ببینید امام درباره «و آخر قد تسمى علما و ليس به» چه کار کردند، اینها بودند که فتوا دادند که حکومت بنی امیه حکومت عدل است، حکومت حق است، اینها بودند که داستان را، حتی به بحث جبر و اختیار کشیدند، که خدا خواسته بنی امیه بر شما حاکم بشوند، حسابی مردم را در مقابل آنها تسلیم می‌کردند و با فتوای اینها حکومت بر پا بود، و برخی از عالم نمایان شیعه در این 1500 سال که همه به فرموده پروردگار قطاع طریق بندگان من بودند. در وسائل هم از قول امام صادق خواندم اینطور افراد، «و هم قطاع الطريق من عبادی» «1»

و کسانی که اسم عالم روی خودشان گذاشتند و چه کردند با جامعه عظیم جهانی مثل هگل، مثل لنین، که اینها ریشه در یهودیت هم داشتند، حدود هفتاد سال بدنه عظیمی از جامعه را کمونیست کردند و به نوشته‌های خود رنگ علمی دادند و به مردم اینگونه القا کردند که راه را ما یافتیم، حقیقت را ما یافتیم، این مسیر را باید طی بکنیم و غیر ما هر کسی هر

چه می گوید «ولو قال الله، ولو قال رسول الله، ولو قال موسى، ولو قال ابراهيم»، افیون است. اینها می خواهند شما را تحقیر بکنند که هر کاری دلشان بخواهد بکنند.

واقعا کدام جنایت از این بالاتر؟ که بقول امیرالمؤمنین جاهلان و گمراهان علم را به خودشان ببندند و هدایت را به خودشان ببندند و مردم را به دام بیاندازند و مردم را از خدا و انبیاء جدا کنند و این همه جنایت بکنند در پوشش علم در حالی که امیرالمؤمنین می فرماید ابد اینها عالم نیستند آنچه در اینهاست مایه های از جهل جهال تاریخ و گمراهی گمراهان روزگار است.

(1) بحار الانوار: 1/ 154، باب 4.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 299

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه شصت و هفتم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 88 / 12 / 18

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

امیرالمؤمنین از کسانی خبر می دهند، که خود را به غلط به عنوان عالم، به عنوان معلم در بین مردم جا انداختند و جا می زنند و مردم را به گمراهی و ضلالت می کشند و خیلی جالب است که حضرت می فرماید: اینها اهل علم و دانش نیستند. چون کسی که اهل دانش واقعی و علم واقعی باشد متدین هم باشد و با تقوا هم باشد برای خودش و برای دیگران منفعت دارد، یعنی حضرت می فرماید اینها عالم نیستند، آمدند يك سلسله مطالب جهال و گمراهان را با هم قاطی کردند و برای خودشان يك فرهنگ درست کردند و با این فرهنگشان دامی ساختند و عباد خدا را می دزدند به دام

می‌اندازند و به اسارت می‌برند چون يك مقدار هم زرنگی دارند، و به تعبیر قرآن مجید مکارند و به تعبیر زین العابدین بنا به نقل کتاب روضه الواعظین روباه صفتند.

گناه اینها همین طور که از فرمایشات امام استفاده می‌شود، قتل انسانیت انسانها است که خداوند متعال در قرآن کریم دورنگایی از سنگینی این کار را در این آیه بیان می‌کنند.

(مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا) «1» که همه می‌دانیم آیات قرآن تأویل هم دارد خود قرآن صراحت به این معنا دارد که (وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاٰسِخُونَ فِي الْعِلْمِ) «2» که ائمه الطاهرين (عليهم السلام) و شخص پیامبر است. امام صادق علیه السلام در تأویل این آیه می‌فرمایند: اگر کسی با همین ژست گرفتنها و با همین جا انداختن‌های خودش با این مکر و حيله‌ها و با این ژست معلمی گرفتن يك نفر را گمراه کند مثل این است که کل انسانهای آفریده شده را گمراه کرده باشد. وزن این گناه چه وزنی می‌تواند داشته باشد؟

حالا در باره این مدعیان که ما معلمیم، ما راه را می‌دانیم، ما همه چیز را بلدیم و به گونه ای هم خودشان را جا می‌اندازند که همه باید از اینها اخذ بکنند مطالب و مسائل را.

درباره چنین مدعیانی که ادعایشان همیشه همراه با نفی دیگران است، با نفی حق است، با نفی اسلام است، با نفی قرآن است، اگر زیاناً هم جرات نفی نداشته باشند، در جایی که زندگی می‌کنند و بدنه اکثریت مردم زندگی دینی است ولی عملاً نفی می‌کنند که آقا سراغ جای دیگر نرو، سراغ مکتب دیگر نرو، یعنی در این زمینه هم از آن انحصارطلبهای خطرناکند و از آن امتیازخواهای خطرناک هستند.

اینها نشانه‌های اینگونه افراد است که حضرت از آنها بحث می‌کند. که از آیات قرآن هم صریحاً، انحصارطلبی‌شان، امتیاز خواهیشان اوصافشان قابل درک است، شما در این زمینه آیات سوره مبارکه احزاب، انفال و توبه اوصاف اینها را نشان می‌دهد.

در این زمینه هم روایاتی وارد شده که چه کسی مدعی مقام است، با نفی دیگران، مدعی مقام راه است با نفی راه دیگران.

روایت عجیبی را کلینی از امام باقر نقل می‌کند، کافی که با کتب دیگر را یکجا چاپ کردند که ابتدا کافی است، من لایحضره الفقیه، استبصار (ص 90 کلب)

«عن ابی جعفر قال: قلت له قال الله عزوجل (وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَةٌ) «3»»

اینها با سیاهی چهره در قیامت نشان دارند.

قال: حضرت در توضیح این آیه فرمودند: «من قال انی امام و لیس بامام» «4»

(1) مائده: 32.

(2) آل عمران: 7.

(3) زمر: 60.

(4) کافی: 372/1، باب من ادعی الامامه، حدیث 1.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 300

یعنی بدون دلیل، بدون حجت، بدون علم، ادعای پیشوایی بکند و به مردم بگوید که دنبال من راه بیافتید، دنبال فکر من راه بیافتید، دنبال منش من راه بیافتید، همه چیز را از من بخواهید، يك مرتبه اینها خیلی کار شیطانی عجیبی دارند که تمام علمای 15 قرن مکتب اهل بیت را می‌کوبند.

چهره‌های معروف این مدرسه را در نوشته هایشان در سخنرانیهایشان خراب می‌کنند، البته اینها استقلال هم ندارند، من در این زمینه کتابهای فراوانی را دیدم که دانشمندان اسلامی در کشورهای عربی یا در ایران نوشتند، کتابی تحت عنوان نهضت امام خمینی، که این روشنفکران مدعی علم که ضدیت کامل با قم و نجف یا مشهد داشتند، با مرجعیت داشتند و چهره‌های معروفی را به اسم می‌کوبیدند، شیخ بهائی را، مرحوم مجلسی «اعلی الله مقامه الشریف» را، اینگونه افراد مدعی تربیت شدگان در دامان روشنفکران فراماسونری غرب بودند، که خود معلمان اینها تعدادیشان از صهیونیست‌های معروف هستند که خود این صهیونیسم از اینان به عنوان عالم برای اثرگذاری در جهان بهره‌برداری کامل می‌کردند.

این آقای که جدیداً در این هشت و ده سال به انکار خیلی چیزها برخواست که حوزه هم بصورت کتبی جوابش را داد، بخصوص آن رساله قبض و بسط شریعتش را، خود این سالها در انگلستان سر سفره پوپر این چهره ای که صهیونیسم

معروفش کرد، و خودش هم یهودی است، نشسته و تغذیه شده است. یکی دو نفر از اینها در فرانسه استاد یهودی داشتند.

یعنی این مکتب در اروپا و آمریکا از همه کشورها به آسانی مغزهای فعال را قبول می‌کند، خرجشان هم می‌کند، تغذیه شان هم می‌کند، بعد می‌فرستد در بین ملتها، نه فقط در بین ملتهای اسلامی، کلا اینها برای جمع کردن سفره حق در همه جای جهان در فعالیتند.

يك دكتر بسیار مهمی که فکر می‌کنم مصری است به نام دكتر بهی، این يك كتاب بسیار با بنیانی دارد به نام المشرقون. اگر این كتاب را بخوانید متوجه می‌شوید که در روزگار ما در حدود دویست سال است که ادارات مستشرقین در اروپا بخصوص در انگلستان، کارشان مدعی سازی است، جهل جهال که خودشان هستند، و ضلالت ضلال که خودشان هستند، که امیرالمومنین می‌فرماید: اینها رنگ علمی به آن می‌زنند و به خورد اینان در سه بخش جامعه شناسی، روانشناسی و اقتصاد می‌دهند.

اگر به دانشگاههای جهان مراجعه کنید می‌بیند، در رشته روانشناسی همه را بردند تحت اشراف فروید یهودی، در مسئله اقتصاد همه بردند تحت افکار دورکهایم یهودی، که این دو نفر فوق العاده آدمهای خطرناکی بودند، در بخش جامعه شناسی هم، اینها تحت تأثیر ماسیونیم در فرانسه و برخی جامعه شناسان دیگر هستند امثال هگل و لنین و استالین و در کشور ما در 50 سال دكتر اراتی و دكتر یزدی که هر دو هم از دنیا رفتند و احسان طبری، اینها در بخشی که ناهی کامل دین بودند و آقای سروش و امثال او که يك مقدار رنگ دینی را حفظ کرده بودند برای نفوذ بیشتر، اینها سر آن سفرهها تغذیه شدند و تعلیم شدند همان جهل جهال غربی و ضلالت ضلال غربی و بعد هر کدام مدعی شدند و بیشترین سرمایه گذاری در این زمینه را انگلستان کرد و حدود 200 سال پیش سه نفر را در سه مرکز مهم جهان کاشت. در عربستان، محمدبن عبدالوهاب را که کاملاً در ارتباط با وزارت خارجه بریتانیا بوده، شما رساله هنفر انگلیسی را بخوانید چون آنها هر سی سال و پنجاه سال یکبار تمام پروندههای محرمانه‌شان را چاپ می‌کنند. هنفر خودش سازنده محمدبن عبدالوهاب بود در منطقه عرب، سفارت انگلیس و روس در ایران علی محمد باب همزمان محمدبن عبدالوهاب و در منطقه گسترده هند، احمد بادپانی، که احمد بادپانی را به شکلی جا انداختند که در میان میلیونها نفر مسلمان سنی حرفش مثل وحی خریدار داشت.

فتوای احمد بادپانی را در رساله هایش ببینید، و يك فتوا را که خیلی رویش اصرار کرد و چرخ انقلاب هند را کند کرد این بود که جنگ با انگلستان از اعظم محرمات است و هر کس با انگیس وارد جنگ شود، فردای قیامت نجات ندارد.

اول او را جا انداختند در توده مردم ساده دل با آن قیافه و هیکل و عمامه و آن ریش، که هر کس عکس احمد بادپانی را ببیند مسرور آن قیافه می شود، با آن شکل زاهدانه و آن زندگی، بعد علی محمد باب را در ایران جا انداختند که چه شورش عظیمی در این مملکت بر پا کردند و چه جانمایی را بر باد دادند و چه آخوندهایی را گول زدند. می دانید که بهائیت مامور صهیونیسم بین الملل است و نهایتا استادیشان سر از اسرائیل در آوردند و همانجا برایشان قبر ساختند، میلیونها دلار خرج قبر او کردند، و الان هم همکار با صهیونیسم هستند.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 301

اینها خیلی مردم را فریب دادند، مجموع کتابهای بهائیت را بخوانید که همین جهل جهال و ضلالت ضلال است که امیرالمومنین می فرماید: اینها را فراهم کردند و خودشان را به عنوان عالم و راهنما و پیشوا جا انداختند. گناهشان را دیدید در آیه که چقدر سنگین است.

اینها خیلی از مامورانشان را از همین حوزهها جمع کردند. شما مبلغین روزهای اول بهائیت را اگر ببینید، می بینید که از حوزهها گرفتند، ملاعلی زنجان، که آدم بیسوادی نبود ولی اینها او را انتخاب کردند، داستان زنجان را اگر بخوانید که صدها نفر در جنگ این آدم با ملت اسلام و با ملت ایران کشته شدند. عبدالحسین که خودش طلبه و روحانی بود که در راس بهائیت قرار گرفت. میرزا ابوالفضل گلپایگانی، صاحب کتاب فرائد که از مهمترین کتب بهائیان است، شما کتابش را ببینید که چه ظاهر آراسته ای دارد که بهائیان مثل قرآنی که ما به آن تکیه داریم، آنها به فرائد میرزا ابوالفضل تکیه دارند، کاملاً حرف امیرالمومنین را در کتابهای اینها می توانید لمس کنید. که مقداری از جهل جهال و ضلالت ضلال را با هم قاطی کردند و با این طنابها دام درست کردند و میلیونها نفر را احمد بادپانی دنبال خودش کشید و از اسلام بیرون آورد و یک اسلام انگلیسی در بدنه عظیم هند حاکم کرد. محمد بن عبدالوهاب هم که الان مریدهایش را می بینید در افغانستان و در عراق، چه جنایاتی می کنند این عبدالمالک ریگی يك وهابی است، حالا در عراق چقدر بی گناه را اینها کشتند، يك دینی که شما جرات ندارید مقابل ماموری که ساخته محمد بن عبدالوهاب است بخوانید به پیامبر اسلام سلام بدهید، بفهمد می خواهید سلام بکنید می گوید: مات محمد. اینها برای نابودی دین و برای مرگ دین کار می کنند.

اما چه سینه ای عالمان عربستان «ولیس له عالم» سپر می کنند، چه سینه ای بعضی از علمای مصر سپر می کنند. «و لیس له عالم» و همه شان هم می گویند ما درست می گوئیم، بیائید دنبال ما، ما پیشرو هستیم.

بر هر آخوندی لازم است که کتاب اینها را بخواند و اینها را بشناسد، مخصوصاً الان اینها سایت در اختیارشان گذاشته شده، الان بهائیت شبانه روز با 2000 سایت علیه قرآن، علیه شیعه کار می کنند. و الان در روستاها هم به سایتها دسترسی دارند.

ما يك مقدار مطالعات جنبی قوی برای دشمن شناسی لازم داریم، آگاهی به قرآن و نهج البلاغه لازم داریم که وقتی می رویم تبلیغ بتوانیم این جوانها را اگر اسیر دام این مدعیان شدند نجات بدهیم، اگر هنوز اسیر نشدند بیدارشان کنیم که اسیر این مدعیان نشوند.

خیلی کار ما آخوندها سنگین است

خیلی روایت مهمی است در توضیح این آیه را (قال امام باقر (ع): «من قال انی امام و لیس یامام»

همان که حضرت فرمود: «من تسمى علما و لیس به»

کسی که بگوید منم، از من بگیرد و این کاره نباشد، مصداق این آیه است.

«قلت و ان کان علویا» 1 یعنی اگر در شیعه هم کسی این ادعا را کرد جزء افرادی که «وجوههم مسوده» است که جزء کذبوا علی الله است، کذبوا علی الله یعنی کاملاً دارد به مردم می گوید، سراغ آخوند نرو، سراغ مرجع نرو، سراغ قرآن نرو، اینها قدیمی شده، الان دنیا دنیای دیگری شده بیا بین ما چه می گوئیم. اینها تکذیب علی الله است.

«و ان کان علویاً قلت و ان کان من ولید علی بن ایطالب قال و ان کان» اگر چنین مدعی خطرناکی از فرزندان امیرالمومنین باشد، مثل سید علی محمد باب، مثل کسروی. اگر ما گیر افراد کوتاه فکر نیافتیم که يك وقت روی منبر بگویند هر کسی که سید است در قیامت نجات می یابد. يك مقدار باید در قرآن و روایات دقت کنیم.

سید علی محمد باب، فقط به خاطر اینکه سید است یا کسروی که مدعی پاك دینی بود سالی یکبار مریدانش را جمع می کرد، یکی از مریدانش علی اکبر حکمی بود، که کتاب اسرار هزار ساله را نوشت. که از اول تا آخرش فحش به قرآن و ائمه و به احکام الهی است، حضرت امام (آنوقت 32 سالش بود) کشف الاسرار را علیه این رساله علی اکبر حکمی نوشتند.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 302

این علی اکبر حکمی آخوند زاده بود، پدرش در قم فلسفه می گفت. کسروی خودش در تبریز يك پيش نماز موفق بود، روحانی بود که بعد ریش تراش و کرواتى و جزء عوامل رضا خان و انگلستان شد. شما اگر رفته باشید تبریز و موزه اش را مشاهده کرده باشید، عکس کسروی را در لباس آخوندی می بینید. او ابتدا اهل منبر بود و اهل قرآن بود بعد آمد این جنایت را با انگشت انگلیس انجام داد و پاك دینی را ساخت.

هر سال هم مریدانش را جمع می کرد. در يك فصل زمستان که بخاری پر آتش بود جلوی قرآن و مفاتیح و دیوان حافظ و دیوان سنائی و دیوان سعدی و زاد المعاد مجلسی را می ریخت در بخاری و می نشستند و کف می زدند تا کل قرآن بسوزد. مفاتیح بسوزد. یعنی از حوزه ها اینها خیلی مامور انتخاب کردند. اینکه اخلاق در حوزه ها باید به عنوان يك درس واجب تلقی بشود که به طلبه مصونیت بدهد که يك وقت به خاطر مشکلات مادی به دام نیافتند. يك وقت بادش نکنند که در دام بیفتند يك وقت غلّمش نکنند که در دام بیفتند. اخلاق و تقوا انسان را از همه این مسائل حفظ می کند.

حضرت باقر (ع) بدون تعارف می فرمایند: مگر ابی لهب سید نیست، اگر سیدی را ما از هاشم بدانیم چنانکه در فقه ما همین است و در شرح لمعه هم همین نظر را دادند

یعنی خداوند بخاطر سیادتش مصونیت به او داده؟ کتاب کافی ص 10 آن چاپ که (کافی که یکجا با کتب اربعه چاپ شده) و در کافیهای معمولی در باب حجت می توانید ببینید.

عن عبدالله بن حجاج قال لی ابو عبدالله، امام صادق من را نصیحت کرد. چون عبدالله بن حجاج شاگرد امام بود و کلاس امام را دیده بود و يك مقدار تحصیل علم کرده بود. «ياك و خصلتين» «1»

ياك به معنی حذر است یعنی تو را بر حذر می کنم تو را می ترسانم از دو خصلت «فیهما هلك من هلك» هر که در این دو خصلت افتاد هلاک شد، هر که هلاک شد، هلاکتش در این دو خصلت است.

در روزگار ما چقدر زیاد است و به خانواده ها هم کشیده شده است. وقتی يك مسئله شرعی مطرح شده، کسی می گوید به نظر من چنان است. تو کی هستی که نظر می دهی؟

يك خصلت این است، عبدالله «ایاك ان تفتی الناس برایك» بدون علم دین بدون آگاهی به قرآن، بدون آگاهی به روایات، بدون يك اجتهاد پخته رای نده در امور دین، رای به مردم نده.

زمانی خواستم سوال شرعی از آیت الله گلپایگانی بپرسم، آیت الله صافی هم حضور داشتند، عرض کردم آقا نظرتان در مورد این مسئله چیست؟

يك آدمی که هفتاد سال درس دارد، مقداری فکر کرد، گفت نمی دانم. این خیلی ادب است، یعنی حالا حساب نکرد که من بگویم نمی دانم خیلی برایم بد است، نه این تواضع است، این ادب است این دین است، این تقوا است.

کسی که پیش مرحوم آقای ملکی تبریزی اخلاق دیده است هیچ ترفندی نمی تواند او را به دام بیاندازد.

بعد رو کردند به آقای صافی، گفتند زحمت بکشید فلان کتاب را بیاورید فلان بابش را نگاه کنید ببینید فقیه بزرگ شیعه (خودش فقیه شیعه بود) نظرش در این مسئله چیست؟ که تا آن برای من خوانده نشود و روشن نشود من نمی توانم جواب دهم.

«او تدین بما لا تعلم» پایبند آنچه علم نداری به آن نشو.

اگر واقعیت برایت معلوم نیست پایبند نشو. الان ببینید چقدر مطالب غیر واقع در بین مردم پخش شده و توده مردم قبول کردند و بعد دروغ از آب در آمده است پایبند بمالاتعلم نشو. این دو خصلت، جملات بعد جملات عجیبی است که در جمله اول حضرت می فرمایند: اینها که در بدنه های مذهبی قرار می گیرند. این مدعیان «قد حمل الكتاب علی آرائه و عطف الحق علی اهوائه یومن الناس من العظام ویهوون کبیر الجرائم»

جنایت اینها این است که مامورند با شکستن عظمت حقایق در نظر مردم، گناه و جرم و معصیت را برای مردم آسان بکنند.

سفره فساد را برای خدمت به اربابانش در همه جای زندگی مردم بگسترانند.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 303

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه شصت و هشتم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 88/12/22

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

بخش دوم خطبه 86 در باره عالمان ظاهری است که با خدعه و مکر و حيله خود را به عنوان عالم در بين مردم تحميل کرده و تحميل می کنند. کارشان هم گمراه کردن مردم است، که در خدمت به شیاطین به حکومت های ظالم و اربابان کفر و نفاق. چون در بدنه دینی مردم قرار می گیرند بخصوص مردمی که کمتر از طریق علم و معرفت اهل دین هستند، از يك سلسله مسائل دینی که مورد اعتقاد مردم است با ترفندهای مختلفی سوء استفاده می کنند.

دنباله اوصاف این نابکاران را امیرالمومنین (ع) اینگونه بیان می کنند: «قد حمل الكتاب علی آرائه» «1» معلوم است از این جمله که در رودرویی با اهل دین است و معلوم است که مسلمانان این کار را انجام می دهند، حالا خودشان را به عنوان عالم و منجی جا انداختند و برای اینکه پایشان در این زمینه محکم کنند «حمل الكتاب علی آرائه» به جای اینکه بروند دنبال علم و معانی واقعی آیات، آیات را در نظریات خودشان حمل می کنند. می گویند این آیه با این میزان و با این نظر موافق است. بیشتر مردم هم که قدرت تشخیص ندارند و خیلی هم اهل مراجعه به متخصصین نیستند معمولاً گول می خورند.

«وعطف الحق علی اهوائه» کلمه عطف با «علی» که بیاید به معنی برگرداندن است، حق را در هر زمینه ای، حالا حق به معنی قرآن است، به معنای سنت است، به معنای حلال و حرام است، به معنای امور معنوی نجات بخش است، با ترفند و حيله حق را برمی گردانند به خواسته های نامشروع و نامعقول و غیر منطقی شان.

«یومن الناس من العظام» یکی از کارهای پر خطرشان این است که آخرت مردم را با این کارشان به باد می دهند، مردم را از عظام ایمنی می دهند، يك جوری درباره عظام حرف می زنند که مردم را قانع می کنند که مردم در آن فضای ایمنی که اینها می سازند، خیالشان راحت می شود که ضرری نمی کنند.

«وَبِهَوْنٍ كَبِيرٍ الْجُرَائِمِ» «2» گناهان بسیار سنگین را در درون اینان خیلی سبک جلوه می دهند، که مردم بتوانند مرتکب کبائر شوند. يك مسائلی را با عنوان علمی، به خورد مردم بدهند.

مثل فروید، فروید توانست اروپا را با کتابهایی که نوشت قانع بکند که تمام زندگی یعنی غریزه جنسی آزاد، و جا انداخت برای مردم. در کشورهای اسلامی هم روشنفکران غریزه و آتھایی که با گول زدن مردم جیب پر می کنند، همین کار را می کنند، گناهان کبیره را، آن عظمتش را می شکنند که مردم دیگر مشکلی نداشته باشند.

شما در کشور خودمان می بینند، در این زمینه مقالاتی که قبل از انقلاب نوشته شد، پر هم نوشته شد. بعد از انقلاب هم قاچاق می نوشتند و چاپ می کردند. الان هم تقریباً به صورت خزنده در فیلمهای ایرانی که صدا و سیما هم نشان می دهد، راه پیدا کرده است. ارتباط دختر و پسر، قبلاً مادران ما، خانواده های مذهبی، چقدر زیبا مسئله محرم و نامحرمی را رعایت می کردند. اما الان خیلی کم شده است. یعنی این ارتباط نامشروع که خودش زمینه ارتکاب گناهان دیگر است در نسل جوان شکسته شده است. فرهنگ اینها مرتب تبلیغ می شود از دانشگاه و تا کوچه و بازار پسری که دوست دختر ندارد، یا دختر که دوست پسر ندارد، می گویند: قدیمی غیر متمدن، بالاخره به این شکلها می شکنند عظمت گناه را.

یکی از کسانی که در کشور ما آیات قرآن و روایات را جنایات کارانه در آراء مکتب خودش حمل کرد «حمل الكتاب علی آرائه» میرزا ابوالفضل گلپایگانی بود که قبلاً طلبه بود، درس حوزوی خوانده بود، برای خاطر دنیایش جذب حزب صهیونیسمی بهائیت می شود و برای اثبات به قول خودش حقانیت بهائیت، و اینکه

(1) نهج البلاغه: خطبه 86 (فی بیان صفات المتقین و صفات الفساق ...).

(2) نهج البلاغه: خطبه 86.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 304

دوران نبوت پیغمبر تمام شده است، کتابی می نویسد به نام فرائد نزدیک 400 صفحه است. چه جنایتی به قرآن و روایات کتاب شریف کافی کرده که پاسخ این جنایات به قول مجید فقط دوزخ است. حسبهم جهنم «1»

غوغا کرده این حزب در حمل کتاب در آراء و برگرداندن حق در خواسته‌های نامشروع اینان، حالا تا برسیم به «یومن الناس علی العظائم»

نکته‌ای در اینجا وجود دارد که روی این نکته استعمار انگلیس خیلی کار کرد، و موفق هم شد. من از قول خود امیرالمومنین جنایت اینان را که آیات قرآن را بر آراء خودشان و حق را بر احوال خودشان حمل می‌کنند مطلبی را بیان می‌کنم خطبه 17

معلوم است این مسئله در زمان خود حضرت هم بود که خوارج این راه را انتخاب کردند، بنی امیه در این زمینه مکتب سازی کردند و از قرآن مجید علیه خود قرآن و علیه حق به شدت سوء استفاده کردند.

جالب است که کلمات خطبه 17 با این خطبه 86 کاملاً همخوانی دارد.

اولاً ضرر جنایت را ببینید که با قرآن صورت گرفته، چقدر است که امیرالمومنین (ع) می‌فرماید: «الی الله اشکو» اگر من اصرار دارم مطلب عمقی روشن بشود. برای اینکه شما در تبلیغاتی که خواهید داشت با جوامع ارتباط زیاد پیدا می‌کنید این مطالب را داشته باشید تا آنها را آگاه کنید. اینها باید در اختیارمان باشد تا بتوانیم آنها را حفظ کنیم.

«الی الله اشکو» به خدا شکایت می‌کنند.

«يعيشون جهالاً و يموتون ضاللاً» زندگیشان بر پایه جهالت است و مرگشان هم بر پایه ضلالت است.

«ليس فيهم سلعه أبور من الكتاب» «2» ببینید اینان قرآن در درونشان چه وضعی دارند.

قرآن مجید را در دست اهواء و آراء خودشان قرار دادند. برای بی دینی با ترفند از قرآن كمك می‌گیرند، برای کوبیدن حق از قرآن كمك می‌گیرند، برای کوبیدن امیرالمومنین از قرآن كمك می‌گیرند.

چیزی در این عالم پیش این جنایت کاران «ابور»، یعنی بی سود، بی منفعت، بی ارزشتر از قرآن نیست چه زمانی معلوم می‌شود که هیچ چیز مثل قرآن پیش اینان بی ارزش نیست، «إذا تلى حق تلاوته» زمانی که کتاب خدا در بین مردم به يك شیوه صحیح خوانده شود، با كمك روایات اهل بیت معنی بشود، مشتاقانه مردم به جانب عمل به قرآن حرکت بکنند که اینها نمی‌خواهند جامعه اینگونه باشد.

نمی‌خواهند جوامع در چنین فضایی باشند، خدا می‌داند آمریکا و اسرائیل و انگلیس برای کوبیدن فرهنگ اصیل خدا در کشور ما چقدر عامل پنهان و غیر پنهان دارند. این را باید همه یقین بکنند که همه جا اینان مأمورانشان را جا انداختند.

در فیلم ساختن، در هنر پیشه‌ها، در دانشگاه‌ها، در کوچه و بازار، در مراکز اقتصادی، این را باید همه یقین داشته باشند که اینها مأمورانشان را همه جا دارند، پنهان و غیر پنهان دارند. پشت هم اندازهایشان که بتوانند مستمعین را قانع بکنند آشکارند، چون تحصیل کرده اند درس این کار را که از جهل جاهلان و از انواع فرهنگهای گمراهی ریسمان سفید و سیاه را به هم بیافند و جادوگری بکنند و مردم را از حق و از پروردگار جدا کنند.

الان ببینید که بامنبر، با مرجعیت، با کتابهای اصیل و با حرفهای درست و حسابی چقدر مخالفند

«اذا تلى حق تلاوته» «3» چقدر زیبا حضرت بیان می کنند. کی قرآن مجید پیش ایشان بی ارزش ترین جنس است.

جلوی قرآن و عمل به قرآن و تلاوت قرآن می ایستند و با کوبیدن منبرهای تبلیغی درست و حسابی، حالا یا مسخره می کنند به شکلی که جوانها پیششان بی ارزش بشود این حرفها، یا نه اگر نتوانند خود حرفها را

(1) مجادله: 8.

(2) نهج البلاغه: خطبه 17 (فی صفة من يتصدى للحکم بین الاحد)

(3) نهج البلاغه: خطبه 17.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 305

پیش مردم بی ارزش کنند، بین مردم گوینده را می کوبند، طرف را می کوبند که حداقل مردم دیگر دنبال گوینده نیابند، جلساتش تعطیل بشود، خلوت بشود.

اما همین قرآن که پیش این نابکاران بی ارزش ترین جنس است، حالا عکسش را ببینید

«ولا سلعه انفق ببعاً و لا اغلی ثمناً من الكتاب» «1» و هیچ چیز پیششان، با ارزش تر از قرآن و گرانها تر از کتاب خدا نیست، آنجاست که بر قرآن کف می زدند و به به می گویند و تشویق می کنند.

«اذا حُرِّفَ عن موضعه» وقتی که بر اساس هوی و هوس خودشان، یا هوی یا هوس پرستان داخلی و خارجی معنی بشود. يك شكلی قرآن معنی بشود که بتواند فرهنگهای غیر خدا را در بین مردم جا بیاندازد.

«ولا عندهم انکر من المعروف» پیش اینها هیچ چیز مثل خوبیها مورد نفرت نیست، شدیداً اینجا مورد نفرتشان است. رعایت محرم و نامحرمی مورد نفرتشان است، حلال و حرام خدا مورد نفرتشان است.

«ولا اعرف من المنکر» «2» هیچ چیز هم پیششان زیباتر و بهتر و خوش مزه تر از منکرات نیست.

پیغمبر می‌فرماید: «قال الله جل جلاله ما آمن بی من فسر برأيه» از خدا نقل می‌کند پیغمبر، پروردگار فرموده: «دین ندارد کسی که قرآن را تفسیر به رای خودش بکند.»

«ما آمن بی من فسر برأيه کلامی» «3» اهل تسنن يك روایت در این زمینه دارند «من قال فی القرآن بغیر علم»

تحصیلی نکرده، فقه نمی‌داند، اصول نمی‌داند، ادبیات نمی‌داند، به روایات آشنایی ندارد، می‌آیند و قرآن را معنی می‌کنند.

«فلیتوبوا مقعده من النار» «4» جایگاه و محل نشستنش محل دوزخ است، آتش دوزخ است.

باز روایتی را حضرت دارند که نقل می‌کنند: «من قال فی القرآن بغیر ما علم»

«بغیر ما علم»، یعنی جاهلان، یعنی از روی جهل قرآن مجید را ترجمه کند، تفسیر کند برای مردم «جاء يوم القيامة ملجماً بلجام من نار» «5» يك نامه امیرالمومنین به معاویه دارند که نامه 55 نهج البلاغه است، آن خیلی راهنمایی است برای ما، که چه کسانی با قرآن بازی می‌کنند.

«فعدوت علی الدنيا بتأویل القرآن» یعنی همیشه در مقابل عالمان واقعی، همیشه در مقابل انسانهای محتاط، در زمینه دین، این افراد قرار دارند.

عدوت یعنی تاختن و چهار اسبه رفتن، «عدوت علی الدنيا بتأویل القرآن» «6» که خودش تأویل می‌کرد قرآن را یا اخوندهایی که ساخته بود، آخوندهای درباری و حقوق بگیر. همه حکومتها داشتند، الان هم در حکومتهای کشورهای عربی و بعضی کشورهای آفریقایی دارند از این آخوندها که قرآن مجید را مورد خواست این ظالمان ستمگر معنی بکنند درحالیکه تفسیر قرآن و ترجمه قرآن کار راحتی نیست. خیلی مایه می‌خواهد که آدم وارد این مقوله بشود.

امام صادق به ابوحنیفه فرمودند: شنیدم کلاس تفسیر گذاشتی در مدینه، گفت بله. امام فرمودند: قرآن را که داری الان تفسیرش را به مردم تعلیم می دهی الان خوب می فهمی؟ گفت: بله.

(1) نهج البلاغه: خطبه 17.

(2) نهج البلاغه: خطبه 17.

(3) الأملی، شیخ صدوق: 6، حدیث 3.

(4) کنز العمال: 16 / 2، حدیث 2958.

(5) بحار الانوار: 111 / 89، باب 10، حدیث 20.

(6) نهج البلاغه: نامه 55.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 306

بالاخره قیافه علم داشت ابوحنیفه، قیافه استادی داشت ابوحنیفه در حالیکه خداوند انبیاء و ائمه را امام قرار داده، کل مردم را تا قیامت ماموم خود کرده، نباید مأموم، خودش را جای امام بگذارد و با زور امام را جای خودش قرار بدهد.

هیچ گناهی در این عالم سنگین تر از این جابجایی نیست که در سقیفه انجام گرفت، امام انتخاب شده حق را جای ماموم گذاشتن، ماموم را بردند جلو، لباس امامت به او پوشاندند، شما اگر بخواهید عوارض این جابجایی را حساب بکنید. نه اینکه نمی توانید ملائکه هم نمی دانند

عوارض این نابجایی را فقط خدا می داند، شما در زمان خودتان، حالا 1500 سال گذشته، قرن به قرن را ما نمی توانیم حساب کنیم، بالای يك میلیارد انسان داریم که به عنوان مسلمان دارند زندگی می کنند، ولی دینشان دین ساخت بنی امیه است. که دین بنی امیه هم ریشه اش در سقیفه بنی ساعده است. امام فرمودند این آیه آل عمران را برای من معنی بکنید.

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ «1»

فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا «2»

همین جمله را معنی کنید، همین و من دخلة کان آمنا.

فکر کرد که اگر آدم آگاه باشد که این مَنْ، مَنْ موصول است، دخل فعل ماضی است، ضمیرش به «مَنْ» برمی گردد، کان هم از افعال ناقصه است، اسم و خبر می خواهد، اسمش مستتر است که «هو» است و به همان «مَنْ» بر می گردد. «آمنا» هم روشن است

کسی که وارد مقام ابراهیم بشود، ضمیر «دخلة» به «مقام» برمی گردد.

ایمن، خیلی هنوز از این جریان نگذشته بود که حجاج بن یوسف به دستور عبدالملک مروان کعبه را محاصره کرد، مسجدالحرام را، برای دستگیری عبدالله بن زبیر، عبدالله با یارانش در مسجد الحرام سنگر گرفته بودند کنار مقام ابراهیم، حجاج هم با منجنیق کل مسجد الحرام را سنگ باران کرد و این عبدالله با يك تعدادی کنار مقام، با سنگ باران حجاج کشته شدند.

امام فرمود: از این جریان که سالیان درازی نیست گذشته پس فَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا

ابوحنیفه گفت اگر خدا به این قاطعیت می گفت: مقام ابراهیم و مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا «3»

چی شد پس این «آمنا»، یعنی آیه ای که غیر از این از آب در آمد، يك عده مقام ابراهیم بودند و هیچ امنیتی هم نداشتند، بلکه ضد امنیت داشتند، کشته شدند.

گفت: نمی دانم، فرمود: پس چرا رفتی تفسیر قرآن می گویی برای مردم، معنی مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا چیست؟

يك نکته عجیبی سوره حج دارد، در آیه ای که از وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ است

بسیار نکته مهم است که پروردگار به ابراهیم می گوید: اِذِّنْ فِي النَّاسِ یعنی تا قیامت اعلام کن تا پیاده و سواره کجا بیایند، خیلی نکته مهم است، نمی گوید بیایند مکه، بیایند مسجد الحرام، بیایند مشعر، بیایند صفا و مروه، می گوید اعلام کن، دعوت کن پیاده و سواره، انساها، ناس یعنی تا قیامت انساها يَأْتُوكَ رِجَالًا «4»

به جانب تو بیایند یعنی چه؟ یعنی به جانب دین خالص، به جانب فرهنگ ابراهیمی، به جانب حلال و حرام خدا بیایند، و الا اگر فرهنگ الهی در میان نباشد چهارمیلیون هم دارای دین اموی هستند، بیایند دور این خانه طواف بکنند، طواف که طواف نیست، این سعی صفا و مروه که سعی صفا و مروه نشد، واقعا این

(1) آل عمران (3): 96.

(2) آل عمران (3): 97.

(3) آل عمران (3): 97.

(4) حج: 27.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 307

وهابیان که می آیند صفا و مروه، جزء **ومن يعظم شعائر الله** هستند انصافا، کسانی که مسلک اموی دارند که کل اهل سنتند اینها واقعا **ومن يعظم شعائر الله «1»** هستند؟

امام فرمودند: کسانی که در عرصه امامت و ولایت ما قرار می گیرند، **كان آمنا**

این معنی ظاهر ندارد، زمان خود ما آل سعود در منطقه امن 500 نفر را کشتند، منطقه امن یعنی که دنیا و آخرت انسان سالم بماند، منطقه امن یعنی اگر در این منطقه مردی، **«من مات على حب محمد و آل محمد مات شهيدا» «2»**.

این منطقه، من مات علی ولایت محمد و آل محمد مات شهیدا، این منطقه، همین طوری رفتی کلاس تفسیر باز کردی؟

«يؤمن الناس من العظام» «3» عظام اگر بخواید به زبان روز معنی شود، به زبان الان، این است که اینها به مردم ایمنی می دهند از آمریکا و فرهنگش، از استعمار و فرهنگش، به مردم می گویند ما دویست سال از اینها عقب تریم، ما باید با اینها همکاری داشته باشیم، ما باید افراد اینها را استخدام بکنیم، ما نباید از ورود اینها به کشورمان بترسیم، همان بلایی که سر ممالك عربی روشنفکرها و فراماسونرها در آوردند، درها را باز کردند و تمام جامعه را در کام استعمار انداختند و گفتند: بیایند خرابی های ما را آباد می کنند، می آیند بودجه ما را تنظیم می کنند، می آیند از ما خرید می کنند، یا معنیش این

است، یا معنیش عقوبتهای سنگین خداست، که نترس، ربا هم يك نوع اقتصاد است، «انما الربا مثل البيع» این هم يك نوع خرید و فروش است.

در خطبه 214 که وجود مبارك امیرمؤمنان این آیه را عمقی بررسی می کنند که واقعا از ترکیب خود آیه آدم به وحشت می افند. منبرهای شیعه در گذشته دانسته و ندانسته از این آیه سوء استفاده کردند. ما غرک بربك الکريم «4»

که خدا روز قیامت گریبان را می گیرد و می گوید چه چیزی تو را به کریم مغرور کرد که اینهمه گناه کردی؟ بعد می گفتند: خود خدا دارد کرمش را در دهان گنه کاران می گذارد که گنه کاران بگویند ما به امید کرم تو گناه کردیم، می دانستم که تو کریمی و ما را می بخشی، و خدا هم از این تعریف خوشش می آید و به کسانی که يك عمری در گناه بودند می گوید: بخشیدم شما را، بفرمائید بهشت.

انبیاء بروند بهشت، ائمه بروند بهشت، اولیاء بروند بهشت، زحمت کش ها بروند بهشت. اینها هم که يك عمری گناه کار بودند، خدا خودش کرم را در زبانشان گذاشت با آیه که آنها هم بروند بهشت.

پس این آیات فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ «5»، چی میشه؟ وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ ... وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ «6»

يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ «7»

اگر گناه تو به وزن دانه ارزن باشد در دل مجموع سنگهای روی زمین پنهان باشد، به رخت می کشم و حساب می کنم، مگر با توبه واقعی تدارك دیده شده باشی. این هم يك جنایاتشان است.

(1) حج: 32.

(2) بحار الانوار: 23/ 233، باب 13 (به نقل از کشاف).

(3) نهج البلاغه: خطبه 86.

(4) انفطار: 6.

(5) زلزله: 8.

(6) انبیاء: 47.

(7) لقمان: 16.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 308

«يَوْمَ النَّاسِ مِنَ الْعِظَامِ، وَ يَهْوَنُ كَبِيرُ الْجُرَائِمِ» هیچوقت نمی آیند داستان قوم عاد را بگویند، قوم ثمود را بگویند، قوم نوح را بگویند، قوم لوط بگویند، لیست جنایت کارانی را که قرآن نام برده است بگویند، چون خودشان با مرید جمع کردن بی دین، جیبی پر بکنند و به شهواتشان برسند.

البته نمی توانم خیلی واضح بگویم، بعضی از فیلمها از بعضی از رهبران طریقت و دراویش آوردند دیدم، واقعا انسان بهتش می برد که زیر کلمه دین، قرآن، یا علی، چه جنایاتی به ناموس مردم شده، به پول مردم شده، و چقدر اینها هنرمندانه گناه را پیش مردم شکستند و با زنان متعدد شوهر دار زنا کردند، به عنوان اینکه ما تبرک پروردگاریم، اگر بدن شما به بدن ما لمس پیدا بکند قیامت دیگر عذاب ندارید، توده عوام به این حرفها گول می خورند، نمی آیند این آیات را برای مردم بخوانند.

وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ «1»
این ایمنی است؟

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كَلَّمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بِدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا «2» به جای اینکه بیایند گناه صغیره را پیش مردم بزرگ نشان بدهند بگویند، بین مخالفت با کی کرده ای، می آیند گناهان کبیره را می شکنند تا هم راهی برای خودشان باز بشود و هم مردم را به گناهی بکشند.

(1) نساء: 18.

(2) نساء: 56.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 309

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه شصت و نهم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 88 / 12 / 23

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

يك كار زشت اين عالم نمايان اين است كه حضرت مي فرمايد: «يهون كبير الجرائم» «1»

گناهان كبريه را در ذهن مردم كوچك مي كنند، مي شكند، سبك مي كنند و نهايتا زمينه سازي مي كنند كه اگر كسي گناهي مرتكب شد ناراحت نشود. حالا با تحريف معاني قرآن اين كار را مي كنند، با تحريف روايات اين كار را مي كنند در هر صورت يك گروه خطرناكي با اين كارشان باعث گسترش گناهان كبريه در جامعه مي شوند، و اهل آن نيستند كه در قلب مردم زمينه رجاء و خوف را بصورت متعادل ايجاد بكنند. از جمله حضرت استفاده مي شود كه فقط اميد مي دهند، آنقدر اميد كه يك اميد افراطي در دلها ايجاد مي شود و از خوف از عذاب و مقام خدا مردم را باز مي دارند كه كارشان كاملاً خلاف انبياء خدا و ائمه طاهرين و كتب آسماني است.

حالا اگر امثال اينان را بخواهيد در گذشته ببينيد بايد در آخوندهاي ساخت بنى اميه و بنى عباس ببينيد كه اينها توجيه گر تمام جنايات امويان و عباسيان بودند يعنى خلاف انبياء و ائمه و كتب آسماني حركت مي كردند با سبك كردن گناهان كبريه در نظر مردم (اين خيلي خطرناك است) استعداد پذيرش رحمت خدا را نابود مي كردند. رحمت خدا در قرآن بايد ديده بشود كه مشرق تجلى آن كجاست.

يك مجرمي ظاهرا با ابوذر هم سخن شد، ابوذر آياتي از قرآن مجيد را برايش خواند، بعد معلوم شد كه مجرم، گول خورده همين افراد است، برگشت گفت: «اين رحمه الله؟»، مرتب مي گوي دادگاه برگذار مي شود و چي مي شود و انگار رحمت

خدا را به کل یادت رفته است، جناب ابوذر فرمود: نه من رحمت خدا یادم نرفته، آدرس رحمت خدا را دقیقاً دارم و این آیه را خواندند. إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ «2»

حالا باید رفت در آیات قرآن محسن را دید و مصادیقش را نگاه کرد و با همین معجم المفهرس می شود بررسی کرد. خدا انبیاء را به عنوان محسنین معرفی می کند یا در آیه سوره آل عمران: وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ «3»

اما این بهشت برای چه کسانی است؟ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ

متقین چه کسانی هستند؟ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ «4»

نه مجرمین، و باز در آیاتی دیگر می فرماید: أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ «5»

یعنی نگاه من به اهل تسلیم و اهل جرم يك نگاه است أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ «6»

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ «7»

حالا یعلموینی که يك رشته علمش، علم به مشرق طلوع رحمت است، اینها با سبک کردن گناهان، چقدر آخوند در بین بنی امیه بود، چه تعدادشان نماز جمعه می خواندند و در نماز جمعه نود سال سب و لعنت به امیرالمؤمنین (ع) را جا انداخته بودند. چه گناهی کبیره تر از گناه حمله به شخصیت امیرالمؤمنین (ع) و کشتن ابی عبدالله (ع)؟! چقدر برای قاتلان سبک کرده بودند که راحت آمدند و این جنایت را مرتکب شدند؟!

(1) نهج البلاغه: خطبه 86.

(2) اعراف (7): 56.

(3) آل عمران (3): 133.

(4) آل عمران (3): 134.

(5) قلم (68): 35.

(6) سجده (32): 18.

(7) زمر (39): 9.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 310

این جمله را در دعای حضرت باقر (ع) باید همیشه مد نظر داشت، بخصوص در سخنرانی‌ها در دعای افتتاح: «انت ارحم الراحمین فی موضع العفو و الرحمة» «1»

رحمت او کم نیست بی نهایت است، من اگر استعداد گرفتارش را نداشته باشم این دلیل بر این نیست که آنجا کم دارد یا نقص وجود دارد. رحمت هست ولی میلیاردها نفر استعداد گرفتارش را در خودشان با روی آوردن به شیاطین و مکتب‌ها کشتند، اینها در بین مردم در این کارشان هم ژست معلمی می‌گیرند ولی در حقیقت قاتل شخصیت انسانند به جای اینکه معلم باشند.

اینها وقتی بین مردم قرار می‌گیرند گردنی کج می‌کنند و چهره ای می‌گیرند و با همین قیافه گرفتن‌ها در روزگار بنی امیه و بنی عباس ملت را جذب خودشان کردند در مقابل امام صادق (ع) می‌ایستادند که این لباس نرم و راحت را برای چه پوشیدی، تو که پسر پیغمبری و پسر علی بن ابی طالب هستی و اجداد تو همه زاهد بودند، امام در این جا چاره‌ای نداشتند، لباس را کنار زدند و يك لباس زبری را زیرش پوشیده بودند نشان دادند و گفتند: این را برای خدا پوشیدم، اما تو لباس زیرشمینه صوفی منشانه را برای مردم پوشیدی، زیرش هم يك پیراهن خیلی نرم به تن کرده‌ای. «يقول: اقف عند الشبهات» «2»

از این بازیگرها در زمان ما هم هستند، می‌گویند آقا ما هیچ دعوتی را برای مهمانی قبول نمی‌کنیم چون خیلی به غذای مردم اعتماد نداریم، در حالیکه ما قانون داریم در اسلام که «كل شی هو لك حلال حتی تعلم انه حرام بعینه» «3» اینجا دیگر جای ناز و غمزه کردن و قیافه گرفتن و پشت چشم نازک کردن و خود را اهل خدا نشان دادن و مثل یهودی‌ها يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ «4» که در این تزکیه نفس که بمعنای خودستایی است در این آیه که می‌گویند ما از شبهه فراری هستیم جایی نمی‌رویم.

بل الله یزکی من یشاء «5» خدا باید بر اساس يك ملاك از آدم تعریف کند، خود ستایی که سینه سپر کردن در مقابل پروردگار است. آنچه که فضیلت دارد ما اصابکم من حسنه فمن الله «6» به خود بستن آن، مبارزه با توحید است.

«يقول اقف عند الشبهات و فيها وقع» «7»

این ماهی شناگری در شبهات است، جلوی تو می گوید من اهل شبهه نیستم اما شناگر در شبهات است، خوب می خورد و به دروغ می گوید من نیستم چه شبهه معنوی چه شبهه مادی «و يقول اعتزل البدع» «8»

می گویند این حرفهایی که من می ززم اشتباه نکنید بدعت در دین نیست، ما بر اساس يك سلسله حقایق داریم برای شما مطلب می گوئیم. «و يقول أعتزل البدع، و بينها اضطجع» «9» در رختخواب بدعت دارند، غلت می زنند.

در خطبه 38 امیرالمؤمنین اینها را دشمنان خدا می داند. «و اما اعداء الله فدعا و هم فيها الضلال» گمراهی دعوت کننده اینان است «و دليلهم العمی» راهنماییشان کوردلی خودشان است، «فما ینجو من الموت من خافه»، می گویند (به ریا) ما از مرگ می ترسیم و خیلی سخت است و پرونده را باید چه بکنیم.

(1) مصباح الكفعمی: 578 (دعای افتتاح).

(2) نهج البلاغه: خطبه.

(3) الکافی: 313 / 5، باب نوادر، حدیث 40.

(4) نساء (4): 49.

(5) نساء (4): 49.

(6) نساء (4): 79.

(7) نهج البلاغه: خطبه 86.

(8) نهج البلاغه: خطبه 86.

(9) نهج البلاغه: خطبه 86.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 311

اما اینها باید بدانند خوف از مرگ عامل نجات نیست «ولا يعطى البقاء من احبه» آنگاه که مثل من علی و اولادم عاشق مرگ هستند، این عشق باعث بقا نیست، که حالا مرگ کاری به کار ما داشته باشد.

«فالصورة صورة انسان» 1» اینجا امیرالمومنین حقیقت اینها را آشکار می کند.

«و القلب قلب حیوان» 2»، قلب اینها قلب حیوانات است.

حیوانات انسان نما در حقیقت هستند آیه 12 سوره محمد دارد: وَالَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ نَاسِ يَاسَانَ يَتَمَتَّعُونَ غَرَقَ فِي لَذَاتِ مَادِي هَسْتَنْدَ مَطْلُوقَ وَ بِي قِيدَ وَ شَرَطَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ که اینها را کاملاً به انعام مثال می زند وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ

سوره اعراف آیه 176 وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ اخلد الى الارض یعنی مادی و پولکی کامل شده، هر کاری می کند حتی چهره دینی هم که گرفته برای پول در آوردن است وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ

سوره جمعه آیه 5 مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا

که این علمای یهود با چه چهره دلسوزانه این قوم یهود را از ایمان آوردن به پیغمبر منع می کردند و می گفتند از دیتان دست بردارید که دین این پیغمبر، لا دین است.

«لا يعرف باب الهدى فيتبعه» 3» این نامردمان نابکار دری از هدایت نمی شناسند چون دنبال اعمال قرآن و روایات و عالم ربانی که نیستند، کورند، دارند، هدایت را نمی شناسند تا پیروی کنند.

«و لا باب العمى فيضد عنه» 4» يصدُ وقتی با عنه می آید بمعنای اعراض است و باب کوردلی را هم نمی دانند که رو از آن برگردانند.

«و ذلك ميت الاحياء» 5» اینها مردگان در بین زندگان هستند، راه می رفتند می خوردند و حرف می زدند ولی عقلشان نابود، قلبشان مرده، بدن متحرك است.

«و ذلك ميت الاحياء» اما با این قیافه گرفتن‌ها با این پشت چشم نازک کردن‌ها و با این ناله کردن‌ها و با این دروغهایی که می‌گویند ما اهل شبهه نیستیم، ما اهل بدعت نیستیم، اینها روی مردمی که یا اول جاده هستند یا در جاده هستند ولی نه با استدلال و برهان، عجیب اثر می‌گذارند، می‌بینید در هر شهری یکی از اینجور آدمها که سر برمی‌دارد، یا در بین زنان یا در بین مردان با ادعایی که می‌کنند یا در دانشگاه‌ها با ژست علمی گرفتن، چقدر روی نسل جوان اثر می‌گذارند، چون این بیچاره‌ها واقعا قدرت تفکیک صورت را از سیرت ندارند، نمی‌دانند، به قول امیرالمومنین (ع) اینان هم حیوانند هم ترسو ولی با این بازیگریهایشان فریب می‌دهند و مردم هم مریدشان می‌شوند فرهنگشان را می‌پذیرند.

يك پيش نمازی بود اواخر قاجاریه در شهر همدان، با يك روحانی از طریق قصر شیرین می‌روند عراق برای زیارت، آنجا این روحانی به این پیش نماز همگانی می‌گوید برویم ملاقات آخوند ملامحمد بهائی که از چهره‌های برجسته علم و عمل بود. و در همدان دفن است و زیارتگاه است برای مردم.

وارد بر آخوند ملامحمد بهائی می‌شوند وقتی که بلند می‌شوند بیایند بیرون، آخوند ملامحمد به آن عالم می‌گوید بایست، اما آن پیش نماز می‌رود بیرون. آخوند به این عالم می‌گوید این مرتبه هیچ کدام و حتی در همدان با این زندیق هم صحبت نشو و رفاقت نکن.

این عالم خیلی جا می‌خورد که این بین مردم خیلی محبوب است، بین مردم خیلی جا دارد، چطور؟ آخوند می‌گوید این زندیق سید هم است.

(1) نهج البلاغه: خطبه 86.

(2) نهج البلاغه: خطبه 86.

(3) نهج البلاغه: خطبه 86.

(4) نهج البلاغه: خطبه 86.

(5) نهج البلاغه: خطبه 86.

این بدبخت، متوجه نمی‌شود تا کودتای رضا خان، در دولت رضا خان همین آدم لباس آخوندی را در می‌آورد و کراواتی می‌شود و حتی چادر از سر خانم خودش بر می‌دارد، می‌گوید دیگر دوره آخوندی و دین داری و این بازیها گذشته.

جلساتی را در همدان تشکیل می‌دهد. و نسل جوانی که در عصر رضا خان در همدان بسرعت بی دین شدند، بی نماز شدند، گناهکار شدند، با سخنرانیهای این آقا بی دین شد. همه را بی نماز کرد، همه را روزه خور کرد، همه را اهل گناه کرد و چهره عالمانه گرفت «و لیس به عالم».

«اقف عند الشبهات و فیها وقع و یقول اعتزل البدع و بینها اضطجع»

همیشه هم هستند مردم هم ظاهرشان را از باطنشان تشخیص نمی‌دهند اینها هم، صحبت‌های خوش مزه‌ای را برای مردم می‌گویند و مردم هم واقعا دوست ندارند پابند اینان بشوند که آقا این حرام است، این درست نیست، این را خدا نمی‌پسندد، دوست دارند به قول قرآن مجید **بل یرید الانسان لیفجر امامه «1»**

مرتب به آنها گفته نشود حلال و حرام، حجاب حرام است، ربا حرام است، یکی را می‌خواهند که قانعشان کند بی حاجای عیب ندارد، قانعشان کند ربا مثل بیع است.

آخوندی در سایتش نوشته بود، به این گونه که زن پوشیده باشد هیچ ربطی به خدا و به پیغمبر و به دین ندارد، جزء واجبات و فرائض الهیه نیست.

این را از من آخوند خیلی راحت تر قبول می‌کنند تا يك كت شلواری، خیلی بد نوشته بود علیه دین.

این حیوانات انسان نما گاهی از گروه مثل شما در مردم آراسته تر می‌نمایانند و وارسته تر می‌نمایانند. می‌گویند آقا بیا این رو ببین چه کار به این آخوندها داری، اینها گاهی بین مردم دایه مهربانتر از مادرند و سلمان‌تر از امیرالمومنین (ع) هستند و اینطور خودشان را جا می‌اندازند، که آسیب اینها به تاریخ بشریت و مردم ساده لوح از آسیب مار و عقرب بیشتر و خطرناکتر است.

شما ببینید گردنش را کج کرده است با يك لباس مندرسی نشسته، حسن بصری می‌خواهد وضو بگیرد، مریدانش هم منتظر هستند که حضرت آقا بیاید در محراب بایستاد حالا آیات جهاد قرآن را شما در نظر بگیرید، روایات پیغمبر را در باب ناکثین و مارقین و قاسطین در نظر بگیرید، مجوز پیغمبر را در جنگی که امیرالمومنین بخاطر عمل نکردن به قرآن با اینان دارد را همه را کنار هم بچینید. عصمت امیرالمومنین را هم لحاظ نکنید، آنوقت این امیرالمومنین به این حسن بصری

می گوید: این وضویی که داری می گیری، در آبش داری اسراف می کنی، چقدر آب برای وضو روی زمین می ریزید، با يك لیوان معمولی هم می شود وضو گرفت، اسراف نکن.

برگشت به امیرالمومنین گفت: خودت را نصیحت کن که خون هزاران را نفر در جنگ صفین ریختی، آنها اسراف نبود، این يك ذره اسراف است.

اینها از همان چهره ها هستند، دایه مهربانتر از مادر، سلمان تر از امیرالمؤمنین، با این حیواناتی انسان نما معلوم نیست چند میلیارد انسانها گمراه شدند و به جهنم رفتند.

يك متنی را جلال الدین در مثنوی دارد که شنیدنی است:

جمله عالم زین سبب گمراه شد کم کسی ز ابدال حق آگاه شد (د

همس) ری ب) ا انبی) ا ب) رداشتن) د اولیاء را همچون خود پنداشتند

گفته اینك ما بشر ایشان بش) ر ما و ایشان بسته خوابیم و خور

چه فرقی بین ما و ائمه است؟

اینها پله پله شخصیت امیرالمومنین و ائمه (علیهم السلام) را می پوشانند در فکر شما تا نهایتا به اینجا برسانند که اینها ولایت نداشتند و اطاعت از آنها واجب نیست، تو خودت بین از دین قرائت چیست؟ کاری به علی و امام صادق (علیهما السلام) نداشته باش.

گفته اینك ما بشر ایشان بشر ما و ایشان بسته خوابیم و خور

همانی که در سوره فرقان می گوید، که اگر تو پیغمبری چرا در بازارها راه می روی، چرا زن می گیری؟ چرا گوشت می خوری؟ با من چه فرقی می کنی، کی گفته من مطیع تو باشم؟

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 313

ای) ن ندانستند ایش) ان از عم) ی هست فرقی در میان بی منتهی

نفهمیدند، احمق، تو يك عالم، امیرالمومنین هم يك عالم، تو خودت را با امیرالمومنین (ع) مقایسه می کنی؟ اینها همان دزدان در این لباس اند، که کم هم نیستند کسانی که این لباس را دزدیدند.

هر دو گون زنبور خوردن) د از مح) ل ليك ش) د زان نيش زى) ن ديگ) ر غسل

هر دو گون آهو گياه خوردند و آب زين يکى سرگين شد و زان مشك ناب

معاويه خورد ولی خوراکش تبديل به آن همه جنایت شد، امیرالمومنین هم یا نان خالی خورد، یا خرما خورد یا یا خون نمک خورد، نطفه اش شد این فرزندان، مغزش شد مشرق نهج البلاغه، انرژی هم شد آن عباداتی که یکی اش «ضربه علی يوم الخندق افضل من عباده الثقلين» است،

هر دو بی خوردند از يك آبخ) و ر این يکى خالى و آن پ) ر از شك) ر «1» ص) د ه) زاران ای) ن چنین اشب) اه بین فرقه) ان هفت) اد سال) ه راه بی) ن

این خ) وردگ) ردد پلی) دی زو ج) دا وآن خوردگ) ردد همه نور خدا

این خورد زای) د همه بخ) ل و حسد وآن خورد زای) د همه ن) و ر اح) د

سح) ر را با معج) زه ك) رده قی) اس ه) ر دو را بر مك) ر پن) دارد اساس

س) اح) ران م) وسى از استی) زه را برگرفت) ه چ) ون عص) ای او عص) ا

زين عصا تا آن عصافرقى است ژرف زين عمل تا آن عمل راهى شگرف

لعن) ت الله این عم) ل را در قف) ا رحم) ت الله آن عم) ل را در وف) ا «2» «و ذلك ميّت الاحياء» «3» نه مرده پوسیده بی حرکت، بلکه يك مرده موزی و زیان بار که بوی عفونت درونشان بخاطر مردن عقل و وجدان، مشام انسانهای واقعی را واقعا آزار می دهد.

بعد به گرفتاران در این دامها خطاب می کند، «فاین تذهبون؟» «4» با افتادگان در دام فرهنگ بنی امیه و فرهنگ فرعونیان و فرهنگ غریبان و فرهنگ هندیان و فرهنگ شرقی ها، کجا دارید می روید؟ آخر کارتان کجاست؟

«انی توفکون؟» «5» دین را از که می جوئید؟ خیر دنیا و آخرت را از چه فرهنگی دارید می طلبید؟

و حال اینکه: «والاعلام قائمه» «6» معجزات مانند قرآن، نشانه های راه راست مانند سنت پیغمبر و فعلش و عمل معصوم در این بیابان زندگی برپاست می بینند.

«و الايات واضحة» «7» دلائل حجت ها و مسائل الهی، از طریق قرآن و اهل بیت در همه امور آشکار و روشن است.

«والمنازل منصوبه» «8»، منار اسم مکان در جایگاه نور چراغهای هدایت مثل وجود پیامبر و قرآن، اهل بیت، برایتان نصب شده، همه چیز برایتان روشن و معلوم قرار داده شده است. نشانه ها همه برپا است. آیات همه واضح است، در جایگاه نور چراغهای نور منصوب به توجه به این مسائل «این تذهبون؟» کجا می روید؟

(1) مولوی (مثنوی).

(2) مولوی (مثنوی).

(3) نهج البلاغه: خطبه 86.

(4) نهج البلاغه: خطبه 86.

(5) نهج البلاغه: خطبه 86.

(6) نهج البلاغه: خطبه 86.

(7) نهج البلاغه: خطبه 86.

(8) نهج البلاغه: خطبه 86.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 314

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 86) جلسه هفتم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 88/12/24

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

امام در پایان خطبه هشتاد و ششم با فرمایش‌هایشان که یقیناً يك عده از این فریب خورده‌ها در این سخنرانی شرکت داشتند، زنگ بیدار باش سختی را می‌زنند تا بلکه این به دام افتاده‌ها در دام گرگها را بیدار بکنند. البته این زنگ بیدار باش برای همه زمانها و همه روزگارا است. بخصوص این زمان که پیچیدگی زیاد است، فرهنگهای مختلف با ژست علمی وارد زندگی مردم شدند، اربابان کفر و ضلالت برای سرقت دین مردم، البته گاهی با اسلحه دین در کارند،

«فَأَيُّ يَتَاهُ بِكُمْ!» «1» در کدام بیابان گمراهی شما را سرگردان کردند؟ [و كَيْفَ تَعْمَهُونَ] بسیار شگفت انگیز است، امیرالمومنین می‌فرمایند، حتی برای خودشان، بسیار شگفت انگیز است [كَيْفَ تَعْمَهُونَ] که چگونه در تاریکیها غرق شدیم، غوطه ور شدیم، این «واو» جمله بعد، «واو حالیه» است «وَوَيِّنْكُمْ عِتْرَةَ نَبِيِّكُمْ»

مگر نه اینکه پیغمبر، 23 سال مردم را سفارش به مراجعه به امیرالمومنین کردند. کراراً از عترتشان در لحظات آخر عمرشان اسم بردند، «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» «2» فرمودند. امام می‌فرماید: اهل بیت پیامبر (ص) الان دارند در میان شما زندگی می‌کنند، یعنی حق آشکارا در بین شماست، که در جملات قبل هم فرمودند که اینها هستند که راه تربیت کردن شما را به آداب حق و متخلق کردن شما را به اخلاق مفاسد و مصالح حیات شما را از همه بهتر می‌دانند، معلم اینها هستند، عالم اینها هستند، نه آنهایی که بنی امیه عَلم کردند، آنها «لَيْسَ بِعَالِمٍ» هستند، و اهل بیت پیغمبر (علیهم‌السلام) بدون کمترین توقع، می‌خواهند امور مادی و معنوی شما را اصلاح بکنند، با وجود يك چنین دلیل پرقدرتی و چراغ فروزانی، «فَأَيُّ يَتَاهُ بِكُمْ وَ كَيْفَ تَعْمَهُونَ»

شرح ابن ابی الحدید، در توضیح «بَينَكم عِترَةُ نَبِيِّكم»، زیباترین متنی را ارائه داده است: «قَد بَينَ»، قد بین یعنی توضیح داد، آشکار کرد، «قَد بَينَ رسول الله عِترَةَ مَنْ هِيَ» «3»، ایشان روشن کرد که عترت من چه کسانی هستند؟ که فردا بعد

از من کسانی را به عنوان عترت، «فقال عترتی اهل بیتی»، «وبین فی مقام آخر، من اهل بیته»، کی به چه صورت معرفی کرد؟ «حیث طرح علیهم کساء»، آنوقت که یک پوششی را روی همه آنها انداخت، زمانی که این آیه نازل شد، [إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ] «4» فرمود: «اللهم هؤلاء اهل بیتی فأذهب الرجس عنهم» «فان قلت: فمن هی العتره التي عنها اميرالمومنین (ع) بهذا الكلام»، حالا قصد خود امیرالمومنین و نیت حضرت از این کلام، «بینکم عتره نبیکم» چه کسانی هستند؟ «فمن هی العتره؟ التي عنها اميرالمومنین»، عنها یعنی قصد و توجه، «بهذا الكلام»، ابن ابی احدید می گوید: «قلت: نفسه و ولده»، منظور از «عتره نبیکم»، خودش بود و حسن و حسین، «والاصل فی الحقیقه نفسه»، می گوید: در حقیقت ریشه خودش است، ریشه عترت، «لأن ولديه تابعان لله و نسبتهما الیه»، نسبت حسن و حسین (علیهما السلام) به امیرالمومنین «مع وجود اميرالمومنین كمثل الكواكب المضيئ مع طلوع الشمس المشرقه»، مانند خورشید نسبت به ستارگان است، «وقد نبّه النبی (ص) علی ذلك بقوله: و ابوکما خیر منکما» «5».

(1) نهج البلاغه: خطبه 86.

(2) وسائل الشیعه: 33 / 27، باب 5، حدیث 33144.

(3) شرح نهج البلاغه: 375 / 6، چاپ دار احیاء التراث العربی.

(4) احزاب: 33.

(5) شرح نهج البلاغه: 376 / 6.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 315

به نظر من خیلی زیبا توضیح داده، «وبینکم عتره نبیکم» را، ادامه حرف امیرالمومنین (ع):

«وَهُمْ أَزَمُّهُ الْحَقِّ»، اینان یعنی اهل بیت علیه السلام زمامداران حق هستند، یعنی مهار حق دست اینها است، حق بریاست تا آنان برپا باشند، اگر خانه نشین بشوند حق تعطیل می شود و باطل به جریان می افتد، اینجا ابن ابی الحدید باز جمله جالبی دارد: «جعل الحق دائراً معهم حیثما دارو و ذاهبا معهم حیثما ذهبوا» «1»، اگر جامعه دنبال اهل بیت باشد جامعه بر حقی است، اگر اهل بیت را رها بکنند که آنها از متن جامعه حذف بشوند، حق هم حذف می شود، «والسنه

«الصدق»، و اهل بیت زبان صدق هستند، یعنی چی؟ یعنی «لما كان يصدر عنهم حكمٌ و لا قولٌ الا و هو موافقٌ للحق»، برای اینکه ذات اهل بیت صدق است، ماهیتشان صدق است وجودشان صدق است. «ولا يصدر عنها قولٌ كاذب اصلا». از این زبان دروغ صادر نمی شود.

يك دليل خيلى زيبايى است كه خيلى عالى بيان شده، انسائى كه سراپا صدق هستند، ابدا قول كاذب از آنها صادر نمى شود، پس هر چي مى گويند حق است، ديگران نه، هرچه مى گويند حق نيست، اگر هم حق بگويند حقشان در باطل، گم است.

«فأنزلوهم منازل القرآن»

ابن ابى الحديد در اينجا مى گويد: «تحتة سرّ عظيم»، ذيل اين جمله سر عظيمى است و آن اين است «وذلك انه امر المكلفين»، خدا امر كرده مكلفين را يا اينجا اميرالمومنين مكلفين را امر مى كند كه نسبت به عترت پيغمبر در اجلالشان و انقياد نسبت به آنها و طاعت اوامرشان كه مجرى قرآنند، مردم تسليم باشند.

«ادله النصوص قد دلّت على عصمه»، اين را هم اضافه مى كند كه چرا تا قيامت به اينان مانند قرآن احترام بكنند، چرا تسليم اينها بشوند، «انزلوهم باحسن منازل القرآن»، ابن ابى الحديد مى گويد: مى خواهد وزن اهل بيت را با وزن قرآن براى مردم بيان كند كه يكي است و مى گويد: چرا اينها سرتاپا صدق هستند، مى گويد «ادله النصوص»، روايات «قد دلّت على عصمته و القطع على باطنه ومغيبه»، ادله نشان مى دهد كه ايشان داراي مقام عصمت است، عصمت در باطن و ظاهر اميرالمومنين قطعى است «وان ذلك امرٌ اختص هو»، اين عصمت ويژه اميرالمومنين است، «دون غيره من الصحابه»، خودش مى گويد ما براى ابوبكر و عمر و عثمان و عبدالرحمان بن عوف، مقام عصمت قائل نيستيم، وقتى كسى معصوم باشد، پس سراپاي وجودش صدق است. حالا كه اين گونه است به چه دليل واجب است ما از آنها اطاعت بكنيم؟!

«و رُدُّوْهُم وُرُودَ الْهِيمِ الْعِطَاشِ» 2، اين دنباله امر امام است.

مثل شترى كه سخت در كوير گرم تشنه است و دنبال آب است به اين شكل با ما اهل بيت رفتار بكنيد، اميرالمومنين مى فرمايد: تشنه معارف آنها باشيد، تشنه يافتن آنها باشيد، تشنه ديدار آنها باشيد، تشنه اطاعت و انقياد از آنها باشيم.

«ايها الناس، خذوها عن خاتم النبیین»

يعنى سفارش هاى پيغمبر را درباره اينها عمل بكنيم كه حضرت فرمود: «انه يموت من مات منا و ليس بميت»، كه ما با مرگ نمى ميريم، «ويلى من بلى منا و ليس ببال» ما با مرگ كهنه نشديم، ما وارد يك زندگى قويترى شديم، حالا يا معنايش

این است که ما اشراف داریم به شما در انتقال به عالم بعد، که روایاتمان هم می گوید، که همین آیه سوره توبه برای ما کافی است که «سین» آن برای تحدید است، سر مضارع آمده است، «سین» زمانی نیست، [فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ] «3»

(1) شرح نهج البلاغه: 376 / 6.

(2) شرح نهج البلاغه: 377 / 6.

(3) توبه: 105.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 316

تناقضی با [كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ] «1»، چون آیه دیگری داریم، [وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنَّ لَّا تَشْعُرُونَ] «2» حیات برزخی در روایات هم آمده، در آیات قرآن هم است، برای همه یکسان نیست، ارواح عالیه متنعم هستند، چه ارواحی در عالم برزخ عالی تر و بارفعت تر از روح پیغمبر و ائمه و با توجه به اینکه یازده نفر از ائمه شهید شدند. و زهرا علیهاالسلام دوازدهمی ایشان هستند و پیغمبر هم که ریشه ایشان است، بر اساس این آیه [وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ] مرحوم مجلسی و شیخ مفید و کلینی و طوسی می گویند: این ارواح عالیه در عالم برزخ در بدن مثالی قرار دارند، برزخ این قبر زمین نیست، دارای بدن لطیف و نوری متناسب با عالم برزخند و اشراف هم دارند، «تسمع کلامی و تشهد مقامی و تزدد سلامی»، این اعتقاد ما شیعه است، دلیلمان هم آیه است [وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ]

دلیل عقلیمان این است که ارواح عالیه خیلی با ارواح دانیه تفاوت دارند، [فَلَا تَقُولُوا بِمَا لَا نَعْرِفُونَ] «3» چیزی را که نمی دانید نگوئید، جاهلانه حرف نزنید،

«فَأَن كَثَرَ الْحَقُّ فِيمَا تَنَكَّرُونَ»، 90 درصد حق که شما منکرشان هستید و ده تای آن را منکر نیستند در اهل بیت است، بیایید عالم بشوید، بیایید آگاه بشوید، بدون شناخت ما درباره ما حرف نزنید، این جمله هم که بعد از این جملات بسیار مهم است.

«وَاعْذِرُوا مَن لَّا حُجَّةَ لَكُمْ عَلَيْهِ» «4» من امیرالمومنین را معذور بدارید که هیچ دلیلی علیه من ندارید، چرا که من يك عمری است در هدایت شما با وجود شما زحمت کشیدم، من در ارشاد شما کوتاهی نکردم، من هیچ عذر و بهانه‌ای را برایتان نگذاشتم که بر ضد من حجتی اقامه کنید و به نفع خودتان دلیلی بیاورید که علی از ما کم گذاشت، علی سکوت کرد، علی به جهاد نیامد، علی حلال و حرام ما را بیان نکرد، نه اینطور نیست، من معذور هستم و شما معذور نیستید، واقعا چه حجتی را می‌شود علیه حجه الله اقامه کرد، امیرالمومنین در قول، در عمل، در اخلاق، در تفکرات، در حرکات و در سکنای حق و بر همه حجت است، هیچ کس بر او حجت ندارد، این جمعیت عظیم زمان خودش، که يك عده در صفین گرایش به معاویه پیدا کردند، يك عده خوارج نهروان شدند، يك عده دنبال شتر آن زن راه افتادند، هیچ حجتی بر او نداشتند اما امیرالمومنین بر آنها همه نوع حجتی داشت و معذور بود، چطور می‌شود علیه امیرالمومنین حجت اقامه کرد؟ در حالی که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الحق مع علی و علی مع الحق» «5» این را اهل تسنن هم نقل کردند. «وما شککت فی الحق مذأریته» «6» من در حق، هیچ حقی از وقتی به من ارائه شده، یعنی در زمان کودکی، یکبار هم شک نکردم، و فرمود: «ما کنت اعبد رباً لم اره» «7»، و فرمود «والله لو اعطیت الاقالیم السبعه بما تحت افلاکها علی ان اعصى الله فی نخل» «8» و الله اگر جهانهای هفتگانه را با هر چه در آن است بمن بدهند تا من يك پوست جوئی را از دهان مورچه بگیرم، انجام نمی‌دهم. چه کسی در این دنیا است که بگوید امیرالمومنین دنبال مال و منال بوده، دنبال مقام بوده، کسی که می‌توانست با يك کلمه «آره» به عبدالرحمن عوف تعهد بدهد که در شورای تشکیل عمر، که عبدالرحمن عوف جزء شش نفری بود که بنا

(1) آل عمران: 185.

(2) بقره: 154.

(3) نهج البلاغه: خطبه 86.

(4) نهج البلاغه: خطبه 86.

(5) بحار الانوار: 29/38، باب 57.

(6) نهج البلاغه: حکمت 184.

(7) الکافی: 97/1، حدیث 6.

(8) نهج البلاغه: خطبه 215.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 317

بود حاکم تعیین بکنند، دستش را دراز کرد طرف امیرالمومنین، «ابایعک علی کتاب الله و سنته رسوله و سیر الشیخین»
 «1»، می توانست بگوید باشد، قدرت را که در دست گرفت، بگوید شیخین کی هستند؟ من خودم حجت خدا هستم و
 من خودم علم هستم.

می توانست با این کلمه آری سی سال رئیس جمهور مملکت باشد، اما نگفت، این امیرالمومنین است، چه حجتی بر علی
 دارد؟ تمام عالم محکوم علی هستند، «أَلَمْ أَعْمَلْ فِیْكُمْ بِالثَّقَلِ الْاَكْبَرِ»

آیا من در بین شما تمام کارهایم قرآنی نبوده است؟ قرآنی که وزن شما ملت را تشکیل می دهد، «وَ أَلَمْ أَعْمَلْ فِیْكُمْ بِالثَّقَلِ
 الْاَكْبَرِ اَتَرَکْ فِیْكُمْ الثَّقَلَ الْاَصْغَرَ!» «2»، آیا من همه کارهایم قرآنی نبوده؟ آیا من عترت پیغمبر را در بین شما قرار ندادم،
 معرفی نکردم؟

«قَدْ رَزَقْتُ فِیْكُمْ رَاۤیَةَ الْاِیْمَانِ»، من با کمک قرآن و بیان حق، پرچم ایمان را میان شما محکم کردم.

«وَوَفَّقْتُكُمْ عَلٰی حُدُودِ الْحَالِلِ وَ الْحَرَامِ»، در این عمری که با شما بودم، حلال و حرام خدا را برای شما بیان کردم.

«وَ الْبَسْتُكُمْ الْعَافِیَةَ مِنْ عَدْلِ»، من زمینه سلامت همه جانبه را برای شما فراهم کردم.

«وَ فَرَشْتُكُمْ الْمَعْرُوفَ مِنْ قَوْلِی وَ فَعَلِی»، من بساط نیکو و سفره خیر را در گفتار و عملم برای شما گستراندم.

«وَ اَرَبْتُكُمْ کَرَامَتِ الْاِخْلَاقِ مِنْ نَفْسِی»، ارزشهای اخلاقی را از خودم نشان دادم.

«فَلَا تَسْتَعْمِلُوا الرَّأۤیَ فِیْمَا لَا یَدِرُکُ قَعْرَهُ الْبَصَرُ»، رای تان را در آنچه بصیرت ندارید به کار نگیرید و نظر نابجایتان را وارد
 زندگی نکنید، درک حقایق کار ماست به ما مراجعه بکنید. يك هشدارى هم به ترسوها می دهد، به آنها که زود تحت تأثیر
 جریانات قرار می گیرند، در پایان خطبه می فرماید: روزگار به جایی رسیده در نفهمی مردم و بی خبری مردم که «حَتَّى یَظُنُّ
 الظَّانُّ اَنَّ الدُّنْیَا مَعْقُولَةٌ عَلٰی بَنِی اَمِیة»؛ بیچارهها فکر کردند که زمام کل امور زندگی و دنیا و حکومت بسته شده به گردن

بنی امیه، ما اصلا يك چنین رای نداریم که حکومت برای يك طایفه ابدی باشد، و دائمی باشد، و این گمان کننده، گمان می کند که «تَمْنَحُهُمْ دَرَّهَا». دنیا همه منافعش را به طرف بنی امیه جهت داده است، اینطور نیست، بنی امیه لحظه به لحظه ضرر می کنند، با این بی دینی و ظلم و غارتگری به طرف جهنم می روند.

«و تَوَدُّهُمْ صَفْوَهَا»، باز هم این گمان کننده فکر می کند که تمام امتیازات وقف بنی امیه شده، نه اینطور نیست، بیائید با چشم علی نگاه بکنیم، که اینها به طرف جهنم می روند.

«و لا يَرْفَعُ عَنْ هَذِهِ الْأَمَّةِ سَوْطُهَا وَ لَا سَيْفُهَا» خیال می کنند تازیانه بنی امیه و شمشیر و سرنیزه دائمی است و نمی دانند که انقلابها خواهد شد و اینها را نابود خواهد کرد.

«و كَذَبَ الظَّانُّ لِذَلِكَ» گمان این گمان برنده دروغ است، چون مردم فکر می کردند برای حفظ زندگیشان باید علی را رها بکنند و بروند به طرف بنی امیه.

«بَلْ هِيَ بَحَّةٌ»، خیلی تعبیر زیبایی است، این حکومتی که دست اینها است، مثل يك آب دهان یا يك چیز محقری از غذا است که پس از جویده شدن بیرون انداخته می شود.

«بَلْ هِيَ بَحَّةٌ مِنْ لَذِيذِ الْعَيْشِ يَتَطَعَمُونَهَا بُرْهَةً، ثُمَّ يَلْفِظُونَهَا جُمْلَةً» يك مدتی در خوشی دست و پا می زنند، مدتی از زندگی به حرام برخوردارند و بعد از آن هم بیرون می اندازند. با کوله باری بسیار سنگین از دنیا خارج می شوند.

کجا می روید؟ دنبال کدام فرهنگ هستید؟ چه می کنید؟ اینها هشدارهایی بود که حضرت برای امت تا روز قیامت عنایت فرمودند.

(1) بحار الانوار: 398 / 31؛ شرح نهج البلاغه: 188 / 1، قصه الشوری.

(2) نهج البلاغه: خطبه 86.

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 234) جلسه هفتاد و یکم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 89 / 1 / 15

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

خطبه اول که در رابطه با خلقت است. هنوز هم به نظر می‌رسد با این همه پیشرفت علوم درکش حتی برای بعضی از درس خوانده‌های دنیا مشکل باشد.

«خطبه قاصعه» یکی از طولانی‌ترین خطبه‌های امیرالمومنین (ع) است که به نظر محققان نهج البلاغه این خطبه در شهر کوفه ایراد شده، علت ایرادش هم این بوده است که يك تعدادی فتنه گر، آشوب طلب به جان مردم می‌افتادند و چون کارشان، فتنه‌هایشان، آشوبگریشان ریشه در عصبیت و کبر و عشق به غلبه و قهر به مردم بود، و این مجموعه حالشان و کارشان به طور یقین يك عمل ابلیسی و يك اخلاق شیطانی بود، وجود مبارك امیرالمومنین (ع) این خطبه را در بین همان مردم فتنه گر و آشوب طلب ایراد کردند.

علت اینکه نامش را «خطبه قاصعه» گذاشته اند. کلمه «قصع» در لغت حدود هفت معنا دارد، نزدیکترین معنا به این خطبه این است که حضرت آیاتی را بر ضد ابلیس، به کار گرفتند و آن آیات هم به شدت این مبتکر را تحقیر و تصغیر کرده است. این معنا مناسبتر است، به قصع در این خطبه: یعنی تحقیر کردن متکبران، و بیان می‌کند به متکبران و اهل غرور و کبر که شما، چیزی نیستید، اینهایی را که به خود بسته اید، این حالت غرور و نخوت و کبر و منیت. يك بستن دروغی است، ندارید و ادعایش را می‌کنید، در وجودتان موجود نیست و آثاری از این مسائل در ظاهر و باطنان نیست، اما به دروغ وانمود می‌کنید که اهلش هستید، به این علت این کلمه انتخاب شده و این معنا هم به این خطبه نزدیکتر است.

البته امام بخاطر اینکه می‌خواستند اهل کبر و غرور را بکوبند، تحقیرشان بکنند، آمدند در مقدمه این خطبه و در آخرهای خطبه مسئله ابلیس، اخلاق و فعلش را مطرح کردند و عاقبت و نتیجه کارش را بیان کردند، خواستند به تمام متکبران تاریخ و به تمام اهل نخوت و آنهایی که صفاتی را به دروغ به خودشان می‌بندند، بفهمانند که شما در هر شأنی که هستید به سمت سقوط و نیست شدن حرکت می‌کنید.

این خیلی مهم است. تجربه تاریخ حیات بشر هم این معنا را نشان داده است که هیچ متکبری و اهل نخوتی و اهل غروری و هیچ خود بزرگ بینی، سیرش را در این جاده تمام نکرده است و به طرف بالا حرکت نکرده، بلکه حرکتش حرکت نزولی بوده است. همین طور رفته و اسب دوانده و خودش را يك سر و گردن بالاتر از دیگران دانسته و از هیچ کسی بر عهده خودش حقی قائل نبوده است بلکه خودش نسبت به دیگران صاحب حق دانسته است. تا آنجا که در نهایت در کمال حقارت و ذلت و پستی قرار گرفته است.

قرآن کریم بیان می کند. سرگذشت قدرتمندان زمان انبیاء را، حالا چه قدرتهای دولتی و چه قدرتهای ملتی را که بصورت قوم نوح، قوم عاد، قوم ثمود، بیان می کند و در بعضی از آیات به دولتها اشاره می کند. که خود امیرالمومنین هم در این خطبه اشاراتی در این زمینه دارد، و از آنطرف در همین خطبه امیرالمومنین يك تعداد ثروتمندان عظیم معنوی را نام می برد. که در ثروت معنوی کم نداشتند ولی اینها در حرکتشان به طرف رفعت انسانی حرکت کردند و به آن اوجی که در عالم اخلاق، در عالم معنا، در عالم انسانیت باید برسند، رسیدند اما نردبانشان تواضع در برابر حق بود، نردبانشان فروتنی بود، حتی این دارائیهای معنوی را به خود نبستند، به خود نگرفتند، بلکه ذکر ظاهر و باطنشان این بود که آنچه داریم من الله است، و خودی از ما در کار نیست. نه ما مؤلد هستیم، نه مستقل هستیم، نه ابداع کننده ایم، اصلاً خودی نمی دیدند، فقط خدا را می دیدند. که از این مقام که زیباترین و بهترین مقام است، و لذت بخش ترین مقام است، تعبیر به «فناء فی الله» شده است. حالا شاید با این خصوصیت ما در قرآن مجید یا در روایات نداشته باشیم اما از آن روایت مربوط به نوافل که روایت مهمی است و در «جوامع الحدیث» هم نقل شده است و مرحوم امام هم خیلی به این روایت تکیه می کردند، از جملات پایانی روایت: که اگر کسی متنعم در نوافل باشد که رأس همه نوافل نماز شب است، «كُنْتُ سَمِعَهُ الذی یَسْمَعُ به و بصره الذی یبصرُ به...» «1» و جملات دیگر.

(1) الکافی: 352 / 2، حدیث 7.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 319

ایشان دریافته اند از این روایت همین مقام «فناء فی الله» بود. که يك توضیحی هم در یکی از نوشته هایشان دارند، می فرمایند: کار اینها به جایی می رسد که عبادیت خود را هم نمی بینند، در عبادتشان فقط معبودیت حق را می بینند ولی به

این نتیجه می‌رسد که این دو رکعت نماز صبحی را هم که می‌خوانند کار خودشان نیست. کار حق است، که حالا جلوه در عابدیت اینها کرده است. اینها با داشتن این ثروتهای عظیم معنوی، این ثروتها را از خودشان نمی‌دیدند.

«اللهم ما بنا من نعم فمناك» **«1»**. حتی مترنم به این حقیقت بودند «لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين».

کلام امیرالمومنین (ع) است: «انا افقر الفقراء اليه» **«2»**، یا کلام وجود مقدس حضرت سیدالشهداء (ع) است.

و يك مسأله‌ای که بسیاری از مردم به آن دلخوشند و لذت می‌برند، تعریف کردن از آنها است. در مقابلشان که گاهی همین تعریف‌ها را می‌آمدند برای اولیاء خدا بکنند. آنها اجازه نمی‌دادند. یکی خود امیرالمومنین است که به يك تعریف کنند هر ای به شدت اعتراض کرد که تو درباره من چه می‌گویی؟ کی از خودش چیزی دارد؟

این مقدمه لازم بود گفته بشود که کاملاً هدف خطبه روشن بشود.

جمله اول خطبه این است: «الحمد لله الذي ليس العز والكبرياء» **«3»** چون حضرت همه خود بین‌ها و مغرورها را می‌خواهد بکوبد در ابتدای خطبه این تعبیر را می‌آورند که از نظر «علم بیان» این بیان استقراء است که روشن باشد که من در این خطبه سراغ چه کسانی می‌خواهم بروم و چه می‌خواهم بگویم؟ سراغ آنهایی که آنچه ویژه پروردگار است به خودشان نسبت می‌دهند، که یکی از بزرگترین دروغها در عالم است که انسان صفت خدایی را به خودش ببندد.

«الحمد لله» الف و لام «الحمد لله» به نظر می‌رسد باید الف و لام استقراء باشد. چرا، چون هر نعمتی من الله است، هر مخلوقی من الله است، هر چه ما داریم من الله است، حیات هر ذی حیاتی من الله است، شعور هر ذی شعوری من الله است. تمام زیباییهای اصیل که در عالم خلقت دیده می‌شود من الله است، پس همه ستایشها مخصوص وجود مقدس اوست. خدایی که «لبس العز و الکبرياء» است.

چرا اینجا حضرت از لغت «لبس» به معنای پوشش، لباس استفاده کرده است؟

این «استعاره کنایی» است، به کارگرفتنش هم درست است، معمولاً لباس - بخصوص در زمان خود امیرالمومنین (ع) يك پوششی است که تمام بدن را می‌پوشاند، این کنایه گرفته شده است در باره پروردگار که همه عزت در اوست، همه کبریائی در اوست، از عزت و از کبریائی، هیچ چیز کم ندارد.

یعنی این لباس بر ذات وجود مقدس او کوتاه نیست، يك لباسی است که پوشاننده وجود مقدس اوست، و از همین جمله هم استفاده می شود که عزت و کبریایی از صفات ذات است، که ازلی و ابدی است، کم نمی شود، برداشته هم نمی شود، چون تغییر در ذات امری محال است.

«وَ اخْتَارَهُمَا لِنَفْسِهِ دُونَ خَلْقِهِ» «4»، هر دو را برای خود انتخاب کرده است، یعنی دارندگی و برازندگی مخصوص به اوست، نه اینکه عزت و کبریایی بیرون از ذات او بوده است، این دو صفت معنایی جدا از وجود مقدس او بوده حالا آمده انتخاب کرده است و برای خودش برداشته است.

«اخترهما» یعنی «اختصهما لنفسه»، یعنی ویژه اوست.

«دُون خَلْقِهِ وَ جَعَلَهُمَا حِجْمِي وَ حَرَمًا عَلَى غَيْرِهِ»، عزت و کبریایی را قرقگاه اعلام کرده است. و حرام کرده است بر غیرخودش، چون غیر خودش نمی تواند مستقلاً عزیز و کبیر بشود. امکان ندارد.

(1) مصباح المتعجد: 102.

(2) الصحیفه السجادیه: 60، دعای 10.

(3) نهج البلاغه: خطبه 234.

(4) نهج البلاغه: خطبه 234.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 320

«وَاصْطَفَاهُمَا لِجَلَالِهِ». این عزت و کبریا است که جلال و عظمت او را نشان می دهد. عز مصدر است در وجود مقدس پروردگار، از قدیمی ترین علمای ما این معنا را ذکر کردند، چه در توضیح روایات، چه در تفسیر آیات، چه آنهایی که سراغ تفسیر نهج البلاغه رفتند.

(عز) در وجود مقدس او به معنای توانایی و قدرت بی‌نهایتی است که احاطه بر کل موجودات دارد این توانایی و قدرت، به صورتی که چیزی در این عالم هستی از دسترس قدرت وجود مقدس او بیرون نیستند و احدی از مخلوقات توان مقابله با عزت او را ندارد، به این معنا که نمی‌تواند در مقابل خدا چیره بشود و غالب بشود و خدا مغلوبش بشود، این است که هر اهل نخوتی، هر متکبری، هر جباری در دسترس قدرت پروردگار است و وجود مقدس او با عزتش احاطه عزتی به او دارد، یعنی توانایی شکست ناپذیر دارد بر کل موجودات، به همین دلیل است که با همین چوب عزتش که هیچ کسی از دسترسش خارج نیست، اهل نخوت و اهل کبر و اهل غرور را به طرف از بین رفتن می‌راند و خیلی از این متکبران متوجه این مسئله نیستند که با چوب قدرت و عزت غیرقابل شکست پروردگار دارند به طرف به خاک مالیده شدن حرکت می‌کنند، حالا در این متکبران و اهل نخوت می‌دانید و می‌بینید که آدم چاق وجود دارد، متوسط وجود دارد، لاغر وجود دارد و آنچه که جامع مشترك بین همه شان است، همین کبر و غرور و قدرتی که در خودشان با خیال حس می‌کنند و حقیقت ندارد. و دارند به طرف تحقیر شدن و کوچک شدن و بدبخت شدن حرکت می‌کنند.

کبریا به معنای بزرگی و عظمت است، به معنای شکوه و جلال است، به معنی حکومت مطلقه است که هیچ کدام از این معانی که جامع شان همین لغت کبریا است، واقعا برای احدی در این عالم به صورت استقلال وجود ندارد، کبریایی مخصوص ذاتی اوست و اگر کسی عظمت و بزرگی و قدرت پیدا بکند از طریق صراط مستقیم، به تبع وجود مقدس اوست.

وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ **«1»** ولی این شکست ناپذیری را از کجا آورده است؟ که هزار و پانصد سال است از لحظه شروع سقیفه تا الان که کار به دست آمریکا و اروپا افتاده، و زمانی هم به دست کمونیستها افتاده، آمدند که حرمت پیامبر (ص) را بشکنند، اسمش را جمع کنند، چراغ شخصیتش را خاموش کنند ولی خود آنها شکست خوردند، خود آنها ذلیل شدند، خود آنها بدبخت شدند و روز به روز عزت پیغمبر اکرم (ص) و قرآن و اهل بیت علیهم السلام جلوه بیشتری پیدا کرده است.

سید مرتضی (اعلی الله مقامه) اشعار خیلی بلندی دارد در باره 72 نفر کربلا، می‌گوید: دشمن با به میدان آوردن همه اسلحه هایش، شمشیر و نیزه و خنجرهایش برای کشتن اینها وارد شد، ولی به جای کشتن، حیات اینها را تضمین کرد، خودشان از بین رفتند، شهدای کربلا در عالم، علم شدند و دشمن ناخواسته و ندانسته کمک داد به حیات اینها و به جاوید شدن اینها وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ **«2»** یعنی در همه عالم، خداوند دیگر جای کبریایی برای کسی نگذاشته است.

هر که حالت خودبزرگ بینی به خود بگیرد، حالا در آسمانها یا زمین، جا ندارد. و این حالت خود بزرگی و کبرپایی دروغ است، چون کبرپایی او **فی السماوات و الارض** است، یعنی پر کرده همه جا را و همه جا آثار کبرپایی اوست، آثار شکوه و جلال اوست، از نظر ادبی هم «وَلَهُ» که در حقیقت «وَلِلَّهِ» است چون ضمیر به آیات قبل برمی گردد، به الله برمی گردد و این که در این آیه مقدم کرده است دلالت بر حصر ندارد، یعنی کسی به خودش نبندد کبرپایی را که يك بازی است، يك شوخی است، يك دروغ است

فی السماوات و الارض، کبرپایی او پر است، ظرف آسمانها و زمین از عظمت او پر است جا ندارد کسی سر به عنوان عظیم بلند بکند.

(1) منافقون: 8.

(2) جاثیه: 37.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 321

وهو العزيز الحكيم، شکست ناپذیر است و حکیم یا به معنی محکم کار است یا به معنی اینکه دانای به همه امور است و علم استوار دارد، در هر صورت وجود مقدس اوست. که حالا در باره «کبر» يك مسائل بیشتری لازم است مطرح بشود.

من این جملات اول را به صورت دورنمایی می خوانم، جمعی به معنای قرقگاه است یعنی منطقه ممنوعه است، الان در دنیا در خیلی مناطق را می بینیم، بعضی جاها تابلو زدند که نشان می دهد که ورود به اینجا خطر حتمی مرگ را بدنبال دارد، اصلا این تابلو در دنیا، تابلویی که عکس يك حجمه است و به رنگ قرمز است نشان می دهد منطقه بسیار ممنوعه است و ورودش جانتان را به خطر می اندازد، اما بعضی جاها مثل شکارگاههای گذشته که تابلو داشت، قدیم می نوشتند قرقگاه، ولی امروز می نویسند منطقه ممنوعه.

«کبرایی و عزت» قرقگاه پروردگار است، یعنی به خودتان نبندید، یعنی نگوئید عزیز هستیم، کبر و قدرتمند هستیم اگر عزیزی، عزت مال شخص خودمان است از جایی نیاوردم، این ادعای این است که صفت ذاتمان است و ما ذاتی نداریم، ما ذاتمان طبق قرآن مجید فقر محض است.

یا ایها الناس انتم الفقراء «1» چیزی ندارد ذات، اگر ذات از خودش چیزی داشت، عیبی نداشت به صفت عزت و کبرایی تعریف بشود ولی ابدان انسان زمینه ای برای عزت استقلالی و کبرایی ندارد، ورود به این قرقگاه حرام است، «حمی و حرما»، آیه 10 فاطر مَن كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ

اگر قدرت و عزت می خواهیم همه آن نزد خدا می باشد که این قدرت را فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا «2»، هیچ چیزش پیش شما نیست، این توانایی و قدرت پیش اوست، تا آنجا باید بباید که از خزانه بی نهایت عزت خدا سهمی برای خودتان بردارید. چگونه باید خودتان را به این خزانه برسانید إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ، کلمه صعود را در اینجا ملاحظه می کنید.

إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ، البته آن مکان خاصی ندارد این الیه یصعد الکلم الطیب يك امر معنوی است، اغلب هم کلمه طیب را به ایمان تعبیر کردند، یعنی باطن صاف و خالص، وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ که نمی شود به همین ایمان خالی قناعت کرد، بلکه ایمان و عمل صالح با هم انسان را بالا می برد.

مَن كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ از این (برید) استفاده می کنیم، که چیزی نداریم، چون ذات ما عبارت از فقر است و این ذات می تواند متصف به صفات بشود از راه عبادت، از راه صراط مستقیم، از راه کلم طیب، از کلمه عمل صالح، این عزت می شود عزت خدایی، از غیر این راه انسان بخواهد برود، می شود عزت فرعون که دروغ است. همین دروغ را پروردگار عالم در مسیر حرکت فرعون می شکند و نابود می کند.

سوره نساء آیه 139 الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أََوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَيْبَتَعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا

آنهايي که بدنه مومن مملکت را رها می کنند، بدنه ایمانی جامعه را رها می کنند از عالمان ربانی، از اهل ایمان، از اهل عبادت دور می شوند و مومنین را رها می کنند، مَن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ، می روند سراغ اهل کفر، سراغ آمریکا، سراغ اروپا، سراغ ثروتمندان بی دین، أَيْبَتَعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ اینها دارند می روند پیش آنها که قدرتی پیدا بکنند؟! که این قدرت نشکند! أَيْبَتَعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ اشتباه می کنند بلکه همه عزت ها مال خداست و تعز من تشاء، هر کسی را که صالح ببیند، شایسته ببیند، سهمی از عزت خودش را قطعاً در او تجلی می دهد.

(1) فاطر: 15.

(2) فاطر: 10.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 322

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 234) جلسه هفتاد و دوم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 89 / 1 / 16

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

آیه اول خطبه قاصعه عزت و کبریای حق را مطرح می کند که عزت و کبریای قطعا از صفات ذات است و غیر ذات او هر ذاتی از هر مخلوقی به حق نیاز و احتیاج دارد یعنی قیامش به غیر است نه به نفس خودش، قیام حضرت حق به وجود خودش است، ولی ما با توجه به آثار موجوداتی که در حریم نگاه ما و علم ماست می بینیم نشان می دهد که ذات در همه امورش چه در بوجود آمدنش چه در بقائش و چه در تامین نیازهایی که دارد قائم به غیر است. وقتی که ثابت دارد نه ثابت می شود یعنی حقیقتی است که واقعا ثابت است که تمام ذوات قیامش در همه امورشان به غیر است که این غیر وجود مبارك پروردگار است از قدیمی ترین ایام هم فلاسفه آمدند ذات را تقسیم به واجب و ممکن کردند، واجب همین ذاتی که قائم به خودش است تکیه بر غیر ندارد بر هیچ برنامه ای اما ممکن که وجود و عدمش مساوی است ولی هیچ نقشی در این عالم هستی، در ربوبیت پروردگار مهربان عالم ندارد. بود و نبودش یکی است و این اراده پروردگار است که از چاه نبود ممکن را به صحنه وجود کشیده است.

انسان ذات قائم به غیر است یعنی در بوجود آمدنش، در بقائش، در همه امورش محتاج است و نیازمند است، چه جایی دارد که يك ذاتی مثل انسان استقلالاً طبل عزت خودش را به صدا در آورد یا طبل کبریای خودش را به صدا در بیاورد.

یعنی مقتدرم به نفس خودم، عظمت دارم به نفس خودم به وجود خودم، نه چنین اقتداری در ممکن وجود ندارد چنین ممکن تصور ندارد و کبرپایی هم در او تصور ندارد.

اگر در آیات قرآن یا در روایات ملاحظه کنید که در ابتدای همین خطبه به عزت کسانی که خود را عزیز دانستند و به کبر کسانی که خود را کبیر و بزرگ و با عظمت دانستند حمله شده و به عبارتی آیات و روایات و دعاها آمدند وارد عزت شکنی شدند وارد کبرشکنی شدند، به خاطر اینکه این دو وصف ویژه وجود مقدس حضرت حق است و ادعای این دو وصف به وسیله هر کسی يك ادعای دروغ و يك ادعای باطلی است. این است که امیرالمومنین می فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ الْعِزُّ وَالْكِبْرِيَاءُ وَ اخْتَارَهُمَا لِنَفْسِهِ ذُوْنَ خَلْقِهِ» [1] که اینها صفات ذات است ویژه اوست «دون خلقه» کل مخلوقات را می گوید یعنی هیچ مخلوقی از خودش عزت و عظمت و کبرپایی ندارد. هر کس که عزت دارد به معنی واقعی نه عزت ادعایی، که حتی روز قیامت کسانی که ادعای عزت داشتند در دنیا و ادعای عظمت، در دوزخ مورد تمسخر قرار می گیرند وقتی که عذاب را به آنها ارائه می کنند عرضه می کنند فریاد هم روی آنها کشیده می شود. [ذُقْ انك انت عزيز الكريم] [2] بچش مگر تو همانی نیستی که می گفتی که من اقتدار دارم، نمی گفتی من عزت دارم، نمی گفتی من ارزش و عظمت دارم، کریم در اینجا نه به معنی آدم سخاوتمند مثل [احجاز کریمه] به معنی با ارزش است. این طور این دورغ گویان و مدعیان را مسخره می کنند و سرکوب می کنند. علت هم دارد می دانید که در تاریخ خوانده اید یا در آیات قرآن ملاحظه کردید که اینها با ادعای باطلشان خود را به عنوان مقتدر تحمیل به مردم کردند در برابر اقتدار خدا.

به عنوان شخص دارای عظمت خود را تحمیل کردند و ابزار و وسایلی هم برای خودشان جمع کردند، کاخها ساختند و باغها ساختند ارتشها درست کردند و نیروها برای خودشان بوجود آوردند، با همین آرایشهای ظاهری چشم مردم را پر کردند، اندیشه مردم را از کار انداختند ترس در بندگان خدا ایجاد کردند و در حقیقت جوامع را محروم از فیوضات پروردگار مهربان عالم کردند و این را عنایت بفرمائید که در آیات قرآن هم هست، در روایات هم هست، فرهنگ سازی کردند با ابزاری که در اختیار داشتند و با نمایشی که از عزت و قدرت و کبرپایی دادند خواستند فرهنگ پروردگار عالم را از اثرگذاری بیاندازند. یعنی تالی فاسد این ادعای کبرپایی این بوده که خود را به جای خدا می نشانند در عقاید مردم در افکار مردم، و مردم را فریب می دادند که دائما از اینها حساب ببرند و بترسند از ایشان و فرهنگ پروردگار را هم در حجاب این

(1) نخب البلاغه: خطبه 234 (معروف به خطبه قاصعه).

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 323

فرهنگ می‌بردند که مردم دیگر یاد خدا نکنند. حالا در این جریانات بود که پروردگار 124 هزار پیغمبر را مبعوث کرد، دوازده امام را قرار داد، عالمان مجاهد را به ملتها عنایت کرد، اینها آمدند و به مردم ثابت کردند که این اقتدار تو خالی و دروغین است و این کبرپایی تو خالی و قلابی است و این القاب اسامی خالی هستند، مسمی ندارند و همین را در وادی بت پرستان پروردگار می‌فرماید: [ان هی الا اسماء سمیتموها انتم و آبائکم] «1» اینکه که می‌بینیم بت قدرت است برای نازل کردن باران، یا این بت قدرت است برای آوردن يك بهار آباد، حرفهایی که در فرهنگ بت پرستان مخصوصا فرهنگ هندوها هست. پروردگار می‌فرماید اینها اسامی بدون مسمی است و فقط لفظ است و حقیقت ندارد دروغ است. این بت شما هیچ اثری در باران و در بهار و در این که حمل زن پسر باشد یا دختر باشد ندارند، اینکه می‌گویی من عزیزم [اسم سمیته علی نفسک] اینکه می‌گویی من علو دارم، [ان فرعون علا فی الارض] «2» این اسم است «سمیته علی نفسک» مسمایی ندارد، مسمای عزیز و کبیر پروردگار است اما يك عزت و عظمت سالم، يك عزت و عظمت صحیح هم است که از راه بندگی به دست می‌آید، از عبادت می‌توان حبیب الله شد، می‌توان موسی کلیم الله شد.

آیات و روایات خیلی زیبا وارد عزت شکنی شدند و وارد کبرپایی شکنی در مخلوق شدند.

آری! به زیباترین صورت آیات و روایات، آمدند عقایدی را مطرح کردند که اگر عزیزی و اهل کبری به این حقایق دقیق توجه بکند از پرده آن عزت خیالی بیرون می‌آید، از پرده آن کبرپایی خیالی می‌آید بیرون و خلع سلاح می‌شود و با این اسلحه بصورت فرعونها و طاغوتها به جان مردم نمی‌افتد، البته به قول قرآن این در صورتی است که این طایفه دقیق در این حقایق بشوند.

مثلا شما در دعای کمیل می‌بینید امیرالمومنین (ع) که کاسب عزت از پروردگار بود، برخلاف دیگران از عرصه خیال کسب عزت می‌کنند یعنی يك عزت خیالی، ابزاری هم در بیرون دور این عزت خیالی می‌چینند که پر شود چشم مردم از عزتشان و مردم زمین گیر بشوند در مقابلشان و جرات کاری، خلاف آنها نداشته باشند اما آن عزت واقعی [وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ] «3» که در راس مومنین امیرالمومنین (ع) است. این سرمایه را داشتند فکر می‌کنم این جمله از يك مسیحی باشد در مورد امیرالمومنین، «عظیم العظماء» این سرمایه را داشتند و این عزت و این بزرگی حقیقی بود و از راه صحیحش که عبودیت بود بدست آورده بود عبد بودن او، او را عزیز کرده بود، او را بزرگ کرده بود. اما شما ببینید ذات

خودش را چگونه معرفی می کند، یعنی باید از عظمت و عزت امیرالمومنین برای کوبیدن عزت قلابی و کبرپایی قلابی بهره گرفت. در ذهن مردم ایران ایشان بعد از خدا و پیغمبر (ص)، که حق هم همین است عظیمترین انسان، پر سرمایه ترین انسان در امور مردم است ولی می بینید در دعای کمیل این اشاره به همین ذات است، «**وانا عبدك الضعيف الذليل الحقير المسكين المستكين**» «4» این واقعیت وجود همه ماست، من عبادم نه معبود، اما آتھایی که از عرصه خیال عزت برای خودشان درست می کنند می خواهند به عنوان معبود خودشان را جا بیندازند و گاهی ادعاهای عجیب و غریبی کردند.

در قرآن آمده که به ملت مصر می گفت: [**أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى**] «5»، من ارباب اربابان عالم برای شما هستم، واقعا این طور بود؟ این جابجایی چه جنایتی کرده در طول تاریخ که عابد بیاید عابد بودن خودش را کنار بزند و خودش را بعنوان معبود جا بیندازد.

(1) نجم: 23.

(2) قصص (28): 4.

(3) منافقون: 8.

(4) مصباح المتعبد: 847 (دعای کمیل).

(5) نازعات: 24.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 324

«و انا عبدك» اما چه عبادی، عبادی که همه وجود من ضعف خالی است و جبران این ضعف به این بازیگریهایی که هر ضعیفی در تاریخ انجام داده نمی شود. که حالا يك ضعیفی بیاید به دروغ خودش را بزرگ جا بیندازد و ابزاری هم جمع بکند و در مقابل يك ملت شش تا کاخ سربه فلک کشیده بسازد و هفت خوان برای ملاقات خودش درست بکند، تعدادی تیر و تفنگدار، هر چهار ساعت به چهارساعت سیخ کنار این کاخها بایستند، ضعف با این حرفها جبران

نمی‌شود، اگر با این حرفها جبران می‌شد دماغ هیچ ضعیفی در تاریخ که خودش پوشش کبر به خودش کشیده بود به خاک مالیده نمی‌شد.

و چقدر عجیب که در سوره یاسین می‌فرماید: خیلی آیه زیبایی است ما برای نابود کردن اینان که ادعای قدرت داشتند ولی ضعف محض بودند، [وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُندٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ] «1» هیچ ارتشی به میدان نیاوردیم قصد به میدان آوردن هم نداشتیم، [وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ] چرا که طرف مقابل ما که شاخ و شانه می‌کشید يك عمری عزت به خودش بسته بود و بزرگی به خودش بسته بود، این را با يك پشه نابود کردیم، با يك لیوان آب که از رود نیل به او دادیم، که در گلویش گیر کرد خفه اش کرد نابود کردیم، با [بَحَارَهُ مِنْ سَجِيلٍ] «2» پدرش را درآوردیم، ما نیازی نداریم با این متکبران نیروی را وارد میدان بکنیم، کسی نیستند، ضعف را باید با قدرت خدا جبران کرد نه با این ابزار مادی، «الدلیل»، من در مقابل قدرت با عزت تو چه عزتی دارم، من ذلت دارم، «المسکین» من در مقابل تو زمین گیر هستم، تو باید من را از این زمین گیری در بیاوری و نجات بدهی، «المستکین»، يك دست کاملاً خالی دارم که با این حرفها پر نمی‌شود.

قرآن مجید زندگی اینها را تشبیه به رویا کرده است که بعد از مرگ می‌فهمند که عجب کل زندگی و جریانانش خیالی بوده است، جلال الدین می‌گوید:

با خیال صلحشان و جنگشان با خیال نامشان و ننگشان.

يك مسجدی در تهران هست که امام جماعت این مسجد تفسیر صافی را بیان می‌کرد این امام جماعت محسناتی داشت، کار علمی می‌کرد، درس می‌داد، منبر هم می‌رفت و محور منابع ایشان اغلب سه جزء آخر قرآن بود که آیات این سه جزء بیشتر روی جرم و قیامت و دادگاهها و محاسبات و عذابها و پاداشها بود و بیشتر هم ایشان آن زمان که تقریباً 50 سال پیش بود، ایشان وقتی این آیات و عذاب و قیامت‌ها را مطرح می‌کرد، يك ربعی که از منبرش می‌گذشت، اول خودش با توجه به اینکه شدید تحت تأثیر قرآن قرار می‌گرفت، که همه باید اینگونه باشیم.

- يك وقت علامه عسگری می‌فرمودند: من به شدت غصه می‌خورم نسبت به منبر، منبرها اغلب نه در ذکر مصیبت اهل گریه هستند و نه تحت تأثیر آیات عذاب قرآن هستند. خیلی معمولی می‌خوانند و رد می‌شوند، و این من را خیلی رنج می‌دهد - اما این عالم خیلی عجیب بود که يك ربعی که از منبرش می‌گذشت اشک از محاسنشان روی لباسهایش می‌ریخت، آن هم عالمی که هفتاد سال تحصیل کرده، نجف بوده نائینی را دیده آقا ضیاء عراقی را دیده و تمام بیست و چهار ساعتش را در خدمت اسلام بوده، پاك زیسته، هر پولی را قبول نکرده زندگی معمولی دارد، این به این شدت گریه

کند انگار فضیل عیاض دارد گریه می کند، این گریه را انبیاء و ائمه طاهرين هم داشتند، گریه های شب امیرالمومنین شب حضرت حسین، شب امام صادق، شب زین العابدین، حضرت رضا (ع)، این يك نفر بود در آن مسجد، يك آقایی هم بود در آن مسجد که خیلی اهل دل بود، با یکی از شاگردان خصوصیش در ارتباط بودم که مرحوم فحیم يك حالت الهی داشت و يك چهره نورانی داشت ایشان با او خیلی مربوط بود، او در تمام عمرش 50 غزل بیشتر نگفت.

قرآن در مورد اینها می گوید که زندگیشان به مثل رویا می ماند وقتی که مردند می فهمند که عجب خواب بدی دیدند، هفتاد و هشتاد سال که حالا در بیداری دارد به صورت جهنم تعبیر می شود. ایشان غزل زیبایی در این باره دارند.

(1) یس: 28.

(2) فیل: 4.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 325

عین خیالات نیست عالم و ما کرده ایم از دم پیر مغان دفع خیالات را

یعنی اگر آدم همنشین با آدمها باشد همنشین با ائمه باشد همنشین با فرهنگ اینان بشود، از خیلی بندها نجات پیدا می کند.

آیاتی و روایاتی و دعاها را داریم که این عزت های قلابی را مورد هجوم قرار می دهند می شکنند، آدم را آزاد می کنند، انسان را از اسارت در می آورند به شرطی که انسان این حرفها و این آیات و این جملات را با عمق دل دقت بکند.

این قطعه در دعای بی نظیر عرفه حضرت سید الشهداء است که: در حقیقت این خیال به استقلال خود را حسابی مورد هجوم قرار می دهد اما خیلی عاطفی که نه شما هیچ استقلالی نداری، هیچی نداری، صفحه وجودتان فقر است، ذات نیاز است، اینهایی که مال خداست به خودتان نبندید، زیرا هم برای خودتان ضرر دارد و هم برای دیگران، اینها که به خودتان می بندید، اینها اسلحه می شود برای شکستن ارزشها «انت الذی منت» یعنی عطا، تولید خود من نیست، من نه قدرتش را دارم نه ابزارش را دارم، این وجود مقدس تو است که به من عطا می کند، معلوم می شود من محتاجم، معلوم می شود من ندارم و به من عنایت می کنند، درست است بگویم عزیزم کبیرم؟ «انت الذی انعمت» تمام این شش میلیارد جمع بشوند

نیروهایشان را هم یکی کنند، فکرهايشان را هم روی هم بگذارند به نظرشان می آید که بتوانند يك دانه گندم را که خدا آفریده بسازند، این سینه سپر کردن برای چیست؟ یعنی هیچ چیز پشت این سینه سپر کردن وجود ندارد.

«انت الذی انعمت، انت الذی احسنت»، تویی که نیکی می کنی به من، من نیکی را که نمی توانم برای خودم تولید کنم، «انت الذی اجملت»، زیبا کار تویی، من در نقش خودم در نقش بچه ام. این زیبایی را در اندامم، در اندام بچه ام، در چهره بچه ام، کار خودم بوده؟ درست است بگویم من مقتدرم؟ «انت الذی افضلت» «1»، تویی که افزون می کنی، و الا اگر افزون کاری تو نباشد من در چهارچوب همین طور معطل می مانم، آنی که دارم تمام می شود. اگر برای يك بار به من يك پولی عنایت بکنی، برای يك بار به من يك نیرویی عنایت بکنی، برای يك بار به من يك روزی عنایت بکنی و افزون نکنی بر من، هماهنگی را که مصرف کردم والسلام نامه تمام، یا باید بمیرم یا باید گردن کج کنم و تمام آبروی خودم را برای شکم سیر کردنم بشکنم.

این است که گفته می شود باید این جملات را بفهمد «انت الذی اکملت»، حالا یا جنین بودم، یا دنیا آمدم و یا نه دچار يك بیماری شدم که چیزی را در باطنم، وجودم از دست دادم، مثلا نیروی خون سازی را از دست دادم، دکتر گفت که دیگر بدنت خون نمی سازد منتظر مرگ باش، چه کسی مرا به کمال در همه زمینه ها آورد؟ جا دارد بگویم که من عزیزم «انت الذی رزقت انت الذی وفقت» «2»، واقعا اگر مرا هدایت نمی کردی، اگر توفیق را هدایت بگیرم یا توفیق را به معنی جور کردن ابزار در زندگیم بگیرم که با جور کردن ابزار، من به جایی رسیدم، پدرم و مادرم، اموال پدرم، تشویق مشوقین، شوق قبلی که خود تو در قلبم ایجاد کرده همه با هم جمع شد، شد توفیق و من بی سواد حالا شدم آیت الله، حالا شدم علامه، حالا شدم استاد، حالا شدم حجه الاسلام، کار خودم نبوده؟

یکی از بزرگترین مراجع ما مرحوم شیخ محمد حسن ممقانی که احوالاتش را در رجال و در احوالات مراجع نوشتند که آدم فوق العاده ای بوده است در علم و در عمل و در درس. در نجف اگر در جلسه ای شرکت می کرد و گوینده ای داشت سخنرانی می کرد می خواست از ایشان تجلیل بکند که مثلا امروز ما در مجلس خودمان حضور آیت الله العظمی و .. تا وارد این مجلس می خواست بشود، در مجالس می دیدند اما ایشان يك مرتبه سرش را می برد داخل عبایش و تا پایان سخن سخنران سردر عبای خودش می برد.

یکی از شاگردانش از ایشان پرسید آقا من همه جا با شما بودم البته به دقت افتادم که شما چرا تا یکی از شما اسم می برد فرو می روید و سر به عبا می کنید، ایشان دست به جیبشان کردند يك کلاه نمدی کهنه را در آوردند، فرمودند: این کلاه را می بینید این مال سن هفت و هشت سالی من است، می گذاشتم روی سرم پدرم

(1) المصباح للکفعمی: 767 (دعای عرفه امام حسین).

(2) المصباح للکفعمی: 767 (دعای عرفه امام حسین).

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 326

سی چهل گوسفند را به من می داد، می گفت: اینها را ببر صحرا و غروب هم برگرد. بعد من شوق علم و دانش زد به سرم، رفتم نجف درس خواندم و آتموقع همراه خودم این کلاه را هم آوردم تا کسی از من تعریف می کند سر می کنم زیر عبا، کلاه را در می آورم به خودم می گویم بچه چوپان یادت نره که تو هیچ کس نیستی، اینها را نداشتی به تو داده اند.

«انت الذی وفقت، انت الذی أعطیت، انت الذی اغنیت»، از خیلی ها من را بی نیاز کردی، تو بودی که به من عنایت کردی نروم پیش هر کسی گردن کج کنم. آبرو بریزم و «انت الذی اقنیت»، تو بمن مال و منال دادی «انت الذی آویت انت الذی کفیت انت الذی هدیت، انت الذی عصمت»، چقدر برای من لغزشگاهها پیش آمد تو من را حفظ کردی، من گناهانی هم داشتم «انت الذی سترت»، اگر تو نبودى و نمى پوشاندی يك گناهش کافی بود پخش شود و آبروی چندین ساله ما بر باد رود، «انت الذی اعززت» «1»، این عزت درست است، این عزت واقعی است، «انت الذی اعنّت» «2»، تویی که تمام عمرم کمك دادی.

این متنها با تمام متنهایی که در آیات قرآن و در دعاهاست، اینها همه امواج شکننده عزتها و کبرهای قلابی است.

(1) المصباح للکفعمی: 767 (دعای عرفه امام حسین).

(2) المصباح للکفعمی: 767 (دعای عرفه امام حسین).

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 327

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 234) جلسه هفتاد و سوم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 89 / 1 / 17

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

هدف بسیار مهمی که [خطبه قاصعه] دارد این است که موانع بین انسان و وجود مقدس حق را برطرف کند و راه صاف و پاکی بین انسان و خداوند مهربان باز کند. یقیناً اگر کسی به حقایقی که امیرالمؤمنین (ع) در این خطبه بیان کردند دل بدهد دقت کند و بپذیرد از خودبینی و خودبزرگ بینی و فعالیت برای خود که عوارض سنگینی هم دارد نجات پیدا میکند چون اگر با این موانع که به قول خود امیرالمؤمنین دو تایی از آنها که در ابتدای خطبه بیان می کنند تعزز و تکبر است، عزت را به خود بستن، بزرگی را به خود بستن، در حالی که ذاتاً انسان فقر محض است، حالا با این عزت به خود بستن کبر به خود بستن، هوسهایی برای آدم پیدا می شود که برای پیاده این هوسها و امیال و خواسته ها می بیند که در عالم تنهایی قدرتش را ندارد باید نیروی بگیرد، لشکر برای خودش فراهم کند، به قول قرآن مجید خیل برای خودش ایجاد بکند تا هوسها و تمایلات خودش را با نیروی فراهم شده پیاده بکند و نهایتاً با این حال آدم تبدیل به يك ظالم می شود وقتی که میدان گیرش بیاید، ممکن است آدم عزت را به خودش ببندد، کبر را به خودش ببندد ولی میدان پیاده کردنش را بدست نیاورد، بالاخره می شود آمال و آرزوها، همین آمال و آرزوهایی که مناسب با انسان نیست.

در خیال به سر می برد و در آرزو بسر می برد، دنبال زمینه می گردد، و همه این وضع هم در غفلت از حضرت حق پیش می رود، همه فرعونهای تاریخ، اول که فرعون نبودند، اول که نمرود نبودند، اول که معاویه نبودند، اول که شیطان نبودند، شدند.

اتفاقاً خیلی از مفسرین قرآن، این آیه شریفه را که تفسیرش را بیان می کنند در رابطه با ابلیس یعنی شیطان روز اول، که پروردگار می فرماید: **کان من الکافرين «1»**، این کان را به معنای (صار) گرفته اند، یعنی نبود ولی بعداً شد، و کافر شدنش هم به خاطر همین ابا و امتناع از اجرای امر خداوند بود.

در برابر فرمان خدا دچار حالت تعزز و تکبر شد، تعززش به این بود که گفت: [خلقتنی من نار]

قیمت من کجا، شرف من کجا و آدمی که [خلقته من طین] «2» کجا؟

و بعد هم نسبت به خود حضرت حق تکبر کرد که: من با این عزتم، با این توانم، با این قدرتم، به چه علت امر تو را اطاعت بکنم که مقابل يك عنصر خاکی به نظر خودش بی ارزش سجده کنم!

با اینکه خداوند بیرونش هم کرد ولی حاضر نشد توبه کند و در کبرش ماند و از آن روزگار تا حالا حساب بکنید میلیاردها نفر را با خیلش و با جنودش دنبال خودش کشیده و دوزخی کرده یعنی این عوارض را دارد، حالا فرقی هم نمی کند این کبر و تعزز برای چه کسی باشد، برای هر کسی که پیش بیاید این بساط را راه می اندازد و چیزی هم کنارش می چسباند و مخالفین را سرکوب می کند نابود می کند، زندگی را برای آنها مشکل می کند که کفش برمی گردد به همین خودخواستن به جای خدا خواستن، شخصی که خدا را می خواهد همه چیز خدا را می خواهد همه شئون خدا را می خواهد همه خواسته های خدا را می خواهد، این خواستنش و این محور قرار دادن خدا در زندگیش در چه حالتی بر وجود او ریشه دارد، همین حالت تواضع، حالت فروتنی.

امام در جملات بعد يك جمله خیلی مهمی هم دارند که از ابلیس به عنوان امام متعصبین یاد می کند، تعصب در این گونه جملات به معنای قبول نکردن فرمان حق است و زیر بار نرفتن نسبت به پروردگار مهربان عالم است، حالا باز این تجبر و تکبر را بیش از آنچه که جلسات قبل عنایت فرمودید بررسی می کنیم.

خطبه کاربرد اخلاقی و عرفانی و عملی فوق العاده ای دارد یعنی يك نسخه بسیار مهم است که امیرالمومنین (ع) پیچیده که یا جلوی ظهور چنین بیماریهایی را می گیرد، اگر آدم زودتر به خطبه برسد قبل

(1) ص: 74.

(2) ص: 76.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 328

از اینکه بیمار بشود، یا اگر به بیماری مبتلا شده به این خطبه که برخورد بکند، دقت هم بکند و فروتنی هم بکند در پذیرش نسخه امیرالمومنین، یقیناً علاج می شود.

همان ابتدای جملات خطبه می‌فرماید: «**اختارها لنفسه**» **«1»**، نه به معنای این باشد که جبروت و کبرپایی، عزت و بزرگ منشی جایی بوده، در وجودی بوده، پروردگار عالم دیده و خوشش آمده و برای خودش انتخاب کرده، نه چنین نیست، «**اختارها**» عرض کردم کراراً، که يك لغت را نسبت به پروردگار عالم اگر در جایی ذکر شد یا نسبت به انبیاء الهی اگر در قرآن می‌بینیم یا نسبت به ائمه طاهرين با توجه به شأن خدا و انبیاء و ائمه یا اولیای الهی باید معنا بکنیم مثلاً کلمه عصاه عصیان، معصیت، سرپیچی این در رابطه با آدم، **«عصى آدم ربه فَعَوَى»** **«2»** حتی لغت غوی هم همینطور، ما اول باید شخصیت ایشان را ملاحظه بکنیم به عنوان این که ما از قدیم خلیفه پروردگار بوده، معدن علم حق بوده، دارای کرامت بوده، نمی‌شود با این سرمایه‌های سنگین معنوی در مقابل پروردگار او را سرپیچ و متکبر و طغیانگر و عاصی معرفی بکنیم، البته در این زمینه تحقیقات زیبایی از دانشمندان شیعه به جا مانده است، یکی کتاب تنزیه الانبیاء سید مرتضی که انصافاً کتاب پرفیمتی است، اینجا عصا به معنای ترك اولی است به طور قطع، یعنی بهتر است از این میوه نخورد، ولی حالا که خورده، آن مهری که به زناخوار و به عرق خور و به قمار باز، به رباخور، به عنوان عاصی زده می‌شود، همان مهر را که به پیشانی او نزدند، مهری که به پیشانی او می‌خورد به قول ملا احمد نراقی این است که ما باید با کل عباد خدا در تقسیم بندی قرآن و روایات نگاه بکنیم تا داستان حل بشود.

«**حسنات الأبرار سیئات المقربين**» **«3»**، یعنی عصیانی نبوده، خود قرآن مجید اسمش را گذاشته لغزش، يك فراموشی به آنها دست داد، يك بی توجهی، نه به عنوان طغیان، نه به عنوان کبر نه مثل يك آدم زناکار، نه مثل يك آدم متجری که در رسائل خواندید که بلند می‌شود شیشه آب از يك خانه برمی‌دارد، خانه ای که صاحبش آدم بی ربطی است، فکر می‌کند که این صاحب خانه شراب خوار است و فکر می‌کند که توی این شیشه آب است یا شراب است، اتفاقاً آب است ولی با جرات بر شکستن حدود خدا برمی‌دارد می‌خورد به عنوان شراب، که شیخ تحدید می‌کند و می‌فرماید: این بعنوان متجری اهل گناه است، با همان آب خوردنش، اما يك آدم مومنی تشنه اش است و فکر هم نمی‌کند که در این شیشه متاع حرامی است، و تا می‌خورد می‌بیند مزه بدی دارد رها می‌کند بعد می‌فهمد که در این شیشه شراب بوده، آیا گناهی در پرونده اش نوشته می‌شود؟ نه چون آدم متجری به پروردگار عالم نبوده، نه متجری نیست. «**اختارها لنفسه**» **«4»**، من بروم در مغازه فرش فروشی و انتخاب می‌کنم یعنی از خارج از وجود خودم چیزی را برمی‌دارم یا يك ماشین انتخاب می‌کنم یا يك لباس.

اینکه امیرالمومنین می‌فرمایند: «**اختارها**» یعنی عزت و کبرپایی را برای خودش برداشته، برای خودش اختیار و انتخاب کرده است نه اینکه خارج از وجود و ذاتش بوده و انتخاب کرده و به صفحه ذاتش چسبانده پس معنایش این است که وجود مقدس او شایسته این دو صفت است، شایسته به ذات هم است، یعنی ذاتا، یعنی ذات عزت است. عزت ذات است، ذات کبریا است، کبریا ذات است، خودش است.

یعنی به قول امیرالمومنین آنجا بحثی از صفت و موصوف نباید بشود حالا اگر هم ما می گوئیم، این صفت جمال یا صفت جلال است، چرا می گوئیم صفت، از تنگی شدید قافیه است، و الا حضرت می فرماید: آنجا اگر بخواهید بحث صفت را پیش ببرید دوئیت پیش می آید. یعنی يك صفت می شود يك موصوف به این مقدار عدد دو آنجا هم راه ندارد، ولی ما مجبوریم در سخن گفتنمان، در تفهیم مطلب این قافیه را انتخاب بکنیم، کاری دیگر نمی توانیم بکنیم والا تمام صفات جمال و جلال و کمال او، خود ذات است یعنی يك واحد

(1) نهج البلاغه: خطبه 234 (معروف به خطبه قاصعه).

(2) طه: 121.

(3) بحار الانوار: 205 / 25، باب 6.

(4) نهج البلاغه: خطبه 234 (معروف به خطبه قاصعه).

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 329

است، وحدت حقیقه است بحثی از صفت و موصوف آنجا نیست. ما هستیم که از تنگی قافیه اینطور سخن می گویم.

اما غیر حضرت او اگر عزتی دارد، اگر عظمتی دارد، اگر مالکیتی دارد، اگر حکومتی دارد، عرضی دارد نه ذاتی ولی او ازلاً و ابداً عزیز است، او ازلاً و ابداً کبریایی دارد ولی دیگری ندارد، دارا می شود وقتی به دنیا می آید ندارد، يك صفحه نانوشته است، عزت را بدست می آورد، عظمت را و شخصیت را بدست می آورد البته اگر بخواهد عزت حقیقی نه خیالی نه عزتی که از اخلاق فرعون و ابوبکری در بیاید نه عظمتی که از اخلاق نمرودی و ابوبکری در می آید، اینکه من از آن طایفه و این طایفه اسم می برم بخاطر رسمشان است، اخلاقشان اینگونه است.

يك وقتی مرحوم آیت الله العظمی سید جمال الدین گلپایگانی که نامش را شنیدید یا اخلاقش را خواندید شخصیت فوق العاده ای بود، آقا سید جمال وابسته به خدا بود، آقا سید جمال اهل خدا بود، دنبال هیچ چیز نبود، یعنی واقعا انسان باید خودش دنبال نکند از خدا بخواهد به او عنایت بکند، والا چیزهایی که من غیرالله آدم بدست می آورد. خیلی قلابی و توخالی است، بعد هم آدم را وادار به کارهای غیر خدایی می کند.

يك روز مرحوم آقای راشد، كه آدم باسوادى بود، آدم متخلقى و حسابگرى بود، ايشان آمدند خدمت آيت الله بروجردى برسند، مى آيد در مى زند خادم مى آيد مى بيند يك روحانى با وقارى است، مى گويد من مى خواهم خدمت آقا برس، آقاى بروجردى را ببينم شما به ايشان بگوئيد حسينعلى راشد از تهران آمده است، آقاى بروجردى مى گويد برويد از ايشان عذرخواهى كنيد بگوئيد كه من موقع مطالعه درسم است، يك وقت ديگرى بيايند. حسينعلى راشد هم بزرگ و آدم معروفى بود، با اين جواب اگر آدم متخلق به اخلاق نباشد، اگر آدم خدايى نباشد، اگر آدم نگاه معنوى نداشته باشد عكس العمل خوبى نشان نمى دهد كه منم راشدم، دو دقيقه مرا مى پذيرفتى و بعد به مطالعه ادامه مى داديد، اما به خادم مى گويد از آيت الله كامل عذرخواهى كنيد و بگوئيد من اشتباه كردم من بايد قبلا وقت مى گرفتم كه چه وقتى شما وقت مى داديد بعد خدمت مى رسيدم، اشتباه كردم، اين اخلاق است، اين انسانيت است.

اگر اين موانع در آدم باشد خيلى توليد مشكل مى كند، ما ذاتا فقيريم، نداريم، ندار هستيم دارا مى شويم اگر عزت واقعى و عظمت و كبريائى حقيقى بخواهيم از طريق بندگى مىسر است، پروردگار عالم مفيض فيض است از افاضه حقايق ابداً دريغ ندارد،

دست ح) اجت ن) زد خ) داوندى ب) ر كه كريم است و رحيم است و غفور است و ودود

ك) رمش ن) امتناهى نعمش بى پاى) ان هى) چ خواهن) ده ن) رفت از در او ب) ي مقص) ود

«يا دائم الفضل على البريه» **1**»، ولى من صفحه وجودم را بايد به حضرت او ارائه كنم كه او با قلم اراده و علمش آثارى از صفات خودش را در من نقاشى كند، اين جمله را عرض كردم، كه دقيق هم است، تا مثل اين آيه به محضران روشن بشود، آل عمران آيه 26 [قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ] **2**» ملك يعنى فرمانرواى، اين [مَنْ تَشَاءُ] چه كسى است، همان صفحه پاكى را كه به حضرت او ارائه داده، نهايتا او اين بشود كه به آل ابراهيم كه پيغمبر و ائمه هستند [وَأَتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا] **3**» ملك يعنى فرمانرواى بر قلوب پاك، تاريخ به تاريخ، نسل به نسل، اين ملك اعطاى پروردگار است. [مَنْ تَشَاءُ] يعنى صلاحيت دار يعنى شايسته يعنى صفحه پاك، ملكى كه دست آمرىكائىها و اروپائىها است، اينها را خدا نداده است؟ نه اينها غصب است، اينها حق صالحين است كه رپوده شده و برده شده لذا انبياء مبعوث به رسالت شدند تا بر تمام غاصبين حكومتها داشتند بتازند.

(1) المصباح للكفعمى: 647.

(2) آل عمران: 26.

(3) نساء: 54.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 330

[وَتَنْزِعُ الْمَلِكُ مِنْ تَشَاءٍ وَتَعَزُّ مِنْ تَشَاءٍ] «1» یعنی بی صلاحیتها [اخْتَارَهَا لِنَفْسِهِ] یعنی شایسته عزت و کبریایی ذات بشود ولی همین عزت را افاضه هم می‌کند، [تَعَزُّ مِنْ تَشَاءٍ وَتَذِلُّ مِنْ تَشَاءٍ] «2»، کاری به تفسیر و توضیحش ندارم، آن چیزی که در آیه خیلی مهم است، که این جمله را برای این آیه بسازیم هرچه داریم کار مقدس اوست یعنی قبل از اینکه خدا به من عنایت کند آنچه را که دارم من فقر محض بودم نداشتم، ذات من عزت ندارد، عظمت هم ندارد، بخواهم باید کاسبی کنم. ندارم، معنی ندارد در مقابل او سینه سپر بکنم، يك خیمه عزتی جدای از عزت خدا بزنم، که در آن خیمه عز فرعون یا ابوبکر بشوم.

آری، آقای راشد آمد، يك صندلی گذاشتند نزدیک آقا سید جمال گلپایگانی، راشد به آقا سید جمال گفتند: من را نصیحت کنید. آقا سید جمال فرمودند: تا آخر عمرتان مواظب باشید اخلاق ابوبکری پیدا نکنید و ساکت شد. اخلاق ابوبکری چیست؟

یعنی در جای خودت، در جای طبیعی خودت که بندگی خدا و شاگردی نسبت به انبیاء و ائمه است بمان و در برابر خدا خیمه عزت و استقلالی برپا نکن.

از اخلاق ابوبکری است که علی را کنار بزنی از مقام امامت و خودت بیای امام شوی. و عزتی را که نداری با خیال به خودت ببندی که ما مرکز دایره ایم ما محوریم، بعد از پیغمبر همه چیز باید در ارتباط با ما باشد.

و دیدید که چه تغییراتی هم در احکام الهی ایجاد کردند. این اخلاق فرعونی است، این اخلاق ابوبکری است، آیه شریفه می‌گوید: وقتی که از عزت خودم رشته ای از مسیر عبادت و صافی و پاکی به شما دادم این عزت باز شما را نسبت به من فروتن تر می‌کند این عزت شما را عابدتر می‌کند این عزت شما را به من نزدیک می‌کند.

و يك وقت خدای نکرده این عزت داده شده از طرف خدا مایه فخر و دروغ و عجب نشود. خیلی ظریف است و حفظ این مسائل هم خیلی مهم است در عین این که بسیار هم مشکل است، پس دهندگی را آیه می‌فرماید، و پس گیرندگی را آیه می‌فرماید یعنی در جملات [تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ تَنْزِعُ الْمَلِكُ مَنْ تَشَاءُ] «3» بحث دهندگی است [توتی

الْمَلِكُ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ] «4» بحث پس گیرندگی است. و برطرف کننده تمام حجابهای ظلمانی بین حضرت و دل است.

(1) آل عمران: 26.

(2) آل عمران: 26.

(3) آل عمران: 26.

(4) آل عمران: 26.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 331

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 234) جلسه هفتاد و چهارم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 89 / 1 / 21

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

عزت یعنی وجودی که غالب غیر مغلوب است، در يك جریانی و حادثه ای نمی تواند او را شکست بدهد، غلبه او غالبیت او همیشگی و دائمی است کبریاپی هم به معنی عظمت و بزرگی است اینها ویژه حضرت حق است.

کسی که ادعای کبریاپی بکند، البته باید دقت داشته باشید که این کبر که در این خطبه با عظمت مطرح است کبر در مقابل حق است، یعنی سینه سپر کردن در مقابل پروردگار، به این صورت که انسان به هیچ عنوان خواسته های وجود مبارك او را نپذیرد و قبول نکند و عملش ضد فرمان پروردگار باشد، یا به عبارت دقیق تر خود را آزاد از مسئولیت بندگی بداند، و بار عبادت و بندگی را نپذیرد و به دوش نگیرد و عمری در مقابل فرمانهای خداوند و حلال و حرام او عاصی

باشد و طغیان بکند، اتفاقاً در همین بخش اول خطبه قاصعه امام کبر را کبرپایی در رابطه با ابلیس مطرح می‌کنند و هر مدعی کبری را مرید او می‌دانند و از حزب او می‌دانند که کاملاً برای ما روشن می‌کند که این کبر، کبر در برابر حق است، البته کبر در برابر خلق هم بد است اما این کبر در برابر خلق عامل اینکه آدم مطرود خلق بشود، ملعون بشود، مطرود بشود، رحیم بشود نیست، ممکن است يك نفر در برابر پروردگار تواضع داشته باشد اما حالا بین مردم برای خودش يك هویت خیالی قائل باشد که آن هم یقیناً معصیت است این که درون آدم دیگران را خوار بشمارد و خودش را بر مردم تحمیل بکند و عظمت بندد برای خودش در برابر مردم، این هم از زشتی‌های اخلاق است و بد است و گناه است و معصیت است، خصوصاً می‌دانید که مردم در برابر چنین حالتی نسبت به دیگران اذیت و آزار می‌شوند و همین کبر در برابر مردم هم مانع رسیدن بسیاری از فیوضات پروردگار مهربان به انسان است، چنین کبری در برابر مخلوق يك رشته تاریکی از کبر در برابر خالق است، چرا که خالق بخصوص در قرآن مجید نمی‌کند هر بنده ای را از تکبر ورزیدن و دعوت می‌کند به تواضع و فروتنی، [وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا * وَأَعِضْ مِنْ صَوْتِكَ] «1» دارد که اینها همه علائم کبر در برابر مخلوق است، که باید ریشه اش کبر در مقابل خالق باشد، در هر صورت این گونه اوصاف مخصوص حق است، ویژه حق است و ذاتی حق است و فقیر از این اوصاف نباید این اوصاف را به خودش بندد.

در منهاج البراع جلد 11 ص 227 که از شروح خوب نهج البلاغه است، می‌فرماید در باره جمله «اخْتَارَهُمَا لِنَفْسِهِ» و هذا من وصفان مثل سائر صفات الذاتیه»، این عزت و کبرپایی مانند دیگر صفات حضرت حق از صفات ذات است، البته عرض کردم امیرالمومنین می‌فرمایند: آنجا بحث صفت را نباید مطرح کرد، چون صفت موصوف می‌خواهد، همین مقدار دوئیت در آنجا وجود ندارد، آنجا توحید صرف است ولی ما از تنگی قافیه این گونه حرف می‌زنیم، اما باید فکرمان از صفت و موصوف در آنجا کاملاً پاک باشد. «كما ان العمل و القدره اذا نسب اليه سبحانه و قيل انه عالم قادر»

اگر در باره حضرت او سخن گفته بشود و علم و قدرت به او نسبت داده بشود و در محاوراتمان گفته بشود خداوند عالم است، خداوند قادر است، این را باید توجه داشت «یراد به انه عالم بذاته»، علم را از جایی نیاورده، عالم بذاته، البته این را هم می‌دانید که ذات برای احدی شناخته شده نیست یعنی هویت وجود مقدس او را کسی نمی‌داند ولی با توجه به این که هویت او را کسی نمی‌داند، ذات که ذات بی‌نهایتی است، یعنی علم، علم بی‌نهایت، احاطه به این علم هم برای کسی میسر نیست. آنقدر هست که بانگ جرسی می‌آید، «والعلم ذاته» خود علم اوست، خود علم، یعنی يك حقیقت بی‌نهایت است، حالا درکش برای احدی میسر نیست، وقتی می‌گوئیم «قادر بذاته یعنی القدره ذاته»، اما همین دو وصف: «اذا نسبنا الى مخلوق و قيل زيد عالم قادر»

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 332

یاد به) به این قول) انه علم به علم زائد علی ذاته»، [وَاللّٰهُ أَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا] [1]، شما را که بدنیا آورد هیچ چیز نمی دانستید، شما این علم را کسب کردید اما خدا علمش ذاتی است، کاسب علم نبوده است، «زائد علی ذاته و یقدر بقدره زائده علی ذاته»، که این متن با توجه به اینکه از آیات و روایات گرفته شده می خواهد بگوید صفحه وجود همه ما حتی انبیاء در ابتدای کار خالی از همه کمالات اینگونه ای بوده و اگر کسی این کمالات را بخواهد، باید کسب بکند، آن هم نه با خیال بلکه در حقیقت در عینیت آن هم با عبادت با اخلاص با ایمان، با عمل صالح، عزیز کند خودش را و برای خودش شخصیت ایجاد بکند و آنچه را از این امور و کمالات کسب می کند حفظ بکند تا لحظه بیرون رفتن از دنیا.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ] [2] بعضی از مفسرین می گویند تقوایی که در اول آیه است. [يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ] [به معنای اجتناب از همه محرمات است، تقوایی که در بخش دوم آیه است] یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ] [3] این و اتقوا الله دوم می گویند به معنی حفظ است، یعنی آنچه را که بدست آوردید و آن ایمانی را که دارید و مخاطب حضرت حق شدید [يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ] [این ایمان و این عمل صالح را که می گوید:] مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ [این دو تا گوهر است، دزد زیاد دارد شیاطین دورش زیاد می گردند، شما وقتی مومن شدید و دارنده عمل صالح شدید، بزرگی پیدا می کنید عزت پیدا می کنید، ممکن است خدای نکرده وسوسه بشوید از این عزت و از این عظمت استفاده نامشروع بکنید، چنانچه خیلی ها در تاریخ این استفاده نامشروع را کردند.

خیلی ها آن آیات و آخر سوره مبارکه اعراف که پروردگار عالم می فرماید: [وَإِذْ عَلِمْنَا نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخْنَا مِنْهَا] [4] می گویند مصداق این آیات یکی از علمای معروف و مشهور بنی اسرائیل بوده است، [واتقوا الله] [دوم یعنی عزت بدست آورده از ایمان و شخصیت بدست آورده از عمل صالح را حفظ کنید، چون اینها آدم را محور قرار می دهد یا در کشور، یا در يك استان، یا در يك شهر یا در يك محل، آنوقت صاحبان مال و صاحبان صندلی برای سوء استفاده خودشان ممکن است سراغ آدم بیایند، امضایی بگیرند کاری به آدم بدهند، با تکیه بر آدم کاری بکنند که پول حسابی هم بدهند و خدای نکرده آدم گول بخورد.

در هر حال عزت و کبرپایی در حضرت او مطلق است، در ما محدود و ناقص است، البته آن عزت حقیقی و عظمت حقیقی در ما ناقص است، عظمت در او مطلق است در مخلوق محدود و ناقص است.

«فقد عُلِمَ بذلك أنَّ العزَّ المطلقَ الكاملَ وِ الكبرياءَ اى سلطان القاهر» روشن شد با این متنی که برایتان گفته شد، عزت مطلق و بی نهایت و بی قید و شرط و کبرپایی، یعنی آن قدرت قاهره، «لله سبحانه»، این لام، لام اختصاص است. «ومن الصفات المخصوصه به تعالى فلا يجوز لغير ان يتعزز و يتكبر»

جایز نیست به غیر خدا این عزت به خودش ببندد، تعزز، تفعل و تکبر، و این عظمت را به خودش ببندد، آن هم عزت و عظمت خیالی، «ویدعی العز و الکبریا»، بیاید وارد ادعای عزت و کبرپایی بشود تا امر به خودش هم مشتبه بشود، و آرام آرام از این تخم ساخته شده از عزت و کبرپایی، جوجه ای سر دریاورد، بشود فرعون، بشود نمrod، بشود معاویه. آنگاه که عظمتشان شعاع عظمت حضرت حق است عباداتشان را ببینید دعاهایشان را ببینید، ذلت در برابر حقشان را ببینید، گریه اش را ببینید.

(1) نخل: 87.

(2) حشر: 18.

(3) حشر: 18.

(4) اعراف: 175.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 333

يك روايتی را بحار نقل می کند: در اخلاقیات پیغمبر عظیم الشان اسلام است، از معجم البحار می توانید بگیری، می دانید که خداوند متعال دیگر عظیم تر و با شخصیت تر از او را در مخلوقات ندارد و نساخته و نمی سازد، می دانید که هیچ کسی در این عالم نامش کنار نام پروردگار بصورت واجب ذکر نمی شود غیر پیغمبر در تشهد نماز، می دانید کسی وارد حوزه اسلام از حوزه کفر نمی شود مگر با شهادتین، هم شهادت به وحدانیت حق و هم شهادت به رسالت پیغمبر و می دانید که قرآن مجید در بیش از 7 مورد چه عظمتی برای پیغمبر بیان می کند، حالا بعضی از مواردش این است: [مَنْ يُطِيعِ

الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ [«1» واقعا چه مقامی است؟] إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ [«2» این واقعا چه مقامی است؟] وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ [«3» این چه مقامی است؟]

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ] «4» می تواند خودش را تنها مطرح بکند و بگوید وقتی من شما را دعوت می کنم برای زنده شدن، زنده شدن معنوی، عقلی، قلبی، ایمانی، پاسخ بده، اما می بینید پیغمبر اکرم را کنار خودش قرار داده است.

اما همین پیغمبر وقتی می آید محراب با همه وجودش اشک می ریزد و زاری می کند که این متن را سعدی هم در مقدمه گلستان نام برده است، [ما عرفناك حق عبادتك، ما عرفناك حق معرفتك]

یا این روایتی که بحار نقل می کند خیلی روایت جالبی است.

«ام سلمه می گوید يك شب نوبت من بود ولی نیمه های شب دیدم پیغمبر در اتاق نیست، نباید این طور فکر می کردم، اشتباه کردم اما فکر کردم پیش همسر دیگرش رفته، بلند شدم آدمم بیرون، که يك مرتبه دیدم از بالای پشت بام صدای سوزناکش دارد به گوش می خورد، رفتم بالا، روی پله آخر پشت بام دیدم که با همه رو به خاک افتاده، گریه می کند و می گوید خدایا ظاهرا این بود «لاتنزع منی صالح ما اعطيتني» احتمالا، آنچه خوبی به من دادی، یعنی ما هیچ خوبی از خودمان نداریم یعنی ذات ما فقر است، ذات ما نداری است، خدایا آنچه خوبی به من داده ای از من پس بگیر، کم نکن، معلوم می شود کمالات که در ما ذاتی نیست آمدنی است، اگر نگه داری نکنیم از دست رفتنی است، بخصوص در زمان ما که جاذبه های معصیت در مقابل جاذبه های دین پررنگ تر شده، با این ماهواره ها و سایت ها و مجلات و فیلمها و این دختران و زنان که وجود دارند، جاذبه دین در مقابل دشمن کمرنگ شده است، این است که هر جا منبر می رویم چقدر می آیند پای منبر؟ الان مسخره کننده آخوند و دین خیلی هم زیاد شده است، معلوم می شود این کمالات که ذاتی ما نیست، آمدنی است، رفتنی هم هست، باید ببندیش که نرود، آتی که کمر بند کمر کمالات را باز می کند و فرارش می دهد همین گناهان است، همین بی پروایی هاست، همین مال حرام است، همین طمع ها و حسدها و کبرها است، بسته بودن اینها را به جان آدم و مثل کبوتر پرشان می دهد، و ردشان می کند، خود این جمله دارد می گوید: «لاتنزع منی صالح ما اعطيتني» «5» کمالاتی که اعطا کردی نبوده، و در جمله دوم هم گفت: خدایا آنچه که زشتی و بدی از من برطرف کردی، که معنیش این نیست که در من بوده، مرا مورد هجوم قرار داده تو نگذاشتی و رد کردی به من برنگردان، بگذار راهش برای همیشه تا وقت مرگم بسته باشد، یعنی زشتیها درست است که می خواهد به من هجوم کنند اما جاده آن بسته باشد نتوانند به من حمله بکنند.

جمله سوم را که گفت من بی اختیار داد کشیدم ناله زدم گریه کردم، که با ناله من و گریه من پیغمبر با روی مبارکشان، تمام بدن مبارکشان روی خاک بود، سرشان را بلند کردند فرمودند چیه؟ چه خبره؟ اینقدر غرق حق بودند انگار توجه نکردند صدای صدای من است، جمله سوم هم این بود، خدایا [لاتکلی الی نفسی]

(1) نساء: 80.

(2) فتح: 10.

(3) توبه: 12.

(4) انفال: 24.

(5) تفسیر القمی: 75/2؛ بحار الانوار: 218 (217/16)، باب 9، حدیث 6.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 334

طرفه عین ابداء [«1»] که این دعا را وجود مبارک زهراسلام الله علیها تا آخر عمرش داشتند، متن دعای ایشان این بود: «یا حی یا قیوم برحمتک استغیث»، که دارد حضرت فریاد می زند ما پناهگاه می خواهیم دادرس می خواهیم، فریاد رس می خواهیم، اگر ما در آن پناهگاه نباشیم سگان گله به ما حمله می کنند و می برند، پناهگاه می خواهیم، «برحمتک استغیث واغثنی ولا تکلی طرفه عین ابداء» [«2»] که اگر این حادثه خدای ناکرده پیش بیاید، خدا آدم را به خودش واگذار کند، که بعضی از قدیمی های تهران زیبا معنی می کردند این واگذاری خود را، می گفتند به نقطه ای بگویند برو نه تو بنده من هستی نه من خدای تو، برو، برو دنبال کارت، چون اگر ولایت او را از دست بدهیم قطعا ولایت غیر او بر ما مسلط می شود.

کیه گریه می کند؟ گفتم یا رسول الله منم ام سلمه فرمود: چیه؟

گفتم این حرفی است شما می گوئید، به نظرش خیلی سنگین آمده بود. «ولا تكلني إلى نفسي طرفه عين ابدأ» یعنی شما مصون نیستید، پیغمبر این مطلب را فرمودند، يك آن، يك آن خیلی کم است، يك آن یونس به خودش واگذار شد، يك آن، نه به این شکلی که گفتم برو نه تو بنده منی، نه من خدای تو، شما آن يك آن را نمی فهمید، يك آن دستش را از دست خودش در آورد، ام سلمه دیدی چه جرمه ای شد؟ «3» دیدی در کام نهنگ افتاد، در شکم نهنگ حبس شد، و خود پروردگار در قرآن می فرماید: اگر از [مُسَبِّحِينَ] نبود [لَلَّيْتُ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ] «4»، زنده در شکم ماهی نگه می داشتم، سلامت ماهی را نگه می داشتم، یونس را هم نگه می داشتم تا روز قیامت، حالا چند میلیون سال دیگر، یا چندصد هزار سال دیگر، ببین چه زجری می کشید.

[فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلَّيْتُ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ] «5» با داشتن آن همه مقام که درونماییش از آیاتی که خواندم شنیدید، اما ببینید صورت روی خاك می گذارد اینجور گریه می کند اینجور دعا می کند، اینجور درخواست می کند، اینجور ذلت نشان می دهد نسبت به عزت خدا، یا در این حدیث بسیار عالی قدسی که بیشتر شبهای احواء باید به مردم القا بشود، موسی هر وقت می آیی در خانه من، مقام کلیم الهی که مقام کمی نیست، مقام اولوالعزمی که مقام کمی نیست، بیشترین اسمی که از انبیاء در قرآن برده شده است موسی بن عمران است، حادثه زمان او خیلی فوق العاده بود. و خودش هم در بندگی انصافا حرف اول را می زده است، حالا دارد به موسی می گوید، اگر در خانه من آمدی به دعا «هَبْ لِي مِنْ قَلْبِكَ الْخُشُوعَ» چه جور بیا، اینجا هرگز خودت را بحساب نیار «مِنْ قَلْبِكَ الْخُشُوعَ» اینجا شکسته دلی می خزند و بس «مِنْ عَيْنِكَ الدَّمُوعَ» با قلب خاشع و با دو چشم اشك بار «مِنْ بَدَنِكَ الْخُضُوعَ» «6» مثل افراد لایابالی نیا در خانه، سینه سپر نیا در خانه، حتی بدنت هم باید تواضع و فروتنی نشان بدهد.

يك روایتی هم در باره همین کبر در مقابل حق از رسول خدا عنایت کنید.

پیغمبر می فرماید: «يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: الْكِبْرِيَاءُ رَدَائِي وَ الْعِظَمُ اِزَارِي» «7»، که امیرالمومنین ابتدای خطبه دارند «لبس العز و الكبرياء» «8»، لباس من است یعنی کبریایی همه وجود من است، و عظمت و بزرگی پوشش من است

(1) تفسیر القمی: 74/2؛ بحار الانوار: 217/16، 218، باب 9، حدیث 6.

(2) بحار الانوار: 224/91، باب 38، ذیل حدیث 20.

(3) تفسیر القمی: 75/2؛ بحار الانوار: 352/92، باب 129، حدیث 6.

(4) صفات: 144.

(5) صفات: 143 (144).

(6) الأملی، شیخ صدوق: 357، حدیث 1.

(7) مستدرک الوسائل: 31/12، باب 58، ذیل حدیث 13429.

(8) نهج البلاغه: خطبه (معروف به قاصعه).

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 335

یعنی ذات با عظمت است، [فمن نازعنی واحداً منهما] «1»، اگر کسی بناحق یکی از این دو وصف عزت و عظمت و کبریاپی به جانب خودش بکشد «القیته فی ناری» «2» می اندازمشان در جهنم.

امام صادق از پدر بزرگوارش حضرت باقر نقل می کنند: «العزه رداء الله و الکبریا ازاره فمن تناول شيئاً منه اكبه الله فی جهنم» «3» اگر کسی يك ذره عزت بی خودی و کبر بی خودی به خودش ببندد، در مقابل خدا جبهه گیری کند امیرالمومنین در نهج البلاغه دارند «من أبدی صفحته للحق هلك» «4»، کسی بیهوده ادعای کبریاپی و عزت بکند و عوارضش هم ظهور بکند، که عوارضش در فرعونها و نمرودها و این دولتهای متکبر امروز دنیا در ظهوراست. قیامت او را به جهنم خواهیم انداخت.

(1) مستدرک الوسائل: 31/12، باب 58، ذیل حدیث 13429.

(2) مستدرک الوسائل: 31/12، باب 58، ذیل حدیث 13429.

(3) ثواب الاعمال: 221؛ الکافی: 309/2.

(4) نهج البلاغه: حکمت 188.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 336

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 234) جلسه هفتاد و پنجم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 89 / 1 / 22

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

کبر وقتی در وجود انسان خودش را نشان بدهد کبر سنگینی نیست، چه وقت سنگین می شود؟ وقتی حجاب قلب و عقل و جان می شود زمانی که انسان به آن توجه نکند به درمان درد درونی که اختلال روانی ایجاد می کند برنخیزد علاج نکند، به طیبیان الهی و معنوی مراجعه نکند، ابتدا انسان را در مقابل عباد خدا قرار می دهد و بعد هم در مقابل خود حضرت حق، کبر در مقابل مردم، یعنی من از همه برترم، من از همه برترم وادارش می کند که ملتزم به لوازم شیطانی این حالت بشود. در مقابل پروردگار یعنی نپذیرفتن خواسته های حق، و رد کردن امر حق که فرمانی، امری، برای خیر انسان برای سعادت انسان، برای پاکسازی درون انسان از جانب وجود مبارك او صادر بشود و رد بشود از طرف کسی که دچار این بیماری روانی خطرناک است.

به نظر می رسد مرحوم بحرانی که یکی از بهترین شارحان نهج البلاغه است و شرحش يك شرح علمی و اخلاقی و گاهی عرفانی و گاهی فلسفی است، و خوب هم از عهده شرح خطبه ها و نامه ها و کلمات قصار برآمده است. برای نشان دادن کبر، آثارش را بیان کرده است که اگر در فرمایش های ایشان دقت بشود، عمق کبر بر ایمان روشن می شود و واقعیت کبر معلوم می شود و نشان می دهد که آثار کبر یعنی گناه فراوان، حالا چه در برابر عباد خدا و چه در برابر خود پروردگار پیامبر گرامی اسلام (ص) می فرماید: «**اما حقیق الکبر اما حقیقه فیهی هیئ نفسانیه**»، يك امر درونی است، يك امر باطنی است، يك امر روانی است.

«**تنشر**» يك هیات نفسانی این امر روانی این درد باطنی این بیماری نفسی منشأش این است. «**من تصور الانسان نفسه**

اکمل من غیره و اعلی رتبه منه» «1» آدم نسبت به خودش، واقعا اگر هادی نداشته باشد اگر کنار پیغمبری، امامی،

عالم ربانی نباشد، چنان که جلد 78 بحار از وجود مبارك زين العابدين نقل می کند، هلاك می شود، از مدار بندگی در می آید تبدیل به يك درنده می شود به جان و مال و عرض و آبروی مردم می افتد، فرهنگش نهایتاً می شود همان فرهنگ ابلیس، ضرر خواه می شود نسبت به مردم متکبر، ابلیس را ببینید که به پروردگار با کمال پرویی گفت [فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَهُمْ أَجْمَعِينَ] «2»، از چه طریق؟ مال یعنی مرزبندی های تو را که حلال رانظام می دهد وادار می کنم بشکنند رد بشود عبور بکند، از طریق قدرت از طریق شهوت، وقتی بخواهد اغوا بکند حساب می کند این را که می خواهد اغوا بکند از چه راهی می تواند وارد بشود.

متکبر هم همین است، ضرر می رساند، از طریق مال، از طریق آبرو، از طریق موقعیت، بالاخره هجوم کبر به بلای انسانیت است، به بلای ادب است، به بلای مهر و محبت است، همه اینها را در وجود انسان تخریب می کند.

يك داستانی را جلال الدین نقل می کند در جلد چهارم مثنوی، البته تمثیل است ولی خیلی زیبا است. سلیمان می گوید در گوشه دارالعماره يك ساختمان عظیمی بوده، دو نوع بارگاه نشین داشته است، انس و جن که در قرآن دیدید. يك وقت دید يك گیاهی در آمده است، آمد جلو گفت با زبان بی زبانی به من بگو تو چه نوع گیاهی هستی که من تا بحال ندیدم، گفت: اسم من تخریب است، وقتی که در بیایم و رشد بکنم هر چه که در برابرم باشد خراب می کنم، بعد از این داستان نتیجه می گیرد که مواظب باشد که در کاخ وجود تو گیاه تخریب رشد نکند مثل کبر، حسد، حرص، که اگر خودت به میل خودت اجازه رشد چنین گیاهانی را بدهی بنیان خودت را نابود می کنی و از بین می بری

امام می فرماید در بحار 78. که متأسفانه این روایت و امثال این روایت را افراد خانقاه به سود خودشان مصادره کردند، بالاخره آنها از دین مردم، اعتقاد مردم، ایمان مردم، بهره برداری به نفع خودشان می کنند.

(1) شرح اصول الكافي: 1/ 235.

(2) ص: 82.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 337

امام می فرماید: «هلك من ليس له حكيم يرشده» «1». حکیم امثال لقمان آدمی که دانشش از همه شائبه ها پاك است، يك دانش استوار، قوی، غیر قابل تغییر دارد. و دانش مثبت، «هلك من ليس له حكيم يرشده». آن کسی که کنار

حکیمی زندگی نمی کند هلاک می شود و محروم از رشد می شود، خیلی ناهماهنگ بار می آید، [**أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ**] «2»، می شود **إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمَّ الْبِكَمِ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ** «3»، می شود مثله [**كَمَثَلِ الْكَلْبِ**] «4» می شود [**كَمَثَلِ الْحِمَارِ**] «5»، اینها تشبیهاتی است که در قرآن مجید در باره جنس دوپای منحرف آمده است. خیال بر می دارد انسان را، «**تنشر من تصور الانسان نفسه اكمل من غيره**»، يك چنین حالت خیالی که برای آدم پیش می آید، و برای هر طایفه ای به تناسب طایفه خودش پیش می آید، پدید آمدن این حالت برای ما خیلی سریع است، علتش هم این است که بعضی ها نگاه درستی به وضع خودشان ندارند، چون می بینند يك مقدار درس خواندند و اهل لباس هستند و هنوز هم اهل لباس مورد احترام خیلی ها هستند بالا دست می نشانند، کار برایشان انجام می دهند، احترام برایشان می گذارند، اگر آدم همه اینها را با این عینك ببیند، [**اللهم ما بنا من نعم فمناك**] «6»، خدایا من هیچ کاره ام، علم من، وجود من، لباس من، آنچه که بمن داری از طریق مردم نشان می دهی دو زانو پیشم می نشینند، دست می بوسند، هدیه می آورند التماس دعا می گویند، احترام سنگین می گذارند، من که می دانم من شایسته این همه محبت نیستم، «**کم من ثناء جميل لست اهلا له**» **نشرته** «7»، «**کم من ثناء جميل**» چه تعریفهای زیبایی از من می کنند، کم من ثناء جميل، دعایش مستجاب است، عبد صالح است، این به خدا نزدیک است، این لباس پیغمبر تنش است، این قابل احترام است، اذان بچه مان را باید این بگویند، قدم در خانه ما بگذارد، برای ما دعا کند، همه این کارها که مردم در حق يك روحانی دارند، «**کم من ثناء جميل**»، در گفتار امیرالمومنین در دعای کمیل است، «**لست اهلاً**»، واقعا من شایسته این ثناء جميل نیستم، اما «**نشرته**»، این کار توست، [**مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ**] «8»، بخودت نبند، چون آدم وقتی که به خودش می بندد، این هیات نفسانی خطرناک رخ نشان می دهد، اگر چنین نگاه کند آنچه را که دارد، یعنی اول خودش را که حقیقت هم دارد، از شایستگی سلب بکند نگوید حق دارم. مثل امیرالمومنین بگوید حقم نیست او دارد عنایت می کند نمی دانم چرا اینقدر دارد به من لطف می کند، من که خودم را بهتر از همه می شناسم، من که باطن خودم را می دانم من که ظاهر خودم را می دانم، خدای نکرده من که بودم پیش مردم با خلوتم يك مقدار فرق می کند خلوتم خیلی باید بر خلوتم بچربد حتی مساوی هم نیست، خلوتم پایین تر است، اما چه کار دارم می کنم، این چه است، مال من است، اگر با این نگاه، نگاه بکنم، «**کم من ثناء جميل لست اهلا له نشرته**» «9»، غرق در دریای شرم از خدا می شوم، برای چه چیزی من ناقابل را اینقدر در بین مردم بزرگ و عظیم جلوه دادی، من که نیستم، اما حالا نمی دانم چه چیزی باعث شده که اینقدر زمینه ارادت و محبت و لطف برای من فراهم کردی، واقعا می خواهی امتحانم کنی، از این طریق می خواهی رشد بدهی مرا که من حسایی حس

بکنم آنچه که می گویند و می بینم نیستم که چه حالی پیدا می کنم، امتحان است، نمی دانم، «اللهم ما بنا من نعم فمّنك»
خدایا همه اش از طرف توست، مگر نگاه کردن با این عینك آدم را حفظ بکند که به هوی و خیال نیافتد، اما

(1) کشف الغمه: 113 / 2.

(2) اعراف: 179.

(3) انفال: 22.

(4) اعراف: 176.

(5) جمعه: 5.

(6) مصباح المتهدد: 216.

(7) مصباح المتهدد: 844.

(8) نساء: 79.

(9) مصباح المتهدد: 844 (دعای کامل).

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 338

آنهايي که با این عینك نگاه نمی کنند، آشنایی با کامل ندارند، ارتباطی با این جملات نورانی «ما بنا من نعم فمّنك» ندارند،
با این آیه شریفه [مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ] «1» ندارند، حالا با يك لباس، با يك درس، با يك پایان نامه، با يك
لیسانس، با يك صندلی، کبر برایشان می آید که «تنشر»، این کبر، این هیات نفسانی، «من تصور الانسان نفسه اکمل
من غیره» «2»، معلوم می شود من از همه بالاترم، بهترم، بی خودی که اینقدر اطرافم را نگرفته اند، خود این دور گرفتنها
واقعا تاریکی است، خود این تعریفها واقعا تاریکی است، گاهی همین علم و لباس حجاب اکمل است، اگر آدم دقیق

بشود، «وَأَعْلَى رَتَبَهُ مَنْه»، منزلت من، رتبه من، از همه این شهر، این مملکت، این ملت بیشتر است، «وَكَيْفَى حَالَهُ»، این حالت، این کیفیت خطرناك نفسانی، «وَتِلْكَ الْهَيْئَةُ تَعُودُ إِلَى مَا يَحْصِلُ لِلنَّفْسِ مِنْ ذَلِكَ تَصَوُّرٌ» برگشتش به اموری است که برای نفس ایجاد می شود از این خیال پردازی که چه است، این «مِنْ»، مِنْ بیانیه است، بیان «إِلَى مَا يَحْصِلُ لِلنَّفْسِ مِنْ ذَلِكَ تَصَوُّرٌ مِنْ النَّفْحِ وَ الْهَزْ وَ التَّعْزِزِ» باد در دماغ آدم می افتد، و هزه یعنی حرکات غیر عادی برای آدم می سازد، شکل به قیافه اش می دهد، شکل به نگاهش می دهد، يَكْ شکلی کله تکان می دهد که انگار دیگران داخل آدم نیستند، يَكْ جووری شانه بالا می اندازد که در مقابل من نیست فرض بکنید در این خانه بیایم یا کنار این آدم بنشینم، این معنی هزه است، من نفسه و التعزز، آنوقت خودش را قاهر بر دیگران می بیند و تعظم، و بزرگی را برای خودش سریش خیال که چسب هم ندارد می بندد، «وَالرَّكُونُ إِلَى مَا يَتَصَوَّرُهُ مِنْ كَمَالِهَا وَ شَرَفِهَا عَلَى الْغَيْرِ»، رکون، میل قلبی، این میل قلبی به همان خیال گره می خورد، که به به این منم طاوس علیین شدم، روباه افتاد در خمره رنگرز که رنگ را درست کرده بود نخهای پشمی را برای قالی بافتن رنگ بکند، رنگش هم رنگ روشن قشنگی بود، وقتی آمد بیرون و خودش را با آن آفتاب با آن رنگ دید، دیگر از اعتقاد اینکه که روباه هست در آمد و افتاد در خیال، این معنا، هان منم طاووس علیین شدم. مگر طاووس چه دارد، غیر آن رنگهای زیبای دمش را من دیگر روباه نیستم، من دیگر عبد نیستم، من دیگر آدم کوچکی نیستم، من خیلی بزرگ هستم، و رکون، و میل پیدا می کند، قلبش می چسبد، «إِلَى مَا يَتَصَوَّرُهُ مِنْ كَمَالِهَا وَ شَرَفِهَا عَلَى الْغَيْرِ»، لَذَلِكَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ، آن پیغمبر خدا که مصون بود، «أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَفْحِ الْكِبَرِ» «3»، خدایا از باد کبر به تو پناه می برم. که بادکنکی هم آدم را باد می کند آدم نیست آنی که دارد فکر می کند و خیال می کند. آنوقت وقتی که کبر می آید، باطن دچار آشوب شدیدی می شود از طریق کبر و آثاری از خودش بروز می دهد، حالا نسبت به مردم را نشان می دهد، «كَتَحْقِيرِ الْغَيْرِ»، حالا یا می آیند يَكْ کسی را تعریف می کنند، چیزی نیست، آقا راست داری می گوئی چیزی نیست، راست می گوئی کسی نیست، چیزی نیست، این یکی از آثارش است، که همین مکه و ملت های زمان انبیاء دچارش بودند که آدمی که بازار می آید و خرید می کند و ازدواج می کند کسی نیست، که حالا ما بعنوان پیغمبر او را بپذیریم، این با این لباسش، این زندگی اش و این خانه اش، اصلا اینها نیامدند پیش من صحبت کنم معنی زهد را بفهمم معنی زی طلبگی را در زندگی انبیاء بفهمند، حساب نکردند که پیغمبر باید از خودشان باشد نه از عالم ملکوت و خدا يَكْ فرشته را بفرستد. [رَسُولُ مِنْ أَنْفُسِكُمْ] «4»، نه کسی نیست، چیزی نیست، ابولهب می گفت من با این ریش سفیدم بیایم از برادر زاده ام اطاعت کنم یعنی زیر بار این بروم، ابوجهل می گفت مگر قبیله من کم از قبیله قریش دارند، من بیایم زیر بار این بروم، این از آثار کبر که متوجه حق هم می کند این کبر را که یعنی چی؟ نماز بخوان، دولا شود، خم

شود بروی خاک، پیشانی روی خاک بگذار، این حرفها کدام است من برای خودم کسی هستم، کسی نباید به من دستور بدهد، من باید دستور بدهم، «کنحقیر الغیر»، که همان معنی را می دهد خوار می کند افراد را، بی مقدار می کند بی ارزش می کند، «واعتقاد انه لا یصلح للمجالس و المجانس و

(1) نساء: 79.

(2) شرح اصول الکافی: 1/ 235.

(3) شرح اصول الکافی: 1/ 235.

(4) توبه: 128.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 339

الموانس»، من خانه اینها پیام دعوت اینها را گوش بدهم من برای خودم کسی هستم، حالا يك باربر آمده می گوید دوست دارم بیای خانه ما، «اعتقاد انه لا یصلح للمجالس»، کسی حق ندارد بغل دست من بنشیند، من با هر کسی هم غذا نمی شوم، هم کاسه نمی شوم. «والعنف عن رد قوله» «1» عنف یعنی عارش می آید از اینکه کنار عباد خدا بنشیند، از اینکه کنار يك آستین پاره بنشیند، قرار است که بیشتر انبیاء خدا در همین آستین پاره ها هستند. «واعتقاد انه ینبغی ان یکون ماثلاً بین یدیه» به این اعتقاد کبر آدم را می رساند که من انسان نمونه ام در حالیکه همه پیشش دست به سینه بایستادند، این اختلالی است که کبر در باطن ایجاد می کند. و اما در ظاهر، که این کارها می شده در طول تاریخ، خانه ها، ارباب ها، سلاطین، الان هم همینطور هست. «کتقدم علیه فی الطرق»، این که احدی حق ندارد جلوتر از او راه برود همه باید بیایند پشت او «والارتفاع علیه فی المجالس» بالا دست من کسی بنشیند، اصلاً قبل از اینکه عوامش بنده خداها را از آن جایی که نشسته بلند می کنند با تحقیر ردشان می کنند، چه کسی گفته بیای اینجا، اینجا جای تو نیست. نقل شده: بهلول بدور از چشم مامورین وارد کاخ هارون شد، کاخ هم کنار فرات بود در بغداد، گسترده هم بود و به يك شکلی خود را به اتاق خواب هارون رساند و پرید روی آن تختی که برای خواب هارون تهیه دیده بودند. گفت رفت روی

تشك پر قیمتی و لحاف پر قیمتی و تمیز دراز کشید، مامورین او را دیدند و بدون اینکه حرفی بزنند با شلاق شروع کردند به زدن، او هم ناله می کرد و بلند نمی شد، هارون رسید، همه از شلاق دست برداشتند، گفت چه خبره؟ بهلول گفت دو دقیقه من روی این تخت دراز کشیدم، تخت متکبرها؛ بین چقدر من را زدند حالا فکر کن تو که ده سال روی این تخت دراز کشیدی بین خدا تو را چگونه بزند ما که دو دقیقه شلاق خوردم، تو دیوانه متکبر در قیامت چقدر شلاق می خوری، که نه کسی حق ندارد خانه ما بیاید، تخت من اختصاصی است، غذایم اختصاصی است، کبر اینجور می کند.

«والارتفاع علیه فی المجالس» «2»، اجازه هم نمی دهد کسی کنارش باشد و هم غذایش بشود. چقدر زیبا می گوید پروردگار در سوره غافر آیه 35 [كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ] «3» اینجوری به جرعه کبرها در دل متکبر ظالم، جبار در این جا به معنی ظالم است، فیوضات و رحمت خاص خودمان می بندم، خیلی دیگر باد کرده و لوس شده است و از چهارچوب انسانیت در آمده است حالا باید تازیانه به قلبش زده بشود، که قلب بشود قلب حیوان، دیگر گیرنده عنایات و فیوضات حق نباشد.

این روایت هم در بحار در باب زشتی های اخلاق، در باب ایمان و کفر و کتابهای دیگر آمده است، از وجود مبارك رسول خدا «لا یدخل الجنة من فی قلبه مثقال ذره من کبر» «4»، خیلی روایت سنگین است، چقدر ما خطر در اطرافمان دور می زنند، واقعا «دائر بالبلاء محفوف و بالغدر موصوف» «5» انگار همه کمان داران تیرهای سه شعبه به چله کمان گذاشته اند و فقط ما انسانها را هدف گرفتند، خیلی مواظبت از خویش کار می برد، آدم مرتب باید بیدار باشد، بینا باشد، با عینك قرآن خودش را ببیند با عینك روایات خودش را ببیند، با عینك دعای کمیل خودش را ببیند که پیش بینی بشود از رخ نشان دادن کبر، یا پیش گیری بشود از آمدن کبر که آدم خودش را چیزی حساب نکند، ما عبدیم، عبد مملوك، یا به تعبیر قرآن [عبد مملوك لا یقدر علی شیء] «6»، یا در آن دعا که آمده: «ذلیل حقیر بائس مسکین مستکین لا یملک لنفسه» اختیار هیچ چیز را برای خودم ندارم، «نفعاً و لا

(1) شرح اصول الکافی: 1/ 236.

(2) شرح اصول الکافی: 1/ 236.

(3) غافر: 35.

(4) بحار الانوار: 194 / 70، باب 130.

(5) غرر الحکم: 131، حدیث 2248.

(6) الکافی: 485 / 5، حدیث 4.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 340

ضرا» 1»، اصلا وجودی نیستیم که بتوانم نفعی به سوی خودم جلب کنم یا ضرری را دفع کنم، همه را تو داری برای من انجام می دهیم. «لایدخل الجنة من فی قلبه مثقال ذره من کبر»، آثارش را که عنایت فرمودید، دیگر شناخت مان از کبر کامل است که کبر چیست، از آثار هم می شود کبر را شناخت.

دو یا سه تا آیه عنایت بکنید درباره ناچیز بودن انسان از نظر ماهیت، هویت وجود [إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ] آنهایی که غیر خدا را دارند عبادت می کنند و به او تکیه دارند، در هر صورت دچار همین حالات ابلیسی هستند. [لَنْ يَخْلُقُوا دُبَابًا وَ لَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ انْ يَسْلُبْهُمْ الدُّبَابُ شَيْئًا] 2» کلشان جمع بشوند یک مگس نمی توانند بسازند. اگر این مگس یک چیزی از اینها سلب بکند [لَا يَسْتَفِيدُونَ مِنْهُ] 3»، می پرد و می رود نمی توانند دنبال کنند از دستشان می رود، ضعف الطالب و المطلوب. هم عابد ضعیف است، عابد معبودهای غیر و هم معبود ضعیف است، هر دویشان هیچ است اما چه سینه هایی به تصور و خیال سپر کردند.

سوره نساء آیه 28 این دیگر مایه اصلی وجود ما را نشان می دهد. [وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا] 4» اصلا ما قدرتی به شما ندادیم که احساس قدرت بکنید. [لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ] همه تحول و قدرت از وجود مقدس اوست، با لای نفی جنس.

انفال آیه 66 در بمبوه هنگام شلوغی جنگ خداوند می فرماید: [وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا] 5» اصلا برای من روشن است برای من آشکار است، که در شما ضعف و سستی و ناتوانی دارد موج می زند، کمکتان نکنم، همین شما یاران پیغمبر، شما که اطراف رسول من هستید، به ایجاد رعب در دل دشمن کمکتان نکنم، همین متکبران و دشمنان همه شما را در این جمع به خاک می مالند. یک وقت باد در دماغتان نیاندازید که ما کسی هستیم.

(1) المصباح للکفعمی: 33.

(2) حج: 73.

(3) حج: 73.

(4) نساء: 28.

(5) انفال: 66.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 341

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 234) جلسه هفتاد و ششم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 89 / 1 / 23

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

عنایت فرمودید که آیات شریفه قرآن و روایاتی که از ائمه طاهرين عليهم السلام رسیده در باب کبر که همه این روایات را شما در بحار می‌توانید ببینید هم در جامع الاحادیث شیعه مرحوم آیت الله بروجردی و وسائل الشیعه، و همچنین در همین خطبه، خطبه قاصعه و فرمایش‌هایی که از وجود مبارك صدیقه کبری علیها السلام چه بصورت خطبه چه بصورت دعا و چه بصورت روایت نقل شده، این آیات، این روایات، این دعاها تمام مردم را از کبر در برابر خدا و در برابر عباد خدا منع می‌فرمایند، اما کبر در مقابل خدا یعنی کبر در برابر فرمانهای او و خواسته‌های او و هر کسی که آلوده به این کبر باشد اهل دوزخ است اگر این کبر ادامه پیدا بکند، امیرالمومنین (ع) می‌فرماید: امر خدا یکی است، اگر بنا باشد ابلیس بخاطر تکبر جهنمی باشد، اتباعش هم اهل جهنم هستند، برای خدا فرقی نمی‌کند که بخاطر کبر ابلیس را ببرد دوزخ اما بخاطر همین کبر دیگری را ببرد دوزخ، یعنی يك کسی، هم اخلاق، هم منش، هم روش شیطان باشد و خداوند متعال استثناء قائل بشود، اینطور نیست.

کبر در مقابل عباد خدا هم همین است که انسان با يك سلسله تصور و گمان که هیچ کدام هم پایه علمی و قرآنی ندارد و فقط خیال است، فکر بکند، خیال بکند، اولش البته این خیال يك مقدار حوزه اش محدود است بعد به **انا ربکم**

الأعلى «1» می‌رسد که بله من از دیگران برترم و بالاترم و عزیزترم و بزرگترم و حالا ممکن است يك عللی هم در خودش باشد یعنی مثل علم، يك وقتی هیچ چیز در آدم نیست و می‌گوید من از دیگران بالاترم که این کمال حماقت است، پوك است و می‌گوید من پُرَم، اما يك وقتی آدم يك علمی دارد، يك مقامی دارد، يك لباسی دارد، بخاطر این علمی که من نفسه نیست، چون ذات آدم که علم نیست، ذات حق علم است، آن شایسته است که کبریا باشد چون علم خودش، چون عزت خودش، چون رحمت خودش، اما «**زید عالم**» یعنی علمش از خارج کسب شده زائد بر نفس است، عارض بر نفسش است، ذاتی او نیست. قدرتش هم همینطور. حالا کسی با تکیه بر چهار فرمولی که خوانده یا با تکیه بر صندلش، یا با تکیه بر نعمت خدا که از کیسه دیگری جیب من پر شده و من ذاتا گدا و فقیر بودم، خداوند لطف کرده و فقر من را با غنا جبران کرده، که حالا من به این خاطر، از همه بالاترم، این هم يك نوع خیال است، چیزی که پیش انسان است، دهندگی و گیرندگی‌ش مربوط به پروردگار عالم است، انسان باید خودش را منهای این نعمت‌ها ببیند، که بدون این نعمتهایی که خدا به انسان عنایت فرموده هیچ است دیگر نمی‌تواند بگوید من عالمم، من قادرم، من سلطانم من اعلا هستم، که اگر يك چنین حالتی برای کسی پیش بیاید، مردم را كوچك می‌بیند، مردم را بی مقدار می‌بیند، حاضر نیست پیش مردم بنشیند، در نماز جماعت‌های مردم بیاید، اصلا حاضر نیست کسی را مانند خودش ببیند و همین باعث ظهور آتش حسادت می‌شود و همین که مردم را بی مقدار می‌بیند عامل بخل می‌شود، که به من چه به اینها كمك کنم، مگر اینها کی هستند، راه ندهید، در خانه را ببندید، تلفن را جواب ندهید، من باید راحت باشم، این عوارض برای آدم پیدا می‌شود، که برای علاجش درمان هست به اینکه آدم اولاً در مقابل وجود حضرت حق يك مقدار فکر کند، يك مقدار مطالعه کند، يك مقدار آیات قرآن را ببیند، يك مقدار با عالم متخلق به اخلاق الهی رفت و آمد بکند که از آن حالت سرپیچی، استکبار، سرکشی نسبت به دین خدا و خواسته‌های خدا بیرون بیاید، یکی هم اینکه جلوی خیالات را بگیرد، خیال می‌کند یعنی این که وارد حوزه کذب به خودش شده است. دروغ فقط دروغ گفتن به دیگران نیست، الان نود درصد مردم دنیا دارند به خودش دروغ می‌گویند، این منم، این علم من، این ایمان من، این قدرت من، این عزت من، این سلطنت من، این کار من، این نماز من، این تدریس من، این فقاقت من، اینها دروغ گفتن به خویشتن است، چون هیچ چیز اینها برای انسان نیست، دیگری از لطف خودش هزینه می‌کند و من دارم با گناه کبر اینها را آلوده می‌کنم که آنوقت فردای قیامت گفته می‌شود تدریست را قبول ندارم، فقاقتت را قبول ندارم، چرا؟ چون تمامش آلوده است، پولت را قبول ندارم، حرکاتت را قبول ندارم، خدا در قرآن مجید

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 342

می‌فرماید: من عاشق متطهرین هستم. «1» ولا يحب المستكبرين «2» وقتی خداوند کسی را دوست ندارد هیچ چیزش را دوست ندارد، می‌فرماید: علمت دادم خودت را آلوده کردی، قدرت دادم ظلم کردی، الطيبات للطيبين «3»، خدا پاک است اليه يصعد الكلم الطيب «4»، پاکيها بسوی او حرکت می‌کند، يك روايتی هم از وجود مبارك امام باقر (ع) که می‌فرماید: «والجنه لا يدخلها الا طيب» «5»، حالا يك آدم گناهکار حتما باید در دنیا خودش را پاک بکند، پاک بمیرد، یا روایات اگر شیعه باشد باید هنگام مرگ سختی بکشد و با يك مرگ بسیار سخت او را منتقل بکنند که این سختی در مرگ پاکش بکند، اگر هم پاک نشد یعنی آلودگی خیلی زیادی داشت و البته قابل نجات است، یعنی خداوند همه درها را نبسته است، مقداری فشار و سختی در برزخ می‌بیند تا پاک بشود، اگر هم پاک نشد که یا باید با شفاعت پاکش کنند، یا امیرالمومنین (ع) می‌فرمایند: يك مدتی باید برود جهنم، که حالا من در کتابهای مهمی دیدم، وجود مبارك امیرالمومنین (ع) می‌فرماید: مثلا سیصد سال باید در جهنم بماند تا پاک بشود یا کمتر، یا با دهره ای که در قیامت پیدا می‌کند الفزع الاكبر «6» پاک بشود. در هر صورت باید تمیز تمیز بشود تا وارد بهشت بشود.

اگر آیات مربوطه به بهشتیان را عنایت فرموده باشید، خداوند می‌فرماید نزعنا، کردند یعنی معلوم است که گاهی این آلودگی‌ها چسب سنگینی پیدا می‌کند، علت سنگینی هم تکرارش است ونزعنا ما فی صدورهم من غل «7» آن ناخالصیها را اول از قلبشان می‌کنند تا بتوانند با قلب سلیم وارد بهشت بشوند و الا بدون قلب سلیم ورود به جنت ممنوع است، در يك باغ عادی و يك بهشت عادی که مربوط به آدم و حوا است که در همین دنیا هم بوده، چون بهشت آخرت، مصالحش اخلاق و ایمان مردم است. چون هر که وارد آن بهشت بشود در حقیقت وارد حوزه عمل و باطن و ظاهر خودش شده که دیگر در نمی‌آید، خالدین فیها ابد «8» يك باغ آبادی بوده در منطقه شامات که آب و هوای خوبی دارد، نزدیکیهای دریای مدیترانه، آدم و حوا اول آنجا بودند ولی به محض آنکه از آن درخت خوردند، خداوند حاضر نشد آنجا نگاهشان دارد، فرمود: خارج شوید. آمدند بیرون بعد هم با آن توبه، عمل را پاک کردند، بعد هم عمل کردند در دنیا تا لایق آن بهشت آخرت شدند والجنه لا يدخلها الا الطيب فکر می‌کنم در بحار این روایت است، کسی آمده بود مدینه با حضرت صادق (ع) کار داشت، مسئله داشت ولی نیاز به غسل داشت گفت: حالا تا بعد از ظهر وقت داریم، الآن می‌رویم خدمت امام صادق (ع) مطالبمان را می‌گوئیم و بعد می‌رویم حمام، که آمد در زد خود حضرت آمدند پشت در، در را باز نکردند، فرمودند: اول برو خودت را پاک کن بعد بیا اینجا

غسل در اشك زم که اهل طریقت گویند پاک شو اول پس دیده برآن پاک انداز

به این صورت و به این بی نظمی و به این نامرتبی نمی شود که انسان عبدالله بشود و لایق مقام قرب بشود، شایسته مقام لقاء بشود و شایسته رضایت الله و جنة الله بشود، در هر صورت هر کسی به اندازه استطاعتش باید هزینه کند.

در برابر کبر نسبت به مردم باید با آن خیالات مبارزه کرد، در برابر کبر نسبت به خداوند باید خودش را بشناسد یا به کسی بگوید که مرا به خودم بشناسان، که بفهمد فقر محض است و او غنای محض است. «و

(1) بقره: 222 ... إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ.

(2) نحل: 23.

(3) نور: 26.

(4) فاطر: 10.

(5) کافی: 269 / 2، باب الذنوب، حدیث 7.

(6) انبیاء: 103.

(7) اعراف: 43.

(8) نساء: 57.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 343

أَيْنَ التُّرَابِ وَ رَبِّ الْأَرْيَابِ»، ای مشت خاک تو را چه به اینکه در مقابل کمالات بی نهایت سینه سپر کنی و شاخ و شانه بکشی و کبر در این بازار از خودت بیاوری أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ «1»

سوره مبارکه حدید، این آیه با يك متنی از رسول خدا (ص) عظمت پروردگار را در قدرت و فرمانروایی نشان می دهد که اینها را آدم برای متکبران بخواند که اگر گوش بدهند احتمال قوی دارد از حوزه تکبر حرکت بکنند به سمت حوزه تواضع،

چه نسبت به وجود اقدس حق و چه نسبت به مردم، وقتی انسان متواضع در مقابل حق شد، اینقدر خداوند دارو به کام آدم می‌ریزد برای حفظ انسان که دیگر مورد حمله گرگها قرار نگیرد، که گرفتار يك كبر و عزت قلابی نشود.

یکی از این داروها نماز است، نماز خیلی اثر دارد در فروتنی، البته آدم يك نماز درست و حسابی بخواند و به قول مرحوم آیت الله روحانی دو تا مهر هم بگذارد، البته ایشان فرموده بودند که در جستجوی فقهی به این نتیجه رسیدم که بینی هم باید روی خاک باشد و پیشانی که اعلا عضو وجود است و این دماغ را که گاهی باد در آن می‌افتد و آدم خیال می‌کند کسی است، شبانه روز در هر سجده روی خاک بگذارد که از اینکه خدا راهش داده که این مشت خاک در برابر صاحب افلاک به خاک بیفتد، خوشحال بشود که راهش دادند و به بدنش اجازه رکوع و سجود دادند و اگر بتواند بی توقع بشود این عبادت خیلی ارزشش بالا می‌رود. «ما عبدتک خوفاً من نارك و لا طمعاً فی جنتک لکن وجدتك اهلاً للعباد» «2» عامل بندگی من شایستگی خود تو است، من کاری به آثار ندارم که حالا هر کس عبادت کند اهل بهشت است و اگر عبادت نکند اهل جهنم است، که حالا من نه به بهشت کار دارم نه به جهنم، که این با تمرین باطنی میسر است. که آدم خودش را به این نقطه برساند که من هیچ طلبی از تو ندارم و تو هم بدهی به من نداری، من که هستم که ادعای طلبکاری کنم، می‌توانستی مرا خلق نکنی، حالا که مرا آفریدی می‌توانی هیچ کاری برانم نکنی «یا مبدئاً بالنعیم قبل استحقاقها» «3» من نسبت به هیچ نعمتی استحقاق ندارم و طلبکار نیستم و تو هم بدهکار نیستی واقعا این دعاها را و روایات ما و آیات قرآن درمان همه دردها است. «وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» «4» کلمات معصومین هم شفاء هستند، دعاها هم شفاء هستند. اگر آدم تفکر کند به این آیات له ملک السموات و الارض «5»

حکومت بر کل آسمانها و زمین، آنهم این آسمانهای که ستارگان و کهکشانها و سحابی هایش دیگر از تریلیاردی هم شمارشش برای بشر گذشته است له ملک السموات و الارض، یحیی، او حیات می‌دهد، معرفتش بسیار وسیع می‌شود به خداوند، یعنی حیات بخشی فقط وقف وجود مقدس اوست، ویمیت و هو علی کل شی قدیر «6»، حالا بیایم خودم را با این چنین خدایی مقایسه کنم، من که فرمانروایی بر هیچ چیز در اختیارم نیست، من حتی فرمانروایی بر موی بدن خود هم ندارم، به يك دانه اش هم ندارم که مثلاً بگویم: يك کاری کن که هر دو هفته یکبار ما را به سلمانی نکشانی، يك سال همین يك سانی که در می‌آبی، بمان، نه من هیچ حکومتی حتی بر يك مو هم ندارم، اما او حکومتش سماوات و ارض را فرا گرفته است، من به هیچ چیز نمی‌توانم حیات بدهم، یحیی و یمیت، علاوه بر اینها وهو علی کل شی قدیر «7»، ابراهیم را در آتش می‌اندازند با يك نخی نمی‌گذارد آتش او را بسوزاند، بردا و سلاما علی ابراهیم «8»

(2) بحار الانوار: 67/ 186، باب 53.

(3) مصباح المتعبد: 559.

(4) اسراء: 82.

(5) حدید: 2.

(6) حدید: 2.

(7) حدید: 2.

(8) انبیاء: 69.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 344

در آیه 3 سوره تغابن و آیه 2 سوره حدید صحبت از فرمانروایی خداوند است، در سوره تغابن صحبت از بوجود آوردنش است، **خلق السماوات و الارض** که من يك مو نمی توانم بسازم، يك موی زنده، ممکن است موادی را مخلوط کنم و مو درست کنم ولی همان مواد اولیه هم باز برای پروردگار است، من يك مو نمی توانم بسازم.

جلال الدین می گوید: يك آدمی بود که سرش يك مو هم نداشت، رفت دکتر، گفت: يك دارو بمن بده که موهای من مثل موهای اوایل جوانی رشد کند. دکتر کلاهی روی سر داشت که تا روی گوشهایش کشیده شده بود، کلاه را در آورد، بیمار دید که خود دکتر هم سرش بی مو است، بعد به دکتر گفت: اگر طبیب بودی، سر خود دوا نمودی، ما اگر بلد بودیم مو در بیاوریم اول در سر خودمان می آوردیم، ما واقعا قدرت بر ساختن يك مو را نداریم، پس چه معنی دارد در مقابل خدا تکبر کنیم یا خلق کنیم

خَلَقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ «1»، شما را صورتگری کردم، آنهم در رحم مادر در تاریکی، (فاحسن الصورکم)، خوب هم شما را صورتگری کرد، **والیه المصیر**، فرجام همه شما به جانب مقدس روی اوست.

ما دوستانی داشتیم که بعضی از آیات قرآن را ذکر خودشان قرار داده بودند، يك وقت از يك گوینده‌ای شنیدم که گفت: و (پیراه هم نمی گفت). در زمان پیغمبر اکرم (ص) چند نفر که به هم می‌رسیدند هر کجا که بودند، مسجد و کوچه یا در خانه همدیگر، وقتی می‌خواستند از هم جدا بشوند سوره والعصر را می‌خواندند و این را فرهنگ کرده بودند، بعد که حکومت سقیفه آمد فرهنگ ساختمان معنویت را فرو ریخت، بعد از فتح ایران و روم و مناطق مثل مصر و فلسطین مردم مادیگرا شدند، و آثار حقیقی اسلام کم کم مندرس شد و فراموش شد و از اسلام يك پوسته وارونه ای ماند.

این متن از رسول خدا در مدح پروردگار عالم است، که خیلی هم متن بالایی است.

«الحمد لله الذی علا فی توحده» «2» او در یگانگی بلند مرتبه است ما دیگر کنار او بلند مرتبه نداریم، «وفی تفرده» در یکتاییش خودش است، نزدیک به یکتایش است یعنی خودش است «وجل فی سلطانه» حکومتش، عظیم است، «وعظم فی ارکانه»، یعنی در آنچه که دارد یعنی در صفاتش «واحاط بكل شی علما و هو فی مکانه» او در جایگاه خودش است، آدم متکبر در جایگاه خودش نیست، آدمی که باید ماموم باشد اگر ادعای امامت بکند در جایگاه خودش نیست آدمی که عبد آفریده شده اگر ادعای مولویت دارد در جای خودش نیست، اما در دعای جوشن کبیر، «یا من یخلق ما یشاء»، قدرت بی نهایت را ببینید، «یا من یفعل ما یشاء، یا من یهدی من یشاء»، البته جبر نیست، اگر کسی بخواهد هدایت را، او در «من یشاء» قرار می‌گیرد، «یا من یضل من یشاء، یا من یعذب من یشاء، یا من یغفر لمن یشاء، یا من یعز من یشاء، یا من یضل من یشاء، یا من یصور فی الارحام ما یشاء، یا من یختص برحمته من یشاء» «3»، این متون يك کلمه به ما می‌گوید، همه کاره اوست و شماها هیچ کاره اید اگر کاری هم در دست دارید و مثبت باشد من الله است، اگر منفی باشد من الشیطان است، در هر صورت مواظب خود باشید.

(1) تغابن: 3.

(2) الاحتجاج: 58/1، احتجاج النبی یوم الغدیر.

(3) البلد الامین: 409، (دعای جوشن کبیر).

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 234) جلسه هفتاد و هفتم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 89 / 1 / 24

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

در رابطه عزت و کبریایی حضرت حق در فرمایش های وجود مبارك امیرمومنان مطالبی را عرضه داشتیم. امام در بخش بعد اشاره می کنند به نتیجه عزت و کبریایی که کسی به خودش ببندد و آن فقر وجودی خودش یادش برود و در مقابل پروردگار مهربان عالم به مقابله برخیزد به موضع گیری برخیزد، اثر تلخ و منفی این موضع گیری را بیان می کنند که قبل از ورود به جملات بعد، حتما به این معنا توجه داشتید، يك اصلی هست که معمولا تخلفی از آن اصل در این عالم صورت نمی گیرد و آن عبارت از این است که هر عمل و حرکتی در این عالم عکس العمل دارد که این اصل را ما در آیات قرآن کریم و در روایات اهل بیت علیهم السلام و در علوم بشری می بینیم، چه این عمل و حرکت در ظاهر صورت بگیرد یا در باطن صورت بگیرد، تمام خطباتی که پروردگار به انسان دارد راجع به اعمالش، چه اعمال مثبت و چه اعمال منفی در واقع همین اصل است.

شما می بینید که قرآن مجید در این زمینه چقدر مطلب را دقیق بیان می کند. در آیات متعددی حتی مسئله روی عملی که بر فرض وزن عمل به انداز دان ارزن باشد، مقدارش مقدار دان ارزن باشد، وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ، این از مهمترین آیات قرآن کریم است وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا «1»، این بخش از آیه بیان می کند که در قیامت قسط و عدالت حکمفرمایش قطعی است، بنا نیست که چون خداوند مهربان که حاکم و مالک است و قدرت بی نهایت است، خارج از عدالت و قسط و با ظلم با بندگان برخورد بکند فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا «2» کاردر دست خودش است اما به عدالت، اگر عمل به وزن يك ذره باشد، مثقال، ثقل سنگینی و وزن است. أَتَيْنَا بِهَا من آن عمل را می آورم وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ «3»، حالا هر حکمی که نسبت به آن عمل بکند آن عکس العمل این عمل است.

خود نظام عالم هستی در سیطره همین عمل و عکس العمل است و هیچ جای جهان خالی از این مسئله نیست و انسان با همه قدرتش و با همه توانش نمی تواند که ادعا بکند که من عملی را انجام می دهم حالا این عملش زشت است، زشتیش یا کم است یا متوسط است یا زیاد است ولی جلوی عکس العملش را می گیرم، من این شراب را تند می خورم و جلوی مستی اش را می گیرم، من این زنا را مرتکب می شوم و جلوی پشیمانیش را در آینده یاعوارض معنویش را که افتادن از نظر

رحمت خدا است می گیرم، هیچ عملی، عکس العملش از آن جدا نمی شود، حتی گناهکاری که توبه می کنند بالاخره يك عکس العملهایی از گناهشان حداقل در باطن خودشان می بینند وقتی که بخشیده بشوند دیگر هم وزن سلمان و ابوذر و مقداد که نمی شوند، در يك حدی شخصیتشان را شکسته اند، این بحث عمل و عکس العمل بحث بسیار مهمی است، در آیات و روایات هم شما می بینید که خیلی روی این مطلب تکیه شده است و در آیات تمام عذابهایی که در دنیا به آن وعده داده شده است، حرف باء به کار گرفته شده است، باء سببیت، چرا طوفان وزید و قومی را با خانه هایشان نابود کرد؟ يك چیز خارجی نبود **يَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** «4» عکس العمل عمل خودشان بود، يك چیز خارجی نبود ولی انگار خداوند متعال، عکس العمل را فرزند عمل قرار داده است، چرا در فلان منطقه ما زلزله سنگینی را آوردیم که **عاليها سافلها** شد **يَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**، یا در قیامت چرا يك عده را می بریم جهنم، **جزاء يٰ كَانُوا يَعْمَلُونَ** «5»، چرا بهشت می روند، **جزاء يٰ كَانُوا يَعْمَلُونَ**، این مطالب را اگر

(1) انبياء: 47.

(2) انبياء: 47.

(3) انبياء: 47.

(4) واقعه: 24.

(5) واقعه: 24.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 346

انسان با آیات و روایات به مردم تفهیم بکند. در کم کردن شعله گناه و علاقی به گناه در وجودشان قطعا موثر است.

روایت جالبی در این زمینه می فرماید: که یکی از شیعیان امیرالمومنین (ع) را مار گزید خیلی حالش بد بود امام آمدند به دیدنش، مثلا به حضرت می خواست بگوید که من از شنبه تا حالا هرچه نگاه می کنم می بینم من مستحق نبودم که مار مرا بگزد، امام فرمودند: خوشحال باش که عکس العمل عملت را در این دنیا دیدی و به آخرت کشیده نشد، فرمودند: دیروز مثلا بین مردم نسبت به قنبر يك بدزبانی کردی، که آن بد زبانی تو جا نداشت و دل قنبر را سوزاند و آن سوز دل

بسرعت زهر مار شد و به تو بازگشت، امیرالمومنین يك جمله ای دارند، می فرمایند: من به احدی در دنیا بدی نکردم و به احدی هم در این عالم خوبی نکردم، عرض کردند که بدی معلوم است چون شما معصوم هستید و عادل، اما خوبی نکردید را متوجه نمی شویم؟ حضرت فرمودند: هر خوبی که کردم به خودم کردم. **ان احسنتم احسنتم لانفسکم «1»**

در آیه مودت هم، این نکته عمل و عکس العمل آمده است، اصل آیه این است که اولاً عظمت اهل بیت علیهم السلام را از این آیه درك می کنیم. شما اگر در آیات قرآن دقت بکنید، حدود 26 پیغمبر را اسم برده و به تمام انبیاء دیگرش و اینها حکم کرده است که به مردم اعلام بکنید **لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَا لَا «2»** نکره در سیاق نفی، هیچ مزدی از شما نمی خواهیم **إِنْ أُجِرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ «3»** مزد ما فقط بر عهده خداست، تنها پیغمبری که پروردگار استثناء کرده است از این حکم و امر کرده که اجر بخواند از مردم، فقط پیغمبر اسلام (ص) است، که به مردم بگو **لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى «4»** قطعاً غیر شیعه نمی تواند بخودش با دلیل و برهان بقبولاند که این مودت قری یعنی اجر رسالت، مودت ام سلمه است؟ یا مودت حفصه است؟ یا مودت عایشه است؟ اصلاً به این صورت معنا بکنند، تناقض عجیبی پیش می آید. مودت يك حقیقت مرکبه است، اتفاقاً صاحب «المنار» رشیدرضا در جلد هفتم تفسیرش، «المنار» به این معنا هم اشاره کرده است، مودت، محبت همراه با اطاعت است، همراه با اقتداء است، خداوند در قرآن بفرماید: **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ «5»** که ما از دل خود آیه بدون دلیل بیرونی در می آوریم که این «اولی الامر» ائمه طاهرين علیه السلام هستند، یعنی ما باشیم و آیه قرآن، اصلاً راهنمایی از پیغمبر (ص) نداشته باشیم، روایتی نداشته باشیم. که «اولی الامر»، ائمه علیهم السلام هستند، معلوم است زیرا وقتی می گوید **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ**. اولی الامر معطوف به رسول و به خداست و حکم معطوف علیه با «واو» عاطفه می آید بر ای «اولی الامر»، خدا منزله از عیب و نقص است پس اطاعتش واجب است، پیغمبر هم معصوم از خطا است اگر معصوم نبود وجوب اطاعت معنا نداشت، «اولی الامر» هم باید حکم خدا و رسول را داشته باشد که اطاعتش واجب باشد. اگر ما بگوییم «موده فی القری» یعنی عایشه و حفصه و کی و کی را. .. دوست داشته باشیم و بعد هم اطاعت بکنیم، بسیار خوب حالا عایشه ما را دعوت می کند به جنگ جمل که بیائید به روی علی بن ابیطالب شمشیر بکشید و او را بکشید از آن طرف خدا می فرماید: **وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ**، يك جا می گوید اطاعت واجب است، يك جا می گوید: تلویحاً اطاعت از عایشه واجب است، اگر عایشه گفت علی را بکشید، بکشید از این طرف می گوید: **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ** اصلاً تناقض عجیبی در آیات و معانی آیات پیش می آید، «قری» معلوم است که همان «اولی الامر» هستند **لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا** آنهم اجر 23 سال نبوت و رسالت باید قری کسانی باشند که مودت به آنها تأمین بکند اجر رسالت را، بعد در آیه دیگر می گوید، این عشق ورزی به قری و اهل بیت علیهم السلام و این اقتدای به اهل بیت و اطاعت از ذوی القری و قری ما سالتکم علیه من اجر

(1) اسراء: 7.

(2) هود: 29.

(3) هود: 29.

(4) شوری: 23.

(5) نساء: 59.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 347

فهر لکم «1» به خودتان برمی گردد، یعنی عکس العمل به خود ما برمی گردد چون عمل آن مصرف شده وجود خود ماست و عکس العمل هم ملک خود اینهاست، امیرالمومنین (ع) در جملات بعد این معنا را بیان می کنند که حالا کسی که عزت قلابی به خودش ببندد و برای فرار از همه مسئولیت های انسانی و الهی، کبرپایی کند در مقابل پروردگار عالم، یا در مقابل بندگاناش، حضرت کلی هم می گوید، فقط سراغ ابلیس نمی رود.

«وَجَعَلَ اللَّعْنَةَ عَلَى مَنْ نَازَعَهُ فِيهِمَا مِنْ عِبَادِهِ» «2»، این من، من بیانه است، هر کسی از بندگاناش «جَعَلَ اللَّعْنَةَ عَلَى مَنْ» فرقی نمی کند در چه دوره ای، در چه مملکتی، در چه لباسی، هر کسی وارد این قرقگاه بشود «نَازَعَهُ فِيهِمَا» جایی برود که ورود ممنوع است، خداوند لعنت برایش قرار داده است و او را طرد از رحمت کرده است، کسی بگوید من عزیزم و طبل استقلال هم در این زمینه بزند، دروغ می گوید، فقر محض است، قدرت ندارد، تمام خوبیها که به تو می رسد از خداوند است و تمام بدی ها هم از هوای نفس و شیطان است، حتی گناهانت هم عوارض بیرونی برایت دارد، لذا جای توبه دارد، و اگر عارضه بیرونی نبود و گناه ذاتی بود توبه ای هم وجود نداشت جبر بود، کسی که مستقلاً می گوید من عزیزم، دروغ می گوید، چون دروغ می گوید، لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ «3» اصلاً خدا لعنتش را برای کاذبین قرار داده، اینکه حضرت می گویند «وَجَعَلَ اللَّعْنَةَ عَلَى مَنْ نَازَعَهُ فِيهِمَا مِنْ عِبَادِهِ»، چون در این داستان در این دو صفت دروغ می گویند «ثُمَّ» اینجا امام اشاره می کنند به يك حقیقتی که خیلی جالب است. من قبلاً فکر می کردم امتحان و آزمایش فقط برای انسان است ولی ملائکه را هم در ورطه آزمایش قرار می دهد با توجه به این که آزمایش خدا با امتحان معلم کلاس فرق

ماهوی دارد، معلم در کلاس برای چندماه درسی که داده است، امتحان می کند که آگاه به وضعیت آنها نسبت به درس باشد، آنگاه می شود که اینها کار نکرده اند، آنگاه می شود که اینها کار کرده اند، آنگاه می شود که اینها کار کردند اما امتحان خدا به این صورت نیست، یعنی جهلی در کار نیست که بعد از مدتی امتحان بگیرد و ببیند که چه کسی خوب است، چه کسی بد است، اصلاً امتحان از جانب پروردگار (در آیات و روایات)، به معنی ارائه تکلیف است، تا چه کسی قبول بکند، مستحق رحیمیت حضرت حق بشود و چه کسی قبول نکند که از فیوضات ربانیه محروم بشود با زمینه ای که خودش فراهم آورده، (إِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ «4»)، معنایش این نیست که حضرت حق نمی دانست این مرد در ظاهر و باطن چه کاره است، گفت امتحانش می کنیم ببینیم چه کاره است؟ هیچ نمی خواهد برای خودش معلوم بشود، برای خودش همه چیز معلوم است، تکلیف برای بشر مثل زمین آماده می ماند که اگر بشر قبول بکند نخالش در يك سرزمین مستعدی کاشته شده این شروع می کند به محصول دادن. نتایج عبادات، نتایج ایمان، نتایج خلقیات پاک، اینها همه محصول آزمایش است. پس آزمایش معنایش این نیست که می خواهد جهلی را در خودش تبدیل به علم بکند نه، بلکه به این معناست که می خواهد فیوضاتش را به بندگانش برساند اما اراده اش این بوده است که از این کانال و از راه تکلیف برسد.

«ثُمَّ اخْتَبَرَ بِذَلِكَ مَلَائِكَتَهُ الْمُقَرَّبِينَ، لِيَمِيزَ الْمُتَوَاضِعِينَ مِنْهُمْ مِنَ الْمُسْتَكْبِرِينَ» «5» البته در اینجا ممکن است يك ابهامی در جمله باشد که حضرت نمی گوید «اختبر بذلك ملائکته المقربین» ببینید جمع آورده است «لِيَمِيزَ الْمُتَوَاضِعِينَ مِنْهُمْ مِنَ الْمُسْتَكْبِرِينَ». اینجا این ایهام را دارد که ابلیس صدد در صدجنس فرشتگان بوده اما در قرآن مجید می گوید: «كَانَ مِنَ الْجِنَّ» «6»، چون خداوند سه موجود را در قرآن به اسمهای گوناگون مطرح می کند، انسان، فرشته و جن، اینجا که امیرالمومنین (ع) می فرماید: «اخْتَبَرَ بِذَلِكَ مَلَائِكَتَهُ الْمُقَرَّبِينَ» ببینید شیطان از جنس جن، ما که ماهیت جن را نمی دانیم، حتی خود شیطان هم

(1) سبأ: 47.

(2) نوح البلاغه: خطبه 234.

(3) آل عمران: 61.

(4) بقره: 124.

(5) نوح البلاغه: خطبه 234.

(6) کُهِف: 50.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 348

به پروردگار می گوید **خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ «1»**، «ملائکه از نور هستند»، و ما نمی دانیم این نار چه هست، نار همین آتش اصطلاحی است که نمی دانیم، یا يك ماده ای است که از ما پنهان است و پروردگار اسمش را گذاشته است نار، چون ردش را هم نکرد که نه من تو را از نار نیافریدم، اینجا مجازاً امام ابلیس را فرشته می خواند، چون او هزاران سال با ملائکه بوده، خود ما هم در محاوراتمان داریم که اگر ده سال با کسی رفاقت بسیاربالایی داریم می گوئیم از خودمان است، به این استناد حضرت فرشتگان را کلی می گوید و ابلیس را جدا نمی کند «**اخْتَبِرْ بَذَلِكَ**»، یعنی از آن مقام کبرپایی و عزتش فرمانی را صادر کرد که روشن بشود برای مستمعین که چه کسانی در برابر او فروتن می باشد و چه کسانی متکبر و گردنکش؟ و چه کسانی به صفات مخلوق بودن قانع هستند و در صراط مستقیم می مانند و چه کسانی قانع نیستند و می گویند ما هم برای خودمان کسی هستیم، می خواست این دو را از هم جدا بکند با ارائه تکلیف؟

امر از طرف کل ملائکه اجرا شد ولی ابلیس اجرا نکرد و این هم يك دليل بر این است که ذاتاً با ملائکه یکی نبوده است.

چقدر امیرالمومنین دقیق بیان فرمودند: «**فَقَالَ سُبْحَانَهُ**»، اولاً کلمه سُبْحَانَهُ را آوردند و می خواهند بفرمایند این امتحان و اختبار ارائه تکلیف بوده، خدا همه ملائکه را می شناخت، ابلیس را هم می شناخت خودش منزّه از جهل است، «**فَقَالَ سُبْحَانَهُ وَ هُوَ الْعَالِمُ بِمُضْمَرَاتِ الْقُلُوبِ**» «2»، کسی این فرمان را صادر کرد که به تمام نُهائهای دلها آگاه است و «**مَحْجُوبَاتِ الْغُيُوبِ**» به تمام آنچه محجوب به غیب است، پشت پرده است، که کسی از آن خبر ندارد، این را خدا به فرشتگان فرمود، **إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ «3»**. ببینید خداوند با ارائه تکلیف می خواهد به مکلف ارزش بدهد یعنی خداوند متعال جود بی نهایت است، نمی خواهد بفهمد این در چه مرحله ای است، جهل به او ندارد عبارتی که امام باقر (ع) در آیه **إِذْ أُنْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رُبُّهُ بِكَلِمَاتٍ «4»** در مجمع البیان می فرمایند.

ذیل سه تا آیه را امام باقر (ع) آدرس می دهند که سی مسئله در این سه تا آیه است. احتمالاً در هر آیه ده مسئله، می فرمایند ابتلای ابراهیم به این برنامه بوده است یعنی سی تا تکلیف به او ارائه کرد، او هم تمام این سی تکلیف را عمل کرد و آنقدر با عمل به تکلیف ارزش پیدا کرد که خطاب رسید **إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا «5»** تو مقتدایی، تو الگویی، تو اسوه

ای هر که می‌خواهد رضایت من و بهشت من را کسب بکند تو برایش نقشه زندگی هستی، این معنی اختبار و ابتلا و امتحان است، شاید می‌خواهد مقام ملائکه را بالا ببرد که يك چنین تکلیفی را ارائه کرده است، **إِلَى خَالِقٍ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ** وقتی که او را خلق کردم و آراستم، **وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي «6»**، حیات به او دادم، **فَفَعَّلُوا لَهُ سَاجِدِينَ** همه در مقابل او سجده کنید، **فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ، إِلَّا إِبْلِيسَ «7»** همه این فیض تکلیف را قبول کردند مگر ابلیس. **«اعترضته الحمية» «8»**، نخوت و کبر بر او عارض شد، یعنی يك نگاه به آن بدن خاکی انداخت که با القاء حیات تکانی هم خورد، اشتباهش هم در این بود که جزئی نگر شد نسبت به آدم، اگر کلی نگر بود یعنی نگاهش می‌کرد و این گمان را به او می‌برد حتما این موجود خاصی است که دارای آثاری است، داری ظاهر و باطنی است، این کارها را نکرد، عجله هم کرد، **«اعترضته الحمية»**، حمیه یعنی کبر و بزرگ منشی به او عارض شد، گفت: ما که هزاران سال با این فرشتگان در چنین مقام رفیعی به سر می‌بریم و مقربیم و آنقدر که با فرشتگان بودیم که گویی جزء آنها شدیم و ماهیت آنها را پیدا کردیم، حالا در مقابل این

(1) اعراف: 12.

(2) نهج البلاغه: خطبه 234.

(3) ص: 71.

(4) بقره: 124.

(5) بقره: 124.

(6) ص:.

(7) ص: (73) 74.

(8) نهج البلاغه: خطبه 234.

گِل که يك تحرکی هم به او دادند، ما نهایت تواضع را بیاوریم و قبولش کنیم. سجده خیلی بحث دارد، سجده یعنی که به خاک افتاده و رو به قبله آدم بوده، امر حضرت حق بوده و تکلیف بوده یا نه، نهایت ادب و احترام را در مقابل او بجا آورده و حق نگه داشتند که نگویند بالاتر از این هستیم، سجده چه معنایی دارد؟

«فَافْتَخِرْ عَلَى آدَمَ بِخَلْقِهِ» «1»، آمد ماهیت خلقت خودش را محور افتخار قرار داد و «تَعْصَبَ عَلَيْهِ لِاصِلِهِ» «2». برتری جویی کرد نسبت به آدم، بخاطر اصلش که نار بوده و سجده نکرد، نمی شود که گفت که چرا سجده نکرد، خیلی ها هستند در کشور ما که هیچ چیزی از حرفهای خدا را گوش نمی دهند آنهم یکی از مصادیقش، «اعترضته الحمیه فافتخر علی آدم بخلقه». حالا بگویند با این که می دانست اگر حکم را اجرا نکند، جهنمی است، چطور قبول کرد برود جهنم؟ چطور همین آدمها، حتی ما آخوندها که بعضی هایشان در شهرها خیلی خوب برایشان صحبت کردم قبول نکردند.

کسی آمد و گفت که شخصی با مادرش پنج سال است قطع رابطه کرده است و در يك خانه زندگی می کنند و مادر فقط پسر را وقتی از خانه بیرون می رود از پنجره می بیند، اگر می شود بیائید آشتی شان بدهید، تاجر فرش بود خیلی با او صحبت کردم، آیات را خواندم و روایات را خواندم. گفت شما برو پیش مادرم بگو پول شیر دو سال چقدر می شود، ده برابرش را نقداً می دهم کاری به کار من نداشته باشد.

گفتم به او عاق یعنی گردنکشی در برابر مادر، گناه کبیره است و وعده آتش به آن داده شده است، آدم نماز خوانی هم بود يك مرتبه برگشت به من گفت، جداً هر کسی با مادرش قهر باشد و مادرش ناراضی باشد می رود جهنم، گفتم قطعیتش در آیات و روایات است، گفت من می خواهم بروم جهنم به تو چه؟ دیگر بحث خاتمه پیدا کرد، تعجب ندارد ابلیس می دانست که اگر تکبر کند می رود جهنم، ما به خیلی ها ثابت کردیم می روی جهنم، بیا نرو جهنم، گفته است به تو چه دلم می خواهد بروم جهنم.

چند جمله دارد که توضیح ندارد امیرالمومنین می فرمایند: «فَعَدُّوا اللَّهَ أَمَامَ الْمُتَعَصِّبِينَ» پناه به خدا، افراد متکبر را امیرالمومنین می گویند دشمن خداست، اگرچه در دلش هم احساس کینه و دشمنی نکند، اصلاً این صفت مایه دشمنی با خداست «فَعَدُّوا اللَّهَ أَمَامَ الْمُتَعَصِّبِينَ»، این شخص رهبر گردنگشان، در مقابل خداست.

«وَسَلَفَ الْمُسْتَكْبِرِينَ» پیشرو همه متکبرین است.

«الذی وَضَعَ اسَاسَ الْعَصَبِيَّةِ»، همین بود که خشت اول تکبر در برابر خدا را گذاشت.

«وَنَازَعَ اللَّهَ رِدَاءَ الْجَبْرِیَّةِ»، و با پروردگار منازعه کرد در جبروت و عظمت حق.

«وَأَدْرَعَ لِبَاسَ التَّعَزُّزِ»، لباس عزت را به خودش نسبت داد، نسبت دروغ.

«وَوَخَّلَعَ قِنَاعَ التَّدَلُّلِ» و آن لباس تواضع و فروتنی را از خودش کنار زد خلع کرد.

«الَا تَرَوْنَ كَيْفَ صَغَّرَهُ اللَّهُ بِتَكْبُرِهِ»، متکبر را خداوند خوار و ذلیلش می کند، «صَغَّرَهُ اللَّهُ بِتَكْبُرِهِ» تصغیرش هم به همین خطابات بود. اخرج منها فانك رجيم و انّ عليك لعنتی الی یوم الدین «3» این عکس العمل تکبر است.

«وَوَضَعَهُ بِتَرْفُعِهِ»، او را سرافکنده کرد بخاطر رفعت جوئیش.

«فَجَعَلَهُ فِي الدُّنْيَا مَدْحُورًا»، اینجا از رحمت طردش کرد. عليك لعنتی الی یوم الدین

«وَأَعَدَّ لَهُ فِي الْآخِرَةِ سَعِيرًا» «4» برای آنجا هم آتش فروزان قرار داد، هر کسی هم کاسه او بشود عکس العمل کبر و عزت خواهی قلابی همین هاست که سر ابلیس در آمد.

(1) نهج البلاغه: خطبه 234.

(2) نهج البلاغه: خطبه 234.

(3) ص: 78 (77).

(4) نهج البلاغه: خطبه 234.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 350

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 234) جلسه هفتاد و هشتم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

نکته‌ای را که در مسئله امتحان از جانب پروردگار نسبت به عبادش عرضه داشتند که امتحان الهی و اختبار حضرت حق نه بعنوان اینکه وضع عبد برای حضرت حق مجهول است و باطن او از نظر ایمان، تسلیم بودن و فروتنی در برابر پروردگار نامعلوم است، قطعاً این نیست.

چرا که در همین خطبه 234، خطبه قاصعه وقتی امیرالمومنین بحث امتحان را مطرح می‌کنند این جمله را بیان می‌کنند که در حالی امتحان می‌کند که تمام ریزه کاریهای باطن عبد را و آن حالات اعماق قلب عبد را می‌داند پس این امتحان، این اختبار به چه معناست، به معنای ارائه تکلیف است.

این تکلیف را برای چه ارائه می‌کنند فقط برای اینکه خوب‌ها از بد‌ها جدا بشوند. تمیز بین نیکان و اشرار در آخرت داده بشود و حداقل هر کسی وضع خودش برای خودش روشن بشود که در چه حالی و در چه وضعی است.

در سجده بر آدم چرا فرشتگان را در معرض تکلیف قرار داد مگر فرشتگان مکلف هستند. بله فرشتگان که جماد نیستند فرشتگان موجود زنده هستند، موجود نوری هستند، بفرموده امیرالمومنین در جایی غیر از این خطبه، عقل محضند، و در دنیای خودشان مکلف به تکالیف هستند، حالا آیا بالاچار در دایره تکلیف هستند یا بالااختیار، این جای بحث دارد جای پرس و جو دارد، می‌دانیم که در قرآن پروردگار از آنها با تعبیر مدبران امر کرده است، در قرآن می‌بینم که آنها را کرام کاتبین خوانده است، در قرآن مجید می‌بینم که آنها را **یفعلون** ما **یؤمنون** «1» خوانده است. و در معرض امر و نهی هستند اهل کارند، اهل پیاده کردن خواسته‌های پروردگار مهربان عالمند، بالاخره در دنیایی که آنها دارند عرصه گاهی که آنها دارند عرصه گاه حرکت است عرصه گاه امر و نهی است. عرصه گاه کوشش است، حالا خداوند در مقابل کوششهای آنها چه می‌کند پایان کارشان چیست، اینها برای ما روشن نیست، اگر علاقه داشته باشید وضع ملائکه را تا حدی ملاحظه بفرمائید، در دعای سوم شرح صحیفه سجادیه در دعای مربوط به ملائکه که بسیار دعای فوق العاده‌ای است که آنجا بیشتر آدم می‌تواند ملائکه را بشناسد، نزدیک دویست صفحه از آیات قرآن و روایات، نهج البلاغه را، من مطالبی درباره فرشتگان نظام دادم که به مفصلی این بخش، حداقل در کتابهایی که وجود دارد ندیده‌ام. شاید هم باشد و من ندیده باشم. آنجا ملائکه و اصناف مختلف آنها را از آیات و روایات من آوردم، کارشان را هم آوردم، همانطور که عاقبتشان را کارشان را و اینکه مزد دارند یا ندارند آیات وارد نشدند من هم وارد نشدند. **یفعلون** ما **یؤمنون** اما این **یفعلون** بالاچار است یا بالااختیار، از آیه استفاده نمی‌شود.

در هر صورت معنای امتحان خدا نه برای معلوم کردن مجهول است بلکه به معنای ارائه تکلیف است تا خوبان از بدان جدا بشوند حداقل برای خودشان معلوم بشود که در چه نقطه‌ای بسر می‌برند نسبت به پروردگار، در نقطه فروتنی و تواضع هستند یا در نقطه تکبر هستند. این حقیقت امتحان است.

امیرالمومنین به يك مطلبی اشاره دارند که خیلی جالب است و آن این است که البته با حرف «لو» آوردند که دلیل بر امتناع تحقق این مسئله این است یعنی اراده اولیه مقدس او بر چنین کاری تعلق نگرفته است و بنا نیست تعلق بگیرد، و آن اینست که پروردگار می‌توانست تمام زمینه‌های آفرینش را بویژه در ملائکه و در جن و در انسان به گونه‌ای قرار بدهد که ارائه تکلیف لازم نباشد و به تعبیر دوم امتحان و اختیاری لازم نباشد، در اینصورت در ملائکه در جن و در انس حرکت معنوی و رشد و روبه جلو رفتن صدصد تعطیل می‌شود این ارائه تکلیف است، سبب شده که انسان، عاقل و مختار آفریده بشود و این يك شرفی است برای این موجود، که پرتویی از عقل کلی عالم به او عنایت شده است.

ما روایت و آیات حق را بررسی می‌کنیم به این نتیجه می‌رسیم که اگر جهان هستی به مانند يك درخت فرض بشود و شاخه وجود انسان بر این درخت، اکرم و اشرف و افضل است به دلیل عنایتی که خداوند بر او عنایت کرده است. چون پر قیمت‌تر از گوهر عقل در عالم هستی وجود ندارد، اهل فلسفه و اهل عرفان یا

(1) نخل: 50.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 351

به قول حضرت امام، اهل دل حرفشان این است که این عقل جزئی که در ما است شعله‌ای از عقل کلی عالم است، شعله‌ای از وجود مقدس حضرت حق است که در روایات ما در اصول کافی همان جلد اول عربی می‌بینیم که «خداوند خطاب به عقل می‌کند که مخلوقی را محبوبتر از تو نیافریدم و تمام پاداش بندگان من رشد بندگان من، شرف بندگان من بخاطر تو است و جهنمی شدن بندگان من پست شدن بندگان من بخاطر تو است»، «**بک ائیب و بک اعاقب**»¹، چرا وقتی که تو را بکار بگیرند و تسلیم در برابر حق بشوند، «**بک ائیب**» اعضا و جوارح که خودشان بصیرتی ندارند کل وجود انسان مجموعه عدل است و زیر مجموعه قلب است و گوهری بالاتر از عقل در این عالم هستی وجود ندارد.

طبق آیات و روایات خدا این گوه را در شاخه وجود انسان قرار داده است در فرشتگان هم، حالا در چه حدی نمی دانیم در جن، روی هم رفته از آیات و روایات استفاده می شود که ویژگی ما انسانها بیش از ملائکه و جن در پیشگاه مقدس پروردگار مهربان عالم است تا جایی که از نوع ما کسانی مانند اهل بیت به جایی رسیدند که فرشتگان خادم آنها شدند یا از اهل ایمان به جایی رسیدند که شما در قرآن مجید ملاحظه می کنید که وقت مرگ ملائکه به آنها می گویند «نحن اولیاءکم فی الحیاه الدنیا و الآخره» ما کمک شما قرارداد شدیم، در دنیا و آخرت ما مامور بودیم شما را کمک کنیم هم در دنیا و هم در آخرت، اگر این ارائه تکلیف نبود ما به هیچ جا نمی رسیدیم. همان چیزی بودیم که از مادر به دنیا آمده بودیم مثل حیوانات، اما این قبول تکلیف و عمل به تکلیف است که به ما رشد می دهد به ما کرامت می دهد، به ما شرف می دهد، ما را تا دایره محبوب شدن تا پیشگاه خدا می برد که آیات مربوط به محبت خدا نسبت به انسان شاید نزدیک به ده مورد باشد **والله یحب المحسنین «2»**، **ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین «3»**، **والله یحب المتقین «4»**، حالا موارد دیگرش را می توانید در آیات ببینید بالاخره يك جاده ای را آدم باید برسد تا به نقطه معبودیت برسد و این جاده هم جاده تکلیف است.

می گویند مرحوم سید بن طاووس وقتی به نقطه تکلیف رسید جشن گرفت، و گفت علت جشن گرفتنم این بود که این لحظه خداوند مهربان من را از میان حیوانات بیرون آورد که تکلیف شرعی و اختیاری ندارند و به دایره انسانیت که دارای تکلیف است وارد کرد. خیلی خوشحال بود که خدا او را در جاده تکلیف قرار داده است. حرکت در این جاده تمام فضایل و فیوضات الهیه را به سوی انسان جلب می کند.

گفتار حضرت را ببینید:

«وَلَوْ ارَادَ اللَّهُ اَنْ یَخْلُقَ آدَمَ مِنْ نُورٍ یَخْطَفُ الْاَبْصَارَ ضِیَاؤُهُ»، اگر اراده می کرد که حالا نخواست اراده کند و این اراده را نداشت که آدم را خلقت نوری محض قرار بدهد نه از خاک، نه از گل، نه از علف مصنوعی، نه من طین، اگر اراده می کرد که آدم را از نوری که «یَخْطَفُ الْاَبْصَارَ ضِیَاؤُهُ» که چشمها را برپاید آن نور یعنی ماتشان بکند «یَخْطَفُ الْاَبْصَارَ ضِیَاؤُهُ» يك نوری که روشنائی آن نور نه فقط ملائکه را نه همه چشمهای چشم داران را برپاید، آنقدر این نور خیره کننده باشد.

«وَلِیَبْهَرُ الْعُقُولَ رُؤُؤُهُ»، و خوش قیافه بودنش و زیبا بودنش تمام عقلها را متحیر بکند به طوری که الله اکبر از این خلقت، الله اکبر از این زیبایی، الله اکبر از این نور.

«و طیب یأخذُ الأنفاسَ عَرَفُهُ لَفْعَلٌ» «5» و يك بوی خوشی هم ذات خلقتش را تشکیل بدهد که مردم از آن بوی خوش گنج بشوند خداوند می توانست این سه کار را در خلقت آدم انجام بدهد، خلقت را نوری قرار بدهد يك زیبایی خیره کننده شکلی به او بدهد و يك بوی خوشی مردم را میخکوب بکند، «لَفْعَلٌ»، انجام می داد، در

(1) من لا یحضره الفقیه: 4/ 369، حدیث 5762.

(2) آل عمران: 134.

(3) بقره: 222.

(4) توبه: 4.

(5) نهج البلاغه: خطبه 234 (معروف به قاصعه).

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 352

خلقت می توانست این سه حقیقت را به کار بگیرد، فعال مایشاء است و قدرت هم بی نهایت است و این کار را می توانست انجام بدهد، «و لَوْ فَعَلٌ» بینید همه این جملات با «لو» آمده است یعنی نمی خواست انجام بدهد اراده بر انجام چنین وضعی تعلق نگرفته، «و لَوْ فَعَلٌ» حالا اگر انجام می داد. یعنی آدم را نور محض می ساخت البته با داشتن شکل، چون این نورها که شکلی ندارد، يك نوری که بالاخره شکل داشته باشد، نقاشی چهره او را به طور کامل انجام می داد یعنی قدرت زیبا سازیش را در هیکل و اندام و چهره آدم به کار می گرفت و ذات را هم همراه با بوی می کرد که این بو همه را میخکوب می کرد.

اگر این کار را انجام می داد چه نیاز به تکلیف و به قول امیرالمومنین و آیات سوره ابراهیم، چه نیازی به امتحان داشت چه نیازی به اختیار داشت، همچنین موجودی را که رویوی ملائکه قرار می داد تمام ملائکه تمام شرافت او را در همه جهات ملاحظه می کردند و در مقابل او تواضع می کردند و نیازی به امر حق نداشت، می دیدند که این موجود برتر است خودشان که شکل او نیستند، نور او را ندارند، بوی او را ندارند، زیبایی او را ندارند، مثل خود ما که در مقابل بالاتر از

خودمان که قرار می‌گیریم بی اختیار چهره ادب می‌گیریم و احترام می‌کنیم و سلام می‌کنیم و کسی هم لازم نیست به ما دستور بدهد. دیگر جای چون و چرا هم بسته می‌شد و حداقل یکی از مامورین به امر سجده برنگی گشت برای چه سجده کنم **خَلَقْتَنِي مِنْ تَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ**، اینها که حرف بی‌جا بود و قابل قبول نبود اما این آفرینش به این صورت فعلی جای چون و چرا برای کسی که نمی‌خواست امر خدا را اطاعت کند باقی گذاشت، ملائکه هم می‌توانستند چون و چرا بکنند که خدایا! این موجود آفرینش شده از خاک روی زمین، باید به او سجده بکنیم. آنها اگر چون و چرا نکردند چون تسلیم حق بودند. اما شیطان تسلیم امر نشد چرا اینگونه آفریده اگر آنگونه آفریده بود نه دیگر جای چون و چرا نبود، قهرا می‌دیدند می‌گفتند: الله اکبر عجب مخلوقی، چه قدرتی ولی آنگونه نیافت، اینگونه آفرید اگر آنگونه آفریده بود **«لَخَقَّتِ الْبُلُوى فِيهِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ»** دیگر ارائه تکلیف برای ملائکه لازم نبود. و ملائکه که این وضع را می‌دیدند خودشان فریاد الله اکبرشان بلند می‌شد که مثلا دستی به سینه می‌گذاشتند و **يَكُ تعظيمی** مقابل حضرت آدم می‌کردند اما **«وَلَكِنْ** الله سبحانه» این جمله هم خیلی جمله مهمی است.

«وَلَكِنْ الله سبحانه يَتْلَى خَلْقَهُ بِغَضٍ مَا يَجْهَلُونَ اصله» **«1»** خدا گاهی تکالیفی ارائه می‌دهد که ریشه مسئله برای بندگان روشن نیست نباید چون ریشه روشن نیست، در مقابل خدا قد علم کنند و به چون و چرا برخیزند او می‌داند و من نمی‌دانم، مصلحت من بوده که این تکلیف را به من ارائه بکند، شما يك سلسله امتحان در قرآن یا ارائه تکلیف در کتاب خدا ملاحظه می‌کنید که شاید ریشه‌اش تا الان برای ما معلوم نشده باشد.

حضرت طالوت در روزگار بنی اسرائیل یعنی روزگار داوود مامور شد به جنگ جالوت برود، يك دشمن خطرناك ضد دین و ضد خدا که داوود هم آن زمان جوان بود و جزء ارتش او بود حالا داشتند می‌رفتند هوا هم گرم بود، تابستان بود و در گرما هم آدم تشنه می‌شود طبیعی است که آدم تشنه احتیاج دارد که آب بخورد در هیچ مکتبی و مدرسه‌ای خوردن آب کسی حرام نشده، اگر قمر بنی هاشم هم روز عاشورا آب می‌خوردند جای ایراد نداشت، حالا کرامت روحشان تا جایی بود که گفتند: تا برادرم یا بچه‌ها آب نخورند من نمی‌خورم. و تشنه آمد بیرون، آب خوردن در حالت طبیعی که حرام نیست، حالا اگر کسی بیماری می‌گیرد که آب برایش مضر است آن **«النادر كالمعدوم»**، است اما شما در اواخر سوره بقره در متن قرآن ببینید که طالوت گفت: ما می‌رویم جنگ با دشمن و از این رود می‌خواهیم رد بشویم مواظب باشید آب نخورید. این نهی تکلیف، یعنی در تابستان به آدم تشنه که طبیعتا آب خوردن حش است و نباید منع از آب خوردن بشود می‌گوید: آب نخورید و مسئله را خیلی تشدید می‌کند، طبق آیه شریفه **فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي** **«2»**، هر کسی آب بخورد بی دین و جزء من نیست. **إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً** **«3»** مگر آنهایی که يك مقدار مقامات روحی

(2) بقره: 249.

(3) بقره: 249.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 353

کمتری دارند لی‌تر بکنند ولی اگر کسی آب را بخورد و رفع تشنگی کند **فلیس منی**، این «**فلیس منی**» همان «**فلیس منی**» در روایات خودمان «**من غش مسلما فلیس منّا**»¹، این گفتار پیغمبر اکرم است، کسی که غش بکند دغل بازی بکند پس از من نیست، یا پیغمبر وضع زنان روزگار ما را بیان می‌کنند از نظر حجاب و لباس، که تعجب از بعضی‌ها در این چند ساله اخیر خیلی عجیب است که گفتند: حجاب واجب نیست این مال يك دوره خاصی بوده است ولی شما روایات مربوط به حجاب را ببینید. اولاً آیات مربوط به حجاب را اینها چه طوری خاص کردند، مگر قرآن هادیاً نازل نشده برای تمام زمانها مگر خطابهای آنها الناس نیست، مگر خطابش به نساء النبی و نساء مومنین نیست، چرا باید این حکم را محدود به زمان خاصی بکنیم؟ بعد هم اگر قرآن نمی‌گفت حجاب، اگر روایات نمی‌گفت حجاب، از زمانی که رضا خان چادر عفت و عصمت را پاره کرد تا حالا گناه چند برابر شد، زنا چند برابر شد، به هم ریختن نظام خانواده چند برابر شد، رابطه‌های عاشقانه چند برابر شد، رابطه‌های پنهانی چند برابر شد، مجالس گناه چند برابر شد، از این رو روایات وقتی مسئله زن در این زمان را بیان می‌کند روایات بسیار مهمی در این زمینه است که پیغمبر می‌فرماید: با لباس بدن نما می‌آیند بیرون حتی مد موهایشان را هم بیان می‌کند دم اسبی و کوهان شتری که این سالها است رواج دارد و این که زنان لباس مردانه می‌پوشند، مردان لباس زنانه می‌پوشند جلسات مخلوط بین مرد و زن زیاد می‌شود، چه می‌شود، کثرت زنا، کثرت طلاق، روایت می‌فرماید: من از چنین زنانی بیزارم، چنان زنانی هم از من بیزارند.

ریشه این مسئله که هر که آب بخورد بی دین است یا بی دین می‌شود این چیست؟ شنبه با یکشنبه چه فرقی می‌کند، شنبه بر اثر گردش زمین به دور خودش به وجود می‌آید، یکشنبه همینطور، دوشنبه هم همینجور، به قول سعدی

این همان چشمه خورشید جهان افروز است همین آن که همی تافت بر آرامگه عاد و ثمود

چه فرقی می کند شنبه با یکشنبه، آدم گرسنه شنبه نان بخورد یا یکشنبه چه فرقی می کند، آدم گرسنه شنبه گوشت بپزد بخورد یا یکشنبه چه فرقی می کنند، ولی شما می بینید در قرآن مجید می گوید: ماهی گرفتن از دریا را روز شنبه بر یهود حرام کردم. اما حرمت من را گوش ندادند، با حيله و مکر شنبه ها آمدند ماهی گرفتند تا به عذاب گرفتار **كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ** «2» دچارشان کردم، ریشه این کار معلوم نیست، فلسفه حرمت صید ماهی در روز شنبه چیست، غیر از اینکه ظاهرش برای ما معلوم است که خدا تکلیفی را ارائه می دهد يك عده گردنکشی می کنند جهنمی می شوند، اما اصل حرمت صید روز شنبه چرا و به چه علت برای ما معلوم نیست، یا **لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ**، مگر شب بیست و یکم یا شب بیست و سوم هوایش فرق می کند یا گردش برای پدید آمدن شب فرق می کند یا ستارگان آن شب فرق می کند اصلاً حرکات آن شب يك حرکات دیگری است، شب هم طبیعی است مثل شبهای دیگر، اما چرا شب قدر **خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ**، ریشه اش برای ما معلوم نیست، ما که صبح و قمتان خیلی باز است سر ظهر هم که همه مردم دنیا در دو نیم کره در اوج کار و بانک و رسید و نوشتن و خرید و فروش، چرا نماز صبح دو رکعت، نماز ظهر هشت رکعت است؟ چرا آنجا وقت بیشتری را از ما برای نماز خواندن از ما گرفتند، صبح که خیالمان راحت است جایی هم نمی خواهیم برویم، چرا دو رکعت. این را امیرالمومنین می خواهند بگویند «**يَبْتَلِي خَلْقَهُ بِبَعْضِ مَا يَجْهَلُونَ أَصْلَهُ**» «3» تو باید بیدار باشی که اگر ریشه امتحان برایت روشن نیست نبازی، بازنده نشوی، فعلاً که يك حقیقی برای تو ابلیس روشن نیست، برای فرشتگان هم روشن نیست که چرا به این هیکل خاکی بعد از «**نَفَخْتُ مِنْ رُوحِي**» باید سجده کرد. چرا این معلوم نیست، شاید بعداً روشن بشود. شاید هم روشن نشود، شنبه که تا حالا روشن نشده است برای من، فلیس منی خوردن آب برای ما روشن نشده است، شاید يك اصل مجهولی در ارائه تکلیف روشن نشود شاید هم روشن بشود، فعلاً مواظب باش بازنده نشوی، فعلاً خودت را با شکست مواجه نکن،

(1) ثواب الاعمال: 284.

(2) بقره: 65.

(3) نهج البلاغه: خطبه 234 (معروف به قاصعه).

فعلاً گردن کشی نکن، چون نمی دانی، سینه سپر نکن، تسلیم امر حق باش تا ببینیم چه می شود بعد روشن می شود به چیزی که گفته شد به او سجده کن دارای مقام خلافت بوده بالقوه، دارای مقام کرامت بوده بالقوه، دارای مقام هدایت تشریعی بوده بالقوه، دارای مقام علم آدم الاسمایی بوده بالقوه، حالا علمش، همه اینها به کار مقام خلافت هیچ کدام شما نداشتید فعلاً هم خبر ندارید که این بدن خاکی و این هیكل مادی بالقوه دارای مقام خلافت است، چون نمی دانیم سجده نمی کنیم این باخت شماست.

إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ «1»، يك اهل دلی می گفت، که روز عاشورا در گودال، در حالی که 71 بدن قطعه قطعه روبرویش بود، صدای گریه اهل بیت می آمد، از تمام بدن هم خون جاری بود، صورتش را روی خاک گذاشت بعنوان تواضع در مقابل خداوند در حالی که يك نفس گلایه آمیز نداشت گفت «رَضاً بِقَضَائِكَ» «2»، خداوند به فرشتگان گفت آن إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ، این است.

چرا سوال که چرا می خواهی کسانی را بیافرینی که می خواهند فساد بکنند، فساد يك معنی کلی دارد، کون و فساد در فلسفه مطرح است که يك چیزی الان تام و تمام است همین طور که می رود تمام می شود فساد می شود درخت همین طور که می رود خشك می شود چون ماده را می دانند مساوی با کون و فساد است، به پروردگار گفتند، هم فساد و هم خونریزی بودن از عوارض انسان است، عوارض مواد همان حرص و کینه و طمع به هم پریدن و غیره که پروردگار همین را فرمود: که اصل خلقت این را من می دانم و شما نمی دانید، شما ظاهر این را نگاه می کنید و من چیز دیگری را نگاه می کنم. این تکلیف را چرا ارائه کرد.

«تَمَيِّزاً بِالْاِخْتِيَارِ لَهُمْ» می خواست خالص را از ناخالص جدا بکند. یعنی فرشتگان را بگوید شما طرف من هستید، ابلیس هم طرف دوزخ است، یعنی برای خودش روشن نبود (شیطان) روشن شد.

«و نَفِيًّا لِلْاِسْتِكْبَارِ عَنْهُمْ» چقدر زیباست این جملات، تکالیف برای این است که اگر کبری در شماست کنار برد و اگر هم نیست این تکالیف سد در مقابل کبر است.

«و اِبْعَاداً لِلْخِيَةِ (لَا مِنْهُ) م» «3» این خودپرستی را این تکالیف نمی گذارد آتشش در وجود انسان روشن بشود.

يك مقاله ای در روزنامه از يك پروفیسور آمریکایی خواندم بسیار خواندنی بود، که کبر خودخواهی، خودپسندی، خوش آمدن از خود مایه انواع مفاسد، مایه ارباب و رعیتی، مایه قدرتمند و ضعیف، مایه استعمار و استعمار شونده است. این

پروفسور آمریکایی بعدتدوید رئیس جمهور آمریکا، نوشته بود او دچار بیماری خودپسندی و از خود راضی بودن است به همین خاطر است که حالت هاری نسبت به دنیا دارد.

این است داستان ابلیس و توابعش و مریدانش این است. حالا یا به علت علمش متکبر بشود، به خاطر پولش، به خاطر صندلیش، به خاطر خودخواهیش، این عوارض را برایش خواهد داشت، به خاطر همین که ابلیس چقدر تا حالا با مریدانش جنایت کرده و چه گناہانی را بار کرده است و چه عذاب‌هایی را برای خودش فراهم کرده است اما ملائکه در همان مقام شریف و با عظمتشان به خاطر آن سجده باقی ماندند، که اگر آنها هم سجده نمی کردند تمامی آنها اهل دوزخ بودند.

(1) بقره: 30.

(2) موسوعه الامام علی بن ابی طالب: 247 / 7.

(3) نهج البلاغه: خطبه 234 (معروف به قاصعه).

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 355

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 234) جلسه هفتاد و نهم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 89 / 1 / 29

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

امام (ع) در این قسمت خطبه قاصعه که مورد بحث است از جریان ابلیس یعنی سجده نکردنش، برخوردش با پروردگار و گفتگوهایش با پروردگار. و نتیجه کارش که لعنت خدا بود و رجم بود و محرومیت از رحمت پروردگار، از این مجموعه که علت تمام این جریان هم کبر بود و خیالی که در او بود که خیلی بزرگ است و بزرگ منش است، خودشیفتگی به

اصطلاح روانشناسان امیرالمؤمنین (ع) يك نتیجه بسیار مهمی می گیرد و به همه مردم تا روز قیامت این نتیجه را اعلام می کند.

می فرماید: از این جریان شما مردم، شما بنی آدم، عبرت بگیرید، پند بگیرید، درس بگیرید، این جریان برای شما يك موعظه باشد يك بیدار باش باشد يك هشدار مهم باشد، دیدید نتیجه این خود شیفتگی و از خود راضی بودن برای خود عزت قائل شدن چه چیزی نتیجه اش شد؟

پند بگیرید که شما در این چاهی که ابلیس افتاد نیفتید، در این جاده ای که افتاد نیفتید، در این راهی که قرار گرفت، شما قرار نگیرید، میدانید که قرآن مجید برای عبرت، پرونده خاصی را باز کرده است، میدانید وقتی که تمام جریانات کنعان و مصر به محرویت یوسف (ع) را بیان می کند در پایان مجموعه جریانات کنعان و مصر می فرماید: **لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ «1»** این خرد و عقل را که به تمام بندگان عناية فرموده است. آدم بنشیند داستان برادران و خود یوسف و صبر یوسف، تقوای یوسف، هجوم زلیخا به یوسف، زندان رفتن یوسف، تحمل در آن زندان را، بعد نخست وزیر شدنش، بعد برخورد با برادرانش که بسیار کریمانه بود، اینها را آدم فکر بکند تعقل بکند، اندیشه بکند، ذلیل شدن، آن ده نفر قدرتمند که يك مقدار بوی خود شیفتگی می دادند، به پدر گفتند: مگر میشود در مقابل ما قدرتمندان، در مقابل ما پهلوانان، در مقابل ما زورمندان قد علم بکند، چه چیزی می گویی، بعد تهمت هایی که به یعقوب زدند، گفتند پیر شده عقلش بهم ریخته، اختلال روانی پیدا کرده است. ذلیل شدن این ده نفر در مقابل کسی که بدست آنها به چاه افتاد.

تا جایی که گفتند: **يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَّا الضُّرَّ. .. وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا «2»** یعنی واقعا در مقابل او بصورت گدا سردرآوردند و طلب صدقه کردند، و اینکه یوسف بارهایشان را پر کرد و پولهایی را هم که داده بودند. پول کمی هم بود، آنها را در بارشان برگرداند.

همه اینها را پروردگار در این يك آیه می فرماید: برایتان عبرت است. چون تمام این جریانات ممکن است به يك شکل دیگر، به يك کیفیت دیگر، ممکن است سر شما در بیاید، شما جریانات را برای خودتان پند قرار بدهید. ضرب المثل های زیادی که زده شده، اینها همه جهت پند دارد.

مرحوم دهخدا در چهار جلد ضرب المثل های ایرانی را جمع کرده است و اسم کتابش امثال و حکم دهخدا است، گاهی این ضرب المثل برای مردم کار صورت داده است، گاهی که يك شعر حکیمانه يك جهت عبرتی داشته افراد را بیدار کرده است. حکیمان و اهل دل ما شعر را بعنوان عبرت برای مردم می ساختند، در دیوان حافظ در بعضی از غزلیاتش بیت هایی را می بینید که واقعا جهت گیری بیت عبرت و پند است.

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو، شب اول هلال واقعا شکل داس می ماند.

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

هلال را نگاه کردم فکر کردم من را برد در صحنه قیامت، در آن روزی که هر انسانی باید کشت خودش را درو کند، جابجا هم نمی شود، اصلا در آن عالم اشتباهی نیست که نخود بکارند عدس دریاید، لوبیا بکارند کاهو در بیاید.

از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید، جو زجو

یک عمری دروغ کاشته، یک عمری تهمت کاشته، یک عمری شهوات حرام کاشته، یک عمری پشت هم اندازی کاشته، یک عمری سالوس بازی کاشته برای یک لقمه نان، آمده خودش را در غیر چیزی که بوده

(1) یوسف: 111.

(2) یوسف: 88.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 356

نشان داده، هدفش هم این بوده که نظر مردم را جلب بکند علاقه مردم را جلب بکند و نهایتاً به نان و نوایی برسد، اینها روز قیامت عین خودش درو خواهد شد.

قرآن مجید می فرماید: آیا به غیر آنچه انجام دادید جزاء داده میشوید؟ پاداش قیامت، کیفر قیامت ماهیتاً با عمل یکی است یک اندازه است. جرم چیزی است و جریمه چیز دیگر إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا «1» همان لقمه ای که می خورد آتش است یعنی جریمه و جرم کاملاً ماهیتشان یکی است، جهنم همان اعمال است، نه اینکه خداوند روز قیامت روز جهنم را با نفت و بنزین و نفت سیاه با مواد دیگر شعله ور کند، در قرآن مجید می خوانیم هیزم جهنم و آن مایعی که آتش افروزی می کند خود انسان است، وقودها الناس و الحجاره «2» یعنی هیزم یعنی آن ماده آتش افروز، این مردم در دنیا کارهای حرام می کنند و بنای توبه هم خیلی ها ندارند، گوششان را پر از صدای حرام می کنند، زبان را پر از گفتار حرام می کنند، شکم را پر از مال حرام می کنند، عضو جنسی را پر از شهوت حرام می کنند،

همه اینها همان وقت آتش بودنش را نمی بینند و سوزشی هم درک نمی کنند **وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ «3»**، همین الان، جمله اسمیه است **«لَمُحِيطَةٌ»** نه اینکه **«وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ»** در آینده **بِالْكَافِرِينَ** همین الان احاطه بر کافرین است، اگر چشم با آیات قرآن مجید دیدش قوی بشود آدم کاملاً می بیند که تمام گناهانی که مردم مرتکب می شوند در تمام اعضا و جوارح شان آتش خاموش نشدنی است که ذخیره می کنند حضرت می فرماید از آن عبرت بگیرید **فَاعْتَبِرُوا يٰمَآكَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ «4»** شما ببینید که خداوند مهربان، خداوندی که رحمتش واسعه است، با ابلیس چه کار کرد. ممکن است که سوال بکنید که آن بدبخت که فقط سجده نکرد، واقعا جریمه اش این بود، جرم با جریمه باید تناسب داشته باشد. بله جریمه اش این بود.

خداوند آگاه و علم داشت که این مجرم ابداً بنا ندارد از جرمش دست بردار والا اگر می دید که او کار آدم را انجام می دهد، آدم وقتی از بهشت رانده شد درجا معطل نکرد، با همسرش **قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ «5»**

نه داد زدند، نه افتراء به پروردگار زدند و نه گفتند باعث بیرون آمدن ما از این باغ آباد تو بودی، نیامدند بگویند خودت باعث شدی.

رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا که نفی کامل از خودشان نکردند و گفتند: ما بر خود ظلم کردیم اگر مغفرت و رحمت تو شامل حال ما نشود **لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ**

اما شیطان برعکس عمل کرد با پروردگار درگیر شد و بنا داشت این درگیری را تا قیامت ادامه بدهد.

«فَاعْتَبِرُوا يٰمَآكَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ» چه کار کرد خدا با او؟ این یکی از نقاط بسیار پر خطر **«إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ»** **«6»** کار خوب دراز مدت او را حبط کرد، پامال کرد، که گویا اصلاً عبادتی نکرده است در پیشگاه پروردگار عالم وقتی بنا باشد با من قهر بکند بی علت فرمان من را نبری بی علت، کارهای خوبت بخاطر این اعمال زشتت حبط می شود، یعنی اصالتاً خودش باعث حبط عملش شد، خوبی های تو را با اینکه از کافرین شدی من در قیامت چه مزدی به تو بدهم، منی که قسم خوردم **«اقسمت أن تملأها من الكافرين أن من الجنة و»**

(3) توبه: 49.

(4) نهج البلاغه: خطبه 234 (قاصعه).

(5) اعراف: 23.

(6) نهج البلاغه: خطبه 234 (قاصعه).

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 357

الناس اجمعين و أن تخلد فيها و المعاندين»¹، تو گیرندگی فیوضات مرا با پرده کبر و با لجن خود شیفتگی کور کردی، دیگر عملت به درد نمی خورد «و جَهْدُهُ الْجَهْدَ» سخت کوشی او به باد رفت. خودش بود که بر این خرمن آتش زد، تمام خویبهای گذشته را با آتش خود شیفتگی و آتش کبر خاکستر کرد «و كَانَ قَدْ عَبْدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ» پروردگار عالم را شش هزار سال عبادت کرده بوده که حضرت هم تعیین نمی کنند خودش را، خودش که می دانستند ولی می فرمایند: «لَا يُدْرِي أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ سِنِي الْآخِرَةِ»² که آیا در آن مکانی که بوده و عبادت می کرده سال عبادتش را باید با سال دنیا ارزیابی کرد یا با سال آن محل که نزدیک به سال آخرت است، معلوم نیست.

نکته ای در اینجا است که مسئله تفاوت سالها بهتر روشن بشود. منظومه شمسی روز و شب سیاراتش و سال سیاراتش کاملاً با هم فرق می کنند. با اینکه در يك حوزه هستند فرقیشان هم بخاطر دوری و نزدیکیشان به خورشید است، مثلاً زمین يك سالش 365 شبانه روز است مریخ زیر 300 است چون نزدیکتر به خورشید است لذا دایره ای که دور خورشید می زند تنگتر از دایره زمین است و همین جور بروید بالا تا برسید به سیاره پلوتون که یکبار که دور خورشید می زند آنجا می شود یکسال، ولی آن یکبار یکسالش در زمین می شود 83 سال، یعنی 83 بار که زمین دور خورشید بگردد پلوتون یکبار دور خورشید می گردد. یعنی اگر يك بچه ای در زمین این ساعت بدنیا بیاید در پلوتون همین سال بدنیا بیاید این بچه همانند تا زمین 83 بار دور خورشید بگردد این می شود 83 ساله، سر هشتاد و سه سالگی این، آن بچه می شود یکساله. حالا یکساله نه اینکه گهواره ای بماند ممکن است يك انسان متعادل مثل ما باشد ولی اگر از او بپرسیم چند سال است به سال پلوتون بگوید يك ساله هستم.

در قیامت زمان گسترده‌گی خیلی زیاد می‌شود که قرآن مجید می‌فرماید: يك روزش حالا بر فرض آنجا طلوع و غروب خورشیدی را درنظر بگیریم طلوع خورشید وقتی که به غروب برسد طولش می‌شود مطابق زمان ما در دنیا می‌شود 50 هزار سال.

فی یوم کان مقداره خمسين الف «3» حالا امیرالمومنین می‌فرماید: محلی که شیطان بوده است برابر با گردشها، برابر با حرکتها، در هر کره بوده است، در هر سیاره‌ای بوده است، در هر آسمانی بوده است بالاخره آنجا هم زمان داشته است، آیا باید شش هزار سال را مطابق زمان خودمان حساب بکنیم، واقعا شش هزار سال بوده است هر سالش 365 شبانه روز، یا نه بگوئیم شش هزار سال مطابق طبیعت آن محل يك روزش 50 هزار سال بوده است «عَنْ كَيْزٍ سَاعَهُ وَاحِدَهُ»

اولا نفرت خدا را از کبر می‌رساند این مسئله که کسی در مقابلش قد علم بکند بگوید فرمان تو بی فرمان، بی خود امر به سجده کردی، حالا که امر کردی من کسی نیستم که بخاطر این موجود خالی زیر بار امر تو بروم، عجب آتش خطرناک سوزنده‌ای است که خرمن شش هزار ساله را خاکستر می‌کند. با توجه به عملی که خدا به وضعش تا قیامت داشته، عمل خوب هم برایش باشد اثری برایش نداشته و بهشتی برایش نمی‌آورد، خیلی قابل دقت است که متاسفانه امروز این مسئله در بین بعضی از مسلمانها، در بین همه یهودیها، در بین مسیحیها، رواج کامل دارد و بین آلمانیها که هر کدام از این طوایف امتیاز خاصی را در پیشگاه خدا برای خودشان قائل هستند، مثلا یهود می‌گویند نحن ابناء الله «4»، مسیحیها می‌گویند «واحباًؤهُ» «5» بعضی از مسلمانها می‌گویندای بابا تو ولایت امیرالمومنین را داشته باش هر کاری می‌خواهی بکن، بستگی ما به امیرالمومنین اجازه نمی‌دهد که خداوند روز قیامت ما را جریمه بکند. حالا امیرالمومنین تمام این خیالات را، افکار باطل را و این مسائل ساختگی را از بیخ و بن با جملات بعدش ویران می‌کند که: امتیاز

(1) مصباح المتعبد: 847 (دعای کمیل).

(2) نهج البلاغه: خطبه 234 (قاصعه).

(3) معارج: 4.

(4) مائده: 18.

(5) مائده: 18.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 358

همانی است که در قرآن بیان شده است. **إِنْ أَكْرَمَكُمُ عِنْدَ اللَّهِ أَنْتَقَاكُمْ «1»**، اینکه چون اصحاب پیغمبر است امتیاز است، چون چنین و چنان است امتیاز است. نه **«فَمَنْ ذَا بَعْدَ إِبْلِيسَ يَسَلِّمُ عَلَى اللَّهِ يَمِثِلُ مَعْصِيَتِهِ» «2»** دیدید ابلیس به چه بلایی دچار شد، دیدید حبط عمل شد، دیدید ملعون شد، دیدید رجیم شد، بعد از ابلیس چه کسی در برابر جریمه خدا اگر مثل معصیت ابلیس را داشته باشد سالم می ماند مگر ابلیس با غیر ابلیس امتیاز دارد، چون ابلیس دچار خود شیفتگی شد رجم بشود اما من اگر دچار خود شیفتگی شدم و درمقابل امر خدا بایستم و بگویم نه، چه کسی گفته به من امر بکنی؟ منم برای خودم کسی هستم چه کسی بعد از ابلیس با نجس شدن به گناهی مانند این گناه، از جریمه خدا سالم می ماند، اگر کسی فکر می کند سالم می ماند خیال باطل کرده است **«فَمَنْ ذَا بَعْدَ إِبْلِيسَ يَسَلِّمُ عَلَى اللَّهِ يَمِثِلُ مَعْصِيَتِهِ»** امیرالمومنین می دانید که علمش اتصال به علم حق دارد، امیرالمومنین انسانی نبوده که در مقابل سوالی بگوید نمی دانم، امیرالمومنین انسانی است که فرموده: **«سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقَدُونِي» «3»** این نهج البلاغه و مستدرکش که بیش از ده جلد می شود. این معجزه امیرالمومنین است، آدمی که مدرسه نرفت و درس نخواند دبستان و دبیرستان ندید فقط مستمع پیغمبر اکرم بود و تمام يك میلیون دانشش را لحظه مرگ پیغمبر از پیغمبر گرفت. این انسان عالم، این انسان حکیم، این انسانی که در خطبه شقشقیه می فرماید: علم مانند سیل یا سیل وار از همه جوانب من سرازیر می شود این آدم بعد از این جمله **«فَمَنْ ذَا بَعْدَ إِبْلِيسَ يَسَلِّمُ عَلَى اللَّهِ يَمِثِلُ مَعْصِيَتِهِ؟ می فرماید: کَلَّا!»** اگر کسی چنین فکری بکند که ابلیس يك پرونده جدا دارد و ما هم يك ویژگی جدا داریم اگر ما دچار آن آلودگی و گناه بشویم، خدا با ما کاری ندارد، يك وقتی يك آدم لاابالی با ابوذر روبرو شد، يك گفتگوی خیلی زیبایی دارد ابوذر با او که مرحوم فیض در المحجۃ البیضاء نقل می کند، سوال می کند آنطرف که آدم خوب چگونه به خدا وارد می شود آدم بد چگونه به خدا وارد میشود، چرا مردم از مرگ می ترسند، ابوذر جواب می دهد خیلی زیبا متین و با استناد به آیات قرآن. این بنده خدا از کوره در می رود، چه می گویی تمام گناهکاران را می بری به طرف دوزخ و همه را داری می ریزی در جهنم، **«فَأَيْنَ رَحْمَةُ اللَّهِ؟»** واقعاً بدا به حال کسی که معرفت دینی ندارد، گفت: **«فَأَيْنَ رَحْمَةُ اللَّهِ»**، همین هر که گناه کرده برود جهنم، فاین رحمت الله، ابوذر خودش آدرس تجلی کردن رحمتش را صاف و مستقیم و بدون گیر و دار بیان کرده است می خواهی که آدرسی که خودش داده است که رحمتش کجاست. آنوقت این آیه را خواند که **إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ «4»** با إِنَّ حرف تاکید قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ نه من الکافرین، نه من المکذبین، نه من الظالمین، نه من الجبارین، نه من المتکبرین، رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ

کلاً، حرف رب است، دارد مطلب طرف را که فکر کرده است رد می‌کند، دفع دخل مقدر کرده است نسبت به کسی اگر فکر بکند که بین من و ابلیس در این گناه خودشیفتگی فرق است، او باید برود جهنم و من هم با این خودشیفتگی ظالم شدم نه باید بروم بهشت، کلاً، «مَا كَانَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ» اینها باید به مردم برسد، بجای جوابهای بی سند، بجای مطالب خرافی اینها باید برود داخل زندگی مردم، کلاً، چقدر عالی است که در ماه رمضان، روی این خطبه کار بیشتری بشود و برای توده مردم بیان بشود، يك مقدار از انحراف فکری و عملی در بیایند، «مَا كَانَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ» سبحانه یعنی خدا هیچ عیب و نقصی در او نیست که بین ابلیس و مانند او در این معصیت امتیاز بگذارد، این نقص است که پروردگار ابلیس را برود دوزخ و معاویه را برود بهشت که همان حالت را داشته در مقابل امیرالمومنین و در مقابل پروردگار مهربان عالم، کلاً، اینطور نیست، «مَا كَانَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِيَدْخِلَ الْجَنَّةَ» ما كان الله، این ترکیب «مَا كَانَ اللَّهُ» در قرآن زیاد آمده است، آن عمق معنیش این

(1) حجات: 13.

(2) المحجة البيضاء: 258 / 8، الباب الثالث في سكرات الموت.

(3) وسائل الشیعه: 128 / 15، حدیث 20137.

(4) اعراف: 56.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 359

است که همچنین چیزی اتفاق نمی‌افتد، بعضی از ترجمه‌ها تفسیر کرده اند، بر خدا نیست، بر خدا چنین شایسته نیست، این چنین نخواهد بود، ما كان الله یعنی این مسئله ممتنع قطعی است، همچنین چیزی اتفاق نمی‌افتد که «لِيَدْخِلَ الْجَنَّةَ بَشَرًا» بیاید روز قیامت يك انسانی را برود به بهشت «بِأَمْرِ أَخْرَجَ بِهِ مِنْهَا مَلَكَ» به گناهی که بخاطر آن گناه فرشته خویی را بیرون کرد. «أَنَّ حُكْمَهُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَهْلِ الْأَرْضِ لَوَاحِدٌ» همه در پیشگاه خدا مساویند، هر کسی اخلاق ابلیس را در هر لباسی داشته باشد اهل دوزخ است «وَمَا بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ هَوَادَةٌ» بین مردم و بین يك نفر صلح و سازش خاصی وجود ندارد. «فِي إِبَاحِهِ جَمِی حَرَمَهُ عَلَى الْعَالَمِينَ» که بگوید من به تو يك نفر اجازه ورود به این قرقگاهم را که

کبرپایی و عظمت است که همه جهانیان حرام کردم بر تو حلال کردم، «ما بَيَّنَّ اللَّهُ وَ بَيَّنَّ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ هَوَادَّةً» در چه چیزی صلح و سازشی نیست «فِي إِباحِهِ جَمِی حَرَمُهُ عَلَى الْعَالَمِينَ»¹ در این که به يك نفر بخاطر صلح و سازش که وجود ندارد اجازه بدهد وارد قرقگاه من باش و تو خودشیفتگی کن عیبی ندارد، من به تو کاری ندارم، هم چنین چیزی اصلاً از طرف خدا اتفاق نخواهد افتاد.

(1) نهج البلاغه: خطبه 234 (قاصعه).

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 360

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 234) جلسه هشتم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 30 / 1 / 89

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

در این بخش مورد بحث وجود مبارك اميرالمومنين (ع) شیطان گریزی را مطرح می کنند و با ترغیب و تشویق و با تهدید، زمینه فرار از شیطان و فرهنگ او را مطرح می کنند آثار فرهنگش را بیان می کنند که این بخش از خطبه قاصعه در حقیقت بسیار قابل دقت و قابل نظر است، اما ما از کودکی پای منبری بودیم وقتی شیطان را بیان می کردند بسیار کلی بود و يك بحثی بود که برای ما مجهول بود، يك شیطانی می گفتند و رد می شدند، به آثار فرهنگی شیطان کمتر اشاره می شد و به نظر می رسید در منابع یا کتابها بحث شیطان شناسی مطرح نبود و اگر هم مطرح بود ضعیف بود.

آن مطلبی که در اینجا در ذهن مردم است و در ذهن جوانها است این است که پروردگار عالم برای هدایت بندگانانش انبیاء را مبعوث به رسالت کرد، کتابها را نازل کرد، احکام بیان کرد، حلال و حرام بیان کرد، عقل به ما داد، تمام زمینه های هدایت برای ما آماده بود، چرا دیگر شیطان را آفرید که راه را بر ما ببندد و ما را همینطور به مشکل بیندازد و بسیاری از

ما را از هدایت محروم بکند، آیا خدا واقعا شیطان را شیطان آفرید، کلمه شیطان که لفظ عام است و ابلیس هم یکی از مصداقیست که بیشتر در قرآن پروردگار ابلیس را مطرح می کند، دیگران را که اسم نمی برد فقط با کلمه عام شیطان اسم می برد و آثار وجودی او را هم تقریبا بیان می کند که این موجود هر مصداقی که می خواهد داشته باشد، یا مصداقش ابلیس باشد یا یک پدری در یک خانواده که گمراه کننده زن و بچه اش باشد یا یک رفیقی که گمراه کننده دوستانش باشد، یا یک دولتی که گمراه کننده یک ملت است فرقی نمی کند این موجود، یعنی موجود مضل، **أَضَلَّ مِنْكُمْ جِثًا كَثِيرًا** «1» ایجاد ضلالت و بستن راه به سوی عباد خدا شر است، حالا ما باید ببینیم که از وجود مقدس حضرت حق که خیر محض است آیا شر هم صادر می شود، شرّ از مقوله ظلم است، از مقوله تجاوز از حدود است، از مقوله جنایت و خیانت است، یعنی نعوذ بالله می شود به پروردگار عالم آفرینش شر را نسبت داد. یعنی باید عبد را هدایت بکند، عاشق هدایت عبادش هم باشد، انبیاء را هم مبعوث به رسالت بکند راه را هم نشان بدهد و بعد خودش سنگ اندازی بکند و خودش در طریق هدایت مانع ایجاد بکند، سد ایجاد بکند، مزاحمت ایجاد بکند، اینطور است، جوابش این است که نه، هیچ شیطانی، شیطان نبوده است، شیطان شده است، یعنی هر موجود زنده ای را که خدا خلق می کند به خیر خلق می کند بحق خلق می کند، **وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا** «2» که «ما بینهما» همه موجودات را می گوید، جن و انس و دیگر موجودات، «إِلَّا بِالْحَقِّ»، آفرینش ابلیس هم بر اساس حق بوده است درست بوده است، بر اساس صدق است، و شر آفریده نشده است.

نظر بسیاری از مفسرین است که با این مقدمات باید گفت نظر درستی است، «کان» را در آیه شریفه به معنای صار گرفتند، **کان من الکافرین** «3»، یعنی قبلا کافر نبود، ناسپاس نبود، بلکه به فرموده امیر مومنان در همین خطبه (قاصعه) شیطان شش هزار سال خدا را عبادت کرد، بعدا شر شد، یعنی در این عرصه وجودی خودش نسبت به آدم تعصب به خرج داد، برای خودش و برای شخصیت خودش و هوای نفس خودش، یک مقایسه غلط هم کرد بین خودش و آدم **وَحَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ** «4» که این یک مشت خاک نمی ارزد که ما در مقابلش سجده کنیم، حالا سجده هر کیفیتی که داشته است، اصلش هم اگر عنایت داشته باشید امیرالمومنین (ع) می

(1) یس: 62.

(2) حجر: 85.

(3) بقره: 34.

(4) اعراف: 12.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 361

فرماید: مسئله تکلیف مسئولیت بود که چه کسی این تکلیف را می‌پذیرد و چه کسی نمی‌پذیرد. تا خوب و بد در این زمینه از هم جدا شوند اگر او هم سجده کرده بود در جملات بعد فرمود دیگر جدا شدنی، هم مطرح نبود، همه خوب بودند اگر خلقت او را يك خلقت غیر خاکی قرار می‌داد.

در هر صورت هیچ شیطانی در این عالم شیطان آفریده نشده است «کل مولود یولد علی الفطره» «1» تمام کسانی که در این دنیا متولد می‌شوند بر اساس فطرت، یعنی کشش به سوی خدا، کشش به سوی درستی متولد می‌شوند، فِطْرَةُ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ «2»، الناس، الف و لام استقراء فِطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ «3» یعنی من جز کار خیر انجام نمی‌دهم بیده الخیر، شما هر شری را که در قرآن مجید می‌بینید به انسان نسبت می‌دهد در سوره نساء آیات هفتاد به بعد، مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ «4» عام است الف و لام ندارد مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ یعنی هر خوبی و وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ یعنی شر در اینجا فَمِنَ نَفْسِكَ البته ممکن است یکی آیه قبلش را ببیند که در آن آیه خدا حسنه و سیئه را مطرح می‌کند و بعد می‌فرماید كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ «5» سیئه و حسنه همه از خدا است، كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ اینجا باید هم خودآیه را دقت کرد هم مسائل آیات قبلش را دقت کرد و هم سراغ این رفت که ببینیم منحصر به گناه است، که در قرآن منحصر به گناه نیست به معنی سختی است، به معنی جود است، به معنی مردن است، و به معنی بسیاری از امور که در اختیار بشر نیست، بله آنها «من عند الله» است مرگ «من عند الله» است، مرگ هم شر نیست، مرگ را معارف شیعه، معارف اهل بیت، ترجمه می‌کند به انتقال، «من دار الی دار» «6»، انتقال از خانه‌ای به خانه‌ای، از يك دنیای محدودی به جهان نامحدودی، انتقال برای خوبان به بهشت، مرگ شر نیست، مرگ يك سفری است که خود انسان می‌تواند به این سفر با ایمان و عمل صالح زیبایی بدهد که اینقدر زیبا مرگ را برای خودش، که بیاید اعلام بکند، «والله لابن ابیطالب انس بالموت من الطفل» «7»، بیاید کنار دروازه مکه در سفری که به عراق می‌رود اعلام کند اشتیاق به مرگ از اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف بیشتر است، یا در مسیر يك جوان بیست و چهار یا پنج ساله‌ای با آن همه به اصطلاح جوانی بگوید اگر ما می‌رویم در کام مرگ بیافتیم و بر حق هستیم «اذن لا ابالی بالموت» «8» باکی از مردن ندارم، یا بچه سیزده ساله بگوید «الموت عندی احلی من العسل» «9»، سیئه به معنای شر از خدا صادر نمی‌شود، و هیچ شیطانی نبوده است فرعون فرعون خلق نشده است همانطور که «کل مولود علی فطره» آن هم جزء فِطْرَةِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا «10» است، دیگر این چون و چرا بی جاست که چرا شیطان آفرید و خودش در این جاده سنگ اندازی کرد و ایجاد مانع کرد، هوای نفس، کبر، در مقابل خواسته‌های حق انسان را تبدیل به شیطان می‌کند یا جنی را تبدیل به شیطان می‌کند، در راه

آدم قرار می گیرد، ولی پروردگار عالم که خودش نفرت از شیطان دارد کرارا در قرآن مجید نسبت به او و دامهای شیطان هشدار و بیدار باش می دهد، **انه**

(1) الکافی: 13 / 2، حدیث 4.

(2) روم: 30.

(3) روم: 30.

(4) نساء: 79.

(5) نساء: 78.

(6) الامالی، شیخ صدوق: 216، مجلس 8، حدیث 379.

(7) نهج البلاغه: خطبه 5.

(8) الأنوار: 190.

(9) الهدایه الکبری: 204.

(10) روم: 30.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 362

لکم عدو مبین «1»، این دشمن ناشناخته ای نیست، دشمنی پنهانی نیست، اصل کاریشان ابلیس و جمودش که همین انسانهای گمراه کننده با این فرهنگهای گوناگون در مسیر اغوای شما قرار دارند ولی من هم در کنار شما هستم انبیاء هم هستند قرآن مجید هم است. عالم ربانی، است عقل خودت هم هست، اراده خودت هم است، قدرت خودت هم هست، با این حیث **ان کید الشیطان کان ضعیفاً «2»**، در مقابل تو نقشه او نقشه کاربردی نیست، ولایت او برای کسانی مسلم

می شود که خودشان را مانند بچه ای که در آغوش مادر می اندازند در آغوش او بیاندازد، و قبولش بکنند و هر روزگاری هم خناس یعنی آن شیطانی که می آید خرده خرده زمینه را فراهم می کند، يك چیزی نشان می دهد و می رود دوباره می آید يك چیز دیگر نشان می دهد تا کم کم آدم خیال بکند دوستش است مهر دارد به او و نفهمی بکند و خودش را در آغوش او بیاندازد، ابزارهای مهمی هم در وجود خود انسانها بکار می گیرد مثل شهوت، مثل چشم، مثل گوش، خوب که با آدم کار کرد و وسوسه کرد، همه آنها را هم در اختیار خودش می گیرد، آنوقت است که چشم آدم گرسنه شدید برای تماشای مناظر شهوت انگیز می شود گوش تشنه شنیدن صداهای حرام می شود، زبان تشنه گفتن کلمات حرام می شود، شکم به شدت تشنه خوردن مال حرام می شود. شهوت به شدت تشنه آزادی بی قید و بند می شود ولی قرآن مجید می فرماید، نقشه اش ضعیف است ولایت و سلطنت بر شما ندارد مگر شما قبول بکنید سلطنت و ولایت او را و امروز در زمان حاضر شیطان در کره زمین قویترین که همه ابزارهای لازم را هم در اختیار دارد صهیونیسم است و دولتهایی که دست نشانده آنها هستند بی واسطه و با واسطه، سینما در اختیار دارند بدترین را و البته فریبده ترینش را که حتما شنیدید گاهی اگر سینمای هالیوود را تلویزیون اگر يك گوشه اش را نشان بدهد که آن گوشه های اصلیش را نشان نداده است. در کتابی در باره هالیوود که حدود سیصد صفحه بود خواندم که از جنس زن برای توجه چشم مردم و تهیج شهوات مردم به بدترین وضعی سوء استفاده می کنند و بسیاری از دانشمندان غرب هم یهودی متکی به صهیونیسم هستند یکی از آنها فروید است، یکی از آنها داروین است، یکی از آنها «درکاین» در جهان غرب، استاد اقتصاد بود. اقتصادش هم بر مبنای اقتصاد صهیونیستی است اینها آنقدر خرج کردند تا او علم بشود و کتابهایش برود در دانشگاهها و فروید را علم کردند تا کتابهایش برود در دانشگاهها، همین مسئله عریانی کار همین روان کاوی فروید است که در اروپا رواج دارد، در آمریکا رواج دارد. کم کم دارند از دولتها تقاضا می کنند که ما در غیرزمنستان چه عیبی دارد که لخت مادر زاد زن و مرد بیائیم بیرون، این کار را کنار دریاها می کنند و شما هم حساب بکنید که با این ابزار تلویزیونی، سینمایی، سایقی، مجله ای، کشورهایی که بودم که در فروشگاههایشان، در ویتترینها محلات قطور که نود درصد عکس زنان عریان و نیمه عریان و با انواع عملیات بین زن و زن، زن و مرد است که این ابزارها الان دست شیطان زمان ماست، شما حساب بکنید يك جوان روستائی که يك جوان مال يك بخش، يك جوانی که در محل، زیبایی ناهرم را ندیده است، يك سی دی گیرش می آید یا يك دیش ماهواره در پشت بام خانه اش بگذارد و بنشیند هزار کانال ماهواره را ببیند، با دین او، با شرف او، با حیثیت او، چه کار می کند، اینها را باید هشدار داد امروز، که این شیطان شناسی را باید رواج داد بین مردم، حالا اگر گوش به حرفمان دادند که دین و دنیا و آخرتشان را نمی بازند، اگر گوش به حرفمان ندادند که امیرالمومنین بار ما را سنگین تر کرده است اگر

گناهکار گوش نداد ناامید نشوید باز هم دنبالش بروید و باز هم به او محبت کنید امر به معروف بکنید و نهی از منکر کنید کارتان هم مثل کار پیغمبر اکرم باشد «طیب دوار بطیّه» «3» به نسبت اینها که گمراه شدند یا دارند گمراه می شوند حالت طیب را داشته باشید شیطان زمان ما اینها هستند، شیاطین زمان ما، تمام ابزارها را هم دارند، شما ببینید که اینها چقدر سرمایه گذاری کردند که يك مسلمان زاده و مسلمان هندی را، از خانواده های مسلمان هند چه پولی به او دادند، چه تشویقی او را کردند که حتما باید

این را يك مسلمان را انجام بدهد آمد کتاب «آیات شیطانی» را نوشت، و چه کتاب جنایت باری، واقعا دیگر جنایت به پیغمبر و قرآن بالاتر از این نمی شود شما ببینید اسمش هم اسم مسلمان است، سلمان، لقبش هم لقب قرآنی است رشدی، سلمان رشدی، شما ببینید شیطان زمان ما چه کسی است، اینکه ما

(1) بقره: 168.

(2) نساء: 76.

(3) غرالحکم: 109، حدیث 1945.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 363

کلی بگوئیم مواظب شیطان باشید، اصلاً مخاطب نمی فهمد شیطان کیست، ابزارش چه است، چطوری وارد می شود، در قرآن مجید هست در سوره اعراف، از یمن از شمال از فوق، از تحت، به نظر من این آیه خیلی آیه معجزه انگیزی است که کار شیطان چیست، غیر ماهواره های است که بالای سر ما است، من فوقهم، غیر از اینها است، و من تحتهم غیر از این کارهای زمینی شیطانی است و عن ایمانهم و عن شمائلهم «1»، غیر از این تلویزیونها و سی دی هاست که آدم گاهی يك تکیه می دهد بطرف راست نگاه می کند يك تکیه می دهد بطرف چپ نگاه میکند. این شیطان شناسی خیلی مسئله مهمی است. حالا جملات حضرت را ببینید. واقعا 1500 سال پیش این جور راجع به شیطان حرف زدن که تطبیق با زمان ما بکند خیلی مهم است.

«فَاخْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ» به به اولاهمه را وصل به خدا نام می برد، عباد الله، شماهایی که خدا آفرید شما را، شماهایی که مملوک خدا هستید، شما که در گردونه قدرت، احسان، لطف و کرامت ذات مستجمع جمیع صفات کمال هستید، لغت الله را مخصوصا ذکر می کند که ما را بیدار بکند که وجود ما خلقت ما روزی ما، بود ما، تداوم ما، متکی به چه کسی است، «عِبَادَ اللَّهِ عَدُوُّ اللَّهِ» این دیگر برای همه ما کافی است که صهیونیسم دشمن خدا است، مسیحیت در اختیار صهیونیسم دشمن خداست، واقعا دشمن خداست، و اینهایی که دشمن خدا هستند دوست ما بشوند، ببینید این جنایتها از زمان فتحعلی شاه تا الان در کشور ما با ایجاد بخشهای فراماسونری که قبل از انقلاب يك كتاب چهارجلدی هم در آمد هر جلدی 900 صفحه، نوشته اسماعیل راعی، این کتاب واقعا خواندنی، حقوق بگیران انگلیس، کتاب میراثخوار استعمار، دکتر مهدی بهار، کتاب غریزدگی جلال آل احمد، کتاب روابط ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، واقعا يك روحانی باید این کتابها را بخواند تا شیطان شناس واقعی بشود، در همین سیصد ساله اخیر این کتابها را بخوانید، می فهمید که شیاطین چه جنایتی به این مملکت و به دین، به مردم این مملکت و به حکومتهاى این مملکت کردند.

واقعا شیطان را خدا شیطان آفرید، یعنی وقتی دنیا آمد شیطان بود یا شیطان شد. «فَاخْذَرُوا» خیلی زیبا حرف می زند امیرالمومنین، نمی گوید «فاحذروا ایها الناس، فاحذروا ایها الایمان» نمی گوید «حذروا عبادالله»، خطابش به مردم کره زمین تاریخ به تاریخ و روزگار به روزگار است «فَاخْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ عَدُوُّ اللَّهِ» پرهیزید حذر کنید ببینید راه بین خود و راه او را «عباد الله»، او عدو الله است کسی که دشمن اصل ما، و خالق ما، و ریشه ما، و دشمن حیاتبخش ما است، دوست ما است؟ دشمن خداست و محبت ما؟ دشمن ما و عاشق ما؟ «أَنْ يُعْدِيَكُمْ بِدَائِهِ» یعدیکم یعنی مبتلا کردن، «أَنْ يُعْدِيَكُمْ بِدَائِهِ» پرهیزید که فرهنگش را که درد و بیماری است به شما سرایت ندهد پرهیزید، پرهیزش هم به این است که ما در حد خودمان، کار اصحاب سید الشهداء را انجام بدهیم، خیلی جالب است که تمام انبیاء حتی پیغمبر اسلام تمام ائمه، یارانشان، یاران مخلوطی بودند از مومنین درجه بالا، مومنین متوسط و منافقین، پیغمبر اصحابش این سه گروه بودند، امیرالمومنین همینطور، موسی همینطور، عیسی همینطور، تنها انسانی که در عالم در اصحابش مخلوط نداشته، مومن متوسط و ضعیف نداشته، منافق نداشته، ترسو نداشته، مادی گر نداشته، هوی پرست نداشته، فقط وجود مبارك مقدس حضرت ابی عبدالله الحسین (ع) است. کار این هفتادو دو نفر را بکنیم که اینها در برابر دعوت شیطان و خوش رقصیهای شیاطین و ابزارهایی که به کار می گرفتند در هر دوره ای دعوت می کردند به گناه، به معصیت، به دین فروشی، نه گفتند. بیائید دنباله رو اصحاب ابی عبدالله باشیم.

آدم اگر ماهواره ننینید فیلم ننینید سخت است؟ بله خیلی سخت است، امیرالمومنین (ع) می فرماید این سختی را تحمل بکنید برای يك شادی و رفاه دائم و ابد، چند روز مگر می خواهید سختی بکشید، پنجاه یا شصت سال مگر چقدر عمر است، چقدر لا والله بگوئید، مگر هزار سال می خواهید مقاومت بکنید، خود عسکهای

(1) اعراف: 17.

(2) نَحْجُ الْبَلَاغَةِ: خطبه 234 (قاصعه).

متن درسهای تفسیر نَحْجُ الْبَلَاغَةِ (تفسیر خطبه 86 نَحْجُ الْبَلَاغَةِ)، ص: 364

مستهجن را نبینید صداهای مستهجن را نشنوید، فیلمهای مستهجن را نبینید، گمراهان هم اگر خودشان با شما تماس گرفتند دعوتشان را قبول نکنید «فَاخْذُرُوا عِبَادَ اللَّهِ عُدُوَّ اللَّهِ اِنْ يُعْدِيَكُمْ بِدَائِهِ» «1» که شما را به درد خودش مبتلا بکند، عجب میکروب خطرناکی است، شیطان که فرهنگش سریع سرایت می کند داغش این بود بیماریش هم این بود کبر، تعصب، یعنی گردنکشی در برابر فرمان حق، آنوقت اگر آدم به دام بیافتد، یعنی دیگر نماز نمی خوانم، نماز نخواندن یعنی چی، یعنی گردنکشی، نفرت از آخوند واقعی شیعه یعنی چه، یعنی گردنکشی در برابر اهل بیت، مسجد نیامدن، روزه نگرفتن، خمس ندادن، زکات ندادن، اینها همه فرهنگ شیطان است امام صادق می فرماید این کارها فرهنگ دشمنان ما است، شیخ طوسی نقل می کند، بسیار روایت مهمی است، که حضرت در دو بخش این روایت را بیان فرمودند، يك بخش آثار خودشان را می گویند و در يك بخش هم آثار دشمن را می گویند.

کم کم این فیلمها، این روزنامه ها خارجی این عکسها، این حرفها، آدم را متکبر می کند در برابر حق، حذر کنید «وَ اِنْ يَسْتَفْرِغْكُمْ بِدَائِهِ» «2» یستفر از باب استفعال به معنی شدت به حرکت در آوردن و از جا کردن آدم است. سالها در دین خدا بوده حالا از راه برسند شیاطین با فرهنگشان با ندائشان یعنی دعوتشان، یعنی فرهنگشان یعنی ابزارشان، پرهیزید که شما را به شدت از جا بکنند و از آن فضای دین در بیاورند و خارج بکنند، باز هم تاکید می کنم این شیطان شناسی و آثار شیطان، فرهنگ شیطان، ابزارهای روز شیطان را حتما دنبال بفرمائید و حتما بخصوص در ماه مبارك رمضان که خیلی زمینه قلوب آماده است به جوانها و برای مردم بشناسانید. شیطان، فرهنگش، ابزارش، و آثار بسیار سوئی که در قبول دعوتش، در دین انسان ناموس انسان و دنیا و آخرت انسان دارد.

(1) نَحْجُ الْبَلَاغَةِ: خطبه 234 (قاصعه).

(2) نهج البلاغه: خطبه 234 (قاصعه).

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 365

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 234) جلسه هشتاد و یکم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 89 / 1 / 31

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

حدود صد بار وجود مبارك حضرت حق در قرآن مجید بصورتهای گوناگون مسئله ابليس و شیطان و گاهی بصورت جمع شیاطین را مطرح کرده است. نشانه‌های شیاطین، آثار شیاطین، فرهنگ شیاطین را هم بیان کرده است. کلمه شیطان که از «شطن» گرفته شده است يك عام فراگیر است و در باره کسانی که گمراهند و گمراه کننده و به هیچ عنوان قصد این که به انسان محبت کنند یا دوستی برای انسان داشته باشند یا کمترین خیری برای انسان بخواهند ندارند، در بعضی از این آیات، شیطان دشمن خدا معرفی شده، در بعضی از آیات به تنهایی دشمن انسان معرفی شده، در بعضی از آیات هم دشمن خدا و دشمن انسان معرفی شده است. **عدو لی و عدو لکم**

خیلی مهم است که در این موضوع حدود صد آیه در قرآن مجید است، روایاتی که پیغمبر اکرم (ص) یا ائمه ما از انبیا نقل کردند که روایات فوق العاده عالی و مهمی است و روایاتی که مستقلاً خود رسول خدا دارند، ائمه طاهرين دارند، اغلب، فرهنگ شیطان را معرفی کردند و با توجه به این آیات و روایات نقل شده از انبیاء و پیغمبر و ائمه طاهرين، خطبه‌ها و نامه‌ها و حکمت‌های امیرالمومنین نشان می‌دهد که مسئله، مسئله معمولی و کوچک نیست، گذرا نباید از کنار این مطلب رد شد، تقریباً بوی وجوب می‌دهد شیطان شناسی، چون اگر دشمن شناسی نباشد، دشمن با لباسهای گوناگون، با ابزار گوناگون، که لباسها و ابزارش و حرفهایش جلب کننده است، انسان را به اسارت می‌برد، اگر انسان خود دشمن را بشناسد و فرهنگش را هم بشناسد و هدف فرهنگیش را هم بشناسد که از زمان آدم تا الان، هدف فرهنگیش این بوده که مرد و زن، پیر و جوان را در هر روزگاری با ابزاری که دارد از دین تخلیه بکند، گناه را پیش او سبک

جلوه بدهد، عبادت خدا را پیش او بسیار بسیار عادی و معمولی کند، و برای اینکه خودش به هدفش برسد نسبت به انسان، بخصوص در روزگار ما با مشاوران پر قدرتی که در رشته‌های مختلف دارد بصورت دریا وار شبهه می‌سازد و سوسه می‌سازد، به سایت‌ها می‌ریزد، روی ماهواره‌ها می‌ریزد، و مردمی که دشمن شناس نیستند، اینها را شکست می‌دهد، اما مردم دشمن شناس، می‌دانند که کار او کشاندن انسان نهایتاً به جهنم است. سوره مبارکه بقره [يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ] «1» این دوتا دعوت ضد همدیگر است، دعوت پروردگار دعوت به این است که بیایید از آمرزش من بهره‌مند شوید که لکه سیاهی در پرونده تان نماند و بعد از پاك شدن به رضوان من برسید ولی دعوت آنها رفتن به آتش است گرچه اظهار نمی‌کنند چون اگر به توده مردم بگویند که ما با این فیلم ماهواره راه رفتن به جهنم را برای شما هموار می‌کنیم، مسلمانهای ضعیف می‌ترسند، اگر در قرآن دقت کرده باشید. مخصوصاً در دو یا سه آیه در سوره نساء آیات هفتاد و سه تا هفتاد و هفت، خیلی راحت آدم می‌تواند از این آیات بیابد که پروردگار عالم مسلمانان زمان پیغمبر را به سه دسته تقسیم می‌کند، نه اینکه آیه بیاید بگوید یا رسول الله مسلمانها در زمان تو سه گروه هستند، اینجور نه، ولی حرفها را که نقل می‌کند، کارها را که نقل می‌کند، اعمال را که نقل می‌کند، بخصوص در کنار جبهه بخصوص در جنگهای صدر اول اسلام آدم می‌یابد که پروردگار مسلمانها را به سه تقسیم کرده است، مومنینی که به قول خود قرآن، [فَمَا لِهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا] «2» چرا اینها برای فهم حقایق و معارف، نمی‌آیند بنشینند که متوجه بشوند که جریانات الهی در زندگی‌شان از چه قرار است، يك عده مومن واقعی هستند از آن آیات استفاده می‌شود، که در قبول خواسته‌های خدا و پیغمبر اکرم اصلاً معطلی نداشتند، يك عده مسلمانان ضعیف بودند که در برابر امر خدا و پیغمبر امروز و فردا می‌کردند، می‌گفتند حالا ببینیم چه می‌شود، برویم فکرهايمان را بکنیم، و گاهی هم اینها با دوستانشان در باره پروردگار يك حرفهای بدی هم می‌زدند که نشانه کج فکری‌شان بود که خداوند نقل می‌کند: که اصلاً چرا جنگ را به ما واجب کرد، [لَمْ كُتِبَتْ

(1) بقره: 221.

(2) نساء: 78.

عَلَيْنَا الْقِتَالُ «1» یا اینکه ای کاش این جنگ را الی الاجل المعین تاخیر می انداخت، الاجل المعین یعنی تا وقت مرگ ما، می گذاشتی ما بمیریم بعد حکم جهاد را صادر می کردی که ما از زن و بچه و مغازه و این باغهای مدینه جدا نشویم نرویم و کشته بشویم و بی دست و پا بشویم [فَمَا لِهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا] چه علتی دارد که نمی آیند حقایق را بفهمند، «يفقهون» می گوید نه «يعلمون» که عمق مسائل را درک نکنند که اصلا جهاد از دیدگاه خدا چیست؟ نبوت چیست؟ احکام فقهیه چیست؟ که البته این آیه الان هم خطابش خیلی گسترده است، اینها همان [لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا] «2» هستند مسلمان هم هستند، حالا مسجد نمی آیند اما ممکن است دو رکعت نماز بخوانند و روزه هم بگیرند ولی مسلمان ضعیف هستند. الان خیلی قوی های ما در مقابل فرهنگ غرب و ماهواره ها شکست خوردند، چه توقعی است حالا یکی به شما بگوید شش کانال مسیحیت که همه اش تبلیغ می کند که مسیحیت دین محبت است، زن و شوهر رفتند مسیحی شدند در تهران و در اصفهان یا در شیراز، از این موارد الان هست که به من گفتند چه کتابی به اینها بدهیم؟ گفتم کتاب لازم ندارد. شما دلتان برایشان می سوزد و مسیحیت دین محبت است، به آنها بگوئید این ارتش مسیحی آمریکا در عراق در این پنج ساله چه محبتی به مردم کرده است، در افغانستان چه محبتی به مردم کرده است، در آمریکای لاتین چه محبتی به مردم کرده است؟ در گذشته در لائوس در کامبوج چه محبتی به مردم کرده است، دین محبت است، چطور پاپ يك بار نمی آید در آمریکا یا انگلیس توقف به آنها بدهد ترمز به آنها بدهد، و بگوید شما که مسیحی هستید چرا این هزاران هزار را می کشید، چرا در افغانستان می کشید، چرا در عراق این کارها را می کنید؟ کل این ترورها در دنیا و این جنگها عاملش همین اروپا و آمریکا است که مسیحی هستند چه محبتی؟ کتاب نمی خواهد.

روشان را نشان بدهید ببینید باز هم حرفی دارند با شما وقتی که يك آدم قوی در مقابل چهار تا فیلم که کار شیاطین غرب است و این شیاطین، شیطان هایی هم در داخل دارند که قرآن از آنها تعبیر می کند به ارتش پیاده و سواره، که الان ارتش سواره آنها همین ماهواره ها هستند، چند هزار ماهواره ضد دین اسلام و بر ضد قرآن دارند و سوسه می ریزند. سفسطه می کنند شبهه افکنی می کنند، لشکر سواره اش منظور این نیست که در تهران و شیراز و اصفهان یا در اروپا و آمریکا يك عده ای بعنوان لشکر شیطان سوار قاطر یا سوار اسب شدند یا سوار الاغند و اینها دارند می تازند، آیات را باید با لحاظ زمان معنا کرد، روایات را با لحاظ زمان باید معنا کرد. این دسته توده مردم که از باورهای قوی هم برخوردار نیستند اینها در مقابل شیطان شکست می خورند و نمی آیند يَفْقَهُونَ حَدِيثًا بشوند و الا اگر اینها را بشود تشویق کرد، و در جلسات اول بحث شیطان شناسی را مطرح کرد، بالاخره اثر می گذارد.

دسته سوم هم منافقین هستند که دائماً چوب لای چرخ می گذاشتند و می گذارند، و جنایاتشان خیلی سنگین تر از گسترده تر و کفار و مشرکین است. چون اینها گاهی اوقات یا اکثر اوقات جنگ فیزیکی با اهل ایمان ندارند ولی در میان اهل ایمان زندگی می کنند بصورت اهل ایمان، اینها هم جاسوسی می کنند و هم دل مردم را خالی می کنند هم مردم را می ترسانند و خود ترس من الشیطان است که حالا این گسترده بکنند تا بدون درگیری يك ملت و يك دولت را در مقابل شیطان خاضع بکنند و این شیطان شناسی واجب و لازم است.

روایتی است که از وجود مبارك رسول با کرامت اسلام و وجود مقدس امیرالمومنین (ع) نقل شده است. هر وقت می گویم امیرالمومنین (ع) یاد يك جریان می افتم. يك شب مسجدالحرام سرهنگ ارتش عربستان از مامورین رده بالای اداره مسجد الحرام، منهم با يك پیراهن عربی بودم. که با هم هم سخن شلسم، بعد مطلبی از امیرالمومنین (ع) برای او گفتم و گفتم قال علی ابن ابیطالب (ع)، يك مقدار خیره شد گفت: «لا، قل امیرالمومنین کرم الله وجهه او رضی الله عنه»، چرا می گوئید علی ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه، بگو علی بن ابیطالب کرم الله وجهه، خدا ارزشش را ببرد بالاتر یا رضی الله عنه، خدا از او راضی باشد، نه من با یقین

(1) نساء: 77.

(2) نساء: 78.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 367

می گویم علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه، و بعد گفتم که «اصاب بمصیبه لعلی فی ایام عمره»، گفت: نه «اصاب بمصیبه علی»، گفتم: مصیبت مرگ پیغمبر، مصیبت مرگ فاطمه علیها سلام، مصیبت خانه نشینی، مصیبت جنگ جمل، اینها بالاخره سختیها و شدتها و مصیبتها بود، گفت: چرا، ایشان هم خیلی مصیبت دیدند، گفتم: قال الله [الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ* أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ] «1» قال، گفت: بله، «علی ابن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه و حجتك قوی».

هم از پیغمبر (ص) نقل شده هم از امیرالمومنین، که «الایمان علی اربع دعائم» «2» ستونهای دین هر انسانی بر چهار علم قرار گرفته است. ببینید دانش، بصیرت، فکر، آگاهی، ایمان بدون معرفت، ایمان بر باد رفته ای است، ایمانی است که

ریشه بصیرتی ندارد، يك ساختمان مقوایی است و فرو می‌ریزد. این که شما در جلد اول اصول کافی و بحار مرحوم مجلسی این قدر گسترده باب علم را می‌بینید، علم و عالم و متعلم و مجلس علم، ثواب علم، اینکه در قرآن می‌بینید سومین پیغمبر اولوالعزم حضرت کلیم الله (موسی) به پروردگار می‌گوید عالمترا من هم در این زمان است، خطاب می‌رسد بله، عرض می‌کند آدرسش را بده که بروم از او استفاده کنم، پروردگار در سوره مبارکه کهف آدرس آن مرد عالم را بیان می‌کند که در مجمع البحرين است، آنجایی که ماهی پخته تان از سفره بیافتد و ماهی زنده بشود. آن مرد آنجا زندگی می‌کند، شنید عالمترا از خودش به حقایق پشت پرده است از کوره در نرفت و حسودیش نشد و بلکه تواضع کرد به پروردگار گفت: من بروم پیشش شاگردی بکنم، خدا فرمود: برو این هم آدرسش. که حالا يك رشته‌ای خدا پیش او گذاشته بود همراه با طاقت که این رشته را به موسی بن عمران نداده بود که اگر می‌داد طاقتش را هم می‌داد. که در آن سه برخورد موسی از کوره در می‌رفت، آن مرد خیلی آرام می‌گفت [إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا] «3» تو توان استقامت بودن با من را، مشاهدات برنامه‌های من را نداری، حالا موسی می‌گفت: نه، من استقامت می‌کنم، این آیات مربوط به علم، روایات مربوط به علم، مربوط به متعلم، مربوط به مجلس علم، مربوط به عالم فراموش شده در بین امت، در بین شیعه.

جلسه خیلی تشکیل می‌شود، ولی مخالف با اصل مداحی هم نیستیم، موافق با مداح با تقوایی هستیم که چون علم ندارد سخنرانی نکند و اشعاری را هم که انتخاب می‌کند برود با يك عالم چک بکند این اشعار را، چرا با چنین مداحی که شعرهای خوب انتخاب بکند اول هم به يك عالم نشان بدهد که اینها را بخوانم عیبی ندارند و ذکر مصائب راست هم بخواند. با این اصل موافقم اما با فروعاتی که پیدا شده، صد در صد مخالفم، متأسفانه حدود 25 یا 26 سال کشور ما در اسلام و در تشیع مداح محور شده است، یعنی شما که روحانی هستید درس خوانده قم هستید و عالم هستید و می‌خواهید دین را به مردم ارائه بدهید اگر يك مداح معروف کنارتان دعوت بکنند و اول او منبر برود بعد شما، شش هزار تا برای او می‌آیند و شصت نفر کمتر برای شما، یعنی يك فرهنگی بر این نسل حاکم شده بسیار خطرناك، که کشش شان را نسبت به روحانی واجد شرایط به علم تقریباً کشته است، لذا بعضی از شهرها که من دوستانی دارم، يك بار هم خودم مهمان بودم، در شهری واعظی قرار بود منبر برود واعظ آدم حساسی با سواد ملا، درس خوانده، دیدم که در خیابان جمعیت موج می‌زد، با واعظ به سی تا نمی‌رسید، به صاحب جلسه گفتم: چرا اینها که در خیابان هستند نمی‌آیند داخل، گفت: حاج آقا هنوز مداح نیامده. شش هزار نفر منتظر مداح که بیاید شعر بخواند و سی نفر پای منبر عالم نبودند. و این جا افتاده در مملکت، حالا حوزه باید اقدام بکند، مراجع باید بیشتر اقدام بکنند، مردم و بانیا و هیئت مدیره مساجد را باید بیدارشان کرد.

چون دین علمی که ندارند، دین یقینی که ندارند، يك دین اقناعی دارند، یعنی دینشان شعر است، يك مشت مصائب دروغ.

(1) بقره: 156) 157.

(2) الکاف: 50/2، حدیث 1.

(3) کهف: 67.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 368

این روایت از بهترین روایاتمان است، «وحدت علم الناس كله في أربع»، پایه‌های ایمان بر چهار علم است بر چهار معرفت است، یعنی اگر روایت از پیغمبر باشد، پیغمبر می‌خواهد بگوید: دین بدون معرفت يك ساختمان کاغذی و پوک است اگر از امیرالمومنین باشد نظر ایشان هم همین است، [لَا يَكَاذُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا] «1» باشند صد هزار نفر می‌روند دور يك شتر جمع می‌شوند برای کشتن امیرالمومنین، این دین عوامی، دین پوک، دین بدون معرفت، مسیحی‌ها و یهودی‌ها و زرتشتی‌ها که با امیرالمومنین نجنگیدند، با پیغمبر جنگیدند، اما در داخل مملکت با علی جنگیدند، تمام این سه طایفه‌ای که با امیرالمومنین جنگیدند می‌گفتند ما مسلمانیم، اما این مسلمانهای [لَا يَكَاذُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا] «2» «الاولی ان تعرف ربك» پروردگار را با شعر نمی‌شود شناخت، پروردگار را با قصه و خواب نمی‌شود شناخت. «الاولی ان تعرف ربك» خدا را از قرآن و نهج البلاغه و فرمایشات ائمه و حضرت رضا و امام صادق می‌شود شناخت.

«والثانیه ان تعرف ما صنع بك» اینکه چه کار کرده درباره تو، عرفان، معرفت علم پیدا بکند.

«والثالثه ما اراد منك» بفهمی چه از تو می‌خواهد.

«والرابعه، ان تعرف ما يخرجك من دينك» «3» که این روایت را برای چهار وجهش يك جمله ساختم، روایت این را می‌گوید، خداشناسی، خودشناسی، تکلیف شناسی، دشمن شناسی.

«ان تعرف ما يخرجك من دينك» و امروز بخصوص شیطان شناسی، برادران و فرهنگ شیطان شناختن و شناخت ترفندهای شیطان و دامهای شیطان و ابزار شیطان که بیشترین نیرویش در اروپا و آمریکا است و خیل پیاده و سوارانی

دارد هم در داخل و هم در خارج، يك علم واجبی است، يك دانش واجبی است، که خطبه قاصعه در بخش اولش عهده دار این حقیقت است که امیدوارم با توضیح جملات امیرالمومنین (ع) شیطان شناسی ما قویتر از قبل بشود.

(1) نساء: 78.

(2) نساء: 78.

(3) الکافی: 50 / 1، حدیث 11.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 369

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 234) جلسه هشتاد و دوم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 89 / 2 / 4

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

اگر گفته بشود علم شیطان شناسی و معرفت به فرهنگش و ابزارهایی که برای گمراهی به کار می گیرد، علمی است واجب و ضروری مبالغه نشده است. وقتی چهار بار در قرآن مجید مسئله تدبیر مطرح است گاهی بصورت خبر [كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ] «1» من این کتاب پر منفعت را به تو نازل کردم تا مردم در کل این کتاب تدبیر کنند، این صورت خبری تدبیر است گاهی هم در سه آیه با عتاب و خطاب گلایه آمیز [أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ] «2» در سوره مبارکه نساء و دو سوره دیگر [أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا] «3» بخشی از آیات این کتاب که تدبیر در آنها واجب است و بدون تدبیر، انسان معرفت به اسلام واقعی و به احکام خدا و به تکالیف مسئولیتها راه پیدا نمی کند روشی که طول زمان نزول قرآن تا الان، اکثر مردم نسبت به قرآن داشتند پسند خدا نیست، ائمه ما ناراحت بودند، متاسف بودند، از اینکه مردم حبس در لفظ خوانی تنها باشند. و بنا نقل کتاب تنبیه الخواطر جلد 2، امام صادق (ع) در توضیح [الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ]

[این حق تلاوت را چند مورد مهم برایش گفتند. فهم قرآن، عمل به قرآن، اسوه قرار دادن داستانهای قرآن، پند گرفتن از امثال و حکم قرآن، انجام واجبات قرآن، پرهیز از منعیات قرآن، این مجموعه را می‌گویند حق تلاوته، که در اکثر مردم نیست، بعد قسم جلاله می‌خوردند، لا والله، بخدا قسم اینکه مردم الفاظ قرآن را قرائت کنند و الفاظ را حفظ کنند این به نظر من، امام ششم می‌فرمایند: متدبر در قرآن نیستند، گرچه در يك آیه به صورت خبر آمده، گرچه در يك آیه **لِيَتَذَكَّرَ أُولَى الْأَلْبَابِ** یا بصورت خطاب تحضیضیه آمده] **أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ** [در يك آیه دارند] **عَلَى قُلُوبٍ أَفْقَاهَا** [در سوره نساء دارد] **وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا** [«4» حدود صد آیه درباره شیطان، ابلیس در قرآن است هیچ راهی برای شیطان شناسی جز تدبر در این آیات نیست و هیچ راهی برای شناخت فرهنگ شیطان جز تدبر در این آیات نیست، این را هم باید توجه کرد که بدون هدایت اهل بیت ورود در قرآن خطر تاویل به رای، تفسیر به رای برای ما دارد، کلیه مسئله شیطان گمراه کردن مردم است، یعنی وقتی که من دین شناس باشم، اهل تدبر در قرآن باشم، دشمن را شناخته باشم، تا بینم با فرهنگش با ابزارش می‌خواهد من را از این دین گمراه بکند، راحت او را می‌شناسم، درجا می‌فهمم که شیطان است. بسیاری از این صنعتها ابزارش است. حالا او را شناختم، او را فهمیدم، فرهنگش را هم شناختم، ابزارش را هم، حالا خودم را از خطر او از فتنه او، چگونه باید حفظ بکنم، این را در دو آیه سوره نساء و سوره نور می‌بینیم، البته با هدایت امام باقر (ع) و موسی بن جعفر (ع) در ذیل این دو آیه] **وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا** [«5» این «الا قلیلا» چه کسانی هستند، اینها مومنان هستند که ضرورت انجام تکالیف، ضرورت دوری از محرمات، ضرورت نبرد با دشمن را خیلی خوب فهمیدند، آنها گول نمی‌خورند، لذا استثناء شده اند اما اگر دیگران، اگر فضل و رحمت خدا دستشان را نگیرد عبد شیطان و بنده شیطان می‌شوند، این فضل چیست؟ امام باقر (ع) می‌فرمایند، شما در این مورد به دو تفسیر نورالثقلین و برهان می‌توانید مراجعه کنید فخر رازی هم تا این مرز آمده است که اعلام بکند، ولی اعلام قاطع و اعلام استواری نمی‌کند و اشاره‌ای کرده است، که «فضل الله» یعنی رسول او، «رحمته» در بعضی از روایات یعنی امیرالمومنین «6» و در

(1) ص: 29.

(2) محمد: 24.

(3) بقره: 121.

(4) نساء: 82.

(5) نساء: 83.

(6) تأویل الآيات الظاهرة: 221، بحار الانوار: 426/35، باب 22.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 370

بعضی هم مثل امام باقر (ع) که زرارہ نقل می کنند یعنی ولایت ائمه، وجود فیزیک خود پیغمبر و ائمه طاهریں هم لازم نیست همیشه باشد، فرهنگشان است، یک فرهنگ جامع و یک نسخه کاملی را برای ما گذاشتند که ما با اتصال عملی به فرهنگ پیغمبر و ائمه طاهریں بعد از قرآن مجید، و نه گفتن درمقابل شیطان، ویر کردن اوقاتمان به قرآن و به فرهنگ پیغمبر و اهل بیت، از این که پیرو شیطان بشویم مصون می مانیم، بالاخره ما بیست و چهار ساعت داریم که ساعتی را که خواب هستیم مصون از شیطان هستیم، بقیه آن را که یا دنبال کسب و کار هستیم یا مشغول تحصیل علم هستیم که نهایتاً این تحصیل علم هم کمکی برای قیام ما به معاش دنیایی است، هشت ساعت که خوابیم، می ماند شانزده ساعت دیگر، این شانزده ساعت را خیلی خوب می شود با طرح قرآن و دلالتها و هدایت های پیغمبر و ائمه طاهریں پر کرد، وقتی خطر شناس هم شده باشیم، که خطر بخواید به ما حمله بکند دفعش می کنیم.

در بخش بعدی خطبه وجود مبارک امیرمومنان با توجه به این مقدمه ای که شنیدید هشدار به شیطان و شیخون شیطان می دهند با توجه به این که شیطان یک وجود مجهول نیست، اغلب شیطانها در زندگی مردم انسی هستند، همین جنس دو پای گمراه و گمراه کننده. که در جملات قبل هشدار داد بیماریش را به شما سرایت ندهد، بیماریش کبر از حق است، ابلیس به هر که بیماریش را سرایت بدهد او هم تبدیل شده است به شیطان. فرهنگش این است که دیگران را هم به گمراهی بکشاند با ابزاری که در اختیار دارد.

«وَ اِنْ يُجْلِبْ عَلَيْكُمْ بِحِيلِهِ وَ رَجَلِهِ»¹ به رَجَله، نه رَجَله، خیل ارتش سواره اش است رجل ارتش پیاده اش است رجل ارتش پیاده اش است که در هر زمانی به تناسب آن زمان ارتش پیاده و سواره دارد. «وَ اِنْ يُجْلِبْ عَلَيْكُمْ» آماده آماده است، خسته بشو هم نیست، چهارصد سال است در ایران خودمان که من تاریخ دقیقش را مطالعه کردم یک شیطان قوی که وارد کشور ما شد بنام شرلی بود که بعد برادرش را هم با خودش آورد معروف به برادران شرلی هستند، در زمان قدرت ایران یعنی زمان شاه عباس، اولین سفرشان آمدند قزوین که پایتخت صفویه آنجا بود، بعد آمدند اصفهان با لباس دوستی، با لباس محبت، با لباس کمک، اولاً شروع کردند کشور و ملت را ارزیابی کردند، پایین کشور بالای کشور، وسعت کشور، حکومت کشور، دین کشور، آن زمان سرمایه های معدنی و مادی کشور و عالمان کشور، قرآن مجید می فرماید

خطوات، گام به گام، قدم به قدم، درجا که نمی توانستند فرهنگ استعماریشان را حاکم بکنند. دو سه جنایت در زمان صفویه انجام دادند، یکی تحریک حکومت صفویه و حکومت عثمانی به جنگ با همدیگر، دو قدرت بسیار قوی منطقه که بیافتند به جنگ با هم که هم ثروت به آتش جنگ بسوزد و هم نیرو تحلیل برود. البته منتظر نتیجه سریع هم نبودند منتظر ماندند تا ایران در زمان صفویه در طول صد سال با این جنگهای فرسایشی ضعیف بشود خزانه اش خالی بشود، و بعد از صد سال هم ادامه پیدا بکند، چون بعد از صفویه جنگهای داخلی شدیدی ایجاد شد بعد هم دو جنگ با روس ایجاد کردند که منجر شد به معاهده گلستان و ترکمنچای که از ننگین ترین معاهده های جهان است قسمت اعظمی از کشور ما جزء خاک روسیه شد و مسلمانان مرد و زن در دامن روس تزاری افتادند و بعد در دامن کمونیستی، افغانستانی در نقشه جغرافیا نبود، مال ایران بود شیطان با ضعیف کردن حکومت صفویه و بعد از مردن کریم خان و نادر شاه، افشاریه و زندیه و قاجاریه و بعد کشتن امیرکبیر و سرکار آوردن آقا خان نوری قسمتی از سیستان و بلوچستان را واگذار به انگلیسها کردند و قسمتی را هم از جزایر خلیج فارس از ایران جدا شد، کل افغانستان هم از ایران جدا شد، این کار شیطان است.

«أَنْ يُجْلِبَ عَلَيْكُمْ بِحَيْلِهِ وَ رَجَلِهِ» «2» ارتش پیاده و سواره اش که با توجه به این دقایق تاریخی که برایتان عرض کردم، بدنه قوی دو حکومت عثمانی و صفویه را خرد کردند شکستند و بعد هم کل قاجاریه معلول را حاکم کردند بعد هم یک بی سواد لات بی دین بی تقوای لائیک را، رضا خان و پسرش را حاکم کردند، ارزیابی زیادی که حتما برای حفظ شکست باید مردم را از قرآن و از عالمان دین جدا نگه داشت، برای حفظ شکست، که دوباره سر بلند نکنند. باید مرجعیت را نابود کرد، اختلاف باید در همه قشرها ایجاد کرد،

(1) نهج البلاغه: خطبه 234 (فاصله).

(2) نهج البلاغه: خطبه 234 (فاصله).

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 371

حزبهای متعدد باید ساخت، کاری که مخترعش فرعون بود [وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا] «1» من قبل از زمان فرعون در زمان نوح و آدم در قرآن سابقه ساخت حزب ندیدم، خوب هم ارزیابی کردند، عجیب هم در این زمینه زحمت کشیدند، آمدند از بلژیک از لندن از پرتغال از هلند از کشورهایی که اول تا آخرش سرسبز و خرم بود در این کویرهای ایران در این شهرهای

ایران، همین لشکر سواره و پیاده شیطان، هم سواره اش و هم پیاده اش، خیلی مقاومت کردند، گرد بیابان خوردند، آتش گرما را تحمل کردند، همه چیز ما و هر کشوری را که می خواستند استعمار کنند بدست آوردند. الان نقشه وجب به وجب خاک ما و امور ما در آرشیو وزارت خارجه انگلیس است.

برای نمونه کتاب 800 صفحه، مجموع قالیچه ها و فرشهای بافت ایران و گلیم ها را انگلیسها در آن کتاب چاپ کردند و چاپ رنگی هم کردند، و نوشتند این فرش مال جنوب خراسان است، خاک جنوب خراسان چنین املاحی دارد، چنین تغییر و تحول دارد علفش چنین است گوسفندی که از آن علف آب خورده پشمش شده فرش بیرجند، قالیچه تربت، مثلاً عمر مفیدش سیصد و دوازده سال و دو ماه است یعنی تا این حد پی جویی کردند، يك كتابی در کتابخانه بریتیش لندن است. بهترین کتابهای خطی مان در آنجا بود، و رسائل الصادق دو هزار صفحه ای جابرین حیان هم آنجا بود، کتابهای شیمی و فیزیک و طب خطی ما که کتابهای بسیار مهمی است در آنجا بود، اگر قفسه های این کتابخانه را طولی بچینند بالغ بر هزار کیلومتر می شود.

يك هشتم مملکت فعلی ماست، نه يك هشتم مملکت صفویه است و افشاریه، کتاب آنجا بود نهمصد صفحه که اینها در تمام ایران گشته بودند و فالهای ایران، فال با گنجشك، فال با انگشت، فال با بشقاب، فال با نخود، فال با تسبیح، فال با قرعه، همه چیز ما را این شیاطین بدست آوردند و ما را از خودشان غافل نگاه داشتند، از قرآن غافل نگاه داشتند، از فضل خدا یعنی پیغمبر و رحمت خدا یعنی ائمه غافل نگه داشتند و از چهارصد سال پیش تا حالا بردند و خوردند و کشتند و نابود کردند و به خاک فرو بردند، مردم را کاری کردند که حوزه های علمیه شیعه و سنی و کشورهای اسلامی مطابق نیاز زمان پیش نروند. آخوند بصورت همان آخوند دویست سیصد سال پیش بماند، درك نکند اوضاع زمان را و نفهمد که مبدا بیاید جلوی شیطان بایستد و هشدار به او بدهد، مواظب باشید. «أَنْ يُجْلِبَ عَلَيْكُمْ بِحَيْلِهِ وَ رَجَلِهِ» «2» تاختند، امیرالمومنین می فرمایند یعنی با همه زورشان وارد میدان شدند با همه توان و قدرتشان و با همه ابزارشان، تاختند که ارتش سواره شان از چهارصد سال به بعد همین گروه تبشیری بودند که اگر شما این کتاب دکتر محمد دقیق، التبشیر و الاستعمار را بخوانید برایتان روشن می شود که این ارتش سواره شیطان چه کسانی بودند و چه جنایتی کردند و می کنند بخصوص نسبت به آنهایی که دین شناس و زمان شناس نیستند.

الان چند ماهواره را بالا دادند دائم دارند تبلیغ می کنند مسیحیت را که دین محبت است مردم هم که اغلبشان از حقیقت اسلام ندارند که محبت مال اسلام است، محبت مال انبیاء است نه مال مسیحیت، اینها را که ما نمی توانیم تك تك برویم به خانه هایی که مسیحی شدند به آنها بگوئیم مسیحیتی که محبت است! کارشان در عراق محبت است؟ کارشان در افغانستان محبت است، جدیداً شکایات زیادی خود مسیحیها به پاپ کردند که در واتیکان است، آلمانی است، در خود

واتیکان، حالا در انگلیس و آلمان و هلند و نروژ و بلژیک فراوان است، در خود واتیکان یعنی در نظر نگاه خود پاپ، کشیش‌ها در محله‌های خلوت در کلیساها چه تجاوزهای نکبت باری به پسر و به دختر و به بچه پانزده ساله، که دیگر صدای خانواده‌ها در آمده است. اینها محبت است؟

این بمب‌هایی که به سر مردم ویتنام در سی و چهل سال پیش، پنج میلیون تن بمب همین‌ها ریختند بر سر مردم، کامبوج، لائوس، این دین، دین محبت است، زندان ابوغریب، و زندانهای افغانستان که دست ارتش مسیحی آمریکاست این محبت است، ساختن اسرائیل بوسیله مسیحیت، مسیحیت لندن این محبت است، اینها را شما باید همت بکنید کتابهای مربوط به استعمار را ببینید يك جزوه بصورت تیتز وار، جنایات چهارصد ساله مسیحیت را بنویسید، اگر آمدند گفتند فلان خانواده مسیحی شده و می‌گوید دین، دین محبت است، به او بدهید و جواب بدهید که کشتن امیر کبیر محبت بوده است، کشتن قائم مقام فراهانی محبت بوده است، آمپولی

(1) قصص: 4.

(2) نهج البلاغه: خطبه 234 (قاصعه).

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 372

که به سید جمال الدین در ترکیه زدند، همین مسیحیت، که لثه باد کرد و دهان باد کرد بعد آن خفه شد این محبت است، الان ارتش سواره و پیاده اش جور دیگری است، آنوقت با پیاده و با مرکب می‌آمدند، اما الان ارتش سواره اش این ماهواره‌ها هستند. این که در قرآن مجید دارد که آتش از بالای سرتان ریخته می‌شود، می‌دانیم که هر آیه قرآن هفتاد بطن و هر بطنی هفتاد بطن دارد، و تعبیر دارد که این آتش غیر از این آتش وسوسه‌ها و فیلمهای ماهواره‌ای است که دین مردم را می‌سوزاند آلهایی که خبردار از دین نیستند آلهایی که اهل تدبیر در قرآن نبودند، آلهایی که دست در دست پیغمبر و اهل بیت نگذاشتند، آلهایی که اوقاتشان را با پیغمبر و ولایت اهل بیت پر نکردند، آلهایی که توانمند نشدند که در برابر شیطان بگویند: نه، وعده‌ات را قبول نمی‌کنیم، دعوتت را قبول نمی‌کنیم، آنها يك دفعه ریشه کن می‌شوند، این ارتش سواره اش، پیاده اش هم همین تلویزیون‌ها و سایتها و مجلات و جاسوسهای داخلی لائیکهای داخلی، اینها هم ارتش پیاده اش هستند، بعد يك جمله جالب دیگری می‌فرمایند با قسم.

«فَلَعَمْرِي» شما می دانید جان امیرالمومنین و زانش در قرآن مجید بیان شده است. و جان هیچ کسی به این شکل ارزیابی نشده آهم در سن هفده و هیجده سالگی اش، این ارزیابی خدا نسبت به جان امیرالمومنین مال سن هفده و هیجده سالگی اش است بعد که وجودش از هستی گسترده تر شد، و «من الناس» نه همه مردم، من، من تبعیضیه است، تازه بعض هم اینها فرد است، این رسم عرب است که گاهی جمع استعمال می کند ولی اراده فرد می کند گاهی، «فَادَارَأْتُمْ، إِذْ قَتَلْتُمْ، يَكُ نَفْرًا» می گوید، فرد بنی اسرائیلی را کشت، خدا می گوید «قتلتم»، یا [فَعَقَرُوا النَّاقَةَ] «1»، ناقه را يك نفر پی کرد ولی قرآن می گوید: همتان، «انفسنا و انفسكم» جمع و ضمیر جمع است ولی مراد پیغمبر است و مراد امیرالمومنین است، نساءكم مراد حضرت زهرا است، ابنائكم، مراد يك نفر است. این در محاوره عرب رسم است یعنی جای ایراد نیست، حالا نه همه مردم يك نفر از مردم [وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ] «2» جان امیرالمومنین هم وزن مَرْضَاتِ اللَّهِ است می بینید که اضافه شده به الله، اینجا دیگر هزار نکته باریکتر از مو اینجاست.

خود مضاف و مضاف الیه، آن اضافه که چه اضافه ای است که اینها خودش قابل بحث است، ایشان این خطبه را در کوفه خواندند یعنی در سن شصت دو سالگی، جان آنوقتش را می گوید. «فَلَعَمْرِي لَقَدْ فَوْقَ لَكُمْ سَهْمَ الْوَعِيدِ» «3» وعید ضد وعده است، وعید مربوط به خطر است، مربوط به آتش است، مربوط به دوزخ است، به جان خودم قسم، تیری سهمناك بر ضد شما به کمان گذاشتند، نه اینکه می خواهند بگذارند، چهارصد سال است گذاشتند دارند تیربارانتان می کنند از همه طرف [وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا] «4» شما هم که ماندید، نه آن مومنان واقعی، آنها که نه گول خوردند و نه اسیر جان اولادند، آنها عاشق پروردگار و عاشق تکلیف هستند، لازم نیست پیغمبر و ائمه آنها را هل بدهند، آنها خودشان بازوی ائمه و پیغمبرند، اینکه استثناء کرده است آنها را یعنی اینکه آنها نیازی به هدایت پیغمبر و ائمه ندارند، خودشان بازوی پیغمبر و قرآن و ائمه شدند، «فَلَعَمْرِي لَقَدْ فَوْقَ لَكُمْ سَهْمَ الْوَعِيدِ» به جان خودم قسم، آن جانی که مخزن آنهمه اخلاص و عبادت بود تیر سهمناکی را برای شما به کمال گذاشته و دارد می کشد و «وَ اغْرَقَ لَكُمْ بِالنَّزْعِ الشَّدِيدِ» کمان را با قدرت هر چه تمامتر می کشد و تیرش را پرتاب می کند اگر دستتان در دست پیغمبر و ائمه نباشد تیرباران می شوید، آلهایی که دستشان در دست پیغمبر و ائمه است آنها هم در معرض تیر هستند اما دائم جاخالی می دهند تیر در می رود، زحمت شیطان به باد می رود، «وَ رَمَأْتُمْ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ» که این مکان قریب را اینجور باید معنا کنیم که کنار تخت خواب همه مسلمانها کنار رختخوابشان، يك دانه دگمه است می پیچانند بالای هزار کانال ماهواره را که کثیف ترین هایش از آمریکا و اروپا پخش می شود می گیرند، همین مکان قریب،

(3) نهج البلاغه: خطبه 234 (قاصعه).

(4) نساء: 83.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 373

بغل تختخوابتان، کنار مغازه تان، بغل صندلیتان، «وَمَا كُنْ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ»¹ و قال، این قول نه اینکه قول لفظی باشد، این قول طبیعت تمام شیاطین است «وَقَالَ: رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ لَأَزِيدَنِّي اللَّهُمَّ فِي الْأَرْضِ» اینقدر برایشان زینت و رنگ و نقاشی درست می‌کنم که دلداده به من و فرهنگ من بشوند. بعد سوره حجر آیه 39 «وَلَا تُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» تا دنباله هشدارهای امیرالمومنین.

(1) حجر: 39.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 374

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 234) جلسه هشتاد و سوم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 89 / 2 / 5

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

برای شناخت شیطان در هر لباسی که هست و بیشتر شیاطین انسی که آیات قرآن مجید از صد و چند آیه‌ای که درباره شیاطین نازل کرده است بخش عمده‌ای از این آیات متوجه شیاطین انسی است، به روشنی در قرآن کریم، عمل شیطان،

کار شیطان، حرکت شیطان، قول شیطان، ترفندهای شیطان، نقشه‌های شیطان بیان شده است، یعنی يك موجود مجهولی در زندگی در هیچ دوره‌ای نیست، يك چهره معلومی دارد، و کتاب خدا با کلمه مبین اغلب وجودش را ارائه داده است، يك وجود آشکار غیر مجهول، وقتی که به آیات مراجعه می‌کنیم قولش را می‌بینیم کارکردش را می‌بینیم، عملش را می‌بینیم، آیات يك آمادگی معرفتی به ما می‌دهد که اگر در زندگی انسان رخ نشان بدهد، درجا شناخته می‌شود که این شیطان است برای نمونه، در سوره مبارکه بقره آیه 168 پروردگار می‌فرماید: عجیب این است که پروردگار در این آیات خطابش به يك گروه خاص نیست. یعنی پروردگار عالم نسبت به کل بندگان در این دو آیه دلسوزی کرده است. سه وصف از اوصاف شیطان را بیان می‌کند که در شرق و غرب اگر کسی قرآن فهمید شیطان را بفهمد و بشناسد، خطاب به کل انسانها است، دوره به دوره، زمان به زمان، روزگار به روزگار تا برپا شدن قیامت، چون هیچ دوره‌ای خالی از این افراد نیست، یا ایها الناس، اولاً ببینید آیه شریفه اول سراغ چه رفته است؟ که این خیلی مهم است خیلی، خود معاصی و گناهان يك بخشش از همین جا ظهور می‌کند که حالا شما علت يك گناه بزرگ را در منبرها زیاد گفتید که همین است، اول آمده سراغ اقتصاد جهانی است این خیلی آیه جالبی است با توجه به خطابش، یا ایها الناس بدون اینکه در آیه عبارتی از سیاست و عمل و عبادت و اخلاق و معرفت در میان باشد لبه تیز آیه شریفه اقتصاد است. [یا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا] «1» اینجا «كلوا» را باید عنایت داشته باشید به معنی دست دراز کردن و لقمه برداشتن و خوردن نیست، چون این «كلوا» را در آیات دیگر هم داریم، به قرینه در خود آیات، یا با دقت در خود آیات، «كلوا» در اینجا به معنی هر نوع مصرف است، یعنی يك امر جامعی است. «كلوا» که در ایران خودمان هم ما اغلب از «كلوا» معنی لقمه گرفتن و خوردن دریافت نمی‌کنیم، در محاورات عمومی مردم هست که ده میلیون مال من را خورده است، معنی این جمله این نیست که اسکناسها را لقمه کرده خورده، خورده یعنی مالکش شده است برده است تصرف کرده است، «كلوا» یعنی تصرف، که همه چیز زندگی را می‌گیرد، لباس و مرکب، منزل و داد و ستدها، كلوا را اگر بنا باشد وارد اقتصاد کنید، اگر بنا باشد وارد خرید و فروش بکنید، اگر بنا باشد خانه بخريد، غذا بخريد، لباس بخريد، مرکب بخريد [بِمَا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا] «2» یعنی این طيبا يك قيد تاکیدی هم دارد، نه حرام ذاتی را دنبالش بروید نه حرام عارضی را، ممکن است الان این لباس حلال باشد ولی باید حلال پاک باشد، این غذا حلال است ولی باید حلال پاک باشد. چون حرام آثار منفی دارد که عرض کردم شما خودتان هم این نکته را خیلی به مردم تذکر دادید، وقتی از وجود مبارك حضرت زین العابدین (ع) سوال می‌شود: کارتان با این مردم به کجا کشید؟ امام فرمودند: به جنگ کشید و تمام افراد ما کشته شدند. فقط من ماندم چرا این کار را کردند، يك کلمه «ملت بطونکم من الحرام» «3» یعنی اینجا امام آن ریشه را گفتند، نگفتند: پسر من اینها بخاطر اینکه منافق بودند. بخاطر اینکه بی دین بودند یا چه .. آثار حرام امام کشی است، اگر امامی هم گیر حرام خورها نیامد در محدوده حرام خودشان فرهنگ کشی است، مثل الان که کسی امام زمان را نمی‌تواند برود بکشد، ولی اگر الان در میان مردم بود قاتل میلیاردي بود یعنی برای کشتنش صف می‌کشیدند.

تا پروردگار عالم امنیت جانی به او ندهد اجازه ظهور هم به او نمی دهد، چون ده تا از پدرانیش بین مردم بودند و مردم هم می دیدند که اینها پاك هستند، می دیدند که اینها چشمه علمند، چشمه خیرند، می دیدند که از

(1) بقره: 168.

(2) بقره: 168.

(3) بحار الانوار: 8/45، باب 37.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 375

امیرالمومنین تا امام عسکری را کشتند، آن روز اولی هم که خدا او را غایب کرد، دنبالش می گشتند بکشند او را، این یکی از آثار حرام خوری است، لقمه حرام، مال حرام، ثروت حرام، تجارت حرام، آدم را تاريك می کند، مهجور می کند، از عبادت کسل می کند، بعد هم مزه لقمه حرام را کسی چشید یعنی يك لقمه را، یعنی به همان معنای کلی، یعنی وقتی دید با يك میلیون تمام آن زندگی که برادرش دارد، همکارش دارد، او ندارد، آمد حيله کرد و صد میلیون تومان دزدید از مال بیت المال، لذت بیشتری به او می دهد می کند 500 میلیون، بعد می کند يك میلیارد.

خطاب هم فقط به اهل ایمان نیست، خطاب به کل مردم است [يا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ] «1» یعنی آن کسی که کنارتان می نشیند و سوسه اقتصادی تان می کند که حالا از بانک بتوانی با سند سازی يك میلیارد به جیب بزنی، یا از بیت المال با سند سازی يك چهره مقبول درست بکنی، در تجارت نظر مردم را جلب کردی آنوقت ده میلیارد از آنها جنس بخری، گذرنامه هم حاضر باشد، جنسها را بفروشی و هنوز محل چکها نیامده پولها را برداری و بری آمریکا، آغوش شیطان هم برای شیطان پرستی باز است، زندگی کردن در آمریکا و اروپا برای خیلی ها قطعا راحتتر از ایران است، قبلا زمینه را می چینند و بعد هم می دزدند و آنها هم با آغوش باز قبولشان می کنند و پلیس اینتر پل هم مثل بقیه افرادشان پایبند به قانون نیست که حالا ایران بگوید ما با شما قرارداد داریم مجرم را بگیر تحویل ما بده.

این ریشه همه گناهان است. که گرد مال حرام نگردید، آیه‌ای در سوره مومنون که خیلی قابل توجه است. در این آیه شریفه چه خبر است، **یا ایها الرسل**، البته همه پیغمبران که در يك زمان جمع نبودند، **یا ایها الرسل** معنایش این است که من این پیام را به تمام پیغمبرانم گفتم، حالا هر کدام که در هر زمانی بودند، آنوقت که آدم بود به آدم گفت، بعد به نوح گفته، بعد به ابراهیم گفته است، به پیامبران اولوالعزم گفته است **يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوْا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا** [«2»] قبل از عبادت اقتصادتان را با من پاك كنيد يك اقتصاد دينی ملكوتی، الهی، يك اقتصادی که برابر خواسته‌های من و حلال و حرام من نظام داده شده است، اول اقتصادتان را پاك كنيد **واعملوا صالحا**، بعد بیائید مرا عبادت كنید، چون با بدنی که پوست و خون و گوشتش مخلوط به حرام است من عبادت قبول نمی‌کنم.

[«3»] **يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوْا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا** يك شبه هم کسی را دزد نمی‌کند يك شبه هم کسی را اختلاسی بار نمی‌آورد. يك شبه هم کسی رباخور نمی‌کند، يك شبه هم کسی را حيله كار نمی‌کند. خطوات دارد، گام به گام، اول يك سیگار تعارف می‌کند و توای انسان با يك چهره عبوس ردش می‌کنی، می‌گویی نه دود ضرر دارد، شروع می‌کند به تو محبت کردن، چه ضرری دارد خستگی را رفع می‌کند، این همه نود سال کشیدند و طوری شان نشد دکترها بی خود می‌گویند، این حرفها کدام است، و آیه بعدش، آخرش می‌گوید [«4»] **وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ** خدا اگر تنباکو برای آدم خوب نبود، اگر ترياك خوب نبود، چرا خلق کرد، چه می‌گویی، خود پروردگار آفریده برای مصرف کردن، یعنی جاهلانه به پروردگار هم وادارتان می‌کندهمت بزنی، حالا يك پك بزنی نمی‌میری که، پك می‌زنی، یکی دو سرفه می‌کند، می‌گوید: تلخ می‌زند و بد بود، جلسه بعد یکی تنبك می‌زند و دختری هم می‌رقصد، این دفعه سیگار تعارف می‌کند، این دفعه فضا سازی هم شده است این بار سیگار اقناع نمی‌کند، ترياك حشیش سپس هم شیشه، همین جوری، این گام به گام است، گناه را به خورد آدم می‌دهد، یعنی گناه را برای آدم تبدیل به طبیعت ثانویه می‌کند، یعنی تکرارش دیگر برای آدم طبیعی می‌شود، زناکار در اولین زنا از خدا خجالت می‌کشید و می‌ترسید و می‌لرزید، ولی الان با روزی دو

(1) بقره: 168.

(2) مؤمنون: 51.

(3) بقره: 168.

(4) بقره: 169.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 376

تا زنا قانع نیست] وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ [کسی که می خواهد به مال حرام بکشد، این شیطان آشکار است، آیه بعد، اوصافش را بیان می کند.] إِنَّمَا يَأْمُرُكُم بِالسُّوءِ [«1» که بعضی ها می گویند «سوء» در این جا همین کارهای زشت معمولی است، مثل این سیگار و بعد حشیش تا برسد به نابودی انسان، اول يك ته لیوان عرق خوردن و بعد يك نصف لیوان «يَأْمُرُكُم» اینکه دعوت می کند خیلی روشن است باید بفهمی که این شیطان است و هدفش هم تخریب دینت است و هدف این است که تو را از خدا جدا کند هدفش این است که تو را از دایره ایمان بیاورد بیرون] إِنَّمَا يَأْمُرُكُم [یعنی اینکه کارش این است و اصلا اهل پشیمان شدن هم نیست] بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ [گناهان کبیره و] وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ [«2» چه کسی گفته عقد بخوان، خدا هم این حرفها را نزده است، چه کسی گفته ربا حرام است خدا هم این حرفها را نزده است. خدا همه را ساخته برای بندگان، این حلال و حرام را این آخوندها درست کردند، البته این شیاطین در زبان بازی هم از ما هم قویترند، خیلی زبان نرم، زبان گرم، زبان با محبت دارند، و خیلی راحت طرفشان را به دام می اندازند] وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ [یعنی جاهلان یعنی يك حرفی بزنی که دلیل ندارد برهان ندارد، يك پایبندی شرعی ندارد، منطقی نیست، وادارت می کند که در زمره افتراء زندگان به پروردگار عالم هم وارد بشوی.

این راه شیطان شناسی است، معلوم شد چه کاره است، هدفش را قرآن بیان می کند، این کارها را می کند این دعوتها را می کند این روشها را به کار می گیرد برای چی؟ فقط برای تخریب ساختمان ایمان شما، خدا و قیامت، بعد هم که گناه تکرار بشود آسان می شود. طبیعت ثانوی می شود برای انسان، آدم به جایی می رسد که دیگر از گناه هم در درونش احساس پشیمانی نمی کند لذا تداوم می دهد، بَمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ، ماضی استمراری است، و الا اگر پشیمان می شد، رها می کرد به دین برمی گشت، به مسائل الهی برمی گشت. حتی قدرت بیان انبیاء هم او را نمی تواند بیرون بکشد] وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مِّنَ الْفُجُورِ [«3» این فرهنگ شیطان است که پروردگار از قول رئیسشان نقل می کند، دیگران که با خدا حرف نزدند، خدا می خواهد فرهنگشان را نشان بدهد، قَالَ رَبِّ بَمَا أَغْوَيْتَنِي [«4» این بَاء «بَمَا» به احتمال قوی باید باء سببیت باشد، به علت اینکه، به سبب اینکه «اغویتنی»، اینجا ما طلبه ها دقت در آیه که می کنیم، کاملاً به ذهنمان می رساند که بَمَا اغویتنی نه اینکه اغوا را در من خلق کردی، یا اینکه یقه مرا گرفتی و بالاجبار به اغوا کشیدی، بَمَا اغویتنی، اغویتنی در حقیقت از عوارض عمل خود شیطان است نه به معنی این است که ضلالت را در من ساختی و گمراهی را در من ساختی، عمق آیه می خواهد بگوید، بخاطر تکلیفی که به من کردی، اسجدوا لآدم [«5»]، و من در مقابل این تکلیف و مسئولیتی که به من دادی ایستادم و انجام ندادم، اغوا نتیجه سجده نکردن من شد، دچار این ناکامی شدم، بتکلیف ایای

«بِسُجُودِ آدَمَ الَّذِي وَقَعَتْ بِهِ فِي الْغِي» یعنی این اغوا محصول کار خودم است، این که بعضی از تفاسیر گفتند که این «بما اغويتني» بوی جبر می دهد و اولین کسی است که مکتب جبر را پایه گذاری کرد اما آدم دقت در آیه شریفه بکند و يك مقدار عمق آیه را نگاه بکند برایش روشن می شود که اغوا نتیجه کار خودش است، پروردگار عالم که اغواگر نیست، اینجا بحث از مکتب جبری هم جا ندارد. یعنی حالا چون دشمن است چون ملعون است چون مطرود است ما هم اجازه نداریم هر چیزی را به این بدبخت ببندیم، نه این محصول تکبر در برابر تکلیف است. این حرف خداست که هدف فرهنگی او در این آیه بیان شده است

(1) بقره: 169.

(2) بقره: 169.

(3) فاطر: 22.

(4) حجر: 39.

(5) بقره: 34.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 377

که اغويتني لَا رَيْبَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ «1» چی را برایشان زینت و آرایش می دهیم. حالا هر شیطانی با طرح خاص خودش، با ترفند خاص خودش، مثلاً می آید آتش عشق به اسکناس را در طرف مقابل چنان شعله ور می کند که قبول حرام برایش آسان بشود. یا آتش شهوت و رابطه نامشروع را چنان برایش شعله ور می کند که قبول زنا و غیر زنا و قبول رابطه برقرار کردن با نامحرم بصورت نامشروع برایش آسان بشود، کاری که سران اروپا از صد سال پیش کردند، دولتها که الان گناه برای مردم اروپا و آمریکا گناه نیست، پشیمان هم نمی شوند و آزادی کامل هم به آنها داده اند، حتی آنقدر گناه در مقابل آنها آرایش شده است که جدیداً در روزنامه ها نوشته بودند که در خود واتیکان یعنی معبد دو میلیارد مسیحی، یعنی محلی که می خواهند از آنجا با خدا آشنا بشوند یعنی محلی که از آنجا می خواهند با خدا رابطه برقرار بکنند، کنار پاپ مسیحیان، در ادارات واتیکان و در کلیساهای واتیکان آنقدر به پاپ شکایت کرده اند که پاپ آمده عذرخواهی کرده است و يك

کارگروهی را هم گذاشته که به او طرح جلوگیری از آن کار بکند، بخصوص در مدارس که زیر نظر کلیسا است، یتیمها را در شهرها در آلمان در انگلیس، هلند، نروژ، بلژیک، خود واتیکان، یتیمهای ایتالیا را دختر و پسر را جمع می کنند از بچه گی می آورند در پانسیونهای وابسته به کلیسا، شبانه روزی هم هست، بچه پنج سالش می شود شش سالش می شود بشدت مورد تجاوز کشیشان قرار می گیرد، این هم یکی از محبتهای مسیحیت، این که گاهی می گوئیم در شهرمان کلیساهای مسیحی برپا شده و زن و مرد مسیحی می شوند وقتی می گویی چرا مسیحی می شوی، می گوید مسیح دین محبت است، این هم از علائم محبت است که کشیش پنجاه ساله با آن بدن به يك دختر پنج ساله تجاوز می کند به يك بچه شش ساله تجاوز می کند، این که در همه دنیا پرونده اش بر ملا شده است این غیر از محبتی است که آمریکاییان در عراق در این هفت سال و هشت سال انجام داده اند، در افغانستان و غیر محبتی است که در جنگهای صلیبی انجام دادند.

امیرالمؤمنین (ع) در دو سه جمله این آیه را توضیح می دهند، می فرمایند در آیه بخاطر اینکه من اغوا شدم می آمم می گویم ساختمان را جوری بسازند که در آن آرایش داشته باشد، همه چیز را تحریک به شهوت و همه چیز را تحریک به پول در آوردن می کنم، الان کشور ما هم به سرعت تجارتخانه ها، ادارات، ساختمان ها، پاساژها و حتی در شهر قم خیلی از مغازهایی که مورد مراجعه روزمره مردم است دختران زیبا چهره، مو بیرون آوردند، استخدام کردند، گاهی هم با صاحب مغازه نمی تواند روی هم نریزد، صاحب مغازه ها که یوسف نیستند بیایند زلیخا استخدام بکنند و بعد هم پشت به مغازه به آنها بگویند، معاذ الله اصلا استخدام کردند که اول خودشان کیف بکنند بعد هم مشتری بیایند برایشان، در همین شهر هم شیاطین این زمینه را دارند ارائه می دهند، چون اغوا شدند، آن باء باء سببیت است، امیرالمؤمنین (ع) این اجماع را می شکنند، می فرمایند، گفت من این کار را می کنم، اجماع گفت، «قَدْ فُتِيَ بِعَيْبٍ بَعِيدٍ» که احمق تو از کجا با اطمینان می گویی من کل را گمراه می کنم تا در قیامت يك مومن نماند، يك متدین نماند، يك آدم درست حسابی نماند، این حرفش را حضرت می فرماید «قَدْ فُتِيَ بِعَيْبٍ بَعِيدٍ» يك چیزی که اصلا برایش روشن نبود و پنهان بود، همین جوری «قَدْ فُتِيَ بِعَيْبٍ بَعِيدٍ» يك تیری در تاریکی انداخت که اجماع را گمراه می کنم «وَرَجْمًا بِظُلٍّ غَيْرِ مُصِيبٍ» 2 یعنی يك گمانی در وجودش خودش بود که من همه را گمراه می کنم که این گمان قابل تعمق نبود به این شکلی خودش می گوید «غیر مصیب» یعنی به هدف نمی خورد این گمانش، «وَرَجْمًا بِظُلٍّ» برایش مشخص می شود که میلیونها نفر شهید و عالم ربانی و اهل حال و عارف دارند می روند بهشت، آنجا می فهمد اجماعش حرف بی ربطی بوده است «قَدْ فُتِيَ بِعَيْبٍ بَعِيدٍ، وَ رَجْمًا بِظُلٍّ غَيْرِ مُصِيبٍ» 3 بوده که می خواهد دشمنان غیر از اینکه دشمنان است احمق و نفهم هم است.

(1) حجر: 39.

(2) نهج البلاغه: خطبه 234 (قاصعه).

(3) نهج البلاغه: خطبه 234 (قاصعه).

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 378

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 234) جلسه هشتاد و چهارم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 6 / 2 / 89

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

لازم است در رابطه با شیطان که هنوز جمالتی از امیرالمؤمنین (ع) در خطبه شریفه هست که باید توضیح داده شود و اینکه امیرالمؤمنین بخش عمده‌ای از خطبه را اختصاص داده‌اند به مسئله شیطان، نشانگر جایگاه بسیار مهم این مطلب است و همه مردم باید آگاه شوند از وضع او و فرهنگ او، در مقدمه مطلب اشاره کنم به آیه 22 سوره مبارکه ابراهیم **قال الشیطان ...**، که خداوند در آنجا نشان می‌دهد که ارتباط با شیطان قبول فرهنگ او، بالاترین خسارت است. یعنی اگر این ارتباط با فرهنگ او و خود او حالا در هر عصری و در هر شکلی که هست و به هر صورتی که خودش را نشان می‌دهد، این ارتباط تمام درهای رحمت الهی را به صورت غیر قابل بازشدن به روی انسان می‌بندد. دیگر چه خطری بالاتر از آن، چه خسارتی بالاتر از آن. البته آیه شریفه لفظ شیطان را به کار گرفته نه ابلیس را، که مفهوم این لفظ عام است و به معنای منبع شرّ منبع ضرر و منبع خطر است. با اسلحه پول، با اسلحه شهوت، با اسلحه مقام، نفس را تحریک می‌کند، تاریکی می‌آورد وقتی آدم را به هوس می‌اندازد حالا یا در روزگار ما با گفتارش یا با مجلاتش یا با فیلمهایش یا با ماهواره‌هایش، در این تاریکی انسان از خداوند غافل می‌شود و گمان می‌کند که تمدن و خوشی و زندگی همین است که او دارد القاء می‌کند. به این خاطر هم لفظ شیطان را عام آورده که در هر روزگاری شیطان به شکلی و با ابزار خاص آن

روزگار وارد زندگی مردم می شود. البته همان طور که امیرالمومنین می فرمایند: در هیچ روزگاری موفق به آن اجمعی که گفته، نخواهد شد. امروز این «اجمعین» را دارند می گویند به اسم نظم نوین جهانی، یعنی کلّ، یعنی باید بیایند زیر سلطه فرهنگ ما، سیاست ما، پول ما، زبان ما. شما ببینید الان زبان انگلیسی و دلار آمریکا حرف اول را می زند، بخش عمده ای از افریقا، انگلیسی حرف می زند بالای يك میلیارد مردم هند، الان یکی از زبانهای اصلیشان (البته زبان خودشان سانسکریت است) انگلیسی به عنوان زبان اصلی مطرح است در پاکستان همین طور، در تمام کشورهای اروپایی هر کسی که انگلیسی بلد باشد در هلند در نروژ در بلژیک در فرانسه کارش پیش می رود ارزیابی تمام امور اقتصادی جهان هم هنوز با دلار است البته یورو به جنگش آمده که يك شیطان دیگر است، اما هنوز تسلط برقرار نکرده. هر زمانی به صورتی و با ابزار خاص آن زمان می آید.

آیه به نحوی نظام داده شده که فراگیر نسبت به همه زمانها و نسبت به همه شیطانهاست. البته به اجمعینش نتوانسته برسد و از دیدگاه امیرالمومنین تا برپا شدن قیامت هم به اجمعینش نمی رسد، در دنیا گمان کرده که می رسد اما در آخرت یقین پیدا می کند که نرسیده. این را عرض می کنم که منافاتی بین گفتارش در دنیا و یقین پیدا کردنش در آخرت نیست، خوب هر صاحب شکی، هر صاحب تردیدی، هر صاحب سبکی، ممکن است به یقین برسد اما این آیه، چقدر زیبا مسئله او و مریدانش را یعنی آنهایی که قولش را تحقق داده اند «صَدَقَ قولَه»

«فَبِعِزَّتِكَ لاَ غَوِينَهُمُ اَجْمَعِينَ» اجمعین نشد اما گروه زیادی، تحقق دادند «صَدَقَ» یعنی متحقق کردند یعنی آن تهدیدی که در طبیعت اوست نسبت به انسان، قبول کنندگان تحققش دادند بالاخره يك مشت مرید پیدا کرد در دنیا هم ابلیس و هم شیاطین بعد از او که دوره به دوره بودند تا الان چقدر هم جالب است که برای ما در برابر هر شیطانی و ابزارش، لطف پروردگار میدان جهاد اکبر باز کرده که من يك روایتی هم دیدم الان یادم نیست کجاست ولی بیشتر کتابهای عرفانی این روایت را آورده اند که از قول پیامبر هم نقل می کنند: «من عشق و کتم و عَفَّ» اگر کسی در برابر هجوم شیطان قرار گرفت و يك عشق آتشین مجازی محاصره اش کرد، بالاخره خطر با او روبرو شد، حالا باطن خطر است ظاهر که نه، صورت پر جاذبه ای دارد. حالا روبرو شد يك نگاهی يك جا بی اختیار کرد و نگاه دل را در گرو طرف مقابل دید حالا عمد هم نداشته یا شنید یا مقدمه يك فیلمی را دید و «کتم» و دم برنیآورد، دل گرفتار شده هیچی نمی گوید چون بخصوص روزگار ما خیلی ترس دارد حرف زدن، که آدم وقتی گرفتار يك چنین عشق مجازی شد، ممکن است به دو تا متدین بگوید، می گویند خودت را نگه دار ممکن است مستمع، آدم آلوده ای باشد شروع بکند به پشت هم اندازی و تشویق و ترغیب.

يك كار شيطان هم در سوره يوسف مطرح است تسويل است كه به نظر من تسويل را خوب بخواهيم تفسيرش بكنيم اين كه حالا دستت را بكنند در اين لانه اگر مار و عقرب گزید، داروخانه سر كوچه دوا می گیری خوب می شوی. یعنی حالا فعلا این پول را بگیر این رابطه را برقرار كن، این لذت را ببر در جوانی آزاد باش، فشار به خودت نیاور، خود این نگه داشتن كه يك حرف ضد قرآن است، به مغزت فشار می آورد، به اعصاب فشار می آورد. ما در سوره مباركه مومنون می خوانیم: [وَالَّذِينَ هُمْ يُرْجُوهُمْ حَافِظُونَ] «1» همین را در سوره معارج آیه 29 هم می خوانیم اگر فشار مغزی داشت اگر فشار روانی و عصبی داشت، نه بعد از هفت سال كه بعد از يك سال يوسف باید دیوانه می شد اینها توجیهات شیطانی است. احتمال دارد اگر «كتم» در كار نباشد مستمعی آتش را شعله ور كند «من عشق و كتم و عفت» این خیلی مهم است و بعد هم عفت نفس به خرج بدهد یعنی حتی به گناه رده سوم هم دچار نكند خودش را، گناه رده اول كه خیلی سنگین است كه این شیاطین اروپا و امریکا رواجش دادند و قانونی اش هم كردند و آنقدر هم تکرار شده كه دیگر اخلاق دوشان شده یعنی يك كاری كردند كه حیاء مانع مردم نشود یعنی شجره طیبه حیا را هم سوزاندند، من هفت سالی كه انگلستان بودم بعضی از وزرای مهم شان و تعدادی از وكلایشان، همه هم می دانستند روزهایی كه هیئت دولت بود هیئت دولتشان در مجلس تشكيل می شد خیلی شاد و بانشاط همان وزرا روی صندلی بودند غیر از اینکه زن داشتند يك جوان 15، 16، 20 ساله هم همسر دوشان بود.

با جنس زن كاری كردند كه از كوره در نرود درون را سوزانده اند با جنس مرد هم كاری کرده اند كه نسبت به این امور عكس العمل منفی باطنی برایش نیاید خیلی طبیعی و معمولی و عادی است یعنی همه می دانند كه این جناب وزیر غیر از زنش يك جوان 20 ساله هم همسرش شده. یا این وكيل اینجور است. جدیداً رئیس جمهور فرانسه (در روزنامه ها هم بود) با يك زن روی هم ریخت، زنش هم با يك جوان خواننده مرد فرانسوی روی هم ریخت. رئیس جمهور به زنش گفت آنجا میروی چه كار؟ زنش گفت: خودت میروی آنجا چه كار؟ تو لذت را ببر من هم لذت را می برم ایرادی ندارد. فرهنگ عجیبی است در امریکا. همین صدایی كه درآوردند بیشتر متوجه ملتهای دیگر هم می كند با تبلیغات گسترده. يك وقت هم در ایران قبل از انقلاب، در مجله زن روز بود خیلی هم داشتند تقویتش می كردند كه چرا يك مرد بتواند چهار تا زن بگیرد ولی يك زن نتواند چهار تا شوهر كند، تساوی در حقوق، حقوق بشر، شما نمی دانم حقوق بشر اروپا و امریکا را اصل زیربنایش را مطالعه کرده اید مسئله تساوی به كجا می خواهد كشانده شود و كشانده اند، در كشورهای خودشان این اجمعی كه پروردگار می گوید خیلی معجزه است در آیات قرآن كه اینها، شیاطین زمان ما، نظر به كل دارند اما امیرالمومنین با بودن صالحان و با بودن تربیت شده های دست صالحان در مساجد و ماه رمضان و محرم می فرمایند: «قَدْذَا بِعَبِيد» يك تیری را به يك هدف خیلی دوری می زند كه به آن نمی رسد. «وَرَجَاءُ ظَنٍّ غَيْرِ مُصِيب» «2» گمانی كه این گمان به صورت

اجمعین تحقیق پیدا نمی کند و به آن نخواهند رسید. اما آنها قصدشان این است که نظم نوین جهانی برقرار کنند بالاخره این مانع است. پاکی مانع، قرآن مانع، آخوند مانع، اینها همه موانع را شناسایی کرده اند و جنگ دارند می کنند جنگ، حتی افرادی در بین خود مسلمانان. پسر يك روحانی فرار کرده در فرانسه از آنجا رفته آمریکا سایتی زده، هم خودش تبدیل به شیطان شده و هم در دامن شیاطین است. پرینت بعضی از مطالبش را برایم گرفته اند نمی دانید این آخوند زاده علیه پیامبر اکرم (ص) چه کار دارد می کند که من هفت صفحه خیلی مودبانه برایش جواب نوشتم این که حالا بی پروا به پیامبر اکرم حملات سنگینی دارد. وقتی جواب من برای او رفت، هفته آینده اش يك عذرخواهی یخی کرده بود که من این مسیر را ادامه نمی دهم و ادامه هم نداد یعنی دست از سر پیغمبر اکرم برداشت. اینها مانع شناسی هم کردند، یعنی اگر ما بخواهیم اجمعین مان تحقیق پیدا کند این موانع را داریم باید برطرف کنیم حالا اگر باید ترور شود، ترور می کنند، با نابودکردن شخصیت افراد باشد شخصیت را نابود می کنند الان هم که ابزار زیادی در اختیار دارند.

و «عفّ» یعنی به خود ارضایی هم میل نمی کند. عاشق شده شاید هم اختیار خودش نبوده و «کتم و عفّ» یعنی معده گرسنه شهوت را با گناه کم هم سیر نمی کند و «مات» و بعد هم می میرد.

(1) مؤمنون: 5.

(2) نهج البلاغه: خطبه 234 (قاصعه).

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 380

دو تا جواب باید به ایشان بدهیم، بهترین جواب خود قرآن و روایات است. که يك جوابش مربوط به سوره مبارکه نساء است که به لفظ بهره بردن نه لفظ نکاح و نه لفظ ازدواج، این که اگر برایشان میسر باشد متعه بکنند، اگر میسر باشد. من يك مقاله ای از یکی از دانشمندان معروف الازهر خواندم خیلی آدم پرکاری بود يك بار ایشان گفت يك چیز با ارزشی برای آوردن. آن دانشمند می گوید جواهرهای ما به من آخوند مراجعه می کنند که ما الان بیست سالمان است یا در مصر یا می خواهیم برویم خارج برای ادامه تحصیل قرآن گفته خودت را نگه دار و من از آنهایی هستم که نمی توانم خودم را نگه دارم متدین هم هستم، حالا که نمی توانم خودم را نگه دارم جنابعالی که مربی دینی من هستی یا اجازه زنا به من بده یا اجازه خود ارضایی. من می بینم هر دو از نظر قرآن حرام است بهترین جوابی که یافتم به ایشان بدهم و از ایشان هم قول

می گیرم که از قول من جایی نگویید، فتوای شیعه را می گویم به ایشان می گویم یا در قاهره یا در خارج هفت هشت سالی که می خواهی تحصیل کنی برو سراغ ازدواج موقت که این يك جواب، راهگشاست که طرفتان هم نمی تواند حرف بزنند.

جواب دوم اینکه اگر من انسان قدرت استعفاف نداشتم امر به من نمی شد. اینکه می گویم نمی توانم خودم را نگه دارم که دروغ است. ضعف نشان می دهم والا اگر بخوام خودم را نگه دارم نگه می دارم.

ولی بعضی ها ارتباط نامشروع دارند یعنی عین ابلیس تکبر در مقابل حکم خدا کردن، از طرفی نمی فهمد که قرآن ارتباط نامشروع را حرام کرده حالا به ما چه که گوش نمی ده. قرآن مجید کراراً به پیامبر اکرم (ص) می فرماید: **لست علیهم بمسيطر** [«1» یا] **فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِیْظًا** [«2»] من این مسئولیت را به تو ندادم که مواظب اینها باشی که دست از پا خطا نکنند [مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ] [«3»] اولاً با محبت باید گفت ارتباط نامشروع حرام است، دوماً اگر ما نمی توانستیم عفت نفس داشته باشیم چرا امر به ما کردند؟ ما راههای خوبی را از طریق قرآن و روایات باید به آنها برسانیم، گوش ندادند که هیچی، ما وکیل آنها نیستیم یعنی مأمور نیستیم که بالا جبار آنها را از گناه منع کنیم.

حالا آیه را ببینیم **وَقَالَ الشَّيْطَانُ** (به لفظ عام) **لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ** [«4»] زمانی که پرونده های نیکان و بدان کاملاً رسیدگی شد بهشتی ها باید بروند بهشت، جهنمی ها باید بروند جهنم. **لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ** حالا کار تمام شده، شیطان هر زمانی، هر شهری، هر دیری، و هر منطقه ای، به تابعانشان می گوید «ان الله» حالا ممکن است بگوئیم يك یهودی شیطان یا يك مسیحی شیطان این حرفها را از کجا بلد است؟ این حرفها مال آخرت است. یعنی آنجایی که دیگر پرده ها رفته کنار **كَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ** [«5»] حقایق برایشان آشکار و همه چیز برایشان معلوم **إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ** [«6»] شما در دنیا که بودید خداوند نسبت به ایمان، عمل صالح، اخلاق حسنه، وعده ها به شما داد وعده اش هم ثابت بود و غیرقابل تخلف **«وَوَعَدْتُكُمْ»** من هم آمدم به شما خیلی وعده ها دادم که اگر ما را قبول کنید اگر فرهنگ ما را قبول کنید به اوج تمدن می رسید به اوج علم می رسید. حرفهایی که استعمارگران می زنند **«فَأَخْلَفْتُكُمْ»** اما وعده های من دروغ بود، خلف وعده بود من می خواستم شما را بی دین کنم برای خودم نیرو اضافه کنم که خودم به منافع خودم برسیم. شما که آن طرف کره زمین هستید منافع دارید، برای چه این طرف خلیج فارس منافع می گیرید، اینها هرچیز را مانع منافع ادعایی خودشان ببینند خرد می کنند، اما **«فَأَخْلَفْتُكُمْ»** ما به شما گفتیم که شما به چه پایه ها و مقامها و منزلتهایی می رسید اما برای ما

(2) نساء: 80.

(3) مائده: 99.

(4) ابراهیم: 22.

(5) ق: 22.

(6) ابراهیم: 22.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 381

دروغ بود وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِّنْ سُلْطَانٍ [«1»] این هم اقرار عجیبی است (نکره در سیاق نفی است) یعنی خدا ابداً به ما قدرتی که شما را لجن مال بکنیم، نداده [إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ] [«2»] همه توان ما در دعوت ما است، ما دست و پای شما را نیستیم که بیایید مسیحی بشوید یهودی بشوید هنرپیشه بشوید زناکار بشوید عرق خور بشوید، ما زورمان به شما نمی‌رسید [إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجِبْتُمْ] شما هم نسنجیده بدون اینکه عاقبت کار را بفهمید دعوت ما را اجابت کردید.

«وعف، و مات» وقتی که می‌میرد «يَلْقَىٰ فِي كَفَنٍ رَّحِمَهُ وَ يَغْسَلُ بِمَاءٍ» عنایت خدا را ببینید این اجر کسی که در میدان جهاد اکبر پیروز از آب درآمده [فَاسْتَجِبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي] اصلاً من حق به شما نمی‌دهم که شیطان را سرزنش کنید که گردن تو بود و تقصیر تو بود و این بلاها را تو سر ما آوردی، نه من در پیشگاه خداوند اجازه ملامت به شما نمی‌دهم [وَلَوْمُوا أَنفُسَكُمْ] خودتان را سرزنش کنید، مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ [الان که گیر افتادید پروندتان را رسیدگی کردند و می‌خواهند شما را به جهنم ببرند، من فریادرس شما نیستم که حالا خیال کنید که شصت سال به من سجده کردید و فرهنگ مرا قبول کردید و زنده باد امریکا و اسرائیل گفتید، حالا من به دادتان برسم من اصلاً قدرت رسیدن به داد شما را ندارم.

جمله مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي و شما هم نمی‌توانید مرا نجات بدهید مرا هم با شما می‌آوردند جهنم. حالا اینها بماند این حرفش خیلی مریدانش را آتش می‌زند که می‌گوید من بیزارم بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِن قَبْلُ من از عملکرد شما که من را در اطاعت، شریک خدا قرار دادید. يك نفر را باید اطاعت می‌کردید ولی يك نفر را برابر خدا مثل من علم کردید من بیزارم [بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِن قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ] [«3»] این خسارت کامل شیطان است.

(1) ابراهیم: 22.

(2) ابراهیم: 22.

(3) ابراهیم: 22.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 382

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 234) جلسه هشتاد و پنجم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 89 / 2 / 7

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

در مقدمه بحث آیه‌ای از سوره مبارکه یاسین قرائت می‌کنم که آیه شریفه نشان می‌دهد نسل به نسل و دوره به دوره خداوند متعال با کتب آسمانی، با زبان انبیاء، با زبان ائمه، با زبان اولیائش، با زبان ائمه طاهرين تمام مردم را سفارش کرده که از عبادت شیطان یعنی اطاعت از فرهنگ او بپرهیزند. چرا که این فرهنگ در هر دوره‌ای و در هر روزگاری به طور کامل ضد فرهنگ پروردگار بوده و دارندگان این نوع فرهنگها هم باطناً دشمن واقعی انسان بودند. رحم نداشتند محبت نداشتند لذا ملاحظه کردید چقدر تاریخ گذشته، چقدر تاریخ روزگار خودمان که در ظلمهایی که به بشر می‌کنند چه ظلم فرهنگی چه ظلم اقتصادی، چه ظلم جانی، ابداً دلشان نمی‌سوزد و ناراحت نمی‌شوند باز هم کارشان را ادامه می‌دهند و با موانع راهشان هم به شدت می‌جنگند و برخورد می‌کنند جنگشان هم گاهی جنگ تخویفی است، مثل همین حرف جدید رئیس جمهور امریکا نسبت به ایران و کره شمالی، جنگ تخویفی است می‌ترسانند برای اینکه مانع را به عقب برانند می‌ترسانند برای اینکه مانع تسلیمشان بشود آنها ابدانیتشان این نیست که همرنگ ما بشوند نیتشان این است که مستضعفان جهان را و مردم جهان را همرنگ خودشان کنند به این معنا اقرار کردند تحت عنوان نظم نوین جهانی. که تمام ابزارها در تمام کشورها بشود ابزار آنها. [وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ] یهود در این جا با توجه به آیات قبل از این آیه و آیات

بعد، سران یهود هستند، احبار یهود هستند «وَلَا النَّصَارَى» باز هم سران مسیحیت که الان سران فرهنگی آنها، کلیسا، پاپ و مجموعه زبردستش و سران نظامی و اقتصادی آنها نیز دولتهای مسیحی و دولتهای یهودی هستند. آیه معلوم است که چه می گوید. [وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ] «1» با «لن» خبر غیبی قرآن است یعنی منتظر نباشید آنها همزنگ شما بشوند ابداً، آنها می زنند که شما همزنگ آنها شوید حتی سران یهود و مسیحیت این آرزو را درباره شخص پیغمبر اکرم هم داشتند که پروردگار ضمیر مفرد آورده البته خطاب به پیغمبر که در تفاسیر هم ملاحظه کردید خیلی جاها که حکم خاصی مربوط به پیغمبر نیست مثل حکم تجمد که بر پیامبر واجب بوده، بر امت نبوده آنجایی که حکم خاص مطرح نیست مطلب ویژه خود پیغمبر مطرح نیست، سخن با پیغمبر و کل امت است مثل همین آیه [وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى] (این دیگر غایت نیت قلبی آنهاست) تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ] «2» یعنی فرهنگشان (ملت) در اینجا یعنی آیین و فرهنگ نه به معنی جامعه و امت (ملت) یعنی فرهنگشان، راهشان، دینشان، یعنی این طمع را به وجود مبارك ایشان هم داشتند چنانکه مشرکین هم داشتند که در سوره قلم آمده: [وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ] اینها می خواهند که تو کوتاه بیایی خیلی هم کوتاه بیایی از چه؟ در مکه که رسول خدا نیروی نظامی نداشتند. سوره مکی است آنجا که ایشان نیروی نظامی و اقتصادی نداشتند آنجا پیامبر اکرم فقط تبلیغ دین می کردند [وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ] «3» یعنی اینها می خواهند که تو از فرهنگت دست برداری یا خیلی کوتاه بیایی [فَيُدْهِنُونَ] یعنی تا آنها در کشتن و آزار و تبعید یاران تو کوتاه بیایند، چیزی که خداوند اجازه نمی دهد چون سعادت بشر گره خورده به عمل، به فرهنگ پروردگار. هیچ مومنی حق ندارد کوتاه بیاید و حتی ما مواردی را داریم چون خیلی مهم بوده است در نبود نیرو و امکانات تقیه نکردند و شهید شدند و ائمه ما مطلقاً به آنها ایراد نگرفته اند و حتی خبر شهادتشان را به ایشان دادند، مثل میثم که تقیه نکرد می توانست هم تقیه کند، اما امیرالمومنین تقیه نکردنشان را به علتی اجازه دادند حتماً در نگاه امیرالمومنین این بوده که برای تمام اهل ایمان در هر دوره حجت ارائه بدهند که می شود آدم از دینش پیاده نشود ولو اینکه به قیمت جاننش تمام شود اگر بنا به تقیه همگانی باشد که کم کم این تقیه ایجاد ضرر خواهد کرد برای امت که یکی از فتاوایی که امام داشتند و خیلی راهگشا بود و

(1) بقره: 120.

(2) بقره: 120.

(3) قلم: 9.

خیلی موانع را برطرف کرد سال 1342 همین بود که امروز که قرآن و اصول اسلام در خطر است تقیه حرام و پشت آن هم این جمله را نوشته اند «ولو بلغ ما بلغ» یعنی اگر تك نفر هم کشته شدید مانعی ندارد امام هم دلیل داشتند. یا رشید هجری عمرو بن حمق خزاعی اینها چهره‌های برجسته‌ای بودند که می‌توانستند تقیه کنند ولی فکر کردند اینجا دیگر تقیه مورد ندارد. دارند چراغ را خاموش می‌کنند اینها نباید تقیه کنند که شهادتشان و خونشان موج بیندازد و چهره بنی امیه را نشان بدهد که در هر صورت يك انقلاب ولو در بستر تاریخ فراهم بشود. این کار شیطان است که حتی توقع دارد که پیغمبر تابع فرهنگ شیطان بشود که شیطان بدون مزاحمت در این کره زمین هر اسبی می‌خواهد بتازاند، هر شهوت‌رانی می‌خواهد داشته باشد هر مالی را خودش و عواملش بخواد به جیب بزند اما آیه سوره یاسین که نشان می‌دهد پروردگار عالم از کانالهای مختلف مثل وحی، مثل انبیاء، مثل ائمه، مثل عالمان ربّانی بالاخره این مطلب را رسانده است [أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ] «1» که من فکر می‌کنم اگر هم صدای انبیاء، صدای ائمه، صدای عالمان ربّانی به همه نرسیده باشد بالاخره صدای عقلشان که به خودشان رسیده که این فرهنگ ضرر دارد این فرهنگ، فرهنگ ظلم و غارت‌گری است. از طریق عقل هم می‌شود بعضی از جزئیات را و کلیات را درك کرد چون در روایاتمان هم دارد آتھایی که صدای هیچ پیغمبر و منجی به گوششان نرسید، در قیامت به اندازه درك عقل خودشان محاکمه خواهند شد. یعنی این مقدار در درون خودت، در جنگل نمی‌فهمیدی، مال دیگری را از حلقومش ظالمانه بیرون کشیدن بد است، یعنی این بدی در درون تو فهمیده نمی‌شد؟ «عهد» کلاً در قرآن و روایت و لغت با «الی» که ترکیب شود مثل همین آیه شریفه به معنای سفارش است نه به معنای اینکه بیعت از شما گرفتم پیمان و تعهد گرفتم، بلکه به معنی سفارش است. خودش به آدم مستقیم سفارش کرد که در اوایل سوره بقره است که هشدار به او داد آنوقتی که فرمود: اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ.. وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ «2» در عمق مطلب برای آدم روشن بود که اگر کسی تشویقت کرد به خوردن میوه، می‌شوی ظالم به نفس.

در سوره کافرون هم آمده که شیطان پیشنهاد به پیامبر می‌دهد که حالا که دست از فرهنگت برمی‌داری، پیشنهاداتی که دنیا الان در رابطه با زن و حقوق بشر به ما می‌دهد که می‌گوید: اگر بخواهی در این سازمان قبولتان بکنیم کاری به حجاب زن نداشته باشید کاری به نیمه عریان شدن زن نداشته باشید این همان سوره کافرون است که خدا به پیامبر فرمود که اینها دیگر قانع شدند به اینکه هفته را نصف کنند شنبه تا ظهر سه شنبه پیامبر بیاید کعبه به بت سجده کند، اینها هم دو سه روز بیایند نمازی در آن فضای کافر بودنشان بخوانند نمازی که قبول نداشتند نمازی که خدای آن نماز را قبول

نداشتند که خداوند اعلام کرد **قل يا ايها الكافرون لا اعبد ماتعبدون ولا انتم عابدون ما اعبد «3»** یعنی این دو تا فرهنگ قابل تلفیق نیست، يك فرهنگ می گوید: جهنم، يك فرهنگ می گوید: بهشت، چه طور قابل جمع است؟

اینها می خواهند زمین را از خدا بپزند، زمین را از نبوت بپزند. این هدف همیشگی شان بوده از زمان آدم تا الان. با هر ابزاری که می توانستند با تخويف یعنی ترساندن، با ترغيب یعنی این که شما دانشتان را ادامه ندهید ما مخلصتان هستیم، به شما غنی شده انرژی را می دهیم که دروغ هم است. تشويق، تمام پولهای بلوکه شما را به این شرایط برمی گردانیم، نشد جنگ می کنیم، نشد تحريك شهوات با ابزاری که در دستشان است که با این آتش دین جوانها و دختر و پسرها و متوسطها را خاموش بکنند. سفارش به شما نکردند؟ استفهام انکاری است، یعنی کاملاً سفارش کردند. این حقیقت را به شما رساندند **الّا تعبدوا الشیطان** یعنی مطلقاً فرهنگ شیطان را پیروی نکنید **انه لكم عدو مبين «4»** این دشمن بی رحمی است این دشمنی است که دوستان ندارد، این

(1) یس: 60.

(2) بقره: 35.

(3) کافرون: (1) 3.

(4) یس: 60.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 384

دشمنی است که شما را نمی خواهد و نظرش هم به فرموده پروردگار در قرآن مجید «**اجمعین**» است یعنی حتی از آیات استفاده می شود که طمع در انبیاء با تخويف و ترغيب و تشويق هم داشتند.

در کتابها هست: به ابوطالب گفتند که به برادرزادهات بگو، پول فراوان بخواهی می دهیم، زیباترین دختر را می خواهی، به ازدواجت درمی آوریم، ریاست بر 360 قبیله عرب را می خواهی امضاء میکنیم و به تو می دهیم، دست بردار از تبلیغ این فرهنگ. آنوقت هم رسول خدا 44، سالشان بود وقتی بود که تبلیغ علنی شده بود بعد از تبلیغ 3 ساله پنهانی. فکر می کردند يك آدم 42، 43 ساله بالاخره هوشش نسبت به پول و دختر خوشگل و نسبت به صندلی خیلی هیجان دارد

و این سه مورد هم است پول و شهوت و صندلی که هر رستمی را پشتش را به خاک خوابانده، الا عباد مخلصین و اولیاء خدا و آنهایی که حقایق توحید و قیامت را باور کرده بودند.

ابوطالب با يك دنيا محبت و ادب به حضرت عرض کرد اینها این پیشنهادها را دادند و به من گفتند به شما برسانم و منتظر جواب هستند. باور پیغمبر را بین **آمن الرسول بما انزل الیه** «1» این بالاترین ویژگی رسول خدا بود در اوج مضیقه‌ها و شدت‌ها و بلاها و ناامنی‌ها نسبت به خودش فرمود: عموجان! به اینها بگو اگر خورشید را در دست راست من بگذارید، یعنی شعاع حکومت مرا تا آنجا برسانید، ماه را در دست چپم بگذارید یعنی شرق و غرب حکومت من اینقدر گسترده باشد، من از تبلیغ فرهنگ پروردگارم دست بر نمی‌دارم تا کی؟ «**حتی اقتل دونه**» تا به خاطر این فرهنگ کشته شوم. ببینید دشمن از راه تحویف، ترغیب، تشویق، شکنجه علیه پیغمبر بلند شد و در کارش هم سنگ تمام گذاشت، کمال نامردی را در حق پیامبر داشت، ولی وجود مقدس رسول خدا يك لحظه هم حاضر نشد با شیطان بسازد یعنی همین سران مکه که در مدینه هم بودند، در مدینه سران مدینه که منافقین هستند که در سوره بقره می‌فرماید **وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ** «2» یعنی سران نفاق.

البته ببینید گوش ندادن به حرف شیطان، اجابت نکردن دعوت شیطان، مدهانه نکردن به شیطان، کوتاه نیامدن در مقابل شیطان، خیلی واقعاً نیرو می‌خواهد، خیلی قدرت می‌خواهد که یقین بدانید با عینك قرآن نگاه بکنید **يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ** «3» **يَثْبُتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ** «4» البته امواج سهمگین تقریباً زمانی که ما ملت جوانیم، شکم و شهوتان به راه است هست، ممکن است از 60، 70 سالگی به بعد يك مقدار زور شیطان به ما نرسد چون ما قدرت اطاعت از او را نداشته باشیم توان عبادت او را نداشته باشیم اما اگر يك سی سالی آدم خودش را نگه دارد فردای قیامت **مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ** «5» می‌شود اما در جامعه امروز ما اهل لباس به قول امام صادق (ع) «باید به گونه‌ای زندگی کنیم که با دیدن ما، مردم یاد حیات پیامبر و امیرالمومنین و ائمه طاهرين بیفتند.» «6» حداقل اینکه مردم از ما گناه علنی نبینند، ریاست طلبی و هوای نفس و اخلاق بد و سستی در عمل به دین نبینند. البته سخت است ولی جهاد اکبر است. نظر دشمن به اجماعین است البته به پروردگار عالم گفت **الا عبادك منهم المخلصين** «7» اما این معنی‌اش این نیست که می‌دانست نمی‌تواند اجماعین را گمراه کند. عباد مخلص از دسترس او به کل بیرون هستند اصلاً بحث آنها نیست اما این طرف «الا» که اجماعین قرار دارد یعنی غیر انبیاء و ائمه، کل را از بین می‌برم و بی‌دین می‌کنم.

(2) بقره: 14.

(3) محمد: 7/8.

(4) ابراهیم: 27.

(5) نساء: 69.

(6) وسائل الشیعه: 12/193، باب 119، حدیث 16063.

(7) حجر: 40.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 385

امیرالمومنین (ع) می فرمایند: این بدبخت فکر می کرد این تهدیدی که می کند «**لاغویهم**» اجمین برایش حاصل می شود یعنی منهای انبیاء و ائمه، کلّ به گمراهی کشیده می شوند و حتی يك نفر هم در دایره فرهنگ انبیاء و ائمه نمی ماند. ولی حضرت می فرمایند: حرفش، تهدیدش، رجماً به غیر بود و ظن غیر مصیب بود. خیال می کرد که این گفتارش با خارج مطابق درمی آید یعنی نه حالا ابلیس تنها، این رأی تمام شیاطین است که کل را بی دین کنند. ولی حضرت می فرمایند: وقتی که بشر شروع به اغوا شد از زمان آدم تا حالا از حالا تا قیامت، گفتارش مطابق عمل درنیامد؛ زیرا خوش به حال این گروه اهل ایمان، آنهایی که خدا را باور کردند. آنهایی که معاد را باور کردند، در دام شیطان نیفتادند و آن هم این دام عجیب و غریب، دام تخویف و تشویق و ترغیب و زمینه‌هایی که در دنیا ساخته، فیلمهای هالیوودی و ماهواره‌ها و این جنس زنی که از خانه بیرون ریخته با شکل‌های مختلف و آرایشهای مختلف، اما بالاخره در این آتش فساد خیلی‌ها هم نمی سوزند. اخلاق ابراهیم را دارند اگر همه زنها را هم نیمه عریان در ایران از خانه بیرون بیاورد باز هم اینها نمی سوزند و با حال با محبتی می گویند: «در میان موج دریا تخته‌بندم کرده دوست»

شهوت به من داده و تمام عوامل تحریک را شیطان به میدان آورده باز می گوید که دامن تر نکن هشیار باش. افتادی در دنیا غرق نشو، افتادی در آتش نسوز، افتادی در يك محیطی که تمام ابزار شیطان کار می کند اما شیطانی نشو. خیلی‌ها هم گوش دادند به حرف پروردگار. اصحاب واقعی ائمه به خصوص اصحاب ابی عبدالله و همین طور بعد از غیبت صغری

چقدر عالم ربانی، چقدر مومن تا الان و الان هم تا زمان آمدن امام عصر، اهل ایمان گفتار شیطان را عملاً تکذیب می کنند که این اجماعی که گفتی واقعیت ندارد ما هستیم که اجماعیت را شکستیم، اما این تهدید و گفتارش با آن کسانی که از او اطاعت می کنند مطابق درآمد نه با اجماعی که قرآن مجید در سوره سبا آیه 20 و 21 بیان می کند. [وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ] «1» و نه «علمه». اینکه امیرالمومنین اصرار می کند «رَجَاءُ بِالْغَيْبِ وَ ظَنًّا غَيْرِ مُصِيبٍ»، با تکیه به این آیه است و [وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ] با مریدانش آن گمانش را تحقق داد یعنی اغواگری تحقق پیدا کرد نه با اجماعی. با «فَاتَّبَعُوهُ» ظنش محقق شد [إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ] «2» مگر گروهی از مردم مؤمن که با ایمانشان، با اخلاقشان، با عملشان، با نیفتادن در دامش نگذاشتند آن «اجماعی» تحقق پیدا کند.

بالاخره ما الان در صف خدا و انبیاء و ائمه طاهرين هستیم همین که با تقوا و حفظ نفس و علم و ایمان و عمل مان نمی گذاریم ابلیس و شیطان ظنش تحقق پیدا کند در پیشگاه خدا، خدا می داند که چقدر ارزش دارد.

یکی از کتابهایی که به نظر من خواندنش خیلی لازم است «جامع السعادات» مرحوم ملا مهدی نراقی است که بسیار کتاب عالی است من الان یادم نیست که این روایت را مرحوم نراقی در کجای کتاب جامع لسعادات نقل می کند، اولین بار هم همانجا دیدم ولی احتمال یقینی می دهم که در باب بخل است که: «وجود مبارك رسول خدا طواف می کردند (می خواهم ارزش خودتان را بدانید و این مطلب را به زن و فرزند و مردم هم منتقل کنید بعضی حرفها واجب است به مردم برسد) کنار در بیت که رسیدند، دیدند يك کسی دستش روی در بیت است و می گوید: خدایا به حرمت این کعبه مشکل من را حل کن. پیامبر اکرم وقتی این دعا را شنیدند ایستادند و دستشان را گذاشتند روی شانه این مرد و فرمودند: «حالا که برای حل مشکل خدا را قسم می دهی به قسم بالاتر از کعبه قسم بده» گفت: قسم بالاتر از کعبه چیست؟ حضرت فرمودند: اگر خود را مؤمن می دانی خدا را به خودت قسم بده «فان المومن اعظم حرمة من الكعبة» «3» این است نتیجه گوش ندادن به فرهنگ شیطان حالا «فان المومن اعظم حرمة من الكعبة» واقعاً خدا در قیامت با مومن چه می کند؟

(1) سبأ: 20.

(2) سبأ: 20.

(3) بحار الانوار: 323 / 7، باب 16.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 386

این آیه را در سوره توبه ببینید [وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ (نه يك جنت) حَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِينَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ] «1» این مخالفت با شیطان است. دیگر پرقیمت ترین کار ما این است که در تمام زمینه‌های زندگی که شیطان از ما دعوت می‌کند بگوییم: نه و دعوت تو را قبول نمی‌کنیم.

(1) توبه: 72.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 387

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 234) جلسه هشتاد و ششم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 89 / 2 / 11

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

از آیات قرآن و توضیحات وجود مبارك امیرمؤمنان (ع) استفاده می‌شود که ابلیس طمعش به اجمعین يك امر یقینی است، با آن حیل‌هایی که دارد، نقشه‌ها و ابزارهایی که در اختیارش هست حتی به وسیله علم که در هر دوره شیاطین وسیله مخصوص و مربوط به آن دوره را در اختیار دارند مردم را گمراه می‌کنند إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ «1» این استثناء، اجمعی که آنها در فکرشان است می‌شکند چون مخلصین از اول از دسترس ابلیس خارجند و به آنها کاری ندارند، چون می‌دانند در آن حریم راهی ندارند بیرون از این حریم هر چه هست اجمعین می‌شود.

شما بزرگواران تا چه حد کتاب‌های کمونیستی را مطالعه کرده‌اید، مخصوصاً از زمانی که این رشته برای اولین بار در آلمان به وسیله هگل رخ نشان داد و تقویت شد و کم‌کم از این دانشمند آلمانی به لنین رسید، او هم این دانش را در رشته‌های خودش و به قول خودشان در مانیفست‌های خودش گسترده کرد، يك قاعده‌ای هم به زبان خودشان ساختند تحت عنوان

«تزو آنتی تز» و يك خبر قطعی را در سخنرانی هایشان و در نوشته هایشان اعلان کردند که در آیند نه چندان دور تمام مکتب‌ها جمع می‌شود و تمام مردم کر زمین به مکتب کمونیستی اعتقاد یقینی پیدا خواهند کرد و اصطلاحاتی هم دارند برژوازی، «ارباب رعیتی»، «مالکیت فردی»، اینها به جوامع چه در صنعت چه در کشاورزی فشار خواهد آورد و اقتصاد جهان به اقتصاد اشتراکی رو خواهد کرد. باز به قول خودشان در نزدیک‌ترین روزگار، کر زمین بهشت برین می‌شود، با این مکتب اشتراکی که در لغت «سوسیالیستی» نامیده می‌شود، این امید شیاطین بوده است که همه را در نظر گرفتند. يك اسلح کاربردی هم از دل کارهای کلیسا به وجود آوردند. اغلب دانشمندان این رشته در آلمان بودند، ضعیف‌هایشان در انگلستان بودند، متفکرانشان کم‌کم در روسیه رشد کردند، خیلی هم هگل یا لنین یا نیچه یا استالین با دین اسلام سروکاری نداشتند، اینها در ریشه مسیحی بودند و بعد بی‌دین شدند. در مسیحیت کارهایی که از مسیحیت دیده بودند و مفاهیمی که برای لغات زیبایی مثل صبر درست کرده بودند که اگر حکومتی به شما ستم کرد صبر کنید این قانون کلیسا است، اگر کسی به طرف راست صورت شما سیلی زد خودتان با اختیار طرف چپ صورتتان را بیاورید و بگویید این طرف را هم بزن که در کتک زدن ما تعادل برقرار بشود.

البته این جمله که در کتاب‌ها و سخنرانی هایشان آمد (جوان‌هایی که در آن زمان تمایل به کمونیستی داشتند به مریدهای آنها توده‌ای می‌گفتند که همان معنای اقتصاد اشتراکی را دارد) یعنی فرد تسلطش باید از بین برود و کل مردم در سفر اقتصاد مشترک باشند. این درست نیست که يك کسی يك خانه‌اش پانصد متر باشد، دو تا خانه‌اش هزار متر باشد، زمین چهارصد هکتاری در اختیارش باشد، همه را باید از او گرفت و تقسیم کرد و همه باید با هم باشد.

حرف‌های دیگری هم داشتند که در اذهان مردم در ایران هم رایج بود که تطبیقش با مسیحیت مطابقی است، حتی تضمینی و التزامی نیست. بلاهایی که کلیسا تحت عنوان دین سر مردم در اروپا آورده بود، اقتضا می‌کرد که این جمله را بسازند و خیلی زود در دنیا پخش بشود که دین افیون ملت هاست يك ماد مخدر است، برای اینکه ضعیف در برابر قوی قیام نکند و مشت گره نکند و با ظالم و با مالکیت فردی بجننگد این افیون بودن دین است و وقتی که دین افیون ملت‌ها باشد و مردم هم روی اعتقاد به دین کاری به کار ظالم نداشته باشند، اندك اندك این فرهنگ را پیدا می‌کنند که ما آنطور حقمان است و در عالم خلقت و ظالم هم اینجور حقش است. با آن تبلیغات گسترده رسانه‌های گروهی در دنیا که در آن زمان يك رادیو بیشتر نبود و تبلیغات روزنامه‌ای و مجله‌ای و مانیفست‌ها در تمام دنیا این جمله رواج یافت و در ایران خود ما توانستند

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 388

يك زمینه‌ای برای قبول مکتب کمونیستی و همان **لَاغُوَيْنَهُمْ أَجْمَعِينَ «1»** برای گمراه کردن فراهم سازند. در نوشته هایشان پیش بینی هم کردند که در آیند نزدیک، کل کر زمین به مکتب اشتراکی و سوسیالیستی برمی گردند و هیچ کس هم نمی تواند کمونیست نباشد و این **فَبِعِزَّتِكَ لَاغُوَيْنَهُمْ أَجْمَعِينَ «2»** است.

خیلی هم پول خرج کردند، تبلیغات کردند، مبلغ درست کردند در ایران خود ما در آن روزگار يك چهره‌های دانشگاه دیده را که چون آن زمان دانشگاهی خیلی مهم بود، اگر کسی در يك جلسه بود یا در دانشگاه بود یا فارغ التحصیل دانشگاه بود، آن هم يك جوی برایش ساخته شده بود که مردم او را به چشم غیر دینی می دیدند، بعضی از مشاغل همین طور بود، مثلاً زمانی که تازه ماشین آمده بود در ایران کسی که رانندگی یاد گرفته بود و می توانست ماشین ببرد، هم مردم به چشم نیمه خدایی به او نگاه می کردند، هم خودش خدایی می کرد، بادی به دماغشان می کردند و مردم فکر می کردند که يك نفر با این هیکل ماشین به این بزرگی را دارد راه می برد برایشان گوسال سامری بود.

در ایران خود ما اگر می فهمیدند که کسی دانشگاهی است خیلی برایشان مهم بود آنوقت از همین قشر دکتر ارانی را حمایت کردند، دکتر یزدی را کمونیست‌های روس انتخاب کردند، حتی بعضی از اینها را مسکو بردند و آموزش دادند. به خاطر اینکه فارغ التحصیل دانشگاه بودند. آنوقت کلمه دکتر مثل کلمه الله بود اینها خیلی راحت در بین مردم عضو گیری کردند، حتی در دهات‌های ایران دو سه تا جوانی که اصلاً فهمیده نبودند و لغات کمونیستی را هم نمی فهمیدند، کمونیست شدند خیلی هم تبلیغ می کردند که راه واقعی بشر این است و جزء این نیست و بعد دکتر ارانی و دکتر یزدی، احسان طبری و کیانوری را که نو مرحوم آیت الله شیخ فضل الله نوری بود را علم کردند. احسان طبری را من يك ساعت آخر عمرش با او بودم، رفتم در زندان با او صحبت کردم، او اولاً شش زبان دنیا را مثل زبان مادری حرف می زد و هفده جزء قرآن را حفظ بود یعنی به اندازه‌ای که ما کفایه بلدم او قرآن حفظ بود ولی شصت سال بعد از دکتر ارانی و دکتر یزدی کمونیست‌های ایران بود. خدا رحمت کند مرحوم علامه طباطبایی را این بزرگوار پنج جلد روش رئالیسم را نوشت با پاورقی‌های بسیار عالمانه و قوی که آن روز این کتاب پنج جلدی با پاورقی‌های مرحوم شهید مطهری کمر کمونیسم را در کشور ما شکست یعنی دکتر ارانی و دکتر یزدی و کیانوری و احسان طبری که آن وقت در اوج جوانی بودند، واقعاً درمانده شدند یعنی در مقابل اسلام کم آوردند در هم زمینه‌ها چون اینها فکر می کردند که دین افیون ملت هاست یا در اسلام چیز جاذبه داری وجود ندارد این سفره هم در این مملکت مثل سفر مسیحیت در کل شوروی جمع شد، در لهستان جمع شد، در بلغارستان و در رومانی جمع شد در آلمان شرقی جمع شد فکر کردند.

این مقدمات را عرض کردم که کلام امیرالمؤمنین (ع) را در حدیث که وقتی می‌فرماید: **فَبِعَزَّتِكَ لَا تُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ «3»** یعنی همین است که کمونیست‌ها انتظارش را داشتند از همه ادیان که مردم مکذب دین بشوند و بعد هم حلال و حرامی وجود نخواهد داشت و وقتی بی دین شدند به فسق و فجور کشیده بشوند.

من با دقتی که در آیات و مطالب امیرالمؤمنین (ع) و این مکتب‌های انحرافی مثل کمونیستی کردم، معنی **لَا تُغْوِيَنَّهُمْ** به نظم رسید چون «لام» تأکید دارد و نون تأکید ثقیله دارد، همین حرف لنین و استالین و امثال اینها است که مؤکداً اعتقاد داشتند که کل مردم کمونیست خواهند شد، یعنی کل مردم کافر به دین و مؤمن به کمونیسم خواهند شد، پس اگر يك مقدار گسترده و با توجه به اوضاع جهانی بخواهیم تفسیر بکنیم این می‌شود که اینها این نگاه را داشتند که تك تك مردم دنیا کافر به دین می‌شوند و وقتی که از حوز دین بیرون آمدند دیگر شراب، روابط نامشروع حلال می‌شود برای مردم **لَا تُغْوِيَنَّهُمْ** یعنی همه را به کفر و به فسق می‌کشند یعنی بدکاری چون وقتی رابطه با خدا قطع بشود، کفر در همه جامعه می‌آید و در حوز کفر هم دیگر حرامی از طرف خدا مطرح نیست، حرام خدا، حلال می‌شود، مردم فاسق می‌شوند، یعنی از حوز فقه الهی بیرون می‌آیند.

(1) حجر: 39.

(2) ص: 82.

(3) ص: 82.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 389

«فسق» یعنی بیرون آمدن لذا در عرب وقتی خرما از غلافش بیرون آمده می‌گوید: «فسق». وقتی کافر بشوند از شریعت پروردگار هم خارج می‌شوند و به هر حرامی یا در حوز فردی یا در حوز دولتی یا در حوز اجتماعی آلوده می‌شوند. بعد از این معلوم شد که نه اینها دانش یقینی دارند که کل دنیا کمونیست بشوند یا ابلیس زمان آدم که گفت کل را من اغوا می‌کنم یعنی همه را به خدا کافر می‌کنم یا فاسقشان می‌کنم، حالا یا گفتار اصل کاری ابلیس یا گفتار لنین و نیچه و دار و دسته‌هایشان در کشورها برای گمراه کردن همه مردم تحقق پیدا نکرد و سفر کمونیستی جمع شد، پشت سرش شیاطین غربی آمدند نظم نوین جهانی را که قبلاً اشاره کردم علم کردند، خاورمیانه بزرگ را مطرح کردند، خیلی چیزها را علم کردند

که این **اجمعین** تحقق پیدا کند. به نظر خودشان گفتند: ما با علم کردن نظم نوین جهانی، اقتصاد جهان را اقتصاد کاپیتالیستی می‌کنیم و یعنی اقتصاد سرمایه داری، ملت‌ها را هم یا مسیحی می‌کنیم یا قناعت می‌کنیم به این که اگر مسیحی نشدند در دین خودشان بی‌دین بشوند.

این **اجمعین** و اما گفتار امیرالمؤمنین که از قرآن گرفته شده که به ابلیس گفت بعد هم خطاب به کل شیاطین است البته لازم نیست که خداوند همه را خطاب حضوری بکند، مثلاً آن وقت که فرمود: **اقم الصلوه «1»** به آلهایی که زمان نزول زنده بودند نماز واجب شد و آنها همه مردند و بقیه آمدند **اقم الصلوه** جریان خودش را داشت، الان هم جریان دارد و همچنین حرف‌هایی که با ابلیس درباره سجده زده برای آن بود، بعد هم هر شیاطانی که به وجود آمد خطاب جریان دارد که تو ابداً (چون جمله نکره در سیاق نفی است) به بندگان من تسلطی نداری یعنی این اجمعی که تو گفتی یهوده گوئی است این اجمعین تا قیامت تحقق پیدا نمی‌کند.

حالا در این بحث دقیق، واقعا باید مانند گفتگوی مادر مریم با بیج در شکم گفت: **إِنِّي أُعِيدُهَا بِكَ وَ ذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ «2»** واقعا هر روز آدم باید پناه به خدا برد يك وقت خدای نکرده نگذارد لذت‌ها، فرهنگ‌ها به او مسلط بشوند پول دهان باز نکند، انسان را ببلعد. توجه به این معنا داشته باشد که در نظام خلقت دانی باید هزینه عالی بشود که در قرآن مجید هم مطرح است ببینید چقدر زیبا مطرح است **خلق لكم ما فی الارض جمیعا «3»** لام، لام انتفاع است یعنی همه مخلوقات را خداوند برای تو آفریده که يك آخرت آبادی از دلش بیرون بیاید سبزیجات و میوه جات و زمین باید هزینه تو باشد که حالا برعکس شده یعنی مردم که موجود عالی هستند، هزینه موجود دانی می‌شوند یعنی میلیاردها تومان در ایران و اروپا و آمریکا روی همدیگر جمع می‌کنند تا نفسشان درآید و کنار این ثروت بمیرند، تا این ثروت یا حکومت یا مقام کاری برایشان نکند مردم هزینه پول می‌شوند، هزینه گاو و گوسفند می‌شوند یعنی به اراد تشریعی پروردگار بی‌توجه شدند به جای این که تمام نعمت‌ها را ابزار يك زندگی سالم که مصالح زندگی آخرت است قرار بدهند به متاع قلیل دنیا چنان رو آوردند که عمرشان، حالشان، خواب و خوراکشان، هزینه همین دنیا می‌شود، یعنی يك هزینه برعکس قرآن می‌گوید **خلق لكم ما فی الارض جمیعا «4»** اما اینها همگی دارند فدا می‌شوند.

خوب فکر کردند اینها با شکست کمونیسم حالا اقتصاد کاپیتالیسمی بر جهان غالب می‌شود و از طریق دام دلار و دام شهوات بشود همه مردم را مسیحی کرد الان دیگر مسیحیت خالص نیست، این مسیحیتی که در آمریکا و اروپا است، مسیحیتی است که يك حیوانی به نام صهیونیسم، سوار بر دوشش است، الان کلیسا یقین بدانید رابط بسیار قوی با صهیونیسم دارد و در انتخاب هر پایی یعنی مرجع تقلید کاتولیک‌ها صهیونیسم بی‌سهم نیست. الان مسیحیت

صهیونیسمی در آمریکا و اروپا کار می کند با علم کردن این نظم نوین جهانی شیطان ها فکر کردند که تمام جهان به همین زودی در سیطره شان قرار می گیرد. هم ابلیس

(1) اسراء: 78.

(2) آل عمران: 36.

(3) بقره: 78.

(4) بقره: 29.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 390

زمان آدم یعنی آنکه کنار فرشتگان بود و هم فرعون های طول تاریخ و هم جهان گشایان و هم کمونیست و هم کاپیتالیسم غرب چنین تصویری دارند.

امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه می فرماید: وعده شان «قذفا بغیب بعید و رجما بظن غیر مصیب» «1» است الآن فکر می کنند که کل مردم کمونیستم می شوند در آینده، ولی نشدند چون درگیری فرهنگ خدا با فرهنگ ابلیسی در روزگار ما بسیار شدید شده و غوغای عجیبی الان در اروپا و آمریکا از رشد اسلام به چشم می خورد. گرایش به وهابیت و تسنن بسیار کم شده است، يك زمانی خود آمریکایی ها و انگلیسی ها واقعاً فکر می کردند که اگر گروه طالبان را بسازند در لباس دین است و عنوان ملا، هم به او بدهند و حالا کسی را انتخاب کردند و مرکز قرار دادند ملا عمر بود، فکر کردند با نام ملا عمر در افغانستان یعنی در این طرف دنیا در شرق و تقویت وهابیت و گروه های تروریستی يك بخش وسیعی از طالبان، القاعده و وهابیت و پول زیاد می توانند تمام مردم را به طرف خود دریاورند ولی نتوانستند و می خواستند تروریستی کار کنند، در ایستگاه های قطار مردم را بکشند یا برج دو قلو را که کسی در آن هواپیماها نبود و تمام طیاره ها کنترل الکترونیکی بود که یازده سپتامبر دو تا برج را بزنند و بعد هم مکتب کاپیتالیستی بگویند! مردم! اسلامی که می خواهند به شما بدهند این است و چقدر فیلم جنایات عبدالملک ریگی را در اروپا مخصوصاً در هلند و حزب حاکم بر مجلس پخش کردند.

پیش نماز مسجد الحرام این آیه را می خواند **واقتلوهم حیث وجدتموهم «2»** که اسلام می گوید غیر مسلمان را هر جا دیدید بی علت بکشید او آیه را می خواند، فیلم ها سربردن عوامل ریگی را نشان می داد، می گفت آی قرآنشان این است که می گوید فقط بکشید یعنی آیات را تقطیع می کردند و این کار را می کردند، حتی از بزرگان کشور ما، هم آیه پخش می کردند و قطعه قطعه در فیلم سخنرانی می گذاشتند و بعد اعدام ها را نشان می دادند، رجم ها را نشان می دادند که با این ترفند جلوی خیزش اسلام را بگیرند، ولی خبری نشد. آن حقانیت حقیقی اسلام که به نظر من عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد. خود این القاعده و طالبان و وهابی های عربستان وجه مکتب وهابیت را به طور کلی در دنیا شکست و عملکرد وهابیت بسیار ضعیف و رویکرد به تشیع و مکتب اهل بیت بسیار قوی شده است.

بنابراین آن یقین به اجماعین ابلیس اولی و یقین به اجماعین لنین و استالین و نظم نوین جهانی «**رجما بظن غیر مصیب**» شد و قیامت این «**ظن غیر مصیب**» به یقین تبدیل می شود که می بینند میلیون ها انسان مؤمن از زمان انبیا و اهل بیت با شیعه دارند بهشت می روند این منافی با علم به قیامت شیاطین ندارد الآن «**رجماً بظن غیر مصیب**» هستند آن وقت عالم می شوند که این اجماعی که می گفتند دروغ بود و تحقق پیدا نکرد.

یادی از مرحوم شهید مطهری بکنم من با ایشان زیاد ارتباط داشتم. مرحوم مطهری در این فیضیه با طلاب کرمانی طبقه دوم بودند از ایشان خواهش کردند نهج البلاغه بگوید هفت یا هشت نفر به درس نهج البلاغه ایشان می آمدند، ایشان هم نهج البلاغه را استاد دیده بود یعنی خودشان اول می فرمودند من فکر می کردم نهج البلاغه استاد نمی خواهد ولی يك سفر رفته بودم نجف آباد هم بحثی من یعنی آقای منتظری به من گفت در مدرسه صدر يك عالمی نهج البلاغه می گوید بیا پای درسش برویم به ایشان گفتم نهج البلاغه که درس نمی خواهد ما الآن خودمان می رویم درس آقای بروجردی برای خودمان از نظر علمی کسی هستیم گفت حالا بیا يك بار برویم.

مرحوم مطهری می گوید وقتی رفتم درس حاج میرزا علی آقای شیرازی وقتی که گوش می دادم نهج البلاغه را انگار حاج میرزا علی آقای شیرازی از گلوی امیرالمؤمنین حرف می زد و با اینکه فیلسوف و حکیم و فقیه و اصولی و زاهد و اهل نماز شب بود. مرحوم مطهری فرمود: به نظر من خیلی از زوایای نهج البلاغه برای او هم کشف نشده بود آنجا فهمیدم که نهج البلاغه واقعاً باید درس گرفته بشود و به این سادگی نمی شود وارد نهج البلاغه شد. طلاب کرمانی به خاطر این که ایشان استاد دیده اند از ایشان تقاضا

(1) نهج البلاغه: خطبه 234 (فاصعه).

(2) نساء: 89.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 391

کردند. همین جا در مدرسه فیضیه وقتی به خطب «فإنَّ الجهاد باب من أبواب الجنَّة فتحه الله لخاصَّة أوليائه» «1» می‌رسد درس را ادامه نمی‌دهد نهج البلاغه را می‌بندد و با حالت زاری و تضرع در درس به پروردگار عرض می‌کند مرگ من را با شهادت قرار بده و چهل سال بعد دعایشان مستجاب می‌شوند و به دست گروه فرقان که يك گروه صد در صد کمونیستی به شهادت می‌رسد. البته شب قبل از شهادتشان خانواده ایشان برای من تعریف کرد که آقای مطهری ساعت دو یا سه نصف شب بیدار شده و راه می‌رفت و گریه می‌کرد که من گفتم: چی شده چون معمولاً در نماز شب خیلی گریه می‌کرد اما آن شب راه می‌رفت و گریه می‌کرد فرمودند: همین الآن خواب دیدم وارد مسجد الحرام شدم تا کنار کعبه آمدم آنجا پیغمبر را دیدم که دستان مبارك ایشان را باز کرد و من را در آغوش گرفت و لبهای من را بوسید حالا که بیدار شدم هنوز گرمی لبهای پیغمبر را روی لبهای خودم حس می‌کنم انگار سفر ابدی من آماده شده و من باید بروم.

(1) نهج البلاغه: خطبه 27.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 392

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 234) جلسه هشتاد و هفتم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 89 / 2 / 12

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

این اجمعی «1» که قول شیطان است و در آیات متعددی هم آمده و همراه با قسم و نون تأکید ثقیله است. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «قَدْ فُتِنَ بَغِيبٌ بَعِيدٌ وَ رَجَمًا بَظُلٍّ غَيْرِ مُصِيبٍ» «2» است قسم خورده پافشاری هم دارد اما تیر به تاریکی انداختن است و گمانی است که «غیر مصیب» است تحقق پیدا نمی‌کند همیشه در برابر مکتب‌های اخراجی جمعیت‌هایی بودند که ایستادگی می‌کردند، رد می‌کردند، قبول نمی‌کردند و ظاهراً هیچ قرن و زمانی خالی از این مسئله نبوده است از زمان آدم تا الآن این اجمعی که گفته تحقق پیدا نکرد، بعداً هم تحقق پیدا نمی‌کند.

روز کارگر در بیشتر کشورهای اروپایی مردم همانجا علیه مکتب سرمایه داری که يك مکتب شیطانی است این اصطلاح در قرآن است از قول فرعون هم نقل شده «شَرِّ ذِمَّةٍ قَلِيلَةٍ» در این مکتب يك عد کمی تمام امکانات و ثروت‌ها را به خودشان اختصاص می‌دهند و بقیه را هم استعمار می‌کنند که با کارکرد آنها زحمات آنها بر ثروت اینها افزوده بشود و خود آنها به جایی نرسند این نگاه امیرالمؤمنین (ع) است که این اجمعی اصلاً تحقق پیدا نخواهد کرد، آنوقت اینجا باید رفت سراغ ارزش آن جمعیت‌هایی که با تکی به دین خدا و با تکیه به فرهنگ پروردگار این اجمعی او را می‌شکنند و در دهانش می‌زنند و اینها هستند که در طول تاریخ پروردگار عالم ارزش والایی برایشان قائل شده است که با داشتن نیازهای مادی، با داشتن نیازهای طبیعی با داشتن مایه‌های لذت با داشتن شکم و شهوت در مقابل فرهنگ او ایستادگی کردند.

مطلب درباره اجمعی تقریباً تمام است با توضیحاتی که از جریانات زمان برایتان عرض کردم خلاص تمام مطالبی که حضرت از اول خطبه تا اینجا دارند، شیطان به هر شکلش به هر صورتش منبع شر است، نه منبع شری که شر را فقط در خودش دارد، حبس در خودش است، منبع شری است که اصرار دارد این شر را انتقال بدهد به دیگران، برای اینکه از طریق این انتقال برای خودش نیرو درست بکند، حالا یا در جایی که حکومت دارد، قدرت دارد یا نه از ملت‌های دیگر هم انتخاب نیرو بکند که این کار بالای سیصد سال است به وسیله استعمار انگلستان و صد سال است به وسیله آمریکا و بعضی از کشورهای دیگر دارد صورت می‌گیرد که شیاطین هم، شرور نفسی خود را به ملت‌های خودشان انتقال دادند، فرهنگ سازی کردند، آمدند محرمات خدا را به ملت‌هایشان حلال اعلام کردند اغلب مردم به قرآن مجید و به مؤمن شدن خیلی میل ندارند، خیلی میل به شکر نعمت‌های خدا ندارند، خیلی میل به مقید بودن و محدود بودن ندارند، خیلی سریع فرهنگ شیطان را قبول می‌کنند، این در ملت‌های خودشان که البته در آن ملت‌ها آگاهی که دارند بیدار می‌شوند، موضع گیری می‌کنند.

و اما این شیاطین نسبت به ملت‌های دیگر که چه کردند، این را باید در چند کتاب بخوانید، یکی کتاب «میراث خوار استعمار» است که نویسنده‌اش دکتر مهدی بهار است. «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس» در هشت جلد نوشته محمود محمود، «غریزگی» جلال آل احمد، «التبشیر و الاستعمار» دکتر محمد بهیج، «دوزخیان روی زمین» نوشت یکی از چهره‌های معروف فرانسه، شما اینها را بخوانید می‌بینید که شیطان ابداً خیری نداشته، نه برای خودش، نه برای ملت‌های

خودش، نه برای ملت‌های دیگر، شیاطین نوچه هم مثل اربابانشان هستند، چون به رنگ فرهنگ آنها درآمدند هشدارهای عجیبی هم قرآن و روایات نسبت به شیطان و اتباعش داده است، اینها می‌آیند انسان را از تمام مایه‌های الهیش تخلیه می‌کنند، يك آدم‌های پوچ. بی‌خدای، بی‌فضیلتی درست می‌کنند که بتوانند در خواسته‌هایی که بخواهند به کارشان بگیرند، برایشان زحمتی نباشد این يك مسئله درباره شیطان که از مجموع جمالتی که تا حالا خوانده شده در می‌آید که منبع شر است و خیری ندارد.

(1) حجر: 39.

(2) نَحْجُ الْبَلَاغَةَ: خطبه 234 (قاصعه).

متن درسهای تفسیر نَحْجُ الْبَلَاغَةَ (تفسیر خطبه 86 نَحْجُ الْبَلَاغَةَ)، ص: 393

لذا همه جای در قرآن مجید پروردگار عالم از آنها به دشمن آشکار تعبیر می‌کند در خیلی از آیات قرآن هم می‌بینید که مردم مؤمن را از نشست و برخاست با آنها منع می‌کند چون بالاخره با حيله گریه‌ایشان اثر منفی می‌گذارند، مگر اینکه انسان قدرت ایمانی‌اش بالا باشد که مانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار، ابوالهیثم بن تیهان و یاران ابی عبدالله در هزاران شیطان زندگی بکنند، همسایه دیوار به دیوار باشند و در کوچه و بازار اینها را ببینند و در مساجد اینها را ببینند و تحت تأثیر شر آنها قرار نگیرند و اجازه ندهند که شر را در وجود آنها به جریان بیندازند که البته این نقطه یقیناً جهاد اکبر است که آدم با درآمد روزی ده هزار تومان یا بیست هزار تومان شیطان برایش زمینه را آماده بکند، یا انسان شهوت جنسی دارد و برایش زمین اعمال این شهوت فراهم باشد و نخواهد و امثال این موارد این يك ایمان به قول امام صادق (ع) قوی می‌خواهد.

وقتی امام صادق (ع) قمر بنی هاشم را تعریف می‌کند، می‌بینید تمام شخصیت او را در چهار کلمه بیان می‌کند «**کان**

عمی العباس نافذ البصیره» «1» یعنی از يك بصیرت همه جانبه برخوردار است خیلی راحت حق را از باطل تمیز

می‌دادند، وقتی که حق را با باطل مخلوط می‌کردند و مشتبه می‌کردند، می‌شناخت البته وقتی آدم مؤمن باشد خدا خواه باشد، آخرت خواه باشد اگر او را در دل شیطان بگذارند خداوند متعال کمکش می‌کند، خدا اهل ایمان را، اهل کار نیک را دوست دارد، آنها را و انمی گذارد يك آیه خیلی فوق العاده‌ای است که در آن آیه می‌فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا** «2»

آنهايي که روح تقوا پيدا کرده‌اند يعنی آنقدر تمرين ترك گناه و معصيت کردند که حالا دارای آن روحیه هستند به گناه برمی خورند ولی اهل خوض در گناه نیستند، «**یلعبون**» نیستند، دنیا وار هم گناه در مقابلشان ریخته، زمین همه گناهان است **إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ** حالا قدرت اینها را ببینید، نمی گوید يك شیطان **إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ «3»** وقتی که گروهی از شیطان‌ها اینها را محاصره می کنند، البته می دانید شیطان‌ها برای جلب مردم اصلاً تلخی ندارند خیلی زبان نرم و شیرینی دارند، در تحريك کردن، خیلی موجودات پر قدرتی هستند اکثر مطالبی که عرض می کنم برای شیاطین انسی است، خانه‌های پر جاذبه دارند، لباس‌های پر جاذبه دارند، قدرت‌های پر جاذبه دارند **إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا** «4» اینجور نیست که به این سادگی خودشان را در دست شیطان رها بکنند، فکر هیچ چیز را نکنند با حمل جمعی شیاطین به اینها **تذکروا** خدا را به یاد می آورند قیامت را به یاد می آورند، کوتاه بودن عمر را به یاد می آورند، قلیل است متاع دنیا را به یاد می آورند، محاکمات قیامت را به یاد می آورند، هم اینها در فروکش دادن غرایز هیجان پيدا کرده بسیار مؤثر است **فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ «5»** «اذا» اینجا فجائیة است، يك مرتبه تکان می خورند ناگهان آنچه را که می بینند به چشم بصیرت می بینند. گویا این شیطان خوش اندام و آراسته را در این **تذکروا** به صورت يك موجود بسیار کریه المنظر، زشت می بینند خیلی آدم‌های باارزشی هستند، اینها همان جهادگران اکبر هستند، اینها در زمان ما آخوندشان یا کت شلواریشان یا دیگرانشان موجب دلخوشی امام عصر (عج) است و وجود مبارك ولی عصر (عج) دعاگوی اینها است پروردگار طبق آیات قرآن با اینها معیت دارد. این است داستان کسانی که «اجمعین» را می شکنند و در دهانش می زنند که تو دچار گمان و ظن پوچ و بی دلیل شدی این يك مسئله دربار شیطان است و اصرار دارد فرهنگش را انتقال بدهد، فرهنگ اقتصادیش و اخلاقی اش و هم رشته‌های فرهنگی اش را.

مطلب دوم اینکه کار این شیاطین دعوت است، فقط می آیند می گویند حالا دعوت با زبان با قلم با فیلم يك دعوت است و اینطور نیست که بیايند با زنجیر گردن و دست و پای تك تك ملت خودشان را و جامعه‌های

(1) مع الركب الحسينی: 111؛ پژوهشی پیرامون شهدای کربلا: 71.

(2) اعراف: 201.

(3) اعراف: 201.

(4) اعراف: 201.

(5) اعراف: 201.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 394

دیگر را ببندند و در آن چاهی که می خواهند بکشاند اینها دعوت بدون سلطه و حاکمیت است یعنی هم قرآن مجید می فرماید، هم امیرالمؤمنین توضیح می دهد، دعوت منهای سلطه، مگر اینکه کسی خودش به اختیار خودش سلط او را بپذیرد، اینجا دیگر انبیاء خدا و ائمه مسئول عمل این آدم پست نیستند و وظیفه ندارند اینها را ببندند که گیر شیطان نیفتند و يك دين اجباری به اینها تحمیل نکنند. دعوت بی سلطه یعنی ببینید پروردگار حجت را تمام می کند که فردا کسی نگوید اگر شیطان به وجود نیامده بود ما دوزخی نمی شدیم پس دوزخی شدن ما تقصیر خودمان نیست و ما را ببخش که ما دوزخ نرویم **لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ «1»** او دعوت کرد، دیگران هم پیروی کردند، دعوت بی سلطه.

سومین مسئله ای که دربار او مطرح است ابزار در اختیارش است که در بعضی از روایات یا در بعضی از آیات بیان می فرماید مثلاً کالای دنیا ابزارش است، پول است، تجارت خانه است، خانه است، این ابزار را مؤمن هم می تواند از راه حلال به دست بیاورد و قدرت را از او نسبت به خودش بگیرد، البته به این ابزار از راه حلال خوب باید قانع بود، در شهوت از راه ازدواج، در ثروت از راه کسب مشروع یعنی انسان قناعت کند که اگر آن طرف شیطان يك اسکناس بیشمار را بالا آورد نشان داد گفت بیا فرهنگ من را قبول کن نه ابزارهایی که در اختیار او بوده پاکش در اختیار مردم مؤمن هم بوده اگر الان ماهواره در اختیارش است يك عده آمدند سرمایه سنگین گذاشتند، فیلم های دینی و تبلیغ های دینی دارند پخش می کنند اینجور نیست که ابزار انحصاری او باشد نه برای مردم مؤمن هم هست الا اینکه مردم باید راضی به درآمد کسب مشروع یا راضی به ازدواج یا راضی به تحمل و صبر در مقابل شهوات باشند حالا دنبال مطالب وجود مقدس امیرالمؤمنین (ع) را عنایت بفرمایید.

آی بیست و دوم سوره ابراهیم خوانده شد و توضیح داده شد حالا حضرت می فرماید، اینها راهنمایی های بسیار با ارزشی است در جامعه بشری چه کسانی وعد خطرناك او را تحقق می دهند، چه کسانی تمام وجودشان و نعمت های خدا را که در اختیار دارند با کشاندن نعمت به مسیر انحرافی وعد او را تحقق می دهند، چه کسانی هستند **«صدقته به ابناء الحمیه و اخوان العصبیه» «2»** آنان که فرزندان نخوت و کبرند خوب اگر بخواهند در این صف باشند باید مثل ما دائم نسبت به پروردگار، نسبت به انبیاء نسبت به ائمه در حال فروتنی و در حال قبول کردن خواسته های آنها باشیم.

يك وقتى نوشتند ابوجهل در راه پیغمبر (ص) را دید يك سلام گرمی به پیغمبر کرد بعد رد شدند دوستش گفت چه شد که با این کینه سلام گرم کردی و برخورد خوبی داشتی؟ گفت: رفیق این آدم خوبی است، اوصاف خوبی دارد، این بین ما چهل سال امین شناخته شده است. گفت خوب اگر درك کردی که این آدم خوبی است، این آدم امینی است، این آدم درستی است. چرا به او ایمان نمی آوری؟ گفت: خوب چون من از فلان قبیله هستم، بروم به جوانی که مال قبیل غریبه قریش است ایمان بیاورم وزیر بار او بروم! من برای خودم کسی هستم، این حرف ابوجهل است. چون مشرکین کعبه به خدا ایمان داشتند ولئن سألتهم من خلق السماوات و الارض ليقولن الله «3» مکه مرکز ابراهیم و اسماعیل و چهره‌های برجسته بودند، خدا را مشرکین منطقه می شناختند ولی آنها مرید شیاطین بودند و نخوت هم که درعرب بیداد می کرد یعنی من با این شخصیتم بروم. تسلیم این بشوم زیر بار این بروم. خدا دوست دارد من مؤمن بشوم، مشرکین فکر می کردند خدا بازیگر است، حالا این نشد آن اگر آن نشد این، نسبت به معجزه هم همین طور می گفتند غیر قرآن برای ما بیاور یا مثل موسی يك چوب بردار و بینداز، این در قرآن است که معجزات انبیاء گذشته را از او درخواست داشتند حالا تعبیر من است که من تجارت خانه معجزه باز نکردم که هر کسی برسد بگوید اگر تو پیغمبری مثل موسی عصا بینداز یا اگر تو پیغمبری مادر من کور است مثل حضرت عیسی چشمش را برگردان مگر پیامبر (ص) بساط معجزه گری باز کرده است، قرآن مجید برای شما پس است.

(1) ص: 83.

(2) نهج البلاغه: خطبه 234 (قاصعه).

(3) لقمان: 25.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 395

«ابناء الحمیه و اخوان العصبیه» تعصب در اینجا خیلی جالب است، لغات عرب در موارد گوناگونی می آید که آدم باید زرنگ باشد که در این مورد کدام معنایش را انتخاب بکند عصبیت در اینجا یعنی روح تسلیم نداشتن در برابر حق «وفرسان الکبر و الجاهلیه» «فرسان» یعنی سواران آتھایی که مرکبشان کبر است و جاهلیت است یعنی يك فرهنگ لذت گرا و فرهنگی که قید و بندی ندارد، غارت را اسمش را می گویند شجاعت «ابناء الحمیه و اخوان العصبیه و فرسان الکبر

و الجاهلیه» «1» تحقق دادند وعده اش را حتی «اذا انقادت الجاحه منکم» «2» کلام از مردم زمان خودش را حالا مورد خطاب قرار داده است مردم روزگار خودش را آنها که در جمل بودند آنهایی که گرایش به معاویه بر قرار کردند، چون يك دوره کمی دست دو تا زن و مرد شیطان بود، اوضاع يك مدتی بعد از آنها کشیده شد طرف معاویه، بعد کشیده شد طرف سران خوارج چه کسانی از آنها فرمان بردند؟ حتی کار به اینجا کشید «الجاحه منکم» «جمع» یعنی سرکش طاعی شما که نسبت به امامت من، نسبت به سفارش های پیغمبر (ص) به من و اهل بیت سرکشی کردند، جمل بعد چه جمل عجیبی است، انسان واقعاً چه جوری خودش را وا می دهد و به جایی می رسد که از خودش هم دفاع نمی کند گویی اختیارش را دست طرف مقابل می دهد «واستحکمت الطماعیه منه فیکم» «3» و اینکه دیدید راحت من را رها کردید، قرآن را رها کردید، سنت پیغمبر را رها کردید، چنان وا دادید در مقابل طلحه و زبیر، معاویه، سران خوارج و شیاطین دیگر چنان وا دادید و شل شدید که طمع او برای کشاندن شما به طرف جهنم يك طمع ثابتی شد، شیطان دلش را خوش کرد به شما خیالش را راحت کردید.

«فنجمت الحال من السر الخفی الی الامر الجلی» «4» این شیاطین جنایتکار آنچه در باطن داشتند، نقشه داشتند همه از پرده بیرون افتاد شاید اگر شما وا نمی دادید، آنها هنوز می ترسیدند مافی الضمیر خود را آشکار نکنند از اول که نمی گفت من می خواهم يك حکومت عربی تشکیل بدهم، می گفت من يك فرمانداری از جانب عمر هستم، من تابع عمر هستم، وقتی عثمان آمد روی کار می گفت: من سیزده سال فرماندارم، امیرالمؤمنین (ع) آمد سر کار نامه نوشت به او گفت: برو کنار به حضرت نوشت يك مقدار به من مهلت بده، عجله نکن در کنار زدن من، البته زمینه هایش را فراهم کرده بود ولی آنچه در باطن داشت هنوز آشکار نکرده بود. در جنگ صفین که نیروی ظاهری امیرالمؤمنین (ع) را به ضعف کشاند، آمد رفیق هایش را جمع کرد و گفت من می خواهم حکومت عربی و اموی تشکیل بدهم با وا دادن شما، نهانش را آشکار کرد و باطنش را بیرون ریخت و دیگر حساسی وارد میدان شد با هم قدرت و شماها هم باعث استحکام حکومت او و قدرت او شدید حالا قیامت با این همه جنایاتی که به دست معاویه و شیاطین دیگر انجام داد و چه ضربه ها به دین، به ملت، به ناموس، به بیت المال خورد چه جوابی در قیامت خواهی داد؟

(1) نهج البلاغه: خطبه 234 (قاصعه).

(2) نهج البلاغه: خطبه 234 (قاصعه).

(3) نهج البلاغه: خطبه 234 (قاصعه).

(4) نهج البلاغه: خطبه 234 (قاصعه).

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 396

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 234) جلسه هشتاد و هشتم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 89 / 2 / 14

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

در رابطه با ابلیس که اسم خاص است و مصداقش يك نفر است و شیطان که اسم عام است و مصداقش هر گمراه کننده‌ای است و در هر عصری و در هر روزگاری شیاطین با ابزارهایشان متناسب با همان روزگار هستند، مطالبی را در جلسه گذشته شنیدید به نظر می‌رسد ادامه بحث در زمینه‌های سه گانه لزوم بیشتری ندارد.

می‌پردازم به متن فرمایش‌های وجود مبارك امیرالمؤمنین (ع) که به آثار عملی شیاطین اشاره می‌کنند.

البته گاهی توجه مطلب به شیاطین زمان خودشان و تابعان آن شیاطین است و گاهی هم کلی بیان می‌کنند که شامل هر عصر و هر روزگاری می‌شود «استفحل سلطانه علیکم» ¹ قبل از اینکه مرید پیدا بکند، تابع پیدا بکند نیرو از مردم بگیرد يك نفر بوده دو نفر بودند يك خانواده بودند توانی نداشتند قدرتی نداشتند. این قول امام صادق است که بنی امیه را خلاصه کردند در ابوسفیان و هند و فرزندش و نوه اش یزید و می‌فرماید این سه چهار نفر که قدرتی نداشتند، توانی نداشتند که بر يك ملت پر جمعیت و بر يك جغرافیای پهناور مسلط بشوند اینها دیدند پیرو پیدا کردند، یار پیدا کردند حالا با هر نقشه و طرحی توانستند برای خودشان یار بسازند. ² کاری که رضا خان کرد اگر احوالاتش را خوانده باشید من تاریخ رضاخان را از آن وقتی که او بچه شیرخواره بود درآغوش مادرش به خاطر فقر شدید مالی این بچه را برداشته بود و از ده قالاقت در مسیر شمال از جاد فیروزکوه داشت تهران می‌آورد نزدیک گردن امام زاده هاشم که آنوقت يك اتاق گلی روی آن قبر بوده دچار برف و بوران و سرمای شدید می‌شود بچه در معرض نابودی قرار می‌گیرد او را داخل آن امام زاده می‌برد و شب را آنجا به سر می‌برد تا فردا هوا مناسب می‌شود يك قوم و خویش دوری در تهران داشتند

می آید او را پیدا می کند و بچه را بزرگ می کند حدود چهارده یا پانزده سالگی نمی توانست به خاطر نداشتن پول بچه را مدرسه بفرستد آنوقت ها بی سوادها را در مناصب دولتی راه می دادند به وسیله همان قوم و خویشش وارد ارتش می شود. خوب از آن وقت با زرنگی شروع می کند به یارگیری تا وقتی که در فوج همدان يك مقدار درجه اش بالاتر می رود آنجا هم یارگیری زیادی می کند تا منتقل به قزوین می شود در آنجا يك انگلیسی که با ارتشی ها رفت و آمد داشته زرنگی او و هیجان یارگیری او را می بیند گزارش می دهد به سفارت، سفارت به لندن تشویق می شود. انگلیس ها رفاقت با او برقرار می کنند و او را به عنوان يك مهر قوی تقویتش می کنند که اگر بنا شد به عمر قاجاریه خاتمه داده بشود مهره داشته باشند سر کارش بگذارند.

بعد زلفش را با سیدضیاءالدین طباطبایی که ابتدا روحانی و حوزه دیده بود ولی لباسش را درآورد و وارد سیاست شد و تبدیل به یکی از قوی ترین مهره های انگلیس شد و در تگون اسرائیل هم سالها در آنجا به سر می برد که من از بودن آنجا و کارهایش و دیدارهایش نتوانستم اطلاع دقیقی بگیرم لذا سالهای بودنش را در فلسطین قضاوتی نمی کنم، البته این بعد از این است که با رضاخان زلفش گره خورد از قزوین آمدند کودتای بیست و نهم اسفند را به وجود آوردند و تقریباً سید ضیاء و رضا خان که هر دو دست پرورده شیطان انگلیس بودند در هرم قدرت ایران قرار گرفتند و در این هرم قدرت بود که البته خبر این کودتا را و آمدنش از قزوین به تهران در روایتمان داریم.

خود من دیدم روایتش را که رسول خدا (ص) علائم آخر الزمان خروج زندیق از قزوین را نقل می کنند) وقتی هرم قدرت در تهران آمد خوب با آن ترفندهایی که بلد بود یادش هم داده بودند شروع کرد به یارگیری تا جایی که حتی بدن مهم مجلس شورای ملی را با خودش همراه کرد به خصوص رئیس آن روز مجلس را که يك فردی بود اهل بیرجند به خاطر فقر شدید اقتصادی آمده بود تهران در همان منطقه مولوی میدان سید اسماعیل مکتب داری می کرد و به خاطر زرنگیشان وارد سیاست شد و تا پست ریاست مجلس بالا رفت و

(1) نهج البلاغه: خطبه 234 (قاصعه).

(2) «لکل شیء آفه و آفه هذا الدین بنو امیه». (نهج الحق و کشف الصدق، علامه حلی: 312)

همان بود با عدّ دیگری از وکلا که خیلی با عجله و بدون اینکه وکلای دیگر فرصت داشتند حرف بزنند برنامه اجرا بکنند یا راه بدهند امثال مدرّس و ملک الشعرا بهار آنهایی که آزادیخواه بودند با يك قیام و قعود به عمر قاجاریه خاتمه دادند و شانزده سال خودش که شیطان نوچ شیطان بزرگی مثل انگلیس بود و سی و هفت سال هم پسرش با همدستی محمد علی فروغی که نخست وزیرش بود و یهودی زاده بود و فراماسیونر و آدم بی دینی هم بود نویسنده کتاب حکمت در اروپا که حتی در مقدمه کتابش از حکیمان اسلامی و مختصر شرح حال آنها و دانش آنها هم ابا کرد از بس که غریزه بود، با ترفند او سی و هفت سال هم محمد رضای پهلوی مسلط بر این مردم شدند.

امام صادق (ع) می‌فرماید اینها که اول کسی نبودند اینها مثل بنی‌امیه چه شد که بر يك ملت سلطه پیدا کردند و بر يك جغرافیای پهناور سفر حکومت پهن کردند امیرالمؤمنین علتش را می‌گوید «استفحل سلطانه علیکم» این رضا خان که يك یتیم بی سواد تنها بود، این معاویه که آدم گدای بدبختی بود و در مدینه گاهی سال نهم و دهم به يك اسب سوار می‌گفت آفتاب خیلی داغ است اجازه بده که من در سایه شترت راه بروم اینها بر این ملت و این کشور سلطه پیدا کردند. چگونه؟ دیدند که یار دارند، پیرو دارند، بنده دارند، برده دارند، بالاخره اینها را آماده کرده بودند به این خاطر سلطه پیدا کردند یعنی تمام نیرویشان و سلطانیشان یعنی قدرتشان تابعان و بودند پیروانشان بودند «ودلف بجنوده نحوکم» «1» لشکرش را البته در هر زمانی به مقتضای آن زمان به شما نزدیک کرد، با فرهنگ ترساندن با فرهنگ تشویق با فرهنگ خالی کردن دل مردم با فرهنگ این که مردم بگویند ما در مقابل اینها کاری نمی‌توانیم بکنیم.

ما قبل از انقلاب این جمله را می‌شنیدیم ما که در انقلاب بودیم واعظانی بودند که ما را واقعاً نصیحت می‌کردند که اگر يك منبری علیه حکومت جائز از ما می‌دیدند و پای منبر بودند با يك حالت محبت آمیزی با يك گردن کجی آن وقت‌ها ما جوان بودیم، عزیز دلم مشت با درفش، کاری نمی‌تواند بکند، مشت با سندان کاری نمی‌تواند بکند، این ترفند شیطان بود که توی دل مردم را خالی کرده بود و ترسانده بود و این فرهنگ را جا انداخته بود که ما در مقابل قدرت معاویه، ما در مقابل ارتش معاویه، ما در مقابل قدرت رضا خان کاری نمی‌توانیم بکنیم در حالی که اینها خودشان به تنهایی آدم‌های پوچی بودند.

وقتی روزولت و استالین و چرچیل از امریکا و انگلیس در سفارت لندن در خیابان فردوسی جلسه تشکیل دادند که رضاخان نباشد همین این را به او با يك مأمور اعلام کردند که جناب عالی دوره تو برای ما تمام شده است درست است که ما تو را آوردیم سرکار، ما به تو قدرت دادیم و نیرویت را تشویق کردیم ولی باید دورت بیندازیم رضاخان متوسل شد به محمد علی فروغی نخست وزیر قبلش با گردن کج آمد خان محمد علی فروغی و به محمد علی فروغی گفت: تکلیف من

چیست؟ چون می دانست که او از قوی ترین مهره های لندن است فروغی هم يك نگاهی به او کرد و با سبکی و خواری چون می دانست که دیگر کارش تمام شده است این شعر را برایش خواند:

در کف شیر نر خون خوارهای غیر تسلیم و رضا کو چاره ای

این از رشته های فرهنگی شیاطین است. با این قدرت شما چه کار می توانید بکنید؟

به او گفت: استعفايت را بنویس و نوشت و با ذلت و خواری با يك ماشین او را از تهران به بندر عباس فرستادند که خیلی جاها هم به او توجهی نکردند چون دیگر قدرتی نداشت آن زمان حدود شانزده میلیون تومان یعنی سال هزار و سیصد و بیست یا بیست و يك شانزده میلیون تومان که حالا خدا می داند که به صورت طلا جواهرات بود، چه از کاخ گلستان چه از سعد آباد چه از صندوق بانک ملی آن زمان چمدانها را پر کرده بود با مأمور انگلیس سوار کشتی کرد تمام این خزان ثروت و جواهرات که آمد در کشتی و خودش آمد سوار بشود، مأمور کشتی به او گفت شما سوار آن کشتی بشو. گفت: چشم کل جواهرات و ثروتی که با خودش آورده بود رفت لندن که من بخشی اش را در موزه لندن دیدم، خودش را هم بردند آفریقای جنوبی از آنجا هم آوردند جزیره موریس در کمال ذلت آنجا جان داد و رفت که پاداش و کیفر دور عمرش مخصوصاً شانزده سال حکومتش را ببیند.

(1) نهج البلاغه: خطبه 234 (قاصعه).

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 398

منظور یعنی شیاطین به تنهایی ضعیف هستند و ناتوانند این مردم هستند که با پیروی از آنها سلطه برای آنها درست می کنند فکر نکنید که گنهکاران در قیامت جرمشان کم است اینهایی که به شیطان نیرو و قدرت و سلطه دادند در تمام گناهان آنها شریکند. در تمام جنایات آنها شریکند وجود مبارك صدیقه کبری «علیها السلام» از جریان زمان خودش تعبیر به گوسال سامری و تابع گوسال سامری می کند اینها هم درجا روز بعد از مرگ پیغمبر این جریان را اجرا نکردند اینها قبل از مرگ پیغمبر یارگیری کرده بودند، نمی شود که يك روزه چهار نفر اهل مکه بیایند و بر يك امت مسلط شوند و بر جغرافیای کشور حاکم بشوند بدون یارگیری که نبوده است. لذا می بینید آنهایی که در سقیفه حاضر بودند غیر از سعد بن

عباده که يك مقدار مقاومت کرد بقیه خیلی راحت بیعت کردند و دست بوسیدند گفتند: خیلی ها به خاطر پیدا کردن مقام و مال و خیلی هایشان به خاطر حسادت با امیرالمؤمنین به خاطر اینکه ایشان خانه نشین شود و اینها حسادتشان فروکش بکند بردند یعنی بعد از مقدماتی که فراهم کرده بودند هم اسلحه را از دست اهل بیت گرفتند، هم بیت المال و هم حکومت، اینکه تعبیر به گوساله سامری می کند که حالا تعبیر خیلی عجیبی است گوساله سامری برای چه ساختند برای اینکه بنی اسرائیل سالم را از عبادت خدا برگردانند.

یعنی این جریان شما را ای امت از بندگی خدا دارد بیرون می آورد حالا حضرت خطرات کار را اعلام کردند که من ده شب به عنوان مبارزات صدیقه کبری تمام خطراتی را که ایشان پیش بینی می کرد تا روز قیامت برای مردم توضیح دادم.

از گفته های خود حضرت زهرا از روششان از منشان از برخورد هایشان، والا اگر یارگیری نشده بود و اینها زمینه سازی نکرده بودند يك پیرمردی که دو سال دیگر مرد این چگونه می توانست بر يك ملت سلطه پیدا کند و جغرافیای پهنوار اسلام را زیر حکومت خودش ببرد اینها در مکه کسی نبودند که هیچ شیطانی کسی نیست، اما اگر یار پیدا بکند همه نوع حملاتش را با همه نوع ابزار شروع می کند حالا می رویم با علی بن ابی طالب می جنگیم اگر بردیم که به هدف رسیدیم اگر نبردیم فرار می کنیم اینقدر پول دزدیدیم و جمع کردیم می نشینیم تا آخر عمر می خوریم «ودلف بجنوده نخوكم» با كمك جنودش و ارتشش خودش که کسی نبود يك معاویه بود که قبلا گدا بود و از پست ترین خانواده های مکه و حال پدر و مادرش معلوم بود که چه بود «فاقحموكم ولجات الذل» اینقدر کلمات عجیبی حضرت به کار گرفته که تمام زیر و بم کار شیطان و آثارش را با این کلمات بیان می کند:

«فاقحموكم ولجات الذل و احلوكم ورطات القتل و اوطئوكم اثخان الجراحه طعناً فی عیونكم و حژاً فی حلوكم» «1» «طعنا و حژاً» مفعول لأجله است به علتی این کارها را کرد که توضیح این جملات این است که سپاهش با نقش او، چون مردم دست به دامن شیطان زده عقل درستی به کار نمی گیرند اگر عقل به کار بگیرند که قدرت شیطان نمی شوند سپاه او هم اینها اشاره به معاویه است البته با نقش او شما را به بیش خواری و ذلت انداختند «اقحموكم ولجات الذل» شما را به بیش خواری و بیچارگی انداخته است شما ملاحظه کردید در حکمیت چه کلاهی در سرتان گذاشتند و چه جور عزتتان را شکستند با نقش او «واحلوكم ورطات القتل» شما را وارد ورطه های نابودی خودتان و هلاکت خودتان کردند شما را با انواع گناهان عزتتان را خورد کردند و کرامتتان را از بین بردند و ذلیل او شدید و مقام با عظمت خلافت را که مایه و استعداد شما بود و لگد مال کردند حالا ورطات هلاکت را خودمان هم می توانیم به دست بیاوریم عقلتان را از کار انداختند تاجایی که خودتان به خودتان گفتید دیگر فکر پیروزی را از سرمان بیرون بکنیم دیگر فایده ندارد و دیگر حرکتیمان ثمر نمی دهد، اینجوری عقلتان را از کار انداختند این ورط هلاکت روی فطرتان پرده کشیدند یعنی آن قطب نمای

درونتان را به طرف خدا پنهان کردند قلبتان را از حق به سوی باطل بردند شما را خادم ستمگران کردند تابوت را بردوش شما گذاشتند اینها ورطه‌های هلاکت است.

البته تا خود امیرالمؤمنین زنده بودند این برنامه‌ها خیلی اوج نداشت ولی بعد چرا ملت شدند ملت معاویه و عراق شد عراق معاویه و کوفه شد کوف معاویه در جمل بعد «**وطفوکم اثخان الجراحه**» با تیش معصیت با تیش فسق با تبر فجور به شما زخم کاری زدند «**اثخان الجراحه**» چه جوری با فرو بردن نیز گناه در

(1) نهج البلاغه: خطبه 234 (قاصعه).

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 399

چشمستان، کنایه از این است از حق بینی کورتان کردند اصلاً از من علی دست برداشتید نمی بینید «**وحرّاً فی حلوکم**» اینها آمدند خیلی عجیب است با کارد ظلم و جنایتشان اصلاً گلوی شخصیتان را بریدند، پوچ شدید از کار افتادید حالا هر چه ناله می کنم به نال من گوش نمی کنید، «**ودقاً لمناخرکم و قصدا لمقاتلکم**» اینجا کنایه از مغز است با اندیشه‌های باطلشان و سوسه‌های خطرناک مؤثرشان مغزتان را کوبیدند «**وقصدا لمقاتلکم**» تمام زمینه‌های جنگ داخلی با یک دیگر را برایتان فراهم کردند «**وسوقاً بخزائم القهر خزیمة**» در حقیقت مهارى است که عرب به بینی شتر می بست و این خزیمة باعث می شد که شتر نسبت به صاحبش انقیاد شدید پیدا کند یعنی رم نکند و چون و چرا نکند.

اینجا امیرالمؤمنین (ع) می خواهد بگوید شما را با گلوگیر کردن عقلتان مهار کردند مهار سلطه و چیره بودنشان و شما را با این مهار «**سوقاً بخزائم القهر الی النار المعده لکم**» «1» دیگر مهارتان را در دست گرفتند و ول کن هم نیستند برای اینکه شما را به آتشی که در قیامت برایتان آماده کردند سوق بدهند در این چند جمله‌ای که خوانده شد ما یک عیون داشتیم که با فرو بردن نیزه گناه در چشمستان است یعنی کور کردن بصیرتتان است، یک حلو داشتیم و یک مناخر داشتیم.

بینید چه می گوید امیرالمؤمنین از به کار گرفتن لفظ عیون و حلو و مناخر به نظر می آید اینها کنایه از این باشد که ابلیس این شیطان و جنودش بر هم وجود و موجودیت شما مسلط شدند و راحت بدون اینکه عکس العملی نشان بدهیم مهار به شما زدند با قهر و غلبه شما را به سوی دوزخ که برایتان مهیا کرده بودند دارند می کشند شما را و نمی فهمید این آثار

وجودی شیطان است آنی که در این چند جمله خیلی مهم است همین است که پای حکومت و سلطه و قدرت شیطان پناه به خدا مردم هستند.

من بچه بودم يك كسى روزهای جمعه در رادیو قبل از اخبار قصه می گفت به نام صبحی که خیلی هم بچه ها قصه اش را دوست داشتند حالا ما که رادیو نداشتیم يك وقت ما يك جا مهمان بودیم با پدر و مادرم ساعت يك و ربع قص او شروع می شد این آدم بسیار خوش زبان و خوش بیانی بود. قصه اش این بود يك حاج میرزا حسن نیکو بود که واقعاً درس آخوندی را خوب خوانده بود و يك ترجم نسبتاً عالمانه به قرآن کریم دارد. یکی دو نفر دیگر و حاج میرزا حسن نیکو و صبحی اینها به وسیل عوامل بهائیت زمان تقریباً میرزا عباس افنگی بهایی شدند مخصوصاً این حاج میرزا حسن که قبلاً روحانی بود و تا درس خارج را خوب خوانده بود که در بین آنها ملقب به آواره بود و خوش بیان و دانشمند بود شما فکر کنید با به کار گیری این آدم و آن صبحی اینها چقدر توانستند به خودشان یار اضافه کنند و با امثال اینها حق بودن خودشان به تقلب در دل مردم عوام جا بیندازند که اگر دین ما حق نیست پس این آقای نیکو چه می گوید او که از هم کتاب های شما با خبر است کفایه خوانده، رسائل خوانده، مکاسب خوانده فقه خوانده اصول خوانده، ترجمه قرآن دارد او فهمید که این دین زمانش تمام شده است آئین پیغمبر برای هزار سال بود این هم از قرآن با تقطیع آیات به تقلب به کار می گرفتند بعد که این حاج میرزا حسن پیر شد توبه کرد و برگشت و این کتاب «کشف الحیل» را نوشت که حالا نمی دانم اینهایی که به دست او بهایی شدند زنده بودند آنها برگشتند برنگشتند بالاخره عباس افنگی يك نفر بود اما با پول و با ترفندهای دیگر یارگیری کردند و خودشان را به صورت يك حزب قوی صهیونیسمی در هم جهان علم کردند که الان حزب بسیار پر قدرت و پول دار و جدیداً مثل روزگار شاه به خاطر اینکه جوان ها را بهایی کنند دخترها را بهایی بکنند در ایران هم دوباره دم و دستگاهشان را در پنهان و گاهی در آشکار راه انداختند.

آنچه که خیلی مهم است در این جملات که شیطان به تنهایی هیچ چیز نیست اما با نیرو گرفتن از مردم قدرت پیدا می کند واقعاً ما خدا را به هیچ شکلی نمی توانیم شکر کنیم که نیروی باطل نشدیم يك جمله ای موسی بن عمران در سور قصص دارد قَالَ رَبِّ بِمَا أَتَّعَمْتُ عَلَىٰ فُلْكَ أَكُونُ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ «2» خدایا با این نعمت هایی که به من دادی با نعمت هایت کمک کار ستم کاران و مجرمین بشوم نمک تو را بردارم ببرم با این نمک به دست شیطان نمکدان تو را بشکنم.

(1) نهج البلاغه: خطبه 234 (قاصعه).

(2) قصص: 17.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 400

واقعاً به قول حضرت زهرا «عليها السلام» يك دعایی دارند من این مطلب را در دعای ایشان کشف کردم که خدا را فقط به داشته‌ها نباید شکر کرد، به نداشته‌ها هم باید خدا را شکر کرد که حالا ما را از درون تشویق کرد آمده ایم نوکر اهل بیت بشویم خادم اهل بیت بشویم نیروی شیطان را کم بکنیم به رفیق‌های خدا با این منبرها با این نوشته‌ها اضافه بکنیم در هر صورت ما هر کدامان نقطه یارگیری در این جامعه برای خدا و کم کردن یار شیاطین هستیم و این کار کمی نیست کاری است که اگر يك دانه یار برای خدا درست کنیم که قطعاً يك یار از شیطان کم می‌شود.

سنی و شیعه نقل کرده‌اند پیغمبر (ص) به امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «لأن يهدي الله على يدك رجلاً خيراً لك» خیر در اینجا معنی افعّل التفضیل دارد «مما طلعت عليه الشمس او غربت» «1» به چه برسد به این که ما يك بخشی را از دست شیطان درآوریم و نیروی خدا قرار دهیم. چند تا جوان را از پای ماهواره‌ها درآوریم تبدیل به نیروی خدا بکنیم. که این هم شدنی است.

(1) الكافي: 28 / 5، باب وصیت رسول الله، حدیث 4؛ كنز العمال: 156 / 10، حدیث 28802.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 401

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 234) جلسه هشتاد و نهم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 89 / 2 / 18

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

البته اگر به قول قرآن مجید بخوانند اهل قرآن باشند اهل صراط مستقیم باشند دانستنش واجب است خیلی‌ها خیال می‌کنند واجبات الهیه فقط واجبات عملی است، نماز است روزه و حج و خمس و زکات است در حالی که به این معنا توجه ندارند که در حد دین دار شدن واقعی تحصیل معارف الهیه که بخشی از آن درباره عقاید است و بخشی از آن در رابطه با دوست شناسی و دشمن شناسی است واجب است.

وقتی پیامبر خدا (ص) می‌فرماید: «**طلب العلم فريضة**» **«1»** اینکه نماز نیست، روزه نیست، زکات نیست این معرفت است. حضرت می‌فرماید: **فريضة**، نمی‌فرماید: **واجبه**. روایت بین فريضة و واجب را فرق گذاشتند. آنچه که با کلم فريضة آمده مربوط به خود پروردگار است که در قرآن ملاحظه می‌کنید احکامی که بیان می‌کند مثل احکام ارث یا احکام قصاص و دیات در پایان آیه می‌فرماید: «**فريضة من الله**» **«2»** و واجبات آنهایی است که زیر نظر پروردگار عالم و پیغمبر اکرم یا ائمه طاهرين به صلاح دنیا و آخرت مردم واجب اعلام کردند و در این ده تا روایت این فرق بین فريضة و واجب را بیان کرده است و نمونه اش در کتب روایی فقهی زیاد است.

روایتی که عرض می‌کنم هم در وسائل الشیعه در باب صلاه است و هم در این کتاب واقعاً پرقیمت‌تر از وسائل، جامع الاحادیث الشیعه آیت الله العظمی بروجردی در مؤسسه ایشان من این کتاب را تحقیق می‌کنم این خیلی کامل‌تر از وسائل است. حالا نمی‌دانم چرا این کتاب معرفی نشده، این کتاب یا در درس‌های خارج آورده نشده است آقای بروجردی هم سعی داشتند روایاتی که نقل می‌کنند روایات قابل قبول باشد. آنجا نقل کردند سال اولی که نماز اعلام شد در مکه در پنج وقت تمام نمازها دو رکعتی بود، نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشاء سیزده سال که پیغمبر اکرم در مدینه بودند در مکه نمازها را همه دو رکعتی می‌خواندند دیگر سفر و حضر نداشت تا آمدند مدینه سال دوم که وجود مبارك حضرت مجتبی (ع) به دنیا آمد پیغمبر به شکران اینکه خدا عظیم‌ترین نعمت را که ولایت و امامت باشد به بندگان عطا کرد دو رکعت به نماز ظهر اضافه کردند دو رکعت به نماز عصر که بعد آمدند گفتند که فريضة الهی را نمی‌شود افزود ولی در سفر اعلام شد آن که مربوط به پیغمبر اکرم است حذف بشود که البته بعضی‌ها می‌گویند مسئل قصر در سفر فقط اختصاص به ایام جنگ دارد و اینکه عمومیت به آن داده شده که مسافر نمازش را قصر بخواند قبول نداریم یکی دو سه نفر که در زمان ما هم حیات دارند آنها نظرشان این است آن شکستن نماز برای خوف و میدان جنگ است نه در روزگار امنیت حالا آن بحث فقهی دارد باید در جای خودش صحبت کرد که دلائل اینها و آنهایی که می‌گویند باید در سفر نماز قصر بشود کدام قوی‌تر است.

سال سوم که وجود مقدس امام حسین (ع) به دنیا آمدند دو رکعت به نماز عشاء و يك رکعت به نماز مغرب اضافه کردند به عنوان شکران ولادت ابی عبد الله که ظاهراً پروردگار يك رکعت نماز مغرب را اجازه نداد در سفر حذف بشود آن باقی ماند.

تنها نباید تصور کرد که عبادات واجب است و ریشه عبادات معرفت است که يك وقتی در يك کتابی خواندم که محققش در سوئیس بود و از دنیا رفت، آدم دانشمندی بود، اهل تبریز بود کم و بیش دروس حوزوی خوب دیده بود، دروس روز را هم خوب دیده بود علت رفتنش هم به سوئیس این بود که در آنجا می‌خواست با نوشته‌ها و سخنرانی‌های خودش مردم را به اخلاق انسانی در اروپا برگرداند آنجا در یکی از کتاب‌هایش خواندم حرف خوبی هم هست عبادتی شایسته پیشگاه پروردگار مهربان عالم است که سه وصف این عبادت را در آغوش داشته باشد، یکی معرفت است که برای چه کسی عبادت می‌کنم و این عبادت چیست و یکی همت است که عبادت با کسالت و تنبلی و سستی و این نوع برنامه‌ها انجام نگیرد همت کند آن

(1) الکافی: 30/1، باب فرض العلم و وجوب طلبه، حدیث 1.

(2) نساء: 11؛ توبه: 60.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 402

عبادت کامل تر را از خودش ظهور بدهد و یکی محبت است یعنی عاشق عبادت و معبود باشد روی دل سیری و زورکی نباشد.

فریضه از واجبات عملی نیست، روح واجبات معرفت است، دین شناسی و دشمن شناسی، دوست شناسی است.

اگر مردم دوستان واقعی خودشان را نشناسند و اگر دشمنان واقعی خودشان را نشناسند يك زندگی آلوده و خرابی پیدا می‌کنند. امام در این خطبه دو کار کرد در ابتدای خطبه يك کار اینکه دشمن را شناساندند. شیطان و آثارش و فرهنگش را تشریح نمودند و کار دومی که کردند که برای ما بهترین درس است گرفتاران دام شیطان را از طریق عملکردش معرفی کردند حالا به جملات نورانی امام دربار شیطان پرستان نه به اصطلاحی که مربوط به يك قسمت از منطق و مکتبی است نه این را نمی‌خواهم بگویم شیطان پرستی از سور یس گرفته شده است: **الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان** «1» کلم عهد هم عرض کردم با الی اگر بیاید به معنی سفارش کردن است که اینها خیلی مهم است ما در آیات قرآن و روایات خیلی باید دقت داشته باشیم که گاهی فعل از معنای ثلاثی مجردش بیرون می‌آید یا بعضی از افعال باب استفعال می‌رود ولی معنی لازم می‌دهد که من در ترجمه‌های قرآن دیدم گاهی فعل لازم باب استفعال را به صورت استفعال متعدی

ترجمه شده است که غلط است یا مثل کلم افاء که در آیات قرآن است ما افاء الله علی رسوله «2» که نود و نه درصد از مترجمین و حتی مفسرین ترجمه کردند که ما افاء الله علی رسوله یعنی غنیمت‌های جنگی که خدا به پیغمبر برگردانده است که آدم دقت اگر بکند غنیمت‌ها پیش پیغمبر نبوده که ببرند بعد خدا زمینه سازی بکند که برگردد «افاء» با «علی» که می‌آید به معنی «رجع» نیست وقتی متعدی می‌شود با علی خیلی معنی صافی پیدا می‌کند یعنی غنائمی که خدا در اختیار پیغمبر می‌گذارد یعنی وقتی جنگ پیروز می‌شود و غنائمی که می‌ماند و خدا آنها را به پیغمبر می‌دهد این دقت هم در آیات و در روایات خیلی لازم است.

شیطان و فرهنگش چیست؟ شیطان پرستان کیانند؟ که البته در این جملات وجود مقدس امیرمؤمنان خطاب به اهل زمانشان دارند ولی مطالب منحصر در اهل آن زمان نیست چون پایان این جملات يك اشاره زیبایی می‌کنند که می‌خواهند به مفسرین نهج البلاغه بگویم که يك وقت حرف‌های من را محدود به زمان خودتان نکنید خیلی لطیف بیان می‌کند که آن يك جریان تاریخی است مخصوص به زمان من نیست من احتمال قوی می‌دهم که این خطبه بعد از حکمیت در کوفه ایراد شده باشد چون بسیاری از افراد لشکر امیرالمؤمنین معاویه‌ای شدند. تعداد زیادی از آنها هم از خوارج نهروان شدند وجود مقدس عبدالعظیم حسنی از امام جواد (ع) از امام رضا (ع) از موسی بن جعفر (ع) از امام صادق (ع) از امام باقر (ع) نقل می‌کند که در جنگ صفین یاران واقعی پدرم امیرالمؤمنین به چهل نفر نمی‌رسیدند با اینکه نزدیک پنجاه هزار نفر در آن جنگ شرکت کردند.

حالا شیطان پرستان «الا و قد أمعنتم فی البغی» «3» «بغی» یعنی تجاوز از حدود الهی تجاوز از فرمان‌های پروردگار یعنی از مرزبندی‌های خدا رد شدن خداوند با زبان پیغمبر امام معصومی را معرفی کرده است. حالا اینها از این فرمان خدا تجاوز کردند و رفتند دست در دست معاویه گذاشتند «الا و قد أمعنتم فی البغی» أمعن در لغت مبالغه در فساد است. یعنی دیگر کم نگذاشتیم شما که برده و بند شیطان شده اید در کارهای خلاف و در برنامه‌های ضد خدا کم نگذاشتید یعنی کسی که مرید شیطان بشود این می‌شود که در تجاوز کم نمی‌گذارد.

امام به تجاوزات اشاره نکردند مطلق فرمودند. اگر کتاب «الغدیر» علامه امینی را ببینید دوازده سالی که عثمان حاکم بر مردم بود و شیطان‌هایی مثل مروان حکم و معاویه کارگردانش بودند تمام حرام‌های زمان پیغمبر حرمتش شکست و حلال شد برای مردم که اوج این فساد زمان حضرت سید الشهداء چهره نشان داد

(3) نهج البلاغه: خطبه 234 (قاصعه).

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 403

که وقتی حر بن یزید در راه مکه و مدینه به حضرت گفت شمشیرها از غلاف بر ضد تو در عراق بیرون آمده کجا می‌روید. امام نوشت: «انّ هؤلاء» یعنی این ملت «قد لزمو طاعة الشيطان» «1» خوب این شیطان که بوده است در آن زمان یزید خیلی عجیب است «لزمو طاعة الشيطان» اینها ملتزم شدند و پایشان را در يك كفش کردند که از این شیطان اطاعت کنند «وتولوا طاعة الرحمن» به کل اطاعت از پروردگار را رها کرد اینها شیطانی‌ها هستند که ببینید شیطان چه بلایایی به سرشان می‌آورد. البته از طریق شکم و شهوت و خیال «وتولوا طاعة الرحمن و اظهروا الفساد و عطّلوا الحدود» تمام حدود خدا را تعطیل کردند، یعنی ملت علنی شراب خوار شدند. یعنی تمام زحمات پیغمبر به نابودی کشیده می‌شود «واستأثروا بالفیء» استأثر از باب استفعال «استأثروا بالفیء» بیت المال را ملک خودشان و قوم و خویشان کردند. ویژه خودشان کردند مال خدا را در بیت المال «وأن ی احق بهذا الأمر» من از همه بر این اوضاع سزاوارترم.

معلوم می‌شود در زمان امیرالمؤمنین همه جور گناهی اوج می‌گرفته در زمان حضرت مجتبی شدیدتر شد این اوج در زمان امام حسین (ع) به نهایت رسید این اوج خدا می‌داند اینهایی که تابع شیطان هستند قیامت با چه باری وارد بر خدا می‌شوند «وافسدتم فی الارض» کلم ارض در زمان خودشان تمام مملکت من و تمام عراق و تمام این نواحی که در اختیار من است تباه کرد. مردم را می‌کشند، توهین به مردم می‌کنند، مردم را آواره می‌کنند، مردم را زجر می‌دهند، به یهودی و مسیحی و زن و مرد رحم نمی‌کنند، شما عاملش بودید. «وافسدتم فی الارض مصارحه لله بالمناصبه» شما آشکارا در برابر پروردگار عالم سینه سپر کردید، یعنی کارتان به جایی رسیده که در مقابل خدا ایستاده‌اید چه می‌گویید «مبارزة للمؤمنین بالمحاربة» و شما در میدان جنگ با اهل ایمان که رأسش حضرت بود، عمار بود، مالک اشتر بود و دیگران بودند شما با تمام اهل ایمان به جنگ بلند شدید چه جنگی که برگشتند گفتند علی کافر شده است. ما را از عراق، کوفه و مدینه و این طرف و آن طرف آورده با مردم شام جنگیدیم و چندین نفر را کشتیم حالا که معلوم شده با این چند صد قرآنی که سر نیزه کردند اینها اهل قرآن بودند اینها اهل قبله بودند و امیرالمؤمنین ما را آوردند و اینها از امیرالمؤمنین برگشتند «مبارزة للمؤمنین بالمحاربة» حالا چقدر حضرت احساس خطر کردند که دو بار می‌گویند «فالله الله» خدا را، مراقب خودتان ببینید. دوباره می‌گوید خدا را، مراقب خود ببینید یا بهره‌یزید پروا بکنید «فی کبر الحمیه» از این تکبر متعصبانه که حاضر نیستید فرمان‌های خدا را در قرآن و گفتار پیغمبر و من را گوش بدهید خدا را خدا را و «فخر الجاهلیه» دیگر بس است. فرهنگ

جاهلیت افتخاری نیست. تیره بختی است «فإنه» که این کبر تعصب آمیز و افتخار به همان خلق و خوی جاهلیت «ملاقح الشنان» تولید کنند کینه‌ها و دشمنی‌ها است لقاح تولید کننده و زاینده است. و «منافخ الشیطان» دام شیطان است «اللاتی خدع بها» به همین کبر به همین فخر دیدید دیگر بعضی‌ها چه جور در مقابل اسلام به خاطر غریزه بودنشان سینه سپر می‌کردند و می‌گویند اسلام چه چیزی دارد و اسلام چه آورده است. اصلاً نیامده اسلام را بشناسد بفهمد و افتخار هم می‌کند که فرهنگش فرهنگ اروپا و آمریکا است وقتی این حالت به آدم دست می‌دهد در مقابل خدا می‌ایستد «ملاقح الشنان و منافخ الشیطان» این بادی است که شیطان به دماغ شما انداخته «اللاتی خدع بها الامم الماضیه» تمام امت‌های گذشته را با همین تکبر فریب داد.

«والقرون الخالیه» روزگاران گذشته را با همین کبر بد بخت کرد حتی «اعنقوا فی حنادس جهالته» حنادس سه شب آخر ماه را می‌گویند که ماه در محاق است و تاریکی کامل حاکم است اینها را به ریسمان تاریک جهالت بست و «ومهاوی ضالته» در چاله‌ها و چاه‌های گمراهی انداخته است کاری با آنها کرد «ضالته ذللا علی سیاقه»

(1) بحار الانوار: 381/44، باب 37.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 404

که شتر بانی او را قبول کردند رامش شدند که هر کجا می‌خواهد آنها را ببرد «سللا فی قیاده» آسان در دست رهبریش سر گذاشتند.

اینجا است که می‌گوید این مطالب را مخصوص زمان من قرار ندهید «امراً» این کبر و این افتخار بر فرهنگ‌های زمینی چیزی است که «تشابهت القلوب فیه» تمام دها در دوره تاریخ با همدیگر مشابهت دارند در هر دلی که وارد بشود شیطان پرست می‌شود «وتتابع القرون علیه» هر روزگاری این کبر بلاها بر سر مردم آورد «وکبراً تضایقت الصدور» به این حالت خطرناک خود بزرگ بینی چیزی است که سینه را تنگ می‌کند.

این ترجم جملات که ابتدای جملات فرمود: «افسدم فی الارض» ما مواردی از فساد را در قرآن می‌بینیم سوره بقره آیه دویست و پنج این آیه از آیات عجیبی است که انگار امروز بیان شده است و وضع و حال مردم این روزگار را می‌گوید.

شیطان پرستان را اِذَا تَوَلَّى «1» وقتی روی برمی گردانند از خدا سَعَى فِي الارض تمام قدرت و نیرویشان را به کار می گیرند و يَهْلِكُ الْحَرْثُ وَ النِّسْلُ تا زراعت را نابود بکنند و نسل را به تیره بختی بنشانند.

شما شاید خیلی هایتان یادتان نباشد من آن وقت را کاملاً یادم است آمریکا از بزرگ ترین تولید کنندگان گندم بود هر کشوری را که استعمار کرد با کمک اسرائیل شروع به نابود کردن کشاورزی آن کشور نمود از جمله در کشور ما دو تا کار خیلی خطرناک کرد که اینها واقعاً قابل بخشش نیست.

در بخش کشاورزی یکی اصلاحات ارضی کرد البته اسلام با هیچ ارباب ظالمی همدست نیست. اما يك عده ای هم بودند که اینها زمینهای فراوانی داشتند آدمهای بدی نبودند، می کاشتند آدمهای ظالم به رعیت نبودند اینها در کل کشور گفتند الغاء ارباب و رعیتی یعنی معنی ندارد يك تاجر سی هکتار زمین داشته باشد و مثلاً نود و هشت درصد از محصولش را ببرد زمینها را از کارگران کار گرفتند و به رعیتهایی که پول نداشتند دادند، نمی توانستند تراکتور بخرند نمی توانستند چاه بزنند آنها هم اول کار خیلی خوشحال شدند که مالک زمین شدند بعد دیدند نمی توانند کار بکنند زمینها را گذاشتند و آمدند به تهران اغلبشان کارگرهای ساختمانهای خواهران و برادران شاه شدند که یکی از آنها در منطقه اکباتان نزدیک فرودگاه ساخت و سازهای وسیعی کردند زمینها را نابود کردند و بیکارها را به کار عملگی برای خودشان کشاندند. این يك جنایت که کشاورزی را نابود کردند.

يك جنایت دیگرشان این است که از کشور خودشان کرم تولید شدهای را آوردند و در از چشم مردم کنار زمینهای برنج از گرگان تا آستارا رها کردند که هم برنج نابود بشود هم سمشان به فروش برود.

يك برنج کار به من می گفت ما این کرمها را می گذاریم در فریزر نمی میرند در آب جوش هم نمی میرند و يَهْلِكُ الْحَرْثُ وَ النِّسْلُ در نسل هم که ملاحظه می کنید با عوامل داخلی شان چه بلای عظیمی بر سر نسل از طریق فرهنگ سازی روابط نامشروع ایجاد کردند و از طریق سایتها و ماهوارهها و پخش سی دیهای مجانی که کثیف ترین فیلمها را دارد. تریاک و هروئین و شیشه و کراک و مواد دیگر جوانان ما را آلوده می کنند. نسل ما را از نظر تربیت و دین اخلاق فاسد کردند وَاللَّهِ لَا يَحِبُّ الْفُسَادَ خداوند فساد را دوست ندارد.

(1) بقره: 205.

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 234) جلسه نودم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 89 / 2 / 19

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

در این جملائی که امروز خوانده می شود وجود مبارك امیرالمؤمنین (ع) به يك واقعیت بسیار مهمی مردم را هدایت می کند که از این هدایت گری ایشان که متأسفانه تا الان هم جوامع کشورها و هم جامعه بین المللی نپذیرفته. که اگر جوامع محدود کشورها یعنی ملت های هر مملکتی و جامعه جهانی می پذیرفت، قطعاً وضع کشورها در این هزار و پانصد ساله اینگونه نبود و وضع جامعه جهانی امروز هم اینگونه نبود.

امام مردم را هدایت می کنند که در مسئله مفاسد و شیطنتها و خرابکاری ها با همه وجود «فجعلوا علیه حدکم و له حدکم» «1» با تمام وجود و نیرو سراغ علت برویم.

اگر علت و معلول ها زده می شوند و با از بین بردن چند معلول و برپا ماندن علت این شجره خبیثه مرتب میوه زهرآگینش را پخش می کند. این راهنمایی را حضرت کردند.

نامه ای که مرحوم سید جمال الدین اسد آبادی به میرزای شیرازی نوشتند. کمپانی رژی که يك کمپانی خبیث انگلیسی بود و مجوز برپایی اش را از ناصرالدین شاه گرفت دهنی برای خوردن دین و فرهنگ و هویت و کرامت ملت ایران باز کرده بود. آن نامه خیلی خواندنی است. سید جمال الدین يك آخوند آگاه به جریانات زمان است. و این امتیاز بسیار مهمی برای او بود.

بعد از او آن که خیلی آگاه به زمانش بود، مرحوم آیت الله حاج شیخ فضل الله نوری بود، که در تهران از همه علمای تهران به جریانات زمانش آگاه تر بود و البته يك روحانی آگاه به زمان در حد توان و قدرت و علم خودش مثل حضرت امام که سال چهل و يك از همه روحانیون ایران نسبت به خطر امریکا و اسرائیل آگاه تر بود. امریکا خودش را يك چهره محبوبی در کل ایران جا انداخته بود و کسی پرخاش به امریکا نداشت. ایشان که با شناختی که از جریانات زمان داشت تمام دشمنان را توانست به مردم معرفی بکند و اثرگذاری هم بکند. نامه ای به میرزا می نویسد که مبارزه کردن با معلول

فایده‌ای ندارد باید سراغ علت رفت یعنی این حکومت را باید از ریشه درآورد و يك حکومت قرآنی و الهی برپا کرد و همین را به میرزا رضای کرمانی مرید و شاگرد خود القا کرد که ریشه باید زده شود. و تا وابسته‌های به ریشه از بین برود. البته میرزا رضا هم يك گلوله به ناصرالدین شاه زد و او را کشت ولی آن ریشه‌های دیگری که وابسته به این ریشه بودند زنده ماندند و دوباره همان حکومت را برپا کردند یعنی مظفرالدین شاه را آوردند که اطرافیان بسیار آلوده و دزد و فاسدی را داشت و ملت را بیشتر گرفتار کردند.

امام علی (ع) می‌فرماید: «فاصبح» یعنی اصل کاری در هر روزگاری که زمان خودشان معاویه بود سران نهروان بودند، سران جمل بودند. حالا سران جمل که به دست خودشان نابود شدند طلحه و زبیر را که امام نکشت اما بالاخره با نابود شدن این شیاطین، ریشه آتش جمل خاموش شد. «فاصبح اعظم فی دینکم جرحاً» «2» این خیلی جمله عجیبی است.

کلمه دین را حضرت در این جمله به کار بردن که این شیطان است که زخم به دینتان می‌زند. دین مایه سعادت دنیا و آخرت مردم است. زخم زدن به دین این است که در حقایق دین تحریف ایجاد بکنند.

يك سفری معاویه به مدینه داشت این خیلی قابل توجه است يك جمله‌ای هم امام صادق (ع) دارند آن هم خیلی قابل توجه است. معاویه در مدینه گفت که من به نماز مردم کار ندارم، به روزه مردم هم کار ندارم، به حج مردم هم کار ندارم، به ابن عباس گفت: از تشکیل جلسات قرآن برای تحکیم مفاهیم قرآن به شدت بپرهیز و الا کشته می‌شوی.

اگر این جلسات قرآن مردم را به معنای واقعی شرك هدایت می‌کرد و پرچم توحید را برافراشته می‌کرد که اطاعت فقط از معبود حق و پیروی از فرهنگ بنی امیه یعنی شريك قرار دادن در ربوبیت خدا، نه در خالقیت.

(1) نهج البلاغه: خطبه 234 (فاصعه).

(2) نهج البلاغه: خطبه 234 (فاصعه).

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 406

آیا زرتشت پیغمبر خدا بوده و بعد دینش را تحریف کرده اند یا مدعی بوده است یا نه، طبق نگاه بعضی‌ها وجود خارجی نداشته است. مثل عبدالله ابن سبا که می‌گویند مؤسس مذهب تشیع او بوده است ولی اولین کسی که مخالفت کرد به

اینکه باید این موجود يك موجود افسانه‌ای و ساختگی باشد وجود خارجی نداشته است. دکتر طه حسین مصری وزیر آموزش و پرورش کشور مصر که نزدیک صد و ده جلد کتاب دارد چهار سالگی بر اثر بیماری آبله هم کور شده است و هیچی نمی‌بیند اما اینقدر درس خواند تا به درجه دکترا رسید. آن زمانی که این آدم از مهمترین دانشگاه مصر دکترا گرفت و مدتها وزیر آموزش و پرورش شد در مملکت مصر و در دنیای کوری و تاریکی که در آن قرار گرفته بود تاریکی مادی صد و ده جلد کتاب نوشت.

اولین کسی بود که تلویحا گفت عبدالله بن سبا آدم افسانه‌ای بوده است که بعد مرحوم علامه عسگری آمد این کتاب عبدالله بن سبا را نوشت که تحقیقات بسیار عالی کرد من با ایشان ارتباط خوبی داشتم ایشان هم به من محبت داشتند و من سفارش می‌کنم برای شناخت مکتب اهل بیت مجموع کتابهای ایشان را حتما بخوانید خیلی مهم است.

حالا آیا در زمان همه انبیا دین يك دین بوده است؟ آیا ثنویت واقعا مربوط به شخص زرتشت که عالم دو آفریدگار دارد، يك آفریدگار خیر يك آفریدگار شر، نمی‌دانم مربوط به زمان خود او بوده است و یا اصلا وجود خارجی داشته است یا نه.

آن دینی که عامل سعادت است، دین خدا است. به شرط اینکه مردم دین خدا را بفهمند. اطاعت از چهره‌های ضد خدا یعنی شريك قرار دادن در ربوبیت خدا، د تشکیل خدا در قانون گذاری خدا این اطاعت شرك است. مشرك زخم به دین می‌زند، می‌آید در مدینه می‌گوید قرآن مفاهیمش تدریس نشود، به مأمور هم پول هم می‌دهد و سختگیری هم می‌کند نمی‌گذارد مفاهیم قرآن درك بشود. مردم قانع به همان قرائت بشوند.

امام صادق (ع) می‌فرماید: نگذاشتم بنی امیه شرك که اطاعت از ضد خدا است و شريك قرار دادن در ربوبیت خدا برای مردم روشن بشود. مردم از هر ستمگری و از هر ضدخدایی حرف گوش می‌دهند هیچ توجهی هم ندارند شرك است. و از زمان سقیفه تا الان که کار دست آخوندهای عربستان افتاده دائم در دین خدا ایجاد تحریف می‌کنند.

امام می‌فرماید: «فاصبح» شیطان ظهور کرده است، «اعظم فی دینکم جرأاً» و عجیب‌تر از این جمله که خیلی درد است. این جمله اواخر عهدنامه مالک اشتر است که به مالک می‌فرماید زمانی که حاکم بودند و هنوز این بلا را حل نکرده بودند.

به مالک می‌فرماید: «فدكان هذا الدين أسيراً في أيدي الاشرار» «1» خیلی عجیب است نمی‌گوید مردم را به اسارت گرفتند اهل سقیفه یا بنی امیه دین را اشرار به اسارت گرفتند که کسی دین فهم نشود. يك ظاهر مسلمانی داشته باشد به

همین قانع باشد که جهنم نمی رود و بهشت می رود. با يك میلیارد و اندی مسلمان در کشورهای خودشان چقدر فساد زیاد است دنیا هم که بی دین است.

«فاصبح اعظم فی دینکم جرحاً» شیاطین از نظر زخم زدن به دینتان کاری می کنند که دین را رها نکنید یا مفاهیم واقعی دین را نفهمید. «وآوری فی دنیاکم قدحاً» برای آتش افروزی یعنی شیوع فساد در زندگی اینها شدیدتر از اصل کاریها هستند. «من الذین اصبحتم لهم مناصبین» از لشکری که به میدان آوردند يك مشیت مردم عوام بدبخت را اینها را به جنگ شما و «علیهم متألین»، که اجتماع کردند که شما را نابود بکنند. سران در زخم زدن به دین و آتش افروزی در دنیایان از اینهایی که روبرویشان هستید قویترند و بدترند و کثیف ترند آنها فهمیده کار می کنند و نیرویی که در اختیارشان است مثل خود آنها نمی فهمد.

و بعد حضرت می گوید هر چه خشم و قدرت داری «فاجعلوا علیه» علی در اینجا به معنی زیان است بر ضد آنها هر چه خشم دارید. برای دفعشان به کار ببرید، و در این مبارزه با او از هیچ کوششی بخل نورزید مردم زمان خودشان که گوش ندادند بعد هم که حضرت شهید شدند غیر از يك تعداد معینی که آنها بعضیهایشان تك تك شهید شدند یا به زندان افتادند یا مخفی زندگی می کردند. تقریباً بیشتر ملت معاویه ای شدند، بعد هم یزیدی شدند، بعد هم مروانی شدند، بعد هم مأمونی و هارونی شدند، و همین جور بعد هم تحت

(1) نهج البلاغه: نامه 53.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 407

سیطره خوارزمشاهیان و سلجوقیان و این دولت های عثمانی قرار گرفتند و در نهایت زمینه جوری بود که حرکت امت با چنین شیاطین حرکت سراشپی و به طرف سقوط شد و در این چهارصد ساله اخیر بلاهای زیادی شیاطین خارجی و داخلی به سر ملت های اسلامی آوردند، يك نمونه اش اسرائیل است.

امیرالمؤمنین (ع) می فرماید:

دنبال آنها بروید با اصل کاری‌ها، ریشه‌ها، علت‌ها، جهاد مستمر داشته باشید. الان هم اگر مواظب این مملکت نباشند اندك اندك ضد دینها دارند احساس می‌کنند که بعد از سی سال دو مرتبه زمینه تسلطشان دارد بر ما فراهم می‌شود.

«فلعمر الله» به بقاء و ابدیت خدا قسم. این خیلی قسم مهمی است. «لقد فخر علی اصلکم» آن اصل کاری این شیاطین که برای اینها فرهنگسازی کرد او از حسب شما عیجوبی کرد. شما را کوچك کرد، شما را پست کرد، پست نبودید خلیفه الله بودید ولی پست کرد شما را به ریشه خودش فخر کرد تربیت شدگان او هم که در آن زمان معاویه بود و الان سردمداران دولت‌ها هستند آنها هم همان حالت را دارند تمام ملت‌ها را پست می‌کنند. صهیونیست می‌گوید: ملت برتر یهود است. آلمان می‌گوید: ملت برتر نژاد ژرمن هستند. بقیه داخل آدم نیستند و سیاه و سفید جهان پستانند.

آمریکا تا سال پنجاه و شش هفتاد هزار نیرو در ایران داشت. رؤسای اصلی ارتش، نیروی دریایی و هوایی و زمینی مستشاران آمریکایی بودند با افسرانشان و سرپازانشان خلاصه تمام حکومت ایران در اختیار آنها بود بعضی از سرهنگ‌ها و سرتیپ‌ها آن زمان پای منبر می‌آمدند و به ما می‌گفتند که ما هیچ اراده و فرمانی از خودمان نداریم و خیلی هم به ما بد می‌گذرد که يك سروان آمریکایی بر ما سرهنگ تمام و بر ما سرتیپ حکومت میکند و آن زمان که حقوق يك سرتیپ ما صد هزار تومان بود حقوق يك سروان آمریکایی پانصد هزار تومان بود دویست هزار تومان هم حق توحش می‌گرفت که آمده بین وحشی‌ها، یعنی ما ملت ایران را این شیاطین وحشی می‌دانستند. همان اخلاق ابلیس که به بقاء و ابدیت حق قسم او نسبت به وجود شما فخر فروشی کرد.

در سوره اعراف فرموده است: **خلقتی من نار و خلقته من طین «1»** من به این سجده کنم این موجود پست خاکی است؟ در مصر، اردن، یمن، غیر از حقوقمان حق توحش هم باید به ما بدهید شما قرآن را ببینید یهودی‌ها در قرآن می‌گویند: **نحن ابناء الله «2»** درباره بقیه مردم حرف نمی‌زنند. اگر برویم جهنم نمی‌رویم **ایاماً معدودات «3»** به خاطر چهار تا گناه و دو یا سه روز جهنم است. **نحن ابناء الله**، نه اینکه خدا پسر زاییده است یعنی ما به خدا عین نزدیکی پسر به پدر نزدیکیم. از این قبیل فخر فروشیها داشتند. الان هم که در نزد آنان ملت‌ها همه پست و موجود برتر آمریکا و آلمان و اسرائیل و صهیونیست است.

این **خلقتی من نار و خلقته من طین** الان به این شکل ظهور کرده است.

اینجا سعدی يك شعر مفصل زیبایی در بوستانش دارد که من سه چهار خطش را انتخاب کردم برایتان بخوانم.

اولاً که ریشه ما که خاک است و ریشه ارزشی است.

خاك منبع ميلياردها نعمت و منبع ثروتهای گوناگون در اين عالم است.

نفت از خاك است، طلا از خاك است، نقره از خاك است، آهن از خاك است، مس از خاك است، انواع عناصر از خاك است، باغها و بوستانها از خاك است.

اميرالمؤمنين (ع) در كوچه روی خاك خوابیده بود پيغمبر آمدند رد شوند صدایشان کردند یا اباتراب چه لقب مهمی!

یعنی ای پدر تمام نعمتها و ثروتها، یا اباتراب یعنی پدر تمام ثروتها و نعمتها ما موجود ارزشی هستیم نار آلهایی که اصل ما دارد ندارد.

(1) اعراف: 12.

(2) مائده: 18.

(3) آل عمران: 24.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 408

ز (خ) اك آف) ريدت خداون) د پ) اك تو ای بنده افتادگی كن چو خاك

حريص و جهانسوز و سرکش مباح ز خاك آفريدت چو آتش مباح

چ) و گ) ردن كشی) د آتش هولن) اك به بيچارگ) ی تن بينداخت خاك

چ) و آن سرف) رازی نب) ود اين كم) ی از آن دی) و ك) ردند از اين آدمی

من بچه بودم مدرسه نمی رفتم يك روحانی در تهران داشتیم معروف بود به سید علی مفسر این هر شب در مسجد خود تفسیر می گفت مشتری هم زیاد داشت. مطالعات و تحقیقات خود را نوشت به نام کتاب «مقتريات الدور» که ده جلد است.

در جلد اول تفسیرش يك بحثی راجع به شروع قرآن دارد. که چرا قرآن با حرف «ب» شروع شد. با «الف» شروع نشده است. «الف» که راست قامت است «الف» که اولین حرف از حروف تهجی است. ایشان ذوقی بحث می کند و

می گوید «الف» چون شاخ و سینه کشیده است یعنی راست ایستاده که ما هستیم ولی حرف «ب» با اینکه يك نقطه هم از «الف» اضافه دارد ثروتمندتر است افتاده است و خود را خاکی نشان داده است. خداوند متعال به خاطر این فروتنی حرف «ب» در عالم تکوین احترام کرده و مزد به آن داده قرآنش را با این حرف شروع کرده.

چون سرفرازی نمود این کمی از آن دیو کردند، از این آدمی

«فلعمر الله لقد فخر علی اصلکم» حاضرید تحمل کنید «ووقع فی حسبکم» وقع یعنی عیجوبی کردن حسب شما را تحقیر می کند و به خدا گفت به اصل کاریشان أسجد لمن خلقت طیناً «1» به خاک من سجده کنم؟

در دو جمله چقدر زیبا مطلب گفتند: «اجلب بخيله عليك» سواره هایشان به شما تازانده اند «قصده برجله سبيلکم» راه را آمده که به شما بگوید که به سعادت نرسید تا سوار شوید.

«يقتنصونکم بكل مکان» در هر مکانی شما را به دام می اندازد برای او دریا و شهر و قریه و زیارتگاه و حرم مطرح نیست که کجا به دامتان بیندازد.

در سفری به من گفتند يك جاده جدیدی زده شده است از کوهستان از اینجا سی چهل کیلومتر نزدیکتر به شیراز واقعا هم کوهستان خالی بود هنوز درصد بالایی از خانه ها همین خانه های گنبدی، گلی، خشتی بود باور کنید. يك چنین دهی که بالای نود درصد آن ماهواره داشت.

فکر می کنید با این وضع بچه های عشایر بچه های با تربیتی می شوند دخترهایشان با تربیت می شوند؟ دیگر همسرانشان رودریاستی ندارند به این دست های پینه بسته و چهره های آفتاب خورده اگر تقوا نداشته باشند. «يقتنصونکم بكل مکان و یضربون منکم کل بنان» این جنایتکاران اصل کاری، آنها به هر شکلی شما را می زنند که از دین قطع کنند و بنان دستتان را قطع بکنند.

وقتی گیرشان افتادید «لا تمتنعون بحيله» دشمن می تواند شما را نظارت کند «ولا تدفعون بعزيمة» شما می توانید دفعشان بکنید هیچ تصمیمی نمی توانید علیه آنان بگیرید وقتی خودتان زمینه تسلطشان را فراهم کردید «فی حومه ذل» چرا که دام آنها دریای عمیق خاری است «وحلقه ضيق» و تمام چاره را به شما مسدود می کند «وعرصه موت» زمینه هلاکت شخصیت برایتان فراهم است و آنها «وجوله بلا» میدان انواع آسیب ها را حلقه وار دورتان می کشند و اگر فکری نکنید و دفعشان نکنید کاملاً محکومتان می کنند و به بردگی خودشان می کشند.

(1) اسراء: 61.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 409

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 234) جلسه نود و یکم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 89 / 2 / 20

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

به نظر می آید قسمت اول خطب قاصعه سه موضوع اساسی را مطرح می کند یکی معرفی شیطان به معنای عام است که گاهی مثل هم به ابلیس می زند که در حقیقت مبدأ فرهنگ شیطانی را معرفی بکند و نشان بدهد که مردم تصور نکنند فقط ابلیس است بلکه هر کسی که آلود به فرهنگ او است و هدف او را دنبال می کند يك شیطان است با این اسم عام، البته شیاطین انسی، اسامی خودشان را دارند ولی چون فرهنگ آن شیطان اصلی دینشان است و بر اساس همان فرهنگ عمل می کنند دیگر خداوند متعال اسم خاص کسی را تا پایان نزول قرآن نیاورده است به همان لفظ عام بیان می کند مطلب را در ابتدای سور بقره که نزدیک بالای ده آیه دربار منافقین است دارد **وَ إِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ «1»** در مدینه تنها يك عدد شیطان نبوده است که غرق در فرهنگ ابلیسی بوده و کار همان را هم بین مردم دنبال می کرد، بلکه متعدد بودند، تعدادشان از سه به بالا بود با جمعی که خداوند آن را در آیه به عنوان شیاطین آورده است **وَ إِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ** در سور انعام هم همین جمع را آورده است **وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ «2»** که هر پیغمبری در برابر دینش در برابر ابلاغ رسالت در برابر خواستش و طرحش شیاطینی بودند بعد هم لازم است انسان زمان شناس باشد که آیات قرآن و فرمایش های پیغمبر و ائمه را به گذشت محض تفسیر نکند چون تا آمدن امام دوازدهم هیچ ملتی و هیچ کشوری خالی از شیاطین نیستند.

يك نکته را هم بدانیم به اندازه ای که شیطان و شیاطین مورد نفرت و غضب و لعنت پروردگار هستند، ایستادگان در برابر آن شیاطین مورد محبت و لطف و رضایت و عنایت پروردگار هستند آنها اگر در سرآشویی پستی به سرعت دارند حرکت می کنند ایستادگان در برابر آنها به سرعت صعود الی الله دارند، یعنی يك حرکت رفعتی دارند و آدم های باارزشی هستند شما

در بعضی از دعاها و روایت کلمه ثغور را می بینید «مرزها»، که ائم ما علما مکتبشان را یعنی شما و آنهایی که در دوره های گذشته بودند حافظ ثغور معرفی کردند کاری که خود انبیا و ائم طاهرین داشتند مرزبانان که با قلمشان با زبانشان با بصیرتشان با فعالیت های گوناگونی که دارند تا جایی که امکان دارد راه نفوذ شیاطین را بر ایتام اهل بیت که همین شیعیان هستند می بندند و همین مرزبانی و ایستادن و مبارزه کردن و سد کردن راه دشمنان که می خواهند رخنه در ایمان و عقاید و اخلاق مردم کنند این عالی ترین عمل ارزشی پیش پروردگار است.

در ذیل آی [**مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا**]
«3» بالاخره ما نمی توانیم بگوییم در گرفتن مفاهیم آیات قرآن بی نیاز از اهل بیت هستیم قرآن مجید تأویل دارد خود خدا می گوید **وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ** **«4»** باید از آنها پرسید خوب منظور این آیه فقط قتل ظاهری است و احیای ظاهری است که من مانع قطع حیات کسی بشوم.

امام صادق می فرماید: «نه این قتل يك قتل دیگر هم هست و آن قتل شخصیت و دین و کرامت انسان است، احیا احیاء روح انسان است در مدار دینداری حالا خود قرآن مجید، ارزش کار را ببینید، چقدر گسترده بیان کرده است اگر کسی يك نفر را به هدایت احیا بکند که ما بر این معنا از سور انفال دلیل داریم [**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ**] **«5»**

(1) بقره:.

(2) انعام: 112.

(3) مائده: 32.

(4) آل عمران: 7.

(5) انفال: 24.

این حیات چه حیاتی است حیات بدنی که نیست] **أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا** [یعنی همین هدایت] **يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا** [«1» حیات در این آیه همان حیات سور انفال و انعام می باشد.

منظورم این جمله امام ششم است، ارزش هدایت که می گوید: یا بن رسول الله! کنار دریا ایستاده اند دو نفر دارند غرق می شوند یکی در آب دارد غرق می شود، یکی در گمراهی دارد غرق می شود، یکی در دریای آبی است یکی در دریای ضلالت است، من هم قدرت نجات یکی از آنها را دارم تکلیفم چیست فرمود: آن کسی که در آب دارد غرق می شود و ناله می کند و استغاثه می کند دلت به حال آن نسوزد بگذار بمیرد، بیا برو سراغ آنی که دارد گمراه می شود او را هدایت کن.

شیاطین و این مرزداران مقابل شیاطین که شیاطین رحیم هستند و ملعون هستند مرزبانان کریم هستند و اصحاب یمن هستند و اگر خوش بین تر باشیم مقرب هستند این ارزش مرزبانی است که در این زمینه به خصوص روزگار ما جای کار زیادی است.

ای عزیزان احساس خستگی نکنید احساس کسالت نکنید و این چند روز کوتاه عمر را در این مرزبانی نهایت فعالیت را داشته باشید شما ببینید يك خانمی که آسیب دیده بود بین در و دیوار آزدگی شدید پیدا کرده بود و حقشان را روز روشن به غارت برده بودند، ابدأ احساس ناامیدی و کسالت نکرد بلند شد آمد مسجد، با همان آزدگی بدنی، دولت روزگارش را به محاکمه کشاند یعنی مسجد را تبدیل به دادگستری کرد و خودش شروع کرد به محاکمه کردن که همین خطب مسجدشان را ببینید، اصلاً نشان می دهد که ایشان دریایی از دانش حقوق و قدرتمندی در وکالت بوده است از طرف پیغمبر از پیغمبر دفاع کرد، از طرف امیرالمؤمنین از امیرالمؤمنین دفاع کرد، از طرف آیندگان تا قیامت از آیندگان دفاع کرد و دفاعش را ادامه داد یعنی به مسجد خاتمه پیدا نکرد، در خانه هم که آمد سکوت نکرد، دسته دسته زنهایی که می آمدند دیدنش، در همان بستر محاکماتش را ادامه داد تا از دنیا رفت و این محاکمات بر پای قوی ترین مسائل حقوقی و وکالت دعاوی است که تا الان ذره ای ایراد به آن نتوانسته اند بگیرند، در آینده هم نمی توانند ایراد بگیرند.

و همین محاکمه برای اهل انصاف در باطل بودن طرف مقابلش و در غاصب بودن طرف مقابلش و در اینکه اینها روز روشن دزدی کردند و سرگردن حیات انسانیت را گرفتند واقعاً کافی است اصلاً خسته نشد در این زمینه ها این يك مرزبانی خاتم هم هست، حد اقل سنشان را می گویند هیجده، حداکثر بیست و پنج سال، بالاخره يك خانم جوانی که روز روشن، بود و نبودشان را غارت کردند و حتی منبع درآمد خانوادگی را بردند اصلاً احساس ناامیدی از مبارزه نکرد چون مبارزه اش الگو شد و بقاء پیدا کرد آنقدر آن مبارزه با ارزش بود که در روایتی از امام دوازدهم نقل شده است «**فِي إِبْنِهِ رَسُولُ اللَّهِ اسْوَهُ حَسَنَةً**» «2» حضرت زهرا نمی گوید، می فرماید: مادرم حضرت فاطمه برای من سرمشق است، سرمشق

برای برپا کردن عدالت، سرمشق برای کوبیدن ظلم برای شکستن کمر بیدادگری نباید احساس خستگی کرد، خصوصاً در این روزگار که ملاحظه می‌کنید مسیحیت با تمام توان صهیونیست با تمام توان، اینها شیاطین روزگار ما هستند.

اینکه پروردگار به لفظ عام بیان کرده است باید مورد توجه ما قرار بگیرد که آیات مربوط به شیطان محدود به روزگار پیغمبر نیست یا فرمایش‌های امیرالمؤمنین محدود به روزگار خودشان نیست، هر روزگاری شیطان بسیاری دارد ولی باید ترفندهایشان را شناخت، مکتبشان را شناخت، ابزارشان را شناخت، امام صادق (ع) می‌فرماید: با همان ابزاری که آنها به جنگ شما آمده‌اند شما هم با همان ابزار به مبارزه با آنها بروید، آنها با سایت به جنگ شما آمدند شما هم با سایت به مبارزه با آنها بروید، امام مطلق بیان کردند آنها با ماهواره آمدند شما با ماهواره بروید آنها با مجله و روزنامه آمدند شما هم با آن بروید، آنها با تلویزیون آمدند شما با آن تلویزیون به عنوان مبارزه با شیطان، نه این تلویزیونی که ما داریم این خودش در بعضی از فیلم‌هایش یار شیاطین داخلی و خارجی است.

امام صادق (ع) می‌فرماید: از همان راهی که آنها به جنگ شما آمدند، از همان راه به جنگشان بروید و ما در این زمینه به شهرهایی که می‌رویم و مناطقی که می‌رویم گرچه خیلی سخت است ولی باید تحمل کرد و نیرو تربیت کرد، در يك دهی يك بخشی چهارتا جوان را با کتاب‌های علیه وهابیت، این شیطان کثیف

(1) انعام: 122.

(2) الاحتجاج: 2/ 446.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 411

داخل امت این حزب جاسوسی صهیونیسم جهانی علیه عرفان‌های کاذب که سر در آخور لندن دارند همه شان، با جزوه‌های کوتاه با تشویق و ترغیب و با جایزه دادن بچه‌ها هم که هیجان دارند اینها را می‌شود مجهزشان کرد که اگر فرهنگ این دو سه نوع شیطان وارد بخش یا وارد منطق منبر شما یا وارد منطق محراب شما شد و شما نبودید آنها بتوانند وارد مبارزه بشوند تا شما برسید، این يك بخش خطبه است شیطان شناسی.

بخش دوم: بخش شیطان زده‌ها است که تابع مدرسه شیاطین می‌شوند اینها چه اوصافی دارند چه رفتاری دارند چه روشی دارند و بشناسید که اینها به تعبیراتی که چهار پنج بار امیرالمؤمنین آورده‌اند، جنود سواره و پیاده این شیاطین هستند و ما قدرت معنویمان در مقابل آنها خیلی بالا است یعنی اگر آنها يك نفر از ما را شکست بدهند ما ده تا از آنها را شکست می‌دهیم صد یا هزارتا از آنها را شکست می‌دهیم من با دلیل برایتان عرض می‌کنم و این پرونده‌ها را من دیدم که صهیونیست و مسیحیت و مکتب لائیک از دو زمان در شیعه نه اهل سنت بسیار در وحشت است که این دو زمان سنگر شیعه است که از این دو سنگر با قوی‌ترین اسلحه‌ها شیاطین خارجی و داخلی و فرهنگشان را می‌شود مورد هجوم قرار داد و کمر شکنشان کرد یکی ماه رمضان است که اهل سنت به شکل ما این ماه را ندارند آنها ظهر و شب ماه رمضان منبر ندارند احیا ندارند و یکی دیگر از زمانها محرم و صفر است به خصوص ده عاشورا و ده آخر صفر که در مدارك آنها دیدم اگر بشود این دو تا سنگر را نابود کرد ما دیگر به تمام امور شیعه می‌توانیم رخنه پیدا بکنیم.

با این اعترافاتی که شیاطین دارند شما عنایت بفرمایید که ماه مبارك رمضان در خوب منبر رفتن و کار کردن و پاك‌ترین و صاف‌ترین روایات را از کتب بیرون کشیدن و با بیان هنرمندانه به مردم رساندن چه کار عظیمی است، این اسلح ما آن دین خالص را برای مردم گفتن است نه معجزات و کراماتی که به غیر انبیاء و ائمه نسبت می‌دهند و با بیان خواب‌های بی دلیل و بی منطق مردم را مشغول می‌کنند، ما سی جزء قرآن داریم ما بیست جلد وسائل الشیعه داریم ما صد و ده جلد بحارالانوار داریم، ما من لا یحضره الفقه داریم ما کافی شریف را داریم ما نوشته‌های بسیار قوی فیض کاشانی را داریم که تمام اینها با فطرت مردم، با عقل مردم هماهنگ است و قبول می‌کنند و می‌پذیرند که دیگر نوجه‌های شیاطین و شیطان زده‌ها به قول امیرالمؤمنین جنود سواره و پیاده‌اش به ما حمل کشنده نکنند این هم دو بحث.

بحث دیگر امیرالمؤمنین هم در مسئله شیطان شناسی و مرید شناسی شیطان، تشویق‌های بسیار قوی حضرت به مردم مؤمن و متدین و اهل علم است که با این شیاطین چه کار بکنید.

اولاً حضرت در مقام پاکسازی باطن ما در آمده‌اند یعنی يك تذکراتی می‌دهند که اگر این تذکرات را مردم و ما روحانیون گوش ندهیم کارمان پیش نمی‌رود و میدان برای شیطان و قدرت نمایی او باز می‌ماند يك خطبه‌ای دارند که فکر کنم شماره اش در نهج البلاغه‌ها که متأسفانه این شماره‌ها خیلی با هم تفاوت دارد در نهج البلاغه‌های اول مثل نهج البلاغه مرحوم فیض که از اول کسانی بود نهج البلاغه را در زندگی مردم آورده بود من او را دیده بودم و بعد از اینکه طلبه شدم با او ارتباط داشتم يك آدم بسیار پرکاری بود او باعث شد مردم نهج البلاغه را بشناسند.

خطب صد و دوازده یا صد و یازده که با چه نگرانی با چه غصه‌ای یعنی از جملات بعد و جملات قبل پیدا است که می‌فرماید: این تفرقه، این چند تا چند تا بودن، این دسته دسته بودن، این گروه گروه بودن، خیلی درد است که با همدیگر

یکی نمی شویم، با همدیگر يك واحد نمی شویم با همدیگر تصمیم نمی گیریم هر کدامتان يك سازی را می زنید دلتان هم خوش است [كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ] «1» بعد حضرت می گوید: این از هم گسستگی، این که نمی خواهیم همدیگر را ببینیم نمی خواهیم با هم جلسه بگذاریم، نمی خواهیم عقل هایمان را روی هم بگذاریم، از حوزه‌ها گرفته تا مقامات سیاسی واقعاً حرفشان خیلی فشار دارد «ما فرق بینکم الا خبث السرائر و سوء الضمائر» «2» علت این اختلاف و تفرقه، علت این که همدیگر را نفی می کنیم، علت اینکه همدیگر را قبول نداریم، علت اینکه به کار همدیگر دائم ایراد می گیرید، آلودگی باطنتان است و نیت‌های پلیدتان یعنی شما اگر نیتتان خدا بود در نیت خدا داشتن از خیلی از هویت‌ها گذشت می کردید، اگر آدم اهل خدا باشد اگر

(1) مؤمنون: 53.

(2) نهج البلاغه: خطبه 112.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 412

آدم خالص باشد و اگر آدم باطن صافی داشته باشد، باطن صاف نور خالی است دارد سفارش می کند اول پاکسازی می کند ما را «فَأَطْفِئُوا مَا كَمَنَ فِي قُلُوبِكُمْ مِنْ نِيرَانِ الْعَصْبِيَّةِ» «1» قبلاً عرض کردم لغت تعصب در این موارد یعنی در این گونه روایات به معنای ایستادن در مقابل حق است که نه جا ندارد من فرمان‌های تو را قبول بکنم بپذیرم این عصیت را، حضرت می فرماید حق را اینجا مطلق بگیرید، عصیت در مقابل حق یعنی سینه سپر کردن در مقابل خدا، انبیا و ائمه و آیات قرآن و روایات سینه سپر کردن در مقابل حقوق دیگران.

می گوید: آنچه که در دلتان از آتش عصیت پنهان است «كَمَنَ فِي قُلُوبِكُمْ» اینها اول خاموش بود اگر شما با آتش عصیت وارد کار بشوید، مرید شیطان می شوید، چون این اخلاق شیطان است کارتان می شود کار شیطانی، روشن می شود روش شیطانی «وَاحْقَادُ الْجَاهِلِيَّةِ» شما که همه تان متدین و شیعه و درس خوانده و یا مردم اهل بیته، چرا به هم کینه دارید، چرا نسبت به همدیگر دشمنی دارید، بنشینید و حساب بکنید که آیا این کینه‌ها که به همدیگر دارید خدایی است یا نه آن وقت این عصیت و کینه روی قضاوت آدم خیلی اثرات بدی دارد فلائی باسواد است باسواد، چی داری می گویی فلائی خوب است خوب این آدم خوبی است؟ اگر خوب می خواهی آدرس به تو می دهم برو دنبالش، می گوید خوب چه

کسی است؟ همان هفتاد و دو نفر که کشتنشان. خوب است؟ چه چیزش خوب است؟ پشت سر این آقا می شود نماز خواند؟ نماز؟ مگر می خواهی در روز قیامت بیایند بر روی نمازهایت يك خط بطلان بکشند؟

کینه ها در قضاوت ها اثرات منفی بسیار بدی می گذارد، می گوید آتش تعصب اول خاموش بکنید «**احقاد الجاهلیه**» کینه ها را امیرالمؤمنین برمی گرداند به دوران جاهلیت قبل از بعثت کینه ها همه جاهلی است، تبدیلیش بکنید به نرمی «**فانما تلك الحمیه**» لغت حمیتی که بعد از عصبیت و احقاد آورده اند هر دو را باید در خودش جا داده باشد یعنی هم اخلاق مقابل حدیث دادن و هم کینه نسبت به کسانی که باید محبت نه کینه «**فانما تلك الحمیه تکنوا فی المسلم من خطرات الشیطان و نخواست و نزعاته و نفثاته**» 2» این حمیت، این تعصب و کینه ورزی در وجود مسلمان که همین ها باعث می شود امور خدایی را دفع بکند افراد با ارزش را دفع بکند کارهای با ارزش را دفع بکند. «**تکونوا فی المسلم من خطرات الشیطان و نخواست**» 3» از رشته های نخوت او و برتری جویی او و فسادهای او و نزعات و نفثات و از دمه های اوست که می دمد یوسوس فی صدور الناس 4» و من شر النفثات فی العقد 5» که اینجا جمع مؤنث آورده، خیلی نکته دارد من اولین بار معنی واقعی نفثات را در جلد دهم مجمع البیان مرحوم طبرسی دیدم که هیچ کسی زیاتر از ایشان عمق نفثات را نفهمیده است.

می گوید نفثات چون جمع مؤنث است یعنی دختران و زنان جوان زیبای چهر آرایش کرد طناز عشوه گری که وجود جوانان و مردان با این شکل و قیافه خودشان، خودشان را می دمنند و دین آنها را با ایجاد روابط نامشروع و زنا و معشوقه گری به نابودی می کشند و چقدر این بی حجابی و آرایش ها کاربردش شدید است که پروردگار به پیغمبر می گوید: از شر این زنان و دختران این گونه ای به من پناه بیاور چون این شر خیلی قوی و شکننده است «**تکونوا فی المسلم من خطرات الشیطان و نخواست و نزعاته و نفثاته**» خوب اگر شما اینها را حل نکنید به شیعه می گوید: به همه نوع شیعه ای از آخوند شیعه، رئیس شیعه، رئیس جمهور شیعه، وزیر شیعه، وکیل شیعه، اگر اینگونه باشید که خودتان عامل شیطان هستید و یار شیطان هستید «**واعتمدوا وضع التذلل علی رؤوسکم**» تاج تواضع را به سر بگذارید «**والقاء التعزز تحت اقدامکم**» خرمهر تکبر را زیر پایتان له بکنید، القا یعنی انداختن «**القاء التعزز تحت اقدامکم و خلع التکبر من أعناقکم**» حلق تکبر را از گردنتان باز بکنید

(1) نهج البلاغه: خطبه 234 (قاصعه).

(2) نهج البلاغه: خطبه 234 (قاصعه).

(3) نهج البلاغه: خطبه 234 (قاصعه).

(4) ناس: 5.

(5) فلق: 4.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 413

گردنبند تکبر را باز بکنید «وَاتَّخِذُوا التَّوَّاضِعَ مَسْلَحَةً بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ عَدُوِّكُمْ ابْلِيسَ وَجُنُودَهُ» «1» بیایید تواضع در برابر حق را سنگر میان خود و دشمنان شیطان و لشکرش قرار دهید، یعنی اگر خودتان را در دست قوانین خدا رها بکنید و درونتان پاک باشد این اخلاقها را نداشته باشد شما در سنگری قرار گرفتید که شیطان از نفوذ در جامعه و خودتان لنگ می ماند و به بدبختی می نشیند.

(1) نهج البلاغه: خطبه 234 (قاصعه).

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 414

درس تفسیر نهج البلاغه (خطبه 234) جلسه نود و دوم

مکان: دارالشفاء استاد حسین انصاریان تاریخ: 89 / 2 / 21

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطيبين الطاهرين.

دو سه بار در خطب قاصعه دربار شیطان که اسم عام است و شامل هر گمراه و گمراه کننده ای می شود هشدار دادند که مبدا مسئله شیطان را خلاص در ابلیس و آن زمان بدانید بلکه این يك جریان تلخی است که البته خود شیاطین به وجود

آورده‌اند چون خدا به این معنا موجودی را نیافریده یعنی يك ذات گمراه و گمراه کننده‌ای را خلق نکرده است چنانکه در قرآن اشاره دارد **كان من الكافرين «1»** اهل تحقیق کان را در اینجا به معنی صار گرفتند، کافر نبود بلکه کافر شد این جریان تلخی که گمراهی و گمراه کنندگی و شیاطین به وجود آوردند مخصوص به يك زمان نیست.

«فأن له من كل امه جنوداً و اعواناً و رجلاً و فرساناً» «2» برای این موجود شر حالا در هر روزگاری هر کسی که باشد خارجی است، داخلی است و در هر لباسی است و در هر موقعیتی است برای این چنین موجودی یعنی موجود کلی که مصادیق آن غیر قابل شمردن است. برای شیطان در هر امتی يك استثناء است شرق و غرب، شمال و جنوب «جنوداً» ارتشی است «واعواناً» و کمک کارانی است «ورجلاً» پیاده‌هایی است «وفرساناً» و سوارهایی است که البته این جنود و اعوان و پیاده سوار در هر روزگاری به تناسب همان روزگار رخ نشان می‌دهند، ابزارهایشان هم به تناسب همان روزگار است، کارشان هم در هر دوره‌ای معلوم است، گمراه کردن مردم براندن مردم از دین خدا، ایجاد اختلال در فکر مردم، حمله به ایمان مردم، حمله به کرامت و شرف مردم و انسانیت مردم حالا ما که از زمان‌های دور خبر نداریم ولی در حدی که در آیات قرآن می‌خوانیم در کتاب‌ها مطالعه می‌کنیم هیچ روزگاری به انداز این روزگار شیطان لشکر و یار و پیاده سوار و پول و ابزار نداشته است و به نظر می‌رسد کثرت جنود و توان ابزار مالی اوست که وجود مبارك رسول خدا را نسبت به روزگار بعد از خودش در ترس قرار داده است «انّ اخوف ما اخاف علی امتی الهوی و طول الأمل» ترسناک‌ترین چیزی که من را بر شما امت ترسانده هوی یعنی مجموعه‌های خواسته‌های بی منطقی که در درونتان جمع بشود و شما را تحریک بکند به اعمالی، به خواسته‌هایی، به اموالی و نهایتاً هوی به جای خدا در باطن شما قرار می‌گیرد و معبود بشود و آرزوهای دست نیافتنی طول الأمل الان دیگر لغات را در منابر و در مجالس باید زیباتر معنا کرد آرزوهای دراز خیلی زیبا نیست اینجا طول به معنای دست نیافتنی است که شما دچار يك آرزوهای دست نیافتنی بشوید که خودتان نفهمید دست نیافتنی است دنبالش را بگیرید هزینه بشوید عمرتان روزتان هفته‌تان، ماه تان، سالتان، و هر چه بدوید و فعالیت بکنید به آن نرسید خطر هر دو را در همین روایت اعلام می‌کنند «اما الهوی فیصدّ عن الحق» «3» شما را از روی کردن به حق باز می‌دارد «صد» با صاد وقتی با حرف «عن» می‌آید به معنی باز داشتن است و اما طول الأمل اگر گرفتار آرزوهای دست نیافتنی بشوید «فینسی الآخرة» «4» چون دیگر وقت برای شما نمی‌گذارد که روایات و آیات مربوط به آخرت را مطالعه کنید غافل غافل می‌شوید.

«ولا تکنوا» دنبال همان بحث قبل که بعد از بیان شیطان و فرهنگش و شیطان پرستان و اعمالشان به شیعه و اهل ایمان دارد هشدار می‌دهد که بخشی از هشدارهایش را در جلس قبل عنایت کردید دنبال آن هشدارهاست اگر آن پاکسازی که امیرالمؤمنین فرمودند در جمالات قبل انجام نگیرد خود من هم می‌شوم جزء جنود شیطان، جزء اعوان شیطان، جزء پیاده‌های شیطان، جزء سواره‌های شیطان، دارد کاری می‌کند در این

(1) بقره: 34.

(2) نوح البلاغه: خطبه 234 (قاصعه).

(3) تحریر المواعظ العددیه: 165.

(4) تحریر المواعظ العددیه: 165.

متن درسهای تفسیر نوح البلاغه (تفسیر خطبه 86 نوح البلاغه)، ص: 415

هشدارهایش که ما جدای از او و یارانش بمانیم يك صف دیگری به نام صف خدا و صف اهل ایمان و صف پاکان و صف صدیقان و صف جهادگران مخلص تشکیل بدهیم.

«ولا تكونوا کالمتکبر علی ابن امّه» شما مانند آن کسی که بر فرزند مادرش تکبر ورزید نسبت به حق «من غیر ما فضل جعله الله فیه» شایستگی نشان ندادی، لیاقت نشان ندادی، يك مقدار شکمی و شهوتی بودی، در ارزش و کرامت میزان داداشت نشدی، این که برتری فضلی برای تو قرار نداد نه این که نخواست قرار بدهد، نخواستی که قرار بدهد این اشتباه در جامعه ما است که می گوید: خدا نخواست نه نخواستم که نخواست اگر می خواستم که می خواست، نخواستم.

«من غیر ما فضل جعله الله فیه» نخواست که وزن خدا به او بدهد، ارزش به او بدهد مطابق وزن و ارزش برادرش بشود «سوی ما الحقت العظمه بنفسه من عداوه الحسد» سوی اینجا به معنای الا است مگر آن بزرگ منشی که به خودش چسباند، نداشت «الحقت العظمه بنفسه من عداوه الحسد» از آن کین حسادتی «وقدحت الحمیه فی قلبه من نار الغضب» از آتش عصبانیتش و از این نار غضبش آن حمیت یعنی سینه سپر کردن در مقابل حقی که با او بود در قلبش فروزان شد «ونفخ الشیطان فی أنفه من ریح الکبر» باد تکبر در دماغش دمید کدام کبر «الذی اعقبه الله به الندامه» کبری که بعد از کشتن برادرش دچار پشیمانی شد که در قرآن آمده است «وألزمه آثام القتالین الی یوم القیامه» ¹ چون ابتدا کننده به قتل بود، مختار قتل انسان بود کاری کرد که يك نفر را کشت ولی در گناه کل قاتلان دنیا شریکش کرد خدا.

يك نكت مهمی «ابن امه» است که نگفت: برادرش، پسر مادرش که اینجا امیرالمؤمنین می خواهند تذکر بدهند که مادر در رابط با فرزند جایگاه ریشه‌ای دارد چون فرزند به صورت نطفه چند ساعتی در صلب پدر است ولی نه ماه کامل در رحم مادر است و از هم هویت مادر تغذیه می کند چه جهات مادی چه جهات معنوی.

در کنار بدن حر بن یزید فرمود یا در کنار خیمه که با هم گفتگو می کردند «أنت حر كما سمتك امك» «2» نقل می کنند يك کسی را می خواستند دار بزنند، گفت: مادرم را بگویند بیاید، پیر زنی را آوردند به مادر گفت: من در این لحظات آخر می خواهم از تو خداحافظی بکنم، زیانت را بگذار در دهان من چنان زبان مادر را گاز گرفت که دهان مادر پرخون شد و مادر بی هوش شد به او گفتند: بی رحم این چه کاری بود که کردی، گفت: مادر من را به اینجا رساند که دارم می روم بالای دار اگر او مرا از بچگی تشویق به دروغ و دزدی و ظلم نمی کرد من این گونه نمی شدم و این است که حضرت می توانستند بگویند «ولا تكونوا كالمتكبر الذی یسمى به هابیل» فرمودند: «ولا تكونوا كالمتكبر علی ابن امه» «3» آیاتش را هم ببینید خیلی عالی است بیست و هفت تا سی و يك سوره مبارکه انعام مطالب خیلی مهمی در این آیات است وَاَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِ آدَمَ «4» داستان فرزندان آدم را بر کل مردم بخوان وَاَتْلُ عَلَيْهِمْ ... اذ قَرَّبَا قُرْبَانًا «5» که هر کدام يك وسیل تقرب به پیشگاه مبارك حضرت حق ارائه کردند حالا در تفاسیر و سیل تقرب را مختلف معرفی کردند هر کدام يك گوسفند قربانی حالا کلم «قربا قربانا» قربان مصداقش گوسفند قربانی نیست، من کلی تر معنی می کنم آیه را «قربا قربانا» يك وسیل تقربی چه عبادتی بوده است حالا آی شریفه از او ساکت است و تقبل من أحدهما از

(1) نهج البلاغه: خطبه 234 (قاصعه).

(2) الانبياء فوق الشبهات: 1/ 266.

(3) نهج البلاغه: خطبه 234 (قاصعه).

(4) مائده: 27.

(5) مائده: 27.

یکیشان قبول شد، چرا چون عملش خالص بود عملش بر اساس تقوی بود، بر اساس پاکی بود **وَلَمْ يَتَقَبَّلْ مِنَ الْآخِرِ** اما از دومی قبول نکرد.

اینجا چه تقصیری بر عهد هابیل است که تو تصمیم به کشتنش گرفتی؟ چه عاملی برای کشتن برادرت داشتی، دوتایتان متوسل به يك وسیله ای شدید برای تقرب به پروردگار خدای آگاه از یکیتان پذیرفت که حقش بود، از یکیتان نپذیرفت که حقش بود چقدر خوب است وقتی آدم گره از کارش باز نمی شود علت باز نشدن گره اش را در خودش جستجو بکند نرود سراغ خدا.

صدوق در علل الشرایع نقل می کند این کتاب هم از کتاب های خیلی با ارزش صدوق است نکات بسیار پر ارزشی هم در این کتاب فراوان دیده می شود از امام باقر ظاهراً نقل می کند دوتا برادر بودند هر دو دچار مشکل شدند، یکی شان نیمه های شب بلند شد دعا کرد صبح هم مشککش حل شد آن یکی بیش از چهل شبانه روز دعا کرد و زاری کرد و گریه کرد دید گره باز نشد، آمد پیش عیسی بن مریم گفت: داداش من همچنین آدم مؤمن والایی نیست که حالا بگویم به خاطر ایمان بالایش از اولیای خدا نیست يك شب برای حل مشککش بلند شد دعا کرد و مشککش حل شد من چهل شب است دارم ضجه می زنم گوش نمی دهند به من مسیح فرمود: من نمی دهم باید از پروردگار بپرسم خطاب رسید: اینکه چهل شب بلند شده زاری کرده نه اینکه من عاشق صدایش و دعایش باشم، در راه دعایش مانع وجود داشت و آن مانع این بود که هنوز نسبت به نبوت تو با این همه معجزات شك داشت بالاخره که این آقا فرستاده خدا هست یا نه، این دلش پاك نیست دعا را من از قلب نقی مستجاب می کنم. «1» این نباید می رفت سراغ کشتن برادرش، می گفت: خوب قبول نشد گیری بوده است در قبول نشدنش برویم بگردیم و این گیر را پیدا بکنیم، از طرف خدا که گیری نیست او که قدرت بی نهایت است نمی توانم بگویم نتوانست دعایم را مستجاب بکند این را به مردم انتقال بدهید خیلی مهم است، خیلی ها وقتی که مشککش حل نمی شود از خدا دلسرد می شوند عجز و شتاب زده هستند پس چرا آنقدر روی منبرها و شب های جمعه و احیا می گویند: دعا بکنید **استجب لکم** این که نشد ما دو سال است داریم دعا می کنیم مستجاب نشد خوب مستجاب نشد گیری در کارت است، گیر که در خدا نیست گیر در خودت است بگرد بین آن گیر چیست؟

قال لأَقْتُلَنَّكَ دو تا مطلب را امیرالمؤمنین در مورد قاییل فرمود: کبر، بزرگ منشی که نه من از تو خیلی مهمترم، یکی هم حسد، من که از تو مهم ترم چرا باید برای تو قبول بشود مال من قبول نشود من باید تو را از جلوی چشم خودم رد بکنم قاییل این را گفت هابیل هم جواب او را انجور داد همین که عرض کردم کاری به کار او نداشت مسئله **انما يتقبل الله من المتقين** «2» خدا از اهل تقوا عمل را قبول می کند این اولاً جرم است و جرم هم گردن من است ما دو تایی که با يك وسیله متوسل شدیم او قبول کرد حالا اگر به نظر تو جرم است خوب او قبول کرده است این جرم برای من است؟ **لئن بسطت الی یدک لتقتلنی** اگر برای کشتن من جلو بیایی **ما أنا بباسط یدي اليك** «3» من با تو درگیر نمی شوم و برای کشتن

تو هیچ اقدامی نمی‌کنم چون او قصد کشتن داشت هنوز که نکشته بود هنوز رو در رو و ظاهر حمله نکرده بود قصاص قبل از جنایت نمی‌خواست بکند هابیل چون احکام خدا را قبول داشت. چرا نمی‌کشند؟

انی این دیگر چقدر مهم است «**اخاف الله رب العالمین**» «4» ترمز من ترس من از پروردگار است ترس چقدر مای بارزشی است «**انی ارید ان تبوأ بیامی و اثمک فتکون من اصحاب النار**» «5» این لغت تَبَوُّا در قرآن مجید به یکی دو

(1) الکافی: 400 / 2، حدیث 9.

(2) مائده: 27.

(3) مائده: 28.

(4) مائده: 28.

(5) مائده: 29.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 417

صورت دیگر هم آمده است فکر کنم دو بار دربار بنی اسرائیل آمده **بأؤ بغضب من الله** «1» «**بأؤ بغضب**»، علی غضب البته ترجمه‌های قرآن سی چهل سال به قبل ترجمه هایشان بسیار مغلق و غیر قابل فهم و گاهی از خود آیه که عربی است مشکل‌تر است به خصوص ترجمه‌های کان و یکون خیلی بی مزه است ترجمه‌های این سی سال اخیر «**بأؤ بغضب**» از حرف باء که به معنی سببیت است غفلت داشتند خود من هم در چاپ اول ترجمه این «ب» به چشم نخورده یعنی توجهی نکردم يك عده‌ای معنی کردند **بأؤ بغضب من الله** یعنی یهود به غضب خدا برگشتند «باء» را به معنی رجع گرفتند که آدم تاریخ یهود را که می‌خواند قبل از «**بأؤ بغضب من الله**» اینها مؤمن به موسی بودند و مورد غضب نبودند قبل از آمدن موسی زیر شکنجه‌های فرعون بودند، باز هم زیر غضب خدا نبودند همه اش ناله می‌کردند خدا نجاتشان بدهد با توجه به حرف باء و ریشه یابی لغوی که من در چند تا کتاب بسیار معتبر لغت کردم باء به معنی سقط است از بالا به پایین افتادن است.

لذا من در ترجم خودم تجدید نظر کردم البته من ترجمه کرده بودم دچار خشم خدا شدن که این غلط است یعنی حرف ب اصلاً ملاحظه نشده است معنی واقعی باء هم ملاحظه نشده در تصحیح جدیدم که پانصد مورد را دقت لغوی بیشتری کردم هنوز چاپ نشده اینجور تصحیح شده به خاطر خشم خدا دچار سقوط معنوی شدم یعنی از آن انسانیت و ایمان و کرامت درآمد یکی هم اینجا ماد باء استعمال شده است **انی ارید أن تبوأ بائمی و ائمک** من دست بر روی تو دراز نمی کنم ولی اگر تو دست به روی من دراز بکنی **«ائمی»** نه اینکه هایل بگوید من گنهکارم **«باء»** اینجا باز هم **«باء»** سببیت است به خاطر کشتن من و **«ائمک»** به خاطر قاتل شدن خودت سقوط معنوی بکنی و از اصحاب آتش بشوی **«وذلك جزاء الظالمين» «2»** در يك برخورد ناگهانی که قاییل این برخورد را دنبال می گشت و هایل هم رو در رویش نبود بتواند دفاع بکند می گویند سنگی را از پشت سر چنان بلند کرد و به او زد که به جمجمه اش لطمه خورد و کشته شد.

فطوعت له نفسه قتل اخيه تطوع در اینجا به معنی آسان نشان دادن است آن باطنش کشتن داداش را آسان نشان داد، حالا یکی است ما را می کشیم نه آسمان می آید پایین نه زمین به آسمان می رود هم گنهکاران حرفشان همین است، حالا مثلاً برویم زنا بکنیم عالم خراب می شود ما تا حالا ده دفعه زنا کردیم هیچ چیز از جایش تکان نخورده جایی هم حساب نمی شود سبک نشان دادن گناه یکی از کشیف ترین حالات درون انسان است **فقتله** او را کشت **فاصبح من الخاسرين «3»** تمام سرمای وجودی خودش را با این کشتن به نابودی کشید حالا بدبخت بی چاره بی فرهنگ نمی داند با این جنازه چه کار بکند؟

فبعث الله غراباً خدا يك کلاغی را فرستاد مقابلش یعنی بدبخت اگر شما خدایی نباشید اگر اهل تقوی نباشید همین بس است که کلاغ معلمتان باشد **فبعث الله غراباً یبحث فی الارض** يك کلاغ مرده ای را آورده بود با این منقارش چاله ای کند و جنازه آن کلاغ را انداخت درون آن چاله **لیریه کیف یواری سوءة اخیه** این **«سوءة»** یعنی مرده که او چگونه جنازه برادرش را چال بکند **قال یا ویلتا** وای بر من **أعجزت ان اکون مثل هذا الغراب** واقعاً من اینقدر ناتوان و بدبخت هستم که حتی مثل این کلاغ نفهمیدم که چگونه مرده را دفن می کنم. **فأواری سوءة اخی** نفهمیدم انداز کلاغ تا جنازه داداشم را دفن کنم **فاصبح من النادمين «4»** که در جمل قبل حضرت اشاره فرمودند: کبر حسد، این دو تا کم نیست درون مردم متأسفانه درون ماها کم نیست که حالا بعضی ها با چهار کلمه درس که الفاظ برای کتاب است آن به هم پیوستن الفاظ هم برای یکی دیگر است مال آخوند یا شیخ یا شهید است من گدایی بکنم از يك کتاب و متن آن کتاب در من انتقال پیدا بکند بعد اینقدر تکبر بکنم که کسی

(2) مائده: 29.

(3) مائده: 30.

(4) مائده: 31.

متن درسهای تفسیر نهج البلاغه (تفسیر خطبه 86 نهج البلاغه)، ص: 418

را جزء آدمها حساب نکنم و بالاتر از خودم هم توان تحمل نداشته باشم همین را می گوید امیرالمؤمنین یعنی در مجموع این جملات و آیات حرف این است اقلًا شما که مؤمن من هستید شیعه من هستید مانند پسر مادر هابیل نباشید هر چه هم خدا به شما داد، خدا داده است «اللهم ما بنا من نعمه فمناك» «1» هر چه هست از تو است، من با داد تو چه تکبری دارم حالا به یکی دیگر عنایت بیشتری شده چون شایسته تر بوده است چه حسدی بورزم اگر شما خودتان را اصلاح نکنید، خودتان را، این دین را، زحمات انبیا را، زحمات امیرالمؤمنین را، چگونه می خواهید حفظ بکنید و اهدافش را جلو ببرید؟

کلی مصائب حضرت زهرا را من از مدارك اهل سنت درآورده ام و در نوار بانوی بی نمونه گفتم. من شهادت حضرت زهرا را ساخت این چند سال نمی دادم من خودم اعتقاد داشتم این هجومها و ایجاد مشکلات ایشان را در میدان دفاع از امیرالمؤمنین از پا درآوردم، یکی از زیباترین مباحثی که می شود کرد این نه تا اسمی است که مرحوم مجلسی در بحار در جلد مربوط به حضرت زهرا نقل کرده که با هر کدامش ما می توانیم دو سه شب منبر برویم مثل صدیقه شما کل آیات صدق و صدیقان قرآن را نگاه بکنید ببینید چقدر مطلب از همین اسم درمی آید، اسمی که با مسمای خودش تطبیق صد در صد داشته است.

(1) المصباح للکفعمی: 38 (الفصل التاسع فی تعقیب صلاه المغرب).

